

جامع التزويج

رسيد الدين فضل الله

عزوة نان / د بالسط / آل يومه / آل ماطي / آل نجوي

رَشِيدُ الدِّينِ فَضْلُ اللَّهِ

جامع التواريخ

حامد

جلد اول

تاریخ

سلطان یحییٰ الدولہ محمود بن سبکتگین
واسلاف و اخلاف او و آنچه بدان متعلق است
از تواریخ دیلمه و آل بویه و آل سامان

بسمی و اهتمام

احمد آتش



دنیای کتاب

جامع التواريخ

نام کتاب : جامع التواریخ
تالیف : رشیدالدین فضل الله
ناشر : دنیای کتاب
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
نوبت : چاپ اول
چاپ : چاپخانه دوهزار
تاریخ : ۱۳۶۲
صحافی : صحافی پیک
ایران - تهران - خیابان جمهوری دنیای کتاب

۱۵۷	ذکر آل فریغون
	ذکر القادر بالله واستقرار خلافت برو بعد از طایع و موافقت
۱۶۵ - ۱۵۸	او باسلطان بهاءالدولة بن عضدالدولة
۱۶۷ - ۱۶۶	ذکر واقعه ناراین
۱۶۹ - ۱۶۷	ذکر غزوه غور
۱۷۱ - ۱۶۹	ذکر خانیان بعد از معاودت ما وراء النهر
۱۷۲	ذکر فتح قصدار
۱۷۹ - ۱۷۳	ذکر هر دو شار ابو نصر بن راشد و پسر او ابو محمد
۱۸۲ - ۱۷۶	ذکر واقعه ناردین
۱۸۳ - ۱۸۲	ذکر وقعه تانیشر
	ذکر خاتمت کار شمس المعالی قابوس و رسیدن ملک او بامیر
۱۹۰ - ۱۸۴	منوچهر بن قابوس رحمه الله
۱۹۳ - ۱۹۰	ذکر مجدالدوله بن فخرالدوله
۱۹۶ - ۱۹۳	ذکر بهاءالدول و مال کار او
۱۹۹ - ۱۹۶	ذکر ایلگخان و عاقبت کار او
	ذکر خوارزمشاه و خاتمت کار او و رسیدن ملک او
۲۰۱ - ۱۹۹	بسلطان محمود
۲۰۹ - ۲۰۱	ذکر فتح مهرة و قنوج
۲۱۰ - ۲۰۹	ذکر افغانیان
۲۱۱ - ۲۱۰	ذکر امیر نصر بن ناصرالدین سبکتگین
۲۱۴ - ۲۱۱	آخرین روزها سلطان محمود و وفات او
۲۱۶ - ۲۱۴	ذکر سلطنت پسرش محمد بن محمود

ذكر سلطنة ابو الفتح مودود بن مسعود بن محمود در سنه*	
اثنتین وثلثین واربعایه	۲۱۶ — ۲۲۰
فهرست اسماء الرجال	۲۲۱ — ۲۳۱
فهرست اسماء الامكنة والقبائل والطوائف	۲۳۲ — ۲۳۹
فهرست كتب	۲۳۹
جدول الخطأ والثواب	۲۴۰ — ۲۴۱
مقدمة الناشر بالتركية	۵ — ۲۸



فهرست کتاب

۲ -	۱ -	دیبچه در موضوع این جزء از جامع التواریخ و فوائد تاریخ در تواریخ انساب واحوال امیر ناصرالدین سبکتگین ومبدأ
۷ -	۳ -	دولت او
۱۰ -	۷ -	فتح بست
۱۷ -	۱۰ -	فتح قصدار (وغزو هند)
		خروج لشکر ترك بولایت نوح بن منصور واورا از دارالملک
۲۱ -	۱۷ -	بخارا برانگیختن
۲۶ -	۲۱ -	شرح حال سیستان
۳۴ -	۲۶ -	حکایت قابوس وفخرالدوله
		حکایت بازگشتن فخرالدوله با ولایت خویش وموافقت
۴۳ -	۳۴ -	او باحسامالدوله تاش
		ذکر ابوالحسن بن سیمجور وامارت او در خراسان تا وقت
۴۶ -	۴۳ -	وفات ورسیدن منصب او پسرش ابو علی
۴۹ -	۴۷ -	ذکر فائق وحالت او بعد از هزیمت بمرو رود
		ذکر رفتن نوح بن منصور از بخارا ودر آمدن بغرا خان
۵۱ -	۴۹ -	در بخارا
		ذکر رفتن بغرا خان از بخارا ومعاودت نوح بن منصور
۷۹ -	۵۱ -	باخانه خود

- ذکر ابی القسم بن سیمجور برادر ابو علی و حالت او بعد
 از مفارقت برادر ۷۹ - ۸۹
- ذکر امیر سیف الدوله و ماجراء او با برادرش اسمعیل
 ۷۹ - ۹۴
- ذکر حالتی که میان ابو القاسم سیمجور و بکتوزن حادث شد
 ۹۴ - ۱۰۶
- ذکر فرستادن خلعت امیر المؤمنین القادر بالله بسططان
 یمین الدوله و امین المله ۱۰۶ - ۱۰۷
- ذکر باز گشتن عبدالملک بن نوح با بخارا ۱۰۷ - ۱۰۸
- خروج ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح و آنچه میان او و ایلگخان
 و امیر نصر بن ناصرالدین حاصل شد ۱۰۸ - ۱۱۹
- ذکر امراء سامانی و مقادیر ایام دولت ایشان ۱۱۹ - ۱۲۱
- ذکر موافقت و مخالفت که میان ناصرالدین سبکتگین و خلف
 بن احمد حادث شد و عاقبت کار سلطان محمود ولایت
 از دست او بطریق کفایت انتراع نمود ۱۲۱ - ۱۳۱
- ذکر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر و رسیدن او با سر
 مملکت خویش ۱۳۱ - ۱۴۲
- ذکر موافقت سلطان با ایلگخان و بمخاصمت رسیدن
 ایشان بعاقبت ۱۴۲ - ۱۴۴
- ذکر غزوه* بهاطیه ۱۴۴ - ۱۴۶
- ذکر غزوه* مولتان ۱۴۶ - ۱۴۸
- ذکر گذشتن ایلگخان از جیحون ۱۴۸ - ۱۵۴
- ذکر فتح قلعه* بهیم نغرا ۱۵۴ - ۱۵۷

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين رب يسر ولا تعسر

- 3 این تاریخ مختصری است مشتمل بر شرح حال مقامات سلطان محمود بن سبکتگین بن سرنک بن اغم یاوغوی ، و برخی از احوال آل سامان که خویشان ایشان بودند ، و نبذی از احوال آل بویه ، و از اخبار و آثار ملوک طوایف و امراء اطراف را متضمن است ، که بتبعیت لازم می آید ، بعبارتی که بادراك و أفهام قریب بود ، و ترك و تازیك آنرا بدانند ، و از تكلف و تصلف دور باشیم ،
- 9 و از حکایتی که از اسلوب کتاب بعید بود تجنب نمائیم
- و تاریخ متضمن دو فائده است ، یکی آنک که چون پادشاهان در احوال ادوار و اطوار اسلاف ملوک و سلاطین و بسطت ملك و نفاذ حکم و جلالت قدر و کامکاری و فرمان روائی ایشان نظر کنند بدانند ، که تصاریف ایام و تغایر شهر و اعوام بر ایشان ایفا نکرد ، و مال همه بزوال کشید ، و از ایشان جز آثار خیر و شر و اخبار خوب و زشت و أسمار نیک و بد باز نماند ؛ ایمعان او در امضاء معانی خیر و نیکی مؤکد تر گردد ، و رغبت او در تقدیم آن صادقتر

1 بسم الله : + ذکر حالات سلطان محمود بسم الله H || 2 وبه تعسر H :
 رب يسر ولا تعسر E ، — A || 3 مشتمل EH : — A || 4 بن EH : — A || سرنک
 بن اغم یاوغوی H : سرنک بن ساعمر E شریک بن عم یاوغوی A || 5 خویشان H :
 خویش AE || احوال A : — EH || 8 تازیك EH : تاجیک A || 9 و از AE :
 و H || 13 - 15 بدانند . . . و اسماء H : و AE || 15 نماند H : نمایند E دانند A ||
 16 معانی EH : — A

شود ؛ دوم آنک قدر و مراتب و مدارج علماء و فضلاء و ارباب هنر
 و فرهنگ بشناسند ، و بدانند ، که پادشاهان ماضی دفاين جهان
 3 و خزاین عالم بر ارباب شمشیر خرج و صرف کردند ، و بندگانرا
 برکشیدند ، و در ملک جهان مُساهِم و مُشارك خویش گردانیدند ؛
 و هیچکس از ایشان بیش از مدّت حيوۀ وفا ننمود ، و بعد از انقضاء
 6 ایّام عمر بکاری نیامد ؛ و بوسائط و وسایل مورّخ و مدّاح بطبّقی
 کاغذ و قُرصی انقاس که دو درم سیم سیاه ارزذ ذکر مآثر و مناقب
 و دوام یاذ باقی بر صحیفه ایّام نگاشت ؛ و داغ عدل و بذل ایشان
 بر پیشانی روزگار نهاد ، و نام ایشان تا ابد مؤبّد و مغلّد گردانید ؛
 9 و بطون دفاتر و متون صحایف بذکر آثار و اقوال و افعال ایشان آراسته
 کرد ؛ مُدّة دولت محمود بن سُبُکْتِگین و آل بُویه و سلجوقیان
 12 بکلتی سپری شد ، و نام و نشان ایشان از جرائد خواطر محو گشت ؛
 پس پادشاه زمان را که امداد عمر او بامتداد روزگار مقرون باز
 واجبست که این معنی از صحیفه ایّام در یابد ، و آنچه از متقدّمان
 15 فائت شد حال خود پندارد

اکنون با سر مقصود آئیم

2 بشناسند و بدانند AE : بشناسد و بداند H || ماضی H : — AE || دفاين
 EH : دفاتر A || 6 نیامد EH : سازد A || 7 انقاس H : انقاس E انقاس A ||
 9 پیشانی EH : پیشانی A || مؤبّد EH : مؤبّد A || 10 آثار AE : ایّام H ||
 اقوال و افعال EH : اقوال و افعالی A || 12 شد AH : شدند E || 13 پادشاه زمان
 را H : پادشاه زمان E بر پادشاه زمان A

در تواریخ انساب واحوال امیر ناصرالدین سبکتگین و مبدأ دولت او

- 3 پیش ازین در تاریخ اغوز پسر دیب یاقوی آمده است ، که
اولاد واعقاب او بطناً بعد بطن پادشاه بوژند ، تا بزمان رسالت
ومبعث سید المرسلین وخاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه وعلی
6 آله اجمعین ، طُغُرِل بشهر مرو مدت بیست سال پادشاهی کرد ،
وبعد از وفات او برادرش توقاق بجای او بنشست ؛ وهفت سال او نیز
پادشاهی کرد ، ومعاصر صحابه بوژ ، رضوان الله علیهم اجمعین ؛
9 چون وفات یافت ، دوقور یاقوی را بیادشاهی بر داشتند ؛ اودوازده
سال تمام پادشاهی کرد ؛ بعد از حادثه او سنامان یاقوی یعنی اصیل
زاده را بیادشاهی برداشتند بولایت ماوراءالنهر ؛ و او آنست که تازیکان
12 او را سامان خدا گفتند که پندر جمله سامانیان است ؛ بعد از و اغم
یاقوی را پادشاهی دادند ؛ بعد از و کوکم یاقوی پادشاه شد ؛ و او
هنوز طفل بوژ ، ومراهق نشده ؛ امرا تدبیر مُلک می کردند ،
15 وتمشیت احکام میدادند ؛ ناگاه دشمنی قراشیت نام از اطراف ملک
لشکر کشید ، وترک تازی سخت کرد وجنگی صعب ؛ چنانکه لشکر
کوکم یاقوی بیچاره ومضطّر شدند ، وهزیمت کرده ؛ خصمان خانه

3 دیب EH : ذیب A || یاقوی H : یاقوی E باقوی A || 4 بزمان EH :
بر زمان E || 5 مصطفی A : — EH || 6 مدت H : — AE || 7 برادرش H :
— AE || 9 یاقوی AH : یاقوی E || 10 بعد EH : وبعد A || یاقوی :
یاوغی H یاوغی E یاوغی A || 12 خدا : حداء AE جدا H || 12-13 اغم یاقوی :
اغم یاوغی H اغم یاوغی E اغم یاوغی A || 15 قراشیت AH : فراشیب E ||
17 یاقوی : یاقوی H یاوغی AE

- مفوض کرد ؛ چون ابو اسحق بغزنه رسید ، بعد از مدتی سپری شد ؛
 و در دودمان او کسی که شایستگی پادشاهی داشتی نبوذ ؛ تا همگنان
 3 مُجْتَمِعُ الْهَمَّةِ وَ مُتَّفِقُ الْكَلِمَةِ گشتند ، و بسرواری و مهتری
 ناصرالدین سَبُكْتِگین و بریاست او رضا دادند ؛ و بر کفایت و ایالت
 او عهد بستند
- 6 و او همگنان را در کنف رعایت خویش گرفت ، و بمصالح و مناجح
 همه قیام نمود ، و بر وفق مرتبه و حال هر يك و قدر منزلت تقریر اقطاع
 و ترتیب معاش فرمود ؛ روی بجهاد کفتار و اعداء دین آورد ؛
 9 و تا ناحیت هندوستان که مسکن دشمنان اسلام و مُتْعَبِدِ اوْثان و اصنام
 بوذ دار الغزو ساخت ؛ و همواره بر اطراف و اکناف سند و هند
 می تاخت ، و معابد و معاهد آن خاکسارانرا بر باذ می داد ؛ و بجای
 12 آن مساجد و منابر و مشاهد بنیاد می نهاد ؛ و مسلمانانرا در حرز امان
 می گرفت ، و مشرکان را در شرک هلاك گرفتار میکرد ؛ و میان او
 و طواغیت آن ملاعین و مَرَدَه آن شیاطین کارزارها رفت ؛ که ذکر آن
 بر صفحات ایّام تا قیامت باقی خواهد بوذ ؛ بوقتی که از مجاری
 15 احوال إخبار می فرمود فرمود که ما را بهنگام آنک با آن مداییر

1 مفوض EH : تفویض A || کرد AH : کردند E || 2 شایستگی AH : شایسته
 E || داشتی AH : بودی E || 4 و بریاست EH : و ریاست A || کفایت EH :
 کفالت A || و ایالت AH : و امارت E || 5 عهد EH : عقد A || 6 کنف
 AH : کف E || و بمصالح EH : و مصالح A || 7 منزلت EH : و منزلت A ||
 8 روی EH : و روی A || و اعداء EH : و وقع اعداء A || 9 تا EH : — A ||
 16 فرمود که A : که EH || ما را A : — EH

15 - 4 بوقتی که الخ . . . : این عبارات اینجا ناقص است ، برای تمامش
 مراجعت کنید : العتبى ج ۱ ، ص ۶۱ - ۶۲

در مُصافی بوذم ، وایشان بکثرت عَدَد و وفور عُدَد مستظهر بوذند
وما بمقدار و عدد از ایشان کمتر و شدت مجاهدت دَراز در کشید ،
3 و اهبت وزادی که بوذ سپری شد ، و راه استمداد و طلب زاذ بسته
بوذ ، والسلام

فتح بُست

6 اوّل فتحی که در عهد میمون او بوذ فتح ناحیت بُست بوذ ؛ و سبیش
آن بوذ که طُغْغان نامی والی آن بُقعه بوذ ؛ و بایستوز نامی امیری
این ولایت بقهر از دست او بیرون کرد ، طُغْغان چون قوّت مقاومت
9 او نداشت ناچار آن ناحیت باز گذاشت ، و در کنف اهتمام ناصرالدین
گریخت ؛ و از و مدد خواست ، تا ولایت خویش از دست خصم
انتزاع کند ؛ و حمله ملتزم شدند ، که هر سال بخزانة می رسانند ،
12 و بوقت حاجت در زمرهٔ اعوان و انصار مُنحصر باشند ، و بمراسم
خدمات قیام نمایند ، و فرزندى بنوا در خدمت موکب مُقیم باشند ؛
و از آنجا که کرم آن پادشاه بوذ این التماس را اجابت کرد ، و با لشکر
15 تمام بظاهر بُست نزول فرمود ؛ از جانبین دران محاربت مجهود مبذول
داشتند ؛ ناصرالدین از قلب لشکر خویش حمله کرد ، و حشم خصم را

1 عدد AH : عداد E || وعدد EH : عدد A || 2 شدت EH :

مدت A || در EH : A — || 4 والسلام E : AH — || 5 فتح A : EH — ||

7 والی EH : حاکم A || بایتوز - العتی (ج ۱ - ص ۶۴) : بایتوز AEH ||

نامی EH : نام A || 8 ولایت : + را A || طغان AH : و طغان E ||

9 ناحیت EH : بقعه A || 12 در AH : و E || 14 واز AH : از E ||

16 ناصرالدین : + سبکتکین A || لشکر EH : A —

- در مضایق زُقاق شهر ریخت ؛ و خلق بسیار از ایشان بزخم شمشیر آورد ، و بعضی هزیمت شدند ؛ و طغان با مقرّ ملک خویش رسید ، و بزبان شکر ایادی و حسن اصطناع ناصرالدین میگفت ، و در وعده که 3 داده بود و خدمتی که پذیرفته مدافعت و مماطلت می داد ، و اندیشه نقض عهد و خلف وعده می کرد ، تا دلائل مکر و مخایل خدیعت او ظاهر گشت روزی بر صحرائی مجتمع بوذند ، ناصرالدین او را تقاضای 6 سخت کرد ، او جوابی نا لایق داد ؛ و آن مقاتل بمجادلت کشید ، و بدان رسید که طغان دست بتیغ کرد ، و دست ناصرالدین مجروح گردانید ؛ ناصرالدین دست بتیغ یازید ، و طغان را 9 زخمی عظیم زد ؛ خواست تا دیگر زند ، لشکرها در هم افتادند ، و غلبه از دحام فریقین مانع شد ؛ ناصرالدین بفرمود تا اتباع و حشم او را ازان خطّه بیرون کردند ، و آن عرصه از خبث 12 و فساد آن غداران پاک گردانید ؛ بمقدار يك ساعت از روز آن نواحی مُستخلص شد ؛ و طغان و بایتوز بناحیت کرمان افتادند ، و دیگر آن خطّه را بخواب ندیدند 15
- و از جمله فواید آن فتح ابو الفتح بُستی بوذ که در غزارت فضل و فضایل و کمال درایت و بلاغت نظیر نداشت ، و دبیر بایتوز بوذ ؛ چون بخدمت رسید ، مقدم او را باعزاز و اکرام 18

2 آورد EH : آوردند A || خویش AH : خود E || 4 می داد EH : می نمود A || 4-5 نقض ... وعد EH : خلاف وعد و نقض عهد A || 6 بر EH : در A || مجتمع EH : حاضر A || تقاضای EH : طلب A || 8 ناصرین ، الدین : + را A || 13 غداران AH : جباران E || 14 بایتوز - العتی (ج ۲ ، ص ۶۷) : بایتوز AEH || 15 ندیدند EH : دیدند A || 18 چون EH : چون که A || رسید AH : E || مقدم او را A : EH —

تلقی کرد ، و فرمود که بر آن موجب که بخدمت بایتوز بود
 در آن خدمت بسمت کتابت موسوم باشد ؛ ابو الفتح گفت :
 3 اگر صاحب غرضی یا حاسدی تضریب و تخلیطی کند یکن که
 تیر افساد او بهدف قبول رسد ، و منتهای امنیت و غایت
 مرتبت من بنده بیش ازین منصب نتواند بود که خداوند
 6 مرا بدان درجت و رتبت رسانید ؛ اما بنده صواب چنان شناسد ،
 که یکچندی بموضعی که تعیین می فرماید مقیم باشد ، چنانکه این
 مملکت از شوایب و نوایب بایتوز بکلی مستخلص گردد ، و در
 9 مرکز ثبات قرار گیرد ؛ آنگاه بنده بشرف دستبوس شتابد ،
 و مباشرت این منصب بروجهی کند که از وصمت و سمیت ریت
 مبرا و معرا باشد ، و بر منہاج رشاد و قانون سداد مستدیم و مستقیم ؛
 12 امیر ناصرالدین را این رای صواب و موافق آمد ، او را بناحیت
 رُحج فرستاد ، و حکم او در آن روان گردانید ؛ بعد از یکچند
 مثالی موشح بتوقیع عالی باستدعاء او برسید ، بخدمت شتافت ؛ و بعد

1 بخدمت EH : در خدمت A || 2 خدمت بسمت EH : حضرت مدعت A
 گفت : + که A || 4 و منتهای EH : و منتهی A || امنیت AH : منیت E ||
 5 منصب EH : — A || خداوند EH : خداوندان A || 6 و رتبت EH : و منصب
 رتب A || بنده AH : — E || 7 فرماید EH : فرماید A || 8 بایتوز - العتی
 (ج ۱ ، ص ۶۸) : بایتوز AEH || 9 دستبوس EH : دستبوس A || 10 این
 EH : باین A || ریت AH : رتب E || 11 مبرا : + باشد A || باشد EH :
 — A || 12 صواب و AE : — H || 13 رُحج : رُحج H رُحج E رُحج A ||
 13 - 14 یکچند مثالی EH : یکچندی مثال عالی A || عالی EH : هایون A

13 رُحج : کورة و مدینة من نواحی کابل (یاقوت . معجم البلدان ، قاهرة ،
 ۱۳۲۴ ، ج ۴ ، ص ۲۴۱)

ازان دیوان رسایل تا آخر عهد ناصرالدین برو مفوض بود؛ و در
 بدو سلطنت پسرش یمین الدوله هم بر آن قاعده مُلابست آن شُغل
 میکرد؛ چنانک نُسخت فتحنامہا که از انشاء او شایع و مُستفیض 3
 است و بطون رسایل و کُتُب و سفاین بدان موشح و آراسته بذکر
 آن مدّون است؛ تا وقتی که بتُهمتی ازان حضرت برمید، و بدیار
 ترک افتاد و در غربت فرو شد 6

چون امیر ناصرالدین را آن نواحی مُستخلّص شد نایبی را فرا
 گاشت، و نیت غزو قُصّدار کرد، والله اعلم بالصواب

فتح قُصّدار

9

این بقعه در جوار مملکت او بود، و والی آن موضع بحصانت
 قلاع مغرور و بنحصب آن نواحی مسرور؛ و گان او آنک دست
 تصاریف روزگار بدامن دولت او نرسد، و ندانست که پادشاه 12
 مُقبل ماهی < فلک را > در شصت گیرد؛ و نسر طایر را ببنادق
 قهر بدست آرد؛ تا شبی ناگاه بالشکری جرّار پیرامن مامن او در
 آمد، و او را در قبضه اسار و خسار گرفتار کرد؛ پس اریحیت 15
 طبع و کمال مکرمت ناصرالدین اقتضا چنان کرد که او را بنواخت،

1 برو EH : بدو A || 2 بر آن EH : بر A || 5 مدون EH : ناطق A ||
 7 چون A : — EH || 8 نیت EH : و ترتیب A || والله اعلم بالصواب E :
 و السلم A ، — H || 10 والی EH : والی A || 11 و بنحصب EH : : تحف A ||
 و کان AH : کان E || او EH : — A || 13 فلک را - جرباذانی (نسخه اسمد افندی
 ۲۲۲۵ ، ورق ۱۳ ب) : — AEH || 15 آمد EH : آمدند A

وآن ولایت بر وی مقرر داشت ؛ وحملی معین فرمود، که سال بسال
بخزانه می رسانند، و سکه و منابر آن دیار بالقبامیمون ناصرالدین
آراسته می دارد 3

و چون ناصرالدین خاطر از این کار آسوده کرد، عزم غزو
کُفتار مُصمّم کرد ؛ و از یقینی صادق و نیتی درست در تحرّی
رضای باری تعالی بقمع ملاعین آن دیار و مدابیر آن کُفتار روی 6
بدیار هند آورد ؛ تا قلاع و معاقل آن اطراف که در هیچ ایّام
أعلام اسلام بدان نرسیده بود، مستخلص و مُستَصَفّی شد ؛
و دیار آن خطّه و بلاد آن بُقعه در حوزه ممالک خویش آورد ؛ 9
چون چیبّال که پادشاه هندوستان بود آن حال مشاهده کرد، و در
ملک خویش رخنهای تازه و خلكلهای بی اندازه دید، مضطرب شد،
و مصوّر کرد که اگر در مضیق این مُهمّ عظیم و مُلّمّ جسم تهاون 12
و تأنّی جایز شمرّد و روری بمداغت و ممانعت خصم غالب ننهد ملک
موروث بر باد آید، جز مکاوحت و مکافحت چاره ندید ؛ و احزاب دولت
و انیاب مملکت و اعوان و انصار خویش را جمع کرد؛ و با لشکری انبوه 15
روی بدیار اسلام آورد، و خواست که جراحت خویش را مرهمی نهد

1 بر وی H : برو E او را A || 4 از این EH : ازان A || 7 اطراف EH :
دیار A || 8 بوذ EH : — A || مستصفي AH : مضبوط E || 11 ملك EH :
ملكهای A || 12 مصور EH : و تصور A || 13 و تأنی EH : و توانی A ||
15 اعوان A : اخوان EH || خویش AH : خود E || 16 و خواست AE :
خواست H

10 چیبّال : هو بجیم غلیظه بعدها یاه مثناة تحتية ساكنة ثم باء موحدة بعدها
الف ثم لام وهو للهند من القاب رؤسائهم كالقيل للعرب . . . - المنینی (ج
۱ ، ص ۷۴

- چون سَبْکَتِگین ازان حال آگاه شد ، لشکرها فراهم آورد؛
 و از غزنه بیرون آمد بمداغت او؛ و ما بین دو مملکت بهم رسیدند،
 و نوبتهای مصاف دادند ، و در مضارب و محارب غایت مجهود مبذول 3
 داشتند؛ و سلطان یمین الدوله محمود در آن مواقعات اثرها نمود ، که
 افهام و اوهام از کُنه آن قاصر آید؛ و در آن حدود بر آن طرف که
 مخیم ملاعین هنود جحود بود ، چشمه آب روشن صافی بود که قابل 6
 نجاست نبودی؛ و هرگاه که از نجاست چیزی در آن چشمه انداختندی،
 صاعقه عظیم ظاهر گشتی و از جوانب باذهای مخالف برخاستی،
 و سرمای سخت ظاهر شدی ، چنانچه در آن نواحی کسی را طاقت 9
 مقام و آرام نبودی؛ امیر ناصرالدین بفرمود تا از قاذورات بعضی در آن
 چشمه انداختند؛ حالی هوای نورانی ظلمانی شد ، و باذ و سرمای سخت
 برخاست؛ و هوا از برودت زمهریر سنجاب سحاب در پُشت کشید؛ 12
 چنانکه آن مدایر را طاقت طاق شد ، مرگ بصورت مشاهده
 میکردند؛ چپ پال رسول فرستاد ، و زینهار خواست ، و امان طلبید؛
 و ملتزم شد ، که در حال فدیہ بدهد ، و هر سال حلی لایق خزانه 15
 بفرستد؛ و ملتسمات او در ملک خود مبذول دارد؛ امیر ناصرالدین

2 آمد AH : آورد E || هم AE : فراهم H || 3 غایت E : — AH ||
 4 اثرها EH : اثرهایی A || 5 افهام ~ اوهام A || آید H : باشد E
 آمد H || و در آن EH : و بدان A || بر آن EH : و بدان A || که EH :
 — A || 7 نبودی AH : نبود E || نجاست AE : نجاست H || 8 مخالف AH :
 مختلف E || 9 سرمای EH : سرماهای A || چنانچه AE : چنانکه H ||
 کسی AE : کس H || 11 نورانی : + او A || شد AH : کشت E ||
 12 پشت کشید EH : پوشید A || 15 سال EH : حال A

از آن کرم که در نهاد او مفطور بود بدان رضا داد ، و خواست که اطراف آن کار فراهم گیرد ؛ ولیکن یمین الدوله محمود امتناع واجتناب نمود و گفت : مصالحه و مهاده با این مناحیس از غیرت و حمیت اسلام دور باشد ؛ رسول چپپال نا امید باز گشت ، و صورت حال بمشافهه ایراد کرد ؛ چپپال جز بمعاودت و تصرع و ابتهال چاره دیگر ندانست ، رسول را باز فرستاد ، و گفت :
 6 شعر (مقارب) :

چو زنهار خواهند زنهار ده که زنهار داذن زپیکار به
 9 بدانشان میاور بیچارگی که جانرا بکوشند یکبارگی

و خلاصه پیغام آن بود که شما حمیت هند شنیده و دانسته اید که در وقت احتمال عار و اضطرار از مرگ نترسند ، و از هلاک نهرا سند ؛
 12 و اگر امتناع از مصالحت و مهادنت برای طمع غنیمت اموال و اقیال و جواری و ذراری ماست ، چون کار بتنگ رسد ، و وجه خلاص و مناص منقطع گردد ، هر آنچه در تخت تصرف ما باشد از ناطق و صامت و ذخائر و خزائن و مالیک جمله در آتش اندازیم ، و یکدیگر
 15 را بدست خود هلاک کنیم ؛ النارُ ولا العارُ والمنیةُ ولا الدنیةُ

1 آن EH : روی A || خواست AH : خواست E || 3 واجتناب EH :
 — A || 5 بمشافهه EH : مشافهه A || 9 بدانشان AH : بدان سان E || میاور
 بیچارگی EH : میاور ز بیچارگی A || 12 اقیال H : اقیال E امال A || 13 جواری ~
 ذراری A

16 المنیة ولا الدنیة : از امثال عرب است . مراجعت کنید ابراهیم احذب ،
 فرائد الآل فی مجمع الامثال ، بیروت ، ۱۳۱۲ ، ج ۲ ، ص ۲۶۵ .

- چون امیر ناصرالدین خبث نهاذ یشان مصدق این حدیث می دانست ، صلاح در صلح دید ؛ یمین الدوله محمود را استعطاف کرد ، تا از سر انتقام ایشان بر خاست ؛ و مالی مقرر کرد ، و پنجاه مربوط 3
فیل بر سبیل فدیت و چند فُرضه و قلعه در سرهٔ مملکت خویش باز گذاشت ؛ و جمعی از وجوه لشکر و معارف بنوا بداد ، تا از عهدهٔ آن مشروط تقضی نماید ، و از حشم و خدم منصور جمعی را مصاحب 6
او بفرستاد ، تا آن بلاد و قلاع با تصرف گیرند ؛ برین جمله عهد کرده ، از یکدیگر مفارقت نمودند ؛ چون چیهال چند مرحله برفت ، و بمأمن خود رسید و بواسطهٔ ممالک خویش قرار گرفت ، طینت 9
فساد و خبث اعتقاد او را بر نقض عهد داشت ؛ تا معتمدان امیر ناصرالدین را که مصاحب او بودند برهینهٔ اصحاب و احزاب خویش که بر درگاه امیر ناصرالدین بحکم نوا قائم بودند ، محبوس کرد ؛ چون این 12
خبر به امیر ناصرالدین رسانیدند ، ارجاف انگاشت ، تا خبر متواتر شد ، و مکر و خدیعت آن کافر نعمت ظاهر گشت ، آتش غیرت در نهاذ او متصاعد گشت ، عزم انتقام مصمم کرد ؛ و با لشکری 15
جرار روی بولایت آن کافر غدار نهاذ ؛ و هر کجا می رسید ، از ولایت او بنهب و قهر متلاشی میکرد ، و عمرانها می کُشد و می سوزانید ؛ و از کفار و مجاوران آن دیار دمار بر می آورد ؛ و ذراری و اولاد 18

1 مصدق : EH مصداق A || 3 و پنجاه : EH پنجاه A || 4 و قلعه : AH :

قطعه E || 6 حشم ~ خدم E || جمعی را : EH جمعی A || 7 برین : AH :

بدین E || 9 خود : AE — H || بواسطهٔ ممالک خویش ~ قرار گرفت A ||

خویش : EH — A || گرفت : EH بگرفت A || 11 و احزاب خویش : EH :

خود A || 13 رسانیدند : EH رسید A || 16 بولایت : EH بدیار A ||

غدار : EH — A || 17 بنهب و : EH بنهب A || 18 و مجاوران : EH و غار A :

- 3 واطفال را بُبردگی می گرفت ؛ تا نواحی لمغان که معمورترین ممالک
او بود ، مسخر کرد ؛ و معابد ایشان خراب کرد ، و مساجد بجای آن
بنا نهاد ، و شعار اسلام ظاهر گردانید ؛ و بشارت آن فتوح بآدانی
و اقاصی جهان برسید ، و کافه اهل اسلام بدان فتوح مسرتها فروزدند ؛
ناصرالدین در کنف تعزز و اقبال روی بغزنه آورد
- 6 چون چپال مشاهده کرد ، و ملک خویش بر شرف زوال دید
پشیمان شد ، و در چاره آن محنت سراسیمه و متحیر گشت ؛ و از
تدبیر آن کار عاجز و قاصر آمد ؛ بجز انتصار و طلب ثار روی ندید ؛
- 9 باز صد هزار سوار کار جمع کرد ، و بقصد بیضه اسلام حرکت
نمود ؛ و چون امیر ناصرالدین از معاودت او خبر یافت ، بدلی قوی
و امیزی تمام رایات اسلام باستقبال او بر افراشت ، و پذیره شد ؛
- 12 امیر ناصرالدین متنکر وار بر پشته بر آمد ، تا کیفیت سواد و کمیت
اعداد خصمان مطالعه کند ؛ دریایی دید بی پایان ، و لشکری چون
مور و ملخ بی اندازه ؛ چون گرك كه از سواد رمه چیره تر شود ،
- 15 کُماه اجناد و حُماة أنجاد خویش جمع کرد ، تا دلها بر إحراز ثوبات
درجت شهادت قرار دادند ، و بسیچیده کارزار شدند ؛ و بیکبارگی حمله
کردند ، و از اعدا خلقی بسیار را هلاک کردند ؛ و دیگران پُشت بر کردند ،
و روی بهزیمت نهادند ؛ و عُدّت و عتاد و ساز و سلاح بگذاشتند ؛ و بعد

1 لمغان : A : لمان EH || ممالک EH : بلاد A || 2 بجای AH : و بجای E

3 اسلام EH : الاسلام A || 5 تمزز AH : بمنز E || آورد EH : نهاد A

6 چون E : و چون AH || خویش EH : خود A || بر EH : در A

8 کار EH : کارزار A || 10 و چون AH : چون E || 11 تمام : + فتح EH

12 امیر AE : — H || بر پشته H : بر بنه E پشته A || 14 چون EH :

همچو A || 15 خویش EH : خود را A || 17 هلاک کردند AH : بکشتند E

- ازان هندوان دُم در سر کشیدند، وازان ولایات طمع باز بُریدند؛ وبأمان
 مأمن خویش راضی شدند که از تعرض اسلامیان آسیبی بدیشان نرسد؛
 3 وآن ممالك بیکبار در ممالك اسلام افزود، وبشعار دعوت حق
 آراسته شد، وبُحسن کفایت وُیمن ایالت ناصرالدینی مشرف گشت؛
 والقاب میمون او طراز خطبه وسکه آن نواحی شد؛ واموال وارتفاعات
 6 ومستدرکات آن با حوزه دیوان او آمد، وجماعت ابغانیان وخلجیان که
 صحرائشینان آن بقاع بوذند درزمره حشم منصور او منحصرشدند،
 ودر کنف رعایت واهتمام او آمدند؛ تا هر گاه که محتاج مددی بوذی،
 9 وروی بهممتی از مهمّات مُلک آوردی، یا عزم محقق کردی،
 برسیل مدد در خدمت رکاب او مُنتظم شدند، ومتابعیت رایت منصور
 او واجب شناختندی
- 12 وچون ازین مهمّات پرداخت امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور
 سامانی پادشاه خراسان بمدد بذو استعانت کرد؛ خواست تا لشکری که
 از دیار ترک بقصد او آمده بوذند، واورا از دار الملک بخارا ومستقرّ
 15 سریر سلطنت برانگیخته، ودر مملکت موروث او طمع کرده جواب
 دهد؛ امیر ناصرالدین از فرط کرم وکمال مکارم خود إجابته این

1 سر EH : A — || ولایات AH : F || مأمن AH : E و مأمن ||

3 ممالك AE : ولایت H || اسلام EH : A — || افزود AH :

افزودند E || 4 کفایت EH : کفالت A || ناصرالدینی EH : ناصرالدین A ||

5 خطبه ~ سکه A || واموال و EH : واتواع A || 6 وخلجیان H :

حلجان E حلجان (با تشدید لام) A || 7 منصور AH : E — || 8 مددی EH :

مدد A || 10 خدمت H : — AE || منصور AH : E — || 13 سامانی EH : السامانی

را که A || پادشاه : + ماوراء النهر و A || بمدد EH : بود بلاد A ||

خواست : + که H || 15 مملکت AH : ممالك E || 16 امیر AH : E — ||

دعوت واجب شناخت، و پادشاهی را که از خاندان قدیم خویش از عاج کرده بودند نصرت داد؛ و ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ 3

خروج لشکر تُترک بولایت نوح بن منصور و او را از دار الملک بُخارا برانگیختن

- 6 در شهر سنهٔ خمس و ستین و ثلثمایه [۳۶۵] امیرسدید ابوالقاسم منصور بن نوح سامانی وفات یافت. و تخت مملکت و سریر سلطنت خالی گذاشت؛ ارکان دولت و اکابر مملکت بر پسر او امیر رضی نوح بن منصور مجتمع شدند، و برو بیعت کردند؛ و او در آوان جوانی و عنفوان شباب بود، متحلّی بغزّ الهی و شکوه پادشاهی؛ و چون بر تخت مملکت قرار گرفت، درهای خزاین بگشاد، و ذخایر اموال و نفایس اعلاق و اعراض، که اسلاف او فراهم آورده بودند، بر وجوه لشکر و قوّد حشم و خدم خرج کرد؛ و فراخور حال و قدر هر یک خِلْع گرانمایه و صِلات و مبرّات شاهانه بنواخت، تا دل‌های خاصّ و عامّ بر مطاوعت و متابعت او قرار گرفت؛ و ابو الحسن سیمجوری لشکرکش و صاحب جیش خراسان بامارت سپاه و ایالت حشم بنیشابور متمکّن بود؛ نوح بن منصور بذو فرستاد، و از
- 9
- 12
- 15

1 خویش EH : خود A || 3 العظیم : + آیترا شعار و دثار سلطنت و نیکو
(؟) داشت E || 6 خمس و ستین A و العتبى (ج ۱، ص ۸۹) : ست و خمین EH ||
ابو القاسم A : — EH || 7 منصور ~ نوح A || 10 الهی : + و روح A ||
11 مملکت AH : پادشاهی E || 13 وجود AH : وجود E || 15 مطاوعت ~ متابعت A ||
و ابو الحسن : + محمد بن ابراهیم بن - العتبى (ج ۱، ص ۸۹) || 17 بن AE : — H

3

9

12

15

وہر : AH ہر E || 16 معظم EH : معظمہ A || مکرم EH : مکرمہ A

- رسید ، بر قاعده* معهود تجدیدی بکرد ، و بخدمت بارگاه وی اقدام نمود ؛ و از مجاری احوال و انتظام امور آن دولت تعریفی می فرمود ، و گفت : اگر ازان حضرت خدمتی فرموده اند ، و التماسی کرده عرض باید داشت ؛ تذکره* که شیخ ابو الحسن داده بود مشتمل بر ملتمسات معین بوی داد ؛ دران جمله هزار تا جامه* شُستری بود مطرز بالقاب امیر سید نوح بن منصور ، و پانصد جامه* مطرز بالقاب سید ابو الحسن عبدالله بن احمد ، و پانصد تا مُعَلَّم باسم حاجب حسام الدوله ابو العباس تاش ؛ چون این تذکره مطالعه کرد طیره و خشمناک شد ؛ و عنان تمالک و تماسک از دست او برفت ، و گفت : اگر پسر عُتبی بر مُلُک خراسان اقتصار کردی ، و پای در دامن سلامت کشیدی ، و اندازه* کار نگاه داشتی ، او را و صاحب او را سودمندتر آمزی ؛ ازین تحکُمهای نالایق که بر ما می کند پیش از آنک باذ نخوت بتیغ آبدار از دماغ او بیرون کنیم ، و بآتش سُم باذ پایان خاک از قعر جیحون برانگیزیم ، تا او قدر خویش بشناسد ؛ و بر مخاطبات حضرت ما بر چنین افتحام جسارت و این چنین جرأت اقدام ننماید ؛ اِرْجِعْ اِلَیْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَالَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا اَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ

1 بکرد H : کرد AE || 2 احوال AH : اموال E || 4 عرض باید AH : باید عرضه E || ابو الحسن AEH : ابو الحسن - العتبی (ج ۱ ، ص ۹۱) || 5 ملتمسات AE : ملتمسانی H || 7 ابو الحسن ... احمد AEH : ابو الحسن عبید الله بن احمد - العتبی (ج ۱ ، ص ۹۲) || باسم EH : بالقاب A || حاجب AH : — E || 8 ابو العباس EH : — A || طیره EH : تیره A || 9 تمالک ~ تماسک A || تمالک AH : تملک E || 13 آنک + که E || دماغ EH : سر A || 15 و بر EH : و در A || 15 - 16 این چنین A — : EH

- (۲۷) «سورة النمل» / (۳۷) ؛ احمد خوارزمی را از مهابت و صلابت او قوت از اعضا برفت، پای کشان از بارگاه بیرون آمد، و منهزم و مستشعر خود را با وثاق انداخت؛ بهنگام موسم گوج حاج احمد را 3 بخواند، و تألف و تلطّف فراوان نمود، و گفت: نخواستیم که بدین مقدار ملتمس غباری بخاطر ابو الحسن رسد، و ماده و وحشی شود؛ مثال داذیم تا تذکره که داشتی باتمام رسانند؛ باید که صنّاع را 6 حاضر کنی، و بر وفق مراد و حسب مرتاد آن جامها بفرمائی؛ چنانکه بوقت مراجعت تو مکمل بتو سپارند؛ چون باز گشت جامها بموجب ملتمس بادیگر محمولات و مضافات ببخارا رسانید 9

- وامیر حاجی بزرگ بابو العباس تاش دادند، که از ممالیک ابو جعفر عتبی بود؛ و امیر حاجی بفایق مَفوّض کردند که از ممالیک منصور بن نوح بود، و در آن حضرت بمقامات مذکور و موافق 12 مشهور اختصاص یافته؛ و لشکرکشی خراسان بر ابو الحسن سیمجور مقرر گشت، تا بمشارکت و مشابکت یکدیگر در صیانت انتظام ملک و حمایت بیضه دولت جدّ تمام نمودند، تا چشم زخم اثر کرد، 15 و تصاریف روزگار و چشم زخم ایام روی در تراجع نهاد؛ و اساسی چنان مؤکد و قاعده چنان مهمّد بدست حوادث واهی گشت؛ و مدار

7 و حسب AH : و بر حسب E || 10 که EH : چه A || 11 بفایق EH : بامیر

فایق A || 12 و در AH : در E || بمقامات EH : مقامات A || و موافق EH :

و موافقت A || 13 ابوالحسن سیمجور AEH : ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور -

العتبی (ج ۱، ص ۹۶) || 14 یکدیگر AH : — E || 16 و اساسی AH : و اساس E ||

17 و مدار A : و مقدار H و مقدادو (?) E

وهن که در آن ملک ظاهر شد ، سبب کار سیستان بود

شرح حال سیستان

- 3 خَلَفَ بن احمد پادشاه سیستان بود، در سنه اربع و خمسين و ثلثمائه
 [۳۵۴] بسیج حج کرد ، و خلافت خویش در اعمال بطاهر بن
 حسین داد که خویش او بود ، طاهر در غیبت او لشکر او را
 6 بفریفت ، و قلاع و خزاین او را با قبضه تصرف گرفت ، و در
 پادشاهی سیستان طمع مستحکم کرد ؛ خلف چون باز گشت مملکت
 خویش شوریده یافت ، و راه وصول بمقر خویش بسته دید ؛
 9 بمنصور بن نوح سامانی ملّتی شد ، و بلشکر ازو استمداد و استنجد
 نمود تا ملک از تصرف طاهر انتزاع نماید ؛ منصور التماس او باجابت
 مقرون داشت ، و از حشم خویش لشکری بر صوب سیستان در صحبت
 12 او فرستاد ، تا او را با ولایت خویش رساند ، و دفع منازع و معارض
 او بکنند ؛ طاهر چون از مدد لشکر منصور خبر یافت ، ولایت باز
 گذاشت ، و با سفزار مقیم شد ، تا خلف در دار الملک خویش
 15 متمکن شد ؛ و اعوان و انصار با حضرت منصور باز گشتند ؛ طاهر
 ناگاه بر سر خلف تاخت ، و او را شکسته و منهزم بیاذغیس انداخت ؛
 خلف دیگر بار از سر اضطرار بحضرت منصور پناهیذ ؛ منصور

4 بطاهر : AH : طاهر E || 5 حسین EH : الحسین A والتبی (ج ۱ ، ص ۹۷) ||

6 او را A : او E H || 7 مستحکم AH : — E || 8 بمقر : + عز A || 9 ازو EH :

او A || 11 لشکری : — H || بر صوب سیستان EH : — A || 12 خویش AH : خود E ||

رساند EH : رسانند A || 13 بکنند EH : بکنند A || 14 با سفزار AH : و اسقرار E ||

15 باز AE : — H || 17 پناهیذ منصور AH : — E

- مقدم او مکرّم داشت ، و در اعتنا بمهّمات او مبالغت واجب دید ،
 و لشکری جرّار بکفایت مهمّ او نامزد کرد
- 3 و چون خلف با آن لشکر بسیستان رسید ، طاهر وفات یافته بود ؛
 و حسین پسر او در مخالفت خلف قائم مقام پذیر شده ، و معاندت آغاز
 کرده ، و بخصنی از حصون سیستان استظهار و اغتضاد ساخته ؛ خلف
 آنرا در حصار گرفت ، و بکرات میان فریقین محاربت و مناصبت 6
 رفت ، و خلق بسیار از لشکر حسین در آن مصاف و معارک بقتل
 آمدند ؛ و حسین از سر اضطرار بحضرت منصور کس فرستاد ، و از
 سمت عصیان تفادی جست ، و به بندگی و طاعت تظاهر نمود ؛ منصور 9
 عذر او مقبول داشت ، و بارسال و ایصال او بحضرت مثال داد ؛
 و خلف در ممالک خویش متمکّن شد ، و نفاذ حکم او در آن نواحی
 سیستان بقاعده معهود باز رفت ، تا چند سال برین منوال بود ، 12
 تا طغیان نخوت و ثروت بر مزاج او استیلا یافت ، و حقوق انعام آن
 دولت فراموش کرد ؛ و در انفاض و ظایف حمل و اتاوات بحضرت
 بخارا تقاعد و تهاون نمود ؛ او را بامثله و مخاطبات مشحون بنصایح 15
 و تعریف سوابق آیدای تنبیه نمودند ، و او در سکر طغیان و نشوت
 عصیان بر عادت خویش مستمرّ ؛ تا حسین بن طاهر را با جمعی از
 مشاهیر اجناد و معارف انجاد خراسان بمخاصمت او فرستادند ، و او را 18

2 لشکری E : لشکر AH || 4 خلف AH : او E || 6 و بکرات A : بکرات EH ||

8 بحضرت EH : — A || 9 عصیان EH : عاصیان A || 10 عذر HE : اعدار A ||

و ایصال EH : و اتصال A || 11 آن نواحی EH : ممالک A || 12-13 بود تا AH :

با E || 13 مزاج EH : خراج A || انعام AH : — E || 14 انفاض : انفاص H اساس F :

انفاذ A || 15 و تهاون AH : — E || 18 و معارف انجاد EH : — A

در قلعهٔ اُرُکْ محصور گردانیدند؛ و مدتی مدید در آن محاصرت
 بماندند، و وزیر ابو الحسن عُتبی بر تواتر مددها می فرستاد، و ارکان
 3 و اعضاء دولت را بر کفایت آن مهم تحریر می کرد، و بهیچ وجه
 صورت مراد از حجاب تعذر بیرون نمی آمد، چه قلعهٔ بغایت
 حصین بود، و پیرامون آن خندق عمیق که اندیشه در مجاری آن
 6 بیاباب نمی رسید، و وهم را در مخایض آن پای بگل فرو می رفت؛
 و چون نهنگ سوار و پیاده را فرو می بُرد؛ و خلف بفنون زرق
 و حیل محاصران را پریشان می داشت؛ و هر جایی که مقام می ساختند،
 9 سبوهایی پُر ماز و کُرْدَم از قلاخن منجنیق بذیشان می انداخت. و از
 مأمّن ایشان مکن می ساخت؛ و شها بشیخون برایشان می تاخت؛
 تا مدت هفت سال برین حال مقاسات آن شداید و معانات آن مکاید
 12 گذرانیدند؛ و مردان از کار باز ماندند، و اموال و مراکب و سلاحها
 سپری شدند؛ و آثار ضعف و امّارت عجز لشکر خراسان شایع و منتشر
 گشت؛ و از این سبب رونق سامانیان روی در نقصان آورد،
 15 و شماتت حُساد و تجاسر اضداد باظهار رسید؛ و هر لحظه و هنی تازه
 و هر دم خللی بی اندازه بجواشی آن ملک راه می یافت؛ و هر کاری
 را غایتی است، و هر ملکی را نهایی، و هر حالی را زوالی، و هر

1 ارک: ارك (بضم الراء) E || گردانیدند EH: گردانید A || 2 وزیر EH:

وزیر A || ابو الحسن EH: الحسن A || 3 آن مهم AH: — E || 6 بیاباب EH:

بیابان A || و وهم A: و هم EH || مخایض EH: ماص A || 9 بذیشان H:

بایشان AE || 10 مکن E: ممکن AH || 11 مدت H: — AE || حال EH: — A ||

آن شداید EH: — A || 12 گذرانیدند EH: گذرانید A || 14 کشت EH: — A ||

وازین EH: وازان A || رونق EH: رفیق A || 15 اضداد H: اضداد AE

دولتی را انتقالی ؛ یَمْحُوْاَللّٰهُ مَا یَشَآءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ
الْکِتَاب (۱۳ «سورة الرعد» / ۳۹)

- 3 چون ابو الحسن سیمجور فسادکار و کساد آن بازار مشاهده کرد
با زمانه یار شد ، و عیار موافقت بگردانید؛ ابناء دولت و انشاء حضرت
زبان وقیعت دراز کردند ، و در تضریب و تثریب مجال قبح یافتند ،
6 و گفتند : آثار ایادی و عوارف و مکارم و عواطف آل سامان بر هیچ
کسی از صنایع و بندگان ظاهرتر نیست که بر پسر سیمجور که خراسان
را که بیضه دولت و نقاوه حوزه مملکت است بنو ارزانی داشت ،
9 تا وقت نجوم یَحْن و هجوم فِتَن رکن اشد او باشد ، و در قضای
حقوق آن نعمت جان و سر وقایه آن ملک و وارثان و مخالفان او کند ؛
امروز که کفران نعمت آغاز نهاد ، بعزل او مثال باید داد ؛ و اعتداد
12 و نان پاره او بدیگری از بندگان دولت دادن ، که به بندگی قیام نماید ؛
و از حضرت مَلِک مثالی بصرف او از قیادت و سر لشکری خراسان
روان کردند ، و منصب او بر حسام الدوله تاش مقرر داشتند
15 چون آن مثال بابو الحسن سیمجور رسید ، شیطنت غرور زمام
تمالک از دست او بستند ، تا جوابهای عنیف داد ، و بعصیان مجاهرت
کرد ؛ و اندیشید که عصیان ولی نعمت عاقبتی وخیم دارد ، و موجب

4 با (و با) زمانه یار شد AE : — H || موافقت EH : آن کار A ||

بگردانید AH : نکردانید H || 5 و در AE : در H || 7 بر پسر AH : بر E ||

10 آن AE : — H || 11 امروز EH : — A || 12 دادن H : — AE || 13 و از EH :

از A || ملک EH : — A || مثالی H : مثال A ، — E || بصرف H : تصرف E

بعزل A || 14 کردند EH : کرد A || 15 زمام EH : عنان A || 16 عنیف H : عنیف E

عنیف بار A || 17 کرد و E : کرد و نه H کرد باز A

- ندامت و ملامت شود؛ و بلا را بمقنطیس بخود کشیدن، و زهر بگمان
چشیدن کار خردمندان نباشد؛ رسول را باز خواند و پوزشها
نمود، و عذرها خواست، و گفت: من نهالی‌ام نشانده از پادشاه،
و آنرا بآب کرم و ابواب نعم خویش تربیت داده، و در کنف اِکرام
و حجر انعام او نشوونما یافته؛ و در چمن اقبال او شاخاور شده،
و بارور گشته؛ اگر امداد آن نعمت و اعداد آن منت برقرار دارد بران محمود
و مشکور باشد؛ و اگر جرثومه آن بر کشد و بسوزد، در آن معذور
و مغفور؛ و رسول را بخوشدلی باز گردانید، و از عرسه ملک
خراسان بقیهستان تحویل کرد؛ از حضرت فرمودند که بجانب
سیستان باید رفت، و کار آنجا که چون عقده دَنب برهم افتاده
است؛ و چون جذر اصم مُغلق و مبهم بمانده بحسن هدایت کفایت
کند؛ و لشکرها را از مضایق غربت و معایق کربت خلاص دهد

- ابوالحسن سیمجور بسیستان آمد، و میان او و خلف اسباب
مودّت و مؤاخات و محبت و موالات قدیم مؤکّد و ممهّد بود؛ در سیر
کسی بوی فرستاد؛ و بر سبیل مواطاة اشارت کرد، که مدّت مقام
اجانب درین دیار امتداد یافت، و خللهای بسیار در اطراف مملکت
روی نمود؛ طریق آنست که ازین مقام برخیزی، و بجائی دیگر
تحویل کنی، تا من این لشکرها ببانه نیل مقصود از این ولایت

2 و پوزشها EH : و نوازشها A || 3 و گفت : + که EH || 4 تربیت EH :
آب A || کنف EH : — A || 5 حجر EH : — A || شاخاور H : شاخور AE ||
6 منت EH : نعمت A || 7 جرثومه EH : جرثومه A || 8 بخوشدلی EH :
بدلخوشی A || 10 عقده H : عقد AE || برهم EH : بهم A || افتاده EH :
افتاده A || 11 مغلق EH : متعلق A || بمانده EH : مانده A || 12 مضایق EH :
مضیق A || و معایق A : و معالق EH || کربت AH : کرب E || 16 اجانب EH :
اجابت A || دیار EH : مقام A

بیرون برم ؛ چون عرصه از اعدا خالی گشت آنچه صلاح وقت باشد ، بر وفق اختیار پیش گیر ؛ خلف این نصایح مقبول داشت ، از حصار ارك بر خاست ، بقلعه طاق پناهید ؛ و ابو الحسن و اولیاء 3 دولت در اندرون حصار رفتند ، و بشارت بزدند ، و فتح نامها بحضرت و هر طرفی روان کردند ، و خطبه و سکه بالقاب نوح بن منصور مزین ؛ و روی بجانب خراسان نهادند ، و حالتی که میان حسین 6 و خلف حادث شد بعد ازین گفته شود

وحسام الدولة تاش قایم مقام او بخراسان آمد ، بمنصب سرورئ لشکر باجمعی از وجوه امراء و معارف دولت ، و او امور دواوین 9 و قوانین آنجا در سلک انتظام آورد ، و رسوم جایزه برانداخت ، و اطماع مستأکله از ضعفاء رعایا کوتاه گردانید ؛ و درین عهد شمس المعالی قابوس بن وشمگیر و فخر الدولة ابو الحسن علی بن بویه بخراسان 12 افتاده بودند ، از مُصنّافی که میان ایشان و مؤید الدولة بوده

حکایت قابوس و فخر الدولة

و سبب آن حال چنان بود ، که رکن الدولة را سه پسر بودند ، که 15 اهلیت پادشاهی داشتند ؛ عضد الدولة ابو شجاع و مؤید الدولة بویه و فخر الدولة علی ؛ و ممالک عراق و خوزستان و فارس و کرمان و دیگر

1 گشت AE : شد H || 3 از EH : واز A || ارك EH : وارك A ||

بقلمه E : وبقلمه AH || 5 طرفی AE : طرف H || 6 مزین H : کردند AE ||

6-7 حسین ~ خلف H || 8 وحسام H : حسام AE || تاش AEH : ابوالعباس

تاش - العتبی (ج ۱ ، ص ۱۰۵) || 9 جمعی از H : جمع E جمیع A || 11 رعایا : رعیت H ||

12 علی H : — AE || 13 بوده EH : رفته بود A

مواضع که در اهتمام و تدبیر دیوان او بود، بر سه سهم قسمت کرد؛
 و هریک پیسری منسوب کرد؛ و بر آن عقدی و وثیقه بنوشت؛ چون
 3 رکن الدوله وفات یافت عضد الدوله در ولایت فخرالدوله مناقشت
 کرد؛ و ملک برو منغص گردانید، و لشکر او را بفریفت، و روی
 بولایت وی نهاد، تا بتصرف خویش گیرد؛ و او بدار الملک
 6 همذان مقیم بود، بزرگان سپاه با فخرالدوله غدر کردند، و بعضد
 الدوله مبادرت نمودند، و در زمره حشم او منحصر شدند؛ و بختیار
 که ابن عم او بود بردست لشکر او شهید شد؛ فخرالدوله مستشعر
 9 از میان لشکر خود با چند کس از خواص و خدم بولایت دیلم
 رفت، و بجرجان بشمس المعالی قابوس پناهید؛ و شمس المعالی در اکرام
 مقدم و احترام و اغتنام مورد او اقبال نمود، و بمقدور و میسور
 12 خویش در مصالح و مناجح او قیام کرد، تا ملک قدیم و قایم ذات
 او کرد

و بیان این سخن آنست که عضد الدوله و مؤید الدوله بشمس
 15 المعالی قابوس پیغام فرستادند تا فخرالدوله را بایشان سپارذ؛ جواب
 داد که در مروّت و فتوّت نقض عهود حرام است، و مرا خود در
 میان فرقه جیل که وقت حیّت سربازی کنند، و گاه حمایت کردن

1 مواضع : EH : ممالک A || سهم H : — AE || 2 يك ... منسوب H :
 يك پیسری داد و باو منسوب E پیسری را یکی داد و او را منسوب A || بر آن H :
 بدان AE || 5 بولایت EH : در ولایت A || وی H : او AE || 8 لشکر EH :
 — A || 9 دیلم EH : دیگر A || 10 قابوس H : — AE ، قابوس بن وشمگیر - العتبی
 (ج ۱ ، ص ۱۰۷) || 11 مقدم EH : — A || او EH : — A || 15 فرستادند EH :
 دادند A || 17 میان EH : مقام A || کنند EH : کنید A || و گاه حمایت EH :
 و وقت حیّت A

- از تیغ باک ندارند، کجا این معنی میسر شود؛ و حاصل آن باشد که قابوس را ناموس بروز، و از شعله زبان بلك از لمعه سنان گیلانیان خود را در معرض خطر آورده باشند؛ چون آن جواب 3 بعضد الدوله رسید خشمناک شد، و عزم مکاوحت و مقاومت قابوس مصمم کرد، و بمؤید الدوله نوشت که اسباب مناهضت ساخته باید کرد، و روی بمحاربت قابوس آوردن؛ و از روی بیرون آمد، و بالشکری 6 بسیار از ترک و عجم و عرب و دیلم روی بمجران نهاد؛ و ولایت قابوس که بر سمت ممر افتاده بود خراب میکرد، و با تصرف دیوان خویش میگرفت، تا باستراباذ نزول کرد؛ و شمس المعالی مبادرت کرد تا گرگان 9 که دار الملك بود، از تعرض ایشان نگاه دارد؛ چون مؤید الدوله برسید صفها بیاراستند، و خون از تیغ چون باران از میغ باریدن گرفت، شکست بر لشکر جیل افتاد؛ و خود را در میان بیشها انداختند، 12 و هزیمت را غنیمتی بزرگ شناختند

- قابوس بقلعه پناهید، و اُهبَت غربت بساخت، و بنیسابور رفت؛ و فخرالدوله از راه استوناوند بذو پیوست، و لشکری متفرق 15 بر ایشان جمع آمدند؛ و بمحضرت بخارا نامه نوشتند، و از احوال خویش آگاهی دادند؛ و توقعی که ایشان را بحسن جوار آنحضرت بود. در اغاثت ملهوف و کفایت حوادث صروف عرض کردند. و انک 18

3 معرض : EH — A || آن : H این : AE || 5 و بمؤید : EH : که بمؤید A || که : + باید که AE || باید کرد : EH : کی A || 6 آوردن : EH : آوری A || آمد و : EH : آبی A || 7 و عجم : AE — H || و دیلم : EH : و دیگر A || 8 بر : EH — A || افتاده بود : افتاد H || 9 تا : AE : با H || 10 که : EH — A || 12 و خود : EH : خود A || 13 غنیمتی : H : غنیمت AE || بزرگ شناختند : AE : در H مطموس است || 14 بساخت : EH : ساخت A || 15 بذو : AH : باو E || 16 و بمحضرت : H : بمحضرت AE || نوشتند : HE : نوشت A || 17 بحسن : EH : از حسن A || 18 در اغاثت : H : از اعانت AE || 18 - 2 صروف . . . خلل : H — AE

- راه امید انتعاش وارتیاش جز بعون ونصرت آن حضرت متصور نیست ،
 وتشفی وتلافی خلل جز بمظافرت این دولت ممکن نبوذ؛ منصور
 3 جوانی فرمود مشحون باعزاز واکرام والتزام مواجب حقوق وفادت
 وقيام بشرایط اهتمام وحایت؛ وبحسام الدوله تاش نوشت، تا مقدم
 ایشان مکرّم دارد، ودر اجلال قدر وتعظیم امر واکرام مورد
 6 هر یک مبالغت واجب بیند؛ وایشان را بملک موروث باز رساند،
 وبدفع خصوم ایشان قیام نماید؛ حسام الدوله تاش مثال را امثال
 نمود، وبمحتاج فرمان پیش گرفت؛ وبالشکری از نیسابور برصوب
 9 جرجان رحلت کرد، وفایق را فرمود تا بر راه قومس متوجه ری
 شود، وماده مدد واعوان وانصار مؤید الدوله منقطع گرداند؛
 چون فایق یک دو مرحله برفت، تاش پشیمان شد، وتفرقه حشم
 12 خویش را از حزم وتیقظ دور شناخت، او را باز خواند، وباتفاق
 بگراگان رسیدند؛ مؤید الدوله در شهر رفت، ودر احکام بارو
 احتیاط تمام کرد، وقرب دو ماه در آن محاربت مصابرّت نمود،
 15 سپاه دیلم در آن حادثه پای بیفشاردند، وسربازها ودست بردها
 نمودند، وروی از صدمات شمشیر نتافتند؛ حربهای ایشان چون
 قضا تیغ گزار و چون زمانه غمخوار بوذ؛ وچون مدت مقام سپاه
 18 در گراگان امتداد یافت، قحط وغلا برخاست؛ تا غایتی که نخاله

2 جز بمظافرت این H : این E جز ازین A || 3 وفادت EH : — A ||

7 خصوم EH : خصم A || 9 بر راه H : برام A || 12 او را EH : واورا A ||

13 در شهر HE : بشهر A || 15 دیلم EH : دیگر A || 16 نتافتند AH : نیافتند E ||

17 گزار : + بود A || وچون ... بوذ H : — A ||

- با گل خیر میکردند ، و بدان سد رمق می نمود ؛ چون بطاقت رسیدند ،
از حصار بیرون آمدند ، و مصافها بیاراستند ؛ فخرالدوله بر میسره
لشکر خراسان مقابل علی کامه افتاد که لشکرکش مؤید الدوله بود ؛ 3
و بیک حمله او را از جای بر گرفت ، و هزیمت او باسترآباد رسید ؛
لشکر خراسان در مساعدت تقصیر و توانی نمودند ؛ فوجی از دیلم
بر سپاه خراسان عطفه کردند ، و همه را طعمه تیغ ساختند ؛ و در 6
قلب ابوالعباس تاش ابوسعید شبیی بود ، با طائفه از لشکر خوارزم
از دیلم خلّی را هلاک کردند ، روز چهارشنبه از رمضان سنه احدی
و سبعین و ثلثمایه [۳۷۱] مؤید الدوله با جمهور لشکر از شهر جرجان 9
بیرون آمد ، و بر لشکر خراسان زد ؛ و هزیمت غنیمت شمرند ؛
فخرالدوله چون دید که خصم استیلا یافت پشت فرا داد ، و ذخایر
و خزاین باز گذاشتند ، و تا نیشابور رسیدند ؛ هیچ جای امکان مقام 12
نیافتند ؛ و کیفیت حال بحضرت بخارا آنها کردند ، و از واقعه منکر
خبر دادند ؛ و صاحب اسمعیل بن عبّاد مبشران باقطار و امصار ممالک
دوانید ، و باطراف و اعطاف جهان فتح نامها روان کرد ؛ و شعراء 15
عصر وصف این حال اختراع و اقتراع کردند ؛ ابوالحسن عتبی
لشکرها بمرو جمع کرد ، خواست که بنفس خویش بتدارک آن خلل

1 باکل EH : مادك A ، قال العتي : فكانوا يرزؤن من نخالة الشمير المجونة
بالطين (المنی ، الفتح الوهی ، ج ۱ ص ۱۱۱) و بدان H : و AE
3 لشکرکش H : از لشکر AE || 7 شبیی : سنی EH شبی A || 9 شهر H :
— AE || 10 شمرند H : شمرد AE || 13 و کیفیت EH : کیفیت A || 14 باقطار
AH : اقطار E || 15 و اعطاف جهان H : و اکناف عالم AE || و شعراء AE :
و سفرا (!) H || 16 اقتراع A : افتراع H امتراع E || کردند EH : کرد A ||
الحسن AH : الحسين E والعتي (همه جای) || 17 خویش EH : خود A

قیام نماید؛ او را کارد زدند، و خون او برخاک ریختند، و وزارت
برو ختم شد؛ و دیگر ملک خراسان مثل او وزیری ندید

- 3 وحسام الدوله تاش و شمس المعالی قابوس و فخر الدوله در نیشابور
بانتظار وصول او چشم براه می داشتند، و بر امید تقویت و انجام
و معونت و امداد او روزگار می گذاشتند؛ ناگاه خبر آن رزیت
6 مُقْلِق و آوازه آن مصیبت محرق برسید، و کار ایشان در دست مراد
شکست؛ از حضرت بخارا حسام الدوله تاش را باز خواندند،
تا تلافی آن خلل و تدارک آن ذلل کند؛ و وزارت بر ابو الحسن
9 مزنی تقریر افتاد، نطق او از اعتناق آن منصب تنگ آمد؛ در اثناء
این حال ابو الحسن سیمجور از سیستان باز گشته بود، و بی اجازت
بخراسان آمده، و مترصد فتنه و تشویش نشسته و حادثه جرجان
12 و وهن لشکر بخارا سبب رواج کار و بازار خود دانست؛ ابو الحسن
مزنی او را بران حرکت تعنیف و تعیر بسیار کرد، و فرمود که
لشکر بابو علی پسر خود ده، و بمقدمه سیستان روان کن؛
15 و باذغیس و گنج رستاق بزیادت در اعتداد او افزود، و موعود
کرد که چون در صدق موالاته و ثبات قدم ظاهر شود، تمهید اسباب
حرمت در باره او متضاعف گردد؛ و چون حسام الدوله تاش ببخارا

1 ووزارت AE : وزارت H || 3 قابوس EH : — A || 4 راه AH :

بر راه E || امید H : — AE || 6 محرق H : — AE || 7 الدوله AH :

الدین E || باز خواندند EH : بخواندند A || 9 مزنی AH : مربی (بفتح المیم

و الراء) E || نطق AH : بطاق E || 11 وحادثة EH : حادثة A || 13 مزنی AH :

مربی (بضم المیم وفتح الراء) E || 15 کنج رستاق AH : کنج استقاق E

رفت و ابو علی سیمجور عرصه خراسان خالی یافت فرصت نگاه داشت، و با فایق طریق مراسلت و مکاتبت و موالات و مؤاخات اساس نهاد، و او را بر مخالفت تاش دعوت کرد؛ میانشان موافقت و عهد مؤکد 3 رفت، و اتحادی صادق ظاهر شد؛ ابو علی عمال تاش را که بر سر اعمال خراسان بودند بگرفت؛ هر یک را بمصادرات و توقعات گران مؤاخذ گردانید، و اموال که در تصرف ایشان بود بستد؛ 6 هر دو روی بمر و نهادند، و اظهار عصیان کردند؛ و در ارتفاعات خراسان استبداد نمودند؛ تاش دفع مضرت و معرت ایشانرا در خزاین بگشاذ، و لشکرها را بمال و سلاح بیاراست؛ و از آنجا بیرون آمد، و بآمل 9 نزول کرد؛ میان ایشان سفیران در تردد آمدند، و در اصلاح ذات البین و تسکین نایره و اطفاء جمرات فتنه کوشیدند، و از وخامت عاقبت تحذیر کردند؛ و بزمان رسانیدند که نیشابور تاش را باشد، و بلخ فایق را، 12 و هراة ابو علی را، و برین جمله مصالحه کردند، و هر یک بسر ولایت خویش رفتند

و تاش مُزنی را از وزارت معزول کرده بود، بسبب قرابت 15 ابو علی و فایق، و میل و مدهانه او در کار ایشان شناخته، در غیبت او وزارت بعبده الله بن عزیر تفویض کردند؛ و او بمصادرات و مخالفت

6 در تصرف EH: بنصرف A || 7 هر HE: و هر A || 8 استبداد AH:

استیلا E || 11 نایره EH: فائده A || جرات H: حرارت AE || 13 و برین H:

برین AE || کردند و A: — H، و E || بسر A: بر EH || 14 خویش H:

خود AE || 16 و میل EH: میل A || شناخته H: ساخته AE || 17 عزیز H: عزیز

A عرب E: در H در ورق ۱۷۶ آ باضم عین مهله ضبط شده است، در شرح

العتی للمعینی در این حوادث (ج ۱، ص ۱۲۸) عزیز و جایهای دیگر (مثلا

ج ۱، ص ۱۳۰) عزیز نوشته است

- و مشاحت و مبالغت آل عتبه مشهور بود ؛ چون وزارت برو
مقرر شد ، تاش را از زعامت و قیادت لشکر معزول کرد ، و تقریر
آن منصب بر ابوالحسن سیمجور مثال داد ، و نمود که حدوث و هن 3
و قدرت و ذبول طراوت دولت همه نتیجه ضعف رأی و سوء التدبیر
اسلاف وزراء بوده است ، و تدارك آن خلل جز بذهبن صورت
متصور نه ؛ و فرمود که تاش از خراسان بنیسا بور و ابیورد رود ، 6
و بر اعتدال ایالت این دو فرضه اقتصار کند ؛ تاش چون آگاه
شد ، بدانست که حاسدان مجال تضریب و تریب یافته اند ، و جوه
لشکر و اعیان حشم را بخواند ، و گفت : شما عادت من در خلوص 9
عبودیت و صفاء طویت آن پادشاه شناخته اید ، که قضاء حقوق
بر قدر امکان گزارده ام ؛ درین حال رای پادشاه در باره من متغیر
شد ، و شغل من بدیگری مفوض فرمود ؛ مرا جز امتثال و ارتسام 12
روی نباشد ، و هر یک از شما مرخص و مخیرست در کار خویش ،
هر که صحبت ما اختیار میکنند عزیز و مکرم است ، و هر کرا اختیار
مفارقت است برو حرجی نیست ؛ همه متفق الکلمه شدند که 15
ما را جز مصاحبت و متابعت تو اختیاری نیست ؛ باتفاق قصه
بخضرت نوشتند ، و از حقوق و ذرایع مهندس حسام الدوله یاد آورند ؛
عبدالله بن عزیر جز اصرار بر لجاج و استمرار بر شر است و مناقشت جوابی 18

2 و قیادت : AH || E 3 منصب بر H : — AE || مثال EH : را تقریر A ||
7 دو H : — AE || 7-8 آگاه شد EH : — A || 8 یافته اند و جوه EH :
یافتند و چون A || 10 آن EH : این A || قضاء H : — AE || 13 و هر EH : هر A ||
مرخص EH : مرخص A || 16 باتفاق EH : — A || 18 عزیر AE : عزیر H ||
استمرار E : استمرار AH

نداد ؛ و بلشکرها نامه فرستاد ، و بمواعید زور بفریفت ، ایشان اجابت نمودند ، و السلام .

3 حکایت بازگشتن فخرالدوله با ولایت خویش و موافقت او
با حسام الدوله تاش

چون تاش از جرجان ببخارا رفت مؤیدالدوله وفات یافت ، و پیش
از آن محاربت مذکور خبر وفات عضدالدوله بدو رسیده بود ؛ او
از خوف شتمات اعداء و احتراز از دلشکستگی لشکر آن خبر
پنهان می داشت ؛ اولیاء دولت دیلم در اختیار پادشاهی دیلمی مشاورت
کردند ، بر فخرالدوله افتاد ؛ چه در آل بویه بکبر سن و استکمال
کمال پادشاهی و استعداد سمت سروری ممتاز بود ، و از روی قرابت
استحقاق متعین ؛ صاحب کافی اسمعیل بن عباد بتعزیت وفات برادران
مُسرعان دوانید ، و بملکی خالص صافی از شوایب بی منت مخلوق
و مقاسات حروب تهنیت کرد ؛ و برادر او را خورفیروز بن رکنالدوله
بنیابت او نامزد کردند ، تا از خلو منصب ملک و عطلت سریر
پادشاهی خللی باطراف حادث نگردد ؛ فخرالدوله مبادرت نمود ، و بزمانی
15 اندک بجرجان تاخت ؛ و جمهور لشکر روی باستقبال رکاب او آوردند ؛
و بتاش پیغام فرستاد ، بشکر باری تعالی بر عواید لطایف که روزگار

2 و السلام E : — AH || 6 آن H : — AE || او EH : و او A || 7 لشکر آن
خبر EH : لشکریان A || 8 اولیاء AH : و اولیاء E || دیلمی EH : دیلم A ||
9 در H : ادراك E او ار A || 10 سمت EH : شیمت A || 11 اسمعیل بن عباد EH :
— A || وفات EH : — A || 12 دوانید EH : دوانیدند A || 13 خور فیروز AH :
حوز فیروز E || سریر EH : — A || 15 خللی EH : خلل A || و بزمانی EH :
و بعدتی A || 16 رکاب AE : — H || 17 بتاش A : تاش EH || که EH : — A

شدت پایان رسید ، و کارها بر وفق استقامت منتظم گشت ، و ملک
موروث از کدورت مزاحمت اصداد مستصفی ؛ تاش در جواب تهنیت
نامه نوشت ، و از مجاری احوال خویش نبذی ایراد کرد ، و بث
الشکوی نمود 3

فخرالدوله دو هزار سوار ترك و عرب بر سبیل مدد باحلی لایق
بتاش فرستاد ، و چون بنیسا بور رسیدند عبدالرزاق که از معارف
لشکر خراسان بود بذو پیوست ؛ و هر دو در موالاته و متابعت تاش اتفاق
کردند ، و روی بجانب نیسا بور آورد ؛ ابو الحسن سیمجور پیشی گرفته
بود ، و در حصار شهر متمکن شده ؛ چون تاش رسید ابوسعید شبیبی
و جمعی از مقیمان نیسا بور منتظر قدوم او بودند ، بذو پیوستند ؛ و بر جانب
غربی شهر فرو آمدند ، و چند روز چالشها کردند ، و جنگها پیوستند ؛ و در
عقب آن دو هزار سوار دیگر در رسید ؛ مردان کار با ساز و سلاحی
تمام ، و چون بو الحسن از قدوم ایشان خبر یافت و قوت رشوکت
ایشان دانسته ، و دُربت و تجربت ایشان در دخول مضایق و افتتاح معایق
و تدبیر کارها و تیسیر حصارها شناخته ، نیم شبی از شهر بیرون آمد ،
و در پرده ظلام راه انهمام گرفت ؛ لشکر تاش را خبر شد ، بر عقب
ایشان روان شدند ، و از احمال و ائقال ایشان غنیمتی وافر حاصل
کردند ، و تاش بشهر در آمد ، و بجانب شرقی نزول کرد ، و از نیشا بور 12

2 از AH : از کثرت و E || 3 مجاری EH : مجازی A || 4 الشکوی AE : الشکوری H ||

8 بجانب نیسا بور EH : بنیسا بور A || ابو الحسن A : بلحسن EH || 10 و جمعی EH :

با جمعی A || 11 فرو EH : فرود A || 12 رسید EH : رسیدند A || با EH : — A ||

و سلاحی EH : سلاحهای A || 13 و چون AE : چون H || 14 و تجربت EH : و نجدت A ||

معایق A : مقالی EH || 15 تیسیر AH : ستر E || نیم : هم A || 17 احمال EH : اجمال A ||

مکاتبات بحضرت بخارا روان کرد ، واستقالت از عوارض زلات
 واستعطاف واستغفار از سوابق عثرات نمود ؛ عبدالله بن عزیر گفت :
 3 تاش بدیلم التجا کرده است ، وبمعارضان این دولت پناهیده ، وبر قصد
 این ملک دندان تیز کرده ؛ اگر در دفع او تهارنی روذ طمع ازین
 مملکت ببايد بُرید ؛ وتاش کار ابو الحسن سیمجور مهمل فرو گذاشت ،
 6 و در حسم مادهٔ فتنهٔ او سعی زیادت نکرد ، مراقبت حضرت بخارا را تا
 رضای نوح بن منصور حاصل کند

ابو الحسن سیمجور بکرمان فرستاد ، و از امیر ابو الفوارس بن
 9 عضدالدوله بلشکر مدد خواست ، او از انجاد عرب دو هزار سوار گزیده
 مدد فرستاد ؛ وفاق با جمعی انبوه بنو پیوست ، تا لشکری
 بزرگ جمع شد ، باتفاق روی بنشاور آوردند ؛ تاش با لشکر خویش
 پیش ایشان باز آمد ، دست بتیغ یازیدند ، و مسامع هوا از اصطکاک
 12 مقارعات پر شعله کردند (من المحث) :

جهان بحیله دم اندر کشیده همچو نقطه اجل بکینه دهن باز کرده چون پرگار
 15 شده زخون یلان همچو پای کبک دری میان معرکه سیمُرغ مرگ را منقار

لشکر تاش در مدت مقام بنیسا بور از تنگی اسباب معیشت بطاقات
 رسیده بودند ، و بسمت عجز وهزیمت راضی شده ، خواستند که خود را

2 واستغفار AH : واستغفا E || 3 بدیلم EH : بدیکری A || 4 کرده EH :
 کرد A || 5 ابو الحسن : بلحسن AEH || 6 حسم AH : حسم E || تا AH : با E ||
 9 او EH : واو A || سوار EH : مرد A || 10 تا AE : با H || 11 بزرگ AE :
 — H || آوردند EH : نهادند A || همچو H : چون A || 16 در H : درین AE ||
 بنیسا بور EH : نیشاور A || اسباب H : — AE

از غرقاب آن محنت بساحل نجاۃ اندازند ، تاش یک حمله دیگر بُرد که خاتمه کار باشد ، ابوالحسن سیمجور و پسرش ابوعلی پای بیفشردند ، تاش روی بُمخیم آورد . حشم متفرق گشتند ، ولشکر خصم از پی در آمدند ، و حمله آوردند ؛ تاش مضطر و منهزم رفت ، ولشکر دیلم از مصاحبت او باز ماندند ، خراسانیان پیرامون ایشان در آمدند ، و خلقی بسیار را بدار البوار فرستادند ، و دیگرانرا در سلسله اسار کشیدند ، و ببخارا فرستادند ؛ ایشان را برسوائی و مذلتی تمام بمیان بخارا بر آوردند ؛ و مخانیث شهر ببیش باز آمدند . و دوکهای زنان در دست ایشان نهادند ؛

9 باسئزها و سخریت اغانی و اهاجی میگفتند ، پس همگان را در قلعه قُهندز محبوس کردند ؛ بعضی بسوء الحال بفنا رسیدند ، و بعضی آزاد و مُطلق گشتند

12 و تاش بچُر جان آمد ، فخرالدوله سرای امارت همچنان آراسته بفرشهای فاخر و ساز و آلت وافر و تجمل پادشاهی و خزاین معمور و آوائی زرین و سیمین و آلات مطبخ و شرابخانه بذو باز گذاشت ، و بری رفت ؛ و پنجاه هزار دینار سرخ و دو هزار بار هزار درم پانصد تخت جامهای ملون با چند سراسببان تازی و استران زینی با مُضافات آن از ساز و سلاح و زره و جوشن و خود و برگستان و سپرهای زر و تیغهای مهند و امثال آن بذو تحفه کرد ؛

18 و خراج و معامله گرگان و دهستان و آبسکون و استرآباد بجملگی باوی

3 حشم : + او E || 4-5 حمله . . . آمدند EH : — A || 4 حمله H : حمله E |
 5 خراسانیان H : خراسان E || 6 فرستادند AH : فرستاد E || 7 و مذلتی تمام H :
 و مذلت تمام E و مذلت A || 8 شهر AH : — E || 10 بعضی AH : و بعضی E ||
 13 فاخر EH : مفاخر A

- گذاشت ، مگر اندکی که در وجه عمارت قلاع و آرزاق کوتوالان
و متحفظان آن مصروف بود ؛ و تاش آن صلات و مبرات بر طبقات
سپاه خویش هزینه کرد ، و هر یک را از آن ولایت اقطاعی و نان پاره³
معین فرمود ، تا حال ایشان بوفور تجمل و خصب حال و ذخایر
اموال بهتر از آن شد که در خراسان بود ؛ و صاحب کافی بعد از آن
مفاوضت بر مراعات تاش و حفظ مصالح و مناجح او اقبال کرد ،⁶
و در تحصیل مراضی او سعیهای بلیغ نمود
و تاش مدت سه سال بخرجان بماند ، و بر مفارقت خدمت
حضرت متلطف و متأسف ابو سعید شبیبی را بفخرالدوله فرستاد ، و بر⁹
معاودت حضرت خراسان معاونت خواست ؛ او اسفار بن کردویه را
نامزد کرد و دو هزار سوار از انجاد دیلم در مصاحبت او روانه فرمود ؛
و بنصر بن الحسن بن فیروزان نوشت ، تا در جمله آن حشم منتظم¹²
شود ، و بامارت و زعامت ایشان قیام نماید ، و باتفاق مطیع و منقاد
تاش باشند ؛ و مالی بسیار بهر اقامت او روان کرد ؛ چون ابو سعید
شبیبی بقومس رسید که مقامگاه نصر بود با او همان رفت که با ابن¹⁵
الحضرمی رفت در ضیافت بنی ثیم ؛ نصر بفرمود تا چپ و راست او بشمشیر

2 و متحفظان EH : و مستحفظان A || 3 هزینه EH : هدیه A || اقطاعی EH :
اقطاع A || 4 خصب : حطب H (بکسر الحاء) A حطب E || 5 شد A :
باشد FH || در خراسان A : خراسان H بخراسان E || 6 مفاوضت AH : مفاوضات E ||
مصالح EH : مسالك A || او EH : و A || 9 متلطف A : ملتفت H ملف E ||
بفخرالدوله EH : بخدمت مجد الدوله A || 10 او AE : و او H || 11 و دو EH :
و A || مصاحبت AH : محافظت E || فرمود EH : کردانید A || 12 بن فیروزان - المنینی
ج ۱ ص ۱۴۵ : فیروزان AEH || 16 الحضرمی H و المنینی - ج ۱ ص ۱۴۶ :
الحضرمی AE || بفرمود H : فرمود AE

فرو گرفتند ، و اجزاء و اعضاء او از هم جدا کردند ، و لشکر او را در
مطموره^۱ باز داشت ، و مفتح انفاس بر گرفت ، و آتش زد ، تا همگنان
در مضیق آن منجنیق هلاک شدند ؛ و محمولات ایشان بکلی برگرفت ،
و باقی لقاطات قوم و بقایای سیف بگریختند ، و بارای آمدند

فخرالدوله از وصول این خبر مضطرب شد ، و منزعج
گشت ؛ و بعزم انتصار و طلب ثار بر جانب قومس رحلت کرد ، و تاش
را از جُرجان بخواند ، تا بمعاونت یکدیگر جزاء اعمال و سزاء افعال
نصر بدهند ؛ چون بقومس رسیدند نصر نهنگ مرگ دید دهن باز
کرده ، و عقاب اجل پر و بال گشاده ، و چنگال نکال تیز کرده
جز زینهار و اعتذار و استغفار روی ندید ؛ تاش را شفیع ساخت ،
و فخرالدوله چون آن پوزش و تضرع دید بر شیخوخت او ببخشود
و قرابت در حق او مشفوع آمد ، از سر انتقام برخاست

و از آنجا آهنگ جنگ برادرزاده خود بهاءالدوله بن عضد
الدوله کرد ، بسبب وحشتی که حادث شده بود ؛ و بال لشکری جرّار
روی بخوزستان نهاد ، و بدر بن حسنویه با جمهوری عام از حشم که
در خدمت رایت او مجتمع بودند ، خوزستان را با تصرف گرفت ؛
و فیروزان بن الحسن را بفرستاد تا بصره را نیز مستخلص کرد ، و در
عداد اعتداد او آورد ؛ چون فیروزان از نهر موسی بگذشت عامه^۲ اهل

1 و اعضاء : AE اعضا H او : + را A 4 لقاطات H : اماطات E کلمات A

5 وصول : + از وصول E مضطرب : + و منزعج H و منزعج AE : H —

6 کشت A : شد E ، H بر EH : با A 12 قرابت AE : قرابت H انتقام :

+ او A 13 خود EH : A — 15 عام EH : عامه A که EH : A —

18 اهل H : AE —

بصره بمظاهرت لشکر بهاء الدوله که در شهر مقیم بود برخاستند ؛ و بندهای
اهواز شکافتند ، تا جمله صحرا بآب غرق شد ؛ لشکریان مخرجی نداشتند
خود را بحیل از آن مخاضات بیرون انداختند ، و شکسته و منهزم با پیش
فخرالدوله آمدند ، و از شدت آن حکایت شکایت کردند ، و بر عقب
آن مطالبت ارزاق و اطلاعات وجوه اطاع آغاز نهادند ؛ فخرالدوله
از آن متبرم شد ، و با تحکم نمودن و کار نا کرده را مژد خواستن
مستعجن و مستقبح شناخت ، اطراف آن مهم بر سیل هدنه فراهم
گرفت و با همذان آمد

و در شهر سنه تسع و سبعین و ثلثمایه [۳۷۹] روی بری نهاد ،
و درین سال در جرجان و بانی شنیع ظاهر شد ، و معظم سپاه تاش و وجوه
لشکر و معارف کتّاب و حجاب او در آن ربا فرو شدند ؛ و بر عقب
آن عمر تاش در آن غربت بآخر رسید ، و در حسرت سپاه و غصه
اغتراب و مفارقت احباب و اتراپ فرو شد ؛ و در مدت مقام او بجرجان
از احزاب و اصحاب او ظلم بسیار رفته بود ، و سکنان آنجا بمصادرات
و مطانیات عنیف رنجانیده ، و رسوم جور و إجحاف ابداع و اختراع
کرده ؛ چون خبر وفات او منتشر شد ، عوام شهر دست بر آوردند ،
و حشم او را پای مال قتل و نکال کردند ؛ و وجوه و امرای لشکر از اقامت

1 شهر EH : بصره A || 2 شکافتند AH : بشکافتند E || نداشتند AF : نیافتند H ||

3 مخاضات A : مخاضات E || با پیش EH : بز پیش A || 5 اطلاعات EH : — A ||

7 هدنه AH : هدیه E || فراهم AH : فرا E || 9 و در AH : در E ||

11 بر عقب EH : در آخر A || 12 سپاه AE : شاپ H || 14 بود EH : — A ||

آنجا EH : آنجا را A || بمصادرات H : بمصادرت AE || 15 و رسوم EH : — A ||

إجحاف H : إجحاف AE || 17 و حشم AH : و جسم E

- رسم تعزیت و قیام بمهم تجهیز بمدافعت ایشان نمی پرداختند ، و بر فور خود را
از تنگنای شهر بفضای صحرا انداختند ؛ و در اختیار قایم مقام مشاورت
3 کردند ، و اتفاق الکلمه بر خواهر زاده تاش افتاد ؛ او را در منصب
امارت بنشانند ؛ و او خزانه تاش و اسباب او بر ایشان تفرقه
کرد ، تا همگنان راضی شدند ، و بر متابعت او قرار گرفت ؛ از
6 شهر نفیر برخاست ، و المستغاث بآسمان رسید که اوباش شهر
بعورت خراسانیان دست تطاول کشیده اند ، و در فتک احرار
و هتک استار مطلق العنان شده ؛ از سر حمیت و غیرت بر نشستند ؛
9 و روی بمدافعت ایشان نهادند ؛ و اوباش و اراذل گرگان بمحاربت
ایشان از شهر بیرون آمدند ، و چون پروانه خود را بر آتش دمار
انداختند ؛ و آن لشکرها از مکامن و موطن بیرون تاختند ، و کافه آن
12 جمهور را هلاک کردند ؛ و در شهر افتادند ، و خلق بسیار از اذتاب
و اوباش بفنا آوردند ؛ بر اهل آن بقعه بعد از واقعه یزید مهلب
چنان حادثه نیفتاده بود ؛ و چون کار از حد بگذشت ، ائمه و علماء
15 و صلحاء آن شهر آمان خواستند ، و قرآن مجید را شفیع ساختند ، تا
نایره آن فتنه فرو نشست ، و سپاه دست از قتل و نهب باز گرفتند
و با مضارب و منازل خویش رفتند ، و در تدبیر احوال و حط و ترحال
18 تدبیر و اندیشه کردند ؛ رایاء ایشان در آن قضیت مختلف شد ؛ خواص

1 بمهم EH : بماسم A || فور EH : وفور A || 3 کردند AH : کرد E ||

7 فتک H : قتل AE || 8 غیرت H : — AE || 9 کرکان H : کردان E از شهر A ||

10 از شهر EH : — A || 11 و کافه AH : و کافران A || 13 بر EH : و بر A ||

بقعه AE : خطه H || 14 کار AH : کار او E || 16 آن AE : — H || 17 خویش EH :

خود A || 18 و اندیشه EH : اندیشه A || آن قضیت EH : اقضیت A

و خدم قدیم میل خراسان کردند ، وحشم ولایت خدمت فخرالدوله اختیار کردند ؛ صاحب کافی استمالت نامه فرستاد ، وهمگنانرا وعدهای خوب داد ؛ و بمزید اقطاعات واقامات مُتقبَل و متکفَل شد ، و التماس 3 کرد که چندان توقّف کنند که استاذ ابو علی عارض بایشان رسد ؛ و وجوه رواتب و مواجب ایشان مطلق گردانند ؛ مقبول نیفتاد بنیسا بور رفتند ؛ و در زمره حشم ابو علی سیمجور منتظم شدند ، که امیر خراسان 6 بود ، و قایم مقام پدر

سپاه ولایتی توقّف کردند ، تا عارض بیامد و اسامی ایشان در دفتر دیوان ثبت کرد ؛ و وجوه مواجب ایشان بداد ، و باعزازی تمام بری 9 بُرد ؛ فخرالدوله ایشان را بنواخت ، و دوطرف را دراکرام ایشان مراقبت نمود : یکی رعایت حقوق تاش و دیگر استظهار با استخدام و استکثار بسواد ایشان ؛ و چون استاذ ابو علی بجران رسید ، و استیلاء 12 او باش و استعلاء اراذل دید ، جمعی که دست درازی کرده بودند ، و سر بطالت و بسالت بر آورده همگنانرا قُرب سه هزار مرد مُفسِد بدست آورد ؛ و کسی که در همه عمر روزی آهنی بر گرفته بود ، 15 یا بمُجلِحان یا متسلِحان تشبّهی کرده ، بقتل آورد ، بعضی را در

1 کردند : AH : نکردند E || ولایت AE : ولایتی H || خدمت AH : حشم E ||

3 داد EH : کرد A || 5 رواتب H : رواتب A || 9 دیوان EH : — A ||

11 و دیگر EH : دیگر A || با استخدام H : — AE || 12 استکثار EH : استکثار A ||

13 اراذل AH : اراذل E || 14 بطالت AE : بیطالت H || همه EH : عهد A ||

15 روزی H : — AE || 16 یا H : یا E تا A || بمجلحان AH : مجلحان E ||

یا متسلحان A : و مسلحان EH || آورد EH : — A || در H : — AE ||

درخت کشید ، و بعضی را نشانه تیر کرد ، و قومی را بتیغ بگذرانید ،
و بهیت و سیاست او فتنه اذنان و ارباب فساد و عناد بآخر رسید .
والسلام 3

ذکر ابو الحسن بن سیمجور و امارت او در خراسان تا وقت وفات
ورسیدن منصب او پسرش ابوعلی

چون تاش از هزیمت ابوعلی و فایق بجر جان آمد ، ابو الحسن
سیمجور در ملک متمکن شد ، و در سنه سبع و سبعین و ثلثایه [۳۷۷]
عبدالله بن عزیر را از وزارت معزول کردند ، و بنحوارزم افتاد ؛
و منصب او بابوعلی دامغانی دادند ؛ و بزودی او را نیز معزول کردند ،
و وزارت بابو نصر بن ابی زید دادند و او مردی بفصل الخطاب و تدبیر
معظمت مذکور و مشهور بود ، و بر اقران و اکفاء عصر مبرز ؛ بعزل او
نیز زود مثال دادند ، و ابوعلی دامغانی را با سر کار آوردند ؛ و درین ایام
ابو الحسن سیمجور از نیسابور بر سیل تفرج بیرون رفته بود ؛ و بعضی
از متزهات پناهیده : در حالت مباشرت با کنیزی بمفاجاة فرو شده ؛
پسر او ابوعلی جای او بگرفت ، و ریاست آل سیمجور و زعامت و امارت
خراسان هم بر سیل ارث و هم از راه استحقاق او را مسلم گشت ؛ و همگنان
کمر خدمت او در بستند ، و از حضرت بخارا هراة نامزد فایق کردند

1 و بعضی AE : برخی H || کرد AEH : ساخت Eh || 2 و سیاست AH :

سیاست E || فتنه EH : — A || 8 عزیر H : عزیر AE || 9 و بزودی AH :

بزودی E || 10 زید E : ابی زید - المنینی ج ۱ ص ۱۵۲ ، رید H (بفتح راء مهمله) A ||

و او EH : که او A || 11 عصر A H : حصر E || 13 بر سیل EH : بسبیل A ||

رفته AE : شده H || 15 پسر او EH : و A || او AE : پدر H || 17 در AH : بر E ||

کردند EH : کرد A

- چون این خبر به ابوعلی رسید بهراة رفت ، و بفایق نامه فرستاد ؛
 و او را باهمال سوابق حقوق مصاحبت و سوائف موّدت و ممالحت مؤاخذت
 کرد ؛ و بعد از مقالات بسیار هر يك روی باقطاع و ولایت خویش 3
 نهادند ؛ خبر فایق بذو رسید ، که از هراة منفصل شد ، تاختنی کرد ،
 و میان هراة و بوشنچ بذو رسید ، و در قتل و تنکیل نکابتی تمام نمود ؛
 فایق بهزیمت بمروالروذ افتاد ؛ طایفه از لشکر ابو علی در عقب او تا 6
 بمروالروذ برفتند ؛ او مستعد پیکار بود ، بمقاومت باستاد ، و بعضی را
 از ایشان اسیر کرد ، و ببخارا برد
 و ابو علی بمرو رفت ، و ببخارا کس فرستاد ، و بحقوق اسلاف 9
 و توفّر بر شرایط عبودیت و تشمّر لوازم خدمت توسّل ساخت ؛ و التماس
 کرد بتفویض منصب پذر ، و شوافع قدیم و ذرایع حدیث که سیمجوریان
 را بر دولت آل سامان ثابت است فراموش نکنند ؛ و تضریب اصحاب 12
 اغراض در حق ایشان مسموع و مقبول ندارند ؛ نوح بن منصور التماس
 او بسمع رضا اصغافرمود ، و ملتمس او باجابت مقرون گردانید ؛
 و امارت و قیادت جیوش بر قاعده اسلاف بروی تقریر کرد ؛ و او 15
 بتهدیب آن اعمال و تدبیر آن اشغال بروجهی پسندیده قیام نمود ؛
 و براستمرار ایّام و تکریر اعوام در مراتب علو و رفعت و مدارج اقبال
 و دولت ترقی میکرد ، تا او را امیر الامراء المؤید من السماء لقب دادند ، 18

1 این AE : آن H || 4 تاختنی EH : تاختی A || 5 نکابتی AH : نکابتی E ||
 9 و بحقوق AF : و حقوق H || 10 و توفّر AH : و توفّر E || 11 شوافع EH : سوافع A ||
 قدیم AH : قدم E || 13 اغراض EH : اعراض A || ایشان AE : او H ||
 14 او : + را A || 16 آن : + آن A || اشغال EH : اشغال A ||
 17 مراتب ... و رفعت H : مرتبت علو و رفعت E علو مرتبت و رفعت A || 18 تا EH : — A ||
 لقب دادند EH : نام کردند A

تا جملگی دیار خراسان در تصرف گرفت ، و مال و معاملات بر اتباع خویش موزع گردانید ؛ چنانکه نوح بن منصور از و استدعا کرد ، تا بعضی ولایات با تدبیر دیوان خاص گذارد ؛ التفات نمود ، و جواب داد که اینجا حشمی بی اندازه مجتمع است ، و وجوه دیوان مستغرق اقامات و باطماع ایشان وفا نمی کند ، و عرصه ولایت بموجب ایشان مساحت نمی نماید ؛ در اثناء این حال میان طاعت و عصیان مذاقتی میکرد ، و مخاصمتی در پرده مصادقت می نمود ؛ و ابوعلی نسفی را باستخراج و استیفاء اموال بگماشت ، تا بمصادره و مطالبه خطه خراسان بیکبار بغارتید ؛ بآخر او را بگرفت ، و آنچه داشت از و بستند ، و بارهائی هرچه تمامتر بزخم چوب وزیر شکنجه هلاک کردند

و بهارون خان بن ایلگ خان ملک ترک رسول فرستاد ، و با او اسباب مباسطت مستحکم گردانید ؛ و سلسله عقود موالات و مصافحات مؤکد کرد ، و در سیر با او مواضعه و مواطات کرد ، که ملک آل سامان برخود قسمت کنند ؛ بخارا و سمرقند و آنچه ماوراء جیحون است او را باشد ، و آنچه ازین نیمه جیحون است ، ابوعلی را مقرر دارند ؛ و هر

1 در H : AE || 2 موزع EH : موزوع A || 5 و باطماع E لتمة اطماعمهم - العتي : و باقطاع AH || 6 میان EH : بیان A || ماذقتی H : ماذقتی AE || 8 بگماشت EH : کاشت A || 9 بغارتید AH : بغارتید E || 10 کردند EH : کردید A || 11 و بهارون خان H : و بهارون E و به بغرا خان A ، و صار یکتب الملك الملقب شهاب الدولة و ظهیر الدعوة هارون بن ایلک بغرا خان وهو ببلاد الترك - العتي (ج ۱ ، ص ۱۶۳) || ایلک AE : یلک H || 14 کنند EH : کنید A || بخارا EH : بخا A || 15 و آنچه ...

- دو بمعاذت و مساعدت یکدیگر قیام نمایند ، و او بغرور این طمع با انبوهی بسیار عزم بخارا مصمم کرد ؛ و ابو علی همچنان بشعار دعوت نوح تظاهری نمود ، و در ولایات خویش خطبه و سکه بنام او میکرد ؛ 3 و جمعی از معارف ماوراءالنهر از تطاول تمادی ایام آل سامان ملالت نمودند ، و بتعصب و هواداری بغراخان برخاستند ؛ و در تصویب رای و تشجید عزم سعی میکردند ، تا او بتدریج حواشی آن مملکت بازمی بُرید ، و بر اسرار کار و قوف می یافت ، تا باسپیدجای رسید ؛ و نوح آنچه حاجب را با وجوه قواد و عیون آنجاد بمقابله او فرستاد ، و میان ایشان کوششی سخت رفت ، چنانکه روز روشن از تراکم قتام و تلاطم ظلام 9 تاری شد ، و صحراء معرکه و حوش و طیور را بساطی شد پُر فایده ، و بساطی شد پُر مایده ؛ و آنچه عماد ملک و عمده دولت بودند ، با جمعی اکابر و رؤس عساکر گرفتار شدند ، و طمع خان در ملک 12 خراسان و آل سامان باستحکام پیوست ، و حرص او در اطماع و تورّد آن بقاع پر انتفاع زیادت شد ، و السلام

1 بمعاذت : EH : مساعدت A || او : H : — AE || 2 مصمم : EH : مضمم A ||
 3 خطبه ~ سکه A || 4 از E : را AH || ایام : EH : — A || 5 بغراخان : کذا فی الاصول
 و العتبی (ج ۱ ، ص ۱۶۴) || 6 تشجید : تشجید AEH || مملکت : EH :
 ملک A || 7 می یافت : EH : یافت A || باسپیدجای - العتبی : باسپیدجای
 H باسپیدجای باسپیدجای E || آنچه E : آنچه AH ، العتبی می گوید (ج ۱ ، ص ۱۶۴) :
 وانهض من بخارا آنچه الحاجب || 8 بمقابله : EH : مقابله A || و میان AE :
 میان H || 9 روشن + بر E || قتام : AH : قیام E || 11 شد پُر مایده : AH :
 پُر مایده E || عماد : EH : عده A || 12 شد : AH : شدند E || 13 خراسان و :
 + سریر H || باستحکام : H : — AE || در : AH : بر E || تورّد : EH : و تورود A ||
 14 پر انتفاع : EH : — A || و السلام : E : — AH

ذکر فایق و حالت او بعد از هزیمت بمرو رود

- فایق چون از هزیمت ابو علی بمرو رود افتاد ، آنجا مقام کرد ،
 3 و باصلاح حال و ترتیب ساز و اُهبِت حشم مشغول شد ؛ و چون کار او
 نظام گرفت و بنوا شد ، روی ببخارا نهاد ؛ بی استعجالت حضرت
 یا استطلاع رای کرد ؛ نوح ازین جرأت بدگمان شد ، و از بخارا بیرون
 6 آمد ؛ و آنچه و بکتوزون که حاجبان او بودند ، بالشکر بمناصبت او فرستاد ؛
 ایشان او را بشکستند ، و اصحاب و اُخواب او را هلاک کردند
 و فایق چون بشطّ جیحون رسید کشتی نیافت ، بحیلت خود را
 9 از آن میخَلَب اجل بیرون انداخت ، و از آب گذر کرد ، و ببلخ رفت ؛
 و بعد از یکچند روز بترمد شد ، و بخان نامه نوشت و در اغراء او بقصد
 نوح و استخلاص مملکت او فصول فضول پرداخت ؛ نوح بوالی
 12 جُوزجان ابو الحارث فریغونی مثال فرستاد تا بدفع او قیام نماید ؛
 ابو الحارث حواشی بسیار فراهم آورده بود ؛ بمحاربت او رفت ؛ فایق
 ارسلان نامی را با پانصد سوار گزیده از ترك و عرب پیش او باز فرستاد ،
 15 و چون گرگ در رمه آمد ، و اثر زود بنمود ؛ و اموال و اسباب

1 و 2 بمرو رود EH : بمرو رود A || 4 و بنوا E : بنوا EH || 6 و آنچه H :
 و آنچه E و آنچه حاجب A || لشکر EH : لشکریان A || 8 نیافت EH : نیافت A ،
 و العتی میکوید (ج ۱ ، ص ۱۶۶) فوجد السفن مغیبة || 9 محلب : محلب EH مجلب A ||
 10 یکچند EH : چند A || اغراء : + و اغواء H || 12 جوزجان : جرجان AEH ||
 ابو الحارث AEH : ابو الحارث احمد بن محمد - العتی (ج ۱ ، ص ۱۶۶) ||
 13 فایق AH : و فایق E || 14 ارسلان : ارسلان آخر سالار - العتی (ج ۱ ، ص ۱۶۶) ||
 نامی را H : نامی AE || سوار AH : هزار E ، فی زهاء خمائة من الترك و العرب -
 العتی || و عرب A : و اعراب EH || 15 در رمه آمد : در رمه H در آمد E بیامد A

- ایشان غنیمت گرفت، و با بلخ آمد؛ و درین حال طاهر بن الفضل ناحیت صغانیان از ابوالمظفر محمد بن احمد بسته بود، و بتغلب در ولایت او نشسته؛ و ابوالمظفر چون از ولایت خویش منزع شد، باهتام فایق³ التجا ساخت، و از او مدد خواست؛ فایق ملتمس او با کرام و ایجاب تلقی کرد، و لشکر خود را در خدمت او بفرستاد؛ و طاهر چون خفت و قلت اعوان فایق و خلو عرصه⁶ بلخ بشنید، طمع در استخلاص بلخ کرد، و با حشم خویش بمحاصره⁹ بلخ آمد؛ عامه شهر بیرون آمدند، و جنگ آغاز نهادند؛ یکی از جمله اعراب طاهر را بشناخت، او را بطعنه از مرکوب بینداخت؛ فرو آمد، و سرش برداشت، لشکرش منهزم شدند، و جان بجوانب بیرون بردند

- و چون کار آنچ حاجب چنان افتاد که یاد رفت، او را اسیر بترکستان بردند، ملک بخارا از نظام بیفتاد، و روهنی فاحش ظاهر گشت؛ و پُشت¹² اولیاء دولت بشکست، و سریر سلطنت را حامی و حارس نماند؛ از سر اضطرار فایق را استمالت کردند، و او را بخدمت تخت و ملازمت حضرت خواندند؛ باهبتی تمام بسمرقند فرستادند، تا بحراست بیضه¹⁵ دولت و حفظ ثغر قیام نماید؛ و چون بدان حدود رسید، بغراخان تاختن آورد؛ فایق بی تعرقی منهزم و گریخته با بخارا آمد، و اصحاب و خواص سلطان را عرضه¹⁸ شمشیر کرد، و در دم ارذره‌های بلا نهاد؛ و کس را شبهت نماند که گریختن او از سمرقند از موپاتی بود که خبث باطن و فساد دخت او بیغی او را بر آن داشت که آب روی ملک بریخت، و خانه قدیم دولت بر باد داد،

2 بتغلب E: بتغلب AH || 3 خویش EH: — A 4 او: + را A || بفرستاد H:

فرستاد AE || 11 آنچ EH: آنچه A || که یاد رفت A: — EH || 12 ملک EH:

و ملک A || 14 واو A: او EH || 16 بغراخان: کذا فی الاصول و فی العتبى (ج ۱،

ص ۱۶۸): بغراخان الملقب بشهاب الدولة و ظهیر الدعوة || 17 تعرقی: + حال H ||

18 عرضه AH: عرصه E || 19 بیغی: سغی A E بیغی H

نوح بن منصور از حدوث آن شکل مبهم و وقوع حادثه* معظم هراسان و مضطرب گشت ، شهر بکذاشت ، و بجایی متواری بنشست

ذکر رفتن نوح بن منصور از بخارا و در آمدن
بغرا خان در بخارا

3

بُغرا خان ببخارا آمد، و فایق باستقبال رفت، و در جمله خواص او منتظم
شد؛ و چون بُغرا خان بر سریر ملک قرار گرفت، فایق اجازت خواست، که
ببلخ رود و ابواب المال از بهر خزانه آماده کند، و خطبه و سکه بشعار دولت او
در اطراف آن نواحی مقرر گرداند؛ برین قرار دستوری یافت، بجانب بلخ
رفت، نوح فرصت نگاه داشت، و از مستتر خویش متکثر و ارباب بیرون آمد؛
و از جیحون گذر کرد و بآمل شطّ نزول فرمود، و جمعی از ممالیک و خدم
بآنجا افتاده بودند، سرگشته مانده؛ چون از وصول او خبر یافتند،
شادمان گشتند؛ و حیاتی تازه و عیشی بی اندازه بمکان او در اجرام
و اجسام ایشان ظاهر شد؛ و از جوانب لشکر متفرق بدو پیوست،
تا سپاهی تمام فراهم آمد؛ و نوح وزارت بر ابوعلی بلعمی مقرر کرد،
و ضبط ممالک و ممالیک بدست او باز داد؛ و عبدالله بن عزیر را از
خوارزم باز خواند، و با سر منصب وزارت فرستاد، و او از مبدأ
نجوم فتنه هجوم محنت بماوراء النهر بود؛ نوح بابوعلی سیمجور

6

9

12

15

1 از AH : E — || مبهم AE : H — || 5 جمله EH : Zمرء A || 6 و چون AH :

چون E || ملک AH : مملکت E || 7-8 و ابواب ... مقرر AE : H — | 7 دولت A :

دعوت E || 8-9 کرداند ... رفت AE : H — | 9 رفت A : شد E || مستتر AH : مسیر E ||

10 بآمل شط : آمویه - العتي ، المنینی میگوید (ج ۱ ، ص ۱۷۰) : امویه ای امویه

الشط وفي بعض النسخ الى آمل الشط وكذا ضبطها الصدر || 14 آمد EH : آمدند A ||

15 عزیر EH العتي : عزیر A || 16 وزارت AE : و وزارت H || 17 نجوم AE : نجوم H

- نام‌ها می نوشت ، و او را بنصرت خویش و قضای حقوق نعمت می خواند ؛
 و او در آن باب بقول مکذوب و مواعید عرقوب نوح را مغرور می داشت
 3 پس از نیسابور بسرخس رفت ، و از آنجا بعد از یکچند بمرو
 شد ، منتظر وصول بغرا خان ، مترصد میعادى که میان ایشان بود
 بر قسمت مملکت نوح ؛ و جمعی از اصحاب ابو علی در تحسین آن رای
 و تصویب آن اندیشه میکردند ، و در می دمیدند که دولت آل سامان
 6 و ایام اقبال و زمان پادشاهی ایشان گذشته ، و امّارات ادبار و علامات
 خذلان هر دم ظاهر می شود ؛ و فتی نو و وهنی تازه حادث میگردد ؛
 و دیرست که گفته اند : مُعَاوَنَةُ الْعَاجِزِ ذُلٌّ ، و مُعَاوَنَةُ نوح موجب
 9 مذلت و مُثْمَر مسکنت باشد

- چون نوح بآمل شطّ رسید به ابو علی کس فرستاد ، و گفت :
 انتظار از حدّ و تیار از عدّ گذشت ، وقت آنست که بشرایط حفاظ
 12 و لوازم قضای حقوق قیام نمای ؛ و در مظاهرت دولت باسلاف
 و گذشتگان خویش اقتدا کنی ، چه امید معاونت از دیگر جوانب
 منقطع شد ، و اعتماد و اعتضاد جز بملکان و مکانت تو حاصل نیست ؛
 15 و ابو علی همچنان بر عادت ذمیم و اخلاق لئیم خویش مستمرّ قساوت
 پیش گرفته ، و صلابت پیشانی پیشه ساخته ، و حیا و وفا برانداخته ؛
 و هر نوبت ارسطاطالیس نامی از خادمان نوح برسالت پیش ابو علی
 18 می آمد ، و چون شطط و تحکّم او دران محاورت بدید ، گفت : این مَلِک

1 نامها A : نوشتها EH || 5 مملکت EH : — A || تحسین AH : نخستین E

7 و علامات AE : علامت H || 8 و فتی AH : وهنی E || 9 و دیرست AE : و دیرست

H || 11 چون EH : — A || بامل AH : بابل (!) E || 12 و تیار AE : و شمار H

آنست EH : است A || 14 از AE : آن H || 16 و ابو EH : ابو A || 17 گرفته EH : گرفت A

18 نوبت AE : نوبتی H || 19 و چون AH : چون E

- امروز از سراضطرار بمثابتی است که اگر از وی التماس کنی که ترا خذاوند خواند ، دریغ ندارد ؛ اما امروز را فردایی هست ، و روزگار در صدد انتقال است ؛ تو آن گوی و آن کن که جهانیان از تو پسندیده دارند ؛ 3
- حاضران آن مجلس از رقت آن کلمه و وحشت آن حال آب در چشم آوردند ، و دلها بر آتش غم بریان شد ؛ و ابو علی هم بر آن غوایت و حمایت مُصرّ و مستمرّ ؛ لاجرم خدای تعالی مهمّات ملک نوح را بی منت خلق کفایت کرد ، و خصمان او را مغذول و مقهور ؛ و او را بر تخت مملکت و سریر سلطنت باز رسانید ، و غدر و مکر دشمنان و خصمان سبب حرمان و خذلان ایشان ساخت ؛ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰/۱۴) والسلام 9

ذکر رفتن بغرا خان از بخارا و معاودت نوح بن منصور با خانه خود

- بغرا خان بهوای بخارا مُتأذّی شد ، و شومی بغی و طغیان درو رسید ، 12
- علتی صعب بر مزاج او ظاهر شد ، و مُعالجت جز معاودت هواء ترکستان نشناخت ؛ او را در عماری بر صوب ترکستان بردند ، و عوام بخارا 15
- دست انتقام با ذناب لشکر او دراز کردند ، و خلقی فراوان را بکشتند ؛ و راه اجتياز او بر منازل اغوز بوذ ، غزان چند مرحله بر عقب او می رفتند ؛ و نقاضات لشکر را می کُشتند ، و رحل و ثقل را بتاراج می بردند ؛ بغرا خان در بعضی ازان مراحل جان تسلیم کرد ؛ چون این 18
- بشارت بملك نوح رسید ، روی با مستقرّ سریر مملکت نهاد ، و اهل بخارا

4 آن مجلس : EH مجلس 6 و مستمر : H — AE 7 و مقهور : EH کرد A
8 و غدر : EH و غدر A 9 و ما . . . بعزیز : E و ما ذلک : H ، — A و والسلام : A
— EH 11 خود A : — EH 13 معاودت : EH بمعاودت A 15 باذناب : H
بادباب E باذناب A 16 غزان AE : — H بر EH : از A 17 و نقاضات : H و نفاذات A
و عاضات E 18 این A : — EH 19 بخارا : + را AE

بوصول او شاذمانیا کردند ؛ و باستقبال رکاب او خرد و بزرگ بیرون آمدند ،
و بمیان طلعت او چنان خرم شدند ، که روزه دار بطلعت هلال
و تشنه بآب زلال ؛ و مملکت بخارا و سمرقند و مضافات با تدبیر دیوان 3
ملك نوح آمد ، و امر ونهی او بر قاعدهٔ معهود و رسم مألوف نفاذ
یافت ، و مادهٔ فتنه منحسم شد

- و چون ابوعلی سیمجور بدید که کار ملك نوح بعد از اعوجاج 6
بنظام رسید ، و احوال ملك التیام پذیرفت ، و طمع او بایام فتور
و ادوار ثبور در کام شکست ، و نیز توقعی که از بغرا خان داشت ،
بانجاز مواعید و وفای بشرایط مؤاطاة از مشارکت در ملك بوفا نرسید ؛ 9
و بغرا خان چون سریر بخارا بگرفت خطاب باو بقاعدهٔ اصحاب جیوش
کرد ، و بسوابق مواضعات التفاق نمود ، انگشت تحیر و تجسّر گزیدن
گرفت ؛ از مقربان و مطیعان خویش استشارت نمود ، و همکنان گفتند : 12
طینت آل سامان بآب کرم و لطف سرشتست ؛ و عفو و اغضاء ملوک
ایشان از زلات بندگان و عثرات خدمتکاران بهمه ایام متعارف بوده
است ؛ استصواب آن است ، که این مرهم هم از ایشان جویی ، و عذر 15
این غدر از درگاه ایشان خواهی ؛ و در غرقاب جان جز بکشتی
عنایت نوح بساحل سلامت نرسد ، و سیلاب محنت جز بیمن دعوت نوح
بزمین فرو نشود ؛ باتیغ و کفن بزینهار باید رفتن ، و در کرم او 18

1 کردند H : افزود AE || بیرون آمدند AE : از شهر بدر افتادند H || 2 شدند AE :
کشتند H || 4 نفاذ A : نفاذ EH || 7 رسید EH : آمد A || بایام AE : بزمان H ||
8 و ادوار ثبور AE : و ایام فتون H || توقعی EH : توقعی A || 9 بشرایط EH :
شرط A || 10 بگرفت H : گرفت AE || باو EH : او A || 13 اغضاء : + و اغماض H ||
14 خدمتکاران AH : و خدمتکاران E || 15 استصواب AE : باستصواب H ||
16 و در HE : که در A || 17 عنایت E : — AH || سلامت E : — AH ||
18 بزمین AE : — H || رفتن AE : رفت H

3 گریختن ؛ و خاری که از کینه در سینه او شکسته است بمنقاش تضرع و تخشع بیرون کشیدن ، و اگر تا این غایت تقصیری رفتست بنحدمات پسندیده تدارك کردن ؛ و گناه کار را ملجائی پسندیده تر از اعتداز و استغفار صورت نه بندد

6 ابو علی این سخن بر میزان خرد راست یافت ، گرد اسباب خویش برآمد ؛ و از انواع متمولات محمولات فراوان فراهم آورد ، تا بر دست سفیری چرب زبان بحضرت نوح فرستد ، که بسحر بیان عقده و حشت از ضمیر منیر او باز گشاید ؛ بر مقتضی الحزم سوء الظن اندیشه دیگر کرد ، و گفت : مار آزرده در جیب گذاشتن ، و زهر بگمان خوردن کار زیرگان نباشد ؛ و عقلا گفته اند که پادشاهان چون نهنگ دندان در شکم دارند ، و مانند دریا باشند ، که اگر چه منبع انواع جواهرست ، اما بلطمه موجی جهانی را خراب کند ، و عالمی را فرو برد

15 فایق چون دید که سفینه نوح بر جودی فراغ قرار گرفت ، سکینت دل و طمانینت خاطر او برفت ؛ فترت رای و طمع خام و وقاحت او را بر آن داشت ، که روی ببخارا آورد ، تا بر سبیل تغلب و تحکم ملك نوح را انتزاع کند ؛ نوح بعضی لشکر را از خواص حجاب پیش او باز فرستاد ، میان فریقین مقاتلتی فاحش رفت ؛ عاقبت فایق با فوجی اندك از چنگال اجل جسته هزیمت شد ، و جز حضرت ابوعلی ملجائی

1 در سینه ~ او AE است EH : A — || بمنقاش AH : بمنقاش || 1-2 تضرع

~ تخشع AE || 8 باز گشاید EB : بیرون کشید A || 9 در جیب H : — AE ||

12 موجی AH : موج E || 15 سکینت AH : + سکینه E || 17 بعضی A : سری H

سر E ، فضرِب الرضی وجهه بوجه حجاب و رحال باب - العتی ، ج ۱ ، ص ۱۷۸ ||

19 ملجائی H : ملجأ AE

- شناخت ، و مهر بی ندانست ، بمر و آمد ؛ ابوعلی بقدم او شاذمان گشت ؛
 و اتفاق موافقت او عُدَّتِ تمام و عُمْدَتِ بنظام شناخت ، و بمکان او اعتضاد
 3 واستظهار فروز ، مالی که از برای حل بخارا ترتیب داده بود ، بفایق
 فرستاد ؛ و میان ایشان بر اتحاد ذات البین و موافقت جانبین و قیام
 بجواب اعدا و اضداد موافقت مؤکد رفت ؛ و باتفاق بنیشابور آمدند
 6 و بتدبیر و ترتیب ساز و استعداد روز عناد مشغول شدند
 و ملک نوح چون وفاق ایشان در فساد و شقاق بشنید ، و اصرار
 و اصرار مشاهده نمود ، همگی اندیشه بر آن گذاشت ، که آن دو توسن
 9 عاصی را بدست کذام رایض در زیر بار طاعت آرد ؛ و آن دو نهنگ
 جانی را بقوَّت کذام صیّاد در دام انتقام کشد ، و آن دو گرگ
 محتل را بمدد کذام شیر فرد در چنگال نکال آرد ؛ قرعه این اختیار
 12 بر ناصرالدین سَبْکَتِگین افتاد که از بزرگان اطراف بود ؛ ابو نصر
 فارسی را بذو فرستاد ، و قبایح احوال و فضایح اعمال ابوعلی و فایق
 آنها کرد ، و شفاء آن دو درد و دواء آن دو علت از یمن اهتمام او
 15 طلبید ؛ و او را بدفع آن مهم و رفع آن ملتَم دعوت کرد ، و گفت :
 راه امید از دیگر جوانب مملکت مُنْسَدَسْتُ ، و تتمیم این کار جز بئیمن
 کفایت و شدت شکیمت ناصرالدین ابو منصور متصور نیست ؛ ناصرالدین
 18 با دلی مُرتاح و سینه با انشراح بِاسعاف و إنجاح و قیام بموجب آن اقتراح
 متکفل شد ، و از بی سامانی کار سُلّاله آل سامان غیرت آورد ؛
 و بر توقعات و سفلگی ابوعلی و طمع و سفاهت فایق خشمگین شد ؛
 21 و بر فور گوچ کرد ، و بشوق میامن طلعت از بماوراء النهر آمد ؛ نوح

1 گشت EH : شد A || 2-3 اعتضاد ~ استظهار A || 3 داده EH :

کرده A || 5 بنیشابور H : بنیشابور AE || 6 بتدبیر و ترتیب E : و بتدبیر و ترتیب H || و استعداد EH : و استعلاات A || 10 کذام AH : — E ||

13 و قبایح EH : و نتایج A || 19 کار سُلّاله H : — AE

- 3 بناحیت کش نهضت کرد ، بیکدیگر رسیدند ؛ و بملاقات و وصول
همدیگر مؤانست جستند ، از ملاقات ایشان روحی بدلهای رسید ؛ ملک
نوح دست صلوات و احسان بگشاد ، و بانواع تشریفات و انزال و اقامت
او و اتباع او مراعات تمام فرمود ؛ و حقوق مقدم او لایق و موافق
بقضای رسانید ، و التماس کرد ، که مضرت و معرت آن دو کافر نعمت
6 غدار کفایت گرداند ، ناصرالدین باهتزاز و استبشار تمام ملتزم شد ؛
و چند روز مهلت خواست که با غزنه رود ، و آزانجا تهباً استظهار
کرده باستظهار تمام روی بمحاربت خصوم شوم آورد ، بدین قرار
9 با مقام خود رفت
- 12 ابو علی چون برین حال وقوف یافت ، سرگشته و متحیر شد ،
و خورشید رای او بعقدہ کسوف رسید ؛ از انفاس هر کس اقتباس
قیاسی میکرد ، و مدخل حادثه را مخرجی می جست ؛ خلاصه استصواب
آن بود که با فخرالدوله راه مواخات و موالات پیش باید گرفت ،
و دوستی او را عروه و وثقی باید نگاشت ، و سپری از موافقت او در پیش
15 مخالفت ایام باید کشید ؛ تا زمان قنوت ملجأ مهری معین باشد ؛ ابو علی
بر آن منوال پیش گرفت ، و ابو جعفر بن ذی القرنین را بزمین سفارت
تعیین فرمود ، و بر دست او حملی از تحف خراسان و مجلوبات ترکستان
18 بفخرالدوله فرستاد ، و مثل آن بصاحب کافی ، بوساطت دلالت
او توسل جست ؛ و او در تمهید قواعد مودت و تأکید معاهد محبت
جانبین سعی بلیغ نمود ، و طریق مکاتبات و مراسلات مسلوك شد ، و آن
21 وداد باتحاد پیوست

1 کش AE : کس H || 2 همدیگر A : هم EH || ملک H : AE —
3 بگشاد AH : برکشاد E || 4 فرمود EH : نمود A || 6 ملتزم AH : ملتزم E
8 استظهار EH : و استظهار A || 8 خصوم . . . (ص ۶۱ س ۱) هزار AE :
— H (اینجا یک ورق ساقط شده است) | 11 کسوف E : خسوف A | 12 مخرجی E :
مخرج A | 14 او را A : ویرا E | نکاشت A : انکاشت E | 17 تمین E : تمین A

- و مأمون بن محمد والی جرجانیه و ابو عبدالله خوارزمشاه در گاه
 اعوجاج محنت و فقرت نوح از بخارا بذو تقرّبها کرده بودند ،
 3 و خدمتهای پسندیده تقدیم داشته باموال و خزاین ؛ نوح خواست که
 بوقت استقامت کار قضاء حق ایشان کند ، بمکافات ایشان قیام نماید ؛
 نسّا بنام مأمون مقررّ کرد ، و ابیورد در اعتداد خوارزمشاه ؛ ابو علی
 6 نسّا مأمون را مسلم داشت ، و خوارزمشاه را جواب باز داد ، و گفت :
 ابیورد در اعتداد برادرم محسوب و مکتوب است ، تا عوضی از دیوان
 مقررّ نگردد ، مسلم نشود ؛ و بفرمود تا عمّال خوارزمشاه را از ابیورد
 9 باهانت و استخفاف تمام بیرون کردند
- خوارزمشاه آن کینه در سینه گرفت ، فرصت انتقام یافت ؛
 در اثناء این حال رایات ناصرالدین سبکتگین بموجب میعاد که کرده
 12 بود ، با لشکری جرّار و حشمتی بسیار و ترتیبی تمام و ساز و آلتی بنظام
 در مقدمه لشکر و قرب دو یست مربوط فیل بود ، که از دیار هند غنیمت یافته ،
 بود ، و در عقب آن بحری مواج نوح از بخارا بیرون آمد ؛ و بجرّان
 15 ابو الحارث فریغونی و شار و دیگر امراء امصار بذو پیوستند ، تا
 ناصرالدین با لشکری چون مور و ملخ بی عدد چون ریک بیابان ،
 و ابو علی و فایق از نیشابور ؛ ابو علی رسولی بامیر سبکتگین فرستاد
 و گفت : همواره اسباب موافقت میان تور و پدرم مستحکم بوده است ،
 18 و گفته اند مَوَدَّةُ الْاَبَاءِ قَرَابَةُ الْاَبْنَاءِ ؛ و چون نوبت
 حکم خراسان بمن رسید ، هم بر منهاج پدر رفتم ، در توقیر
 21 خدمت و اقامت مراسم خدمت ؛ آن سوابق و مقدمات چنان اقتضا

6 نسّا : A — | باز : E — | تمام 9 : A — | 12 و ساز و آلتی : E

و آیینی A | 13 در : A — | و در 15 : A — | شار : E — | شار ملک غور - العتبی

(ج ۱ ، ص ۱۸۵) | 20 هم بر ... رقم : E — | اقامت : E — | A —

21 خدمت : E — | حرمت A

- کند ، که در إصلاح حال و اطفاء جمره فتنه سعی کنی ؛ و میان من و ملک نوح و سیطی عدل و سفیری مشفق باشی ؛ و اگر باختیار یا باضطرار از من حرکتی متولد گشت ، که لایق و موافق عبودیت نبوذ ،
- عذر آن تمهید کنی ، و غبار کراهیت بر نه انگیزی ، و آبی بر آتش زنی ؛ ما اگر باز غروری در سر داشتیم بیرون کردیم ، و به بندگی اقدام نمودیم ؛ و من بعد پای از جاده خدمت بر نداریم
- امیر سبکتگین آن خدمت مبذول داشت ، و گرد رضاء امیر رضی برآمد ؛ و بغیبت و حضور مشافهه و مراسله در چند مجلس این سخن راند ، تا شفاعت او قبول افتاد ، و ملک نوح از سر کراهیت او برخاست ، ناصرالدین این بشارت بابو علی نوشت ، که گناه فرمود ، و مراد حاصل شد ؛ بر قرار پانزده هزار بار هزار درم که بحکم غرامت گناه و جنایت باذافراه بسه نجم بخزانہ رساند ، و من بعد دقایق خدمت تحت و شرایط بندگی حضرت بر قرار أسلاف محفوظ و ملحوظ دارد ؛ جماعت أحداث از سر جنون شباب و قلت تجارب و غفلت از عواقب امور سر باز زدند ، و ازان قرار تجافی نمودند ؛ و بلشکرگاه ناصرالدین دوانیزدند ، و چند کس را بقتل آوردند ؛ رسولان ناصرالدین چون باز گشتند ، بر فوجی که طلیعه ابو علی بوذ بگذشتند ؛ زبان تهکم و تحکم درو گشودند ، و گفتند : خداوندگار تو بر محال و باطل

6 بر نداریم : A | 8 مشافهه و مراسله E : — A شفاها و رساله - العتبى (ج ۱ ، ص ۱۸۶) | 11 - 12 غرامت ~ جنایت A | 12 جنایت : حساب E خیانت A | 3 نجم : نجم AE | ۱۸۷ (ج ۱ ، ص ۱۸۷ و انظر المنبى) | 13 بندگی E : خدمت A | محفوظ ~ ملحوظ A | 14 شباب E : شباب A | 15 تجافی : تجافی AE | بلشکرگاه A : لشکرگاه E | 16 رسولان A : رسول E | 17 کشتند A : کشت E | بوذ A : بوذند E

سعی میکنند ، و ناممکن است که تا این تیغها در دست ما قایم است
 بذین مذلت تن در دهیم ، و بسیمت این مذمت راضی شویم

- 3 چون این خبر بناصرالدین رسید ، در خشم رفت ، و بابوعلی
 فرستاد ، که جنگی را ساز کن ، و محاربت را آغاز ، که این حکومت
 جز بفیصل شمشیر بقطع نرسد ، و این خصومت جز بتوسط مبارزان
 6 مبرز منقطع نگردد ؛ و اگر بفرزین بندی که با فایق کرده ای مغرور
 گشته ، فردا بفضای صحرا آی تا فیل بازی ما در رقعہ مبارزت به بینی
 و اگر بکثرت سوار و پیاده خویش رخ افروخته ، ساعتی با ما اسب
 9 در میدان محاربت افکن ، تا شہسواری دلیران چابک سوار مشاهده کنی
 و ازان مقام گوج کرد ، و بعرصہ ازان حدود که اتساعی داشت
 لشکر را عرضی باز داد ؛ و صفها بیارست ، و میمنه و میسرہ را
 12 راست کرد ؛ و سدی از هیاکل فیلان جنگی در پیش کشید ، و خود
 با ملک نوح و امیر محمود در قلب بایستاد ؛ و گروهی دلیران را در
 سنجق بداشت ، و ابوعلی هم بران منوال تعبیه لشکر بکرد ، و فایق
 را ب میمنه فرستاد ، و برادر خود را ابو القسم سیمجوری در میسرہ
 15 بداشت ، و خود در قلب بایستاد ؛ چون صفوف بهم رسیدند ،
 فایق از میمنه میسرہ ایشان را برگرفت ؛ و ابو القسم از میسرہ

1 و تا A : و تا E | تا E : — A | در E : بر A | قایم E : قدیم A | 2 دهم :
 دهم E | و بسمت E : و تسمت A | 3 رفت E : شد A | و بابوعلی E : و ابوعلی A |
 4 آغاز : + کن E | 5 مبارزان A : مبارزان E | 6 مبرز E : — A |
 نکرد E : نشود A | بفرزین بندی : بفرزین سدی EA | 7 فیل A : — E | 8 پیاده A :
 پیاد E | 11 و صفها ... الخ : و زحف الی الفضاء الرحب بفرونة يوم الاربعاء للنصف من شهر
 رمضان سنة ۳۸۳ - العتي (ج ۱ ، ص ۱۸۹) و میمنه A : میمنه E | و میسرہ را A :
 و میسرہ E | 12 کرد A : — E | 14 هم E : — A | تعبیه E : تریه A | 15 خود را A :
 خود E | سیمجوری E : سیمجور A | 16 رسیدند E : رسید | 17 فایق E : — A |
 ایشان را E : ایشان A

- میمنه را بشکست ؛ اما دارا بن شمس المعالی قابوس از قلب ابو علی
 حمله کرد ؛ و چون بمیان هر دو صف رسید ، سپر در پشت کشید ،
 3 و پیش ملک نوح رفت ، و خدمت کرد ؛ و روی بمقابلت ابو علی آورد ؛
 چون غدر دارا بدیدند ، اندیشیدند که غدر او بی موافقت جمهوری
 دیگر نتواند بود ، بدین سبب دلشکسته شدند ؛ ناصرالدین
 6 با سوران خویش حمله کرد ، و لشکر ابو علی روی بهزیمت آوردند ،
 و در کسوت عار و لباس حزی و خسار در اقطار متفرق شدند ؛
 امیر محمود بر عقب ایشان روانه شد ، و بعضی را هلاک کرد ،
 9 و بعضی را اسیر گرفت
- ابو علی به نیشابور افتاد و با صلاح حال خود و لشکر مشغول
 شد ، و تا وصول خصمان تعیین مهری و تدبیر مطلبی بیندیشید ؛ ملک
 12 نوح و امیران سبکتگین و امیر محمود از بهر اجماع مراکب و رکاب
 و اقتسام غنایم و رغایب دو سه روز در هراة توقف نمودند ؛ و ملک
 رضی نوح امیر سبکتگین را ناصرالدین لقب داد ، و فرزند وارث ملک
 15 او امیر محمود را بلقب سیف الدولة مشرف گردانید ؛ و امارت جیوش
 و قیادت جنود که منصب ابو علی بود بدو داد ، و با رتبی تمام و لشکری
 آراسته و کوکبه بشکوه روی بنیشابور آورد ؛ و ذکر او در سیاق
 18 سخن بسیف الدولة ایراد کرده آمد ، تا آنجا که بذروه معالی رسید ،

1 میمنه را : A : را E | قابوس : E : بن وشمگیر A قابوس بن وشمگیر - العتی
 (ج ۱ ، ص ۱۹۱) | 2-3 حمله . . . آورد : A — : E | 4 بدیدند : A : دیدند E |
 5 بدین سبب : E — : A | 7 کسوت : E : کسوف A | 8 را هلاک کرد : A : بکشت E |
 9 و بعضی را : و بعضی A | 10 و باصلاح A : و باصلاح E | 11 و تا : A : و با E |
 تعیین A : وصول E | و تدبیر A : و تعیین E | 12 امیر A : — E | و رکاب :
 و رکاب AE رکابهم - العتی (ج ۱ ، ص ۱۹۳) | 13 و رغایب : و رعایت E
 و رعایت A | در هراة A : بهراة E | نمودند A : کردند E | 16 بود : E : بودند A |
 رتبی A : زینتی E | 18 کرده : E — : A

ورثت سلطانی اورا ارزانی شد ، و نام و لقب او در اطراف و اکناف جهان بسلطان یمین الدولة و اَمین المِلَّة شایع و مستفیض گشت

- 3 چون بابوعلی از آمدن او خبر آمد ، روی بجران آورد ، بامید میعادى که میان او و فخرالدولة رفته بود ، در مشابکت و موافقت ؛ و ابو نصر حاجب را ب سفارت بدو فرستاد ، و صورت واقعه اینها کرد ، و فصلی بصاحب کافی نوشت ، در اظهار واستظهاری که بمکان او داشت ؛ 6 و او را عُدَّة ایام و عَمْدَه روزگار شناخت ، و گفت : دوستان در وقت محنت بکار آیند ، و یارانرا از بهر نکبت اندوزند ؛ و ما را خصمی چیره و دشمنی قوی ظاهر شد ، و خانه موروث و منصب قدیم از دست 9 اقتدار بر رفت ؛ و چون تو صاحب کجا یابم ، تا باوی نفثة المصدوری در میان نهم ، و چون تو کافی کجا طلبم که چاره محنت ما داند ؛ و مهربانی از حضرت آل بویه حصین تر در روی زمین میسر نخواهد 12 شد ، و ذکر حمیت و حمایت ایشان در اطراف را اکناف عالم چون آفتاب روشن است ؛ می خواهم که با فخرالدولة در اعتناء ما نصایح دریغ نداری 15

- صاحب کافی آن فرصت را غنیمتی بزرگ شناخت ، و بفخر الدولة گفت : پسر سیمجور چنان مُرغی نیست ، که بهر دانه در دام افتد ؛ و مختصر مهمانی نیست که در اکرام و اعزاز او انقباضی رود ؛ 18 فخرالدولة فرمود ، که در ابواب المال جرجان اقامتی ترتیب کردند ،

1 سلطانی ... شد A : سلطنت ارزانی داشت E | و اکناف E : و اعطاف A |

3 چون E : و چون A | بابوعلی E : ابو علی A | آمد E : یافت A | 6 بصاحب E :

بحاجب A | 9 و منصب A : و ملک E | 10 نفثة : مئه AE | 11 و چون ... طلبم E :

— A | 12 و مهربانی کذا فی AE | 12 حضرت A : — E | 12 - 14 آل بویه ...

روشن است E : — A | 16 فرصت را A : فرصت E | 17 دانه E : وقت A |

18 مهمانی A : مهمانی E | انقباضی : انقباضی AE | 19 که A : تا E

۳ و دو هزار بار هزار درم شاهی از ارتفاعات آن نواحی دادند ، که در وجه مصالح لشکر خرج افتد ؛ و ابوعلی و فایق آن زمستان در آنجا مقام کردند ؛ تا زوی بهار پیدا شد ، و مرغزارها بدمید ؛ و موسم حرکت لشکر رسید ؛ بوقت حضور ناصرالدین سبکتگین و سیف الدوله محمود بنیشابور در افواه افتاد ، که رای ایشان در حق عبدالله بن عزیر ۶ تغییری داشته است ؛ و او را بدان متهم کرده اند ، که در باره ایشان پیش ملک نوح تضریبی میکند ، و در احتباس بعضی از ولایات و اقطاعات ایشان سعی می نماید ؛ ملک نوح از برای ابقا بر وزیر خویش ۹ و استشعار خوف و نکایتی که بدین رتبت بدو رسید رحلت کرد ، و بجانب طوس رفت

۱۲ و چون سیف الدوله برین حالت واقف شد ، بر عقب او برفت ؛ و در استعطاف جانب او و برأت ساحت خویش و تقریر صدق نیت در موالات مبالغت نمود ، تا عارضه آن وحشت بزوال رسید

۱۵ و عبدالله بن عزیر از خوف آن نسبت کرانه گرفت ، و بمرو شد ؛ ملک نوح بعد از حصول رضاء جانبین و حدوث صفاء ذات البین بر اثر وزیر روانه شد ، و از مرو الرود ببخارا رفت ، و بفراغ دل و فیروزی بخت بر تخت خویش قرار گرفت ؛ و امیر سیف الدوله ۱۸ و ناصرالدین در نیشابور بساط عدل و رأفت و انصاف و معدلت

۱ درم : نسخه H ازین کلمه دوام میکند || ارتفاعات EH : ارتفاع A ||

۲ افتد EH : کند A || در آنجا H : آنجا E در آنجا که A || ۴ رسید EH : رسید A ||

الدوله EH : الدین A || ۵ بنیشابور EH : — A || عزیر EH : عزیز A || ۶ داشته EH :

خاسته A || کرده اند EH : کردند A || ۷ ملک A : — EH || ۹ و استشعار EH :

اشعار A || رسد E : رسید AH || ۱۱ حالت EH : حال A || ۱۲ استعطاف EH :

— A || ساحت EH : — A || ۱۴ بن عزیر H : عزیر E بن عزیز A || ۱۷ الدوله AH :

الدین E || ۱۸ رأفت ~ انصاف A

بگستردند ، و رسوم مُحدث و بدعت‌های مذموم و قوانین جور باطل گردانید ؛ و قواعد ظلم و اعتساف و جور و اجحاف که در ایام فتور و عهد آل سیمجور حادث شده بود در جملگی بلاد منسوخ گردانید ،³ تا امنی عام ظاهر شد ، و ولایات معمور گشتند ؛ و کاروان تجار و ارباب بضاعت در تردد آمدند ، و از آفت و مخافت راه ایمن گشتند ، و رخص و خصی تمام ظاهر شد⁶

امیر ناصرالدین عزم کرد که یکچندی به راه رود بمطالعه اسباب و ضیاع خویش ، بران صوب حرکت کرد ؛ و امیر سیف الدوله محمود بنیشابور در منصب امارت متمکن بنشست ؛ ابوعلی و فایق بفخرالدوله نامه نوشتند ، تا از روی حلی فرستند ، تا در وجوه مصارف خویش صرف کنند ، چه مستدرکات حُر جان از قدر کفایت قاصر است ؛ ابونصر حاجب جواب نوشت که نامه شما برای فخرالدوله عرض کردم ، در جواب فرمود ، که خزاین ملوک بر مثال روزخانهای عظیم است که غلبه موج و غزارت آب آن مردم را شکفت آید ، و از مقسم آن غافل باشند ، و ندانند که بر مجاری انهار بسیار صرف میشود ، و اجزاء آن مستغرق ارباب حاجات و اصحاب ضرورات است ؛ و اگر ما را فسخت ولایتی هست ، اصغاف آن مؤن سپاه و وجوه اطاع و تعهدات در مقابله آن است ؛ و اگر ما را وسع مؤنت و اخراجات لشکر خراسان دست دادی ،⁹ آن اعمال با تدبیر دیوان خویش گرفتمی ، تا با دیگر ممالک ما مضاف

2 گردانید AE : گردانیدند H || 3 عهد AE : عهد E || بلاد : +
 خراسان A || 4 کشتند EH : کشت A || تجار : بخارا EH || 6 خصی H :
 حصی E حصی A || 7 یکچندی EH : یکچند A || 9 نامه AH : — E || 10 مصارف EH :
 مصارف A || کنند AH : کند E || 11 مستدرکات EH : مستدرکات A || 14 غزارت AH :
 غزارت E || آب آن A : آب EH || آن EH : — A || 18 وسع EH : وسعت A ||
 19 آن AH : از E

- گشتی ؛ حالی بقدر مکنت و قدرت خدمت کردم ، باقی تعذری دارد
 ابوعلی و فایق ازین جواب کوفته و مستوحش شدند ، و با معارف
 3 اتباع در استکشاف صلاح وقت و ترتیب کار خویش مشاورت کردند ؛
 هر یک بنوعی دیگر رأی زدند ، لیکن رای فایق بران قرار گرفت ، که
 چون سبکتگین از نیشابور رفت ، محمود را قوت مقاومت ما نباشد ، چه
 6 او بخراسان بیگانه است ، و لشکر بیگانه چون سیل باشد ، که اگرچه
 هایل نماید زود بگذرد ، و عن قریب متلاشی شود ؛ پس بنیشابور باید
 رفتن ، و محمود را ازان نواحی بتاختن ، و ولایت با تصرف گرفتن ؛
 9 و مطمئن نشستن که الطاف باری تعالی در پرده غیب است ، و روزگار
 بحدوث آستن ؛ و اکنون که موسم تابستانست هواء جرجان و بی و عن
 است ، و لشکرها بعفونت این هوا متأذی شوند ؛ اگر خصم را
 12 معاودتی باشد ، و عجزی افتد ، چون هوا شکسته شود ، و فصل خزان
 رسد ، گرگان بدست است ؛ عامه سپاه را این رای موافق افتاد .
 و حب وطن و میل اهل و مسکن غالب آمد ، برین اتفاق ختم کردند ؛
 15 ابوعلی را از سراضطرار موافقت نمودن لازم شد ، و بمراد ایشان
 همداستان گشت ؛ در اثناء این حال خبر رسید که صاحب کافی که
 چراغی بود در ظلمت آن حادثه و طیبی در معالجت آن نایبه بجوار
 18 رحمت حق پیوست ، و دعوت مرگ را اجابت کرد ؛ ابوعلی دل از مقام
 جرجان برگرفت ، چه استظهار کلی او بمکان صاحب کافی بود ؛
 و همواره در حفظ مصالح و رعایت مناجح او مبالغت نمودی ، و فخرالدوله را

4 بنوعی : + دیگر A || رای EH : رای A || 7 زود بگذرد A : — EH ||

8 رفتن EH : رفت A || 9 غیب AE : عیت H || 10 و اکنون AH : اکنون E ||

11 و لشکرها EH : و لشکریان A || 12 خزان EH : خریف در E || 13 سپاه EH :

— A || افتاد A : آمد EH || 17 آن EH : این A

بر معرفت قدر واهتمام بمنظم امور او تحریض دادی ؛ ابوعلی از راه
جوین برفت و فائق را در مقدمه از راه اسفراین فرستاد ، و بحدود
نیشابور بهم پیوستند

- 3 چون سیف الدوله از وصول ایشان خیر یافت ، مُسرعان بدوانید
و از وصول ایشان اعلام داد ؛ و با فوجی لشکرکه با او مانده بودند ،
از نیشابور بیرون آمد ، و بظاهر شهر خیمه زد منتظر مدد ؛ ابوعلی 6
و فائق تعجیل نمودید ، سیف الدوله بدان قدر لشکر بمحاربت و مضاربت
ایشان مبادرت نمود ؛ و خلقی را بشمشیر بگزرانید ؛ و جمعی را در پای
پیلان انداخت ؛ اما ابوعلی و فائق عطفه کردند ؛ و قضا موافق مُراد 9
ایشان بود ؛ سیف الدوله توقف مصلحت ندید ، روی بخدمت پذیر
نهاد و اثنی بسعادت طالع ؛ و رحل و ثقلی که از سیف الدوله باز ماند ،
و چند مربوط فیل و بعضی از حشم هند در دست ابوعلی آمد ؛ و بدان 12
مستظهر شد ، و منجبر شکست او آمد ؛ و آتش فتنه دیگر بار مشتعل شد
جمعی از کُفّاء اصحاب و دُهاات احباب او را ارشاد کردند ، که
بر عقب امیران نباید رفت ، و پیش از اجتماع حشم و التیام کار 15
ایشان را از نواحی خراسان بگریزانید ؛ قصور اقبال او را از استماع

1 امور H : AE — تحریض H : تحریض AE : راه EH : جرجان راه A //

2 از راه EH : راه A // فرستاد AH : فرستاد E // و بحدود EH : و در حدود A //

3 پیوستند AH : رسیدند E // 4 چون EH : — A // مسرعان : + به پدر A // بدوانید EH :

دوانید A // 5 ایشان EH : — A // و با AH : با E // او : + نهسد (?) E //

7 بدان AH : بآن E // 8 - 10 و خلقی ... بود AH : — E // 9 پیلان H : پیل A //

11 و رحل AH : و رحلی E // 12 آمد EH : نماند A // 13 شد AE : کشت H // منجبر H :

منحصر (?) E متحیر A // 14 و دهاات احباب EH : — A // 15 نباید H : ساد E

ناید A // اجتماع AE : — H // 16 بگریزانید H : گریزانید E // بگریزاندن A

1 ابوعلی الخ... : و رحل ابوعلی من جرجان علی سمت جوین غرة شهر

ربیع الاول سنة ۳۸۵ و تقدمه فائق علی طریق اسفراین (العتی ، ج ۱ ص ۲۰۵)

آن کلمه غافل کرد ، وغافل وار بنیشابور بنشست ، ودامن فتح را
 بمیخ ادبار ببست ؛ ومکاتبه ببخارا واسترضاء ملک نوح وطلب مجال
 3 پیش گرفت ، تا سیلاب بلا بر در آمد ، ودر دام محنت گرفتار شد ؛
 وهمچنین بامیر ناصرالدین نامه فرستاد ، ودر عذرکوفت ، وحوالت
 جرایم بفایق ودیگر امرا کرد ؛ ونمود که اگر زمام اختیار بدست
 6 من بودی ، ودیگران در اغوا واغرا سعی نمودندی ، هرگز
 مفارقت جرجان اختیار نکردی ، وپیرامن خطه خراسان نگشتمی ؛
 وخلاف رای ناصرالدین دم نزدی ؛ از آن معرض تفادی نمود ، وزنهار
 9 خواست

امیر ناصرالدین باطراف نوشتها نوشت ، ولشکر را باز خواند ؛
 وابو نصر بن ابی زید را باستدعاء خلف بن احمد بسیستان فرستاد ،
 12 وابوالحارث فریغونی را از جوزجان بخواند ؛ وبملک نوح رسول
 فرستاد ، تا کار را مستعد باشد ، وعزیمت حرکت بامضا رساند ،
 تاچندان لشکر جمع شد ، که در فضای هوا مرغ را مجال پرواز نماند ،
 15 ودر مداخل ومسارب زمین وحوش وسباع را مضارب ومهارب متعذر
 گشت ؛ وبعد از واقعه نیشابور فایق بطوس رفت ، ومفاتحات ومباسطات
 باامیر ناصرالدین آغاز نهاد ؛ وناصرالدین جوانی فراخور نفاق وزور

1 آن FH : این A || بنیشابور H : — AE || بنشست : + در نیشابور E
 1 - 2 ودامن ... بست A : — EH || 2 وطلب AH : طلب E || 4 وهمچنین : +
 نامه A || نامه EH : — A || 6 اغوا ~ اغرا A || 7 خطه AH : — E || 8 رای EH :
 رضاء A || از آن ... نمود EH : — A || 10 نوشتها EH : نامه A || ولشکر را EH :
 ولشکر A || 11 بن ابی زید - العتی (ج ۱ ، ص ۲۰۹) : زید AEH || 12 را EH :
 — A || جوزجان - العتی : جرجان EH خوزستان A || نوح : + نامه و A ||
 13 کار را EH : کار A || رساند EH : رسانید A || 15 ومسارب H : ومسارب AE ||
 مضارب : مضارب EH مسارب A || 15 - 16 متعذر گشت AH : — E || 16 مفاتحات
 E مفاتحات (۴) AH || 17 آغاز EH : بنیاد A

- و غرور او می نوشت ؛ و امیرك طوسی همچنین با ابو علی راه مکاتب
پیش گرفت ، و میان وفاق و نفاق تکاپوی میکرد ؛ و پہلو از موافقت
تہی کرد ، و در صحبت و موافقت او متردد شد ؛ ابو علی ابوالقسم فقیہ
3 را کہ از خواص حضرت او بود بذیشان فرستاد ، و ایشان را از
عواقب مخالفت و تفریق کلمہ تہذیر کرد ؛ ابوالقسم فقیہ برفت و جانب
ایشان را بدست آورد ، و با ہر يك عہدی و میثاقی نہ بست ؛ و بأبو علی
6 نوشت کہ ہر چہ زودتر رحلت باید کرد ؛ ابو علی بر صوب طوس رحلت کرد ،
و فایق و امیرك بذو پیوستند ؛ و با سر صفا و اتحاد معہود رفتند ،
و بمحدود آندرخ بصحرایی فسیح فرو آمدند ، و ابوالقسم سیمجور
9 از ابو علی تخلف نمود و بنیشابور بنشست ، بسبب وحشتی کہ میان
ایشان حادث شدہ بود ؛ ابو علی از جفاء برادر و تقاعد او دلشکستہ
شد ، و آنرا امارت خذلان و ادبار شناخت
12

- و ناصرالدین سبکتگین با کثرت آن سواد و غلبہ آن اجناد
بطوس آمد ؛ و جوانان جانبین و أحداث فریقین آن روز تا شب
در مبارزت و مناجزت بوذند ، و شب ہر يك با مقام خود رفتند ؛
15 ابو علی با رؤس حشم خویش مشاورت کرد ، امیرك طوسی
و جمعی کہ بحصافت موسوم بوذند ، و تجارب روزگار یافتہ ، گفتند :
صواب آنست کہ پناہ باکویہ دہیم ، و بحصانت جوانب و خصب
18 اطراف و نواحی آن مستظهر شویم ؛ و رجالہ طوس را برایشان آغالیم

1 او EH : A — || مکاتب EH : بجانب A || 3 کرد و H : کرد E میکرد و A ||

4 ایشان را AH : ایشان E || 9 اندرخ H : اندرخ E اندرخ A و فی العتبی اندرخ و ضبطناہ
کما ضبطہ انینبی (ج ۱ ، ص ۲۱۰) || فرو EH : فرود A || 12 و آنرا A : و EH ||

13 آن اجناد EH : ایجاد A || 16 خویش EH : خود A || 17 موسوم EH : موسوم A ||

19 رجالہ AH : رجال E || آغالیم EH : عام A

تا شبها بر حواشی لشکر شبیخون می برند ، و مواشی و اسباب ایشان می ربایند ؛ و رجال و ائقال ایشان غارت میکنند ، تا بستوه آیند ، آنگاه با ایشان مصاف دهیم ؛ اذنا ب و اتباع او ازین سخن سر باز زدند ، و گفتند : آن نشان ضعف حال و نقصان قوت و قدرت باشد ، ما بدین عجز و مذلت همداستان نباشیم

چون دست هوا تیغ صبح از نیام افق بر آهیخت ، مردان هر دو لشکر و گردان هر دو کشور دست بتیغ و تبر یازیدند ، و چون موقف کارزار گرم شد ، از پس پشت میسره ابو علی گزردی عظیم بر خاست ؛ و امیر سیف الدوله محمود با گروهی انبوه ازان طرف در آمد ؛ و ابو علی در میان آن دو لشکر خیره سر و تیره رای بماند ؛ سیف الدوله در رسید و لشکر ابو علی را در میان گرفتند ؛ و جوی خون در آن هامون روان کرد ، و فیلان جنگی بخرطوم سوارانرا در می ربودند ، و بزیر پای پست میکردند ؛ تا خلقی در آن معرکه بفنا شدند ؛ و امرا و مقتدیان سپاه ابو علی در قید اسر گرفتار شدند ، و باقی در حمایت ظلمت قنات فرصت انهم از مختنق آن مقام بیرون افتادند ؛ و سیف الدوله بر عقب ایشان می رفت ، و بحجت قاطع تیغ نثار و انتصار از ایشان می ستد

ابو علی و فایق ازان هزیمت بقلعه کلات افتادند ، که قلعه ایست با عنان آسمان هم عنان ، و از حوادث زمان در آمان ، مرغ بر آسمانه

1 تا E : ما AH || می برند EH : برند A || 3 با ایشان A : تا ایشان EH ||
 سر AH : — E || 4 آن EH : این A || ما AH : تا E || با گروهی انبوه ~
 از آن طرف A || 10 و ابو علی AH : ابو علی E || 12 کرد AH : کردند E ||
 13 میکردند AH : میکرد E || خلقی EH : — A || معرکه : + خلقی A || 14 سپاه
 EH : لشکر A || اسر AH : اسیری E || و باقی AH : — E || ظلمت AH : فرصت (؟) E ||
 15 فرصت EH : و فرصت A || مختنق : مختنق H مسح E منجنیق A || 16 بحجت
 H : و بحجت AE || 17 کلات : کذا فی السی ج ۱ ، ص ۲۱۴ || که EH : — A

- قصرش مکت پر واز نیابد ، و و هم بر آستانه^۱ رفتش نرسد ؛ امیرک طوسی ایشانرا چند روز مهان کرد ، تا کیفیت حال لشکر و حیاة و ممات هر يك بذیشان رسید ، و شرذمه^۲ که از آن مهلکه خلاص یافته بوذند ، بایشان پیوستند ؛ و ابوعلی چند فیل که بوقت واقعه^۳ نیشابور گرفته بوذ ، بامیرک طوسی سپرده ، ابوعلی^۴ بوغرا و دیگر اسیران که در حبس ناصرالدین بوذند ، بامیرک نامه نوشتند ، و نمودند که ناصرالدین ما را امید خلاص داد ، که همگنان را مطلق گرداند ، برقرار آنک چند فیل که دردست تو است با خدمت فرستی ؛ و از ابوعلی در تقدیم این باب و اسعاف این طلبه نیز مبالغت کردند ؛ و او و فایق بر راه ابیورد رحلت کردند ، و از تنگنای قلعه بفسحت صحرا تحویل جستند ؛ و امیرک آن فیلان را بناصرالدین فرستاد ، و بدان خدمت بنو تقرّب جست ؛ و چنان فراموخت ، که در آن خدمت مستبد است ، و بدان قربت متفرد ؛ پیش ناصرالدین بموقع قبول افتاد ، و مکان او بدان وسیلت معمور گشت
- چون ابوعلی و فایق بابیورد رسیدند ، فایق بر راه سرخس^۵ گوج کرد ، ابوعلی بذوکس فرستاد ، و گفت : اگر تو از صحبت ما ملول گشته‌ای ، من بهیج حال مفارقت تو اختیار نخواهم کرد ؛ چه ما را تا این غایت جمله قضایا باتفاق جانبین بوذ ؛ اگر تو تدبیری

1 مکت A : — EH || و و هم بر EH : و هم در A || امیرک AH : امیر E ||

2 طوسی A و التبی (ج ۱ ، ص ۲۱۵) : طوس EH || 3 و ممات AH : — E ||

و شرذمه : + و ی A || 5 بوذ AH : و E سپرده EH : سپرد A || ابوعلی بوغرا EH :

ابوعلی بفرا A ابوعلی بن بفرا - التبی (ج ۱ ، ص ۲۱۵) || 6 بوذند EH : بود A ||

8-9 که همگنان ... گرداند EH : — A || 9 واز EH : و A || تقدیم AH : تقدم E ||

این EH : آن A || 10 بر راه EH : بر راه A || قلعه A : — EH || 11 بفسحت

صحرا AH : بصحرای فسحت E || 13 متفرد H : متفرد AE || 17 کرد AH :

کردن E || 18 مارا AH : ما E ||

- اندیشیده‌ای ، یا مصلحتی دیده‌ای من از متابعت رای تو تخلف
 نخواهم نمود ، و از انوار رشد و هدایت تو اقتباس خواهم کرد ؛ و فایق
 توقف کرد ، تا ابوعلی درو رسید ؛ باتفاق بسرخس رفتند ،
 3 و از آنجا بمر و آمدند ؛ چون ناصرالدین از حال ایشان خبر یافت ،
 امیر سیف الدوله را بنیشابور بگذاشت ، و بر پی ایشان روان گشت ؛
 6 ایشان راه بیابان آمل شطّ گرفتند ، و باستظهار آنک ناصرالدین
 با غلبه لشکر وحشم بوادی غیرذی زرع نتواند گذشت ، و بجایی که
 آب و علف نا ممکن است اجتياز آن سواد صورت نه بندد ؛ چون بآمل
 9 شطّ رسیدند طریق اعتذار و ابتهاج با حضرت نوح از سر گرفتند ؛
 ابوعلی ابوالحسن کثیر را بدین سفارت نامزد کرد ، و فایق عبدالرحمن
 فقیه را ؛ هر دو رفتند و در استعتاب و استرضاء ملک کوشیدند ،
 12 و گفتند : مَلِك را در مقابله عفو و مرحمت اقتدا بآفریدگار باید کرد ،
 که بر جرّایر و جرایم بندگان عاصی پرده ستر فرو گذارد ، و در
 عقوبت و مؤاخذه ایشان اجمال و امهال می فرماید ؛ تا ایشان چون
 15 از در توبت و انابت در آیند ، و بقدم استغفار و اعتذار بایستند ، توبت
 ایشان قبول کند ، که مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ
 تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (سورة الانعام ، ۵۴)
 18 موشح بتوقيع عفا الله عما سلف (سورة المائدة ، ۹۴) ؛ و پوشیده

1-2 تو ... و از A : و EH || 2 رشد AH : و رشد E || کرد AH :
 کردن E || و فایق EH : فایق A || 3 ابوعلی EH : فایق A || 5 و بر AH :
 و در E || 6 باستظهار : + کردند E || 7 نتواند AH : نتوانست E || 8 آن سواد EH :
 در آن A || 9 شطّ E : — AH || اعتذار و ابتهاج H : اعتذار و تضرع E ابتهاج
 و اعتذار A || 10 ابوالحسن کثیر را A : ابوالحسن محمد بن کثیر - العتی (ج ۱ ، ص ۲۱۷)
 حسن کثیر را EH || 12 بآفریدگار EH : برآفریدگار A || کرد AH : کردن E ||
 13 جرّایر ~ جرایم A || 16-17 که من ... رحیم AE : بیاض فی H

- نیست که ابوعلی و فایق دو بنده^۱ این حضرت اند ، و اگرچه سیمت عصیان و وصمت کفران دارند جای خویش بدیدند ، و مرارت سخط و غضب ملک چشیدند ؛ و انگشت تحیر و تحسر گزیدند ، و جزاء 3 سزاء خویش یافتند ؛ و قدر نعمت و رضاء ملک بشناختند ، و بندگان قدیم و خدمتکاران موروث بر مثال کبوتران سرای باشند ، که اگرچه در فضای هوای جهان پرواز کنند ، عاقبت بمسکن معهود گرایند ، و روی با نشیمن خویش نهند ؛ و اینک منتظر رأفت و رحمت نشسته اند ، با تیغ و کفن بزینهار آمده ، و میگویند :
- کرم پادشاه از گناه ما افزون است ، و اگرچه مجال عذر ما تنگ 9 است ، عرصه^۲ منت و همت پادشاه فراخ است ؛ از آنجا که محمد کرم و عنصر پاک اوست لا تشرب علیکم^۳ الیوم^۴ (۱۲ سورة یوسف ، ۹۲)
- ارزانی دارد ، و از سر هفوات و عثرات ما برخیزد ، تا بندگان 12 با سر رشته^۵ خویش آیند ، و مافات تقصیر هاء گذشته کنند

- چون رسالت ایراد کردند ، رسول فایق را بگرفتند ، و در مظموره^۶ باز داشتند ؛ و ایلچی^۷ ابوعلی را نواخته باز فرستادند ، 15 فرمودند که حالی بجرجانیه روذ^۸ ، و مستمر باشد ، تا اندیشه^۹ نان پاره^{۱۰} او بامضا روذ^{۱۱} ؛ و نامه بمأمون محمد والی^{۱۲} جرجانیه نوشتند ، تا مقدم

1 و اگرچه AH : اگرچه E || 2 و وصمت AH : و وصمت E || بدیدند AH :
 ندیدند E || 3 چشیدند AH : بچشیدند E || 6 فضاء ~ هوا H || خویش AH :
 خود E || 8 منتظر... نشسته اند EH : — A || آمده اند EH : آمده اند A || میگویند
 + که A || 10 منت ~ همت A || محمد EH : — A || کرم : + منحل A ||
 11 اوست : + کرم H || لا... الیوم AE : بیاض فی H || 12 هفوات EH :
 مذمومات A || 13 تقصیر هاء گذشته AH : تقصیر گذشتهای خود E || 16 فرمودند AH :
 و فرمودند E || مستمر EH : و منتظر A || 17 روذ AH : رسد E || بمأمون محمد E :
 بمأمون AH الی مأمون بن محمد - المتی (ج ۱ ، ص ۲۱۸)

اورا مکرّم دارد ، و بإقامت مواجب و حوایج او قیام نماید تا آنچه مقتضاء رای باشد ، در باب او تقدیم افتد

- 3 فایق از خطابی که با سفیر او رفت در خشم شد ، و دل بر آن نهاد ، که از جیحون بگذرد ، و با ایلگک خان پیوند ؛ و در عداد خدم و حشم او منحصر گردد ؛ ابو علی را گفت : مقصود از ارسال تو بخطّه جرجانیّه تفریق ذات البین است ، و آنک سلسله اتحاد و موافقت ما از هم فرو گشایند ؛ و بنظر بصیرت از خیانتی که ما در مُلک کرده ایم ، و جنایتی که در تمدائی ایّام انگیخته ایم ، یاذ آریم ؛ 9 طمع صلاح و توقع عفو و اغماض آهن سرد کوفتن است ، و خود را بعشوه محال در دام بلا انداختن ؛ صلاح در آنست که خود را در معرض خطر نیاری ، و صحبت من فرو نگذاری ؛ و بمُداجاة و مُداهنه 12 اعدا مغرور نشوی ؛ قضا چشم بصیرت ابو علی باز بست ، و گوش هوش او را از استماع آن نصایح کر ساخت ، تا مساعدت فایق فرو گذاشت ، و راه مبادعت پیش گرفت

15 شعر :

چو تیره شوذ مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

- و در آن منزل از یکدیگر مفارقت کردند ؛ فایق از جیحون بگذشت ، و با هتام ایلگک خان تمسک ساخت ؛ و آنجا قبول تمام یافت ، 18 و بمکان معمور و محل مرموق ملحوظ شد ؛ و او را بانواع اعزاز

2 مقتضاء رای EH : مقتضی راضی A || 3 سفیر . . . شد و EH : رسول او A ||

4 نهاد AH : — E || 6 بخطّه . . . تفریق AH : بمرجانیّه غرض E || اتحاد ~

موافقت A || 11 نیاری EH : نیآوری A || 12 قضا چشم الخ . . . العتی میگوید (ج ۱ ، ص ۲۱۹) : فاختر ابو علی مبادعت و مجانبه علی مقاربت سر الخ . . . ||

14 مبادعت AH : مساعدت و مبادت E || 15 شعر EH : — A

- واقسام اکرام بنواخت ، و بنظم کار و اصلاح حال او متضمن و متقبل شد ؛ ابوعلی جاده صواب گم کرد ، و از مساعدت توفیق محروم ماند ؛ قضا دیده بصیرت او بردوخت ، و از محرق کوره عالم خود را در 3 منجنیق عنا و الم انداخت ؛ ابوعلی در راه جرجانیّه چون بمرحله هزارسف رسید ، و آن دیهی است بر جانب غربی خوارزم — ابو عبدالله خوارزمشاه نزلی بنو فرستاد ، و تخلف از خدمت استقبال را عذر 6 خواست ؛ چون شب در آمد ، دو هزار پیاده و سوار بفرستاد ، تا در مکان آجام بوقت ارتکام ظلام برو شیخون کنند ؛ ابوعلی ندانست که بر دیواری که اساس آن واهی بوذ تکیه نباید کرد ، و از مار زخم 9 خورده احتراز باید کرد ، و تقدیر آسمانی این معنی از خاطر او محو کرد ، تا چون پرده ظلام در سر اشهب روز کشیدند ، از زمزمه نای و کوس زلزله در حواشی منزل ابوعلی افتاد و پیرامن قصری که خوابگاه او 12 بوذ فرا گرفتند ؛ ابوعلی از یکی از ملازمان پرسید ، که موجب این غلبه و حاصل این طلبه چیست ؟ گفتند : خوارزمشاه بمؤاخذت تو مثال داده است ؛ اگر بروفق اذعان و لطف انقیاد اجابت کنی ، لایق تر 15 باشی ، و اطفاء غیظی که در درون خوارزمشاه اندوخته کرده باشی ؛ و بامید خلاص و وجه نجات نزدیک تر باشی ؛ ابوعلی از سر اضطرار بدین ذل و عار رضا داد ، و فرو آمد ، و وقت صبح روز شنبه غره ماه 18 رمضان سنه ست و ثمانین و ثلثمایه [۳۸۶] او را پیش خوارزمشاه بردند ؛ بفرمود تا او را در قصری محبوس کردند ، و وجوه و معارف

1 متضمن و متقبل H : متضمن و متکفل E متقبل A || 3 محرق AH : محرق E ||

چون A : — EH || 6 استقبال را A : استقبال EH || 7 پیاده ~ سوار A || بفرستاد EH :

فرستاد A || 12 منزل E : — AH || 13 فرا AH : فراهم E || این AH : عین (؟) E ||

15 اجابت AH : — E || 16 غیظی AH : غیظی E || 17 و بامید AH : بامید E || 18 و فرو EH :

و فرود A || روز شنبه EH : — A || غره ماه H : — E غره A || 19 و ثمانین A و الثمینی

(ج ۱ ، ص ۲۲۴) : و ثلثین EH || 20 بردند EH : آوردند A || کردند AH : کردند E

لشکر اورا گرفته ، در سلاسل و اغلال کشیدند ؛ و در شهر مُنادی دادند، که از اُتباع ابو علی هر که اینجا توقف سازد ، بیاباحت خون او رُخصت است ؛ و ازین اعذار وانذار همه چون حروف تهجی از هم فرو گسستند ؛ حاجب او ایلمنکو با جمعی از میان برون شد ، و بجرجانیه پناهند

و چون والی جرجانیّه محمد ازین حال آگاه شد ، آتش غیرت در نهاد او زبانه زد ، و حمیت و اضطراب برو مستولی گشت ، و جمرات لشکر و اُنجاد حشم خویش جمع کرد ، و بسر خوارزمشاه فرستاد ، تا چون طوق پیرامن شهرکات که نشیمن گاه خوارزمشاه بود در آموذند ، و از هر جائی فوجی کمین بگشادند ، و اُتباع خوارزمشاه را بتیغ انتقام فرو گرفتند ؛ بعضی را بکُشتند ، و دیگران را آواره گردانیدند ؛ و قیدی که بر پای ابو علی بود ، بدست آوردند ، و بر کعب خوارزمشاه نهادند ؛ در یک دم حال هر دو شخص متغیر شد ، امیر اسیر گشت ، و اسیر امیر ؛ ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ (۶ سوره الانعام ، ۹۶) ؛ و ابو علی را باکرام و اعزاز و احترام تمام بجرجانیّه بُردند

خوارزمشاه را در لباس اِذلال و کسوت نکال بر مرکبی بسته بجرجانیه آوردند ؛ مأمون باستقبال ابو علی بیرون آمد ، و در اِجلال قدر و تبجیل محل او کوشید ؛ و اُنزال فراوان و اِقامات بسیار بخشید ، تا حال او و بقایای حشم بصلاح باز آمد ؛ از بهر او دعوتی ساخت ، و میزبانی کرد ، که مثل او معهود نبوذ ؛ و شراب حاضر کرد ، ابو علی

3 تهجی AE : — H || 4 کسستند AH : کشتند E || ایلمنکو EH و العتی (ج ۱ ، ص ۲۲۵) : ایلمکو A || 6 و چون EH : چون A || 9 نشیمن گاه E : نشیمن AH || 10 بگشادند EH : بکشودند A || 14 ذلک ... العلیم AE : بیاض فی H || 15 باکرام ... و احترام H : باعزاز و احترام و اکرام E باعزاز و احترام A || 20 او EH : آن A

- مُدَّتِی بود ، تا از معاشرت و مباشرت معارف و ملاهی اعراض کرده بود ،
 و بسبب حوادث مِحَن و طواریق فِتَن از شراب تجافی نموده ؛ چون
 3 بجناب مأمون رسید ، بدوستگانی بخدمت او بزانو در آمد ؛ چون
 دَوَری چند بگردید ، سَوَرت شراب در دماغ او اثر کرد ؛ خوارزمشاه
 را تحت بند حاضر آوردند ؛ و چندانك باوی سخن گفتند ،
 6 و در ملامت او مبالغت کردند ، جواب نداد ، و سر از خجالت بر نداشت ؛
 آخر کار بیک ضربت شمشیر سر او در میان مجلس انداختند ، و بیاض
 شیب او بحُمرت مجاجه^۲ اوداج خضاب کردند
- و خوارزم مأمون را مستخلص و مستصنی شد ، و با سواد دیوان
 خویش گرفت ؛ و در حق ابوعلی و شفاعت در باب او بحضرت بخلرا
 ابواب مفاطحات را آغاز نهاد ، و درخواستن قبول توبت و انابت و اغراض
 12 از سوابق وحشت مبالغت کرد ؛ ملک نوح باسعاف مطلوب و انجاح
 مقصود او مثال اصدار فرمود ، و ابوعلی را بخواند ؛ و او چون پروانه
 خود را پذیره^۳ آتش دمار کرد ، و روی بمضجع هلاک خویش آورد ؛
 15 چون ببخارا رسید ، وزیر عبدالله بن عزیر و طبقات معارف و حجّاب
 و کتاب برسم تهنیت قدوم استقبال کردند ؛ چون بخدمت رسید ، فرو
 آمد ، و بزمین بوسه داد ؛ و در میان کوبه^۴ خواص و حجّاب پیش تخت
 18 شد ، و در موقف خجالت و معرض ندامت سر در پیش انداخت ؛ ملک
 بفرمود تا ایلمنکو و دیگر قوَّاد و وجوه اصحاب او را گرفته ، در قید

2 تجافی : تجافی AH تجافی E || 3 او E : — AH || 4 کرد AH : کرد و E

5 تحت بند EH : تحت بند A || 6 و در ملامت او A : — EH || 7 کار : + سر او A

سر او EH : — A || میان AH : — E || 4 و بیاض AH : بیاض E || 9 مستصنی EH :

مصنی A || 10 خویش AH : خود E || 11 مفاطحات را EH : مفاطحات A || 15 وزیر A : و وزیر

EH || عزیر AH : عزیز E || 16 و کتاب EH : — A || فرو H : فروز AE || 17 و زمین

H : و زمین AE || و در AH : و E || 19 ایلمنکو EH : ایلمنك A || و وجوه A : و وجوه EH

و بند اسار کشیدند ؛ و دست سلب و غارت بخداّم وحشم او دراز کردند ؛
 و ساز و سلاح و مواشی همه بستند ؛ صحیفهٔ عمر ابوعلی بران صورت
 3 ختم شد ؛ و شاهین نخوت او که برهواء کبریا پرواز میکرد ، در دام
 مهانت و مذلت افتاد ؛ و توسن طبع او که سراز چنبر حکم گردون می
 پیچید بستهٔ عقاب اعتقال گشت ؛ و پلنگ کبر او که با شیر فلک مبارات
 6 میکرد بدست روباه مکر و خدیعت ایام گرفتار آمد ؛ و عقاب رایت
 اقبال او در حسیض خسار نگونسار شد

و درین وقت ناصرالدین سبکتگین بمرو مقیم بود ؛ چون خبر
 9 واقعهٔ ابوعلی بدو رسید ، ببلخ رفت ؛ از ملک نوح بدو پیغام
 رسید ، که ایلگ خان بسرحد ولایت آمده است ، و عزم مغالبت
 مصمم کرده ، و عمال را مؤاخذت نموده ؛ باید که بدفع او درحال
 12 مبادرت نمایی ؛ ناصرالدین بعد از مشاورت با مقرّبان و خواصّ و وجوه
 لشکر رای بران قرار گرفت ، که از اقطار و اطراف ممالک خراسان
 و غزنین و زاولستان باستدعاء لشکر امثله روان کرد ؛ چون جمع آمدند ،
 15 بدیه داری میان نسف و کش فرو آمدند ، تا سپاه جوزجان و ختل
 و صفغانیان بدو پیوستند ؛ و سیف الدولة محمود از نیشابور برسید
 با جمعی انبوه

1 اسار AH : اسارا E || 2 بران EH : برین A || 3 بر EH : در A ||
 4 مهانت AH : مهانت E || 5 مبارات AH : مبارزت E || 6 مکر ... ایام H : حیل E
 خدیعت ایام A || 7 او A : EH || 8 مقیم EH : — A || 9 بدو AH : بوی E ||
 بدو AH : — E || 11 نموده AH : — E || 13 ممالک AH : — E || 14 و غزنین AH :
 — E || کرد AH : کرده E || 15 بدیه داری میان H : میان E دارامیان
 A و مضی الی مابین کش و نسف فخم بقریه تدعی نیازی - المتبی (ج ۱ ، ص ۲۳۲)
 و اما زرابی کا هو فی عامة النسخ فحریف - المتینی || آمدند AE : آمد H ||
 و ختل : کذا ضبط فی AH || 16 محمود از AH : محمود را E || رسید AH : فرستد E

- چون ایلگ از احتشاد واستعداد انجاد خبر یافت ، رسولان
 بناصرالدین فرستاد ، گفتند : ایلگ خان میگوید میان ما اخوت دین
 حاصل است ، از انک ایام وساعات ما مصروف است بمجاهدت کفار
 3 ترک و هند ، اظهار دین وقع اهل شرک و عناد ، وقهر حزب فسق
 و فساد ؛ نوح در واسطه مملکت مرفه نشسته ، و ارتفاعات خراسان
 بر ملاهی و ملاذ شهوت صرف میکنند ؛ نه اسلام را ازو مددی ، و نه
 6 در حفظ ثغری ازو معاونتی ؛ لایق تر آنک ولایات ازو خالی کنیم ،
 و ابواب المال آن بر أعوان دین و انصار اسلام و غزاة و مُرابطان مصروف
 گردانیم ؛ و ما را بر یکدیگر اساس خصومت نهادن ، و اتباع را در
 معرض خطر آوردن ، که مضرت آن بما عاید گردد ، از قضایای حزم
 و منهاج رشد دور بود ؛ و من خود از مقتضی دین و طریق دیانت روا
 ندارم ، که شمشیری که همه عمر بدان مُجاهدت کرده ام در دیار
 12 کُفر بدان راه احتساب و اکتساب ثواب جُسته ، در روی اهل اسلام
 کشیدن ، و وزر و وبال آخرت انداختن ؛ مگر از ضرورتی و دفع مضرتی که
 رُخصت شریعت بدان مقرون باشد
 15

- ناصرالدین جواب داد ، که مَلِک نوح پادشاهی بزرگوارست ،
 18 واسلاف او را بر کافه اهل اسلام حقوق فراوان ثابت ؛ چون موالی
 و خدم او بروی بَغی کردند ، و راه عناد پیش گرفتند ، او بمن التجا
 کرد و من مُلتزم شده ام اگر جان و مال و لشکر من از بهر حفظ

1 چون ~ ایلک A || انجاد : + واجناد E || 4 حزب EH : خرت A ||
 5 نوح EH : و نوح A || 9 بر یکدیگر EH : با یکدیگر A || 11 خود AH : خود را E ||
 مقتضی EH : مقتضای A || 12 ندارم که A : ندارم EH || عمر EH : وقت A ||
 کرده ام H : کرده ام و A کردم E || 15 شریعت EH : شرع A || 18 اهل A :
 — EH || 19 بروی AH : برو E || راه . . . گرفتند EH : — A || 20 و من EH :
 من A || شده ام : + که A

- 3 مصالح و ضبط ممالك و إعانت اولیا و اهانت اعداء او بر باد خواهد آمد ، من جانب او فرو نگذارم ، و با دشمنان دولت او در نسام ؛ هم از روی شرع و هم از طریق فتوت دفع ضرر و عُدوان و بغی و طغیان از ملك او در ذمت همت من واجبست ؛ چون ایلگک این جواب شنید ، مستعد کار شد ، و تیر هاء یتاق باقطار ممالك و مساكن و منازل احیاء ترك و قبایل خویش فرستاد ؛ و لشکری فراهم آورد ، که کوه و هامون بر نقافت
- 6 و ملك ناصر الدین بملك نوح مُسرِعان دوانید ، و گفت : تجشتم باید فرمود ، و بر سیل تعجیل نهضت باید نمود ، تا جواب خصم داده شود ؛ ملك نوح با وزیر عبدالله عزیر مشورت کرد ، و او بسبب تهمتی که در مقدمه مذکورست مُستشعر و هراسان بود ، ملك را گفت :
- 9 ناصر الدین را لشکری اندازه جمع است ، و ساز و تجملی فراوان ؛ طریق آنست که کافه ممالیک و امرا و معارف حضرت و عامه حشم بخدمت او پیوندند ؛ ملك نوح عشوّه او بخریذ ، و بزرق و شعوده او مغرور شد ؛ برین موجب نامه بناصر الدین نوشت ، و لشکر را بوی فرستاد ؛ ناصر الدین را وقوف افتاد ، که سبب این تقاعد تسویل و تخلیل وزیر است ؛ و مقصود او درین باب انك سعی ناصر الدین فاتر شود ؛ سیف الدوله محمود را با بیست هزار سوار ببخارا فرستاد ، تا طوعاً او کرهاً نوح را حاضر گردانند ؛ و ابو نصر بن ابی زید را
- 12 15 18

1 اعداء او A : اعدا EH || 3 از ملك A : ملك EH || 4 شنید AH :

بشنید E || 5 یتاق AH : ساق E || باقطار EH : باطراف A || منازل ~ احیاء A ||

7 و ملك EH : و A || دوانید EH : فرستاد A || 8 فرمود EH : خود A ||

نمود EH : کرد A || 9 عبدالله : + ابن A || 12 ممالیک AH : ممالك E ||

15 تسویل A : و تسویل H و تسوید (؟) E || 16 فاتر H : فوت E ضایع A ||

18 او EH : و A || گردانند AH : گرداند E || و ابو نصر بن ابی زید AEH :

ابو نصر احمد بن محمد بن ابی زید - المتی (ج ۲ ، ص ۲۳۷)

بوزارت نامزد کرد ، و در صحبت این لشکرها بهخارا فرستاد ؛ و عبدالله
 ابن عزیر چون ازین حال خبر یافت ، جهان بروتنگ شد ، و بمهرابی
 3 متواری بنشست ؛ و ابونصر بن ابی زید بحضرت رسید ، نوح را بر حکم
 ناصرالدین مزیدی نبوذ ، و وزارت برو مقرر داشت ؛ ناصرالدین
 بملك نوح نامه کرد در تقریر جنایت ابن عزیر ، و میل او بجانب ابوعلی ،
 6 و در خواست که او را بدست وی باز دهند ، ملك این التماس باجابت
 مقرون داشت ، و پیش از وصول سیف الدولة ابن عزیر را بدست
 آورد ؛ و او را و ایلمنکو حاجب را و ابوعلی را بوی فرستاد ؛ و ناصرالدین
 9 ابن عزیر را بقلعه جردیز محبوس کرد ، مقامی که اگر در خواب
 خیال وحشت آن موضع بدیدی زندگانی برو منغص شدی ، و جهان
 بر چشم او تاریک و مستوحش گشتی

12 در میان آن حال ایلک با قبایل وخیول ترکستان باعالی* ماوراء
 النهر رسید ، و بناصرالدین رسول فرستاد ، و کلمه* مصالحت و مهادنت
 از سر گرفت ؛ و او بحکم تفادی و تقاعد ملك نوح از کفایت آن مهم
 15 بصلح تن داد ، و میان ایشان معاهده* رفت ، که قطوم سدّی حایل
 وحدّی مانع باشد ، میان هر دو مملکت ؛ و از جانبین برین قرار مزیدی
 نجویند ، و مخالفت شرط و نقض عهد نکنند ؛ و سمرقند بحکم شفاعت ایلک

1 و در ... لشکرها EH : — A || فرستاد : + در صحبت سیف الدولة A ||

5 در تقریر EH : و تقریر A || جنایت H : حالت E خیانت A || عزیر AH : عزیر E ||

6 وی EH : امیر محمود A || باجابت AE : بایجاب H || 7-8 ابن عزیر ... آورد

و A : — H که E || 8 حاجب را و EH : حاجب A || علی را EH : علی A ||

عزیر AH : عزیر E || 9 جردیز - العتی (ج ۱ ، ص ۲۴۰) و قال المنینی هو

مرب کردیز علم لقرية حصينة قريبة من غزنة : حردین AH حردن E || 10 کشتی EH :

شدی A || 12 باعالی* A : باهالی* EH || 13 و بناصرالدین A : و ناصرالدین EH ||

14 - 15 ملك ... مملکت AH : — E || 15 قطوم AH : قطوان - العتی (ج ۲ ،

ص ۳۴۰) || 16 و از AH : — E

خان ورعایت حقوق خدمتکاری قدیم بر فایق مقرر داشتند ؛ و برین موجب وثیقه^۳ مشتمل بر خطوط و شهادت ائمه و مشایخ ماوراء النهر تحریر افتاد ، و روی از یکدیگر بتافتند ؛ و هریک با ولایت خویش معاودت نمود ، ناصرالدین با بلخ آمد ، و سیف الدوله بنیشابور رفت ؛ و ملک نوح از دل مشغولی و فتنهای لشکر ترک ایمن و منظم بنشست ؛ و ابونصر ابن ابی زید بنظم کار وزارت مشغول شد ؛ چون پنج ماه از تقلد وزارت او بگذشت ، غلامان او او را بکشتند ؛ ملک نوح از حادثه او کوفته و دلتنگ شد ، و از کراهیت ناصرالدین محترز گشت ؛ و کشتندگان او را بدست آورد ، و همه را بنکالی تمام هلاک کرد ، تا از تهمت او خلاص یافت والسلام

ذکر ابی القسم بن سیمجور برادر ابو علی و حالت او بعد از مفارقت برادر

12

ابوالقسم بعد از مفارقت ابو علی با کوشه نشست ، تا رایات ناصرالدین بخاکستر رسید ، روی بخدمت او نهاد ، و بمتابعت رایت او استعلا جست ؛ ناصرالدین او را بتمکین تمام قبول کرد ، و بمملک نامه نوشت ، و در حق او سخن گفت ، و ولایت قهستان که إقطاع قدیم آل سیمجور بود ، از بهر او بخواست ؛ ملک التماس او باسعاف مقرون داشت ، و منشور ولایت قهستان بوی فرستاد ، مضاف با خلعتهای

18

1 خدمتکاری^۳ EH : خدمتکاران A || 3 ودوی A : روی EH || 4 نمود H : نمودند AE || 6 وزرات AH : ولایت E || 7 غلامان او EH : غلامان A || حادثه AH : کشتن E || 8 دلتنگ EH : تنگ دل A || 9 تا EH : و A || 10 والسلام E : — AH || 11 و حالت EH : و حال A || 14 بخاکستر : محاسر AH محاسیر E خاکستر - العتبى (ج ۱، ص ۲۴۵) . قرية من قرى نيسابور وهى منها على مرحلتين على الشرف الجنوبي - المنينى || 18 خلعتهای : + کرانمایه A

- شاهانه ؛ و او بسر ولایت رفت ، و بفراغ خاطر و طمانینت دل بنشست تا آن وقت که ناصرالدین روی بمدافعت و ممانعت ایلگ خان آورد ، مثالی باستدعاء وی بفرستاد ، و او را بمدد خواند ؛ او از سوء الظن 3 و محافت و خامت عاقبت و قرب عهد بمحاذنه برادر بأعذار تمسک نمود ، و بعضیان مجاهرت نمود ؛ و بحکم آنک عرصه خراسان خالی یافت بنیشابور رفت ، و ابو نصر محمد حاجب بذو پیوست ؛ و هر 6 دو دست بعث و فساد و استحاث اموال و مصادرات اعمال و تخریب بلاد و تعذیب عباد برآوردند
- چون این خبر بناصرالدین رسید ، بسیف الدولة نوشت ، تا کار ایشان در یابد ؛ و برادر خویش بغراجوق را بمدد او فرستاد ، و بر ارسال ایشان قناعت نکرد ، خویشتن از بلخ نهضت کرد ، و بر عقب ایشان برفت ؛ بسیف الدولة و بغراجوق بیک رکضت بر سر ایشان 12 دوانیدند ؛ ابوالقسم از نهیب آن دو سرور و آن حشر سپر هزیمت در سر کشید ، و راه گریز گرفت ، و بمحدود جرجان آمد و بسیف الدولة و بغراجوق با حضرت ناصرالدین آمدند ، و عهد خدمت او تازه 15 گردانیدند

- و بو وقت مقام ناصرالدین ببلخ از جانب فخرالدولة رسولان رسیده بودند ، و مکاتبت و مفاتحت آغاز نهاده ، و بتخف و مبار بسیار و بانواع 18

2 ممانت EH : ممانت (؟) A || 3 وی H : پوی E او A || او EH : و او A
 5 نمود AH : — E || 6 ابونصر محمد حاجب AEH : ابونصر بن محمود الحاجب - العتي
 (ج ۱ ، ص ۲۴۶) || 7 اعمال H : عمال AE || 10 و برادر AE : و برای H
 بغراجوق EH و العتي : بغراجون A || 10-11 و بر ارسال EH : و بر ارسال A || 11 خویشتن E :
 خویش A || 12 بغراجوق EH : بغراجون A (همه جا همینطور است) || 16 سرور
 و آن A : سروان H سروران E || 18 مکاتبت ~ و مفاتحت AE

مجلوبات عراق تقرّب جسّته ؛ و ناصرالدین در مقابله آن کرامات
 بأضعاف اصناف الطاف تقدیم داشت ؛ و عبدالله کاتب را بذین سفارت
 3 پیش فخرالدوله فرستاد ؛ و بردست او حمّی از تحف خراسان با سه
 سرفیل تمام هیکل روان داشت ، فخرالدوله را بر طریق نیمیت [نیمت]
 کردند ، که عبدالله کاتب بتجسس احوال و تعرّف مسالك و تفتیش
 6 مقادیر لشکر مشغول است ؛ فخرالدوله بذین سبب بدگمان شد ،
 و جوابی موحّش بناصرالدین نوشت ، و گفت : رسول ترجمان ضمیر
 و عنوان باطن مرسل باشد ؛ سفیر باتزویر رسید ، و امارت نفاق
 9 و علامات شقاق او ظاهر شد ؛ ناصرالدین ازین خطاب متأذی شد ،
 و طراوت قواعد مودّتی که بنیاذ نهاده بوذند واهی گشت

و بر عقب آن رسولی دیگر از فخرالدوله برسید ، با نامه مشتمل
 12 بر استیناف مصادقت و استجداد احکام موافقت ؛ و نموذ که ملک نوح
 ابواب رعایت و اقسام کرامت در باره ما مبذول میدارد ، و بمواصلت
 و مصاهرت این جانب رغبت می نماید ؛ ما خواستیم که نظام این الفت
 15 و قوام این وصلت بمراضی و مساعی ناصرالدین مقرون باشد ، و مشارع
 موالات و موارد مصافات جانبین از تغییر زمان و تکدیر حدّثان صافی
 گردد ؛ از حصافت عقل و رزانت رای و نیت صافی و مکرمت و اوفای ناصرالدین
 18 توقع داریم ، که خانه یکی داند ، و طریق مجانبت و مبانیت نسپرد تا مرأر
 موافقت مستمر گردد

1 و ناصرالدین AH : بر ناصرالدین E || 2 اصناف الطاف EH : صاف A ||

4 روان داشت EH : — A || فخرالدوله را ... نیمیت E : فخرالدوله را برین

طریق نیمیت H فخرالدین را A || 5 کردند : + بر سیل نیمیت A || 6 است AH :

— E || 7 بناصرالدین A E : بناصرالدوله H || 8 باطن EH : باطل A ||

9 ازین AH : ازان E || 10 بوذند H : بوذ AE || 14 جانب AH : کاتب E ||

16 تغییر EH : تمیر A || 17 و رزانت H : و درایت E و رزانت AH

- ناصرالدین این فصول بسمع رضا اصغا کرد ، و آئینه صفا در
روی ملتمس او کشید ، و حال ایشان در تأسیس مبانی خلّت و تمهید
قواعد قربت از شوایب و معایب مُبرّا و مُعرّا شد ؛ چون ابوالقسم بن 3
سیمجور در ضهان امان فخرالدولة گریخت ، و بولایت او التجا ساخت ،
اورا بحدود دامغان و قومس و جرجان خواند ، و از محصولات آنجا
موجب و اقامات او و لشکر ترتیب داد ؛ و بعد از حادثه ابو نصر بن ابی 6
زید ملک نوح مونس خادم را بحضرت ناصرالدین فرستاد ، و در تفویض
وزارت بکسی از کفّاء که نظم امور برای او منوط و مضبوط باشد ،
مشورت کرد ؛ ناصرالدین این اختیار با رای مَلِک تفویض کرد ، 9
و بخدمت هرکس که رای او اقتضا کند از وزراء مُلتزم شد ؛ اختیار
بر ابو المظفر بُزْغشی افتاد ، و او در ملابست آن منصب آثار حصافت
و دلایل صرامت ظاهر گردانید ، و آئین حوب نهاد ؛ و تا خاتمت عمر ملک 12
نوح مباشر وزارت بود

- و امیر ناصرالدین با بلخ رفت ، و امیر سیف الدولة با نیشابور شد ؛
و ابو الخیر بن ابی علی سیمجور بناحیت قاین مقیم شد ؛ و چون خبر 15

1 کرد EH : فرمود A || 3 بن EH و العتی (ج ۲ ، ص ۲۴۹) : — A ||
4 امان AH : — E || 5 محصولات EH : محصول A || 6-7 ابو نصر بن ابی زید EH
و العتی (ج ۱ ، ص ۲۵۰) : ابو نصر بن زید A || 7 بحضرت EH : — A ||
ناصرالدین EH : ناصرالدین A || 8 منوط ~ مضبوط A || 9 اختیار با رای H :
معنی با رای E اختیار را برای A || 10 ملتزم AH : ملتسم E || II ابو المظفر
بُزْغشی AH : ابو المظفر بن عیسی E ابو المظفر محمد بن ابراهیم البرغشی - العتی
(ج ۲ ، ص ۲۵۰) و قال المنینی : البرغشی بالباء الموحدة فالراء المهمة فالعین المعجمة
فالشین المعجمة || حصافت AH : حذاقت E || 12 و تا AH : و با E ||
عمر AH : — E || ملک EH : — A || 14 الدولة A : الدین EH || 15 علی AE :
— H || قاین AH و العتی (ج ۲ ، ص ۲۵۱ ، وانظر المنینی) : فاس E ||
مقیم EH : ساکن A

هزیمت پذیرش بدر طوس بدو رسید بری رفت ، و باهتّم فخرالدوله
 التجا ساخت ؛ او در باره او ابواب اشفاق و اشبال تقدیم فرمود ،
 3 و هر ماه پنجاه هزار درم بر سبیل مشا هره بنام او مطلق داشت ، و بمزید
 کرامات و اقسام انعامات هر وقت مراعات میکرد ، هم از جهت رعایت
 شرف ابوت ، و هم سبب اظهار مباحات بمثل در حضرت او ؛ و مدتی
 6 پیش او در مفترش عافیت و منزل رفاهیت روزگار گذرانید ، تا نحوست
 طالع و شقاوت بخت او را در هاویه و بادیهء نعمت انداخت ؛ و بسبب
 میلی که بمنظوری داشت بنیشابور رفت ، و خیال بست که در پرده خفا
 9 و کلاه اختفا بمُراد خویش محتطی تواند شد ؛ ناگاه پیرامون مستتر
 او فرو گرفتند ، و مکتوف و ملهوف بیرون کشیدند ، و بیخارا فرستاد ،
 تا قضاء باری تعالی درو نافذ شد ، و فذلک حال او بموجب حساب
 12 پذیر پایان رسید

و امیرک طوسی در جماء سپاه سیف الدوله منتظم بود ، تا عزم
 نهضت ماوراءالنهر ، و کفایت کار لشکر ترک محقق شد ؛ در اثناء
 15 آن حال بتهمتی وریتی ازو خیال افتاد ، احتیاط چنان اقتضا کرد ، که
 او را بگرفت ، و فرع واقعه او با اصل مسئله بو علی و دیگران إلحاق
 افتاد ؛ و چون ناصرالدین از واقعه طوس باز گشت ، و ببلخ مطمئن
 18 و متمکن بنشست ، خبر حادثه ابو علی و اصحاب بدو رسید ، و بر عقب
 او اخبار و مصایب جمعی از ملوک و اکابر عراق و خراسان در مدتی
 نزدیک از هر طرف متواتر و مترادف شد

3 مشا هره AEHh : مشا هره H || 5 سبب EH : از سبب A || مباحات A :

و مباحات E نباحات H || در حضرت او A : — EH || 6 مفترش AH : مفترش E ||

تا AH : با E || 10 بیرون کشیدند و EH : — A || فرستاد EH : فرستادند A ||

15 بتهمتی وریتی EH : تهمتی و رتبی A || 16 و دیگران A : دیگر EH ||

19 و اکابر EH : — A || خراسان AH : در خراسان E

و بیان این سخن آنست که مأمون بن محمد بردست غلامان خویش در ضیافت صاحب جیش خود کشته شد ؛ و نوح در سیزدهم رجب سنهٔ سبع و ثمانین و ثلثمایه [۳۸۷] بعارضهٔ دو سه روزه بجوار رحمت رفت ، و با حسرت شباب بمنزل تراب رحلت کرد ؛ و کُتاب او را امیر رضی لقب دادند ، و کریمه از کرایم ناصرالدین که شقیقهٔ روح او بود ، با چند کس از اطفال و اولاد و احفاد و اخیر ممالیک او از دارالفنا رحلت کردند ؛ و خاتمت همه بعلتی صعب ممتحن گشت ، و امیر ناصرالدین حلیف الفراش شد ؛ و امید از انتعاش و ارتیاش برداشت ؛ و بآب و هوای غزنه مشتاق گشت ، و بروح آن ولایت استرواح و استشفای طلبید ؛ و قضا و قدر مهلت نداد ، و آن امنیت بحصول نپیوست ، و در منزلی از منازل جان رضوان سپرد ؛ و قالب او در عماری بغزنین نقل کردند

و از بدایع اتفاق و غرایب حالات آن بود ، که عتبی آورداست ، که در خدمت حضرت او پیش از عرض مرض نشسته بودم ؛ و او در اثناء محاورت بابوالفتح بستی میگفت : ما در معالجت نوازل أسقام و مقاسات عوارض امراض بر مثال گوسفندیم ، که او را اول نوبت - جزآز از جهت بریدن موی بیندازند ، و دست و پای او محکم به بندند ؛ و شکلی نا معهود و حالی برخلاف مألوف بیند ، در اضطراب آیند ؛

1 بر دست AH : بن دست (!) E || 2 و نوح EH : نوح A || 5 از کرایم ... بکتوزون AE : H (اینجا تا ص ۹۵ س 12 « ظفر یافت » دو ورق از نسخهٔ H ساقط شده است) 5 شقیقه : سغه ۵ سیمه A | روح E : زوج A | 6 ممالیک A : ممالک E | 7 از دار A : بدار E | 9 مشتاق E : محتاج A | 10 و آن E : و این A | 11 جان A : حال E | 16 عوارض A : معارض E | 17 از جهت E : از بهر A | بیندازند و دست A : در E جای این دو کله بریده شده است | 18 و شکلی A : شکل E |

13 عتبی آورده است الخ ... مراجعت کنید - العتبی ج ۲ ، ص ۲۵۶ - ۲۵۸

و خود را بقلتی هر چه تمامتر بر زمین زند ؛ و از حیات نا امید دل
 بر مرگ نهد ؛ تا جزّاز از کار خود فارغ شود ؛ چون او را مطلق
 3 گرداند ، طمانینتی بنو راه یابد ، و در نشاط آید ؛ دوم نوبت که در
 دست جزّاز افتد ، حالت او میان خوف و رجا واقف باشد ؛ و چون
 خلاص یافت ، بدان حالت مستأنس شود ، و نفرت او ازان صورت
 6 نقصان پذیرد ؛ سوم نوبت بعاتت سابق واثق وایمن باشد ؛ و چون
 قصّاب او را بگیرد ، و محکم ببندد ، بهیچ گونه هراس و خوف بنو
 راه نیابد ، و در تضاعیف امن و حالت فراغ و سکون اوداج او بتیغ قهر
 9 بریده شود ، و جان شیرین او بر باد فنا آید ؛ ما نیز در اقسام سقام
 و نوائب و شوایب و اعلال برامید ایفاقت و ابلال مغرور و مسرور
 می باشیم ، و در دعوت مرگ تغافل و تصام می سازیم ، تا کمند قضا در
 12 گردن افتد ، و بند اجل محکم گردد

و میان این تمثیل و انقضاء عمر او مقدار چهل روز بیش نبود ؛
 جماعت از بدو آن حالت و اعجاز و اعجاب این مقالت تعجب نمودند ، که
 15 تقدیر باری تعالی ضمیر منیر او آئینه اسرار غیب و زبان مبارک او ترجمه
 حوادث ایام ساخت ؛ تا قضاء مقدور و اجل مؤجل پیش از قرب نزول
 و وقت حلول بر لفظ او نافذ شد ؛ و در اواخر عمر و خواتیم ایام بنیاد
 18 سرایی فرموده بود ، و آنرا سهلاباذ نام کرده ؛ بسبب حادثه کارته
 او ناتمام بماند ، بدان فال بند زدند تا خراب شد بر دُنئی فانی

1 زند A : می زند E | 2 خود E : خویش A | 5 شود E : کردد A | 6 سابق E :

سوابق A | 7 بهیچ E : هیچ A | 10 نوائب ~ شوایب A | و اعلال A : اعلال E |

11 تغافل و تصام E : تصام و تغافل A | 13 او A : — E | 14 بدور E : بذور A |

نمودند E : کردند A | 17 نافذ A : نافذ E | 19 ناتمام A : باتمام E | بماند A :

نماید E | بدان E : بران A | فال A : مال E

وروزگار غدّار نفرین باز ، که چون سوسمار بچه‌خوار و چون روباه
محتال و چون گرگ مغتال و چون سایه منتقل و چون سراب بی
حاصل است

3

و بر عقب جادّه^۲ او خبر وفات فخرالدوله علی بویه برسید ،
و هر دو در شعبان سنه^۳ سبع و ثمانین و ثلثمایه [۳۸۷] سپری
شدند ؛ و سبب وفات فخرالدوله آن بود ، که قلعه^۴ طبرک را عمارت
میکرد ؛ چون باتمام رسید ، با حریفان شراب بر قلعه رفت ، و بمعاشرت
مشغول شد ؛ و کباب از گوشت گاو آرزو کرد ، گاوی پیش او بکُشتند ،
و از گوشت او کباب میکردند ؛ او بایسراف تناول میکرد ، و صاغری
چند سیکی بر عقب آن باز خورد ؛ امعاء او برهم پیچید و آلی سخت
آغاز نهاد ؛ و در آن آلم جان بسپرد

و مال حال ایشان بعد از وقوع آن مصائب و حدوث آن رزایا
آن بود ، که علی پسر مأمون بن محمد جای پذر بگرفت ، و لشکر برو
بیعت کردند ، و حکم او در ولایت جرجانیّه و خوارزم نفاذ یافت ؛
و بقرار معهود باز رفت ، و وراثت ملک رضی نوح بن منصور بولی
عهد ابوالحارث منصور بن نوح رسید ؛ و بیعت طبقات لشکر بر امارت
و سلطنت او منعقد شد ، و او خزاین موروث و ذخایر مدفون
بر ایشان تفرقه کرد

18

و وزیر ابوالمظفر بُزْغشی بر قاعده^۵ خویش بر مسند وزارت
مقیم و مستقیم بود

2 مقتل A : مقتاك E | 4 علی بویه A : ان بود (؟) علی بویه E | 4 برسید E :
بر رسید A | 7 حریفان A : خریفان E | آرزو E : ارز A | 9 او E : و او A |
10 بر عقب E : از عقب A | 11 آن A : این F | 19 بُزْغشی : بر عشی AE |
بر E : در A |

اما ناصرالدین سبکتگین در حیاة خویش پسر خود امیر اسمعیل را
ولی عهد کرد ، و وصایت عیال و اطفال و مختلفات بذو تفویض فرمود ؛
3 و چون وعده حق بامضا رسید ، کافه اولیاء و حشم متابعت رایت
او بامضا رسانیدند ؛ و او خزاین مختوم و دفاین معلوم و جمیع ذخایر
بتفریق رسانید ، و مجموع آن أعلاق در وجوه أرزاق طبقات حشم
6 إنفاق کرد

و اما فخرالدوله جماعت دیلم بعد از وفات او بر پسر او مجدالدوله
ابو طالب رستم جمع شدند ، و او را بر تخت مملکت و سریر امارت
9 نشانند ؛ و از دیوان عزیز او را مجدالدوله و کھف المله لقب دادند ؛
و تتمه احوال هر يك در موضع خویش ایراد افتد

و چون تاج مملکت و سریر سلطنت برواء انیق و لقاء بهی ابوالحارث
12 منصور بن نوح آراسته شد ، و او در مطلع عمر و آوان شباب و طراوت
جوانی بود ، و انوار نجابت و إصابت بر تباشیر روی او واضح و آثار
نبح و اقبال از حرکات و سکنات او لایح ؛ و زرات بر ابو المظفر
15 بزغشی بر قاعده مقرر داشت ، و زمام کفایت امور و کفالت جمهور
بفایق تفویض کرد ؛ و عبدالله بن عزیز از حبس ناصرالدین خلاص یافته
بود ، و با علی بماوراء النهر رفته ؛ چون خبر وفات ملک نوح بذو
18 رسید ، ابو منصور اسفنجابی را در زعامت جیوش خراسان طامع کرد ؛

3-4 کافه... رسانیدند A: E — 7 جماعت A: و جماعت E | 8 رستم: رستم بن فخرالدوله -
العتی (ج ۲ ، ص ۲۶۵) | 9 عزیز E: عریز A | لقب دادند E: نام نهادند A |
10 و تتمه احوال A: E — 11 انیق A: ولواء E | 15 بزغشی: بن عسی E بزغشی A محمد
بن ابراهیم البرغشی وزیر والدہ الرضی - المنینی (ج ۲ ، ص ۲۶۹) | کفایت A: E —
16 تفویض E: تسلیم A | کرد A: E — 17 بماوراء النهر E: ماوراء النهر A | 18 اسفنجابی:
اسمعیل بن اسفنجابی A محمد بن حسین الاسفنجابی - العتی (ج ۲ ، ص ۲۶۹) |
طامع A: طمع E

واو را برآن داشت ، که بایلگک خان استعانت کند ، و بمدد او ملک خراسان مستخلص گردانند ؛ و هر دو بتقریر این حال وتمهید این قاعده پیش ایلگخان رفتند ؛ و ابو منصور با فوجی از حجاب واصحاب خویش پیش ایلگخان شد ، و ایشان را بعلت مهانی باز گرفت ، ولشکر وحشم او بترتیب مقام وتضریب خیام مشغول بوذند ؛ اسفیجانی وابن عزیر را بگرفت ، و هریک را تخته بندی محکم برنهاد ؛ وبفایق پیغام فرستاد ، واو را بخواند ؛ چون پیش او رسید ، قیام تمام کرد ، وبا کرام واحترام استقبال کرد ، وبا سه هزار سوار بمقدمه بر صوب بخارا روانه کرد

چون ابوالحارث ازین حال آگاه شد ، متحیر فرو ماند ، و رای او از تدبیر وترتیب مصالح وقت قاصر آمد ؛ صواب آن دید ، که با جمهور اتباع از جیحون بگذشت ؛ فایق چون ببخارا رسید ، پیش تخت رفت ، وزمین ببوسید ، وبر مفارقت امیر ابوالحارث از سریر سلطنت وجای اسلاف ومنزل اجداد جزع وزاری کرد ؛ ومشایخ بخارا بر عقب او بفرستاد ، و بتضرع او را با مسکن خویش خواند ، وبطاعت وتباعت او تظاهر نمود ؛ چون ابوالحارث این سخن بشنید ، واثق شد ، وبرآن اعتماد کرد ، ومثالی مشتمل برشکر مساعی واحاد موقع خدمت وارتضاء جمله طاعت بفایق اصدار کرد ؛ وبکتوزون را که امیر حاجب بزرگ بود ، بسپاه سالاری لشکر بنیشابور فرستاد ؛ واورا سنان الدولة لقب داد ، وروی ببخارا آورد ؛ فایق باستقبال

1 بایلك : E | ايلك A | 2 گردانند : E | شود A | 3 از حجاب : A | با حجاب E |

4 مهمانى : A | مهمانى E | باز : A | بار E | 5 بوذند : E | شدند A | اسفیجانی E |

اسفیجانی A | 6-8 ابن عزیر... احترام : A — E | 8 کرد : E | نمود A | 14 جزع ~ زاری A |

15 بخارا : + را A | بر E : از A | 19 امیر E : — A | 20 باستقبال A : ببخارا E

رفت ، و بشرایط خدمت و عبودیت قیام نمود ؛ و در موكب او بحضرت امارت آمد ، و آتش آن فتنه فرو نشست

- 3 میان فایق و بکتوزون مشاحتی قدیم قایم بود ، و مغایطتی قوی مستمر ؛ امیر ابوالحارث در ازاله و ازاحت آن سعی نمود ، و ذات البین ایشان را معمور گردانید ؛ تا کلمه هر دو در خدمت متفق باشد ، و قدم ایشان در موالات دولت راسی و راسخ ؛ فائق از سر گذشته درگذشت ، و بعهود و مواتیق استظهار داد ؛ و سپهسالاری بر بکتوزون مقرر شد ، و بجایات اموال استقلال می نمود ، تا حکم خراسان بی معارضی و منازعی با خویشان گرفت ، تا دیو فتنه در مستقر دماغ او آشیان ساخت ، و بقصد ولی نعمت خویش بیرون آمد ، و ملک قدیم و دودمان کریم آل سامان بر باد داد ، و تا ابد عار بدنامی و خیزی آن کار باقی خواهد بود
- 12 والسلام

ذکر امیر سیف الدوله و ماجراء او با برادرش امیر اسمعیل

- 15 چون ناصرالدین سبکتگین وفات یافت ، و امارت بر امیر اسمعیل قرار گرفت ، لشکر گردن طمع دراز کردند ، و بمال مطالبه نمودند ؛ و او خزاین جهان برایشان تفرقه کرد ، و نطق او از اعتناق آن منصب تنگ آمد ، از خور طبیعت بشرایط سیادت و سیاست قیام نتوانست نمود ؛ دو سبب را یکی آنک در عنفوان جوانی بود ، و تجربت نایافته ،
- 18

2 آمد A : رفت A | 3 قوی A : — E | 4 و ازاحت A : و راحت E | آن E :
ایشان A | 7 داد E : کرد A | و سپهسالاری بر A : و سپهداری E | 8 معارضی
و منازعی E : منازعی A | 12 والسلام E : — A | 13 امیر A : — E | برادرش E :
برادر خویش A | 16 واو A : و E | اعتناق A : اعانت E | 17 خور A : حور E |
18 دو سبب را E : از دو سبب A

- و ممارست خیر و شر ناکرده ؛ دوم آنک از جانب برادر نا ایمن بود ،
 و خشونت او می شناخت ، و مزید خرد و رجحان قوه و وفور قدرت
 و شوکت او میدانست ؛ چون لشکر قصور و فتور او مشاهده کردند ،
 دامن تحکم و تسحب درکشیدن گرفتند ؛ و در مراتب و مناصب پیش از
 مقادیر خویش مطالبت کردند ، و در مزید مواجب و مواهب طمع بستند ؛
 تا جملگی ترکات و مخلفات ناصرالدین بوجوه اطماع ایشان مستغرق
 شد ، و خزانه خالی گشت ؛ امیر اسمعیل بذخایر قلاع و ودایع غزنین
 دست یازید و اگر زمان آن تحکمت امتداد یاقی ، نظم حال و مال
 بگسستی ، و جمعیت حشم بتفرق و تمزق پیوستی

- چون سیف الدولة از حادثه پذیر خبر یافت ، بشرایط عزا قیام نمود ؛
 و برادر تعزیت نامه نوشت ، و ابوالحسن حمولی را بسفارت بنو فرستاد ،
 و پیغام داد ، که پدر که در جنّه نواب و عمده حوادث بود رفت ،
 و مرا امروز در همه جهان از تو گرامی تر کس نیست ، از جان شیرین
 و روشنائی چشم عزیزتری ؛ اما کبر سن و تجارب ایام و وقوف بردقایق
 سرداری و معرفت مقادیر حشم در استنبات ملک و استدامت دولت
 اصلی مبین و حلی متین است ، اگر استبداد و استقلال تو بمباشرت
 این مراتب ، و ثبات در معرض این منصب ، و تقضی از عهده این کار
 محقق بودی ، من از همه مطیع تر و راضی تر بودم ؛ و اگر پدر در
 غیبت من وصایتی کرد ، سبب بُعد مسافت و مخافت آفت تفرق
 جمع و مشقت حال بود ؛ مصالح آنست که از سر بصیرت اندیشه کامل

2 و رجحان : A در حجاب E | 6 و مخلفات : A | 9 بکسستی E : نکسستی A |
 و تمزق : E | تمزق A | 11 ابوالحسن AE : ابوالحسن - العتبی (ج ۲ ، ص ۲۷۳) |
 12 در جنّه : کذا فی AE | 13 کس E : کسی A | 15 استنبات A : اسناف E |
 16 وحلی : وحلی E و حمولی A | استبداد A : اسنلاد E | 17 مراتب A : کار E |
 و تقضی A : و بعضی E | از E : آن A

3 کنی ، ووجه صواب از خطا شناسی ، وآنچه خطام دنیاویست ، بر مقتضای شریعت بسویت قسمت رود ، وغزنین که مطلع سعادت ومنشأ سیادت ومستقر اولیاء دولست ، بما باز گذاری ، تا ما ولایت بلخ از بهر تو مستخلص گردانیم ، وبا زعامت وامارت جیوش خراسان بر تو مقرر داریم

6 امیر اسمعیل از شقاوت این نصیحت مقبول نداشت ، واز نکبت ومحنّت از توفیق سعادت محروم ماند ؛ والی جوزجان خواست که بنصایح بلیغ ومواعظ کافی میان ایشان بر قانون اخوت وموافقت مستقیم گرداند ، گفت : صواب آنست ، که هر دو برادر حرکت کنید ، وبهم پیوندید ؛ وشکر وشکایت وتوقع ونکایت که از جانبین در ضمائر وسر ایر کامن است ، بمشافهه تقریر کنید ؛ امیر سیف الدولة 9 این نصایح مقبول داشت ، وبسمع رضا إصغا کرد ؛ اما امیر اسمعیل از سر استشعار واستراحت وسوء الظن تن در نداد ، واز نصایح إعراض کرد ، ولشکر کشیدن بر موافقت برادر وسبب مصلحت کلتی راجح دید 12 بسبب ذعری که در صمیم دل او متمکن بود ، وخیالی که بحواشی خاطرش متطرق شده 15

امیر سیف الدولة در چاره این کار وطریق این حادثه فروماند ،

1 شناسی E : بشناسی A | 4 از بهر E : از برای A | وبا زعامت E :
 ویا زعامت A | 6 شقاوت A : سفارت E | 7 والی جوزجان : والی جرجان E والی
 جورجان A والی الجوزجان ابو الحارث الفریفونی - المتبی (ج ۲ ، ص ۲۷۵) |
 8 کافی E : — A | 10 پیوندید A : پیوندند E | 11 کامن A : کاین E | الدولة A :
 الدین E | 12 این نصایح E : نصیحت A | 13 سر E : — A | استشعار A :
 اسسمار E | 14 ولشکر E : ودر لشکر A | کشیدن A : — E | وسبب E :
 — A | 15 بسبب A : — E | ذعری E : دعوی A | در A : بر E | بحواشی E :
 در حواشی A | 16 خاطرش A : — E

و در طلب رَفْوِ این خرق و رتق این فتق بهر مدخل فرو رفت ، و نجات
مقصود بحصول موصول نشد ؛ و آخرُ الدَّوَاءِ الْكَلْبُ متعین گشت ،
3 که دستی که عمده^۱ تن است و عزیزتر جارحه از جوارح و دندانانی که
طاحنه جسم است ، و غذاء روح بقوَّت آن منهضم می شود ، چون
متأ کَل شد ، و لذت عیش بذهاب منغص گشت ، جز قلع و اِفَات آن
6 چاره^۲ نیست ؛ بامیر ابوالحارث نامه فرستاد ، و صورت حال اینها کرد
که عزیمت غزنین و نهضت بذهاب جانب لازم شد

و گوج کرد ، و روی بغزنین نهاد ؛ چون بهرات رسید ،
9 مکاتبت برادر از سر گرفت ، و از وعد و وعید و لطف و عنف سخن
راند ، و دقایق اُعدار و انداز مقدم داشت ؛ هیچ گونه نافع نیامد ،
تا قطع این خصومت و این معاتبات بمطاعنات و مخاطبات بمضاربات
12 رسید ؛ سیف الدوله که عم خویش بغراجوق را بمساعدت و موافقت خویش
دعوت کرد ؛ و او بی تلغمی روی بخدمت نهاد ، و بشعار مظاهرت او
تظاهر جست ؛ و امیر نصر بن ناصر الدین نیز از سر صدق موالات و خلوص
15 مؤاخات درلواء میمون او روان شد ؛ چون امیر اسمعیل از رحلت سیف الدوله
و عزم او بجانب غزنه خبر یافت ، مبادرت نمود ، و از بلخ روی بغزنه
نهاد ؛ ارکان دولت و معارف حضرت او بامیر سیف الدوله تلافیها روان کردند

1 رفو این خرق A : ولو اس حرب E رفوین این خرق A الرفو علی الحرق - العتبى
(ج ۱ ، ص ۲۷۷ - ۲۷۸) | 3 جارحه از A : کارجه مراد E | 4 جسم A :
جشم E | روح A : و روح E | 5 متأ کل : مستأ کل AE | بذهاب E : بالم آن A |
منغص A : منغص E | افات : افات E فأت A | 7 بذهاب E : بر آن A |
8 و گوج A : او گوج E | 12 بمطاعنات A : مطاعنات E | رسید سیف الدوله A :
رسید الدوله که E | بمساعدت و موافقت E : بموافقت و مساعدت A الی مساعدته
و مراقت - العتبى (ج ۲ ، ص ۲۷۸) | خویش A : — E | 13 و او بی تلغمی :
بلمشی E و او بی تلغمی A | بشمار E : شمار A | 14 از سر A : تن بر E

- و چون مسافت میان هر دو برادر نزدیک شد ، در اتفاق و ائتلاف
 و بجانبت جانب خلاف استئناف رفت ، و سفیران و متوسطان
 3 در اصلاح ذات البین سعی بلیغ نمودند ؛ اما تقدیر آسمانی غالب آمد ،
 و شرر شرّ مشتعل شد ؛ و امیر سیف الدوله أنصار خویش را عرض
 داد ، و صفها بیاراست ؛ و میمنه و میسره تسویت داد ، و کُماة و حُماة
 6 جیوش او چون شیر شرز ، که بهنگام جنگ چنگ در گریبان نهنگ
 زند ، و درگاه نبرد چون گرد با باد هوا در آویزند ، در مبارزت
 آمدند ، امیر اسمعیل با موالی و ممالیک خویش و اصحاب و اتباع پذر در
 9 مقابل آمد ؛ و قلب و جناح بهیاکل فیلان چون کوه سهلان بداشت ؛
 چون هر دو فریق بهم رسیدند ، جمله تیرها بنیداختند ، و تیغها بکشیدند ؛
 و چندان کُشش رفت که شمشیر آهنین دل بزاری کارزار آن جوانان
 12 خون بگریست .

- امیر سیف الدوله حمله کرد ، و از میغ تیغ سیلاب خون در کوه
 و هامون براند ، و چهره سبز رنگ بنات هند از گلگون خون ابناء
 15 حرب ارغوان کرد ، و بقایاء اسیاف در مخارم شعاب راه خلاص
 و طریق نجات طلبیدند ؛ امیر اسمعیل در قلعه غزنه گریخت ، و بحصانت
 آن حصن از صدمه اولی بطامه کبری متحرس شد ؛ و امیر سیف الدوله
 18 بعد از سکون ثاثره جنگ و خمود ثاثره حرب او را امان داد ، و در

2 استئناف : اسفاف E استباق A | 4-5 عرض داد : عرض کرد E اعراض
 باز داد A | 6 نهنگ A : اجل E | 7 زند A : زند E | نبرد A : — E | 7-9 کرد ...
 بهیاکل A : کرما باد (؟) E | 10 بکشیدند E : بکشدند A | 11 کشش : کشش E
 کسستن A | بزاری E : بر او A | آن A : — E | 12 بگریست A : گریست E |
 14 بنات : بات E ، — A | 15 ارغوان کرد E : ارغوانی A | 17 متحرس A : محترس E |
 و امیر E : امیر A | 18 ثاثره ... حرب E : ثاثره حروب A

ضمان عنایت و رعایت گرفت ؛ و از گذشته در گذشت ، تا اخوت و مودت بقرار اصل باز رفت ، والله اعلم

- 3 ذکر حالتی که میان ابوالقاسم سیمجور و بکتوزون حادث شد

ابو القاسم سیمجور بچرجان بعد از وفات فخرالدوله در حضرت پسرش مجدالدوله ابوطالب مقیم شد ، و بطاعت و تبعات او قیام نمود ؛ 6 و افراد خدم و اعداد حشم آل سیمجور روی بوی نهادند ؛ و سپاهی تمام پیش او جمع آمد ، و کار جمعیت لشکر و توفراآت و عدت بنظام رسید ؛ و فایق همواره به ابو القاسم ملطفات می نوشت ، و او را بر 9 قصد بکتوزون می آغایید ، و بر مطالبت قیادت جیوش که منصب قدیم آل سیمجور بود ، تحریض و اغرا میکرد ؛ تا او این دم بخورد ، و این 12 عشوہ بخریذ ، و نقد بنسیه بفروخت ؛ و دل بر مفارقت جرجان نهاد ، و بمخاصمت و مزاحمت بکتوزون رفت ، و ابو علی بن ابوالقاسم فقیه را بمقدمه لشکر در پیش افکند

- 15 او چون بایسفراین رسید ، قومی از لشکر بکتوزون آنجا مقیم بودند ، با ایشان مصاف داد ، و ایشان را بشکست ، و بر عقب ایشان تانیشابور برفت ؛ آنجا بکتوزون بابو القاسم پیغام فرستاد ، که کار محاربت اعتمادی 18 ندارد ، عاقبت آن در پرده غیب مکتوم است ، و تکیه بر قوت و شوکت

1 و رعایت A : و رعانت E | تا اخوت A : — E | 2 والله اعلم : والله اعلم واحسن (؟) E : — A | 9 - 10 بر قصد E : بقصد A | 11 واین A : وآن E | 13 و مزاحمت : مزاحمت E | و ابو علی E : ابو علی A | 14 بمقدمه E : بر مقدمه A | در پیش افکند E : بداشت A

کردن و بسرور مغرور شدن از طریق عقل و نهج رشد دورست ؛
 صلاح آنست که در < قهستان > که اقطاع قدیم آل سیمجورست
 3 مقام افتد ، تا من بملك فرستم ، و ولایت هراة و ایالت آن نواحی ترا
 مقرر و مسلم گردانم ؛ ابو القسم بدين سخن التفات ننمود ؛ و بغلبه
 رعاع و کثرت اتباع مغرور گشت ، و برحول و قوت خویش اعتماد
 6 کرد ، و از عواقب خطر و تهوّر و خواتیم بغی و تنمّر غافل ماند ؛
 و جنگ را بسیچیده شد

بکتوزون چون اصرار او بر جهل و غوایت و تمادی او در مهاوی
 9 ضلالت بدید ، روی بجنبگ آورد ؛ و در صحراء بشچّه بر در
 نیشابور چون گرگ و گراز درهم افتادند ، تاتیغهای مسلول از موارد
 ورید مستسقی شد ، و آفتاب سپر گرد در روی کشید ؛ آخر کار
 12 بکتوزون ظفریافت ، و سیمجوری هزیمت شد ، و بقهستان افتاد ؛
 و این واقعه در ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ثلاثه [۳۸۸] بود ،
 و ابو القسم فقیه که عمده لشکر و عماد کار بود ، با جمعی از وجوه گرفتار
 15 آمد ؛ بکتوزون بهر جانب مسرعان دوانید ، و از فتح خود اعلام داد ،
 تا اولیاء دولت بدان مسرت و ارتیاح فروزدند ؛ مگر فایق که بدان

1 طریق E : طرق A | 2 در قهستان که : — E ، در [بیاض] که A وان
 الرأی له ان یعدل الی قهستان - العتبی (ج ۲ ، ص ۲۸۵) | 3 فرستم A : رستم E |
 ترا A : — E | 5 کشت E : شد A | وقوت A : وقوف E | 6 تمر : تمر E
 تمر A | 8 غوایت (عوایب A) و تمادی A : و حواب و تهاون E | 9 بشچه : سحه E
 بشچه A بشچه می علی اریمة فراسخ من نیشابور ممایلی حبوشان و فیها مزار یتبرک
 و فی بعض النسخ المتمددة بشچه بضم الباء و الشین ثم نون ساکنه و جیم و هاء بضبط القلم
 و فی بعضها بکسر الشین بصریح الضبط و لم یتمرض لها الصدر - المنینی (ج ۲ ، ص ۲۸۶) |
 11 کرد E : غبار A | 12 و سیمجوری AH : و سیمجور E || 13 ربیع الاول EH : —
 A و ذلك يوم الجمعة لثمان بقین من شهر ربیع الاول - العتبی (ج ۲ ، ص ۲۸۷) ||
 16 بدان AH : بران E

- غمنك شد ، وازان غُصّه انگشت جزا:ت و غیظ می خائید ؛ سیمجور
 چون ازان نكبت منتعش شد بیوشنج رفت ، بكتوزون روی بوی
 آورد ؛ چون مسافت میان هرءونزدیک شد ، جماعتی میان ایشان 3
 بواسطت و سفارت تردد نمودند ، ووصلتی میانشان برفت ؛ ابوالقسم
 پسرخویش ابوسهل را بنوا به بكتوزون داد ، و مادهٔ خلاف منقسم
 شد ؛ ابوالقسم بقهستان آمد ؛ و بكتوزون بنیشابور رفت ؛ واین 6
 مصالحت در رجب سنه ثمان و ثمانین وثلثمائه [۳۸۸] بوذ

- و میان فایق و وزیر ابوالمظفر فاتحهٔ وحشتی ظاهر شد ؛ و ابوالمظفر
 از خوف فایق در سرای امارت گریخت ؛ و بدمت امیر ابوالحارث معتصم 9
 شد ؛ فایق کس فرستاد ، و از سر تحکم و تغلب او را بطلبید ؛ امیر
 ابوالحارث جواب سخت داد ، و فایق بکراهیت از سرای امارت برون
 آمد ، و عزم دیار ترك کرد ؛ مشایخ بخارا باصلاح ذات البین برخاستند ، 12
 و امیر ابوالحارث را باسر رضا آوردند ، و فایق را از سر وحشت بر
 انگيختند ، و ابوالمظفر را از برای مصلحت وقت بمجوزجان فرستادند ؛
 ووزارت بابوالقسم بر مکی دادند ، که مردی فاضل کافی بوذ ؛ الا آنک 15
 بخل براخلاق او مستولی بوذ ؛ چون بوزارت رسید با غلامان ترك
 و معارف لشکر در مواجب و اقطاع و جامگیات طریق شطط و مناقشت
 و تدنق پیش گرفت ، لاجرم روزی بردست دو سه غلام کشته شد ، 18

1 جزا:ت EH : حیرت A || 2 - 4 متعش ... بواسطت H : بیاض فی AE || 4 نمودند
 EH : می نمودند A || برفت EH : رفت 6 A || ابوالقسم ... رفت EH : — A ||
 7 و ثلثمائه EH : — A || 8 ابوالمظفر AEH : ابوالمظفر محمد بن ابراهیم البرغشی - المتبی
 (ج ۲ ، ص ۳۳۸) 9 خوف EH : وحشت A || ابوالحارث AE : بلحارث H ||
 10 او را AE : او H || 13 و امیر EH : امیر A || باسر EH : بازسر A || 14 بمجوزجان H
 و المتبی (ج ۱ ، ص ۲۸۹) : بمجوزجان E محورستان A || 16 بخل H : بخلی AE ||
 مستولی بوذ AE : استیلا داشت H || 18 بر EH : در A

امیر سیف الدولة برادر را بامان واستظهار بموایق و عهود از قلعه
 بزیر آورد ، و کلیدهای خزاین از او بستند ؛ و ذخایر و دقایق قلعه با تصرف
 گرفت ، و وهنی که لشکر را حادث شده بود ، بصلاح باز آورد ؛
 3 و عمال و معتمدان خویش بغزنه بر سر اعمال کرد ، و شحنة قاهر قادر
 در تحفظ و حراست آن بقعه باز داشت ؛ و با لشکر جرّار ببلخ آمد ،
 6 و صورت حال و فتح نامدار و فراغ از مهمّ برادر و معاودت با خراسان
 در کنف اقبال بحضرت بخارا انها کرد ؛ و پیغام داد ، که اگر پذیر که حامی
 ملک و حارس دولت بود ، از جهان فانی بجهان باقی تحویل کرد ، ما در خدمت
 9 تخت و اقامت مراسم عبودیت قایم مقام پذیریم ؛ و بقضاء سوابق حقوق
 نعمت ملّیک رَضِیَ نوح و لواحق امیر ابوالحارث که سلاله ملک
 و وارث تاج و تخت اوست ایستاده ایم ، و کمر خدمت بسته ، و ییادالت اولیاء
 12 و ییادالت اعداء حضرت متکفل شده

امیر ابوالحارث سیّد ابوالحسن علوی همدانی را بذو فرستاد ،
 و در تهنیت قدوم بردست او مثالی اصدار کرد ، و بلخ و ترمذ و هراة
 15 و بُست بر اعتداد او تقریر ؛ و در باب نیشابور گفت : بکتوزون بنده
 دولت است ، و متوسل بحقوق قدیم ؛ بی حدوث سببی و داعیه عذری
 بعزل او. مثال داذن و نان او خرج کردن از مراسم حق گزاری دور باشد ؛
 18 امیر سیف الدولة این معنی بر قصد حسّاد و کید اضداد حمل کرد ،
 و ابوالحسن حمولی را بر سالت بذو فرستاد ؛ و بردست او حملی گران

1 برادر EH : — A || واستظهار : + و عهود H || بموایق و عهود : بموایق H ||

3 بصلاح باز EH : باصلاح A || 4 قاهر ~ قادر A || 5 در تحفظ و حراست H :
 بحر است AE || لشکر EH : لشکری A || 8 تحویل AH : رحلت E ||

10 ابوالحارث A : بلحارث EH || وارث AH : رب E || 12 متکفل AE : متکمل H ||

13 ابو الحارث H : بلحارث AE || 15 بر EH : در A || تقریر : + کرد E ||

باب A : — EH || 19 حمولی را AH : حمولی E || 19 کران A : — EH

- روان کرد ، که اقلام کُتّاب وافهام حُسّاب از عدّ وحصر آن قاصر آید ؛ و توقع کرد که ذات البین از قاعدهٔ معهود متغیّر و متبدّل نگردد ، و امداد عنایات از رسم مألوف نقصان نپذیرد ؛ و نمود که حقوقی که مرا 3 وپندرم را در خدمت تخت سلطنت ثابت است بتضریب و تثریب اعدا ضایع نباید کرد ؛ تا نظام الفت گسسته نشود ، و اساس موالات و متابعت واهی نگردد ؛ و اعتمادی که در سالف الدهر در ضبط امور 6 خراسان و کفالت جمهور لشکر حاصلست ، باختلال و انحلال نپیوندد ؛ و چون حمولی ببخارا رسید ، مسند وزرات عاقل بوذ ، او را بمباشرت آن منصب دعوت کردند ؛ بدان مغرور و مسرور گشت ، و از سفارتی که 9 بدان مندوب بوذ و وساطتی که با اعتماد او منوط و مربوط اعراض کرد و چون امیر سیف الدولة مشکل حال ورکاکت عقل و قوت رای و تناقض أهوا و سوء التدبیر قوم مشاهده کرد ، و حقیقت بدانست ، 12 که ملک بر شرف هلاک است ، و این جماعت که کافلان دولت و مدبّران حضرت اند ، نظرشان بر صلاح حال و تحصیل مقاصد خویش است ، روی بنیشابور نهاد ، تا منصب قدیم خویش نگه دارد ؛ بکتوزون چون 15 بر عزم و قصد او واقف شد ، از ره گذر سیل بر خاست ، و نفس و مال و عُدّت و عتاد را از معرض خطر برون بُرد ، و از نیشابور رحلت کرد ؛ و صورت حال بحضرت بخارا انها کرد 18

امیر ابو الحارث از سر سکرّت جوانی و غفلت کوزگی با گروهی حواشی از بخارا بر صوب خراسان بعزم مدافعت و ممانعت نهضت فرمود ،

4 بتضریب EH : — A || 6 در سالف AH : سالف E || 8 و چون EH :

چون A || 9 آن EH : این A || 10 کشت EH : شد A || 11 ورکاکت EH :

در مکالت A || 15 بکتوزون AH : و بکتوزون E || 16 و قصد EH : بقصد A || 17 و عتاد

را A : و عتاد H و عتال را E || 19 سکرّت EH : غرور A

و گوج بر گوج بسرخس رسید ؛ امیر سیف الدولة دانست که آن اقدام
 سبب جهل و غباوت و نقصان عقلست ، چه آن جمع اهل مقاومت او
 نبودند ، اما نخواست که خارق آن حشمت و هاتک آن پرده 3
 او باشد ؛ واضاعت ناموس آن ملک بدست او باشد ، و حقوق
 اسلاف او بیک ذلت ضایع و مهمل ماند ، از معارضه او تجافی
 نمود ، و بمرو رود رفت ، و نیشابور باز گذاشت ؛ تا آن منازعت 6
 بوقتی دیگر از سر حجتی قاطع و یبنتی واضح و عذری روشن تقدیم
 کند ، که طعن حساد و ملامت اضداد بدان راه نیابد ؛ و خاص و عام وقاصی
 ودانی او را معذور دارند ؛ و از مرو رود بپل زاغول رفت ، و تدبیر 9
 کار و تفکر در طریق صلاح و صواب مشغول شد

و بکتوزون پیش امیر ابوالحرث زیادت از آنچه دیدن توقع میداشت ،
 و با فایق این شکایت در میان نهاد ؛ و فایق در باره خویش اضعاف 12
 آن شکایت کرد ؛ و هر دو در حصر مثالب و تقریر معایب فضول
 پرداختند ، و از سر اشت خلق و خشونت طبع و قلت التفات او مسترید
 شدند ؛ و جمعی را بخلع و عزل او دعوت کردند ، و همه را سمح القیاد 15
 و طوع العنان یافتند ، و با هم مواطاة بستند ؛ و بکتوزون دعوتی
 ساخت ، و علت مهمتی در میان آورد ، که بمعاودت و مشاورت امیر
 ابوالحرث حاجت بود ، تا او را بذین حیل حاضر کردند ، 18

2 سبب EH : سبب A || 4 او AH : — E || واضاعت A : و EH || 7 و یبنتی :

و نیقی H و وستی E و نیقی A بینة - العتی (ج ۲ ، ص ۲۹۵) || 10 بیل زاغول H :
 به بل زاغول E سل زاغول A قنطرة زاغول - العتی (ج ۲ ، ص ۲۹۵) [و هی]
 قرية بمرو الروذ بها دفن المهلب بن ابي صفرة - المنینی || و تدبیر EH : و بتدبیر A ||
 13 فضول H : فضول E فضول A || 14 شرست : شرست H سراسر AE ||
 15 القیاد AH : افناد E || 16 مواطاة AE : مواطا H

وبگرفتند ؛ و چشم جهان بین او داغ کردند ، و بر فروغ جمال و طلعت
چون هلال او نبخشوزند ؛ و از سر استشعار شعار عار و تظاهر بلباس
کفران نعمت باک نداشتند

- 3
و او در آن حالت بیک دو حاجت سبک از ایشان تضرع کرد ، یکی آنک
مستوره را که در حجر او بود ، از مؤاخذت و مصادرت صیانت کنند ،
6 و یارهاق و تسیب خطابی نکنند ؛ از فرط قساوت و لوم طبیعت مبذول نداشتند ،
و بمصادرت باز ایستازند ؛ و آتش حسرت او بدان مضایقت زیادت کردند
و برادر او عبدالملک بن نوح را بر تخت نشاندند ، و او در سن
طفولیت و عهد نشو و نما بود ؛ و خاص و عام و وضع و شریف ازین کار
9 نابسامان و حرکت شنیع زبان تغییر و تعینف دراز کردند ، و برین تجاسر
و جرأت انکار بلیغ نموزند ؛ ناگاه خبر رسید ، که امیر سیف الدوله
بُیَل زاغول نزول کرد ؛ آن قوم چون رمه از سورت شیر یا بنجشک از
12 صولت باز رمیدن گرفتند ، و تا مرورود بهیچ جای توقف نیارستند
کرد ؛ امیر سیف الدوله بفایق و بکتوزون کس فرستاد ، و ایشانرا بر
إضاعت حقوق ولی نعمت و ایزالت حشمت و هتک حرمت او ملامت
15 بی اندازه کرد ؛ ایشان راه تبصص و خدیعت پیش گرفتند ، و از
زبان عبدالملک بن نوح پذیرفتکاریها کردند ؛ و بوفور رعایت و مزید
عنایت موعود گردانید ، و تسمیح باقطاعات و تطمیع در فلاوات عرصة
18 جان و وقایه نفس خویش ساختند

1 او AH : او را E || فروغ AH : فروغ E || 2 بخشوزند : بخشوزند AEH ||

3 باک نداشتند AE : H || 4 دو حاجت A : خلعت H حاجت E || از ایشان EH : A — ||

5 مستوره را : یعنی مادر خود ، مراجعت کنید المثنی ج ۲ ص ۲۹۷ || حجر AH : حجره E ||

مؤاخذات EH : و موادرت A || 6 تسیب H : سبب E تسبب A || 7 بمصادرت AE :

و بمضادت H || 10 و برین HE : و بدین A || 11 امیر EH : A — || 13 بهیچ H :

هیچ AE || جای EH : جایکه A || 14 کس AH : کسی E || 15 و ایزالت : + عقوق EH ||

16 تبصص AE : تبصص H || 17 رعایت ~ عنایت A || 18 تسمیح EH : تسمیحا A ||

18 فلاوات H : فلاوات E کلاوات A و فی الجربادقانی : ولایات || عرصة EH : عرصه A ||

19 جان AE : حال H || ساختند EH : شناختند A

- سيف الدولة از روی غیرت دین و حیات اسلام بجائز نمی داشت ،
 نهضت فرمود ، و بمرو آمد ؛ تا آن سخن مشافهه و آن کلمات مواجهه
 3 کند ؛ ایشان از رسیدن رکاب او متحیر فرو ماندند ، و انواع رعب
 و خوف بر مزاج ایشان استیلا یافت ؛ و از کرده پشیمان شدند و کما
 سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ
 6 يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرَ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
 (۷ سورة الاعراف / ۱۴۹) ، و باری تعالی بسيف الدولة انتقام از
 ایشان بستند ، و سوء افعال و قبح اعمال ایشان سبب نکال و وبال
 9 همه ساخت

- و بکتوزون < وفاق و ابو القاسم سیمجوری > ملواح خویش را
 بیرون آوردند ، و در مقابله سيف الدولة فرو آمدند ؛ و چندانک می
 12 اندیشیدند ، آن دریا نه بر اندازه سیاحت ایشان بود ؛ و آن بار بیش
 از قدر قوت و قدرت ایشان می نمود ؛ ازین تفکر حیرت مستولی
 شد ، و ترس و هراس غالب گشت ؛ و جهان بر همه تنگ آمد ، نه
 15 از جائی رجائی ، و نه مهر بی را مطلبی و نه دستگیری را تدبیری ؛
 و می دانستند که با سیل در مصارعه آمدن جان بازی است ، و باکوه

5 کند E : کنند AH || متحیر فرو ماندند EH : تحیر زیادت شد A ||
 4 شدند AH : شد E || 4-6 و لا سقط ... الخاسرین AE : بیاض فی H ||
 ایشان EH : ایشان را A || 10 و بکتوزون EH : — A || وفاق ... سیمجوری -
 المتبی (ج ۲ ، ص ۳۰۱) : — AEH || ملواح AE : هواج H || 11 آمدند :
 + و انواع رعب و خوف بر مزاج ایشان استیلا یافت (= اینجا سطر 3-4) A ||
 12 سیاحت A : سیاحت EH || بود AH : بود E || 13 قدر ... و قدرت H : قوت
 و قدرت A || نمود AE : بود H || 15 از ... رجائی EH : جاء رجاء || مهر بی EAH :
 مهرب E || و نه EH : نه A || 16 سیل AH : سل (؟) E || جان EH : جای A ||
 است EH : نیست A

مناطقه کردن سر بیاذ داذن است ، وبا درفش طبانجه زدن غایت
 سخافت خرد ؛ ناچار رسولان فرستادند ، و زنهار خواستند ، و در
 مصالحت تضرع نمودند ؛ سیف الدولة اگرچه خُبث سیرت و غور 3
 خدیعت و مکر ایشان می شناخت ، از بهر الزام حجت ، و تقادی از
 سمت طغیان ، و تجافی از وصمت عدوان ملتمس ایشان بیاسعاف پیوند
 داد ، و دعوت ایشان اجابت کرد ؛ بفرمود تا بارگاه بینداختند ، 6
 و کوچ کرد

چون رحل و ثقل روان شد ، اوباش واراذل ایشان دست تعدی
 و تطاول بأذنانب حشم دراز کردند ؛ و بعضی بنه بغارتیدند ؛ و کوچ را 9
 قوت خویش و ضعف خصم انگاشتند ، و پای دُم مار و دست بر
 سر خار نهادند ؛ امیر سیف الدولة حرص غالب و طمع کاذب ایشان در
 نهب و سلب اتباع بدید ، بفرمود تا طایفه لشکر پیرامون اوباش درآمذند ؛ 12
 و همه را بقتل آوردند ؛ و لشکر بیاراست ، و خود با هر دو برادر نصر و اسمعیل
 و عم خویش بغراچوق در قلب بایستاد ؛ خصوم از اقدام اعلام و اقبال
 رایات او احوال قیامت معاینه بدیدند ، و یکدیگر را بر افعال ذمیم 15
 و اقدام بر کار لئیم ملامت کردند ، و ندامت خوردند ؛ ناچار با جامه های
 ملون و کسوتهای مزین و شعار ملاعبت از شهر بیرون آمذند ؛ اما در
 عدد و مدد افزون بوذند ، برابر صف کشیدند ، و در موازات لشکر 18
 بایستادند ؛ و از جانبین دست بشمشیر یازیدند

4 مکر AE : غدر H || 5 و تقادی AH : ساد E || 5 عدوان AH : اعان E ||

8 رحل ٔ ثقل A || 9 بنه AH : بنه را E || 11 سیف الدولة : + را E || ایشان :

+ را E || 16 لئیم AH : کئیم E || 19 یازیدند AE : یاریدند H

شعر (رمل)

- آن چه روزی بوذ یارب کز نهیب گرز و تیر
آسمان در اضطراب آمد زمین در اضطرار 3
- از فروغ تیغ سوزان شد هواء معرکه
وز تف هیجا بجوش آمد زمین کارزار
بذ دلان از بیم مرگ و پُر دلان از حرص نام
آن گریزان همچو موش و این گرازان همچو مار 6
- عاقبت خذلان کفران نعمت در ایشان رسید ، و بیک صدمه لشکر
سیف الدوله خصمان از پای در آمدند ، و راه هزیمت گرفتند ؛ اگر
ظلمت شب پرده کار و ستره عوار ایشان نیامدی ، همه در ربه هلاک
و ورطه دمار بفنا رسیدندی ؛ عبدالمملک نوح و فایق ازان هزیمت ببخارا
افتادند ، و بکتوزون بنشاور آمد ؛ و ابوالقسم سیمجور بتهستان رفت ؛ 12
- و کوکب سعد سیف الدوله بأوج رسید ؛ و علو جد و کمال او از کمال
برگذشت ، و مملک خراسان و وراثت سلطنت آل سامان مهنیا و مهنیا
شد ؛ و منازعان و معارضان او در اطراف و اکناف جهان متفرق
و متمزق گشتند 15
- و بعد از آن واقعه روی بطوس آورد ، تا بکتوزون و ابوالقسم
سیمجور بهم نیبوندند ؛ و از اجتماع ایشان فسادى حادث و فتنه متولد
نگردد ؛ بکتوزن از آن خوف راه جرجان گرفت ، و سلطان ارسلان 18
-
- 2 و تیر H : او AE || 7 گرازان AE : کریزان H || 9 اگر H : واکر AE ||
10 پرده AH : و پرده E || 14 و وراثت AH : و ولایت E || 15 منازعان ~
معارضان A || 16 متمزق گشتند : [ف] سنة تسع وثمانین وثلثمیه - المتی ، ج ۲ ،
ص ۳۱۱ . و متمزق گشت EH شدند A || 17 تا AH : با E || 18 سیمجور AH :
— E || نیبوندند AH : نیبوند E || 19 جرجان AE و المتی : جرجان H ||
و سلطان : + امیر A || ارسلان : + الجاذب - المتی

- را بر عقب او بفرستاد ؛ تا چون رجوم هجوم در پی عفاریت بر اثر او می رفتند ؛ تا او را از حدود خراسان بیرون کردند ، و با خدمت آمدند
- 3 سلطان طوس را با عتداد او در آورد ، و او را با جمعی از طبقات لشکر بطوس بگذاشت ، و بهرات رفت از بهر مطالعه اعمال ؛ و بکتوزون چون فرصت غیبت سلطان یافت ، باز با نیشابور آمد ؛ و اظهار شعار دولت عبدالملك آغاز نهاد ؛ و ندانست که ملکی که دعائم آن بدست تصاریف 6 ایام منهدم شد ، و قواعد آن بحکم تمدائی روزگار واهی شد ، بسی باطل و جهد بی حاصل منتعش نگردد ؛ و خست که از قالب بیرون افتاد ، استقرار آن در مکان معهود امکان ندارد ؛ سلطان چون آگاه شد ، 9 بیک رکضت بر سر او دوانید ، و او براه اییورد بیرون گریخت ؛ لشکر سلطان بر اثر او می رفتند ، تا براه بیابان روی بمرو نهاد ، خواست که بحصانت شهر متحصن شود ؛ اهل شهر بهواداری سلطان او را اجابت 12 نمودند ؛ او از سر غیظ شهر را غارت کرد ، و براه بیابان بیخارا رفت ؛ چون عرصه خراسان از بکتوزون و اتباع او خالی گشت ، سلطان امیر ارسلان شاه را بقمهستان فرستاد ، تا ابوالقسم سیمجور را ازان ناحیت 15 بیرون کند ؛ ارسلان بقمهستان رفت ، و او را شکسته بنواحی طبس انداخت ؛ سلطان قیادت جیوش برادر خود امیر نصر بن ناصرالدین

1 بر EH : از A || 2 رفتند EH : رفت A || آمدند EH : آمد A ||

3 طوس را H و العتبی (ج ۲ ، ص ۳۱۲) : جلوس E بیاض فی A || آورد EH :

آمد A || 5 باز با H : باز A || شمار AH : شمار E || دولت A : — EH ||

8 و خست EH : وحسب A || 9 آن AH : — E || مکان EH : مقام A ||

سلطان ~ چون A || 12 متحصن شود H : متحصن کرد E مستحصن شود A ||

13 شهر را A : شهر EH || 14 امیر A : — EH || 15 شاه AEH : الجاذب - العتبی

(ج ۲ ، ص ۳۱۳) || 16 کند AH : کنند E || طبس : هنا اسم کورة من کور قهستان

يقال له طبس مسینان واما طبس التي تدعى طیس فن کور خراسان الخ ... - المنینی

(ج ۲ ، ص ۳۱۳)

تفویض کرد، و او را بنیشابور فرستاد؛ و خود ببلخ رفت، و دارالملک ساخت؛ و آنجا بر سریر سلطنت آرام یافت

3 و درین سفر روزی بمحدود مَرورود با غلامی چند بشکار رفته بود،

و امیر اسمعیل و نُوشَتِگین کاخ، که از امراء ناصرالدین سُبُکَتِگین

بود، در خدمت او بودند؛ سلطان را التفات نظری افتاد، نُوشَتِگین

6 را دید، دست بشمشیر یازیده، و منتظر ایما و اجازت امیر اسمعیل؛ سلطان

انکار اسمعیل در آن حالت بر نُوشَتِگین دریافت، و معاینه رمز و غمز

چشم با او بدید؛ سلطان چون فروز آمد، نُوشَتِگین را بقتل آورد، و از

9 برادر کیفیت حال استکشاف کرد؛ امیر اسمعیل از خیانت آن خائن و خُبث

سریرت آن غدّار تبرّا نمود، و میانشان مفاوضات و مقاولات بسیار رفت؛

سلطان دانست که دو تیغ در نیای نگنجد، و از جمعیت دو شاه بر رقعۀ

12 مجادلت خیزد، و دو فحل در رمه بمناطحت کشد، احتیاط ملک و اصلاح

وقت را امیر اسمعیل را بمحافظان و حارسان سپرد

و سلطان بوقت استئزال امیر اسمعیل از قلعه غزنین در مجلس

15 انس با او در مباسطت آمد، و از مکنون ضمیر او استدراج کرد؛

و ازو پرسید، که اگر چنانک اتفاق ظفر و نُصْرَة که مرا بود ترا

بودی و من در دست تو اسیر گشتمی، با من چه طریق خواستی سپرد؟

18 گفت: اندیشه چنان داشتم، که ترا بقلعه فرستم؛ و هر آنچه مراد

و تمناء تو باشد، از اسباب و غلام و کنیزك و ادوات معاشرت ترتیب

دهم، و اقتراح تو از ابواب امانی و انواع مبالغی مبذول دارم؛ سلطان

21 با او همان طریق پیش گرفت، و بر قضیت نیت او کار کرد؛

1 خود EH: خویش A || 2 آرام یافت AH: قرار گرفت E || 3 مرورود EH:

مروالود A || 4 نوشتگین کاخ AEH: نوشتگین کاج - العتبى (ج ۲، ص ۳۱۴) ||

ناصرالدین H: — AE || 5-6 سلطان ... اسمعیل AH: — E || 8 فروز EH:

فرو A || 11 نیای AE: نیام H || بر EH: در A || 16 وازو پرسید EH:

A — || چنانک EH: چنانچه A || 20 اقتراح AH: افراح E || امانی EH: — A

- و اورا بوالی^۱ جوزجان سپرد ، و بنخواست جانب او توفیر بر مصالح او وصیت فرمود ، و اسباب معیشت او بر حسب مشیت و ایرادت او ترتیب داد ؛ سلطان در حق آجانب که بجنایات عظیم و خیانات ظاهر 3
تظاهر نموده بودند ، و در مخالفت و معاندت او قدم گزارده ، و بأجرام و آثام شنیع مأخوذ شده ، بوقت قدرت و فرصت آتش خشم و غیظ بآب حلم و عفو فرو نشاندی ، و هفوات و زلالت را إغضا 6
و اغماض فرمودی ؛ و الله اعلم بالصواب

ذکر فرستادن خلعت امیرالمؤمنین القادر بالله بسلطان

- یمین الدوله و امین المله 9

- خلیفه القادر بالله خلعتی گرانمایه بسلطان فرستاد ، که مثل آن بهیچ کس نداده بودند ، و او را یمین الدوله و امین المله لقب داد ، سلطان آن تشریف که از حضرت نبوت و موقف خلافت بدان کرامت 12
و سعادت یافته بود ، در پوشید ، و بر تخت سلطنت نشست ؛ و امراء خراسان و بزرگان اطراف در مجلس او صفها کشیدند ، و بخدمت تخت او کمر طاعت بستند ؛ سلطان هر يك را بعوارف سنی و عواید 15
هنی بنواخت ، و بخلعتاء ثمین و بنخشتمای بی اندازه مشرف گردانید ؛ و حکم سلطنت در نصاب ثبات مقرر گشت ، و دلهای خاص و عام

1 جوزجان : جرجان EH جورجان A والی الجوزجان ابو الحارث - العتبى (ج ۲ ، ص ۳۱۶)

2 بر EH : A — 6 وهفوات EH : وهفولات A 7 والله اعلم بالصواب E : AH — 8 خلعت AEH : خلعت العتبى (ج ۲ ، ص ۳۱۷) ||

11 الله : + رحمه الله E || 13 وسعادت H : — AE || 17 خاص EH : خواص A

ووضع و شریف بر مطاوعت او قرار گرفت؛ و احوال ممالک خراسان در کنف ایالت و کفالت او مُتَسَق و منتظم شد، و هر سال نیت غزوی در دربارهند از براء نُصرت اولیاء دین و وقع اعداء اسلام نذر کرد؛
والله اعلم بالصواب

ذکر باز گشتن عبد الملک بن نوح با بخارا

چون عبد الملک بن نوح وفاق از آن هزیمت ببخارا رسیدند،
و بکتوزن بایشان پیوست و لشکر هاء متفرق جمع شدند، دیگر بار خیال
استقلال و امید انتعاش و ارتیاش بر مزاج ایشان مستولی شد، اندیشه
استیناف مناجزت و مبارزت پیش گرفتند؛ وفاق که روی رزمه
و طرز حمله و عمده جمله بود، در اثناء این حال فرو شد؛ از آن
سبب مرایر عزیمت ایشان متنقض شد، و انواع ضعف و انحزال
در ضمائر و سرایر ایشان متمکن گشت

وایلگخان ببخارا آمد، و از سر مخادعت و ماکرت با عبد الملک
طریق موالات و ممالات پیش گرفت، عِنْدَ الشَّدَائِدِ تَذَهَبُ
الأَحْقَادُ؛ وگفت: با قُرب جوار مرا محافظت بر مصالح این دولت
و تدمر و تنمر از جهت حلول نکبت بساحت این مملکت واجبست؛
و چون بیگانه در میان آمده، بخانه قدیم و منصب موروث آل سامان
گرددن طمع دراز کرد، آن مدافعت بر ذمت من لازم است؛ ایشان
این عشوہ بخریدند، و بزخارف اقوال و بخارف افعال او مغرور

4 والله ... بالصواب: E — AH || 9 مناجزت: مناجرت EH، مناخرت A ||

10 فروشد: + فی شعبان سنة تسع وثمانین وثلثمائة - العتبی (ج ۲، ص ۳۱۹) ||

ازان EH: ازین A || 11 مرایر AH: امریر E || متنقض EH: منقطع A ||

و انحزال: و انحزال AEH || 18 بخانه EH: و بخانه A || کرد EH: کرده A ||

19 و بزخارف H: و برخلاف E و برخارق A

- گشتند ؛ و بکتوزون و بینالتگین فایق و دیگر قوآد و امراء باستقبال او اقدام نمودند ؛ چون در مجلس او قرار گرفتند ، همگان را محکم بر بست ؛ و اموال و مراکب و اسلحه همه بتاراج بداد
- 3 وعبد الملك . از غصه این حیل و قصه این غیلت بی سامان شد ، جز گریختن و دست در دامن اختفا آویختن چاره ندانست ؛ و ایلگ روز شنبه دهم ذی القعدة سنه تسع وثمانین وثلثمایه [۳۸۹] در بخارا آمد ، و بسرای امارت نزول کرد ؛ و جاسوسان بر گماشت ، تا عبد الملك را بدست آوردند ، و باؤزگنند فرستاد ، و آنجا او را سپری کرد ؛ و شعله دولت آل سامان بیکبارگی فرو نشست ، و حال مآل ایشان بزوال کشید ؛ سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۳۳ سورة الاحزاب / ۶۲)

- 12 خروج ابو ابراهيم اسمعيل بن نوح و آنچه میان او و ایلگخان و امیر نصر بن ناصرالدین حاصل شد

- چون ایلگخان بخارا بگرفت ، ابو الحارث مکحول و ابو ابراهيم و ابو یعقوب فرزندان نوح بن منصور را بدست آورد ، و اعمام ایشان
- 15

1 نیاتکین - العتي (ج ۲ ، ۳۱۹) : و سالتکین AEH || فایق H و العتي : خایق E خایمی A || 2 چون AE : و چون H || 3 و مراکب : + همه EH || همه H : AE || 3 این A : آن EH || و قصه AH : و غصه E || 5 آویختن AH : و یختن E || 6 شنبه EH : دوشنبه A يوم الثلاثاء - العتي (ج ۲ ، ص ۳۱۹) || 8 و باوزگنند : بهمزة مضمومة ثم و او ساکنه ثم زای معجمة متحركة بحركة مختلفة ثم كاف ضعيفة مفتوحة ... و هی بلدة من بلاد الترك من اعمال فرغانة محصنة القلاع معشبة القلاع و هی قاعدة ملك ايلك خان - المنيني (ج ۲ ، ص ۳۲۰) || 9 سپری کرد AEH : فات - العتي || 10- 11 سنة ... تبديلا AE: H || 10 سنة الله في A: E || 11 تبديلا E : تحويلا والله اعلم بالصواب A || 12 خروج EH : ذکر خروج A || بن نوح AH : E || 14 بخارا EH : بخارا را A || ابو ابراهيم AEH : + المنتصر - العتي (ج ۲ ، ص ۳۲۰)

- ابو زکریا و ابو صالح و دیگر بقایاء اُرومه سامانی را بگرفت ؛ و باز داشت هر یک را مُفرد در حبسی تا اتفاق نکنند ؛ ابو ابراهیم چادر کنیزکی که بتعهد و تفقد ایشان قیام می نمود در سرکشید ، و از محبس خویش بگریخت ؛ در خانه پیرزنی از عجایز بخارا متواری شد ؛ تا فورث حادثه و سورت واقعه او تسکین یافت ، و طمع ازو ببریزند ؛ در زی تنگ بخوارزم گریخت ، و بانتصار و طلب ثار متشمر شد ؛ بقایای دولت آل سامان روی بوی نهادند ، حشمتی تمام فراهم آمد ؛ و ارسلان بالو که حاجب او بود ببخارا تاختن کرد ، و جعفر تنگین را با هفده کس دیگر از معارف امراء خان اسیر گرفت ، و بجزجانیه فرستاد ؛ و دیگران جان پیدش ایلگخان بردند ؛ ارسلان بالو بحدود سمرقند بر اثر ایشان می رفت ، و نکایتها می رسانید ؛ چون بقنطره کوهک رسید ، تیگین خان شخنه سمرقند از قبل ایلگخان بالشکری تمام آنجا مقیم بود ؛ منهزمان بخارا ضمیمه ایشان شدند ، و باتفاق روی بارسلان نهادند ؛ ارسلان روی از ایشان برنتافت ، و بمحاربت بیستاد ؛ و ایشانرا بشکست ، و بنه ایشان بغنیمت بیاورد
- 15 و مُنتَصِر ببخارا آمد ، و بخاریان بقدم او شاذمانگی نمودند ،

1 و ابو صالح : + الغازی و ابو سلیمان - العتبی || ارومه EH : ازورمه A ||
 3 بتعهد ... می نمود EH : تعهد او میکرد A || محبس EH : مجلس A ||
 6 و بانتصار EH و بانتصار A || 7 بالو AE و العتبی (ج ۲ ، ص ۳۲۲) : باتو H ||
 8 و جعفر تنگین AEH : جعفر تنگین - العتبی || 9 پیش H : به AE || 10 بالو AE :
 باتو H || محدود H : تا محدود A بر حدود A || 11 کوهک : مصغرة کوه بالفارسیه
 اسم جبل ای جیل و هو جبل معروف بباب سمرقند علی سبمه فراسخ - المنینی
 (ج ۲ ، ص ۳۲۳) || تیکین EH : تکی A || 13 و باتفاق A : و با ثقل EH || 13 بیاورد EH :
 آورد A || 16 شاذمانکی EH : شادمان A

و همدیگر را تهنیت میکردند ؛ چون ایلگخان ازین حال آگاه شد ، لشکر کشید ؛ و ارسلان بالو با حضرت منتصر آمد ، و مصلحت وقت در آن دید ، که بآمل شط آمدند ؛ و مال از نواحی حاصل کرده ، 3 روی بایبورد نهادند ، و آن حدود با تصرف گرفتند ؛ از آنجا بنیشابور آمدند ، و میان ایشان و نصر بن ناصرالدین بر ظاهر نیشابور محاربت رفت ؛ امیر نصر از کثرت سواد و تکاثف أعداد خصم احتیاط در آن 6 دانست ، که چون جمشید خورشید در تثنی آل عباس محتجب شد ، بر مرکب اکهب شب روی بمرور آورد ؛ همه شب قطع فیائی آن مسافت میکرد ؛ تا چون غره صبح از افق مشرق پیدا شد ، بحدود بوزجان 9 رسیده بود ؛ از آنجا به راه آمد

چون این خبر بسطان رسید ، در حال کوچ کرد ، و بر نسبیل استعجال بنیشابور آمد ؛ منتصر چون از اقبال رایات او خبر یافت ، 12 از پیش برخاست ، و باسفراین رفت ؛ امکان توقف نیافت ، قصد شمس المعالی قابوس کرد ؛ و استظهار جانب او اعتضاد ساخت ؛ و او از محمولات طبرستان و آلات و اسباب شاهانه هزار بار هزار درم شاهی 15 و سی هزار دینار سرخ و پنجاه تخت جامه ملون تستری و سقلاطون و دیگر آفشه و امتعه بفرستاد ؛ و فرمود ، که مصالح آنست که بری روی ، تا من پسران خویش دارا و منوچهر را در خدمت رایت تو 18

2 بالو EH : باتو H || 4 نهادند AH : آورند E || 5 آمدند A : آمد EH ||

6 و تکاثف AH : مکاف E || 9 بوزجان - المتبی (ج ۲ ، ص ۳۳۴) || II این AH : آن E || 14 اعتضاد : + خود A || 14-17 و او از محمولات . . . و امتعه AEH : واعطاء . . . عشر دواب بمراکب الذهب و ثلاثون بمراکب الفضة و ثلاثون من عتاق الحیاد بالبراقع و الجلال و عشرون بغلة بمراکب الفضة و الذهب و ثلاثون اخرى مقرونة بخمسين جلا موقرة احمالا و اثقلا من البسط النادرة . . . المتبی (ج ۲ ، ص ۳۲۵) || 16 دینار : + زر A || ملون تستری EH : ملول بستری A || 17 و فرمود که EH :

A — || 18 تا : با E یا AE

- بفرستم ، چه تخت و مملکت ری عاطلست ، و کار آن نواحی متزلزل ،
و آن خطه پادشاهی قاهر غالب محتاج ؛ آن ولایت را با تصرف گرفتن
3 و در منصب امارت متمکن بنشستن ؛ این اشارت قبول کرد ، و بعد از
استخارت نهضت فرمود ؛ و بظاهر ری فرو آمد ، و سپاهی که در ری
مقیم بودند ، بیرون آمدند ، و مقابل او خیمها زدند ؛ و بارسلان
6 بالو و ابو القسم سیمجور و دیگر امراء دولت فرستادند ، و باموال
منقود و خدمات موعود ایشان را بفریفتند ؛ تا همه متفق شدند ،
و منتصر را از ری بگردانیدند
- 9 منتصر از ری گوج کرد ، و براه دامغان بیرون رفت ؛ و دارا
و منوچهر از مصاحبت او باز گشتند ، و با جرجان رفتند ؛ و آن تدبیر
باطل شد
- 12 چون منتصر بنیشابور رسید ، امیر نصر آنجا بود ؛ اندیشید که اگر
توقفی کند ، و بممانعت باز ایستد ، نباید که چشم زخمی رسد ؛ بران
موجب که در صدمه اول بود ، از پیش برخاست ، و بجانب بوزجان رفت ؛
15 و در شوال سنه ۱۰۹۱ [۳۹۱] منتصر دیگر بار بنیشابور
قرار گرفت ؛ لشکر امیر نصر بشمشیر انتصار داد از لشکر منتصر بستند ،
و عاقبت ایشان را بکشتند ، و امیر نصر در نیشابور رفت ؛ و شهریان شاذی
18 نمودند ، و آذین بستند ؛ و چون قطرهء باران نثار زر و سیم ریختن پیش گرفتند

1 مملکت EH : ملك A || 3 کرد AH : — E || 4 فرو EH : فروذ A ||

8 بگردانیدند A : بگردانیدند EH || 10 با جرجان EH : باز جرجان A ||

12 بود AE : — H || 13 و بممانعت AH : بممانعت E || نباید A : نباید EH ||

14 بوزجان - المتی (ج ۲ ، ص ۳۲۸) : جوزجان H نوزجان E بورجان A ||

15 و در AE : در H

- و منتصر براه ایبورد بیرون رفت ، و لشکر امیر بر عقب او روانه شدند ،
تا او را بحدود جرجان انداختند ؛ و امیر شمس المعالی دو هزار مرد از آنجا
اکراد آنجا بمداغت او پیش باز فرستاد ، تا او را از حدود مملکت او
براندند ؛ و در آن محنت فرو ماند ، و بدانست که بدتر ری رای خطا کرد ،
و در مخالفت قابوس و در صحبت او گمراه شد ؛ برارسلان بالو بسبب
حکمی که میکرد با او متغیر گشت و نسبتی دیگر در هزیمت نیشابور
از پیش امیر نصر بذو کردند ، که از سر مناقشت و محاسدت ابوالقسم
ابن سیمجور در آن مصاف جدی نمود ، این نسبت مدد آن وحشت شد ؛
منتصر ارسلان بالو را بگشت ، و لشکر از آن واقعه آشفته گشت ؛ همه
زبان وقیعت در منتصر کشیدند ، و ابوالقسم سیمجور بمرمت آن فتنه
و رفو آن خرق بایستاد ، و تسکین آن نایره و اطفاء آن جمره بکرد ؛ تا همه
ساکن شدند ، و آن شورش و اضطراب نقصان پذیرفت

- بر عزم جانب سرخس اتفاق کردند ؛ تا بزعم آن بقعه که به پسر
فقیه معروف بود ، مستظهر شوند ؛ چه او متعصب منتصر بود ، در حق او
خدمات پسندیده کرده ، و بمال و یسار و عُدّت مدد داده ؛ چون سرخس
رسیدند ، و بمال متعش الحال شدند ، امیر صاحب جیش دانست که
مقام ایشان بر طمع باطل و اندیشه فاسد مشتمل است ، بالشکری بر سر
ایشان تاخت ؛ منتصر با حشم خویش بیرون آمد ، و جنگی صعب بکردند ؛
باد قبول اقبال امیر نصر از مهبّ لطف الهی بوژید ، و دبور ادبار لشکر

2 جرجان - العتبى AE : خراسان H || 3 او پیش EH : پیش او A || 4 و در
آن EH : او در آن A || 5 و در صحبت H : ورد فصحت E و در نصیحت A || گمراه H :
راه کم AE || بالو AE : باتو H || 6 با او AH : تا او E || کشت EH : شد A ||
9 بالو AE و العتبى : باتو H || 10 زبان AE : زبان H || فتنه : — H حال (؟) E
کالA || 11 و رفو H : و وفور E و رفو A || 13 بزعم AE : زعم H || به پسر A :
بیشتر EH || 14 معروف ~ بود E || مستظهر شوند A : — H و مستظهر شوند E ||
15 و یسار H : بسیار AE || 16 امیر . . . جیش AH : امیر مصر صاحب الجیش E ||
17 بر سر EH : پسر A || 19 امیر نصر H : — AE

3 منتصر را در خاک ریخت ؛ و ابو القسم سیمجور را در بند کمندی پیش نصر آوردند ، و تُوژ تاش حاجب که ساعد و یار مساعد و رکن اوثق منتصر بود ، همچنین گرفتار شد ؛ و بیشتر سپاه اسیر تقدیر گشتند ؛ و همگنان را در لباس عار و خسار بغزنه بُردند

6 و منتصر حایر غایر در اخطار مهالك و اقطار ممالك آواره شد ؛ و امیر نصر در کنف اقبال و دولت و ضمان تأیید و نصرت روی بمستقر عزّ خویش نهاد ؛ منتصر بمیان ترکان غوز افتاد ، و ایشان بسبب خویشاوندی بمقدم او مباحات نمودند ، و در ولاء و هواء او قدم گزاردند ، و در خدمت لواء او بولایت ایلگخان رفتند ؛ و او چون از قدم منتصر خبر یافت ، بانتصار برخاست ؛ و با حشم ترك بحدود سمرقند آمد ؛ و لشکر غوز بر لشکر ایلگخان شبیخون کردند ، و جمعی را از سپاه او اسیر آوردند ، و بنه ایشان بتاراج دادند ، و غنیمتی وافر حاصل کردند و باز گشتند ؛ در افواه افتاد که غوز از مجادله ایلگخان پشیمان گشته اند ، و در عذر می کوبند ، و اطلاق اسیران بدو تقرّب خواهند نمود ؛ منتصر از آن اندیشه مستشعر شد ، و بی خواب و آرام گشت ؛ با قُرب هفتصد سوار از خواص و ثقات خویش از میان اغوز بیرون آمد ؛ چون بکناره جیحون رسید ، یخ بسته بود ؛ بفرمود ناگاه بر روی یخ بند پاشیدند و بگذشتند

18 چون لشکر غوز بایشان رسیدند ، روز شده بود و آفتاب عمل کرد ،

5 اخطار مهالك ~ اقطار ممالك E || 6 کنف EH : — A || 7 وایشان بسبب خویشاوندی . . . : و انتبذ الركض بالمنتصر الى محال الاتراك الغزية ولهم صنو الى الدولة السامانية المتبى (ج ۱ ، ص ۳۳۵) || 9 بولایت ایلگخان رفتند : + وذلك في شوال سنة ۳۹۳ - المتبى (ج ۱ ، ص ۳۳۶) || 10 و لشکر غوز بر AH : و با لشکر غوز ایشان را حرب افتاد E || 12 در H : و در AE || 14 از آن H : ازین AE || 17 بند EH : — A ففرشوا النهر بآبان الارز حتى امكنهم من العبور - المتبى (ج ۱ ، ص ۳۳۷) || 18 بود AH : — E || 18 - عمل . . . گذشت E : طلوع کرده AH

از یخ نتوانستند گذشت؛ منتصر بآمل شط فرو آمد، و بسطان محمودنامه نوشت، و از تراکم امواج کربت و مقاسات شداید غربت بنالید، و بکنف اشفاق سایه اشبال او پناهید، و زمام انقیاد بدست مراد³ و اختیار او داد

شعر (هزج)

- 6 جگر در تاب و دل در موج خونست گر آری رحمتی و قتش کنونست
- اگر در سایه دولتم جای دهی، چون سایه ملازم حضرت باشم
- و از خوف مضرت ترکان اغوز از آمل کوچ کرد؛ و بدر مرو رفت؛
- 9 و بابو جعفر خواهر زاده کس فرستاد، و ازو برسد حاجت خویش معوتی خواست؛ و او از ارذال و اندال شخصی بود، در دولت آل سامان بدولت رسیده و ببهرة از دنیا محظی گشته، از لئوم طبیعت و دناوت همت و خساست ابوت بخدمت چنان پادشاه مانع آمد، تا دست رد بر روی آن ملتسمات
- 12 باز نهاد؛ و بر آن اقتصار نکرد، بیرون آمد، و در مقابله او بجنگک بیستاد؛ غلامان منتصر بیک صولت او را چون حروف تهجی از هم پراکنند؛ و منتصر بر صوب ابیورد رفت، و در شهر سته اربع
- 15 و تسعین و ثلثمایه [۳۹۴] بدر ابیورد فروز آمد؛ سلطان در قبول پیغام و اکرام و تحقیق مأمول او آثار اریحیت و انوار کرم بحیث باظهار پیوسته، حملی لایق بذو فرستاد؛ و بیسر خواهر زاده در التزام خدمت و تحرری
- 18

1 فرو H : AE محمود AE — H 4 و اختیار او داد EH : و عنان اختیار در کف مراد آنحضرت نهاد A 5 شعر H : AE — 9 سد H : سبیل AE
 - و او AE — H 10 ارذال EH : ارذال A 11 و بهرة EH : و بهرة A 12 پادشاه AH : بدور A 13 بجنک AH : بمقاله E
 پادشاهی E 14 غلامان AE : و غلامان H 15 بر روی AE : بروی E 16 و انوار کرم AH : و انوار E
 17 و انوار AH : و انواع E

مراضی و توختی مباحی او مثال داد ، و او خدمت منتصر را کمر بست ،
و بتحصیل مراد او قیام نمود

- 3 و ابو نصر حاجب از امراء سلطان آنجا مقیم بود ، چون منتصر
بذات حدود رسید بهواء دولت او برخاست ؛ اهل نسا بر رای او در
مخالفت سلطان و متابعت معارض ملک او منکر شدند ؛ و از وخامت
6 عاقبت و تهمت رضاء ابو نصر و سیمت مشارکت در آن جریرت محترز
گشتند ، بخوارزمشاه نامه فرستادند ، و مدد خواستند ؛ او ابو الفضل
حاجب را که از مشاهیر جواهر حضرت او بود ، مدد فرستاد ، تا دفع
9 مضرت و کفایت معرفت آن لشکر بکند ؛ ابو نصر پرده از سر طبق
برگرفت ، و پیش رایت منتصر باز رفت ، برستاق استوا باهم رسیدند ،
و در نیم شبی ، که شبی تاری و هوائی قاری بود ، سدّی از ظلمت در
12 پیش مردمک چشم در آمده ، بابو الفضل و لشکر خوارزمشاه مصاف
دادند ؛ تا شهباز صبح از نشیمن افق بال بگشاذ یکدیگران بی محابا
طعمه شمشیر و تیر و سنان میگردند ؛ چون عروس روز از افق بجلوه گری
15 در آمد ، ابو نصر حاجب و پسر حسام الدولة تاش با گروهی از انصار
منتصر بر صحراء معرکه کشته گشته ، و دیگران آواره شده

1 و او : + در AE || منتصر را H : منتصر AE || 3 و ابو نصر حاجب :
ابو نصر نصر بن محمود الحاجب - العقی (ج ۱ ، ص ۳۳۸) و فی بعض النسخ بن احمد
- المنینی || 4 حدود AE : H || بر رای او EH : A - || در AE : H - ||
6 جریرت AH : جریمت E || 10 برستاق استوا AEH : و صد الی خوشان من رستاق
استواء - العقی (ج ۱ ، ص ۳۳۸) || 11 - 12 در پیش H : پیش AE || 12 چشم در
(باز A) آمده AE : H - || تا EH : و تا A || 13 یکدیگران H : یکدیگر E
یکدیگر را A || 14 طعمه EH : A - || می کردند H : می زدند AE || 15 حسام الدولة H :
حسام الدین AE || تاش A : EH ، حسام الدولة ابی العباس تاش - العقی (ج ۱ ،
ص ۳۴۰) || از انصار EH : انصار A || 16 کشته H : AE - || شده H :
بودند AE

- منتصر باسفر این افتاد، مردم آنجا از خوف فتنه بممانعت او برخاستند؛ و او با فوجی باز ماندگان چون گاو خراس گیرد خویش بر می آمد؛ و سرگردان در عوادی میگرد؛ تا با سرحد سرخس افتاد؛ آنجا چند روز توقف نمود، 3 تا سپاهی که از وی مفارقت کرده بودند، بوی رسیدند؛ و شحنة بخارا بمداغت او بیرون آمد، و از جیحون گذر کرد. و بساحل قیطان فرو آمد؛ و او بحکم آنک وجه مهری نداشت، با او پیکار نمود؛ و از جانبین کشش و کوشش بسیار رفت، عاقبت منتصر با دربند نور نشست، و شحنة بخارا بدبوسیه سغد، وحشمی که آنجا مقیم بود باخود گرفت 4 و منتصر دیگر بار از دربند نور بر ایشان تاختن کرد، و سلك جمعیت ایشان فرو گسست، و همه را آواره کرد؛ و پسر علم داری که اسفهل سالار سمرقند بود، بتعصب منتصر برخاست، و با سه هزار سوار بدو پیوست؛ و خواجگان سمرقند سیصد غلام ترك با مالی وافر بر سبیل تبرك و تقرب 12 بوی فرستادند؛ و از حشم اغوز جمعی کثیر بدو پیوستند؛ و او بمدد ایشان مستظهر شد، و شعله کار او دیگر باره بالا گرفت؛ چون ایلگخان از انتعاش قوت و ارتیاش شوکت او خبر یافت، روی بقصد او آورد؛ 15 و بدیه بُورنَمَد از حدود سمرقند مصاف دادند؛ خان هزیمت شد،

1 و او EII : او A 2 خویش AH : خویش E 3 عوادی EA : عوادل H 5 قیطان H : مطان E و طان A قطنان - العتي (ج ۱، ص ۳۴۰) و هی بضم القاف و سکون الطاء المهمله والنون من سواحل جیحون و هی ممبر نصف - المنینی 4-5 شحنة... آمد E : AH 6 و او AH : و E 7 و کوشش E : AH — نور E : بور AH النور من بخارا - العتي (ج ۱، ص ۳۴۰) [و هی] من نواحی بخارا و بها مقابر الشهداء و مزارات تبرك بها و انما قیده بقوله من بخارا احترازاً عن نور خور طایران فان بها نوراً ایضاً - المنینی 8 بدبوسیه : بدبوسیه AEH الی دبوسیه - العتي 9 نور E : بور H بور A 10 اسفهل سالار AEH : رئیس الفتیان - العتي (ج ۱، ص ۳۴۱) 12 سمرقند AH : + مالی وافر با E 11 مالی وافر AH : وایی چند خوب E 12 تبرك و E : AH — کثیر E : AH 13 او بمدد AH : منتصر بانتصار E 14 باره AE : بار H 16 بُورنَمَد - العتي (ج ۱، ص ۳۴۱) : بُوربند AEH

وحشم اغوز از لشکر او غنایم موفور و ذخایر نا محصور جمع کردند ؛
و این واقعه در سنه اربع و تسعین و ثلثمایه [۳۹۴] بوذ

- 3 خان بولایت خویش باز گشت ، و لشکرها جمع کرد ، و روی
بمنتصر آورد ؛ و حشم اغوز از وجودا شده بوذند ، و روی بمساکن و منازل
خود آورده ، و بقسمت غنایم مشغول گشته ؛ در فضائی که میان دَرَک
6 و خاوس است مصاف دادند ، در وقت موازاة صفین و ملاقات فریقین
ابوالحسن طاق با پنج هزار مرد ، که از اتباع او بوذند ، با منتصر غدر
کردند ، و با جانب خان گشت ؛ منتصر ناچار راه هزیمت جزم کرد ،
9 و خان بالشکر از میغ تیغ کوه و هامون از سیلاب خون پُر کرد ، و ازان
طایفه سباع را ایشباعی تمام و نُسور را سوری بنوا حاصل شد ؛ و منتصر
بشطّ جیحون آمد ؛ کشتی نیافت ، درختی چند برهم بست ، و خود را
12 از مضرت لشکر برهانید ، و از آب بگذشت ؛ و گله‌ها که در آن نواحی
و علف زارها آن مراعی یافت ، براند ، و بر حشم خویش قسمت کرد ؛
و براه بیابان بپُل زاغول آمد
15 سلطان را از وصول او خبر دادند ، پیش از انتظام کار و اجتماع حال او
بتعجیل ببلخ آمد ، و فریغون محمد را با چهل علم دار از افراد امراء بطرد
سواد و حصد فساد او فرستاد ؛ منتصر از پیش ایشان برخاست ،

2 واقعه EH : وقعة A || در سنه AEH : فی شعبان سنة - العتی || 4 آورد EH :
نهاد A || وحشم AE : وحشر H || 5 در فضائی AE : بفضائی H || دَرَک
- العتی ، و هی فی الاصل تصغیر دز فی لغة الفرس ای القلعة - المنینی (ج ۱ ، ص ۳۴۲) :
ارک AEH || 6 و خاوس : و حاورس H حاورس E حامدس A خاوس من اعمال اسروشنه
- المنینی (ج ۱ ، ص ۳۴۳) || در EH : و در A || موازاة EH : موالاة A ||
8 جزم کرد H : عزم کرد E گرفت A || 10 ایشباعی (۲) H : الساعی E الساع A ||
13 و علف زارها H : و بملف زارها AE || براند و EH : — A || 15 دادند EH :
کردند A || 16 و فریغون محمد را AE : و فریغون محمد H فریغون بن محمد - العتی (ج ۱ ،
ص ۳۴۳) || علم دار AE : علم H قائد - العتی || 17 از E : — AH

و بجانب قهستان رفت ؛ چه درهمه جهان مهری نیافت ، و وجه مقصدی نمی دید ؛ و هر جانب که می شتافت ، مالا مال محنت و بلا می دید

- 3 چون بقهستان رسید صاحب جیش نصر و ارسلان جاذب والی طوس و طغانجوق والی سرخس بر عقب او روان شدند ؛ او از خوف ایشان روی بچومند نهاد ، و از آنجا ببسطام آمد ؛ شمس المعالی قابوس دو هزار مرد از کُردان شاهجان بمدافعت او فرستاد ، تا او را ازان حدود لزعاج کردند ، و بجانب بیار انداخت ، و از آنجا بنسا رفت ؛ و پسر سرخک بدو نامه فرستاد ، و او را بمواعید زور و اقاویل غرور بفریفت ، و باغاثت و مساعدت و مقاومت ایلگک موعود گردانید ؛ و او بر امید آن عشو به صوب بخارا رحلت کرد ؛ چون بپناه حماد رسید ، لشکر او بمقاساة اسفار و معانات اخطار متبرّم گشته بوذند ؛ و از مداومت ضرب و حرب بستوده آمده ، او را فرو گذاشتند ، و پیش سلیمان و عیّافی رفتند ، که حاجبان ایلگک بوذند ، از حال ضعف مراکب و خفت مواکب و فلول مضارب و امداد و جوه او خبر دادند
- 15 تا منتصر را خبر شد ، لشکر بسیار پیرامون خیمه او درآمده بوذند ؛ ساعتی بمطاردت و مجادلت ایشان بایستاد ، پس روی بهزیمت نهاد ؛ برادران و خواص او را برباط بُشری بگرفتند ، و باوزکند فرستادند

2 می دید AE : دید H || 3 نصر AEH : ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین - العتبی (ج ۱ ، ص ۳۴۳) || 4 طغانجوق EH : طغانجوق A || 5 بچومند AH و العتبی : بکمند E [وهی] بلدة من حدود قومس و قيل من نواحي نيسابور - المنيني (ج ۲ ، ص ۳۴۳) || ببسطام AH : بطرف بسطام E || 6 از کُردان EH : کردان A || 7 بیار - العتبی : سار H فار E یار A و هی قصبة بین قومس و سیهق و خوار الطبران - المنینی (ج ۱ ، ص ۳۴۳) || بنسا EH و العتبی : بنسابور A || سرخک : مصفوی سرخ بالفارسیة - المنینی (ج ۲ ، ص ۳۴۴) || 8 باغاثت H : باعانت AE || 9 بر امید EH : بامید A || بصوب EH : بر صوب A || 10 بجاه H : بجانه E بجان A بثر حماد من مفازة آمل - العتبی (ج ۱ ، ص ۳۴۴) || 13 بوذند AH : بوذ E || حال ~ ضعف E || و امداد EH : و افلال A || 15 در EH : فرود A || 17 برباط EH : بر بساط A || بشری - العتبی (ج ۱ ، ص ۳۴۵) و بشری علم مفازة مرو و اضافة الرباط اليها للتخصيص - المنینی : کسری AEH

- منتصر بحِلَّةٗ ابن بُهَیج اعرابی افتاد ، که ماهروی نامی از قبل
 سلطان بر سر ایشان عامل بود ؛ ایشان را بر قصد او تحریض داد ،
 3 و چون شب درآمد ، اَجَلاف عرب برو هجوم آوردند ، وجان عزیز او
 بر باد دادند ، و خونش بر خاک ریختند ؛ و قالب او بدریاء مَرغ از
 ناحیت روزبارِ زَم در خاک کردند ، در ماه ربیع الاول سنه خمس
 6 وتسعين وثلاثمائة [۳۹۵] ؛ و چون خبر این رزیت بسطان رسید ، عامل را
 بگرفت ، و بزاری زار بگشت ، و حِلَّةٗ ابن بهیج بغارتید ؛ و یکبارگی
 شعلهٗ آل سامان فرو مُرد ، و کواکب دولت ایشان ساقط گشت ؛
 9- وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۳۳ سورة الاحزاب ، ۲۷) ، والسلام

ذکر امراء سامانی و مقادیر ایام دولت ایشان

جمعهٗ ملوک آل سامان نه بودند

شعر (رباعی)

12

نه کس بودند از آل سامان مذکور دایم بولایت خراسان مشهور
 اسمعیلی و احمدی و نصری و نوح دو عبدالمملک و دو منصور

1 بحلهٗ - العتي : بحله H محله AE || بهیج A : لهیج H الهیج E بهیج من البهجة
 مصفر . . . وروی بهت - المتینی || افتاد AE : — H || 2 عامل EH : حامل A || ایشان H :
 ایشان AE || 4 بدریاء مرغ : بدریاء موع AEH قرية مای مرغ - العتي (ج ۱ ص ۳۴۷)
 مای مرغ اثنتان احداها من رود زم و هی التي دفن بها قلب المنتصر السامانی
 والثانية من قرى نفس - المتینی || 5 روزبار زم - العتي : رم AEH ولایة علی شط
 جیحون و هی من نواحی ماوراء النهر وقصبتها مع کبرها قد خربت و اندرست ولم یبق
 منها الا الرسوم - المتینی || 6 خبر ~ این A || 7 وحلهٗ EH : وصله A ||
 7 بهیج AE : لهیج H || 8 شعلهٗ AH : آتشی E || وکواکب AH : کواکب E ||
 کشت AE : شد H || 9 وکان . . . قدیرا AE : — H | قدیرا : مقتدرا AE ||
 والسلام A : — EH || 10 ایام دولت A : دولت ایام H دولت E || 13 a بودند EH :

- مدّت مُلک و سلطنت آل سامان بخراسان و دیگر ولایات که در حوزهٔ ملک ایشان بود از سیستان و جرجان و کرمان و طبرستان و ری تا حدود سپاهان صد و دو سال < و شش ماه > و ده روز بود
- 3 اول ملکی از ارومهٔ ایشان ابوابرهیم اسمعیل بن احمد بود که عمرو بن لیث را بناحیت بلخ بگرفت ، و از ابتداء روز سه شنبه منتصف ماه ربیع الآخر سنهٔ سبع و ثمانین و مائین [۲۸۷] بر مُلکٔ مستولی شد و مدت 6 هشت سال ملک داشت و شب سه شنبه چهاردهم ماه صفر سنهٔ خمس و تسعین و مائین [۲۹۵] ببخارا فرو شد
- 9 و پسر او ابونصر احمد بن اسمعیل بجای او بنشست ، و شش سال و سه ماه پادشاهی کرد ، و شب پنجشنبه بیستم جمادی الآخره سنهٔ احدی و ثلثمائه [۳۰۱] بر دست غلامان کُشته شد
- 12 بعد از او پسرش ابوالحسین نصر بن احمد وارث و قایم مقام او شد ، و سی سال در علو شان و نفاذ فرمان روزگار گذاشت
- و بعد از او پسر او نوح بن نصر الملقّب بالحمید بر تخت سلطنت دوازده سال و سه ماه و هفت روز فرمان داد ، و روز شنبه نوازدهم 15 ربیع الآخر سنهٔ ثلث و اربعین و ثلثمائه [۳۴۳] ببخارا متوفی شد
- و منصب او پسرش عبدالملک بن نوح رسید ، و هفت سال و شش ماه و یازده روز حکم راند ، و روز پنجشنبه پانزدهم شوّال سنهٔ خمسین 18 و ثلثمائه [۳۵۰] از اسب بیفتاد ، و جان تسلیم کرد
- و پسر او منصور بن عبد الملک الملقّب بالسدید جای او بگرفت ، و پانزده سال و نه ماه نوبت سلطنت زد ، و روز سه شنبه پانزدهم 21 شوّال سنهٔ خمس و ستین و ثلثمائه [۳۶۵] ببخارا وفات یافت

2-3 وری ... دو AH : در E پاك کرده شده است || 3 و شش ماه - العتبى :

سته اشهر (ج ۱ ، ص ۳۴۸) : — AEH || 5-7 منتصف ... سه شنبه AE :

— H || 11 غلامان : + خود E || 12 ابوالحسن AEH : ابوالحسن - العتبى

(ج ۱ ، ص ۳۴۹) || 13 و نفاذ H : و نفاذ AE || 18 و یازده E : و پانزده AH ||

20 بالسدید A : بالسدید EH

- و پسر او نوح بن منصور الملقَّب بالرضی در مسند امارت نشست ،
 و بیست و یکسال و نه ماه سلطنت راند ، و روز آذینه سیزدهم رجب
 3 سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه [۳۸۷] بجوار رحمت حق پیوست
- و پس از و ابو الحرث منصور بن نوح پادشاه شد ، و یکسال و هفت ماه
 پادشاهی کرد ، و روز چهارشنبه هجدهم صفر سنه تسع و ثمانین < و ثلثمایه >
 6 [۳۸۹] بسرخص بردست بکتوزون مکحول و مسمول شد
- و بر برادر او عبدالملک بن نوح بیعت کردند ، و پای بزمین نیاورد تا
 در شهر بخارا بردست ایلگ خان گرفتار شد ، و ملک ماوراءالنهر از
 9 دست او بیرون کرد ؛ و مدت کار او هشت ماه و هفده روز بود ، و آن
 ایام مبتداء ملک و فاتحه دولت سلطان محمود بود ، و بعد از آن علی
 استمرار الایام عرصه ملک او مُتَّسِع می گشت ، و شعله دولت او مشتعل
 12 می شد ، و کواکب اقبال او در برج سعادت و سیادت ترقی می کرد ، تا
 منابر اسلام بفر القاب همایون او منور گشت ، والله اعلم بالصواب

- ذکر موافقت و مخالفت که میان ناصرالدین سبکتکین و خلف
 ابن احمد حادث شد و عاقبت کار سلطان محمود ولایت از دست او
 15 بطریق کفایت انتزاع نمود

- در اوّل کتاب ذکر خلف بن احمد و جلاء از مملکت و اهتمام
 18 امیر سدید منصور بن نوح بنصرت و معاونت و استخلاص ولایت روشن
 ایراد کرده آمد ، تا ایام هرج و مرج کار خراسان و تزلزل ملک او بفراغ

1 . مسند AH : منصب E || 4 و پس از او EH : و پسر او A || 5 چهارشنبه هجدهم AE :
 چهاردهم H يوم الاربعاء لاثنتی عشرة ليلة بقيت من صفر - العتي (ج ۱ ص ۳۵۰) ||
 7 نیاورد EH : بیاورد A || 7-8 تا در شهر بخارا ~ بردست ایلک خان E || 9 و EH :
 آن A || 11 عرصه A : عرضه EH || متسع : منفصح (؟) EH منفسح A ||
 12 می کرد A : کرد EH || 13 القاب : + القاب A || 13 والله ... بالصواب A : — H
 والله اعلم E || 15 محمود A : — EH || از دست EH : — A || او AH : — E

- تمام در ولایت خویش مُطمئن بنشست و بخزاین جهان مستظهر شد ؛
 و نخوت طغیان بر مزاج او استیلا یافت ، و خود را بمعارضه فحول و تعرض
 فضول در معرض خطر آورد ؛ و چون مَلِک هند آهنگ دیار اسلام کرد ،
 3 و ناصرالدین سبکتگین بمداغت او برخاست ، بدان موجب که در صدر
 کتاب مذکور و مسطورست ، خلف بن احمد بُست خالی یافت ، لشکری
 6 بدانجا فرستاد ، و خطبه و سکه بنام خویش کرد ، و مال متوجهات آن
 نواحی بستند ، و چون ناصرالدین منصور باز گشت ، و بُست رسید ،
 اصحاب خلف شهر بگذاشتند و برفتند ؛ امیر از بی حفاظی و غدر او ممتنع
 گشت ، و عزم ناحیت سیستان کرد ؛ خلف پیغام فرستاد ، و بعذر هاء
 9 معلول و سخنهاء نامقبول تمسک جُست ، و گفت : این جرأت از
 سر خلوص خدمت رفت ، و اگر از قبل من شهنه بیست رفت ، از
 12 بهر حفظ ولایت و رعایت رعیت بود ؛ و خراج و معاشی که تحصیل
 کرد ، از بهر خزانه تو کرد ؛ و اگر ازین جهت غبار آزاری بر حاشیه
 خاطر شریف تو نشست ، غرامت این جنایت را ملتزم که بدهم
 ناصرالدین از سر کرم و مروّت شمشیر انتقام در نیام کرد ، و با سر
 15 رضا آمد ؛ و مال بُست بستند و حیاض مودّت از شوایب کدورت صافی
 شد ، و ذات البین معمور گشت ؛ تا آن ایّام که ابوعلی بن سیمجور بدر
 18 نیشابور مصاف داد ، بموجبی که در پیش شرح داده شد ، خلف اظهار

3 فضول : + خود را E || 4 و ناصرالدین AH : ناصرالدین E || 5 مذکور
 و AH : — E || بست EH : بست را A || 6 متوجهات EH : و متوجهات A ||
 7 و چون AH : چون E || 8 شهر AH : بست A || بگذاشتند AH : گذاشتند E ||
 11 - 12 از بهر H : جهت E آن بر A || 12 و رعایت A : — H رعایت E ||
 13 از بهر AH : از جهت E || و آزاری E : و آزاری AH || 14 تو E : — AH ||
 این AH : آن E || 15 کرد AE : کشید H || 16 و حیاض A : و حال EH ||
 17 علی بن H : علی AE

- 3 موافقت و مساعدت با ناصرالدین پیش گرفت ؛ و ظاهرا مظاهرت و مُضافرت میکرد ، و در باطن خلاف آن بود ؛ چنانکه در خدمت رایت او تا بوشنچ رفت ؛ و امیر لشکر او را با خود بُبرد محاربهٔ ابوعلی بطوس ، و او را بشکست ، و لشکر خلف را با تشریف و نواخت پیش او فرستاد
- 6 و شرعهٔ ولاء و مشرب هواء ایشان از تغیر زمان و تکدیر حدثان مُبرّا ماند ، تا آنگاه که ناصرالدین از بهر معاونت ملک رضی نوح بن منصور و دفع ایلگک خان روی بماوراء النهر نهاد ، و مدتی دران کار بماند ،
- 9 خلف در اثناء آن حال بایلگک خان ملطّفات می نوشت ؛ و در اغوا و اغراء و تحریض بر محاربت و مغالبت ناصرالدین تضرّبی می زد ، و گردن طمع بولایات بُست و مضافات آن نواحی می یازید ، و نمودند که بر محاصمت ابوعلی ندامتی می نمود ، و ناصرالدین را ملامت میکرد که قصد خاندانها
- 12 قدیم و دودمانها کریم نامبارک باشد ، و استیصال و استقلال پادشاهان منکر و مَلُوم ؛ ناصرالدین از قوارص او در خشم شد ، و عزم ولایت سجستان مصمّم کرد ؛ و ابوالفتح بُستی بانواع تَلَطّف و تعطف و شواهد اخبار و اسمار مؤکّد کرده آن وحشت از خاطر او برون برد ، تا از سر کراهیت بر خاست ؛ و خلف بتجاشی ازین حالات و تبرّا ازین مقالات بناصرالدین مکاتبات فرستاد ، و او آن معاذیر بسمع رضا إصغا کرد ،
- 18 و با سر صفاء معهود و خلوص قدیم رفت ؛ و تا آخر عهد ناصرالدین اسباب موافقت میان ایشان منتظم بود

2 مضافرت: H: مظافرت AE || 7 مبرا AE: مهرا H || 10 محاربت ~ مغالبت AE ||

14 قوارص AH: قوارص E || او EH: — A || شد EH: رفت A || 17 بتجاشی A:

— EH متصلا - العتي (ج ۱، ص ۳۵۶)

- بعد از حادثهٔ ناصرالدین بمسامع سلطان رسید، که او در آن رزیت و مصیبت آثار بداشت و شمات اظهار کرد؛ این سخن در ضمیر سلطان مؤثر آمد، و نیز این نیمه بهدف قبول رسید، و انتهاز فرصت میکرد؛
 3 چون مُلک خراسان بر سلطان قرار گرفت، و اطراف ممالک از غبار نفاق پاک شد، و بایام واقعهٔ ناصرالدین خلف پسر خویش طاهر را فرستاده بود، تا قهستان و بوشنج با تصرف گرفته؛ و بوشنج از مضافات هراة بود، و در اعتداد بُغْراجوق؛ < او > از سلطان دستوری خواست، تا ولایت خویش از دست متغلب بیرون کند، و جواب معارض و منازع باز دهد؛ اجازت یافت؛ بوشنج آمد؛ و طاهر بمناصبت او بیرون رفت،
 9 و جنگی سخت میانشان قائم شد؛ عاقبت کار طاهر هزیمت کرد، و بُغْراجوق بر عقب او می رفت، و اتباع او را می کُشت، و رحل و ثقل او می ستد؛
 12 صاغری چند شراب خورده بود، و سَوَرَت مستی استیلا یافته، از معاقرت در سكرت غفلت مانده، تا خود را در ورطهٔ غرور و خطر انداخت؛ طاهر عطفه کرد، و بیک ضربه او را از مرکب بینداخت، و سرش برداشت، و هر دو فرقه از یکدیگر منهزم و متفرق شدند؛ طاهر لشکر خویش باهم آورد، و با قهستان آمد

- سلطان از خبر آن واقعه مضطرب و غمناك شد؛ سلطان در شهرور سنه تسعين و ثلثمائه [۳۹۰] بانتقام آن واقعه بسجستان رفت، و خلف
 18 در حصار اصفهید نشست؛ قلعه که ألیف سِيَاك و حلیف افلاکست، ابر در دامن حضيضش خیمه زدند، و ستاره پیرامن أوجش طواف کند

2 بداشت AH : بشارت E || 3 قبول AH : — E || و انتهاز AH : انتظار E ||

7 بفراجوق : + اخي ناصرالدین - العتي (ج ۱ ، ص ۳۵۷) || او : — AEH ||

از سلطان H : — AE || 13 معاقرت AH : معاقرت E || 17 سلطان در EH : و سلطان در A ||

19 اصفهید AEH : اصفهید - العتي (ج ۱ ، ص ۳۵۹) || 20 حضيض AH :

شعر (خفیف)

از بلندیش فرق نتوان کرد آتش دیزه بان زجرم زخل

- 3 و خلف در مضیق آن حصار بی قرار شد ، ولذت زندگانی و خورد و داع کرد ؛ و در ظلمت آن حادثه و هول آن واقعه بی آرام گشت ؛
- 6 صد هزار دینار زر سرخ و ضمیمه آن تحف و مبارک برسبیل نثار مقدم سلطان قبول کرد ، و زنهار خواست ؛ سلطان اگرچه براستخلاص سجستان و استصفاء آن نواحی جازم بود ، حالی را بحکم مصلحت وقت آن فدیة از خلف قبول کرد ، و عنان بدیار هند معطوف گردانید ؛
- 9 و بر ظاهر مقدشور در واسطه بلاد هند نزول کرد ؛ خبر رسید ، که چپیال مستعد و محتشد کارست ؛ سلطان از اعوان و انصار اسلام با پانزده هزار سوار بعزمی ثابت و یقینی صادق از پیش باز رفت ؛ و آن کافر فاجر
- 12 با دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و سیصد سرفیل ، که زمین از آسیب پای ایشان می نالید ، بموازات رایات سلطان آمد ، مغرور بکثرت سواد و غلبه حشم و اجناد
- 15 چون مسافت میان هر دو لشکر نزدیک شد ، کافر راه مطاولت و مصاولت در محاربت پیش گرفت ، تا اذنب لشکر و رجاله حشم برسند ، سلطان از کید درون او آگاه شد ، اختیار از دست او بستند ،
- 18 و صفوف بیاراستند ، و مبارزت و مناجزت را ساز کردند ؛ و از هواء تاری فلک از غبار قاری نقاب بست ، تا قُرب پنج هزار جیفه کفار بر صحراء آن مصاف طعمه کلاب و نجعه ذئاب کردند ؛ و پانزده سرفیل

1 شعر AE : H — 3 بی AH : + قرار شد و 5 نثار H : — AE || 9 مقدشور AEH : برشور - العتبى (ج ۱ ، ص ۳۶۱) || 10 با پانزده E : پانزده AH || 11 از پیش A : پیش EH || 16 محاربت EH : — A || 18 مناجزت EH : مناجرت A || واز EH : ودر A || 19 ذئاب H : — AE || قاری : + ذئاب E || 20 ذئاب AH : ذئاب E

بزخم تیغ و تیر از پای درآوردند ؛ و برجای بکشتند ؛ و چپپال را با اولاد
واحفاد و اقارب و اجانب با اعتبار بگرفتند ، و درکمند قهر کشیدند

شعر (رمل)

آتش هیبت شه دوز بر انگیخت زهند
هندوان را رُخ ازان دوز سیه گشت چوقیر

6 وقلاده از گردن کوزکی بیرون کردند ، مرصع بزواهر جواهر
ثمین ، که اهل خبرت آنرا دویست هزار دینار سُرخ قیمت کردند ؛
و ازین جنس فراوان قلاید فراید در گردن خستگان و کُشتگان خویشان
ایشان یافتند ؛ لشکر اسلام را در اُتقال و غنایم ایشان مالهاء موفور
9 و رغایب نامحصور بدست افتاد ، و قرب صد هزار بُرده از اطفال
و ذراری و جواری یافتند

12 و سلطان را از دیار هند مملکتی میسر شد ، که عرصه خراسان
باضافت آن نقطه وسط بود از محیط ؛ و این فتح روز پنجمین هشم
ماه محرم سنه اثنین و تسعین و ثلثمایه [۳۹۲] اتفاق افتاد ؛ و بشایر آن
15 در آفاق سایر و منتشر شد

بعد از انقضاء حرب و انطفاء جمره کارزار سلطان را رای افتاد ، که
آن ملعون را در شعار غار و خسار اسار با دیار کفسار فُجّار فرستد ،
تا هیبت اسلام در بقاع و اصقاع آن نواحی مستفیض شود ؛ و با او
18 موافقه و مواضعه بست ، و پنجاه سراز اخیار فیلان او بستند ؛ و پسری
را بنوا باز گرفت ، تا از عهده قرار موافقت بیرون آید ؛ و او را سر در
ولایت خویش داد ؛ چون بواسطه ولایت رسید ، نامه پسر آمد ، که
21

1 وچپپال را EH : وچپپال A || 2 بگرفتند EH : بگرفت A || 4 زهند EH :
بهند A || 7 ثمین AH : — E || خبرت AH : حرب E || 8 فراید EH :
با فراید A || 9 موفور : + میسر شد A || 10 و رغایب AH : و رعایت E || برده H :
برده E ، — A || 11 و ذراری AH : و ذراری E || 14 افتاد AH : — E ||
و بشایر AH : و بشارت E || 21 پسر AEH ... : کاتب ابنه آندپال و شاهیته و راه
سیحون — العتبی (ج ۱ ، ص ۳۶۵)

3 پندر بمرض جَرَض مبتلا گشت و لباس یاس پوشید ، و جام حمام خواهد نوشید ؛ در میان هنود قاعدهٔ مقررست ، که هر پادشاه که در دست اهل اسلام اسیر شد ، پادشاهی را نشاید ، و حکم او در حل و عقد نافذ نباشد ؛ چپال از آن سبب از پادشاهی إعراض کرد ، و سر بتراشید ، و خود را در آتش انداخت ، و بدوزخ رسانید ؛ و سلطان را 6 دیگر بار اهتزاز غزو و نشاط مجاهدات متجدد گشت ، بر صوب و یزدهند نهضت فرمود ، و نواحی آن مستخلص کرد ؛ و طایفهٔ از جنود هنود بر آکام و آجام آن حدود بعیث و فساد و فسق و عناد برخاسته بودند ، 9 همه را طعمهٔ سیوف و عرضهٔ حتوف گردانید ، و با فتحی رایع و نجمی شایع با دار الملک غزنه آمد

خلف بن احمد در اثناء این حال پسر خویش طاهر را ولی عهد خویش 12 کرد ، و مفتاح خزاین بذو سپرد ، و مقالید ممالك بذو تسلیم کرد ، و منزوی شد ، و روی بطاعت و عبادت آورد ؛ و از ملک استعفا نمود ، تا بوسیلت این حیل کأس بآس و دور جور سلطان ازو در گذرد ؛ بعد 15 از مدتی از کرده پشیمان شد ، و بترك ملك نادم و متحیر گشت ؛ حیلتي بر انداخت ، و خود را بیمار ساخت ؛ و پسر را از بهر تجدید وصیت و تمکین از خفایا و خبیایا و دیعت پیش خواند ، و طایفهٔ از خواص 18 و مقربان را در کین نشاند ، تا وقت وصول او چون خیل زبَاء پیرامن جذیمه در آمدند ؛ و او را محکم بیستند ، و در مطمورهٔ باز داشتند ؛

1 جرض H : حرض E حرص A || مبتلا AH : گرفتار E || 3 شد H : کشت AE || 4 چپال EH : — A || 6 و یزدهند AEH : و یهند - العتی (ج ۱ ، ص ۳۶۷) قال صدر الافاضل ... مدینه عظیمه علی شط سند رود و همی بین برشور و لوهو و قد خربت الاکن ... - المنینی || 7 فرمود AH : نمود E || 8 آکام AH : ادام E || بعیت : بعیت AH بعث E || 9 رایع AE : رایع H || 13 و عبادت EH : — A || 15 مدتی : + بعد A || 16 بر انداخت EH : پرداخت A || 18 نشاند EH : نشاید A || 18 - 19 خیل زبأ پیرامن جذیمه : خیل زبأ پیرامن جذیمه H حل زبأ پیرامن جذیمه E خیل زبأ داومن جذیمه A و انظر قصتها فی المنینی (ج ۱ ، ص ۳۶۹)

روزی او را مُرده از آن حبس بیرون آوردند ، و گفتند : خود را هلاک کرد ؛ و طاهر بن ربیب و دیگر امراء و قوّاد خلف که آن حالت دیدند ، ضمائر ایشان بر مخالفت خلف قرار گرفت ، و سرایر ایشان بمُباغضت او ایل گشت ؛ و شهری که دار الاماره بود ، بدست باز گرفتند . و خطبه و سکه بنام و لقب سلطان مطرّز گردانیدند ، و شعار دعوت او ظاهر کردند ؛ و قصّه بشرح این حال بخدمت سلطان فرستادند ، و راه وصول بخدمت مثول التماس کردند

سلطان مُلتمس ایشان مبذول داشت ، و همه را بنواخت ، و در سنه ۳۹۳ [آن مملکت در قانون دیوان سلطان فُزود ؛ و عزیمت سجستان و قصد حسم ماده فتنه خلف مصمم کرد ؛ و خلف در حصار طاق مقیم بود . و آن قلعه است مُحاط محیط هفت بارو ، که از شُرقات قصور هر یک سنبله فلک بتوان چیدن . و زمزمه مملک بتوان شنیدن ؛ و پیرامون آن خندق بعید قعر کشیده ، که بیک کلنک سر او بمركز زمین رسد

لشکر سلطان چون دایره پیرامون نقطه آن حصار در آمدند ، واز بیشه سعلون (؟) خار و خاشاک فراوان فراهم آوردند ، و غور آن خندق بینداشتند ؛ و فیول و خیول سلطانی بهدم آن حصار و ردم آن دیوار بر جوشیدند ، و نطق استخلاص طاق بر بستند ؛ اصحاب خلف بن احمد بممانعت و مدافعت برخاستند ،

1 آن EH : — A || 2 ربیب EH : زبب A زید صاحب حبس خلف العتي (ج ۱، ص ۳۷۰) || 3 دیدند EH : دید A || 4 بمباغضت AF : بمباغظت H || 5 و لقب AH : — E || 9 آن AH : کشت EH : شد A || باز EH : فرو A || 10 حسم AH : حسم E || فتنه AH : وقتنه E || 11 طاق AEH : الطاق این E || حسم معروف بسجستان مشهور بالمناعة والحصانة المنینی (ج ۱، ص ۳۷۱) || محیط EH : محید A || 12 قصور AH : — E || بتوان AH : توان E || 14 نقطه EH : نقطه A || واز EH : وآن A

- و شرر شرّ مشتعل شد ؛ فیلی یقوت انیاب باب آن حصار بیرون کشید ،
 و در هوا انداخت ؛ خلقی از اعوان خلف تلف شدند ، و باقی ایشان
 3 با حصار اندرونی گریختند ، و بمحاصره بیستازند ؛ خلف از بهر مطالعه
 واقعه و مشاهده حادثه بیرون آمد ، و فوضیحت آن مقام و بسالت آن
 اقوام دید ، که عرصه زمین بعفاریت انس و شیاطین بشر موج می زد ؛
 6 و همان فیل برابر چشم او شخصی را بخراطوم از پشت اسب در ربود ،
 و مقدار دو نیزه بالا بر انداخت ؛ چون بنشیب رسید ، هم در هوا
 بدو نیم کرد ، و بمنکب تکیه فرا در قلعہ زد ، و از جای برگرفت
 9 خلف از غایت خوف و رعب بیم بود ، که جانش از قالب بیرون رود ،
 بفریاد آمد ، و آمان خواست ؛ سلطان از کرمی که در طینت پاک او مفسطور
 بود ، او را امان داد ، و حسام انتقام در نیام کرد ؛ خلف دست بجواز
 12 و عطیات و مواجب و کرامات بر کشود ، و خود را در پیش سلطان افکند ،
 و شبت سپید در خاک راه مالید ، و بساط بارگاه بنثار جواهر پُر کرد ،
 و درهائی چند بر پاشید ، که نور آن شعله خورشید بپوشید ، و چشمها
 15 خیره کرد
- سلطان در اکرام قدر و تبجیل محلّ او آثار اریحیت و سجیت باظهار
 رسانید ، و او را از سر اعزاز در برگرفت ؛ و رقم نسیان بر سر سوابق
 18 وحشت کشید ؛ و حکم ذخایر قلعہ باو باز گذاشت ، تا باختیار خویش

1 انیاب : بناب AH ساب E || حصار EH : حصیر A || 3 اندرونی AH : اندرون E
 و بمحاصره AE : محاصره H || 4 و فوضیحت AH : و فوضت E || 5 عرصه AE : عرصه H
 بعفاریت EH : تعارف A || 6 چشم AH : — E || از پشت اسب AH : — E
 7 چون EH : و چون A || هوا AH : هو E || 8 بدو EH : بدو A || بمنکب H
 والعتی (ج ۱ ، ص ۲۷۲) : و عليك E بمنکب A || فرا AE : فرا H || 9 جانش EH :
 جایش A || 10 مفسطور EH : مفسور A || 11 بجواز EH : بجوآند A || 13 راه EH :
 — A || 14 و درهائی EH : و دری A || 16 اریحیت AE : از محبت (؟) H ||
 18 باز A : — EH

- بیرون آورد ؛ و او را در مقام مسکن بُخیر گردانید ، تا بهر طرف که خواهد متوطن شود ، و بر وفق مراد و حسب ایثار و اختیار روزگار گذرانند ؛ و او ناحیت جوزجان اختیار کرد ، بسبب موافقت آب و هوا 3 آن بقعه آرام یافت ، بعد از آن چند مُلطفه که بایلگخان نوشته بود ، ظاهر شد ؛ سلطان از بهر صلاح ملک او را بقلعه گردیز فرستاد ؛ و آنجا بود تا وعده حق درو رسید ، و صحیفه عمرش ختم شد در رجب سنه 6 تسع و تسعین و ثلثمایه [۳۹۹] ؛ سلطان مثال داد تا ترکات او پسر او امیر ابو حفص سپردند ، و سجستان بر سلطان قرار گرفت ، و نجوم فتنه ساقط شد ؛ و حال آن ولایت با امن و آمان رسید ، و طمع اولاد و اُحفاد خَلَف 9 منقطع شد

- سلطان بغزنه آمد ، و قُنُجی حاجب را که از ثقات دولت بود بنیابت آنجا بگذاشت ، و او در رعایت رعیت و ایالت ولایت آثار عدل و انصاف 12 ظاهر کرد ؛ و جمعی از رجوم فساد و نجوم عناد از بطر رفاهیت و شیطنت عصبیت خود را بدیوار بلا در مالیدند ، و پذیره عنا و شقا شدند ؛ و شمشیر خلاف از غلاف بکشیدند ، و بعضیان سلطان مجاهرت نمودند ؛ 15 چون سلطان را معلوم شد ، که مرایر حکم نواب او در آن اعمال از خُبث شیران مدایبر مُنتَقَض خواهد شد ، با ده هزار سوار بسجستان رفت ، و امیر نصر بن ناصر الدین و التون تاش حاجب و ابو عبدالله الطائی زعیم عرب 18

2 مراد AH : اختیار E || و اختیار AH : — E || 3 جوزجان AH و العتی

(ج ۱ ، ص ۳۷۳) : جرجان E || 5 کردیز : حردین EH حردین A جردیز - العتی

(ج ۱ ، ص ۳۷۴) و هو تمرب کردیز لقرية حصينة قريبة عن غزنة و بها حصن

حصین - المنینی || 7 ترکات AH : برکات E || 8 فتنه : + که E || 9 شد H :

کشت AE || 11 و سلطان . . . : العتی (ج ۱ ، ص ۳۸۳) || و قنچی - العتی : و قنچی

AEH و هو من الاعلام التركية - المنینی (ج ۱ ، ص ۳۸۶) || 14 عصیت A و العتی

(ج ۱ ، ص ۳۸۷) : غضیت H غضیت E || در AE : بر H || 16 نواب EH :

تواب A || 18 نصر AEH : ابو المظفر نصر - العتی || و ابو عبدالله AE : و ابو عبدالله محمد

بن ابراهیم - العتی (ج ۱ ، ص ۳۸۷)

- در سایهٔ رایت او مجتمع بوذند ؛ و آن مرد را در قلعهٔ اُرگ محصور کرد ،
 و روز آذینه منتصف ذی الحجهٔ سنة ثلث وتسعين و ثلثمائة [۳۹۳] جنگ
 3 آغاز نهادند ؛ بعد از يك لحظه محارب سجزيان چون زيادتی قوت و فرط
 شوکت لشکر سلطان دیدند ؛ بر میزدند ، و در پس دیوار حصارها گریختند ؛
 چون ذوالقرنین آفتاب بظلمات شب فرو رفت ، و خط سواد بر عارض
 6 بیاض روز بد میزد ، جمعی بهواء سلطان بیرون آمدند ، و بشعار دعوت او
 ندا زدند ، و راه لشکر باز دادند ، و در قلعه افتادند ؛ و چون برگ رزان
 در خزان سرها از قلعه بزیر می ریختند ، و بقایای ایشان خود را در چاهها
 9 و مسارب زمین انداختند ، و آن بقعه از خُبث و فساد خویش پیرداختند ،
 و شوایب کدورت از مشارب و مشارع آن مملکت برخاست ؛ سلطان
 ولایت بپرداز خویش نصر بن ناصرالدین داد ، و با ولایت نیشابور و امارت
 12 خراسان مُضاف کرد ؛ و سلطان بدارالملک بلخ باز آمد ، برنیت غزوی که
 شرح آن بموضع خویش بیاید والسلام

ذکر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر و رسیدن او با سر مملکت خویش

- 15 شمس المعالی قابوس مدت هجده سال بخراسان بماند ، و بر انقلاب حالات
 و تصاریف ایام و حوادث روزگار مصابرت می نمود ؛ و هیچ کس از کبار
 امراء خراسان و معارف دولت نماند ، که معمور احسان و مشمول انعام او
 نشد ؛ و کس برو سلامی نکرد ، که نه از صِلت و عطایای او بحظی وافر

3 محارب AE : محارب H || 4 دیوار EH : دیوارها A || حصارها EH : حصار A ||
 5 القرنین EH : الفرس A || 6 دعوت AH : دولت E || 7 وراه ... دادند AH :
 — E || رزان A : خزان EH || 8 خزان A : رزان EH || 10 کدورت AH :
 و کدورت E || 13 والسلام AH : — E || 15 انقلاب AE : اهلات H || 16 مصابرت
 می نمود AE : مصابرتی نمود H || 17 معمور EH : معمور A || 18 نشد AH :
 بشد E

- ونصیبی کامل محتظی نگشت ؛ ملوک آل سامان می کوشیدند ، که او را بمُرَاد با مقرر عزّ خویش رسانند ، وسعادت مساعدت او حاصل کنند ؛ بسبب نوازل محن وعوارض فتن وعوایق ایام وعلاقی روزگار تیز تمنّای ایشان بهدف مراد نمی رسید ، واو چون کوه بر حمله عواصف و صدمه زلازل مصابرت میکرد
- چون امیر ناصرالدین بخراسان آمد ، وابوعلی را از خراسان بیرون کرد ، بملاقات قابوس سرور وارتیاح نمود ، وخواست که بنصرة واستخلاص مملکت او قیام نماید ؛ سفر بلخ در پیش آمد ، وشواغل وقت مانع گشت ؛ تا کار ابوعلی بزوال رسید ، وبسبب ابوالقسم سیمجور دیگر بار اتفاق معاودت خراسان افتاد ، عهد ملاقات تازه شد ؛ ودر حق یکدیگر اُطاف بی اندازه کردند ؛ وفخرالدولة علی بن بویه متصرف جرجان بود ، لشکر فراوان داشت ، وبیدر حسنویه وجمعی انبوه از حشم کرد مستظهر شده
- ناصرالدین خواست که از بهر مقاومت ایشان سپاهی از انجاد ترك جمع کند ، وبمساعدت ایشان در تمشیت آن کار متقوی شود ؛ حاجب بزرگ التون تاش را بایلك خان فرستاد ؛ وده هزار سوار مدد خواست ، تا باشمس المعالی بجرجان فرستند ؛ وخود بدارالملک بلخ رفت ، ومنتظر وصول رسول بنشست ؛ تقدیر موافق تدبیر نیامد ، وناصرالدین پیش از عود رسول تحویل کرد ؛ ومیان سلطان واو مال موافقه معین شد ، که

1 آل EH : آن A || 2 رسانند EH : رسانید A || کنند EH : کنید A ||

3 وعوارض فتن EH : — A || 4 کوه AH : بر کوه E || حمله A : حمله EH || عواصف EH : عواطف A || 6 ناصرالدین : + سبکدین - العتی (ج ۱ ، ص ۳۹۱) || 9 ابوعلی : + ابن سیمجور - العتی (ج ۱ ، ص ۳۹۱) || 12 وبیدر AEH : بدر بن - العتی (ج ۱ ، ص ۳۹۲) || انبوه : + کرد A || کرد EH : کرده A صاحب الاکراد - العتی (ج ۱ ، ص ۳۹۲) || 15 حاجب EH : صاحب A || 18 نیامد AH : نیامده E || 19 سلطان واو AH : او واو E

سلطان ولایت او از غبار اغیار پاک گرداند ، و او را در مقرر عز متمکین
بنشانند ؛ سلطان از جهت وفات پذیر و تشویش حال غزنه از کفایت آن
مهم بازماند ، و آن مراد در تعویق افتاد

3

و ابوالقسم سیمجور بقومس مقیم بود ؛ چون فخرالدوله وفات
یافت ، بقابوس پیغام فرستاد ، و از وفات او و خلّو عرصه ولایت
خبر داد ؛ و از ری فیروزان بن الحسن را بجرجان فرستاده بودند ،
با لشکری انبوه از کرد و دیلم ؛ چون قابوس بجرجان نزدیک شد ،
از بخارا نامه بابوالقسم بن سیمجور نوشتند ؛ و ولایت قهستان بدو دادند ،
او قابوس را فرو گذاشت ، صبح این مواعید کاذب آمد ، و باسفراین
رفت ؛ و قابوس باز گشت ، و بانیشابور آمد ، منتظر مساعدت ایام
و امکان فرصت بنشست

12

و چون کار آل سامان روز بروز در نقصان دید ، و از هر گوشه
وهنی باطراف حادث میشود طمع منقطع کرد ، و بتدبیر کار خویش
مشغول شد ؛ و اصفهبد شهریار بن شروین را بناحیت شهریار فرستاد
باستخلاص آن دیار ؛ رستم بن المرزبان خال ابوطالب رستم بن فخرالدوله
آنجا مقیم بود ، اصفهبد با او مصاف داد ، و او را بشکست ، و از لشکر
او غنایم فراوان حاصل کرد ؛ و در آن نواحی خطبه بنام شمس المعالی
کردند ، و بابی بن سعید در میان جمعی از جیل استنداریه مقیم بود ،

18

1 اغیار EH : اعیار A || متمکن EH : ممکن A || 2 کفایت A : — EH ||

6 فیروزان AEH : ابوالعباس فیروزان - العتی (ج ۱ ، ص ۳۹۴) || 13 میشود EH :
می شد A || 14 شهریار : شهریار AH شهریار E ناحیه من ارض الجبل - المنینی
(ج ۱ ، ص ۳۹۵) || 18 استنداریه : اسفنداری AEH الاستنداریه - العتی (ج
۱ ، ص ۳۹۵) ولایة الدیلم و يقال للملك الدیلم استندار واست في الاصل جبل ومنه قلعة
است وفي شرح الكرماني الاستندارية منسوبة الى استنديار نصر بن الحسن بن فیروزان
من معارف الدیلم - المنینی

وبظاہر با ایشان تردد می نمود ، و دل و اندرون او بہوا و ولاء شمس المعالی مشعوف و ملہوف بود ؛ قابوس و نصر بن الحسن بن فیروزان بسبب قحطی ، کہ در ولایت دیلم حادث شدہ بود ، بولایت ایشان افتادند ؛ و دران طمع ³ کردند ، و لشکری بسر ایشان فرستادند ؛ و ہمہ را آوارہ و بیچارہ کرد ، و اصفہبذ ابو الفضل را بگرفت ، و محبوس کرد ، تا وفات یافت ؛ و بانی با نصر دوست شد ، و ہر دو دل بر استخلاص آمل نہادند ؛ ⁶ و ابو العباس حاجب بآمل بود ، با ہزار مرد از لشکر ری ؛ و چون ایشان بآمل رسیدند ، ابو العباس از مقاومت ایشان عاجز آمد ، عزیمت ہزیمت کرد ؛ و ایشان آمل با تصرف گرفتند ، و بانی بقابوس نامہ فرستاد ؛ و از ⁹ حال فتح آمل خبر داد ، و بطاعت او تظاہر نمود ، و از صدق موالاة در انتظار وصول رایات او اعلام کرد

و بانی از نصر جڈا شد ؛ و بآستراہاد رفت ، و دعوت قابوس اظہار ¹² کرد ، از لشکر جیل ہر کہ بر ہواء قابوس بود ، پیش او رفت ؛ و شمس المعالی باصفہبذ نوشت ، تا پیش بانی رود ، و با او دست یکی دارد ؛ و اصفہبذ بحکم مثال قابوس بیانی پیوست ؛ و چون فیروزان بن الحسن ¹⁵ خبر اجتماع و اتفاق ایشان بشنید ، از جرجان روی بمحاربت ایشان نہاد ؛ بر ظاہر استراہاد جنگی سخت کردند ، و نزدیک بود ، کہ بانی شکستہ شود ؛ اما جمعی کرد و اعراب از لشکر فیروزان بشعار شمس المعالی ندا کردند ، ¹⁸ و با جانب بانی گشتند ؛ و لشکر بانی بر پی او برفت و او را با بیست کس از وجوہ قوآد بگرفتند ، و باقی لشکر روی بمجران نہادند ؛ چون آنجا

2 قابوس و نصر بن H : قابوس E ، بیاض فی A || 4 کردند AE : کرد H ||

6 و بانی با نصر : و بانی نصر H و با نصر AE و مایل بعد ذلک بانی بن سعید - العتبی

(ج ۱ ، ص ۳۹۵) || 8 ہزیمت EH : — A || 9 بقابوس AE : قابوس H ||

13 او رفت و EH : — A || 16 اجتماع ~ و اتفاق A || جرجان AE : جرجان H ||

19 و او را با EH : تا A || 20 وجوہ H : — E وجود A || و باقی AE : باقی H

رسیدند ، سالارِ خرکاش ، که از جملهٔ اقارب قابوس بود ، آنجا رسیده بود ، بمقاومت ایشان بیستاد ، و از پیش او هزیمت شدند ؛ این بشارت بقابوس رسید ، بدان شاذمان و خوشدل شد ، و بدانست که ایام نکبت و محنت سپری شد ، و روزگار اقبال برسد ؛ بدلی فارغ و صدری منشرح روی بجرجان نهاد ، و در شعبان سنه ثمان و ثمانین و ثلثمایه [۳۸۸] در مسند ملك و مستقر عز متمکن بنشست 3 6

و چون آن لشکر بهزیمت بری رسید ، ملامت بسیار یافتند ، و تفوؤ تغییر و تشویر در روی ایشان انداختند ؛ و ابوعلی الحسن بن > احمد ابن < حمویه وزیر بود ، ده هزار سوار ترك و عرب و دیلم جمع کرد ؛ و منوچهر بن قابوس و بیستون بن بیجاسف و کَنَاز بن فیروزان و رَشامُوج و موسی حاجب و اسفار بن کردویه و ابوالعباس بن جائی و عبد الملك بن ماکان در موافقت رایت او روی بجرجان نهادند ؛ و این جماعت ارکان دولت و انیاب امت دیلم بودند ؛ چون بولایت شهریار رسیدند ، شمس المعالی قابوس دل بر مقاومت ایشان نهاد ، و امید در عون باری تعالی و اقبال ایام دولت بست ؛ ابوعلی حمویه از جانب نصر بن الحسن بن فیروزان و ممالات و موالات او با قابوس نا ایمن بود ، نامه در استمالت و استعطاف 9 12 15

1 سالار خرکاش : سالار خرکاش AEH سالار بن حرکاش - العتبى (ج ۱ ، ص ۳۹۶) || 5 ودر H : در AE || ثمان AE : ثمانین H || 8 و تفوؤ EH : وخیو A || روی ایشان H : وی E روی A || 8-9 احمد بن - العتبى (ج ۲ ، ص ۲) : - AEH || 9 حمویه - العتبى : حموله EH احموله A || و دیلم H : و دیگر AE || 10 بیجاسف : تحاسف H محاسف AE || کناز - العتبى : کنار AEH و فی بعض النسخ کتان و فی بعضها کیان - المنینی (ج ۲ ، ص ۳) || 11 و اسفار AEH : و شاپور - العتبى || جائی - العتبى : حائق EH خانق A || 13 شهریار AEH : شهریار - العتبى (ج ۲ ، ص ۳) صبح بالباء الموحدة و یسمى عندهم شهریار کود - المنینی || 15 حمویه - العتبى : حموله EH احموله A || 16 و موالات AH : - E

- بذو نوشت ، وگفت : اسباب قرابت که میان تو و مجدالدوله ابو طالب مستحکمست چنان اقتضا کند ، که بحفظ صلاح ملک و مراعات جانب او قیام نمائی ، و مدد و معاونت دریغ نداری ؛ و اگر این عزیمت بنفاذ رسانی 3 هر آنچه توقع افتد از ترتیب و ترحیب و اکرام و انعام و تقدیم و تفضیم پیش گرفته شود ؛ و حالی را قومس در اعتداد تو آورده شد ، تا اندیشه^۴ انعام در باره^۵ تو بایتمام رسد ؛ و نصر بن الحسن بذین لمعه^۶ برق منخدع شد و روان ؛ چون بساریه رسید ، راه جرجان از جانب چپ بگذاشت ، و چون نزدیک قومس رسید ؛ سیر^۷ ضمیر خویش اظهار کرد ، و اندیشه^۸ که در مطاوعت مجدالدوله در اندرون داشت ، با اتباع خویش در میان نهاد ، تا کلمه^۹ ایشان مختلف شد ؛ جمعی با ولایت اُسُتنداریه رفتند ، و بعضی میل جرجان کردند ؛ و نصر با بقایاء لشکر بقومس رفت ، و بابو علی حمویه کس فرستاد ، و ازو قلعه^{۱۰} خواست ، که بدان مستظهر شود ؛ او 12 قلعه^{۱۱} جو مَسند بذوداد ؛ و او رحل و ثقل و عیال و اموال آنجا فرستاد و چون ابو علی آن رخنه برگرفت ، و از عوادی شر^{۱۲} و غوایل ضر^{۱۳} نصر فارغ شد ، روی بساریه نهاد ، بعزم جانب جرجان ؛ چون آنجا رسید ، 15 منوچهر در سیر^{۱۴} کس بپذیر فرستاد ، و از معرض عقوق و اهما ل حقوق تفادی نمود ؛ و ابو علی از بیستون بن بیجاسف و مخالفت او مستشعر شد ؛ بسبب قرابت او با قابوس و اشتباك و اشتراك ایشان در نسب جیل و میل قدیم 18 و مودت سابق او با قابوس او را بگرفت ، و بارای فرستاد ، و بجرجان رفت ، و بر ظاهر شهر برجانب مشهد داعی فرو آمد

3 بنفاذ EH : نیفتاد A || 4 آنچه EH : چه A || 5 شد AH : باشد E || 7 - 8 راه جرجان ... رسید EH : — A || 10 استنداریه : اسفنداریه AEH الاستنداریه - التبی (ج ۲ ، ص ۴) || 11-12 و بابو علی حمویه : و بابو علی حموله H و ابو علی حموله E و بابو احموله A || 13 جومند - التبی : جوزر AEH قصبة بقومس - المتینی (ج ۲ ، ص ۴) || و او AH : او E || 14 ضر AH : — E || 16 و اهما ل H : — AE || 17 بیجاسف : تجاسف EH : نجاسف A || 18 میل AH : مثل E

و اصحاب شمس المعالی دل بر مقارعت و مفاضت قوم قرار دادند ،
 و از بام تا شام در مقاسات لباس باس و مساقات جام حمام بوزند ؛
 3 و دو ماه متواتر در ممارست آن روزگار گذاشتند ؛ در فُرضه جرجان
 قحط برخاست ، و طعام نایافت شد ؛ اصحاب قابوس در آن بؤس نفوس
 خویش را باندك لقمه قانع گردانیدند ، و سدّ مجاعت ضروری میکردند ؛
 6 و لشکر ری از جانب مشهد داعی بسبب ضیق حال و قلت زاذ و انقطاع
 امداد با جانب محمد آباد بنشستند ، تا از جانب خیاشك علوفه بدست
 توانند آورد ؛ بسبب تواتر امطار و تراحم اقطار از مهیات و اوطار و طلب
 9 علوفه و زاذ باز ماندند ؛ طوفانی برخاست از صواعق رعد و برق و عواصف
 جنوب و شمال ، خیمهها فرونشست

چون اصحاب قابوس ایشان را در آن حیرت و محنت دیدند ، از
 12 حصار بیرون آمدند ، و از مطلع فلق تا مقطع شفق جنگ کردند ؛ تا هزار
 و سیصد مرد از ایشان بر آن صحرا ضحیح تراب و غذاء نسر و غراب
 گردانیدند ، والله اعلم بالصواب ؛ و اسفهلار بن کرانکیر و زرین غول
 15 و حسستان بن آشکلی و برادر او و حیدر بن سالار و محمد بن و هسودان را
 اسیر گرفتند ؛ و حشم جیل از لشکر دیلم غنیمتها یافتند ؛ و شمس المعالی
 بمعالجه مجروحان آن لشکر و مواسات خستگان و مراعات اسیران و بذل

1 مقارعت AE : مفارعت EH || مفاضت : مفاضت AEH || 3 فرضه AH :
 فرضه E || 6 و لشکر ری AH : و لشکر ری E || مشهد داعی AEH : قبرداعی - العتی
 (ج ۲ ، ص ۶) || و انقطاع AE : انقطاع H || 7 بنشستند AH : بستند E ||
 خیاشك AEH : چناشك - العتی (ج ۲ ، ص ۶) [وهی] قصه بین جاجرم و جرجان
 و خرفان - المنینی || 8 مهیات AH : مهمات E || و طلب H : — AE || 10 خیمها E :
 خپا EH || 11 چون AE : و چون H || حیرت AH : حسرت E || 12 آمدند AH : — E ||
 13 مرد EH : مرد را A || 14 والله ... بالصواب E : — AH || کرانکیر AEH :
 کورنکیج - العتی (ج ۲ ، ص ۷) || و زرین غول EH : نرس غول A زرهوا - المنینی ||
 15 و برادر او AEH : کذا در العتی « و اخوه »

انواع کرامات و تخصیص هر يك بعبا و صلوات آثار کرم و انوار شیم خویش
ظاهر گردانید

- 3 چون ابو علی ازان هزیمت بقومس رسید، بنصر بن الحسن بن فیروزان
نامه نوشت، و او را برسیل استعجال استحضار فرمود، تا بتدارك کار
و تلافی عار مشغول شود، و باستیناف مناصرت قیام نماید؛ از خوف لشکر
قابوس بقومس توقف نتوانست کرد، گنج کرد، وبری آمد؛ نصر
6 تا سمنان بیامد، آنجا توقف کرد، و بمجدالدوله نوشت، و مدد خواست؛
و او بعد از امتداد ایام پسر بکتگین حاجب را باششصد سوار ترك
بذو فرستاد، و بمكان ایشان مستظهر شد؛ و قابوس بابی بن سعید را
بمحاربت ایشان فرستاد، و باصفهبد شهریار نوشت، تا بصحبت او
منتظم شود؛ بابی بنصر پیوست؛ و راهها نگاه می داشت، و مستعد
و متشمر بیستاد، ناگاه بابی برسید، و لشکر او از مکیدت نصر خبر
12 نداشت، غافل و متفرق بر عقب او می رفتند؛ بابی زمانی بمنوشت
و مهارشت بایستاد، عاقبت منهزم و شکسته بیرون رفت
- 15 این فتح پیش مجددالدوله موقعی تمام داشت، و مکان نصر پیش او عالی
شد؛ مجددالدوله خال خویش زستم بن مرزبان را با سه هزار مرد بمجداد و فرستاد،
و اصفهبد ناحیت شهر بار بر خال خود تقریر کرد؛ و نصر تا دماوند باستقبال
او بیامد برسیل مظاهرت و معاونت، و ولایت او مستخلص کرد؛ و اصفهبد
18

1 آثار A: و آثار EH 3 || او علی: + ابن حمویه - العتبی (ج ۲ ص ۷) ||
نصر A: نصر EH || 4 استعجال EH: تعجیل A || بتدارك AE: تدارك H ||
5 از خوف EH: و از خوف A || 7 تا AH: با E || بیامد AH: آمد E ||
8 و او EH: او A || 11 پیوست AH: نوشت E || و مستعد AH: و متشمر E ||
12 برسید AE: رسید H || 16 مرزبان EH: المرزبان A و العتبی (ج ۲ ص ۹) ||
مرد H: سوار AE فی ثلاثة آلاف رجل - العتبی (ج ۲ ص ۹) || 17 شهر بار H:
شهر بار AE و العتبی || خاله EH: خاك A

شهریار بساری رفت ، و بمنوچهر بن شمس المعالی التجا کرد ؛ و در میان اهل
 فریم غلائی ظاهر شد ، بسبب تردد لشکر و تفحص از موضع غلات
 3 و اقوات و تاراج کردن آن بی عوضی و ثمنی ؛ نصر بذرین سبب از رستم
 تخلف نمود ، و از مصاحبت او جدا شد ؛ و اصفهید چون رستم را از مدد
 و معاونت نصر خالی یافت بر سر او تاختن آورد ، و از ولایتش بیرون کرد ،
 6 و منکوب و منهوب باری آمد ؛ و اصفهید در ولایت خویش متمکن بنشست ؛
 و در این ایام ابو نصر بن محمود الحاجب بسببی از اسباب بولایت شمس المعالی
 افتاده بود ، و شمس المعالی در باب او ابواب صنایع و مواهب تقدیم فرمود ؛
 9 و او را بمال بسیار و اُهبّت تمام مستظهر کرد ، و در بذل حاجات و سوانح
 مهمّات مزاح العله گردانید ، بمناصبت نصر فرستاد ؛ و او بدلی قوی
 و رغبتی صادق روی بذران مهم آورد ، و بارها بر سر نصر دوانید ،
 12 تا سپاه او متفرّق و آواره کرد ؛ و جستان بن الداعی و پسر هندو را با چند
 کس از اعوان او اسیر گرفت ؛ نصر از پیش او بهزیمت بسمنان افتاد ،
 و نصر بن الحسن با شرف ابوت و قدمت خاندان و کثرت عشایر سنجیت
 15 ظلم داشت ، و بطغیان و عدوان معروف و موصوف بود ؛ بعد از آن
 عثرت پیانی بری مکاتبات می نوشت ، در استمداد و استعانت استغاثت
 می کرد ؛ بعد از آن مجدالدوله و شمس المعالی با یکدیگر صالح کردند ،

1 کرد AE : ساخت H || 2 فریم AEH : الفاء فيه مكسورة والراء مهملة
 مشددة على وزن شریب وسكيت وهی من نواحی الجبل - المنینی (ج ۲ ، ص ۱۰) ||
 4 واز AH : واین E || 6 و اصفهید AE : — H || 7 ودر این A : ودر EH ||
 ابو نصر بن محمود AEH : ابو نصر محمود - العتي (ج ۲ ، ص ۱۰) || 10 مزاح - العتي :
 جزو AEH || گردانید EH : گردانیده A || بدلی EH : بذلی A || 12 او EH : او
 را A || جستان بن الداعی - العتي (ج ۲ ، ص ۱۱) : حسان بن راعی AEH || وپسر
 هندو AEH : واین هند - العتي || 13 بسمنان افتاد : + فی جمادی الاخر سنة ۳۹۰
 - العتي (ج ۲ ، ص ۱۱) || 6 الحسن AH : الحسين E || 15 و موصوف EH : موصوف A ||
 16 بری ~ مکاتبات A || استغاثت AH : استقامت E

ونصر را بفدا در میان نهانند ، و باتفاق یکدیگر حیلّی اندیشیدند ،
که نصر را بدست آرند ، و خاطر از کار او فارغ گردانند

- 3 نصر ازین حال آگاه شد ، در حق ایشان بدگمان گشت ؛
در اثناء آن خبر رسید ، که ارسلان هندو بیچه والی قُهستان ، که از امراء
وقوّاد سلطان بوذ ، بر سر ابوالقسم سیمجور تاخت ، و او را بولایت
6 جُنَابَد انداخت ؛ نصر پیش او رفت ، و بموافقت او اعتضاد جُست ؛
و او را بر قصد رَی تحریض داد ، و بر مخاصمت و مغالبت مجدالدوله
إغرا کرد ؛ ابوالقسم بدین تسویل و تحیل فریفته شد ، و زمام خویش
9 فرا دست نصر داد ، تا بخوار بیامد ؛ از رَی لشکری تمام پیش مراد
او حایل و مانع شد ؛ و او چون سوَرَت آن شیران و صولت آن دلیران
مشاهده کرد ، انگشت ندامت گزیدن گرفت ، و خجل و پشیمان خایاً
12 خاسراً باز گشت

- و شمس المعالی جمعی از عفاریت اکراد و شیاطین انجاد بمقابله
ایشان فرستاد ، تا حواشی ولایت و نواحی مملکت او از تعرض ایشان
نگاه داشتند ، و ازان حدود برانند ؛ ایشان چون از جوانب نا امید
15 شدند ، جهان بر ایشان تنگ شد ، روی بحضرت سلطان آوردند ؛
و حال ابوالقسم در خدمت سلطان بدان رسید ، که از حضرت او
بگریخت ، بر آن موجب که در سابقه شرح داده آمد ؛ و نصر مدتها
18 ملازم خدمت بوذ ، سلطان بیار و جوّمند بوّی داد ، و او بسر
إقطاع خویش رفت ، و عرصه آن ولایت برو تنگ بوذ ، بدان

1 بفدا AH : بفد E || 4 از امراء AH : امر و مورد E || 5 سلطان : + عین
الدوله - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۲) || 7-9 و بر مخاصمت ... نصر داد : EH : — A ||
9 خوار : + الرى - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۳) || 15 سلطان : + عین الدوله - العتبى ||
17 بر آن EH : — A || 18 ملازم H : ملازم AE || خدمت بوذ H : می کرد و AE ||
و جوّمند - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۳) : و خرّمند EH و جوّمند A ، + من نواحى نیساپور -
المنینى || 19 خویش AH : خود E || برو تنگ بوذ A : — EH

قناعت نتوانست کرد ؛ و در حُناق این بی‌مرادی اضطراب میکرد ،
تا از رَی او را بأنواع حیل و خدیعت بفریفتند ، و بکمند مکر بنخوذ
3 کشیدند ، و در قید اسار محکم بستند ، و بقلعهٔ اُسْتوناوند فرستاد
شمس المعالی باستخلاص قلاع آن نواحی پرداخت ، و جمله با تصرف
گرفت ، و بمعتمدان خویش سپرد ؛ و اصفه‌بذ شهریار در اثناء آن حال
6 سلسلهٔ مخالفت بجنبانید ، و بکثرت لشکر و وفور مال مغرور شد ؛ از رَی
رستم مرزبان را با صنادید دیلم بمحاربت او فرستاد ؛ و بیستون بن بیجاسف
که بتهمت مَوالات قابوس متهم بود ، در جملهٔ آن لشکر بفرستادند ؛
9 و اصفه‌بذ را بشکستند ، و اسیر گرفت ؛ رستم مرزبان بشعار دعوت
قابوس ندا کرد ، و بسبب وحشتی ، که با اهل رَی در دل داشت ،
خُطبهٔ آن خطه بنام شمس المعالی قابوس مَطَرَز کرد ؛ و صدق مطاوعت
12 خویش بقابوس نوشت ، و بیستون بدان حالت مسرور شد ، و بمعاودت
وطن و مراجعت اهل و مسکن و وصول با ولی نعمت قدیم تقدیم نمود ؛ و مملکت
و ولایت گیلان با سُر ها با ولایت جرجان و طبرستان مضاف گشت ؛ شمس
15 المعالی ولایت گیلان بمنوچهر پسر خویش داد ؛ بعد از آن ولایت و ناحیت
رویان و سالوس و حدود استنداریه بکلی مستخلص شد ؛ و بیمن معالی
و کفالت و حسن ایالت شمس المعالی آراسته گشت ؛ و او با سلطان بتأسیس

2 بفریفتند EH : بفرستند A || و بکمند EH : و بکند A || 3 بستند EH :
بنشاند A || استوناوند AH : العتی : استاوند E : و می بمحدود دناوند الی طبرستان
و هذا لان دناوند لها طرفان احدهما الی خوار الری والثانی الی طبرستان . . . - المنینی ||
4 باستخلاص EH : باخلاص A || با تصرف AH : بر تصرف خود E || 7 مرزبان
را AE : مرزبان A ابن المرزبان - العتی (ج ۲ ، ص ۱۴) || فرستاد EH :
فرستادند A || بیجاسف : تجاسف H تجاسف E بحاسف A || 8 جملهٔ A : حلهٔ EH ||
9 رستم AH : — E || 10 - 12 ندا کرد . . . بقابوس AH : — E || 12 و بیستون : +
بن بیجاسف - العتی (ج ۲ ، ص ۱۵) || 14 و ولایت AH : ولایت E ||
16 استنداریه - العتی (ج ۲ ، ص ۱۵) : اسفندیاریه AEH || و بیمن EH : و همین A ||
معالی AH : معانی E

- بنیان مودّت و تأکید اسباب محبت مشغول شد ؛ و در تمهید موالاة
رسولان بفرستاد ؛ و باهتمام دولت و حمایت عزّت سلطان اعتضاد و استناد
جُست ، و تحف و مبارّ فراوان فرستاد ؛ تا عُنْدَهُ اُلْفَت و عصمت
مستحکم گشت ، و اسباب مصافات و مصادقت بنظام پیوست ؛ و جرجان
و طبرستان و بلاد دیلم تا ساحل دریا در حکم امر و نهی او منتظم گشت ؛
و قابوس بسمت عدل و رأفت و انصاف و معدلت آراسته بود ، و در فنون
علوم و آداب متبحّر ، و در جمع میان درایت شمشیر و ذلاقت قلم منفرد ؛
و رسائل او در اطراف و اکناف عالم مشهور و مذکور ، و الله اعلم بالصواب
- 9 ذکر موافقت سلطان با ایلگخان و بمخاصمت رسیدن
ایشان بعاقبت

- چون سلطان محمود عرصه خراسان از معارضان پاك گردانید ،
و معاندان آل سامان را نیست کرد ، ایلگخان ماوراءالنهر با تصرف
گرفت ، و ملوك آل سامان و اولاد و اخلاف ایشان را بدست آورد ،
و آن خطه از ارومه و جرثومه ایشان خالی کرد ، بسلطان فتح نامه
نوشت ، و او را بر وراثت ملك خراسان تهنیت کرد ، و در شعف هوا
و سلوك و لاء او قدم گزارد ؛ و میان ایشان وصلتی رفت ، و اسباب
ممازجت و مواشجت مستحکم شد ، و ذات البین از صدق و داد بمحض
اتحاد رسید ؛ و در وقت آنك سلطان از بهر دفع منتصر بنیشابور آمد
ابوالطیب سهل بن < عماد بن > سلیمان صعلوکی را ، که امام حدیث بود ،

4 مصافات EH : مضافات A || 4-6 بنظام ... و قابوس AH : E || 4 بنظام A :
بنام H || 6 و انصاف EH : انصاف A || 7 متبحر E : مشعر H متحر A || جمع AH :
جمع امور E || ذلاقت EH : ذلاقت A || 8 والله ... بالصواب E : — H ، والله
اعلم A || 9 و بمخاصمت E : و بمخاصمت AH || رسیدن AH : رسیدن E || 16 وصلتی AH :
وصیتی E || 17 و مواشجت A : و مواشجت H و مواشجت E || 19 الطیب - العقی
(ج ۲ ، س ۲۸) : طیب AEH || محمد بن - العقی : AEH

- برسالت بایلگخان فرستاد ، و در خطبه کریمه از کرائم او رغبت نمود ،
و بیش از حدّ وعدّه و حصر و مرّ نفایس اموال از شفشه‌اء زر و یاقوت‌ه‌اء
3 بهرمان و عقایل دُرّ و مرجان و تخت‌ه‌اء جامه و بیض‌ه‌اء عنبر و اوانی
زر و سیم مشحون بشه‌اءات کافور و دیگر محمولات دیار هند از درخت‌ه‌اء
عود و تیغه‌اء بلارک و پیلان جنگی آراسته بانواع ملاب‌س و مناطق
6 مرصّع ، که وهم در وصف جواهر آن خیره می شد ، و چشم در تلالو
لالی آن تیره می گشت ، و اسپان نامدار با زین و سرفسار زر
- چون امام ابو الطیب بدیار ترک رسید ، بمورد او اهتزاز و ارتیاح
9 فروزدند ، و در اعزاز و اکرام مقدّم او بغایت برسیدند ، باؤزکند مقیم
شد ، تا مهمّ زفاف پرداخت ، و نجیح السّعی و مقضیّ الحاجة بازگشت ؛
و با درّ یتیمی ، که در ترکستان بتحصیل آن غواصی میکرد ، روی
12 بنحمت سلطان نهاد ؛ با حمله‌اء گران از مجلوبات دیار ترک از زر ساو
و سیم ناب و نافه‌اء مشک و ماه‌رویان ختلی و کنیزکان ختائی و سنقور سپید
و دست‌ه‌اء بُرطاس و قاقم و سمور و طرایف چینی و دیگر اصناف الطاف
15 هر دو مملکت ، معاهد مشابکت و مصاهرت مستمرّ گشت ؛ و اشتراک
در مراتع نعم و اتحاد صنایع و خدم محقّق شد ؛ و مدتها حال برین
جمله منتظم و متنسّق بود ، تا بچشم زخم ایام مشارع آن مودّت
18 مکدر شد ، و موارد آن محبت منغص گشت ، و معاهد آن مخالفت
بانحلال رسید

1 کرائم EH : کریم A || 2 شفشه‌اء AH : شفشه‌اء E || 3 عقایل : عقاید AEH
عقائل الدر - العتی (ج ۲ ، ص ۲۸) || 4 و بشه‌اءات AH : بشه‌اءات E || 6 تلالو :
تلالی EH بلالی A || 7 با زین EH : نارین A || 8 امام A : اقوام H ایام E ||
9 باؤزکند : باوکند AEH باوزجند - العتی (ج ۲ ، ص ۳۱) || 13 سپید EH : اسفید A ||
14 الطاف EH : اطراف A || 15 معاهد EH : — A || 16 و خدم AH : وقدم E ||
17 بود EH : — A || 18 محبت AE : صحبت H

بر جمله جمعی از مشاهیر^۱ جواهر حضرت سلطان بوژند ، با کمال
براعت و حُسن بلاغت ، که اگر بذکر مناقب و مآثر ایشان قیام نمائیم
مقصود کتاب فایت گردد ، و بملالت و سآمت رساند
۳ اکنون با ذکر غزوات و وقایع سلطان آئیم ، و آثار تیغ و سنان او
در دیار هند و ترک حکایت کنیم ، والسلام

۶ ذکر غزوه بهاطیه

چون سلطان از کار سجستان پرداخت ، و فتنه^۲ که در آن نواحی قایم
بود سکون یافت ، و عارض آن عارضه منقش شد ، عزم غزو بهاطیه
مصمم کرد ؛ و از سیحون گذر کرد ، و از ناحیت مولتان بگذشت ،
۹ و بظاهر بهاطیه نزول فرمود ؛ و این شهر سوری داشت ، که نسور بر
موازات شرف آورسیزندگی ، با سَمک در کون مساوی و با ساکین موازی ،
و خندق چون بحر محیط با قعری بعید ، و عرضی بسیط در پیرامون
۱۲ آن کشیده ؛ و بمردان کار و فیلان کارزار آراسته ، و زعامت آن ملاعین^۳
باطاغوتی ، که به بیچهره معروف بود ، موکول ؛ و او از سر نخوت
و سکر غرور بکثرت اتباع و آشباع خویش از شهر بیرون آمد ،
۱۵ و با اعتماد قوت ابطال و شوکت اقبال بمقاتلت بایستاد

۱ حضرت H : — AE || ۳ کرد EH : شود A || ۴ و وقایع AE : وقایع H

۵ والسلام A : والله اعلم E ، — H || ۶ ذکر EH : — A || بهاطیه : علی وزن ثمانية

بلدة من بلاد الهند - المنینی (ج ۲ ص ۶۶) || ۸ منقش AH : منقش E ||

۸ - ۹ بهاطیه مصمم کرد AE : کرد H || ۹ - ص ۱۵۰ ، س ۱۲ و از سیحون . . . و از

اتباع او EA : — (در اینجا از نسخه H يك ورق ساقط شده است) || ۱۰ فرمود A :

کرد E || ۱۱ موازات H : موازات E | نرسیدگی E : نرسیدی A | در کون

مساوی E : مساوی A | ساکین E : شمالین A | موازی A : موازی E || ۱۳ آن A :

— E | کارزار E : پیکار A | زعامت A : وزعایم E || ۱۴ طاغوتی : طاغوتی E

طاغوتی A | بیچهره - العقی (ج ۲ ص ۶۷) : بحیرا AE || ۱۶ بمقاتلت A : بمقابلت E

وسلطان سه روز متواتر بصواعق بوارق صفاح ولوامع شوارع اُرماع
 او را در کوره دمار و تنوره بوار می سوزانید ؛ روز چهارم بر شق
 3 سهام و مشق سنان و حُسام صحایف عمران مخاذیل و اضالیل تباه و سیاه
 گردانید ؛ و چون زورق خورشید نداء تکبیر احزاب دین بمسامع اهل
 علیین رسانید ، از سر صدق یقین و برای نصرت دین حمله کردند ،
 6 تا سواد کفر از بیاض رقعۀ آن عرصه محو شود ؛ سلطان چون فحل
 هائج و بحر مائج دو دسته شمشیر می زد ، و مرد را با خود وزره بدو نیم
 می کرد ؛ و چند فیل که حصن قلب کافر بود بستند ؛ و باذ نصرت
 9 از مَهَب لطف ایزدی در وزیدن آمد ؛ و رایت سلطان را اعلام ایمان
 در علو رفعت بثریتا رسید ، و اسباب کامکاری و کامرانی مهیا شد
 خصمان در اندرون حصار گریختند ، و بسور قصور اعتصام جستند ،
 12 و انصار دین زمام اختیار از دست ایشان بستند ، و مداخل حصار فرو
 گرفتند ، و خندق بینداشتند ، و در تفسیح مضایق و تفتیح مغالقات یکدیگر
 را مظاهرت کردند ؛ و بیچهارا در وقت حرّت حرب و وقده آتش
 15 طعن و ضرب مصایر آن کار بدیده بود ، و عواقب آن عقوبت ببصر
 بصیرت مشاهده کرده ، و بغیضه از غیاض مستظهر شده ؛ سلطان
 کوکبه از کواکب سپاه خویش بر اثر او بفرستاد ، تا چون گریبان
 18 پیرامون او فرا گرفتند ؛ او از هول آن صاعقه ورُعب آن حادثه
 خنجر می که داشت برکشید ، و سینه خویش فرو درید ، و جان بمالک سپرد ،

2 تنوره : A : تنور E | سوزانید : E : سوارانید A | برشق A : برشق E
 4 زورق : A : — E | رسانید : رسید AE | کردند : + که E | 6 تا سواد کفر : E :
 تاج سواران کفره A | عرصه E : — A | شود E : شد A | 7 هائج : A : هائج E
 مائج A : مائج E | دو A : در E | 9 سلطان را A : و E | 10 علو : + و A
 11 در A : از E | 12 زمام A : زمان E | 13 تفسیح A : تفسیح E | مغالقات A : مغالقات E
 14 و بیچهارا - العتبى (ج ۲ ، ص ۶۸) : و بحیرا E و بحیرا A | 15 مصایر A :
 بصایر E | 17 کوکبه : + و A | 19 بمالک سپرد E : بمالک کسترده A

و بقایای سپاه او را بیکبارگی بتیغ بگذرانید ، و صند و بیست سر فیل
از آن فتح نامدار در مربوط فیلان خاص افزود ، و غنایم بسیار از اموال
و اسلحه

3

سلطان همانجا مقام کرد ، تا آن نواحی از خبث اهل شرک پاک
گشت ، و بساط دین و شریعت محمدی گسترده شد ؛ و اهل آن بقعه را
در ربهه اسلام و استسلام کشید ، و مساجد و منابر ترتیب داد ؛
و ائمه را برای تعلیم فرائض دین و سنن اسلام و تبیین و تعیین حلال
و حرام نصب کرد ؛ و با لواء منصور و علاء موفور بغزنه تافت ، الا آنک
موسم تقاطر اقطار و تکاثر امطار بود ، و راهی دراز و مخاوف بسیار در پیش ؛
و خلقی از خدم و حشم او در آن احوال و اوجال و افواجا و افواجا رسیدند ، و از
رحال و ائقال فراوان تلف شد ؛ و خدای تعالی ذات شریف و نفس نفیس
او از آفت آن مسافت و مهالك آن مسالك ننگه داشت و الله اعلم

12

ذکر غزوه مولتان

ابو الفتح والی مولتان برجس اعتقاد و قبح إلحاد موصوف
و معروف بود ، و اهل خطه مولتان را برآی و هوای خویش دعوت
میکرد ، و خلائق را در منزله ضلالت و مهلكه جهالت می انداخت ؛
حال او بسلطان انها کیدند ، حمیت اسلام و غیرت دین او را
بر کفایت و حسم ماده معرت او باعث و محرض گشت ؛ در تتمیم
این کار استخارت کرد ، و همت برین مهم دینی گماشت ، و آماده
کار شد ، و لشکری بسیار جرّار جمع کرد

18

4 سلطان A : و سلطان E | 7 و سنن A : و مین E | و تبیین A : و تبیین E

8 علاء A و کذا فی المتی (ج ۲ ، ص ۷۰) : عدااء E | 9 و مخاوف A : و محلوت E

10 و اوجال ؛ و احوال A ، — E | 11 فراوان A : فراوانش E | 12 و الله اعلم E : — A

13 غزوه A : غزو | 14 و قبح A : فتح E | 18 بر کفایت A : بر کفالت E

چون نقاش ربيع نقشهای بدیع بر اطراف کوه و هامون نگاشت ،
 آهنگ ناحیت مولتان جزم کرد ، بآندپال پادشاه هند کس فرستاد ،
 3 تا در واسطه مملکت خویش راه بدهد ، تا لشکر اسلام بگذرد ؛ او
 دست ردّ بر روی التماس سلطان نهاد ، و راه تمرّد و تنمرّ پیش گرفت ؛
 سلطان ازین سبب در خشم شد ، و نیت مثنی کرد ، در يك پرده دو
 6 نوا آغاز نهاد ؛ و جازم شد ، که بیضه ملک و آشیانه دولت او بصرصر
 قهر بر باد دهد ؛ بفرمود تا دست نهب و ایرهاق و هدم و إحراق بر دیار
 و أمصار او دراز کردند ، و چیپال را از مضیقی بمضیقی می انداخت ؛
 9 و حواشی حوزه ملک او می ستد ، و اطراف و حوالی ولایتها و او بازی
 برید ، تا او را بنواحی کشمیر انداختند

چون ابو الفتح والی مولتان مشاهده کرد ، که باچیپال ، که طود
 12 رفیع و سدّ منیع هند بود ، آن رفت ، دانست که جایی که ببر و هزبر
 گریزان روند ، ارانب و ثعالب را مجادلت ممکن نگردد ، و مکنّت
 مقاومت صورت نیندد ، خزاین و دفاین خویش بر پشت اُفبال و اُحمال
 15 بسرندیب برد ، و مولتان باز گذاشت ؛ سلطان بدان نواحی رسید ،
 و از عقاید ایشان استکشاف کرد ، همه را در مخابط ضلالت و مهابط
 جهالت دید ؛ و شهری که مسکن و متوطن ایشان بود ، در حصار گرفت ،
 18 و بقهر بستد ؛ و همه را بعذبات عذاب تأدیب کرد ، و بیست بار هزار

1 نقاش : A : نفاس | نقشهای : A : نفسهای E | 2 باندپال - العتبی (ج ۲ ، ص ۷۳) :

باندپال A به آندناک E | 3 بدهد E : دهد A | 4 رد E : زد A | و تمر : و تمر E
 و تمش A | و نیت : + غزو A || 12 وسد A : وسده E | 13 ارانب A : اذائب E |
 و مکنّت : + در منزله ضلالت و مهلکه جهالت می انداخت حال او بسلطان آنها کردند
 حیث اسلام و غیرت دین او را بر کفالت جسم ماده معرفت او باعث و معرض کشت
 و مکنّت E (= ص ۱۴۶ س 16 - 18) | 15 باز گذاشت A : در E ناخواناست |

13 بمذبات A : بمذبات E | بیست بار E : بیست A

بار هزار درم بأرُش عصیان و فدیهٔ عدوان و جزیهٔ طغیان برگردان
ایشان نهاد

- 3 ذکر مقامات او در تصرف دین و امارت عالم یقین از عرض
دریا بگذشت ، و تا دیار مصر برسید ، و هیبت تیغ او در دیار هند و سند
مستفیض شد ؛ و مادهٔ فساد و الحاد کفر و عناد در آن نواحی مُنَحَسَم
6 گشت ، و الله اعلم بالصواب

ذکر گذشتن ایلکخان از جیحون

- روزگاری میان سلطان و ایلکخان موافقت قائم بود ، تا بدست
9 عقارب فساد و تضریب مکاید حساد مرابر مودت منقطع شد ، و نوایر
خصوصیت مشتعل گشت ؛ ایلگُ فرصت امکان مجاهرت و مکاشرت
نگاه داشت ؛ چون رایات سلطان دوردست افتاد ، و بحدود مولتان
12 نهضت کرد ، و عرصهٔ خراسان از کُماة دولت و حمأة حضرت
خالی ماند ، سُبَاشی تگین را که خویش و صاحب جیش او بود ،
بالشکری فراوان بخراسان فرستاد ، و جعفر تگین را برسم شحنه گی
15 به دار الملك بلخ گماشت ؛ و ارسال جاذب والی طوس به راه مقیم
بود ، مأمور از قبیل سلطان که چون از طرفی وهنی حادث شود ،
واز جانبی خللی متولد گردد ، با غزنه نشیند ، از هراه رحلت کرد ،
و بغزنه رفت ؛ و سُبَاشیتگین به راه آمد ، و الحسین بن نصر را بتحصیل
18

1 عدوان E : عداوت A | 3 ذکر : ذکر E و ذکر A | 5 الحاد A : و اتحاد |
والله ... بالصواب E : — A | 6 مکاید A : مکادت E | مرابر مودت A : سرائر E |
نوایر : نوایر E نواید A | 10 مکاشرت A : مکاسرت A | 13 سباشی تگین - العتبى
(ج ۲ ، ص ۷۶) : سباشتکین E سباشتکین A | را E : — A | 14 جعفر تگین -
العتبى (ج ۲ ، ص ۷۶) : و جعفریتکین AE | 18 سباشیتکین : سباشتکین AE |
الحسین - العتبى (ج ۲ ، ص ۷۷) : حسن E حسین A

وجوهات و ترویج ابواب المال بنیشابور فرستاد ؛ جمعی از اعیان خراسان بمالات و ممالات ایشان برخاستند ، سبب امتداد ایام غیبت سلطان و انقطاع اخبار ، وزیر ابو العباس الفضل بن احمد در حفظ مسالك و ضبط ممالك تا حدود مولتان و پنجهر احتیاط بلیغ بجای آورد ؛ و مداخل و مخارج آن نواحی بمردان کار و محافظان هشیار سپرد ، و از حال ایلگ و تورّد در عرصه ملک بسلطان مُسرّعان دوانید

سلطان مهات آن طرف مهمل فرو گذاشت ؛ و چون برق خاطف وریج عاصف سهول و ظراب و شُهب و شعاب آن مسافت در نوریدت ، و باندك مایه روزگار بغزنه آمد ، و از ترکان خَلج جمعی بانبوه و لشکری بشکوه جمع کرد ، و چون بحر مواج و سیل محتاج ببلخ آمد ؛ جعفر تگین چون دیواز لاحتول گریزان بجانب ترمذ برون شد ؛ سلطان ارسلان جاذب را باده هزار سوار بسر راه او فرستاد ؛ سُباشی تگین

1 ترویج E : ترویج A | 2 ایشان برخاستند A : در E ناخواناست | 3 الفضل - المتی (ج ۲ ، ص ۷۷) : بن الفضل AE | 4-3 مسالك و A : در E ناخواناست | 4 مولتان AE : بامیان - المتی | پنجهر E : پنجهر A | بلیغ E : بلیغ A | 5 بمردان A : — E | هشیار A : در E ناخواناست | 6 و تورّد : و نورّد E و یورد A | عرصه E : عرضه A | 8 و ظراب A : و طراب E | 9 بفرنه آمد و A : در نسخه E ناخواناست | خلیج A : خلیج E الاتراك الحلیة - المتی (ج ۲ ، ص ۷۸) و الحلیة منسوبة الى الخلیج قال صدر الافاضل الخلیج صح بفتح الحاء المعجمه واللام و تقلیط الجیم و هم صنف من الناس و قوموا فی قديم الزمان الى الارض التي بین الهند و نواحی سجستان فی ظهر الفور و هم اصحاب نعم علی خلق الاتراك و زبهم و لسانهم - المتینی | 10 محتاج E : محتاج A | 11 جعفر تگین - المتی (همه جاء) : جعفر تگین AE | چون ... لاحتول A : در E ناخواناست

- چون بکنار جیحون رسید ، آن دیار از غوغا جوشان و خروشان دید ،
 روی بتافت ، وبا مرو آمد ، تا براه بیابان بروذ ؛ طریق اجتياز متعذر
 بود ، و چاهها مطموم ، و راهها مطموس ؛ روی با سرخس نهاد ،
 3 محسن بن طاق ، که امیر غوز بود ، راه برو بگرفت ، و بممانعت او بر
 خاست ؛ سُبَاشیتِگین برو ظفر یافت ، او را بگرفت ، و بدو نیم کرد ؛
 6 و خلقی از جانبین هلاک شدند ؛ سُبَاشیتِگین مکنت مقام و فرصت
 استجمام نیافت ، بآبورد شد ؛ و از آنجا بنیشابور رفت ؛ و از هر
 مرحله که رحلت میکرد ارسلان جاذب فرومی آمد ، مانند روز در
 عقب شب بود ؛ عاقبت بجانب سیستان برون شد ؛ و لشکر بر عقب
 9 او پیایی می رفت ، تا بحدود جُرْجان افتاد ؛ و خود را در میان مخارم
 و آجام آن نواحی انداخت ؛ و گردان گیلان دست قتل و نهب برو
 زدند ، و نکایتی عظیم بأصحاب و احزاب او رسانیدند ؛ جمعی از اتباع او
 12 در پناه حمایت و امان شمس المعالی گریختند ؛ و او براه دِهستان با نسا
 آمد ، و بقیاء اُتقال خویش بعلی بن مأمون خوارزمشاه فرستاد ، و از
 15 جهت ایلگخان بودیعت بسپرد ؛ و جمعی از رجّاله لشکر و بازماندگان
 حشم در مصاحبت آن روان کرد ، و براه بیابان روی بمر و نهاد
 سلطان بانتظار ارسلان جاذب بطوس مقیم بود ؛ چون خبر
 18 یافت ، که سُبَاشیتِگین براه بیابان بیرون آمد ، بر راه مرو نهضت

1 و خروشان E : — A | 2 اجتياز : اختیار E اخبار A | 4 محسن بن طاق E :

محسن رطاق A المحسن بن طاق - العتي (ج ۲ ، ص ۷۹) وفي بعض النسخ
 بالحاء المهملة وفي بعضها المحسن - المنيني | و بممانعت : بممانعت E ممانعت A |

5 و 6 سُبَاشیتِگین : سُبَاشیتِگین AE | 7 استجمام A والعتي (ج ۲ ، ص ۷۹) :

استجمام E | 10 مخارم A : مخارم E | 11 گردان A : کرد E | 13 در پناه :

نسخة H ازین کلمه دوام می کند || و امان EH : — A || واو H : او AE ||

14 بعلی AEH : ابی الحسین علی - العتي (ج ۲ ، ص ۷۰) || 16 بیابان AH :

بیان E || 18 سُبَاشیتِگین : سُبَاشیتِگین AEH

کرد تا پیش او بگیرد ، و او را در دام انتقام کشد ؛ چون سلطان
 برسید او از بیابان گذشته بود ؛ ابو عبدالله الطائی را با لشکر عرب
 بر عقب او روانه کرد ، و در میان بیابان ، که آب جز لعاب شیطان نبوذ ،
 و سبزی جز در صفحه تیغ نمود ، شمشیر دو حشم او بستند ؛ و برادر
 او را با هفت کس از وجوه افراد ورؤس قواد او بگرفتند ؛ سلطان
 بفرمود تا تیغ هر يك تحت بندی ساختند ، و بر کتف او نهاد ، و همه را
 بغزنه بُردند ؛ تا جهانیان از شوئی شقاق و نقض میثاق ایشان اعتبار
 گیرند ؛ سُبَاشِیْتِگِیْنِ با چند کس معدود جان بتک پای بردند ، و از
 جیحون بگذشت ، و بایلگخان پیوست ؛ و ایلگخان جعفر تیگین را
 با شش هزار سوار ببلخ فرستاده بود ، تا سلطان را از قصد سُبَاشِیْتِگِیْنِ
 مشغول می دارد ؛ و سلطان چون خاطر از او پرداخت ، عنان بر تافت ،
 و ناگاه بر سر ایشان تاخت ، امیر ابو المظفر نصر بطرد سواد و حصد
 فساد ایشان قیام نمود ، تا همگانرا از عرصه خراسان بیرون کرد

ایلگک ازین غُصّه بی آرام شد ، بقدر خان ملک ختن فرستاد ،
 و ازو مدد خواست ، دریای حشم ترک بجوش آمد ، و از اقصاء اُماکن
 و مساکن خویش روی بدو نهادند ؛ و لشکر ماوراء النهر بجملگی جمع
 کرد ؛ و با پنجاه هزار عنان از جیحون گذر کرد . مغرور بحول و قدرت
 قدر خان ، و کثرت عدید و بَأْس شدید ؛ و خبر ورود او بطخارستان

3 آَب EH : — A || 4 صفحه EH : صحیفه A || نمود EH : فود A ||

5 با هفت کس الخ . . . AEH : و اسر اخو سباشی تکین فی زهاء سبعمایه من
 وجوه الافراد - العتبی (ج ۲ ، ص ۸۱) || 8 بتک AH : سک E || 9 جعفر تکین H
 و العتبی : جعفریتکین AE (همه جا) || 11 می دزاذ AE : می دراند H || و سلطان EH :
 سلطان A || 12 سر AE : — H || نصر : + بن ناصر الدین سبکتکین - العتبی
 (ج ۲ ، ص ۸۲) || 14 بقدر : + بن بفرخان - العتبی (ج ۲ ، ص ۸۳) ||
 17 مغرور . . . و قدرت EH : مغرور بحصول و قوت A

بسلطان رسید ؛ حالی گوی کرد ، و ببلخ رفت ، تا مادّه طمع ایشان
ازان نواحی منقطع گرداند ، و راه زاذ و علفه بر ایشان بسته شود ،
و بترتیب اسباب حرب مشغول گشت ؛ و از اصناف ترك و خلیج و هندو 3
و افغانی و حشم اغوز لشکری فراوان جمع کرد ؛ و بر چهار فرسنگی
بلخ پیل چرخیان بموضعی فسیح عریض فرو آمد ؛ ایلگ با حشم خویش
بمحاذات او نزول کرد ؛ آن روز جوانان لشکر چالش میکردند ، 6
تا بساط ظلمانی شب گسترده شد ، بر میعاد محاربت از یکدیگر
جدا شدند

سلطان قلب لشکر بامیر نصر برادر خود و والی جوزجان ابونصر 9
فریغونی و ابو عبدالله الطائی سپرد ، با جمعی از افراد اکراد ، و جنود
هنود ؛ و امیر حاجب کبیر التون تاش را بمیمنه فرستاد ؛ و میسره
بارسلان جاذب سپرد ؛ و حصن قلب بیانصد سرفیل استوار کرد 12
ایلگخان خویشتن در قلب بایستاد ، و قدرخان را با لشکر ختن
بر میمنه بداشت ، و میسره بجعفر تگین سپرد ؛ روی بهم آوردند ،
جهان از غریو رعد کوس و نهیب برق شمشیر پر مشعله شد ، از 15
بوراق شمشیر رشاش خون باریذن گرفت ؛ ایلگ پانصد غلام ترك
پیاده در پیش لشکر سپر کرده بود ، که بزخم تیر موی می شکافتند ؛

2 گرداند H : شود E کردد A || و راه زاذ H : — AE || و علفه AH :

و علفه E || بر ایشان AH : ایشان E || 3 و بترتیب A : ترتیب EH || و خلیج H
و العتبى (ج ۲ ، ص ۸۴) : خلیج AE || 4 اغوز EH : اعون A || و بر AH :
و در E || 5 پیل چرخیان : و بتل مرحبان AH بتل مرحبان E قطرة چرخیان
- العتبى (ج ۲ ، ص ۸۴) || 6 آن H : و آن AE || 9 جوزجان A : جرجان EH
الجوزجان - العتبى (ج ۲ ، ص ۸۴) || نصر : + احمد بن محمد - العتبى || 10 عبدالله :
+ محمد بن ابراهیم - العتبى || از EH : — A || 11 کبیر : + ابو سعید - العتبى ||
13 خویشتن AH : بخود E || ختن - العتبى (ج ۲ ، ص ۸۵) : حین EH چین A ||
15 کوس و نهیب : و کوس و EH کوش و A || 16 خون EH : جون A

- بحر حرب در موج آمد ، وزمین مُصاف متزلزل شد ؛ سلطان چون
 حدّت بآس و شدّت فراس مشاهدات کرد ، بر پُشته برآمد ، و در
 3 حضرت باری تعالی بتکفیر یمین و تعفیر جبین بایستاد ، و بتضرّع تمام
 بنو پناهید . و ازو نصرت خواست ؛ و نذر ها تقدیم کرد ، و صدقات
 را مُلتزم شد ؛ و پای بر پشت پیل خاص آورد ، و از نیتی صافی
 6 و یقینی صادق بر قلب ایلگخان حمله کرد ؛ فیل صاحب رایت ایلگ را
 در ربوذ ، و در هوا انداخت ، و خلقی را زیر پای پست میکرد ؛
 و بحرطوم از پشت اسب می انداخت ، و بدندان از هم می شکافت ؛
 9 اولیاء دولت سلطان از حرص فرصت و نشاط نصرت بجوشیدند ،
 و شمشیر بتضریب خصمان برخاست ، و زبان سنان در طعن آمد ؛ لشکر
 ترك بترك مقام بگفتند ؛ و راه هزیمت گرفت ؛ و لشکر سلطان ایشان را
 12 بقهر و کسر بماوراءالنهر انداختند ؛ چنانک در خراسان از ایشان نشان نماند
- چون سلطان را این فتح سینی و نُجج هینی تمام گشت ، و فوراً
 آن مهم و سورت آن مُلم فرو نشست ، عزم مناهضتِ نواسه شاه
 15 مُصمّم کرد ، که یکی بوذ از اولاد ملوک هند ؛ و سلطان بعضی
 ممالک ، که از کفّار سنده بوذ ، بنو سپرده ، و زمام آن نواحی بدست
 امانت او داده ، و برو اعتماد کرده ؛ درین وقت از ربقه دین و خلعت
 18 اسلام برون آمده بوذ ؛ و برداء کُفر مُرتدی شده ، و مرتدّ گشته ؛
 از مقام خویش بیک رکضت بر سر او تاخت ، و او را منزعج و منهزم
 از آن خطّه بیرون انداخت

2 و شدت فراس : EH : سده مرامن A || 3 تعالی A : — EH || 8 و بدندان AE :

و بحرطوم و دندان H || 11 گرفت AE : گرفتند H || ایشان را — A || 13 سنی AH :

شی E || 14 نواسه شاه AH و التبی (ج ۲ . ص ۹۴) : نواسه شاه E ||

15 و سلطان AH : سلطان E || 19 منزعج EH : منزحج A || 20 از آن EH : آن A

و این دو فتح عظیم و دو کارِ جسیم بُرهانی ساطع و حُجَّتِ قاطع
 بود بر علؤ جاه سلطان و کمال اقبال و تأیید الهی و مدد قوتِ سماوی
 در کنف نصرت و دولت روی بادر الملک غزنه نهاد ، والله 3
 اعلم بالصواب

ذکر فتح قلعهٔ بهیم نَغْرَا

سلطان بعد ازین دو فتح نامدار بر قصد استراحت و نیتِ استجمام 6
 بدار الملک غزنه آمد ، تا چند روز جیاد و آنجاد را آسایش دهد ؛ پس
 چون فلک سکون خویش در حرکت دید ، و چون ستاره آسایش
 در سفر یافت ، و همگی اوقات او بر ابتناء ذکر جمیل و اقتناء اجر جزیل 9
 موقوف و مصروف بود ؛ و بموجب این قضیت نیتِ غزوی دیگر مصمم
 کرد ، که اعلام اسلام بدان مرتفع گردد ، و رایات کُفر و شرک
 بدان متکسر و نگوینار شود 12

چون ازین سال سنه و ثلثایه ربیع الآخر بگذشت ؛
 نهضت فرمود ؛ چون بشط و بیهند رسید ، پال بن اندپال بالشرکی
 فراوان بمقابل آمد ، و از آن گاه بازگه شهباز صُبح از نشیمن اُفق 15

3-4 والله اعلم بالصواب E : — H والسلام A || 5 بهیم نفر : بهیم نفر
 - العتی (ج ۲ ، ص ۹۴) بهیم نفر EH بهیم نفر A بهیم . . . و نفر کلاهما من بلاد
 الهند قال صدر الافاضل نفرة بفتح النون والغین المعجمة من بلاد الهند واصلها
 نكرة بالكاف الضعيف انتهى وقال الکرمانی کان بهیم هذه قلعة بنفر قسمت اليها -
 المنینی || 6 دو E H : — A || استجمام H : استجمام AE || 7 آمد A H : — E ||
 پس E H : — A || 8 چون A H : — E || فلک E H : — A || 9 بر ابتناء E H :
 بابتناء A || 10 قضیت H : فضیت AE || 13 . . . و ثلثایه A : بیاض فی E H وفی
 العتی : حتی اذا انسلخ ربیع الآخر من السنة المذكورة (ج ۲ ، ص ۹۵) ولم
 يتقدم . . . ذکر تاریخ بسنة معينة - المنینی || 14 پال : ابرهمن پال - العتی (ج ۲ ،
 ص ۹۶) || اندپال E H : اندمار A || لشکری A H : لشکر E || 15 بمقابل A H :
 مقابل E || بازگه AE : بارکه H

- پرواز کرد ، تا غراب ظلمت بال بگشاذ ، آتش محاربت می سوخت ،
تا از تیغ دلیران حقایق زمین رنگ شقایق گرفت ؛ نزدیک بود ، که
چشم زخمی رسد ، و کفتار چیره دست شوند ؛ اما سلطان با خواص 3
غلامان خود حمله کرد ؛ و اقدام کفتار از مواضع خویش زایل شد ؛
بیکبار هزیمت شدند ؛ و سی سر فیل حصین هیکل کوه صفت دریا
گذار از آن کفتار بدست سلطان افتاد ؛ اعوان اسلام بر عقب کفتار 6
می رفتند ، و ایشان را در متون هضاب و بطون شعاب می کُشتند ؛ سلطان
بنفس خویش در طلب آن مخاذیل حرکت فرمود ، و از اهل شقاق و نفاق
خلق بسیار را بر زمین انداخت ؛ و بیابان قلعه بهیم نغرا فرو آمد ؛
و آن قلعه است در میان آبی بسیار بر تئند کوهی رفیع و جائی منیع بنیاد
نهاده ؛ و اهل هند آنرا مخزنه صنم اعظم ساخته ، و قرنآ بعد قرن 9
ذخایر و خزاین بر وجه تقرّب بانجا نقل کرده ، و آنرا سبب نجات 12
ورفع درجات دانسته ، و وسیلت قربت و زلفت بحضرت باری تعالی ساخته
سلطان پیرامون آن قلعه فرو گرفت ؛ و بدلی قوی و عزمی درست
با حفظه آن قلعه جنگ آغاز نهاد ؛ چون آن قوم قوت مقاومت بر 15
حروب و شوکت مساعیر خطوب ندیدند ، هتول و فزع مسکه تماسک
ایشان بستند ، و خوف و رعب دل و درون ایشان فرا گرفت ، و کمند
قهر در گردن همه انداخت ، تا بزهار آمدند ، و بشعار سلطان مجاهرت 18
کردند ، و در قلعه بگشاذند ، و خود را در خدمت رکاب سلطان در
خاک انداختند ؛ سلطان را از فواید آن قلعه و بقیع ، تمره غراب وزبده

3 اما H — AE 4 اقدام AH : و اقلام E ۱۱ کفتار AE : کفتار را H 7 در

AH : بر E ۱۱ سلطان H — AE 9 بهیم نفرا : بهیم بفرا H ۱۱ نفرا AE بهیم نفر - العتی
(ج ۲ ص ۹۷) 10 است AH : راست E ۱۱ تند EH : سد A 11 ساخته EH :

شناخته A 16 و فزع AH : و فزع E مسکه EH : مسکه A 20 قلعه و E — AH ۱۱
تمره غراب : تمره الغراب - العتی (ج ۲ ص ۹۷) تمره الغراب AEH ، قال المنینی :
تمره الغراب بالناء المنشأة يقال خلاصة الشيء ومختارده تمره الغراب . . .

- أحقاب روی نمود ؛ واز ذخایر و زواهر جواهر و بنات معادن و خزاین چیزی یافت ، که انامل کُتاب و اوارج حسّاب از حدّ و عدّ آن قاصر و فاتر آید ؛ و با والی جوزجان و خواصّ خویش در اندرون قلعه رفت ؛ و حجّاب خود التون تاش و آسغ تِگین بخراست خزاین زر و سیم نصب کرد ، و جمله بر پشت رحال و جمال نقل کرد ؛ آنچه در ضبط کُتاب و حسّاب آمد ، هفتاد هزار بار هزار درم شاهی بود ؛ و هفتصد هزار و چهارصد من زرینه و سیمینه ، واز اصناف جامه‌های روی و چینی و سُوسی و دیگر انواع چندان بود ، که پیران دولت و دبیران حضرت از ضبط آن عاجز آمدند ؛ در جمله موجودات يك خانه بزرگ بود از سیم خام ساخته ، بسی گز طول و پانزده گز عرض ، بتخته‌های عربض ترتیب داده ، و بعلاقات مُحکم کرده ، که جمع و تفریق و طیّ و نشر و حطّ و نصب آن آسان بودی ، و شرّاعی از دنیا بدو قایمه زرین و دو قایمه سیمین در سر آن کشیده

- سلطان جمعی ثقات از معتمدان حضرت بحفظ آن قلعه باز داشت ؛ و در ضهان نُصرت و کنف قُدّرت روی با غزنه نهاد ؛ و چون در مقرّ عزّ و ساحت دولت خویش قرار گرفت ، بفرمود تا در میان سرای او بساطی بگسترند ؛ واز دُرّهاستاره پیکر و یواقیت نارگون و زمُردهای آس رنگ و باره‌ای الماس تمام سنگ برینختند ، و وفود اطراف و سفیران اقطار حاضر شدند ، و انگشت تعجّب در دندان تحیّر گرفتند ؛ رسولان

1 جواهر EH : و جواهر A || بنات - العتی : و بنات EH و بنات و A || 3 آید AH : آمد E || جوزجان AH : جرجان E | 4 آسغ تگین - العتی (ج ۲ ، ص ۹۸) : اسفیدکین H اسفندکن E اسفدکین A || 5 رحال : رجال AEH || آنچه EH : و آنچه A || 7 صد AH و العتی (ج ۲ ، ص ۹۹) : — E || واز AH : از E || 11 وبعلاقات EH : و احلام A || 12 از EH : — A || 16 بحفظ ... داشت AH : — E || 17 بکستردند EH : بکسترد A || و زمردها AE : زمردها H

طُغْنان مَلِکِک ترک حاضر بوذند ؛ همه اقرار و اعتراف کردند ، که این جنس در حوصله طنون نگنجد ، و خزانه قارون بعشر آن نرسد ، والسلام 3

ذکر آل فریغون

ولایت جوزجان در مدت ملک آل سامان آل فریغون را 6
 بوذ ، أَباً عَنْ جَدِّ میراث رسیده ، و از سَلَفِی بَخَلْفِی منتقل گشته ؛
 و بعد هَمَّ و غَوَر کرم و مکارم شیم ایشان از إدراکِ افهام و اوهام
 گذشته . و اکناف و اطراف ایشان مقصد غرباء و ادبای اطراف شده ،
 9 و اُسعار اُشعار در بازار مروت ایشان رواج یافته ، و فتوت ایشان بجبر
 کسیر و فک اسیر متقبل و متکفل گشته ؛ و افاضل و امثال جهان
 رضیع احسان و ربیب انعام ایشان گشته ؛ و ابو الحارث احمد بن محمد
 12 غره دولت و جمال جمله و طراز حله ایشان بوذ ، هَمَّتِی عالی و نعمتی
 متوالی و کَنَفِی رحیب و مرتعی خصیب ؛ و امیر سَبْکَتِگین کریمه از
 کرایم او از بهر پسر خواسته بوذ ، و او درّی یتیم از بحر جلال ناصرالدین
 15 از بهر پسر خویش ابو نصر حاصل کرده ، و اسباب مواشجت و ممازجت
 میان جانبین مستحکم گشته ؛ چون ابو الحارث وفات یافت ، سلطان
 آن ولایت بر پسر او ابو نصر مقرر داشت ، تا در شهرور سنه احدى
 18 و اربعه ماه [۴۰۱] ، که از دار دنیا بدار عقبی رحلت کرد ، والله اعلم
 بالصواب والیه المرجع والمآب

1 طغان ملک EH : طغیان ملک A طغان خان - العتبی (ج ۲ ، ص ۱۰۱)

ترک : + اخى ابلک - العتبی (ج ۲ . ص ۱۰۱) 3 والسلام AE : H

8 غرباء EH : غرماء A 9 مروت EH : مروت A 10 امثال EH : امایل A

14 پسر AEH : السلطان یعین الدولة - العتبی (ج ۲ ، ص ۱۱۱) 11 بوذ AH : E

جلال AH : حلال E 15 ابو نصر : + احمد بن محمد - العتبی 16 مستحکم EH :

محکم A 18 عقبی EH : بقا A 18 - 19 والله ... والمآب E : H والسلام A

ذكر القادر بالله واستقرار خلافت برو بعد از طایع و موافقت
او با سلطان بهاء الدولة بن عضد الدولة

- 3 امیر بهاء الدولة و ضیاء الملة < ابو > نصر بن عضد الدولة بحکم
آنک امیر المؤمنین الطایع لله در مهمات ملک از مشاورت او عدول می
جست ، و بر خلاف موافقت او کارها می راند از آن سبب خلعها
6 روی می نمود ، و از هر جانب فتی حادث می شد ، همگی همت بر آن
گماشت ، که از بهر نصب خلافت و تقلد امانت امامت کسی را اختیار
کند ، که حق آن شغل عظیم و کار جسم بشناسد ، و رعایت
9 مصلحت خاص و عام واجب داند ؛ این فرصت نگاه میداشت تادر
شعبان سنه احدی و ثمانین و ثلثمایه [۳۸۱] او را از خلافت خلع کرد ،
و اسباب و اموال او را تصرف گرفت ، و ببطایح فرستاد ؛ والقادر بالله
12 ابو العباس احمد بن < ابی > اسحق < بن > المقتدر بالله امیر المؤمنین
آنجا بود ، او را ببغداد خواند ؛ و برو بیعت کرد ؛ و سد ثلث و قوام
امت بمکان او حاصل آمد ؛ و در رمضان این سال او ببغداد رسید ،
15 و طبقات مردم بمبايعت او یازیدند ؛ و بامانت خلافت او تبرک و تیمن
نمودند ؛ و او در مصاب استحقاق و استیجاب ، که ذات شریف او بدان
18 ممتاز بود ، در هیچ کس از امراء بنی العباس مجتمع نبود

1 القادر EH و العتبى (ج ۲ ، ص ۱۰۵) : القاهرة A || 2 بهاء الدولة EH :
و با بهاء الدولة A || 3 ابی - العتبى : — AEH || 4 لله AH : بالله E || 7 کسی را AH :
کسی E || 8 کند E : کنند AH || 12 ابو العباس - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۰۶) :
ابو اسحق AEH || ابی : — AEH و العتبى || بن - العتبى : — AEH || 13 ثلث AH :
سلمت E || 15 تبرک ~ تیمن E || 18 در هیچ A : هیچ EH || نبوذ AE : نبوذند H

3 و او بسبب قرابت نسبت و انساج لحمت بر طایع و خلع او رقت آورد ، و او را در کنف عاطفت خویش گرفت ، و بمجالست و مؤانست خویش مخصوص گردانید ، و در حجر انعام و اکرام خویش اختصاص داد ؛ و نگذاشت که بذو نکبتی و نکایتی رسد ، تا روزگاری که مُفَرِّق احباب و ممزق اصحابست میانشان جمعیت بتفریق رسانید

6 چون منابر بغرّ القاب القادر بالله زیب و زینت گرفت ، سلطان آثار مطاوعت در اقتفاء حجت و اقتفار محجّت و موقف امامت ظاهر گردانید ؛ و امیر المؤمنین القادر بالله مثالی اصدار کرد مُشتمل بر ذکر تفویض ولایت عهد با پسر خویش الغالب بالله و اشارت بالحاق القاب او بر منابر اسلام بألقاب پذر ؛ و سلطان این مثال بامثال تلقی کرده ، و در ممالک خویش در ایّام اعیاد و جمعات خطبه باین هر دو لقب منوّر و مزین کرد 12

اکنون با سر سخن بهاء الدوله و و شرح حال او بعد از وفات عضد الدوله رویم

15 در کتاب تاجی از تصانیف صابی در وقایع عضد الدوله با پسر عم خویش بختیار تا او را بدست آورد ، و خاطر از کار او برداخت ، مقامات او با ناصرالدین ابو تغلب و انک ابن الجراح او را بفریفت ، و بطریق مهادات و مُلاطفه او را بدست آورد و بکُشت ، و سر او پیش 18 عضد الدوله فرستاد ، مستوفی آمده است ؛ در اعادت آن إفادتی نباشد ؛

1 قرابت ~ نسبت A || و انساج EH : و اشاح A || 3 انعام A : تمام EH ||
 4 روزگاری E : روزگار AH || 6 - 8 زیب ... بالله AE : — H || 7 آثار ...
 اقتفاء A : در نسخه E ناخواست | اقتفار : و اعمار E و افتقار A | امامت A :
 رمامت E | 9 و اشارت EH : — A || 13 حال او : + رویم AE || 14 رویم H :
 — AE || 17 تغلب - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۱۲) : تغلب AEH || 18 مهادات AE :
 نهادات H || 19 است EH : — A || اعادت EH : اعازت A

پس عضد الدوله در رمضان سنه اثنتین و سبعین و ثلثمایه [۳۷۲] وفات یافت ؛ و درین ایام برادر او مؤید الدوله بمحاربت حسام الدوله تاش و فایق و لشکر خراسان مشغول بود ؛ و ابناء دولت و اولیاء حضرت 3 برپسر او صمصام الدوله و شمس الملّه بیعت کردند ، و نطق مطاوعت و متابعت او بستند ؛ و خلیفه الطایع لله در حُرّاقه بر روی دجله بتعزیت او تجشّم فرمود ؛ و عوامّ بغداد نظاره آن محفل و مجمع بودند ؛ چون 6 طایع نزدیک رسید ، صمصام الدوله از سرای بیرون دوید ؛ و مراسم تواضع و خدمت بجای آورد ؛ چون عزا منقضی شد ، بجای پذیر نشست ، و بتدبیر ملک و رعایت رعیت مشغول شد 9

و ابو الفوارس شیرزیل ، که برادر مہین بود ، بکرمان مقیم بود ؛ چون خبر وفات پذیر بندو رسید ، بفارس آمد ؛ و علی بن نصر بن هرون وزیر عضد الدوله را بگرفت ، و اموال و بقایاء اعمال ، که در 12 تصرّف او بود ، بستند ، و باهواز آمد ؛ و برادر خویش ابوالحسن احمد بن عضد الدوله را ازان خطّه براند و برفت ؛ و در رجب سنه خمس و سبعین و ثلثمایه [۳۷۵] شهر بصره مستخلص کرد ؛ و روی 15 ببغداد آورد ، تا جای پذیر بگیرد ؛ چون خبر قدوم او برسید ، صمصام الدوله بحکم کبر سنّین بمداراة و مماراة و تفادی از وحشت و تجافی از

1 پس : و پسر AEH || و سبعین - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۱۲) : و تسعين AEH ||

5 دجله EH : حصه A || 6 نظاره EH : بنظارة A || و مجمع H : مجمع E جمع A ||

7 الدوله : + الدوله E || 8 عزا EH : عزا A || شد H : کشت AE || 12 هرون :

+ النصرائى - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۱۳) || 12 - 14 و اموال ... از آن AH :

— E || 12 اعمال : اعمال AH || 13 الحسن AH : الحسين - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۱۳) ||

14 و برفت AE : برفت H || 15 و سبعین - العتبى : و تسعين AEH || 17 بمداراة AE :

مداراة H || و تفادی H : تفادی AE و تجافی AE : و تجاهی H

کراهیت پیش او باز رفت ؛ و ندانست که نیامی گنجائی دو تیغ ندارد ،
 و دو جسم در يك مكان صورت نبندد ؛ ابو الفوارس او را بنواخت ،
 3 و غافل گردانید ؛ پس او را بگرفت ، و چشمهای داغ کرد ، و بقلعه
 کیوستان بجانب عثمان فرستاد ، و ملک مستخلص کرد ؛ الطایع لله او را
 شرف الدوله وزین المله لقب داد ، و دو سال پادشاهی کرد ، و در
 6 جمادی الاخره سنه سبع و سبعین و ثلثمایه [۳۷۷] بمفاجاة فروشد

و شهنشاه بهاء الدوله و ضیاء المله ابو نصر بن عضد الدوله ملک
 بگرفت ، و در ضبط احوال و کفالت امور و سیاست بجمهور و تمهید بساط
 9 معدلت و تقریر مصالح مملکت ید بیضا و دم مسیحا نمود ، و آثار خوب
 اظهار کرد ؛ و جماعتی از اترک بفارس صمصام الدوله را از قلعه
 بیرون آوردند ؛ و بر امارت از بیعت بستند ؛ و او بر ملک فارس مستولی
 12 و بخزانة معمور مستظهر گشت ؛ پس همان ترکان برو خروج کردند ؛
 و ابوعلی بن ابی الفوارس را بیرون آوردند ؛ و او را شمس الدوله و قمر المله
 لقب دادند ، و در مطالبت ملک راه مغالبت پیش گرفتند ؛ صمصام
 15 الدوله روی بدفع ایشان نهاد ، و ایشان را بشکست ، تا خائباً خاسراً
 با بغداد افتادند ؛ و بهاء الدوله مناهضت و مناصبت صمصام الدوله پیش
 گرفت ؛ میانشان بچند موقیف حرب افتاد ؛ بصره در ایام آن فتنه
 18 خراب شد ، و بیشتر نواحی اهواز روی بخرابی نهاد

پسران بختیار در قلعه محبوس بوذند بناحیت فارس ؛ طایفه از
 آحاد اکراد ایشان را از قلعه بیرون آوردند ؛ صمصام الدوله بدفع

1 گنجائی H : کنجای AE || 3 کیوستان - العتبى (ج ۲، ص ۱۱۴) : لبوسان EH
 ابوسان A || و ملک AH : و ملک را E || لله EH : بالله A || 5 داد AH :
 — E || 6 سبع و سبعین - العتبى (ج ۲، ص ۱۱۴) : تسع و تسعين AEH || 7 ملک :
 + را E || 15 و ایشان را A : — EH || 16 مناصبت AE : مناصبت H ||
 19 قله H : قله AE

- ایشان مشغول شد ، وبا ایشان چند مُصاف بداذ ، عاقبت شهید گشت ؛
 بهاء الدوله تیغ انتقام با آن طایفه بیرون کشید ، وهمه را از نواحی
 3 مملکت خویش بیرون کرد ؛ و سردار و امیر ایشان نورالدوله سالار بن
 بختیار بود ؛ و کار او بجائی رسید که بخفارت کاروانها قانع شد ؛ بهاء الدوله
 لشکری بموقعه او فرستاد ، بدر و اشهر بدو رسیدند ، و او را هلاک
 کردند ؛ غلامی از آن بهاء الدوله سر او بتقرّب پیش بهاء الدوله آورد ؛
 6 بهاء الدوله بدان ممتنع و خشناک شد ؛ بفرمود تا آن غلام را پوست
 از سر تا پای بیرون کشیدند ، تا دیگران اعتبار گیرند ؛ و عمید الجیوش
 را ببغداد فرستاد ، تا بتحصیل اموال و مراعاة مصالح آن اعمال قیام
 نماید ؛ عمر او در آن پایان رسید ، وزیر الوزراء قائم مقام او شد ، و در
 اکتساب خیرات و احتساب مبرات و دفع ظلمات و رفع رسوم جایزه
 12 و سدّ أطاع مُستأکله بر عمید الجیوش بیفزود ؛ و ملک فارس و کرمان
 با دیگر ممالک بهاء الدوله مضاف شد ، و نوایر فتنه منطفی گشت ؛
 و خلائق از مضایق محنت و مفاسد ایّام فترت خلاص یافتند
 15 و ناحیت کرمان در عهد عضد الدوله ابو علی بن الیاس داشت ،
 از قبل سامانیان ؛ و پسر خویش الیسع را بسبب خرقی که درو دید
 و برقی که در شمایل و مخایل او مشاهدت کرد بیعضی قلاع کرمان فرستاد ،
 18 و مدّتی محبوس بود ؛ جمعی از جواری و سراری پذیرش در آن قلعه
 بوذند ، ایشان را نظر بر محبس وی افتاد ، برحالت او رقت آورند ؛
 مقنعهاء خویش برهم بستند ، و او را بروی قلعه فرو گذاشتند
 21 چون لشکریان از خلاص پسر آگاه شدند ، برو جمع آمدند ،

3 خویش AE : — H || 4 و کار EH : کار A || بخفارت AH : بخفارة E ||

5 و اشهر AEH و المتی : و فی بعض نسخ کوا شهر - المتینی (ج ۲ ، ص ۱۱۵) ||

بدو E : درو AH || 6 بتقرّب EH : — A || بهاء الدوله AH : — E || 17 و برقی AE :

ورقی H || 21 خلاص EH : حال A

- واز تمادی ایام پذیر و طول مقاساة او تبرّم نمودند ؛ ابو علی برّوس لشکر و وجوه حشَم پیغام داد ، و از موجب نفرت و دواعی وحشت استعمال کرد ، و بتلطف و تآلف سخن راند ؛ جوای شافی نیافت ، 3
و جز نفرت و ضجرت حاصل ندید ، همه جواب مُطلق باز دادند ، و مفارقت دیار و امصار کرمان و قطع طمع ازان حدود تکلیف کردند ؛ 6
او چون اصرار و انکار قوم دید ، جز مداراة و ترك مِمارة چاره دیگر ندید ، از آنجا راه بُخارا پیش گرفت ؛ و بُسر بن مهدی و ترمش حاجب پیش پسر بگذاشت ، تا بمدد رای ایشان کار مُتمشی شود ؛ 9
چون ابو علی ببخارا رسید ، در تعهد و تفقّد و اجلال و اکرام قدر او مبالغت رفت ؛ و در حضرت ملّک ملازم بود ، تا در شوال سنه ست و خمّسین و ثلثایه [۳۵۶] سپری شد
و الیسع ملّک کرمان با تصرف گرفت ، و کار او نفاذ یافت ، 12
و او امر و زواجر او بامضا پیوست ؛ و برادر او سلیمان بسیرجان مقیم بود ، و ایالت آن طرف بنو مفوّض ، بُسر بن مهدی الیسع را بر مغالبت او آغایند ، و گفت : پیش از انتظام شمل و استقامت حال او را بدست باید آورد ؛ الیسع برادر را بعارضه مهمّتی و بهانه مشاورتی از سیرجان بخواند ، و او بمعاذیر زور و اقاویل غرور تمسّک جُسّت ؛ الیسع بدین

2 نفرت AH : نصرت E || 4 حاصل EH : حاصلی A || 7 مِمارة EH :
مِمارة A || دیگر AH : — E || 7 بسر H (بضم الباء الموحدة) AE : بشر - العتي
(ج ۲ ، ص ۱۱۷) ... و یروی بسر (بضم حرف اول و ثانی) ایضا و بلغنی عن
بعض الاثمة التركية ان بخوارزم انسانا من الترك اسمه بسو والاول اوجه واحسن
وقال النجاشی یستو - المنینی || ترمش H : ترمس AE ترمش - العتي - المنینی ||
3 حاجب : + را A || بگذاشت AH : گذاشت E || 13 بسیرجان : وهو معرب
سیرکان ... و هی احدى الکور الاربع من کور کرمان مما یلی فارس و كانت معمورة
فی ایام عضد الدولة و كانت مستقر سریره احيانا و بها اطلال داره - المنینی (ج ۲ ،
ص ۱۱۷) || 14 طرف AH : ملّک E || 15 شمل A : شمل EH || 16 برادر
را AH : برادر E || 17 زور EH : روز A

- ۱ امتناع دلتنگ شد ، و بدگمان گشت ، روی بمناجزت او آورد ، و او را بشکست ؛ و اموال و رحال و ائقال او غنیمت گرفت ؛ و سلیمان بیخارا رفت ؛ و الیسع چون بسرحد ولایت فارس رسید ، طایفه از لشکر 3 عضد الدوله بخدمت او رفتند ، و نوازش و خلعت یافتند ؛ پس بعضی از آن طایفه بگریختند و با خدمت عضد الدوله آمدند ؛ الیسع بدین سبب در حق بقایای ایشان بدگمان شد ، و همه را مثله کرد ؛ لشکر 6 چون تفاوت حال هر دو طرف مشاهده کردند ، از الیسع دور شدند ، و نفور و ملول گشتند ؛ و یک نوبت هزار مرد وجوه دیلم از حشم الیسع جدا شدند ، و بحضرت عضد الدوله پیوستند ، بناحیت اصطخر ؛ 9 بعد از آن گروه گروه می پیوستند ، تا عامه لشکر ازو جدا شدند ؛ و او با خواص ممالیک و حشم خویش با واشهر آمد ، و مملکت کرمان با تصرف گرفت ، و کورتگین بن جستان را بنیابت و خلافت خویش 12 آنجا بگذاشت ، و روی بفارس آورد

- الیسع چون بجانب قهستان رسید ، رحل و ثقل بخوس بگذاشت ، و بر امید استمداد و استنجداد بیخارا رفت ؛ و در حضرت ملک در 15 مجلس اُنس بمرتبت معاشرت و مؤانست مخصوص شد ؛ و در بعضی ایام در اثناء معاشرت ، که سورت شراب عنان تماسک ازو سنده بود ، مباسطی بیش از قدر خویش آغاز کرد ، و بر لفظ راند ، که اگر 18 دانستمی که همت آل سامان از إعانت ملهوف و إغااث مکروب قاصر است ،

1 بمناجزت H : بمناحرب E بمناجرت A || 5 - 7 بگریختند . . . حال AH :
 — E | 5 بگریختند A : بگرفتند H | و با H : و تا A || 7 هر EH : هم A ||
 12 کورتگین AEH : کورکیز - العتبی (ج ۲ ، ص ۱۱۹) || 14 بجانب قهستان AE :
 قهستان H || بخوس : بجوین AEH خوس - العتبی (ج ۲ ، ص ۱۱۹) ||
 14 - 15 بگذاشت و بر EH : — A || 15 - 16 در مجلس EH : بمجلس A || 18 راند که EH :
 راندی A

وامید مرتجی و ملتجی از حضرت ایشان خائب و کاذب ، بطرفی دیگر
 إلتجأ ساختمی ، و از جانبی دیگر مدد خواستمی ؛ این کلمه مؤثر آمد ،
 3 اورا بگرفتند ، و بخوارزم فرستادند ؛ و ابو علی بن سیمجور بخوس فرستاد ،
 و رحل و ثقل و حواشی و مواشی و مختلفات او بکلتی قبض کرد ؛ و الیسع
 را بخوارزم رمی سخت ظاهر شد ، که طاقت مقاسات آن الم نداشت ؛
 6 از سر ضجرت و ملالت انگشت فرو کرد ، و حدقه خویش بیرون
 کشید ؛ و جان در سر آن کار کرد ؛ و اولاد و اعقاب الیاس بعد از آن
 صحیفه الیاس خواندند ؛ و بعد از آن کرمان جز در خواب ندیدند ،
 9 و ملک کرمان بآسرها بر عضد الدوله قرار گرفت ، تا بجوار رحمت جبار رفت ،
 و بهاء الدوله وارث ملک شد . و آن طرف بعدل و انصاف او آراسته گشت
 چون سلطان ملک سجستان بگرفت ، و میان او و بهاء الدوله
 12 حق جوار و قُرب دیار ثابت گشت ، در خطبه کریمه مودت و رغبت
 در رغبه محبت بسلطان مفاخرات و مخاطبات تقدیم داشت ؛ و تحف
 و مبارک بسیار ، چنانکه لایق علو همت و شرف ابوت او بود ، بحضرت
 15 سلطان فرستاد ، سلطان در مقابله آن أضعاف الطاف تقدیم فرمود ،
 و اسباب مصافات و مبانی موالات میان هر دو پادشاه مستحکم شد ؛
 هر دو دولت ، در تشبیک اسباب عصبيت و توشیح دواعی قُربت و تشمیر
 18 قواعد اُلُفت بمسامیر مصاهرت و مواصلت بوساطت و سفارت بیستادند ، تا
 میان این دو پادشاه باتحاد و اشتباك رسانیدند ، و فوائد موافقت و عواید
 مُعاضدت ایشان بخاصّ و عامّ رسید ، والله اعلم بالصواب

1 مرتجی ~ ملتجی AE خائب و H و E ، — A || 3 بخوس : بخون AEH ||
 6 سر EH : — A || 11 سلطان : + یمن الدوله - العتبى (ج ۲ ، ص ۹۱) || 14 مبار EH :
 مبارات A || 15 آن EH : این A || 16 مصافات AH : مصافات E || 17 عصبيت E :
 عصمت AH || 19 این EH : — A || باتحاد EH : بحار A || 20 والله اعلم بالصواب A :
 — H والله اعلم E

ذکر واقعه ناراین

- سلطان بر مقتضای سابقه پذیر خویش نشاط جرأت فرمود ،
 3 بغزوی که طراز دیباجه دیگر مغازی و مقامات باشد ، و صحیف ایام
 بذکر آن متحلی گردد ، با انصار حق و اعوان اسلام ، که نجوم دین
 و رجوم شیاطین بوزند ، روی بدیار هند آورد ؛ چون بواسطه دیار هند
 6 رسید ، لشکر را بتخریب دیار و تعذیب کُفتار و تنکیس اسنام و تنکیل
 خاص و عام دست بر گشاد ، و عظیم آن مدایر و مخاذیل را منکوب
 و مکبوب بدوزخ فرستاد ، و رذاله ابتاع او را چون هبا در مهب
 9 صبا آواره و متفرق کرد ، و سالماً غانماً با دار الملک غزنه آمد
 چون ملک هند اثر نکایات رایات سلطان در اقاصی و ادانی
 ولایت خویش مشاهده کرد ، و عجز خویش از مقاومت لشکر اسلام
 12 در یافت ، اعیان اقارب و زبده مواکب خویش را بخدمت سلطان
 فرستاد ، و تضرعها کرد ، و ملتزم جزیت و فدیت شد ، و سی مرتبط
 فیل تقریر کرد ، که از نخب افیال خویش بخدمت فرستد ، و موافقه
 11 اتاوتی معین گردانید ، که هر سال از مبار آن دیار و متاع آن بقاع
 بنجرا نه می فرستد ؛ و بر سبیل مناوبت دو هزار مرد بردرگاه قایم
 میدارد ، و علی استمرار الایام و تکرر الشهور و الاعوام بدین شریطه
 18 وفا نماید ؛ و اولاد و اعقاب ، که در دیار هند بصدد ملک و معرض

1 ناراین - العتبى (ج ۲، ص ۱۲۰) : نارین AEH قال صدرالافاضل هی بلفظة نارالتی
 هی واحدة النیران و بعدها الف ثم یاء مثناة تحتانیة ثم نون من دیار الهند - المنینی || 2 خویش EH :
 A — || 4 با AE : تا H || اعوان AE : اعوام H || 5 بوزند A : — EH || آورد A :
 آوردند H نهادند E || 7 مدایر AH : ملایر E || 8 ابتاع : + ابتاع E || هبا EH :
 صبا A || 10 هند AE : — H || رایات AE : رایت H || اقاصی EH : افاضی A ||
 12 مواکب H : موالت E مقاب A || 13 شد EH : صد A سی AEH : حسین - العتبى
 (ج ۲، ص ۱۲۱) || 14 نخب AH : تحت E || و موافقه A : و موافقه EH ||
 15 گردانید EH : گردانند A || مبار AE : میان H || 16 مناوبت AH : منادمت E

حکم باشند ، برین قضیت روند ، و این سبب را مطاوع و متابیع باشند ؛ سلطان از بهر شرف دین و عزت اسلام بذین مصالحت راضی شد ، و بتحصیل این اموال معتمدان روان کرد ، و راه قوافل تجارت میان دیار خراسان و هندوستان گشاده شد ، والله اعلم

ذکر غزوه غور

6 سلطان را اتفاق اندیشه افتاد در دیار غور ، و از تمرّد سُکّان و مکاشره سکان آن حدود در جوار مملکت و مرکز دأره ولایت خویش متأنف ، و از عیث و فساد و کفر و عناد و ثقل و إیرصاد ایشان بر قوافل و صادر و وارد غیرت بر نهاد او مستولی شد ؛ عارداشت که فرقه از دین عاقل و بیست کفر موسوم بغرور حصانت جبال و مناعت قلال بامصاقبت و مقاربت مستقر سریر ملک ببطالت و استطالت دست بر آرند ، و راه تعدی و تطاول سپرند ؛ عزم تأدیب و تعریک ایشان مُصمم کرد ، و لشکری فراوان از فارس و راجیل بدان حدود کشید ، و التون تاش حاجب راکه والی هراة بوذ وارسلان جاذب بمقدمه لشکر روان کرد ، و ایشان در طی آن منازل و مراحل بمضیق رسیدند ، که 15 جمهوری عام از سپاه غور بحراست آن ثغر موکل بوذند ؛ میان فریقین حربی قایم شد ، که تیغها جز در قراب رقاب قرار نمی گرفت ، و خناجر جز با خناجر مضاربت نمی کرد ، خبر بسلطان رسید ، با جمعی از خواص ممالیک خویش بر نشست ، و بمدد آن جمع شد ، و آن مخاذیل

1 برین EH : بدلك A || سبب EH : سنه A || 4 دیار EH : — A || شد ...

اعلم AE : — H || 7 و مکاشره H : و مکاشده E و مکاشره A || 8 متأنف EH :

مستکف شد A || عیث AH : عیب E || 11 مستقر EH : — A || 12 عزم AH :

را بتدریج ازان مضیق دور میکرد ، و معاقل و موایل ایشان می ستد ،
 تاهمگنان را بیچاره وآواره کرد ، و بمستقرّ زغیم و عظیم ایشان ، که
 3 بسوری معروف بود ، راه وصول آسان کرد ؛ در قصبهٔ قبضه ، که
 بآهنگران معروفست ، جوانب حصار فرا گرفت

او باده هزار مرد بیرون آمد ، و برابر سلطان صف کشید ،
 6 و ابواب احتیاط و اسباب استظهار بمعاقل وثیق و خنادق عمیق باحکام
 رسانید ؛ و تا نیمهٔ روز در مغامست حرب و ممارست طعن و ضرب از
 جانبین بکوشیدند ؛ سلطان بفرمود ، تا بر سیل استدراج و استنزاع لشکر
 پشت فرا داد ، و آن مدایر بدان خدعه مغرور گشتند ، و از موافقت
 9 خویش بامید فرصت غنیمت و اغترار بظاهر هزیمت بفضاء صحراء
 آمدند ؛ لشکر سلطان عطفهٔ کردند ، و همه را بر مضاجع قتل در
 12 خواب نوشین خوابانید ، و پسر سوری را اسیر گرفت ، و اسلحهٔ ایشان
 بغنیمت بیاوردند ، و شعاع اسلام در آن بقاع و اصقاع ظاهر کرد ؛
 و ذکر فتح بزرگوار در جهان سایر گشت ، و سلطان بجنّاح نجاج و پر
 15 فوز و بال اقبال روی بغزنه آورد

پسر سوری مذلت خویش در کمند اسار و ربقهٔ خسار مشاهده
 کرد ، و استیلاء اسلام بر ودایع حصار بدید ، نگینی مسموم در انگشتی
 18 داشت ، از حسرت فرو مکید ، و جان بمالك سپرد ؛ خسر الدنیا
 و الآخرة ذلک هو الخسران المبین

2 زغیم A : توغیم H بوعم E || و عظیم AH : عظیم E || 3 بسوری AEH :
 ابن سوری - القتی (ج ۲ ، ص ۱۳۳) || قبضه EH ، — A || 4 فرا E : قرار H
 فرو A || 9 داد AE : داذند H || 11 در EH : بر A || 12 خوابانید AH : بخوابانید E ||
 سوری را AE : سوری H || گرفت AH : گرفتند E || 13 بغنیمت EH : بفارت A ||
 15 وبال AH : بال E || 18 - 19 خسر... المبین E : خسر الدنیا و الآخرة A در
 نسخهٔ H بیاض است

3 ودر سنهٔ احدى واربعمایه [۴۰۱] در خراسان عموماً ودر نیسابور خصوصاً قحطی شامل وغلائی نازل حادث شد ، که کسی را از نایافت قوت قوت نماند ، دانهٔ حبوب بقیمت از دانهٔ مروارید در گذشت ؛ شکم مُنعمان چون طبل تپی گشت ، و مطعوم معدوم شد ؛ اهل تمیز از لحوم و شحوم بازار تفرز و تحرز نمودند ، والسلام

6 ذکر خانیان بعد از معاودت ماوراء النهر

9 سلطان یمن الدوله بعد از کشفهٔ حشم ترك جاسوسان روان کرد ، واز حال ایلگک خان و برادر او طُغخان خان تجسس و تفحص نمود ؛ طغان خان میل بجانب سلطان میکرد . وثبات بر عهد و میثاقی که با سلطان داشت در سابق الایام فرامی نمود ، و بر زبان رسولان از مکاشفهٔ ایلگخان تبراً می کرد ؛ چون ایلگخان تخلیط برادر مشاهده کرد ، و خذلان و عصیان او بشناخت ، همت بران مقصور گردانید ، که 12 اول مادهٔ فتنهٔ او که خصم خانگی است منحسم گرداند ؛ بالشکر ماوراء النهر بعزم مناہضت روی بولایت او نهاد ؛ چون از اوزکند بگذشت ، برف بسیار بود ، و راه بسته شده . باز گشت ، تا وقت 15 انکسار هوا و احتباس أنواء و انکشاف شتا و انقطاع سرما

18 چون سبک ربيع سیم برف در مسامّ زمین گذاخت . و هیکل زمین جوشن یخ برکشید ، و قرطهٔ سبز نبات بپوشید . ایلگک با سر

2 حادث AH : حلول E || کسی EH : کس A || نایافت AH : یافت E || 4 شد EH :

کشت A || تمیز EH : — A || 5 تفرز و AH : — E || والسلام AE : — H ||

6 معاودت AE : معادت H || 7 کشفه AH : کشفه E || 9 نمود H : فرمود AE ||

11 مکاشفهٔ EH : مکاشفهٔ A || 14 از AH : — E || اوزکند EH : اوکند A

اوزجند - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۲۹) || 15 شده H : شد AE || 16 احتباس A :

اخباس H احساس E

مصاف وانتصار رفت ، وبا أنصار خویش روی بپرداز نهاد ؛ واز هر يك رسولی بحضرت سلطان رسید ؛ سلطان بفرمود ، تا بزمگاه او بتعبیه خيول وتغشیه فیول بیاراستند ، وپیرامن آن بساط دو سباط از 3 ممالیک و غلامان ترك با زینتی تمام بداشت

وصفت آن مجلس آن بود ، که دو هزار غلام از عقایل ترك برابر یکدیگر صف کشیدند با جامه‌ها ملون ؛ وپانصد غلام از ممالیک خاص 6 نزدیک مجلس او بایستادند ، با قباهای رنگین ، و مناطق مرصع بجواهر وشمشیرها مهتد در غلافه‌ها زر بر دوش نهاده ؛ وچهل مربوط فیل در محاذات مجلس او بداشتہ بغواشی دیباهاء رومی وعصابات زربفت 9 ومعالیق زر سرخ مرصع بجواهر ثمن ؛ وپس پشت هر دو سباط هفتصد فیل هیون شکل کوه پیکر شیطان صفت بداشتند ، با تجافیف مشتهر 12 وغواشی مصور واسلحه نفیس مسور ؛ وعامه سپاه زرهه‌ها داودی پوشیده ، وخود فرنگی در سرکشیده ؛ ورجاله لشکر در پیش ایشان سپرها در روی آورده ، وتیغها کشیده ، وسنانها افراشته ؛ ودر پیش مجلس سلطان جمعی حجاب چون ماه و آفتاب ایستاده ، 15 ودست بقبضه شمشیر یازیده ، وچشم وگوش باشارت او باز بسته ؛ رسولانرا بار دادند ، تا از هیبت آن موقف باتشویری تمام بخدمت تخت رسیدند ، وبشرایط خدمت وفرايض طاعت قیام نمودند ؛ ایشان را 18

1 مصاف وانتصار : A : امصار H اسصار E || 2 سلطان AH : E || 3 بتعبیه A : شعبیه H سمیه E || 4 تمام A : E H || 6 ملون AE : مکون H || 7 او AE : H || مناطق : + ار E || 8 فیل EH : فیول A || 11 تجافیف : تجافیف EH نجافیف A || 12 مشهر A : مشتهر EH || غواشی EH : غواشی A || مصور AEH : . . فی تجافیف مشهره بالوان ومسورة بالحراب والمران - العتي (ج ۲ ، ص ۱۳۰)

بسر خوان بسر ای ضیافت بردند ؛ بهشتی دیدند آراسته باحواض و اطباق
 زرین و سیمین منضد ، بأوانی مرصع و صحنه‌ها فایق و ادوات رایق ؛
 3 و پیش مسند سلطان طارمی زده والواح و عضادات آن بمسامیر و شفشهای
 زر استوار کرده ، و فرشهای رومی و ابریشمین گسترده ؛ و در صدر
 مجلس مثقله^۵ نهاده ، و حواشی آن بنخانه‌ها مربع و مسدس و مدور
 6 منقسم کرده ؛ هر خانه بنوعی از انواع جواهر مشحون کرده ، که
 پرتونور آن دیوها را تیره و خیره میکرد ؛ و باتفاق گفتند ، که در
 هیچ عهد اکاسره^۸ عجم و قیصره^{۱۰} روم و اقیال عرب و رایان هند را
 9 مثل این نفایس دست نداده است ؛ و در حوالی مجلس طبقهای زرین
 نهاده مشحون بمسک^{۱۲} آذفر و عنبر^{۱۱} اشهب و کافور قیصوری و عود قناری
 و اترنجهای مصنوع و نارنجهای مصبوغ از شہامات و عطر و انواع فواکه
 12 و ثمار از زرسرخ ساخته و عناقد لعل و بدخش

چون شراب حاضر کردند ، جمعی از و شاقان خاص^۲ چون لؤلؤ
 مکنون و در مخزون شرابی مروق چون چشم خروس بدور دوستگانی
 15 بگردانیدند ؛ رسولان مدهوش و مبهوت در آرایش آن بزم و پیرایش
 آن مجلس بماندند ، اجازت مراجعت خواستند ، باتشریفات شاهانه بازگشتند
 دست مجادلت میان هر دو برادر قایم بود ، سلطان کار ایشان
 18 بفیصل رسانید . و مقرر کرد ، که هر يك تیغ محاصمت در نیام کنند ،
 و با ولایت خویش قناعت نمایند ، والله اعلم

2 و ادوات : واثواب A || 3 عضادات AH : عضادات E || 5 مثقله AH : مسله E ||

و مدور AH : مدور E || 7 تیره ~ خیره E || و باتفاق AH : باتفاق E || 7-8 در هیچ AH :

هیچ E || 8 اکاسره AE : اکاسره H || 10 قیصوری AH : قصور E || 14 دوستگانی AE :

دوستگانی H || 18 در نیام E : بنیام AH || 19 والله اعلم AH : — E

ذکر فتح قُصْدَار

- سلطان چون دل از جهت تُرک فارغ کرد ، عزم قصد قصدار
 مصمم کرد ، تا باذ غرور والی آن بُقعه بسقوط تیغ مخروط از دماغ
 او بیرون کند ، و دیو عشوه که او را وسوسه میدهند بصلیل تیغ هندی
 در قاروره قهر مقید گردانند ، و مصاعد قلال جبال او که موجب
 تنمر و سبب تهوّر او گشتست ، بنفخه صورنای و کوس چون عهن
 منقوش و هبای منثور بر باذ راه دهند ؛ از غزنه کوچ کرد ، براه بُست
 باوازه عزم هراة نهضت کرد ؛ خبر قصد او بجانب هراة منتشر شد ،
 ناگاه تاختنی بناحیت قُصْدَار برد ؛ و والی بر بستر خواب پیش از شروق
 آفتاب از دبادب موکب سلطان در حوالی قصر خویش بی آرام شدن ؛
 مرگ مشاهده کرد ؛ و بزینهار برون آمد ؛ خود را در سم مرکب سلطان
 انداخت ؛ و پانزده هزار بار هزار درم ، که از مواجب گذشته برو
 متوجه بود ، ملتزم شد ؛ و بعضی بنقد ادا کرد ؛ سلطان باستیفاه باقی
 مسلبان بگماشت . و پانزده مربوط فیل ، که او از بهر ذخیره ایام
 و عمده اوقات خصام اندوخته بود ، بستد ، و بتجدید منشور ایالت
 او مثال داد ، و با حصول ارادت و شمول سعادت روی با غزنه
 نهاد ، والسلام

1 ذکر فتح قصدار AE : H — ، در المتی ج ۲ ، ص ۱۳۲ - ۱۳۳ ||
 5 قلال AH : فلان E || 6 تنمر A : تنمر EH || کشتست AE : کشت H || چون A :
 خون EH || عهن EH : عهد A || 7 منقوش A : منقوش EH || منثور EH : مبثوث A ||
 براه EH : و براه A || 9 تاختنی AH : تاختی E || و والی AH : والی E || 13 و بعضی AH :
 بعضی E || 14 مسلبان بگماشت EH : مسلبان بگماشت A || او از E : او را AH ||
 15 ایالت AH : امارت E || 16 و شمول AH : بر شمول E

ذکر هر دو شار ابو نصر بن راشد و پسر او ابو محمد

- پادشاهان غرجستان را باصطلاح اهل آن بقعه شار خوانند ،
 3 چنانک خان ترکانرا ، و رای هندوانرا و قیصر رومیانرا ؛ و ولایت
 غرشتانرا شار ابو نصر داشت ، تا پسر او ابو محمد بحدّ مردی رسید ،
 و بقوّت شباب و مساعدت اصحاب و اترا ب بر ملک مستولی شد ؛ و پند
 6 منزوی گشت ، و ملک بکفایت او باز گذاشت ، و بمطالعه کتب
 و مجالس اهل علم پرداخت ، و حضرت او منبع فضل و مستجمع افاضل
 بود . و هنروران جهان و محنت زدگان روزگار درگاه او را مقصد امانی
 9 و کعبه مطالب و مبالغی ساخته بوذند ؛ و از اقطار و امصار روی فرا
 او کرده ، و همه بنجاح مقصود و رواج مطلوب رسیده ؛ ابوعلی
 سیمجور چون عصیان ملک نوح آغاز کرد ، خواست که از ناحیت
 12 غرشتان چیزی با تدبیر خویش گیرد ؛ هر دو شار دست رد بر روی
 مراد او باز نهادند ، و از جهت ولاء آل سامان ، که بر طاعت ایشان
 نشوونما یافته بوذند ، و در حجر رعایت ایشان روزگار گذاشته ،
 15 بخدمت دیگری تن در ندادند ، و بوثوق حصانت قلاع و مناعت بقاع
 خویش جواب ابوعلی باز دادند ؛ ابوعلی ابوالقسم فقیه را با جمعی
 از ارکان دعوت و انیاب دولت بمحاصره ایشان فرستاد ؛ و آن لشکر

1 ذکر . . . محمد AE : — H || ابو نصر بن راشد : ابو نصر محمد بن اسد

- العتبی (ج ۲ ، ص ۱۳۳) || ابو محمد : الشاه محمد - العتبی || 4 او ابو محمد AE :

او را ابو محمد H الشاه - العتبی || 6 فضل AH : — E || 7 روزگار : + در H || 10 ابوعلی :

+ محمد بن محمد بن - العتبی (ج ۲ ، ص ۱۳۴) || 12 چیزی AH : — E ||

13 باز نهادند H : نهادند AE || 14 حجر AE : حجره H || 17 و انیاب AH : و انباء E

- کوههای چند که مساوی سما و موازای جَوَزا بود ، در مسافت آن دیار قطع کردند ؛ و از چند مخارم ، که از سَمّ خیاط و ضمّ قِطاط تنگ تر بود ، بگذشتند ؛ و با ایشان در چند موقف بمحاربت و مناصبت بیستاد ؛ سرهائی بسیار چون برگ از درخت فرو ریختند ، و خونها چون سیل بر روی زمین روان گردانیدند ؛ و هر دو شار از مضیق بمضیق می تاختند ، تا بقلعه از اقصای ولایت خویش پناهند ، که در حَضِیض آن اُطْنا ب سحاب بکشیده شدی ، و عِقاب را در مراقی آن عِقاب بال گسسته گشتی
- ابوالقسم آن ولایت بگرفت ، و خزاین و ودایع و اسباب ایشان در قبضه مراد آورد ، تا امیر ناصرالدین بخراسان آمد ، ابوعلی دل مشغول شد ، ابوالقسم فقیه را باز خواند ؛ و هر دو شار در زمره أعوان ناصرالدین بنصرت ملک نوح برخاستند ، و از ابوعلی انتقام کشیدند ؛ و او را دشمن کام بدیدند ، و با سر مملکت و ولایت خویش رسیدند ، تا عهد سلطنت یمین الدوله سلطان محمود
- و عتی آورده است کچون اصحاب اطراف سلطانرا انقیاد نمودند ، و منابر بذکر القاب میمون او بیاراستند ، مرا برسالت از برای عقد بیعت پیش شار فرستادند ؛ مرا با کرامی تمام تاقی کرد ، در شهر سَنه تسع و ثمانین و ثلثمایه [۳۸۹] خطبه و سکه بنام همایون سلطان مطرز گردانیدند ؛ بر عقب آن خبر رسید ، که ایلگخان ببخارا آمد ، و ملک

2 و ضم AE : و ضم H || 4 بیستاد EH : بیستادند A || 5 شار از AE : شار را

در H || 7 شدی AH : شد E || 11 زمره H : نفره AE || 15 عتی آورده است . . :

العتی ج ۲ ، ص ۱۳۶ || 16 - 17 عقد بیعت AH : عقدیه تحت A

ستد ، و معظم سپاه را در قید اسار و بند خسار کشید ، و بقایای آن قوم
 آواره و بیچاره شدند ، بر جمله پسر شار شاه بخدمت تحت سلطان آمد ،
 3 و از تقریب و ترحیب بهره تمام یافت ، و مدتی ملازم خدمت بود ؛
 از سر شطارت طبع حرکات نامتناسب می کرد ، و از سر نخوت پادشاهی
 از و سخنهاى مکروه حادث می گشت ؛ و از جانب سلطان بر آن هفوات
 6 اغضا می رفت ، و زلات او را بنظر عفو اغماض می نمود ؛ دستوری
 خواست ، سلطان او را بتشریف شاهانه و خلعت گرانمایه روانه کرد ،
 با نشیمن خود رفت ؛ برین جمله مدتی بگذشت ، تا سلطان را نیت
 9 عزوی خاست ؛ خواست که از اطراف سپاهی جمع کند ، تا بمزید
 قوتی و کثرتی مستظهر گردد ؛ مثالی باستدعای شاه شار بفرستاد ، و از و
 حسن قیام بقضای حقوق انعام و اکرام ، که در باره او فرموده بود ،
 12 توقع کرد ؛ دست خذلان دامن ادبار او بگرفت ، تا معاذیر نامقبول
 و علت های معلول در میان نهاد ، تا عصیان او ظاهر شد

سلطان کار او فرو گذاشت ، و روی بهمم خویش آورد ، و ازان
 15 سفر بر مرکب ظفر بازگشت ؛ شاه شار را پیش تخت خواند ، و در
 اثنای آن مثالی که باستدعای او صادر شده بود ، سطری از ایناس
 وحشت و ازاله عارضه ریت و بندی از استمالت و استعطاف ایراد کرد ،
 18 تا تربیتی که در حق او فرموده بود ، بیک زلفت باطل نشود ،
 و غرس نعمتی که در حق او نشانده بود ، بیک عثرت از بیخ بر
 نیارد ؛ شار ازان - ملطافات نفورتر شد ، و مجاهرت او بعصیان پیش

1 و بند AE : و شد E قوم AH : — 3 تقریب AH : ترقیب E ||

4 از EH : و از A || حرکات AE : و حرکات H 5 || بر آن EH : — A 7 کرد :

+ ما E 3 || رفت E : — EH 9 خاست AE : خواست H 12 || بگرفت AH :

گرفت E 13 شد AH : کشت E 16 || آن E : — AH || او AH : آن E 17 || بندی H :

و شدی E و بندی A 19 || بود EH : — A 20 || نفورتر E : نفور AH

- سلطان روشن گشت ؛ و سلطان امیر حاجب التون تاش وارسلان جاذب را بمناهضت او فرستاد ، ایشان زعیم مروروذ را باخوذ ببردند ، چه او بر معاطف آن شعاب و مخارم آن هضاب اطلاع داشت ؛ و ایشان 3 با لشکری که چون رنگک^۱ آهن خایند ، و چون نهنگ بدریا فرو شوند ، و چون مار در مداخل و مخارج و مضایق زمین فرو شوند ، بدان حدود رفتند ، و آن نواحی بستند ؛ پذیر بحکم وقوف بر خواتم اعمال 6 و ممارست شداید ایام بامان پناهید ، و زنهار طلبید ، و در ذمت رعایت و عنایت حاجب التون تاش گریخت ، و از عقوق پسر مستغاث کرد ؛ و از حرکات و سکنات او تبرّا نمود ، و بشفاعت او بحضرت سلطان توسّل 9 ساخت ، تا خلوص اعتقاد خود در موالات عرض داشت ؛ و او را با کرام و احترام به راه آورد ، و او را در ضمان امان گرفتند
- و پسر بقلعه^۲ که ملجأ ایشان بود ، متحصّن شد ، و خزاین 12 و ممالیک و حواشی و مواشی خویش بآنجا نقل کرد ؛ حاجب التون تاش وارسلان جاذب پیرامن حصار او فرو آمدند ؛ و او حواشی حصار بمردان کار بیاراست ، و جنگ در پیوست 15

شعر

همه سر روض قلعہ کرد آهن پوش همه فصیل در حصن کرد آهن خای

- لشکر سلطان منجنیقها و عرّادات بر جوانب قلعہ راست کردند ، 18 و یک جانب از دیوار حصار بزمین آوردند ؛ رجّال^۳ لشکر چون گوزن

1 و سلطان AH : سلطان E || حاجب : + الکیر ابوسعید - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۴۰) ||
 2- 4 ایشان ... بالشکری AE : — H || 2 ایشان : + ابوالحسن المنیمی - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۴۰) | مروروذ E : مرو الرود A | 3 معاطف A : ماهف E || 6 رفتند AE :
 افتند H | 13 و ممالیک AH : و ممالک E || 15 و جنگ E : جنگ H و حیل A || 16-17 شعر...
 خای AE : — H (بیاض) | 17 b روض : روض E | 18 کردند AH : کرد E

- بدان دیوارها بر دویزند ، و دست بتیر و تیغ یازیدند ، شاررا چون کار از دست برفت ، مستغاث کرد ، وزینهار خواست ، تا مگر آتی بر چشم آن حشم زند ؛ و ندانست ، که شیر شرزه چون از حدت ضراوت چنگال بصید یازید ، بی مقصود باز نگردد ؛ و مار گرزّه که از شدت حقد آهنگ زخم کرد ، بی تشفی دندان بر نگیرد ؛ و آن فتنه قایم بود ، تا او را بدست آوردند ، و از قلعه بیرون گشیدند ؛ و اموال و خزاین او غارت کردند ؛ و زیر او را که جهینه اخبار و حقیقه اسرار بود ، بگرفتند ؛ و شکنجه بر کعب او نهادند ، تا ذخایر و دفاین و ودایع بدست ایشان باز داد ؛ و جریده بقایای اموال بر عمال عرض کرد ؛ و بر تحصیل آن مسلبان گماشتند ، و وجوه ولایت غرش و آن نواحی در مجموع ابوالحسن منعی بستند ، و او را باستخراج آن وجوه نصب کردند ؛ و کونوالی معتمد بر قلعه گماشتند 12

- از حضرت سلطان باستحضار شار مثال رسید ، او را با تخته بند بغزنه بردند ، غلامی که موکل او بود ، شاررا تکلیف کرد ، تا نامه بخانه او نویسد ؛ و او از ضجرت آن تحکم از بی مبالاتی غلام خیره و طیره شد ؛ و وزن او نوشت که ای قعبه نابسامان مگر پنداری ، که من از تهتک تو در فسق و فساد و تفریق مال غافلم ، یا نمی دانم که همواره 15

1 بر دویزند AH : بدو دویزند E || شاررا AE : — H || 2 چشم AH :
 حشم A || 3 ندانست E : و ندانست AH || ضراوت AH : ضراوت E || 5 بر نگیرد AH :
 بر نکند 6 بدست : + بدست H || 7 که AH : — E || و حقیقه AH : و حقه E ||
 9 و جریده A : جریده H جریده E || عمال AH : اعمال E || 10 مسلبان E : مسلبان AH ||
 و آن : + E || 11 ابو الحسن AEH : ابو الحسن - المتی (ج ۲ ، ص ۱۴۰ و ۱۴۲)
 و 13 باستحضار AH : استحضار E || تخته بند AE : تخته پیل H || 14 که A :
 — EH || 15 و طیره AH : طیره E || 16 که EH : — A

- بفجور و شرب خور و تضييع مال من در مصرف هر مُنْكَر و محظور
 روزگاری گذرانی ؛ و هر روز با حریفی و هر شب با ظریفی بمعاشرت
 و مباشرت مشغولی ، و خانه من برباذ دادی ، و آب روی من بریختی ؛
 3 اگر باز آیم سزای تو بدهم ؛ و جزای تو در کفارت نهم ؛ ازین شیوه
 اطنابی در نامه نوشت ، و بدست غلام داد ؛ چون نامه بزن رسید ،
 6 بیهوش شد ، و شبهت کرد ، که دشمنی تقبیح صورتی کرده است ،
 یا حاسدی مجال فساد یافته ، خانه بگذاشت ، و هراسان و بی آرام در
 گوشه گریخت ، چون غلام بخانه رسید ، سرای خویش چون قاع
 صفصف خالی یافت ؛ و از کذبانو و خدمتکاران نشان ندید ، حیران
 9 فرو ماند ، و از همسایگان استکشاف حال کرد ؛ ایشان از کیفیت نامها
 إخبار کردند ، و آن فضائح و قبایح برو خواندند ؛ غلام بمراعات دل زن
 12 و تسکین جانب و ازاخت خوف و استشعار او مشغول شد ؛ و بآمانی بلیغ
 و ضامنی وثیق زن را بخانه آورد ؛ این اضحوکه در خدمت سلطان باز
 گفتند ، از شطارت شار تبسم کرد ؛ چون شار را بیارگاه سلطان
 رسانیدند او را بتازیانه تأدیب و تعریک مالش دادند ؛ و بجای محبوس
 15 کردند ؛ و در مواساة و مراعات اوقات و اقوات او وصایت فرمود ، بر
 وجهی که اذن سلطان برو پوشیده باشد ، تا موجب جرأت و جسارت
 18 و زعارت او نگردد ؛ التماس کرد ، که از غلامان منظور او یکی را
 پیش او فرستند ، سلطان بفرمود تا ملتمس او باسعاف مقرون داشتند ؛
 و پدر او را از هراة بحضرت سلطان آوردند ، و بنظر احترام ملاحظت

1 و تضييع AE : تضييع H || 2 گذرانی AH : گذاری E || 6 تقبیح : فحح E
 بقیح A || 7 یافته EH : یافت A || 9 ندید AH : تدبیر E || 10 واز A : از EH ||
 ایشان A : — EH || 12 وازاغت A : وازاغت AH || 14 شار AH : شاه E ||
 16 واقوات E : اقوات AH || وصایت AH : صایت E || 17 و جسارت A : و حسارت H
 و خسارت E || 18 نکردد AE : بکردد H

فرمود ؛ سلطان أملاك و ضیاع ایشان بنواحی غرستان بخزید ، وبا
دیگر ضیاع دیوان سلطنت گرفت ، و شیخ جلیل بمُراعاة جانب شار
ابونصر قیام نمود ، و در کنف رعایت خویش میداشت ، تا بجوار رحمت 3
حق رسید ، در شهر سنه ست و اربعه [۴۰۶] ، والسلام

ذکر واقعه ناردین

سلطان یمین الدوله چون نواحی هند بگرفت ، در اقاصی آن 6
ولایت بجای رسید ، که هرگز رایت اسلام بر آن نواحی طلوع نکرده
بود ؛ آن بیقاع از ظلمت کفر و شرک پاک کرد ، و مشاعل شریعت در آن
دیوار بر افروخت و مساجد و معابد بنا نهاد ، و شعار ایمان ظاهر کرد ؛ 9
خواست که از بقایای اعداء دین و عبده اوثان دمار برآرد ،
و منکران دین را ببرهان قاطع شمشیر مسخر گرداند ، غزاة جنود و کماة
اُسُود خویش را پیش خواند ، و هر یک را بمکرمتی جمیل و موهبتی 12
جزیل بنواخت ؛ مستظهر بدرع عصمت و مغفر مغفرت و قوام تقوی
و عمروه و وثقی بعنایت ازلی در اواخر خریف روی براه نهاد ؛ چون بدان
حدود رسید ، برفهای عظیم بیفتاد ، و راه برکوه و هامون بسته شد ، 15-
از سرمای سخت جاده ها مطموس شد ، از سر ضرورت روی ازان نواحی

1 بخزید : محرد H محرد E ، — A ابتاع . العتبى (ج ۲ ، ص ۱۴۶) ||
2 جلیل H : خلیل E خلیل A الجلیل شمس الکفاة - العتبى || بمراعاة جانب A : بهراة
عار جانب H بجانب مراعاة E || 3 ودر AH : در E || میداشت : در نسخه H بعد ازین کله
یک سطر بیاض است || 4 والسلام AE : H || 5 ذکر واقعه ناردین AE : H — ناردین
- العتبى (ج ۲ ، ص ۱۴۶) : ناردین AE || 7 نکرده AE : کرده H || 9 ایمان AE :
ایمار H || 13 بنواخت : + و ذلك فى سنة اربع واربعمائة - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۴۷) ||
14 اواخر EH : آخر A || 16 از سرمای ... شد H : — AE

بتافت ، وبا غزنه آمد ، تا روی بهار پیدا شد ؛ و غوغای سرما از بیم
 خنجر بید در نشست ، و هوا معتدل گشت ؛ او چون بحر اخضر جوشان
 در حرکت آمد ؛ چون باعداء نزدیک رسید ، لشکر را تعبیه کرد ،
 میمنه را در اهتمام امیر نصر کرد ، و میسره را بارسلان جاذب سپرد ،
 و ابو عبدالله الطائی را بمقدمه در پیش افکند ، و امیر حاجب التون تاش را
 با خواص ممالیک در قلب بداشت

ملک هند با حشم خویش از نهب خصمان با پناه کوهی حصین
 متین نشست ؛ و بمخرمی میان دو کوه بلند التجا ساخت ؛ و مدخل آن
 مضیق بقیلان کوه پیکر استوار کرد ، و بأقطار دیار خویش نفیرنامه
 نوشته ، و سوار و پیاده ممالیک خویش بخواند ، و راه مطاولت در پیش
 نهاد ؛ سلطان بر سر سریرت وغور مکیدت و خدیعت او وقوف یافت ، که
 ازان إهمال آن میخواست تا مگر از طول ایام و امتداد مقام بسته آیند ، و از
 مقاتلت روی بتابند ؛ رجّاله دیلم و عفاریت افغانیان را بر ایشان آغایند ،
 تا بشیب و فراز و پس و پیش ایشان فرا گرفتند ، و مقناطیس وار بجاذبه
 قهر ایشان را بخود کشیدند ؛ چون ازان مضیق بفضاء صحرا آمدند ،
 چون مرغ در التقاط حبّات ایشانرا بمنقارِ نقار برمی چیدند ، تا چند
 روز بدین صفت بگذاشتند ، تا زمره کفره^۱ او بتمای مجتمع شدند ،
 و از دیار هند و سند هرکجا نافع ناری و طالب ثاری بوذ ، روی بندو آورد

1 و غوغاء سرما AH : — E 2 چون AE : و H 4 و میسره را AH : و میسره E

10 ممالیک ~ خویش E 11 مکیدت AH : مکره E 14 بشیب H : شیب E نشیب A

16 نقار : نغاد H نغار E نغار A 17 زمره کفره H : رمه کف E نفره کفره A

18 هند ~ سند AE || ناری : ناری EH ناری A

پس آهنگک جنگک آن نهنگک کرد، در مصاف پشت با کوه داد ،
 وسدی از هیاکل فیلان جنگی در حوالی لشکر کشید ؛ پس آتش حرب
 3 سوزان شد ، مبارزان صفوف چون زنبور بر جوشیدند ؛ و بزخم خنجر
 سر و سینه یکدیگر می شکافتند ؛ و تیرها و رُوپین حلقوم و خرطوم می
 دریدند ؛ آن کافر چون قوت و شوکت و چیرگی خصم مشاهده کرد ،
 6 با مشاهیر آنجا و مساعیر ابطال روی بابو عبدالله الطای آورد ، و از جوانب
 او را یزخمهای عنیف فرا گرفتند ، و او چون فحل مست روی بایشان
 نهاد ، چون سلطان او را در مخالف آن محنت بدید ، کوبه از غلامان
 9 خاص بنجدة او فرستاد ، تا او را از دشمنان خلاص دادند ؛ و چون
 غربال همه جسم او چشم شده ، و چون زره همه تن خلقه گشته ؛
 سلطان بفرمود ، تا او را بر فیلی نشانند ، تا از ألم جراحت جوارح
 12 بنزد او استراحت راحتی یابد

شعله حرب همچنان زبانه می زد ، تا ایزد تعالی بباد نصرت فرو
 نشاند ؛ و بنفحه نسیم محمودی ذرات وجود آن مخاذیل اضالیل متفرق
 15 گشت ، و اجزای ایشان منشور شد ؛ و همه را در اعطاف سهول و جبال
 و اکناف کهوف و تلال بفنا رسانیدند ، و اموال و اقیال ایشان بغنیمت
 بیاوردند ؛ و خاص و عام در فواید آن غنایم متساوی شدند ، و بدرجت
 18 غنا و استغنا رسیدند ؛ و ناحیه ناردین در عرصه اسلام افزود

1 نهنگک AH : تهنك E در : + E 2 پس AH : — E 4 و ژوپین AH :

ورس E 6 و مساعیر AH : و مساهر E الطای E : طای AH 6 چون AE :

و چون H 9 دادند AH : داد E 10 جسم AE : چشم H شده : + بود E :

11 بفرمود AE : فرمود H 12 بنزد : بر AH برد E او E : — AH :

13 همچنان AH : چنان E 15 و جبال AH : جبال E 16 کهوف AH : سهول E :

رسانیدند EH : رسانید A و اموال AE : و امیال H 17 بدرجت AH : بدرخت E :

18 ناردین AE : ناردید H

- این غزو در جراید مقامات و تاریخ غزوات سلطان یمن الدوله ثبت افتاد ، و این صنع لطیف و عزّ منیف نصیبه ایام وقرینه اقبال او آمد ؛ و از بُت خانه سنگی منقور بیرون آوردند ، بر کتابه آن ثبت کرده 3 بنوژند ، که چهل هزار سالست تا بنای این خانه نماده اند ؛ سلطان تعجب نمود ، که علماء شریعت و حکماء امت متفق اند ، که مدت عمر بنی آدم قریب هفت هزار سال است ؛ از اعیان علماء ومشاهیر 6 حکماء استفسار رفت ، همه بر آن منکر شدند ، و گفتند : شهادت صُخور همه إفک و زورست ، ومنشأ غرور
- لشکر اسلام بآن غنایم نا محدود و رغایب نا معدود با غزنه آمدند ، 9 و سواد عدد سپاه اسلام در میان عدد سیاهان هند ناچیز شد ؛ و برده از قیمت بیفتاد ، چنانکه هر جمال و حمال و کناس و نحاس خواهجه شدند ، 12 والله اعلم واحکم

ذکر واقعه تانیشر

- بمسمع سلطان آنها کردند ، که بناحیت تانیشر از جنس فیل خاصّ او ، که آنرا صیلّمان خواندندی ، فیلان بسیارند ، ووالی آن 15

1 و تاریخ AH : و تواریخ E || 3 و اربت A : و از تب H و رات E ، بدّ العتی (ج ۲ . ص ۱۹۷) || بر EH : و بر A || 6 است AE : پیش نیست H || 9 و رغایب AH : و رعایت E || 10 میان عدد A : میان عداد EH . || سیاهان AE : سیاهان H || شد AH : شدند E || 11 جمال A : جمال EH || کناس : بعد ازین کله در نسخه H يك سطر بیاض است || 12 والله اعلم واحکم E : — H والسلام A || 13 ذکر ... تانیشر AE : — H (بیاض) || تانیشر : تانیسر - العتی (ج ۲ . ص ۱۵۳) بایشتر E بایشتر A || 14 تانیشر : بایشتر EH بایشتر A || 15 آنرا AH : — E || ووالی AH : والی E

بقعه در کفر و کنود غالیست ، نیت آن غزو مقرر کرد ، تاریخ
 اسلام افراشته ، واعلام اصنام بقهر آن نگوسار گردد ؛ و بالشکری که
 3 بأفایق توفیق و در حجر مجاهدت نما یافته بودند روان شد ، و بیابانهای
 هایل طی کرد ، که مرغ در هوای آن پر بریزد ، و ستاره در فضای آن
 راه گم کند ، که جز باذ نگذشته بود ، و جز آفتاب سایه نیفکنده ؛
 6 نه از آب خبری ، و نه از عمارت اثری

چون بدان نواحی رسیدند ، در پیش نهری صخّاب و جوی پر آب
 یافتند ، و کوهی شمّاخ و زمینی سنگ لاخ ؛ و کافر بدان کوه مستظهر
 9 گشته ، لشکر سلطان بدو معبر از آب گذر کردند ، و از دو جانب با اهل
 شرك جنگ در پیوستند ؛ شهنگام اهل اسلام جمله حمله کردند ، و همه را در
 میان آن محارم ریختند ، و از تاب آن حراب و ضراب راه گریز گرفتند ؛
 12 و آن پیلان مزخرف و هیاکل مصفّ بجای بگذاشتند ، فیل بانان
 سلطان بر پی بردند ، و همه را با مرتبط حضرت آوردند ؛ و چندان
 خون بر ریختند ، که آب آن نهر زخّار و آب خون خوار با غزارت از حکم
 15 طهارت بیرون شد ، و مشارب آن بر شارب حرام گشت ، والله
 اعلام واحکم

1 AH : با E || 2 اصنام AE : اسلام H || بقهر آن EH : A — || 3 و در HE :

و A || بودند AH : بود E || 4 و ستاره EH : و شاره A || آن : + راه E || 6 نه

از AE : بدان H || خبری AE : حیری H || 9 سلطان AH : — E || 11 میان AH :

دهان E || حراب AE : حرارت H || 13 مرتبط AH : مرتبط E || حضرت EH :

خاص A || 14 بر ریختند EH : بر اندند A || غزارت : عمارت EH عزارت A ||

15 آن بر E : — AH || 15 - 16 والله اعلم واحکم E : — H والسلام A

ذکر خاتمت کار شمس المعالی قابوس و رسیدن ملک او بامیر

منوچهر بن قابوس رحمهما الله تعالى

- 3 شمس المعالی با خصایص مناقب و نفاذ بصیرت او در عواقب درشت خوی و سایش بود ، و از خشونت سطوت و مرارت کأس بأس او هیچ کس را ایمنی نه ؛ بکثر زلّتی عقوبات عنیف کردی ، و تأدیب و تعریک بشمشیر قاطع و سنان ساطع ، حبس او مطموره^۱ لحد بودی ؛ ازین سبب خلّتی بر دست او فنا شدند ، و دلها ازو بر میزدند ، و سینها بحیّقد او آغشته گشتند ؛ و زعیم که حاجب او بود ، مردی سلیم صدر و بی غایله بود ؛ و از جمله^۲ حشم و خدم او بسلامت موصوف و معروف ، و اموال اعمال خطّه استر باذ بوی سپرده بودند ؛ نسبت او اختزالی بذو کردند ، و او را بکُشتند ؛ بسبب قتل او نفرت لشکر زیادت شد ، همه دل بر خلع ربه^۳ طاعت او نهادند ، بسبب خشونت قرار دادند ؛ او درین میانه از جرجان بسبب احترام هواجر بمعسکر چناشک^۴ تحویل کرده بود ، و از اندیشه^۵ مفاسد ایشان بی خبر ؛ تا شبی پیرامن قصر او فرو گرفتند ، و اسباب و مضارب و مراکب او غارت کردند ؛ خواصّ حضرت او او را از مضرتّ عدوان ایشان رعایت نمودند ،

1- 2 ذکر ... تمالی AE : -- H | 1 قابوس : + بن وشمگیر - العتی (ج ۲ ، ص ۱۷۲) | 2 تمالی E : - A || 3 نفاذ : نفاذ AEH || در : + سایه H سایر A || 4 و سایش AH : وحاس E || 7 بر میزدند EH : بر مید A || 8 کشتند EH : کشت A || زعیم AEH : حاجب نعیم - العتی (ج ۲ ، ص ۱۷۳) || 9 حشم ~ خدم E || 10 اموال (انوال H) اعمال EH : اعمال و اموال A || نسبت AH : بسبب E || اختزالی AH : احرالی که E || 11 و او AH : او E || 12 او نهادند H : او E ، - A || 13 احترام H : احدام E || احتلام A || چناشک - العتی (ج ۲ ، ص ۱۷۴) : خاشک H حاسک E خیاشک A قال صدر الافاضل الجیم فی غلیظه وهی کالمکسورة وقال الکرماني جناشک من نواحی طبرستان وبها القلعة المروفة وهی من اصحابها هواء ... المتینی

3 متغلبان بچرجان رفتند ، و بتغلب و تطاول شهر باز دست گرفتند ، و امیر منوچهر را از طبرستان بخواندند ، و او بسبب حادثه پذیر و نفاذ مکیدت متابعت نمود ، تا تدارك آن خلل بکند

چون بچرجان رسید ، لشکری آشفته دید ، و کارها از دست اقتدار رفته ، طبقات و وجوه سپاه بدو پیغام دادند ، که اگر در عزل و خلع پذیر با ما موافقت نمایی همه از رغبتی صادق کمر بندیم ، و مطیع باشیم ؛ و اگر نه بر دیگری بیعت کنیم ؛ امیر منوچهر جز مدارت و مساهلت چاره ندید ، و اندیشید که پرده حشمت دریده شود ، و ماده فتنه و فساد متزاید گردد ، و خانه قدیم از دست بروذ ؛ شمس المعالی چون اجتماع کلمه ایشان بر عناد و اتفاق بر نوازع فساد بدانست ، با خواص ممالیک و بقایای اسباب بیسظام تحویل کرد ؛ و منتظر خاتمت کار و مال حال بنشست ؛ چون لشکر ازو خبر یافتند ، منوچهر را بر محاربت پذیر و از عاج او ازان نواحی تکلیف کردند ؛ او از سر ضرورت با ایشان برفت ، و شری بشری دفع کرد ، و آتشی بآتشی بنشانند ؛ چون بنزدیک قابوس رسید ، بخدمت پذیر شتافت ، و زمین خدمت ببوسید ، و اشک از دینه روان کرد ؛ و با هم از حدوث آن واقعه بث الشکوی و نفثة المصدور آغازیدند

18 امیر منوچهر پذیر را گفت : اگر اجازت دهی در مدافعت قوم سر در بازم ، و جان نازنین بذل کنم ، و خود را وقایه ذات وفداء

1 باز AE : از H || 2 و نفاذ EH : و نفادت A || 5 و وجوه AH : و جوه E ||

6 ما EH : — A || از AE : — H || رغبتی AH : رعیتی E || 10 اجتماع :

استماع AEH || 11 ممالیک AE : — H || 12 حال A : حالی EH || پذیر A : — EH ||

14 بنزدیک AH : نزدیک E || 16 واقعه : + منکر E || 19 و خود را AE :

و خود را H

- مصالح تو گردانم ؛ شمس المعالی او را دلخوشی داد ، واستعطف نمود ،
 و چشمه‌هاش ببوسید ، گفت : غایت کار و نهایت حال همین خواهد بود ،
 3 وراثت ملک و خانه بر تو وقف است ؛ و این کار را در حالت حیوة
 وبعد از وفات من متعین تویی ؛ و خاتم ملک بدو سپرد . و مقالید
 خزاین و دفاین بدو تسلیم کرد ؛ و بدان مقرر شد ، که شمس المعالی در
 6 قلعه چنناشک بنشیند ، و بأوراد عبادات مشغول گردد ؛ و کار
 ملک و حلّ و عقد بمنوچهر باز گذارد ، و در عمارت بقعه چنناشک
 تحویل کرد ، با جمعی از حواشی و خدم که بمصالح او قایم بودند
 9 منوچهر بجرجان آمد ، و بضبط امور و استمالت صدور و استعطف
 جمهور مشغول شد ؛ معّ هذا آن جمع را از سابقه زلت خویش خوف
 از عوادی مضرت و غوایل معرفت قابوس نقصان نمی پذیرفت ، و بانواع
 12 حیلت و مکیدت بهر مدخل فرو رفتند ، تا خاطر از کار او فارغ کردند ؛
 و بتمنای خود رسیدند ، و بوفات و فوات روح او همدستان و راضی
 بگشتند ؛ تا در مفرش فراش او رفتند ، و ردای ردّی از غره غرای
 او باز کشیدند ، و او را مرده بدیدند ، و بمراد خویش رسیدند ؛ و از
 15 صواعق سیف و بوارق سنان او بیارامیدند ، و او را در قبه که بظاهر
 جرجان براه خراسان ساخته بودند ، دفن کردند ؛ امیر منوچهر سه روز
 بر قاعده دیلم ماتم داشت ؛ آنگاه در منصب امارت آرام گرفت ،
 18 و بیعت لشکر از سر گرفت ؛ و قابوس را فراموش کردند

3 وراثت - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۷۷) : وراثت AEH || 5 و بدان AE : و بذل و H ||
 6 و چنناشک : خاشک H حاسک E خياشک A (در هر دو جای) || 7 عمارى AH :
 عمادى E || 8 بمصالح EH : مصالح A || 10 شد EH : — A || خوف از AH : به E ||
 12 از کار AE : ارکان H || او AE : را H || 13 و راضى AH : — E || 14 بگشتند AH :
 نکشتند E || 17 منوچهر AH : — E || سه AE : همه H || 18 دیلم AEH : جیل
 - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۷۹)

شعر (طویل)

كَأَنَّ لِمَ يَسْكُنُ بَيْنَ الْحَجُّونِ إِلَى الصَّفَا
 أَنِيسٌ وَلَمْ يَسْمُرْ بِمَسَكَّةٍ سَامِرُ

3

از دیوان خلافت بامیر منوچهر مثالی رسید ، بر تعزیه وتولیت ؛
 و خلیفه القادر بالله او را فلک المعالی لقب داد ؛ و بحبل ولاء سلطان
 6 اعتصام ساخت ؛ و بمتابعت و مشایعت او استظهار جست ، و جمعی از
 معارف حضرت بیارگاه او فرستاد ، و بمبار موفور و نفایس مذخور
 و رغایب نا محصور بذو تقرّب نمود ، و از صدق نیت و صفای طیت اعلام
 9 داد ؛ سلطان آن وسایل و ذرایع بنظر قبول ملاحظت فرمود ، و مباغی
 و مراضی او را بایجاب مقرون داشت ، و عیار موالات او بر محکم
 اختیار و اعتبار زد ؛ و مثال داد ، تا در ولایت خویش خطبه و سکه
 12 بالقباب همایون او مطرّز گرداند ؛ و ابو محمد مهران را بدین سفارت
 بذو فرستاد ، با نوازش و خلعتی تمام ؛ امیر منوچهر آن مثال مسموع
 و مقبول داشت ، و بر مقتضی فرمان بر منابر ممالک جرجان و طبرستان
 15 و قومس و دامغان شعار دعوت سلطان ظاهر گردانید ؛ و پنجاه هزار
 دینار بر سبیل اتاوت ملتزم شد ، که هر سال بخزانه می رساند

1 شعر E : — AH || 3 - 2 ba کآن . . . سامر AE : بیاض فی نسخه H ،
 والدت لعمر بن الحارث بن مضاض بن حارث یتأسف علی الیت و قیل هو للحارث
 الجرهمی انظر المنینی ، ج ۲ ، ص ۱۷۹ ؛ یاقوت الحموی ، معجم البلدان ، قاهره ،
 ۱۳۲۴ ، ج ۸ ، ص ۱۴۰ ؛ لسان العرب ، ماده ح ج ن || 5 داذ EH : نهذا A ||
 سلطان AE : طالقان H || 6 و مشایعت : + دوک E || 8 طیت H : طویت AE ||
 10 داشت EH : — A || 12 ابو محمد : + الحسن بن - العتبی (ج ۲ ، ص ۱۸۰) ||
 17 - 2 که هر سال . . . در فراز AH : — E

- و در وقت نهضت سلطان بغزو ناردین ازو لشکر خواست ، دو
 هزار مرد از خواص دیلم و خلاصه حشم ، که در فراز چون گوزن
 و در نشیب چون سیل بودند ، بخدمت فرستاد ؛ و چون آثار مساعی 3
 او در حضرت سلطان بموقع احماد رسید ، و حقوق خدمت متأکد شد ،
 ابوسعید شولکی رئیس جرجانرا که یگانه روزگار و مقدم احرار
 بود ، بحضرت سلطان فرستاد ، تا معاقدت مصادقت بمبرایر مواصلت 6
 مستحکم گرداند ، و از حجر سلطنت بخطبه کریمه قیام نماید ، سلطان
 باسعاف سؤال و انجام مأمول سمح الجنان شد ، و حق کفایت فلك المعالی
 بایجاب پیوست ، و چون آن بزرگ بحضرت فلك المعالی رسید ، و اهتزاز 9
 سلطان در اجابت دعوت و انجام مطلوب باز گفت ، فلك المعالی او را
 دیگر بار بحضرت سلطان فرستاد ، و قاضی جرجان را ، که راوی
 حدیث و علامه روزگار بود ، مرافق او گردانید ، تا باتمام مهم 12
 مواصلت قیام نمایند ؛ هر دو چون بحضرت رسیدند ، خدمت بجای
 آوردند ، و بتنجیز وعده و تأکید عقد نکاح مطالبت کردند ؛ سلطان
 شیطان غیرت را با عقال حکم شریعت بیست ، و کریمه که جگر 15
 کوشه او بود و فریده که زهره آسمان سلطنت بود ، بفلك المعالی داد

1 ناردین A : نارید H نارین - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۸۰) و فی بعض نسخ
 نازرین - المنینى | 2 دیلم AH : الجیل والدیلم - العتبى || 5 شولکی : سواک AEH
 الجولکی - العتبى (ج ۲ ، ص ۱۸۱) الجولکی منسوب فی ظن تاج الاسلام السمعانی
 الی جولا الفارزى البکرا بادی استشهد فیما قبل علی باب الرباط بدہستان مع مایة نفر من
 الفزاة . . . وقال الکرمانی ابو سعد الشولکی معرب جولکی . . . المنینى || 6 معاقدت EH :
 معاقدت A || مصادقت AE : مصادقت H || 7 حجر AH : حجره E || 8 باسعاف E :
 اسعاف AH || مأمول AH : مأمون E || 12 مرافق H : موافق AE || 14 وبتنجیز EH :
 تنجیز A .

و در مجلس این عقد از لطافت و بشا‌راستبشار و نفایس تحف چندان
 بود ، که تاریخ ایام و طراز مساعی کرام شد ؛ و رسولان بحصول
 مقصود و وصول مطلوب باز گشتند ؛ و فلک المعالی حملی روان کرد که
 ذکر علو همت و غزارت کرم او در جهان سائر شد ؛ و از ارکان دولت و ابناء
 حضرت هیچ کس از الطاف برّ و عواید کرم او بی نصیب نماند ، و سلطان
 خدمات او بانواع صنایع و ابواب مکارم مقابل کرد ، و بشرایط مجازات
 خدمات و مکافات قربات اوقیام نمود ؛ و افراد قوآد و آحاد اجناد
 او را بتشریفهائ سنی و خلعت‌ها نفیس تعهد و تفقد نمود ؛ و در صحبت
 در صدق ملک و یاقوت شرف سلطنت مالی روان کرد ، که در مجموع
 اقلام کتاب و معلوم افهام حساب نگنجد

چون کار فلک المعالی بمظاهرت از مصاهرت و وسیت آن قوام
 گرفت ، بتدبیر کار لشکر و انتقام از جمعی ، که در خون پندرش قیام
 نموده بودند ، اقدام نمود ؛ و بوجوه حیل و انواع علل سلك جمعیت
 و موافقت ایشان بشکست ، و همه را بقتل آورد ؛ و پسر خرکاس که
 خویش عاق و مایه شقاق بود ، از میان بر کران گریخت ، و در جهان
 آواره شد ، و کس از وی نشان نیافت ؛ و از جمله جالبان ضرّ ابوالقسم
 جعدی بود ، صاحب جیش شمس المعالی ، بسرحدّ ولایت میان خوف
 و رجاء بنشست ، منتظر طوارق بلا و صواعق عنا ؛ فلک المعالی نظر
 ازو بینداخت ، و طریقه إمهال و إهمال سپرد ، و باغلو طه تغافل

1 و در AH : در E || لطافت ... استبشار (بدون نقط) E : بیاض فی نسخه H ،
 — A || 4 و غزارت A : و غزارت EH || کرم AE : نفایس کرم H || و از ارکان AH :
 و زادگان E || 5 و عواید EH : عواید A || 7 خدمات AH : خدمت E || قربات A : براب H
 مراب E || 8 بتشریفهائ E : بتشریفات AH || 11 بمظاهرت AH : بمصاهرت E ||
 13 حیل AE : حیل H || 14 خرکاس EAH : خرکاش - العتبی (ج ۲ ، ص ۱۸۴) ||
 17 جعدی AH و العتبی (ج ۲ ، ص ۱۸۵) : جعدی E || 18 منتظر AE : منتظر H

وتهارن او را مغرور گردانید ، و بدواعی تطمیع و ترغیب بدام انتقام کشید ، و در محبتس طلب قصاص باز داشت ، و راه خلاص او بر بست ؛ اما هرکاری را وقتی معین و غایتی محدود و آمدی معلوم مقدّرست ؛ 3 و در تدارك آن حال تعجیل و تأجیل نا متصور ؛ ابو القسم بحیلتی از حبس فلك المعالی بگریخت ، و در اقطار جهان از طرفی بطرفی تردد میکرد ، تا بنیشابور بحضرت سلطان آمد ، و بدمت او مُلتجی شد ، پنداشت 6 که باتشاج ذات البین و اتحاد مصالح جانبین سلامت خواهد یافت ، سلطان او را بند بر نهاد ، و بمنوچهر فرستاد ، تا براه یاران برفت ، و السلم

9 ذکر مجد الدوله بن فخرالدوله

چون فخرالدوله بسرای آخرت تحویل کرد ، لشکر بر امارت پسر او مجدالدوله بیعت کردند ، و ماذراو خواهر اصفهید پریم بوذ ؛ متعصد 12 بکثرت اقارب و شوکت عشایر ، و از سر تحکم و تغلب در حل و عقد و امر و نهی با لشکر دیلم سخن میراند ؛ میان او و ماذر بذین سبب وحشت افتاد ، ماذر کس فرستاد ، و بدر بن حسنویه را بخواند ، و ری بتصرف 15 گرفت ، و دست نوآب پسر کوتاه کرد ، بذین سبب مناوشات بسیار رفت ، و بپراقت دماء و فتنه و غوغا کشید ؛ و حشم دیلم و اهل ری بی طاقت شدند ، و از نوایر آن فتن و دوایر آن محن طبقات لشکر بفنا رسیدند ، 18

1 تهاون EH : تهارن A || انتقام AH : انتقام E اعلقه حباله الاقتناص - العتي (ج ۲ ، ص ۱۸۵) || 4 بحیلتی AE : — H || 7 باتشاج : بانساح H بافصاح E اتشاح A || 8 یاران A : باران EH || والسلم AE : — H || 9 ذکر . . . : فخرالدوله AE : بیاض فی نسخه H | مجدالدوله : + و كهف الملة ابو طالب رستم - العتي (ج ۲ ، ص ۱۹۲) || 11 امارت AE : اجارت H || 12 پریم : برم H برم فریم AE و العتي (ج ۲ ، ص ۱۹۳) || 15 بدر بن AE : و پدرش H || 16 گرفت AE : — H || مناوشات AH : معاوسات E

تا ولایت ری روی بخرابی آورد ، و مردم متفرق شدند ؛ بمجدالدوله
از احتدام آن فتنه ، وایقاد شرر آن شرمول گشت ، و نفور شد ، از
امارت إعراض کرد ، و از معرض عقوبت بر خاست ؛ و هواء نفس
در طاعت او مقهور گردانید ، و خلایق را از ورطهٔ آن محنت برهانید ،
و بمطالعهٔ کتب و منادمت دوات و قلم اشتغال نمود

6 برادرش شمس الدوله ولایت همدان و قریمیسین تا حدود بغداد
در تصرف داشت ؛ و بدر بن حسنویه در عهد ایشان اموال بسیار و تجمل
فراوان جمع کرد ، و در وجوه صلوات و ابواب مروآت صرف و خرج
9 کرد ؛ و ابن پولاد همچنین در ایام آل بویه مجالی عظیم یافت ، و کار
او در جاه و رفعت بدان رسید ، که صنادید دیلم و مشاهیر کرد و عرب
در زمرهٔ حشم او جمع آمدند ؛ او بمجدالدوله و ماذرش ، که کافلهٔ
12 ملک بود ، نامهٔ نوشت ، و قزوین باقطاع خواست ، تا محصول آن بر
لشکر صرف کند ، بمهمات ملک و ممانعت دشمن از حوزهٔ دولت قیام
نماید ؛ ایشان بحکم تقلص عذری پیش نهادند ؛ و او بر ایشان عاصی
15 شد ، و بر حدود ری می تاخت ، و غارت می کرد ؛ بدین سبب راهها
بسته شد ، و مادهٔ اقوات و غلات منقطع گشت

مجدالدوله و ماذرش این شکایت باصفهبد پریم نوشتند ، و ازو
18 مدد خواستند ؛ او با حشری تمام از سپاه جیل بیامد ، و بکرات با پسر پولاد
مصاف داد ، و از جانبین خلایق بسیار هلاک شدند ؛ پسر پولاد را

1 ری E : — AH || 2 آن شر A : شر EH || کشت EH : — A ||

3 امارت AE : عمارت H || 5 و منادمت H : و منادمت E || 6 قریمیسین - العتی
(ج ۲ ، ص ۱۹۴) : قومس AEH || 9 پولاد : فولاد AEH || 11 زمرهٔ EH :

نفرهٔ A || 13 دشمن E : — AH || 14 تقلص : ملص EH قلص A || 16 کشت EH :
کرد A || 17 پریم : فریم AEH || 18 او AH : و E || پولاد EH : فولاد A || 19 - 4

پسر پولاد ... فرستاد AE : — H || 19 پولاد E : فولاد A

- زخمی رسید ، باز گشت ، و بجانب دامغان بیرون شد ؛ و آنجا بممرمت حال و معالجت جراحات توقف کرد ؛ و از فلک المعالی مدد خواست ، تاری از بهروی مستخلص کند ، و خطبه و سکه و اتاوی معین بر سبیل مسانه مسلّم دارد ، او دو هزار مرد گزیده مدد فرستاد ؛ پسر پولاد با آن لشکر بدر ری رفت ، و دست نهب و غارت دراز کرد ؛ و لشکر دیلم از آن سبب در بلای عظیم و غلای شنیع افتادند ؛ و با مجد الدوله و کافلهٔ ملک باضطرار رسیدند ، او را استمالت کردند ، و اصفهان بدو دادند ؛ او دست از عیث و فساد برداشت ، و بیارامید ؛ و سپاه را با جادهٔ سداد و رشاد آورد ، و مادهٔ شطط و خلاف منقطع گردانید ؛ در سنهٔ سبع و اربعه [۴۰۷] باصفهان رفت ، و شعار دعوت مجد الدوله ظاهر میداشت نصر بن الحسن بن فیروزان از بیمار و جوّمند روی بری آورد ، و از خوف مکیدت قابوس و نکایت لشکر او براه بیابان بیامد ؛ چون بری رسید ، مدت دو سال بحرمتی هر چه تمامتر در میان ری مرجوع الیه بوذ در مهلات دولت ، موثوق علیه در رای و تدبیر و تقدیم و تأخیر ؛ پس بسبب زلّتی او را بگرفتند ، و بقلعهٔ اُسْتُونَاوند فرستادند ؛ مدتی آنجا محصور و مأسور بوذ ، تا رقم عفو بر ذلت او کشیدند ، و او را با میان ملک آوردند

5 کرد EH : کردند A || 1۳ سبع و اربعه ماهیه : در نسخهٔ H و A بعد از کلمهٔ سبع بیاض است ، در العتبی کذا فی سنة سبع و اربعه ماهیه (ج ۲ ، ص ۱۹۸) || 11 الحسن AE و العتبی (ج ۲ ، ص ۱۹۸) : الحصن H || بیار - العتبی : ساز EH یاره A || وجودند - العتبی : و جوّمند H حوسد E جوّمند A || 13 در میان EH : — A || ری E : — AH || 14 بوذ AH : و E || موثوق EH : مرجوع A || تأخیر : + بوذ E || 15 پس بسبب زلّتی (رای A) AH : بدین نسبت زلّتی E || استوناوند AH و العتبی (ج ۲ ، ص ۱۹۹) : استوه باوند E || 16 محصور AE : محصور H || و مأسور AH : و مأثور E

- درین ایّام که مجدالدوله انزوا کرده بود، واز ریاست بدراست گردانیده، وحشم دیلم لجام طاعت. از سر کشیده، و دست تطاول و تعدّی بر آورده، هر کس هر چه میخواست از قتل و نهب و غارت میکرد، مگر کسی که بسبب تقوی و خوف عُقبی منزجر و مرتدع گشتی؛ نصر بتأدیب و تعریک همه قیام نمود، و جمعی را بقتل آورد، و خلّقی آواره گردانید، که ایشان یّد واحده شدند، و بر نصر هجوم کردند، و پیرامن سرای او فرو گرفتند؛ او با خواصّ خویش یک زمان بمدافعت ایشان بیستاد؛ عاقبت هزیمت شد، و اسباب و تجمّل خویش بایشان باز گذاشت، و در خُناق آن محنت اضطراب میکرد، تا سپری شد والسلام

ذکر بهاء الدوله و مال کار او

- چون ولایت سجستان سلطان را مسلم شد، بهاء الدوله رغبت موالاة و خُطبت مصافات آغاز نهاد، و بحکم جیواری، که میان هر دو مملکت و قُرب داری که میان هر دو ولایت بود، همواره سیل مکاتبات و مخاطبات منسلوک میداشت؛ و رای سلطان را بحکم شرف ابوّات و خصایص ذات او آن تودّد و محبّت موافق می آمد، و بحکم کفّات ملک و علوّ شرف هر دو خانه میان ایشان در مواصله سخن رفت؛ و درین باب سفیزان در میان آمدند، و دلها بر مودّت قرار گرفت، و نیتها در اتّحاد صافی شد

1 گردانیده AEH: لعله کرائیده || 4 بسبب: + خوف E || و خوف AH: — E ||

6 گردانید که (A —) ایشان AH: کرد E || نصر AH: بصره E || 7 بمدافعت EH:

مدافعت A || 8 - 9 باز گذاشت H: بگذاشت AE || 9 گذاشت: در نسخه H بعد

ازین کلمه يك سطر بیاض است || والسلام A: — EH || 10 ذکر ... او AE: — H ||

12. وولات AH: بمولات E || 16 در مواصله AH: — E

- سلطان میخواست که آن موالات بمجاهرت رسد ، و این مصافات بمصاهرت پیوندند ؛ قاضی ابا عمرو بسطامی ، که شیخ اهل حدیث بود به نیشابور ، و وجاهت قدر و نباهت ذکر و رزانت رای و فطانت علم او در 3 اقطار جهان سایر و منتشر ، بدین سفارت بفارس فرستاد ؛ بهاء الدوله در إجلال و اکرام او آنچه لایق بود تقدیم داشت ؛ متعاقب وصول او بهاء الدوله را عارضه حادث شد ، و آن مهم در تعویق افتاد ؛ و نیز 6 فخرالدوله ، که عم و قایم مقام پندر و حاکم دوزمان و بزرگ خاندان بود ، بیغداد مقیم بود ، و بی مشورت او اتمام آن کار نا متصور ؛ قاضی را بیغداد فرستاد ، تا آن مفاوضه بمسامع او رسانند ، و رضای او درین 9 قضیت حاصل کند ؛ چون او از بغداد باز گشت ، بهاء الدوله جهان خالی کرده بود ، و وفات یافته ؛ پسر او ابو شجاع قایم مقام پندر شده ، و از سریر خلافت بتقریر منصب او مثال صادر گشته ، او را سلطان 12 الدوله لقب داده ، و لشکر سر بر خط مطاوعت او نهاده ، و بحکم آنک مخاطب در آن رسالت پندر بود ، جواب او بوجه نتوانست داد ؛ اما قاضی را با کرام تمام باز گردانید ، و در هواخواهی سلطان و مخالفت 15 مراسلتی مشبع و مکاتبتی مستوفی اصدار کرد ؛ و امیر ابو الفوارس برادر او بکرمان مقیم بود ، و مابین هر دو برادر مفاخره مشاحتی ظاهر شده ؛ سلطان الدوله بمدافعت او < لشکر > بکرمان فرستاد ، تا آن ولایت 18 از دست او انتزاع نماید ؛ مصاف دادند ، لشکر ابو الفوارس شکسته شد ، و او بقصد خدمت سلطان بسجستان رفت ، سلطان بزبان نواب

4 منتشر : + شد H || 6 عارضه AE : عارض H || حادث AE : - H || 7 پندر AH :
 بود E || بود AH : - E || 10 بهاء الدوله AH : و بهاء الدوله E || 11 پسر AH :
 و پسر E || شده EH : شد A || 12 سریر AH : سر E || او را EH : و او را A ||
 18 او AH : آن E || لشکر : - AEH ، اقتضی سلطان الدوله تجرید الجیوش لقصده . .
 - العتی (ج ۲ ، ص ۲۰۶) || فرستاد EH : فرستاده A || 20 سلطان AH : - E ،
 + عین الدوله - العتی || رفت سلطان AH : - E ، بزبان نواب AE : بزمان فوات H

امیر نصر بن ناصرالدین بڈو پیغام داد ، تا مقدم او مکرم دارد ، و در
 3 اقامت اُزال و مراعاة حشم او تنوق و تکلف واجب بیند ، و ده هزار
 دینار ترتیب دهد ، و بڈو فرستد ؛ امیر نصر در تقدیم ابواب اکرام
 بغایتی رسانید ، که جهانیان تعجب نمودند ، که مثل آن بذل و سخاوت
 از ابر و دریا مستغرب بودست ، علی الخصوص از همت و مروت بشر
 6 چون بحضرت سلطان رسید ، باستقبال او بیرون آمد ، و در
 اِجلال و تعظیم او مبالغت فرمود ؛ و از زر و سیم و خیل و انعام چندانک
 در وهم نگنجد ، و در همت بشریت نیاید ، مگر در همت شاهان انعام کرد ؛
 9 سه ماه ملازم حضرت سلطان بود ، از فرزندان صلبی گرامی تر ،
 و از برادران نسبی عزیز تر ؛ بعد از سه ماه عزم ولایت خویش کرد ،
 و از سلطان مدد و لشکر خواست ؛ سلطان بخزاین بسیار و ساز و سلاح
 12 فراوان مراعات کرد ؛ و ابو سعید طائی را ، که از افاضل کتاب
 و معارف حساب بود ، در خدمت او روان گردانید

امیر ابوالفوارس با آن سپاه بکرمان شد ، و لشکری که آنجا مقیم بود ،
 15 چون دانستند ، که طاقت مقاومت ندارند ، از پیش برخاستند ؛ و او
 در مملکت خویش بر قاعده متمکن بنشست ؛ و ابو سعید بعد از
 انتظام حال و استقرار کار او با سپاه خود باز گشت ؛ و از بهر مراقبت
 18 و محافظت حرمت سلطان کس تعرض او نرسانید ، تا سلطان عزم غزنه کرد ،
 و مهابت رایت او دور افتاد ؛ امیر ابوالفوارس بی ظهیر و مجیر بماند ،
 سلطان الدولة باز لشکر فرستاد ، و او را شکسته بهمدان گریزانید ، پیش

1 ناصرالدین AEH : اسحاق - العتی (ج ۲ ، ص ۲۰۶) || مکرم AH :

مقدم E || 3 دهد EH : — A || اکرام AH : — E || 9 صلی AE : صبی H || 10 نسبی AH :

نسبی E || 12 و ابوسعید : + عبدالرحمن بن محمد - العتی (ج ۲ ، ص ۲۱۰) || 13 در EH :

و در A || 17 سپاه AE : اسپاه H || 18 حرمت EH : — A || تعرض E : بغرض H

مرض A || 19 امیر AH : — E

شمس الدوله ؛ و او باهتمام مناظم احوال و اغتنام قیام بمصالح او مبالغت نمود ، و یکچند پیش او مقیم بود ؛ بعد از آن بخیالی از او متنفر و متبرّم شد ؛ باندیشه آن که از جانب شمس الدوله با او غدیری خواهد رفت ، 3 و او را گرفته ، بسلطان الدوله خواهد سپرد ؛ بدین سبب از همدان بیغذاذرفت ، و بقیت حال او بمواضع خود بیاید ، والله اعلم و احکم

6 ذکر ایلکخان و عاقبت کار او

ایلکخان چون از هزیمت بلخ با ولایت خویش رفت ، و بر غصّه آن وهن متلّهف و در اضطراب آن عجز متأسف شد ، با برادر خود طغان خان بر قعود او از نصرت عتاب میکرد ، و بقدر خان استعانت می فرستاد ؛ و تقدیر آسمانی با او معاندت می نمود ، تا ازین غصّه در فراش مرگ افتاد ، و از دینی بعقبی رحلت کرد ؛ و چون حرص خود بطمعّه خاك سیر گشت ، همت او که با فلک تدویر و چرخ اثیر 12 برابری میکرد ، بدست قضا و قدر زیون شد ؛ و وفات او در سنه ثلاث و اربعه [۴۰۳] بود

15 برادرش طغان خان بر ملک ماوراء النهر مستولی شد ، و با سلطان طریق مهادت و مهادنت پیش گرفت ؛ و جرایر و جرایم برادر را با خلاص تودّد و ایشار تقرّب تلافی نمود

1 شمس الدوله : + بن فخر الدوله - العتبی (ج ۲ ، ص ۲۱۵) || 3 و باندیشه آن AH : و اندیشه E || 5 حال او EH : حال A || و احکم EH : A || 6 کار A : -- EH || 7 هزیمت EH : عزیمت A || و بر AH : بر E || 8 شد AH : -- E || 3 بقدر خان : بکسر القاف و الدال و سکون الراء هکذا رأیته فی نسخه متمدّه بهذا الضبط . . . و قدر خان هذا هو ابن بغرا خان الملقب بشهاب الدوله . . . - المنینی (ج ۲ ، ص ۲۱۶) || 11 خود AH : او E || 13 و قدر A : و تدبیر EH || 15 مهادت و مهادنت : مهادت و مهادنت H مهادنت و مهادت E مهادت و مهادت A || 17 تودد AE : تردد H || تلافی AH : -- E

- و از جانب ختای لشکری با صد هزار خرگاه بمخاصمت او و قصد
 بلاد اسلام خروج کردند؛ طغان خان از اطراف ممالک اسلام
 3 بمداغت ایشان بلشکر مدد خواست؛ صد هزار مرد برو جمع شد،
 و در دلهای اهل اسلام رُعبی قوی حادث شد، و هول و فرع
 در ضمایر متمکن گشت؛ طغان خان با آن گروه روان شد، و دل
 6 براستقبال اُجَل قرار گرفت؛ و چند روز در مقام و مبارک آن معَارک
 از لطمه حدود طُغَاة و حدود کُهاَت و صدمه خناجر غُواة آن عِراة
 و زحمت آن مناصل انجاد بر مفاصل آن اُوغاد و لمع بوارق سیوف و خطف
 9 صواعق حتوف باران خون چون نزول انوا و ذُوب اندامی چکید؛
 تا یک روز آتش حرب بالا گرفت، اولیاء دین از وقت لمعه فلق
 تا گاه مسقط شفق در طلایع مرگ در تکاپوی بودند؛ ناگاه از مهب
 12 لطف ذی الجلال نسیم نصرت بوزید، و گروهی انبوه از مرده کُفّار
 را بر فضاء آن مصاف بر زمین انداختند؛ سرها و دای تن کرده، و جانها
 از قالب مفارقت نموده؛ و غراب تیغها از جیفه کُفّار محتظی گشته، و ضباع
 15 و سباع از رخص آن مراتع بفرای رسیده؛ و چندین هزار برده از ذرّاری
 و جواری بدست اهل اسلام افتاد، و از مواشی و غنایم اغنام چنداندک
 محاسب از حصر آن عاجز آید؛ و بقایاء آن مدایر بر میزند، و راه
 18 هنریمت گرفتند؛ و بشارت این فتح عظیم و نَجیح جنیم بجملگی دیار اهل
 اسلام برسید؛ و دلهای بیارامید، و جانها بیاسود

4 دلهای اهل AE: دلهای H || 6 اهل AE: رحل H || ممالك EH: مفارک A ||
 7 از لطمه AH: او لطمه E || و حدود AH: و حدود E || عراة EH:
 عدات A || 8 آن (E —) مناصل انجاد (انحار H) EH: منازل انجاد A || بر AH:
 و بر E || 9 حتوف ... نزول AH: — E || انوا: انوا EH: ابوا A || 10 فلق AH:
 فلق E || 11 در AH: با E || 14 محتظی AE: محتظی H || و ضباع و: ضباع EH: ضباع A ||
 15 از رخص AH: و رخصت E || مراتع AE: مراتع H || بفرای AE: بفرای H ||
 16 افتاد AH: افتاده E || 17 حصر AH: حطرت E || 19 بیاسود AH: بیاسودند E

و بر عقب این فتح طغان خان را عمر بآخر رسید، و روح او بفر دوس
اعلی پیوست؛ و ملک بر برادر او که در تقوی و رای و کفایت موافق
سیرت و مطابق سریرت او بود، قرار گرفت؛ و بر قضیت موافقتی، که
3 طغان خان را با سلطان رفت، و سوابق مصافات او بلواحق مؤاخات
و مولات معمور گردانید؛ و در عهد ایگخان سلطان عقیده از مخدرات
اولاد او از بهر امیر ابو سعید مسعود نامزد کرده بود؛ درین ایام سفیران
6 باتمام آن وصلت و ساطت کردند؛ و از ثقات حضرت سلطان جمعی از جهت
نقل آن درّه یتیمه برفتند، تا آن ودیعت بمصب استحقاق رسانید،
و جمهوری از مشاهیر علماء و ائمه در خدمت مهد او ببلخ آمدند، و آن ودیعت
9 باز سپردند، با محمولات و اموالی که داشتند، ببلخ این ولیمه و زفاف
این کریمه تمام شد

12 سلطان بفرمود تا پیش از وصول ایشان در بلخ آذین بستند،
و شهر بیاراستند؛ و از هر انواع تجهیز و تزین هیچ باقی نگذاشتند؛ سلطان
هراة بذوداد، و او را در سنه ثمان و اربعایه [۴۰۸] روان کرد، و او
15 بهراة آمد، و آیین داد و عدل پیش گرفت

و ابو احمد محمد بن یمن الدوله را از عقایل اولاد ابونصر
فریغونی کریمه از بهر او بخواست، و اعمال جوزجان بذوداد؛

2 برادر او AEH : اخوه ارسلان خان ابو منصور الاصب - المتی (ج ۲، ص ۲۲۷) ||
3 قضیت AE : قضیتی AH : موافقی E || 4 وسوابق EH : سوابق A ||
مصافات AH : مضافات E || 6 مسعود : + بن یمن الدوله - المتی (ج ۲، ص ۳۲۹) ||
8 رسانید AH : رسانیدند E || 10 ببلخ EH : و ببلخ A || ولیمه AE : و ایه H ||
11 این کریمه AH : آن کریمه E || 13 هر H : — AE || 16 ابو احمد - المتی (ج ۲، ص ۲۳۳) :
و AH و ابو E || 17 جوزجان H - و المتی (ج ۲، ص ۲۳۶) :
جوزجان E خورخان A

و پسر مهران را بوزارت او معین کرد ، و رعایاء آن بقعه را دلها بر مهر او قرار گرفت ، والله اعلم بالصواب

ذکر خوارزمشاه و خاتمت کار او و رسیدن ملک او بسططان محمود

3

چون مُلک مُلک خوارزم مأمون پسر او علی رسید ، ولایت خوارزم و جرجانیه او را مسلم شد ، خواهر سلطان را خطبه کرد ، و اسباب قرابت مؤکد گشت ؛ و این قاعده تا آخر عهد او مہمّد بود ، بعد از انقراض عمر او برادر او مأمون بن مأمون بجای او بنشست ، و بسططان فرستاد ؛ و منکوحه برادر را خطبه کرد ؛ سلطان ملتمس او با جابت مقرون داشت ، و حال هر دو دولت در اشتراك و اشتباك منتظم شدند ، تا سلطان از و التماس کرد ، که در ممالك خویش خطبه و سکه بنام او کند ؛ او ازین تحکم سر به پیچید ، و با او التوا و استکبار پیش گرفت ؛ رسول با خدمت سلطان آمد ، و آنچه مشافهه شنیده بود و معاینه دیده باز راند ؛ اهل خوارزم هراسان شدند ؛ و مقدم همه یثالتکین بود ، صاحب جیش مأمون ؛ بتدبیر کار او مشغول شدند ؛ و بحلیت و غیلت بدان رسانیدند ، که روزی ناگاه بعادت سلام بخدمت او رفتند ، و در حال خبر وفات او از اندرون به بیرون آمد ؛ و حقیقت حال معلوم نشد ، که چگونه افتاد ؛ آنگاه جمله بر بیعت پسر او مجتمع شدند ، و او را بجای پدر بنشانیدند ؛ دانستند که سلطان ازین حادثه

6

9

12

15

1. و پسر مهران AEH : ابو محمد الحسن بن مهران - العتبی (ج ۲ ، ص

۲۳۷) || 2 بالصواب AH : — || 3 ذکر : + الامیر ابو العباس مأمون بن مأمون

- العتبی (ج ۲ ، ص ۲۵۱) || 4 علی AEH : ابو الحسن علی - العتبی || 6 قاعده EH :

عهد A || 7 او AE : — || 9 اشتراك AH : استدراك E || واشتباك EH : اشتباك A ||

شدند H : شد AE || 10 - ص ۲۶۰ ، سطر 4 که در ممالك ... کنک نهاده AE : — H

(اینجا از نسخه H یک ورق ساقط شده است) || 10 او E : و A || 11 التوا A : التوا E |

گرفت E : گرفتند A || 13 همه A : — E | نیالتکین A و العتبی (ج ۲ ، ص ۲۵۴) :

بنالتکین E | 14 و بحلیت ... رسانیدند A : — E || 15 وفات A : یافت E | او : +

را E | 16 جمله A : جميع E | 17 که A : — E

متمنع شود ، و انتقام این جریمه بخواهد ، بایکدیگر بمخالفت سلطان
اتفاق کردند ، و بعهود و مواتیق استظهار بستند ، که اگر جانب سلطان
قصدی رود ، همه ید^۱ واحده باشند ، و بجواب او قیام نمایند

3

همانا این کلمه تلقین دولت سلطان بود ، و موجب این عزیمت سعادت
ایام او ، تا بوسیلت آن مخالفت آن ممالک در مملکت او افزاید ، و بای دیگر
ولایات مضاف گردد

6

سلطان بالشکری تمام بخوارزم رفت ، و نیالتگین بر طلیعه سلطان
شیخون آورد ؛ خبر ایشان بسطان رسید ؛ بالشکری تمام روی بایشان
نهاد ، و از وقت طلوع لواء صبح با استواء آفتاب میان ایشان مناجزت
رفت ؛ خوارزمیان بر امید ظفر و نصرة پای بیفشردند ؛ چون بوقت
زوال رسید ، از صدمه خیول و حمله فیول خلقی تمام از خوارزمیان
در آن رزم بی جان شدند ، و باقی روی بهزیمت آوردند ؛ در میان بیشه
ساحل جیحون متفرق شده ، و قرب پنج هزار آدمی اسیر گشته

12

نیالتگین جهد کرد ، تا مگر از جیحون بگذرد ، و جان برون برد ؛
و ندانست ، که غادر را در شش دره غدر راه خلاص بستست ، و مخرج
و مخلص نجات مسدود ؛ چون در کشتی نشست . دیگری بسببی خصوصتی
میکرد ؛ میانشان بمجادله کشید ؛ او نیالتگین را ببست ، و مقود کشتی

15

1- 14 متمنع... کشتی : AE — H || 1 متمنع : متمنع AE | بمخالفت A : مخالفت E |
2 اگر A : از E | 7 نیالتگین A : بنالتگین E | 8 بایشان E : بذیشان A | 9 میان A :
میانی E | مناجزت A : مناخرت E | 10 بر E : با A | 11 و حمله E : و حله A | 12 در آن
رزم E : — A | 14 بنالتگین A : بنالتگین E | 15 و ندانست ... دره A :
(در نسخه E اواخر همه سطرها ناخواناست) | 16 نشست : + و حرح ... (؟)
مسدود E (این کلمات در اصل جربادقانی نیز موجود نیست ، مراجعت کنید نسخه اسعد
افندی ۲۲۲۵ ، ورق ۱۷۶ آ ، سطر ۵) | 17 نیالتگین : نیالتگین A بنالتگین E

- بدست ملاح داد ، تا اورا بلشکر سلطان سپرد ؛ سلطان او را با دیگر
 اُسرا پیش خواند ، و از موجب جرأت بر ولی نعمت سؤال کرد ؛ چون
 دانست که خلاص نخواهد یافت ، جوابهای سخت داد ؛ و باقی اسیران
 3 سر در پیش انداختند ، و از تشویر و خجالت جواب ندادند ؛ سلطان
 بفرمود ، تا برابر مدفن مأمون درختها فرو بردند ، و همه را بر درخت
 6 کشیدند ؛ و بقایاء اسیران را در سلاسل و اغلال کشیده ، بغزنه فرستاد ؛
 بعد از مدتی در زمرهٔ مستخدمان دولت بدیار هند فرستاد ؛ و خوارزم
 بحاجب کبیر التونتاش داد ، تا بقایاء اهل فساد را تتبع کرد ، و همه را
 9 از بیخ برکند ، و کار ولایت خوارزم نظام و التیام یافت ، والله اعلم

ذکر فتح مَهَرَه و قِنَوج

- چون سلطان از مهم خوارزم فارغ شد ، و آن ولایت با دیگر
 12 ممالک او مضاف گشت ، خواست تا آخر سال آسایشی دهد ، بر جانب
 بست حرکت فرمود ؛ چون آفتاب بوقت آنکه قصد جانب شمال کند ،
 و بنقطهٔ اعتدال رسد ، جهان از وزیب و زینت گیرد ؛ چون بدست رسید ،
 15 بمطالعهٔ اُعمال و احوال رعیت مشغول شد ؛ اگرچه مسافت مقصد
 امتدادی داشت ، و راه دورگشته ، و اغلب بلاد هند در دیار اسلام

16 - 1 بدست . . . اسلام AE : — H || I بدست ملاح A : در E ناخوانا

2 اسرا A : اسر E | 6 بغزنه فرستاد : وذلك في سنة ٤٠٨ - القتي (ج ٢ ، ص ٢٥٨) | 7 بعد . . . فرستاد E : — A | 8 تتبع A : دفع E | 9 نظام A : سام E |
 10 مهره : . . . وفي النجاة بعد الميم والهاء المفتوحين فيه راء مشددة مفتوحة متبدا
 للهند ووجد بهامش نسخة معتمدة ضبطها بفتح الميم وسكون الهاء بعدها راء مفتوحة
 وقال كذا ي تلفظ بها الهند - المنيني (ج ٢ ، ص ٢٥٩ - ٢٦٠) | قنوج : قال
 المهلب في العزري وهي مدينة في اقصى الهند وهي في جهة الشرق عن الملتان وبينهما
 ٢٨٢ فرسخا وقنوج هذه مصر الهند . . . وهي كثير معادن الذهب . . . ونهر
 كنك يمر شرقيها وبينها وبينه ٤٠ فرسخا . . . المنيني (ج ٢ ، ص ٢٦٠)

افزوده ، و همه بشعار دولت حق آراسته شده ، و تا بدان حدود بیابانهای دور دست بود ، که مرغ در هواء آن نپریذی ، و باذ در فضاء آن گم شندی

3

درین ایام قریب بیست هزار مرد از مطوعه اسلام از اقصای ماوراءالنهر آمده بودند ، و منتظر ایام حرکت سلطان نشسته ، و شمشیرها کشیده ؛ و دواعی همت و بواعث نهمت ایشان محرّک عزم و محرّض قصد سلطان شد ؛ خواست تا با آن حشر بناحیت قنوج رود ؛ و این ناحیتی است ، که از بدو عالم هیچ پادشاه بیگانه بر آن بقعه دست نیافت ، مگر گشتاسب ، که زعیم ملوک و سر پادشاهان بود ؛ و از غزنه تا آن نواحی سه ماهه راه بود ؛ سلطان بعد از استخارت عزیمت بر آن مصمم کرد ، و از لذت خواب و قرار مفارقت نمود ؛ و با این جم غفیر و جمع کثیر از سر شوق سعادت فرو رفت ، و از رودهای سیحون و چیلیم و چند راهه و ایراهه و بیت هرز و شتلد ر گذر کرد ؛ و ازین غمرات سلامت بیرون افتاد ؛ و این رود خانهاء عظیم است ، که سنگهء گران بگرداند ، او از مضار آن معابر مصون ماند ؛ و هر کجا برسید ، رسولان باستقبال آمدند ؛ چون بحدود کشمیر رسید ، چنکی بن سمّهی که صاحب درب کشمیر بود ، بخدمت پیوست ، و دانست ، که با إفراط بآس و هیبت تیغ او جز اسلام و استسلام چاره نیست ، و کمر بندگی بر میان

18

1 - 18 افزوده ... میان AE — H || 1 بشعار A : سعادت E | 4 از E : A —

6 نهمت A : همت E || 7 شد A : شده E | 9 ملوک A : ملک E | 10 بر آن E : بدان A | 11 و با E : و A | 13 وچیلیم - العتبی (ج ۲ ، ص ۲۶۴) : حلم E حیلیم A | چندراهه - العتبی (ج ۲ ، ص ۲۶۴) : چندر AE | و ایراهه - العتبی : و اراهه E و اتره A | ویت هرز و شتلد - العتبی : ویت و سکندر AE | 15 مضار : مضار E مصابر A | 16 چنکی بن سمّهی - العتبی (ج ۲ ، ص ۲۶۵) : حکمی بن ساقی E حکمی بن ساقی A || 17 که A : E —

- بست ؛ وبقلاوزی بمقدمه لشکر می رفت ؛ وادی بعد از وادی
 میگذاشت ، و هر شب پیش از نعره خروس غوغاء کوس بر خاستی ،
 3 و از حرکت سپاه زمین متزلزل شدی ؛ تا بیستم رجب سنه تسع واربعمایه
 [۴۰۹] ماء جَوْن را پس پشت گذاشته بوذند ؛ و نواحی قلاع و صیاصی آن
 دیار در قبضه مراد آورده ، تا بقلعه بَرْنَه از ولایت هَرْدَب رسیدند
 6 و او شاهی سترگ با لشکری بزرگ بوذ ؛ چون بر کثرت أنصار اسلام
 اطلاع یافت ، و دریاء لشکر در موج دید ، با قرب دوهزار سوار بیرون
 آمد ، و بشعار دعوت اسلام تظاهر نمود ؛ و از آنجا بقلعه کُلْجَنَد رفتند ،
 9 و او از جمله فراعنه شیاطین ورؤوس ملاعین بوذ ، و بیسطن ملوک
 و هیبت حکم از جمله پادشاهان استغنا یافته ، و کس را برو فرصت
 تغلب نبوده ، و بعزت حال و کثرت مال و قوت اقبال و شوکت رجال
 12 و مناعت منازل و حصانت معاقل از طواریق ایام و حوادث روزگار
 مصون و محروس مانده

- چون سلطان آهنگ مجاهدت او کرد ، اسباب حشم و خیول و فیول
 15 ترتیب داد ، مستظهر ببیشه که شعله آفتاب را در منابت آن راه نبودی ،

1 - 15 بست ... نبودی AE : H || 3 و از حرکت A : E --

4 ماء جون - العتي (ج ۲ : ص ۲۶۵) : ماحون AE و جون بفتح الجیم الخالصة
 و سکون الواو نهر للهند - المتینی | 5 برنه - العتي (ج ۲ ، ص ۲۶۵) : برمه E
 برمه A ، و هی من بلاد الهند منها الى جون تسمه فراسخ ... و قول النجاشی
 فی ضبطها برمه (بفتح ثم سکون ثم فتح) وهم - المتینی | هردب - العتي (ج ۲ ،
 ص ۲۶۶) : هروت AE و يقول العتي : احد الرايين اعنى الملوك بلغة الهند ، و يقول
 المتینی و قول النجاشی فی ضبطه هردز (بضم الهاء و سکون الراء و کسر الدال) وهم
 ایضاً | 6 و او E : او A | 8 دعوت E : دولة A | کلچند A و العتي (ج ۲ ،
 ص ۳۶۷) : کلحمد E ، من ملوک الهند - المتینی | 10 برو E : بذو A |
 11 نبوده E : نابرده A | اقبال E | 12 و مناعت E : منازعت A | 15 در
 منابت : مات E در منابه A

- وسوزن از اوراق و اغصان آن بزمین نرسیدی ؛ سلطان طلایع خویش را فرمود ، تا خود را در میان آن بیشه‌ها انداختند ، از بالای قلعه راهی بیافتند ؛ چون دریاۃ اخضر در سر کفار افتادند ، و شمشیرها در ایشان 3 گشادند ، و خلقی را در زمین انداختند ؛ آن مخاذیل از آن حالت تعجب نمودند ، بایکدیگر می گفتند : این طایفه از جنس انس و زمهره^۱ بشر خارج اند ؛ تیغهاۃ ما که صخره^۲ صما می گزارد ، و از برق خاطف 6 میگذرد ، برفرق ایشان کارگر نمی آید ؛ و از مناکب ایشان تنکب می جوید ؛ مگر نشان خذلانست ، تا ادباری روی نموده ، و باتفاق خود را در میان آب انداختند ، تا بعضی بتیغ در آمدند ، و برخی در آب غرق 9 شدند ؛ پنجاه هزار مرد از ایشان هلاک شدند ، و رفیق فریق دوزخ گشت ؛ و از غنایم ایشان صد و هفتاد و پنج سر فیل با انواع غنایم و ائقال 12 بسططان رسید

- از آنجا بشهری رفت که مُتَعَبَد اهل هند بود ، چون آنجا سید ، شهری دید از غرایب مبانی و عجائب مغانی ، که عقول حکایت آن مقبول ندارد ؛ قواعد آن بر تلتی بلند استوار نهاده ، دیوار آن از سنگهاۃ عظیم 15 بر آورده ، و بر حوالی و جوانب آن هزار قصر از سنگ رخام و مرمر بنیاد نهاده و آنرا بتخانه ساخته ، و بمسامیر آهنین محکم کرده ؛ و در واسطه^۳ شهرخانه^۴ عالی تر از همه ساخته ، که اَقلام کُتّاب و خامه‌هاۃ نقاشان از 18 تحسین و تزیین نقوش آن عاجز آیند ؛ و بغایت تأتقی و تنوّق آن رسیده ؛ در نامه^۵ که سلطان از آن سفر نوشته بود ، نمود ، که اگر کسی خواهد که

1 - 20 وسوزن ... خواهد که AE : — H || 1 طلایع : A : طلایه E | 5 انس : A : — E | وزمره E : و نقره A | 7 مناکب : A : مال E | تنکب A : سبک E | 9 در E : — A | 10 شدند E : شد A | 11 و هفتاد AE : و ثمانین - التبی (ج ۲ ، ص ۲۷۱) | 14 دید E : — A | مغانی A : معانی E | 20 از E : در A | نمود E : نموده A

مثل آن ابنیه انشا کنند ، صد هزار بار هراز دینار بر آن خرج و مصرف شود ؛ و در مدت دویست سال بردست استادان چابک دست و رسامان حاذق با تمام نرسند ؛ و در جملهٔ اُصنام پنج صنم بود ، از زر سرخ ساخته ، بمقدار پنج گز ارتفاع مقامت او ، و دو یاقوت آبدار آتش بار در چشمها ترکیب کرده ، که اگر سلطان در بازار عرض یافتی ، به پنجاه هزار دینار مسترخص دینی ، و بر غبّتی تمام بخزیدی ؛ و بر صنمی دیگر پارهٔ 6 یاقوت آبدار بود ، بوزن چهار صد و پنجاه مثقال ؛ و از دو پاء صنم چهار هزار و چهار صد مثقال زر بوزن آمده بود ، و صد پاره صنمها 9 سیمین افزون بوذند ؛ سلطان بفرمود تا بت خانه را آتش در زدند ، و ابنیهٔ آن خراب کردند

واز آنجا بعزم قینّوج بگذشت ، و بتصحیف آن فال گرفت ؛ 12 و معظم سپاه را با پس گذاشت ، تا چیپال رای قینّوج چون خفت أعوان سلطان بنید ثبات نماید ، و هزیمت عار دارد ؛ چه از مقدّم ملوک هند بود ، و همه فرمان او را منقاد ؛ و درین مسافت بهر بقعه که رسیدی ، 15 و هر قلعه که دینی بستندی ، و خراج کردی ؛ تا ثامن شعبان بقینّوج رسید ؛ رای چیپال از پیش برخاست ، و از آب گنگگ گذر کرد ، که بزعم اهل هند عزّت و خطری عظیم دارد ؛ و منبع آن از چشمهٔ خلد شناسند ، و مرده را چون بسوزانند ، در آن آب پاشند ؛ و انرا از حسّانات 18

1 - 18 مثل ... حسنات AE : — H || 1 دینار AE : درهم - العتی (ج ۲ ،

ص ۲۷۴) | 2 بردست : + هزار A | چابک دست A : چابک E | 6 دینار E : زر سرخ A | مسترخص : مترخص E مرخص A | 7 بوزن A : بون E | 11 و بتصحیف ... : لان قنوجا اذا غیر و تصرف فيه بالنقط سار فتوحا ولم تتغير الصورة الخطية - المنینی (ج ۲ ، ص ۲۷۵) | 12 با پس A : — E | 14 فرمان A : طاعت E |

15 ثامن - المتبی (ج ۲ ، ص ۲۷۷) : ثامن عشر AE | 16 کنگ (بکاف فارسی) - E و المنینی (ج ۲ ، ص ۲۷۷) : کنگ (بضم الکاف) A | 18 پاشند A : ناشند E

وطهره^۱ آثام و سیئات او دانند ؛ و از مواضع دور برارهمه بیانید ، و خود را در آن آب سوزانند ، و آنرا سبب نجات و رفع درجات خود شناسند

- 3 سلطان در حدود قنوج هفت باره قلعه^۲ عالی دید ، برکنار آب گنگ^۳ نهاده ، و قرب ده هزار بتخانه درین قلاع و رباع بنا کرده ؛ و اهل هند نسبت بدو آن بسیصد و چهار صد هزار سال کرده اند ؛ و بر آن اعتقاد نشوونما یافته ، و بتقاید عقاید ایشان بران مستمر گشته ؛ معظم^۴ قوم از خوف لشکر سلطان اوطان باز گذاشته بودند ؛ سلطان در یک روز قلاع هفت گانه بستند ، و غارت کرد ؛ و از آنجا بقلعه منج^۵ که قلعه^۶ برارهمه خوانند ، تاختن کرد ؛ اهل آن قلعه بمقاومت مبادرت نمودند ؛ چون دانستند که مکنث ثبات و قدرت نجات نیست ، خود را از شرفه^۷اء قلعه فرو انداختند ؛ و بعضی خود را بر ششپ^۸ر و روپین زدند ، و بدار البوار رفتند

12

- سلطان از آنجا بقلعه^۹ رفت ، که چندال بهور^{۱۰} داشت ، که به بسطت ملک و کثرت جنود رای قنوج از آن تنگ آمده بود ، و بارها قصد ولایت او کرده و بعجز باز گشته ؛ چه قلعه^{۱۱} او بواسطه^{۱۲} بیشه^{۱۳} بانبوه^{۱۴} نهاده بود ، و پیرامون آن خندقهای عمیق کشیده ؛ چون چندال زحمت موکب و صدمه^{۱۵} مرکب سلطان دید ، دانست که اجل چنک^{۱۶} بگریبان

1 - 4 و طهره . . . نهاده AE : H || 2 آب E : A || 3 باره A : E ||

4 و قرب : نسخه H با این قلم دوام میکند || 5 بدو H : بدو E بدو A || 8 منج - العتی (ج ۲ ، ص ۲۷۸) : سج EH منج A || 13 بقلعه : + آسی - المنینی (ج ۲ ، ص ۷۷۹) || چندال - العتی - والمنینی (ج ۲ ، ص ۲۷۰) : جندبال AEH || بهور A و العتی : بهور EH || 14 ملک . . . جنود EH : وارث جبود A || تنک AE : سک H || 15 و بعجز AE : بعجز H || بواسطه AH : بر واسطه E || 16 چندال - العتی : جندبال AEH || زحمت A : رحمت EH لعله زحمت کما فی العتی (ج ۲ ، ص ۲۸۱) || 17 مرکب H : مراکب AE و لعله کوکب || بگریبان AE : بکرمان H

او یازیدست، و ملک الموت دندان بر قلع او تیز کرده؛ از قلعه فرو آمد،
 و راه گریز گرفت؛ لشکر سلطان بر عقب ایشان میرفتند، و میکشتند،
 3 و می غارتیدند؛ چندال همیشه باتباع خویش مغرور بودی، و ایشانرا از
 کُماة کتاب و حماة مقانب شناختی؛ چون سَوَرَت ابطال و صولت رجال
 سلطان مشاهده کرد، بدانست که کمان مُجَلِّحان خون خوار نه بیازوی
 6 محلّجان دست کارست

سلطان چندال را آواره کرد، و از آنجا روی بچند رای نهاد؛ که
 صاحب حصنی حصین بود؛ و هرگز مقود انقیاد بکس نداده، و بتعزّز
 9 و تجبر نشو و نما یافته؛ میان او و بُرُوجِیَپال بکرات مناوشات رفته،
 و حروب عظیم قائم گشته، و دست محاربت میانشان قائم مانده؛
 عاقبت بُرُوجِیَپال از بهر حَسَم مادّه، خصومت و استدامت أبواب اَلَف
 12 دختر او برای پسر خویش بهیپال خطبه کرده، پسر را پیش وی
 فرستاد؛ چون داماد در دست او افتاد، او را بگرفت، و مقید کرد؛
 و عوض مال و اسبابی، که در مقاومت تلف شده بود، از او مطالب
 15 کرد؛ و بُرُوجِیَپال از استخلاص پسر عاجز آمد؛ در اثناء این حال
 رایات سلطان بدان حدود رسید، و معاقل و حصون دیار هند بگرفت؛
 بُرُوجِیَپال از نهیب صدمه، سلطان بیکی از متعززان اقصای هند ملتجی
 18 شد، و چندرای بوئوق مناعت قلعه و حصانت حصن و کثرت لشکر
 عزم مدافعت مصمم کرد، و مستعدّ کار شد؛ بهیپال کس بوی

1 یازیدست AE: یازید H || دندان AE: دیدار H || 3 چندال - العتی
 (ج ۲ ص ۲۸۲): چندال AEH || 4 مقانب AE: مناقب H || 5 محلّجان EH:
 حجلّمان A || خون خوار H: خون حواد E خود خوار A || 6 محلّجان AEH:
 لاله حلاجان || 7 چندال - العتی: چندال AEH || بچند رای - العتی، المنینی (ج ۲،
 ص ۲۲۸): بچنداری (بضم الجیم) AEH || نهاد AH: آورد E || 9 مناوشات AH:
 مناقسات E || 17 متعززان EH: متعززان A

- فرستاد ، و گفت : محمود نه از جنس اکابر هنود است ، که با او بر
 رقعہء محاربت ملاعبت شاید کرد ، یا در معرض رایات او ثباب شاید
 نمود ، هزیمت تو غنیمت باید شناخت ؛ این نصیحت قبول کرد ،
 و بکوهی که با ثور مناطقہ میکوشید ، و بیشہء که روی زمین از
 چشم کواکب می پوشید ، التجا کرد ؛ و کس را معلوم نشد که بکدام
 جانب رحلت کرد ، و غرض بہمال از نصیحت چنڈرای آن بود ، که
 از هجوم لشکر سلطان می ترسید ، وی اندیشید ؛ چون سلطان برسید ،
 آن بستند ، و باموال و غنایم آن منفرد شد ؛ و در میان منابت أشجار
 و مساقط احجار پی او گرفت ، و قرب پانزده فرسنگ بر اثر او برفت ،
 و بیست و پنجم شعبان درو رسید ؛ آن مخاذیل رخت و بنہء خود بریختند ،
 تا مگر وقایہء جان و سبب خلاص ایشان شوذ ؛ اهل اسلام بدان التفات
 نمودند ، سه روز متواتر در عقب ایشان می رفتند و میکشتند ، و سلاح
 و سلب می ستند ؛ بعضی از فیلان بقهر بدست آوردند ، و بعضی بطوع
 با مرابط سلطان آمدند ؛ ایشان را خدای آورد نام نہادند ؛ و از خزاین
 چنڈرای از زر و سیم و جواهر نفیس و یواقیت ثمین سه هزار بار هزار
 دینار زر سرخ حاصل شد ؛ و کثرت برده بجای رسید ، که از دو درم
 تا غایت ده درم افزون نبوذ ؛ و بشایر این تا حدود مشرق و اقصای
 مغرب رسید

18

سلطان چون از دیار ہند مظفر و منصور باز گشت ، باموال موفور
 و نفایس نا محصور جامعی بزرگ در میان غزنہ بنا نہاد ؛ و از نواحی و اقطار

1 ہنود AH : ہند E || 6 چنڈرای AH : چنڈرای E || 9 مساقط AE :

مساقط H || او EH : — A || فرسنگ AE : درسنگ H || 11 سبب EH : وسیلت A ||

14 خدای آورد : در عتی این کلمہ کذا بفارسی است (ج ۲ ، ص ۲۸۸) || 17 و بشایر A :

و بشائر E و نشانہ H || تا AH : -- E || 20 و اقطار AE : اقطار A

سند و هند درختان آوردند ، در رزانت و رصانت متقارب ، و در ثخانت
متناسب ، و از معادن سنگهای مرمر و رخام مربع و مسدس و مثنی
آوردند ؛ و مسجد را بألوان و أصباغ چون عرصه باغ بیاراستند ؛ و چون
روضه زبیع پر نقش بدیع کردند ، و شفشهای زر از قدود بدود و اجسام
اصنام و ابدان او ثان فرو می ریختند ، و بر دیوارها می بستند ؛ چنانك حسن
صفی یوز از مجموع اوصاف او ، و ابداع غبارتی از صنعت الطاف او ؛
و در جوار مسجد مدرسه بنا نهاد ، و بنفایس کتب و غرایب تصانیف
اثمه مشحون کرد ؛ و از اوقاف مدرسه وجوه رواتب و مواجب ایشان
موظف میگشتند ، و مشاهرات و مسانهات ایشان راجع می رسید ؛ و هریك
از افراد اُمرا و آحاد کبرا حظیره مفرد بنا نهاد ، با تسکینی تمام و طمانینی
بنظام ، والسلام

ذکر افغانیان

چون هواجر ظهیر تابستان بشکست ، سلطان از بهر دفع افغانیان ،
که مصاعد قلال و معاقل جبال وطن ساخته بودند ، و بوقت معاودت از
غزو قینوج دست تطاول بأذیال حاشیت او یازیده ، مشغول شد ؛ تا
تاختنی کند ، و ماده فتنه آن قوم منقطع گردانند ؛ با آوازه قصد جایی دیگر
از غزنه بیرون آمد < . . . >
خواست ، که بقیة کفر و کنود از دیار و مساکن هنود ججود
بر اندازد ، روی بجانب هند تاقت ، با مزدانی که ایشان را شهوات

1 درختان . . . رزانت AH : در E ناخواناست || ثخانت EH : ثخانت A ||

4 بدود - العتبى (ج ۲ ، ص ۲۹۵) : ندود AEH || 7 نهاد AE : نهادند H ||

9 راجع EH : راجع A || 10 نهاد AH : نهاده E || 11 والسلام A : — EH ||

16 فتنه AE : فساد H || جایی EH : جانبی A || آمد : بعد ازین که انجام سفر افغانیان
در نسخه ها موجود نیست ، انظر - العتبى ، ج ۳ ص ۳۰۱ - ۳۰۳ || 18 ججود AE :

ججود A || 19 تاقت AE : یافت H

- صهوات خیول بوذ ، ولذۀ ملاقات فحول : و باذ رفیق و شب تار شفیق ،
 ازان بیابان بگذشت ، و آن مخایض و معابر باز بگذاشت ؛ و جمعی ایمان
 آوردند ، و قومی کشته شدند ؛ و چندان غنایم جمع کرد ، که آب و آتش 3
 نخوردی ، و در ضبط حساب و عقد کتاب نیامدی ؛ تا بآبی رسیدی ، که
 براهب معرف بوذ ؛ و مدخلی داشت چنانک سوار و پیاده فرو میخورد ،
 و بر و چیپال مستعد کار نشسته ؛ و بغزارت آن مستظهر شده ؛ سلطان 6
 مکیدت او بشناخت ، غلامان خویش را فرمود ، تا خیکها پرباد کرده
 و بر شکم بسته ، و از آب بگذشتند ؛ و چون برو چیپال ایشانرا بر روی
 آب بدید ، پنج فیل با فوجی مردان بمدافعت ایشان فرستاد ؛ غلامان 9
 بزخم تیر اطراف و تحفاف پیلان برهم دوختند ؛ سلطان لشکریان را
 بمدد ایشان اشارت فرمود ؛ بر یکدیگر مزاحمت کردند ، بخیکها
 و بعضی بنواصی اسپان بگذشتند ، و بر پشت اسپان سوار شدند ؛ 12
 و آن ملاعین را بعضی بتیغ آوردند ، و بعضی را اسیر گرفتند ؛ و هفتاد
 پیل را بمقود قهر و کمند قسّر بمرباط سلطان آوردند ، کافر هزیمت شد ،
 غنایم را جمع کردند ، و باز گشتند ، والسلام 15

ذکر امیر نصر بن ناصرالدین سبکتگین

- چون سلطان ملک خراسان بگرفت ؛ امیر نصر بن ناصرالدین
 بمقتضای حق کبر سن و قیام بلوازم طاعت او وفا نمود ، و از امیر اسمعیل 18

1 و باذ رفیق AE : ماذ رفیق H (؟) (ناخوانا) || شفیق AE : شفق H || 2 بیابان EH :
 بیابنا A || بگذشت AE : گذشت H || بگذاشت E : گذاشت AH || 4 نخوردی A :
 بنخوردی E ، در H ناخوانا || 6 برو چیپال AE : در H ناخوانا || 7 کرده AE :
 کردند H (ناخوانا) || 8 بسته AE : بستند H || 12 و بعضی AE : در H ناخواناست ||
 13 بعضی AH : برخی E || 14 قسر A : قسر EH || 15 والسلام A : — EH || 16 امیر :
 + صاحب الجیش ابو المظفر - المتی (ج ۲ ، ص ۳۳۰) || 18 بقضاء AH : بقصد E

کرانه کرد ؛ سلطان جای خویش در امارت جیوش وایالت نیشابور
 بوئی داد ، و بتفویض آن منصب حقوق خدمت او بآدا رسانید ؛ چند سال
 3 در ایالت آن بقعه آثار حمیده و مساعی پسندیده تقدیم داشت ، و در دفع
 منتصر جدی بلیغ نمود ؛ آنگاه سلطان او را بخدمت تخت خواند ؛
 و بمشاهده او استیناس نمود ؛ و او در سفر و حضر ملازم خدمت بود ؛
 6 در جوار قاضی ابوالعلاء صاعد مدرسه حنفیان ساخت ؛ و عقار فراوان
 بر آن وقف کرد ، تا حدی بمکارم اخلاق متحلی بود ، که در مدت عمر
 يك كلمه موحش کس ازو نشنیده بود ؛ و جور و جفا روا نداشته ؛ بجوانی
 9 فرو رفت ، و جهان را از کردار خوب و آثار محبوب خود عاطل
 گذاشت < . . . >

< آخرین روزهای سلطان محمود و وفات او >

12 و سلطان در مرض الموت پیش از واقعه بدو روز فرمود تا از خزانه
 صرّاء درم سپید و بدرهای دینار سرخ و جواهر نفایس و مقتنیات
 عزیز ، که بکدّ یمین و عرق جبین بایام خود جمع کرده بود ، حاضر
 15 کردند ؛ و بر صحن صفّه بسیط عریض بگسترند ؛ مانند گلستانی بانواع
 گل و ریاحین سبز و سرخ و زرد و بنفش و کبوض شگفته ، بدیده اعتبار
 دران می نگرست ؛ و بر خود زار زار می گریست ؛ و همچنین بر محفّه
 18 نشست ، و بمیدان سبز آمد با غلامان و بندگان گوناگون ، و اسپان متنوع
 برو عرضه کردند ؛ بر خود و احوال و عاقبت کار نوحه و مویه می کرد

4 منتصر : ابو ابراهیم المنتصر - العتبی (ج ۲ ، ص ۳۳۱) || جدی EH :
 جد A || 5 خدمت : + او A || 6 در EH : و در A || صاعد : + بن محمد - العتبی
 (ج ۲ ، ص ۳۳۱) || 7 بر آن AE : بدان H || 10 گذاشت : آن قسم که از تاریخ
 العتبی تلخیص شده است اینجا با آخر رسد || 11 آخرین . . . او : — AEH || 12 الموت AH :
 احوان E || 13 و مقتنیات : و مقلیات H و مسلمات E معسات A || 16 اعتبار AH :
 اجتهاد E || 19 می کرد EH : همی کرد A

- از ابوالحسن علی میمندی روایت است ، که روزی سلطان محمود
از ابوطاهر سامانی پرسید ، که سامانیان از جواهر نفیس چه مقدار
جمع کردند ؟ گفت : چنان شنیدم ، که رضی را هفت رطل از جواهر 3
حاصل بود ؛ سلطان محمود خود را در خاك انداخت ، و گفت :
الحمد لله ، که حق تعالی و تقدس مرا از خزاین و دفاین اعدای دین
صد رطل افزون بخشیده است 6
و هم از میمندی روایت است که روزی محمود بر سطح قصر بود ،
و باطراف و جهات نظر می انداخت ؛ از طرفی کوکبه سواران دید ،
قرب ده هزار ، پرسید که کیستند ؟ گفتند : از آن التون تاش خوارزمشاه ؛ 9
و در عقب آن کوکبه مثل آن دید ، پرسید که ایشان کیستند ؟ گفتند :
< از آن > ارسلان جاذب ، پادشاه خراسان ؛ خود را از التفات
بدیشان تجاهر نمود ، و تادیرگاه ایشان را بخود بار نمی داد ، و بخوردن 12
تعالی میکرد ، تا بدین غایت متمکن و مستظهر بود
- و در حالت نزاع (!) پسران خود مهین محمد و کهن مسعود حاضر
کرد ، و از محمد پرسید ، که اگر حالت ناگزیر بر من واقع شود ، تو بعد 15
از من چه خواهی کرد ، و بکدام مهم قیام خواهی نمود ؟ گفت : بصیام
و صلوات و صدقه دادن و ملازم تربت پذیر بودن ، و قرآن خواندن و ثواب
آن رحمت بخاك تو فرستادن ؛ آنگاه مسعود را پرسید ، که تو بعد از 13
من چکنی ؟ گفت : اگر ترا بکشند ، من شمشیر بکشم ، و خصمان ترا
با خاك مفاك راست کنم ؛ و بغزوات و فتوحات قیام نمایم ، و بمجازات

6 افزون AH : پیش E || 8 نظر می انداخت A : نظری انداخت EII || انداخت :
+ از جواهر حاصل بود سلطان محمود خود را انداخت E (= 3 - 4) || 9 - 10 از آن ...
گفتند H : AE - || 10 از آن : AEH - || 12 بار AH : باز E || 14 خود :
+ را AE || 15 اگر ... شود AH : E - || 16 - 18 چه ... پرسید که AH :
- E || 17 و صدقه H : و صدقه A | و ملازم H : ملازم A | 18 آن A : از H
بمجازات A : بمحارات EH

غزوات کسان را بحج فرستم ، و ثواب آن بتو دهم ؛ گفت : با برادر
 خود چکنی ؟ گفت : آن کنم ، که تو با برادر خود کردی ؛ محمود
 خشمناک شد ، و غرض محمود از آمدن بری آن بود ، تا مسعود را از
 3 از خراسان بعراق فرستد ، تا ملک بعد از وی بمحمد بماند ؛ چون ممالک
 عراق بروی عرض کرد ، مسعود گفت : ملک عراق آنگاه بمن می دهی ، که
 6 مال وی بستدی ، و مردم را درویش گردانیدی ؛ من با تو بخراسان می آیم ؛
 بعد از آن او را استمالت و دلخوشی نمود ، و هفده هزار مرد بوی داد ، تا
 بشهر ری و دار الملک عراق متمکن و راضی شد ؛ و او را سوگند داد ، که
 9 بعد از پدر برادر خود را تعرض نرساند ؛ گفت : من این کار آنگاه
 کنم ، که تو از من بیزار شوی ؛ محمود گفت : ای فرزند چرا چنین
 میگوئی ؟ گفت : برای آنکه اگر فرزند تو باشم هرآینه مرا در خراسان
 12 هم حق باشد در املاک و اموال ؛ سلطان فرمود ، که برادر تو حقوق تو
 بتو رساند ، سوگند بخور ، که با او جنگ و جدل و لجاج و خصومت
 نکنی ؛ گفت : اگر او حاضر شود ، و حق من ادا کند ، هرآینه سوگند
 15 خورم ؛ و اگر نه او در غزنین و من در ری چگونه سوگند خورم ؟
 بر جمله مسعود با پدر بجواب و سؤال گستاخ بود

از ابوبکر علی بن الحسن کاتب محمد بن السلطان محمود بن سبکتگین
 18 روایت است ، که سلطان محمود در تاریخ یوم الحمیس ثالث و عشرين
 ربیع الآخر سنهٔ احدى و عشرين و اربعمائه [۴۲۱] بغزنه از دارالفنا بدارالبقا
 رحلت کرد ؛ و او را شصت و سه سال عمر بود ، و در بیماری صاحب فراش
 21 نشد ، و در حالت عرض مرض مردم را بار میداد ، و بر تخت می نشست ؛
 و پهلوی بر زمین نهاده ، و بر مسند خود جان نازنین بداد ؛ و او را بقصر

2 تو EH : A — 3 غرض AE : عرض H || 8 ری EH : A — 12 برادر

تو E : برادر AH || 19 و عشرين AE : عشر H || بغزنه AE : 20 و در AE :

در H || 21 نشد A : بشد EH || 22 و پهلوی E : پهلوی AH || نهاده : نهاده EH بنهاد A

فیروزی غزنه دفن کردند ، و آن در شبی بود تاریک ، که باران می بارید ، و السلام

3 ذکر سلطنت پسرش محمد بن محمود

- چون یمین الدوله سلطان محمود طیب الله بعبیر الجنة مرقدہ وفات یافت ، اُمرا و ارکان دولت پسر مهتر را محمد که حاضر بود ، بحکم وصیت پذیر بجای پذیر نشانند ، و برو بیعت کردند بسلطنت ، و خطبه و سکه بنام وی
- و مسعود درین وقت متولی اصفهان و ری بود ؛ چون خبر مرگ پذیر بوی رسید ، از همدان متوجه صوب خراسان شد ؛ و در عراق عجم نواب و عمال برگاشت ؛ چون او برفت اصفهانیان نواب و سپاهیان او را بیکبار بُکشستند ، و عاصی شدند ؛ چون نعی این آوازه بوی رسید ، باز گشت ، و اصفهان را محاصره کرد ، و بقیه و عنوة بگرفت ؛ و نایب آنجا نصب کرد ، و بخراسان رحلت نمود ؛ و پیرادر محمد نامه فرستاد ، که من ازین بلاد ، که پذیر ترا وصیت کرده است ، هیچ نمی خواهم ؛ آنچه از جبال و طبرستان فتوح کرده ام ، مرا کنایه است ؛ مگر آنک از تو موافقت و آیین مطابقت میطلبم ، و آنک نام من در خطبه مقدم باشد ؛ محمد جواب او بمغالطه گفت ؛
- چون مسعود بنیشابور رسید ، محمد بالشکر متوجه برادر شد ؛ اصحاب محمد مسعود را برای سباح و سخاوت دوست میداشتند ؛ محمد برمقدمه جیش خود عم را یوسف بن سبکتگین بداشت ، بوقت رکوب کلاه از

1 بود AH : — E || 2 والسلام EH : — A || 3 محمد AEH : لعله مسعود ||

4 عبیر AH : تعبیر E || 5 مهتر AH : مهین E || 10 برگاشت AE : بکماشت H ||

او برفت AE : رفت H || 12 کرد AH : — E || 15 فتوح AEH : لعله فتح ||

18 لشکر AH : لشکری E || 19 سباح AE : شباح H

سرش بيفتاد ؛ این را بفال بد داشتند ؛ لشکریان او را بگرفتند ، و بقلعه
تکیناباذ حبس کردند ، بامر علی حاجب ویوسف عمش

3 چون مسعود از نیشابور به راه رسید ، لشکر استقبال نمودند ؛

علی حاجب خواست ، که دستش ببوسد ، و بدان جسارت و جرأت که
نمود بر وی منت نهاد ؛ بفرمود تا او را بگرفتند و بکشتند ؛ و عمش

6 یوسف را محبوس کرد ، و بنام خود بجمعه دیار خراسان خطبه فرمود ؛

و از نیشابور بغزنه رفت ، و لشکر فرستاد ، و تیز و مکران مستخلص کرد ؛
و ما جاورها و کرمان هم بگرفت ؛ و وزیر او احمد بن الحسن المیمندی

9 بماند ؛ مسعود در سنه ۴۲۵ [۴۲۵] قلعه سرستی از

دیار هند بگرفت ، و چند قلاع دیگر ؛ و در سنه ۴۲۹ [۴۲۹]
ابوطالب طغرلک محمد بن میکایل خراسان بگرفت ؛ و سبیش

12 آن بوذ ، که اغوز چون سلطان محمود نماند ، بنهب و سلب دست

برگشادند ؛ مسعود چون از تهتک ایشان خبر یافت ، سی هزار سوار
با حاجب خود سوباشی بدفع شر ایشان فرستاد ؛ عسکرین یکسال بمطاوله

15 و مدافعه سپری کردند ؛ و بر در مرو جنگ میکردند ؛ اغوز در شب

شیخون کردند ، سوباشی بگریخت ، و ایشان چون جیراد بر خراسان
منتشر شدند ، و تمامت بلاد آنجا بگرفتند

18 مسعود در سنه ۴۳۰ [۴۳۰] از غزنه بخراسان آمد ،

و سلچوقیان را از بلاد خراسان بیرون کرد ؛ غوزان باز اتفاق کردند ،
و لشکر مسعود را هزیمت کردند ؛ مسعود با تمامت لشکر خود قصد ایشان

1 این H : آن AE ؛ او را : یعنی محمد را || 2 تکیناباذ A : تکیناباذ EH ||

یوسف ~ عمش A || 6 کرد AH : کردند E || 8-9 المیمندی بماند : المیمندی نماد H
میمندی نماد E بماند A || 11 طغرلک EH : + بن A || محمد بن EH : + بن محمد

بن A || 14 سوباشی E : سوباشی H سوتاسی A || 16 سوباشی EH : سوتاشی A ||

20 هزیمت AH : غزیمت A

- کرد ، غوزان بکنار آب جیحون نزول کردند ، تا چهار پایان را فربه کنند ، و باز قصد مسعود کنند ؛ داود چغری بیک بمرو رفت ، و بگرفت ؛ و خطبه و سکه بنام خود کرد ؛ مسعود چون این خبر بشنید ، از هراة 3 بنیشابور آمد ؛ غزان در پی او گردند ؛ خراسانیان مسعود را خذلان کردند ؛ مسعود منهزم با صد سوار در حصار رفت ، و از آنجا بغزنه ؛ سلجوقیان تمامت ممالك خراسان بگرفتند ؛ و داود بسر پرده مسعود 6 فرو آمد ، و بر تخت او نشست ؛ مسعود خواست ، که مودود پسر خود را بدفع اُغوز ببلخ فرستد ، برادر محمد را طلب کرد ، و فرمود که با او برو ، محمد گفت : مرا میل کشیدی ؛ بشوئی تو از دنیا و تمتع او بهره 9 نیافتم ، من بنابینایی جنگ اُغوز را چگونه کنم ؟ مرا هر روز دو عدد نان و دو کاسه آتش تمام است ، تودانی ؛ و ملک مودود برفت ، و منهزم و مردود باز گشت ؛ و محمد را دو پسر بوذند عبدالرحمن و عبدالرحیم ، 12 منتهم فرصت بوذند ، بر عم مسعود ظفر یافتند ؛ او را بکشتند ، و در چاه انداختند ، و بخاک بینباشتند ؛ و خون او بر احر نیالتیگین بستند ، و السلام
- 15 ذکر سلطنت ابوالفتح مودود بن مسعود بن محمود در سنه
اثنتین وثلثین واربعمایه

- بعد از آن باتفاق مودود را بجای مسعود پدرش بر تخت نشانند ،
18 و او اول کاری که کرد آن بوذ ، که عم خود را بکشت ، و گفت :

1 بکنار A : بکنار E یکبار H || 2 چغریک : حمر سک H چغریک AE ، یعنی چغری بک || 3 خطبه ، سکه A || 5 منهزم AH : E — || سوار : + منهزم E || حصار EH : حصار A || 6 ممالك AH : E — || 9 بشوئی AE : شومی H || او H : آن E ، — A || بهره EH : — A || 10 چگونه کنم E : چکنم AH || 12 و محمد را دو پسر ... و عبدالرحیم : کذا در اصل || 14 و خون EH : و جون A || احر AEH : لمله احمد || و السلام H : — AE || 18 و او EH : — A || عم AE : — H

چون پذیرم نماند عم گو ممان ؛ و مودود را برادری مجددود نام در دیار هند بوذ ؛ چون خبر مرگ پذیر بوئی رسید ، با سپاهی آراسته بسلاح و سلب و خواسته از دارالملک لهاور بقصد برادر بیامد ؛ روز عید اضحی 3 مجددود را بر فراش مرده یافتند ؛ لشکریان او روی بمودود نهادند ، و بمساعدت او اتفاق کردند ؛ مودود لشکری بحفاظت خراسان فرستاد ؛ 6 چغریلک داود پسر خود الب ارسلان را با سپاهی برابر او فرستاد ، بر لشکر مودود ظفر یافتند ، وزیر او را بکشتند ، و به بست و سیستان رفتند ، و بگرفتند

9 و درین سال سه پادشاه از دیار هند با هم اتفاق کردند ، و لهاور را محاصره کردند ؛ مودود را خبر کردند ، لشکری فرستاد ، و ایشانرا بردند ، و آواره کردند ؛ و در سنهٔ احدی و اربعین و اربعمیه [۴۴۱] مودود وفات یافت ، 12 نه سال پادشاهی کرد و ده ماه

بعد از و عمش عبدالرشید بن محمود قائم مقام او بر تخت سلطنت غزنه نشاندند ؛ مودود حاجب خود را برکشیده بر ذ طغرل نام و امیرالامراء کرده ، و خواهر خود را بوئی داده ؛ چون نوبت عمش عبدالرشید شد ، 15 او نیز طغرل را نیکو میداشت ، و تعهد و تلطف میکرد ؛ او را با لشکری بمقابلهٔ سلجوقیان فرستاد ، بقلعهٔ طاق با هم ملتی شدند ، با ابو الفضل ، که از قبل بیغو امیر آنجا بوذ ، مصاف دادند ؛ طغرل در جنگ کشته شد ؛ 18 و از آنجا بتاختن تا غزنه رفتند ، و عبدالرشید را هم بکشتند ؛ سه سال پادشاهی کرد

3 لهاور AE : رهاور H || 6 چغریلک : کذا در همه نسخه ها || 10 بردند H :

برزدند AE || 13 عمش : + را H || 14 بوذ EH : — A || 17 فرستاد EH : — A :

شدند EH : شد A || با AH : یا E || 18 بیغو A : بیغو H سغو E || دادند EH : داد A :

جنگ : + در جنگ A

- اهل غزنه فرّخ زاذ پسرش بجای او بدشانندند، در سنهٔ اربع و اربعین و اربعمیه [۴۴۴]، مدت هشت سال پادشاهی کرد، و در سنهٔ احدى و خمسين و اربعمیه [۴۵۱] فرّخ زاذ بن عبدالرشید بن محمود وفات یافت 3
- بعد از او برادرش ابراهیم بن عبدالرشید را در سنهٔ احدى و خمسين و اربعمیه [۴۵۱] بجای او بنشانندند، و او در سنهٔ اثنتین و سبعین و اربعمیه [۴۷۲] با لشکری جرّار بدیار هندوستان رفت، و قلعهٔ اجود که حصنی 6 حصین و معقلی متین بود بگرفت بمدّت چهار ماه، که در آن ده هزار رجال مقاتله بود؛ و بزمین وره رفت و بگرفت، و منصور و مظفر با غزنه آمد؛ پنجاه و هشت سال پادشاهی کرد، عاقبت در سنهٔ ثمان 9 و خمس مایه [۵۰۸] وفات یافت (!)

- بعد از او ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم بن ابی سعد مسعود بن محمود بجای او بر تخت مملکت غزنه آرام دادند، مادرش خواهر سلطان 12 الپ ارسلان بن داود بود؛ چون در سلطنت متمکن شد، برادران را بگرفت، و مقید و محبوس کرد؛ برادرش بهرامشاه نام گریخته، پیش سلطان سنجر رفت؛ سنجر از ارسلان شاه عفو طلبید، اجابت ننمود؛ 15 سلطان سنجر برنجید، و با لشکری متوجه رزم او شد؛ چون بغزنه رسید، نصر بن خلف صاحب سیستان با لشکری بمدد او آمد؛ ارسلانشاه سی هزار سوار و صد و شصت سرفیلان قوی هیکل برابر آمد؛ فیلان بر قلب 18 زدند؛ سنجر بفرمود تا تیر باران کردند، و چشمه‌اء فیلان بتیر ناولک بدوختند؛ ارسلانشاه بگریخت، عاقبت گرفتارش شد؛ سلطان سنجر بغزنه درآمد؛ و برادرانش را از قید و بند آزاد کرد؛ سنجر را پنج تاج مرصع 21

4 بنشانند EH : نشانند A || 5-1 در سنهٔ ... بنشانند (نشانند) AE : H — ||

6 اجود AH : اجرد E || 17 بمدد او A : بمدد EH || 18 سوار : + و صد و شصت سوار H ||

19 و چشمه‌اء AE : و چشم H

بدست افتاد ؛ که قیمت هریک دو هزار دینار سرخ بود ؛ ارسلا ن شاه را
مقیّد و محبوس کرد ، و بهرام شاه را بر تخت نشاند در سنه ٥٨٠ [٥٠٨] ، و او را بلشکر و اموال قوی دست و متمکن گردانید . 3

بهرام شاه علوم دوست و دانشمند پرور بود ؛ بر جمله کلیله و دمنه
ابن المقفع بنام او کرده است (!) ، و ممدوح سنایی غزنوی است و دیگر شعرا ؛
و خطبه بنام سلطان سنجر کردند ، و سلطان باز گشت ؛ بهرام شاه ارسلا ن شاه
را خفه کرد و در پهلوی پسر وجد دهن کرد ؛ مدت عمرش بیست
و هشت سال بود ؛ و قتل او در سنه اثنی عشره و خسمایه [٥١٢] بود ؛ 6

بهرام شاه بر رعایا ظلم و اغتصاب اموال مردم میکرد ، مردم بر سنجر
لعنت میکردند . که چنین ظالمی را تربیت میکند ؛ سلطان سنجر متوجه غزنه
شد ، بهرام شاه رسولی باظهار اخلاص بندگی فرستاد ؛ و سلطان سنجر
مقرب جوهر را بر سالت و سفارت پیش بهرام شاه فرستاد . تا او را
بیرون آورد ؛ بهرام شاه منہزم بکوهستان غزنه گریخت ؛ سلطان بغزنه
در آمد ، و خانه او را نہب و غارت فرمود . و بدو پیغام فرستاد ، که
گشتن تو چه باشد ، و موجب گریختن چیست ؟ بهرام شاه گفت : از
مہابت و صلابت پادشاه گریختم ؛ سلطان او را با سرسیر خود اجازت
انصراف داد ، و باز گشت 9 12 15

بهرام شاه با سریر خود معاودت و مراجعت نمود ، و متمکن بنشست ،
تا سنه ٥٤٣ [٥٤٣] سوری بن الحسین ملک غور 18

1 هزار AE — : H 2 و بهرام شاه E : بهرام شاه AH || نشانند EH : نشانند A ||
سنه AE : — H 4 - 5 کلیله و دمنه ... : کذا فی الاصول ، ممکن است که اصل این عبارت
همین طور بوده باشد : اموال مالی کلیله و دمنه ابن المقفع بنام او ترجمه کرده است 4 و دمنه :
+ را A 5 کرده است AH : کرده E 7 خفه : خفه H خفه AE || 10 لعنت AE :
لعنت H 12 مقرب EH : — A 15 و موجب AH : — E 16 او را AH : — E ||
سر AE : — H

بعزته رفت ، و محاصره کرد ، و بگرفت ؛ و سبیش آن بوذ که برادرش محمد بن الحسین با بهرامشاه مصاهرت و مخالطت کرد ؛ چون بغزته رسید ، بهرامشاه او را بگرفت ، و بگشت ؛ برادرش سوری لشکری کرد 3 بقصناص خون برادر ؛ بهرامشاه از خوف او بیلاد هند گریخت ، و با لشکری باز گشت ؛ بغزته میان او و سوری مصاف افتاد ، اهل غزته سوری ملک را بگرفتند ، و بدست بهرامشاه باز دادند ، تا او را ببازار بیاویخت ؛ 6 و بر غزته مالک شد ، و در سنهٔ سبع و اربعین و خمسمایه [۵۴۷] وفات یافت ، سی و نه سال پادشاهی کرد

و بعد از او پسرش خسرو شاه بن بهرامشاه بجای او بنشانند ؛ 9 غوریان نواحی ملک او را همه بگرفتند ، و غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام و برادرش شهاب الدین ابوالمظفر محمد بن سام غزته بگرفتند و خسرو شاه را ناچیز کردند ؛ و باو انقراض ملک و دولت سبکتگینیان بوذ ، 12 و السَّلامُ عَلَی مَنْ أَتَبَعَ الْهُدَى ، وَاللَّهِ اعْلَمُ

تم تاریخ سلطان محمود بن سبکتگین اَنَارَ اللّهُ بُرْهَانَهُ

15 و وَسَّعَ عَلَيْهِ رِضْوَانُهُ ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و صلوته علی رسوله محمد

و آله اجمعین

18 و از عقب آن تاریخ سلجوقیان می آیند — إِنْ شَاءَ اللّٰهُ وَحْدَهُ —

1 که : + بما H (؟) 3 || لشکری AE : لشکر H 6 || بیاویخت AH : بیاویخته E ||

7 و بر غزته مالک H : E — ، در A بیاض است || 7 - 9 شد . . . پسرش H : E — ،

در نسخهٔ A بیاض است || 10 - 11 و غیاث الدین . . . بگرفتند H : AE — 12 بوذ : بعد ازین کلمه

در نسخه های H و A يك سطر بیاض است || 13 و السلام . . . اعلم A : — EH || تم EH :

تمام شد A || 15 و الحمد . . . اجمعین EH : — A || 18 و از عقب . . . وحده A : — EH

فهرست

۱

اسماء الرجال

- آسغ تگین ۱۵۶
 آنج حاجب ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸
 ابا عمر بسطامی ، قاضی ۱۹۴
 ابراهیم بن عبدالرشید ۲۱۸
 ابن بهیج ۱۱۹
 ابن پولاذ ۱۱۹ و رجوع کنید به
 پسر پولاذ
 ابن الجراح ۱۵۹
 ابن الخضر می ۳۸
 ابن عزیر ۸۸ ، رجوع کنید به
 عبدالله بن عزیر
 ابن المقفع ۲۱۹
 ابو ابراهیم ۱۰۸ ، رجوع کنید
 به اسمعیل بن نوح
 ابو اسحق - رجوع کنید به الپتگین
 ابو بکر علی بن الحسن ، کاتب ۲۱۳
 ابو جعفر بن ذی القرنین ۵۵
 ابو جعفر خواهرزاده ۱۱۴
 ابو جعفر عتبی ۲۰
- ابوالخارث ۸۸ ، ۹۶ ، ۹۷ ،
 ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۸ و نیز رجوع
 کنید به منصور بن نوح
 ابوالخارث احمد بن محمد ۱۵۷
 ابوالخارث فریغونی ۴۷ ، ۵۶ ، ۶۵
 ۹۲
 ابوالخارث مکحول بن نوح بن
 منصور ۱۰۸
 ابوالحسن احمد بن عضد الدوله ۱۶۰
 ابوالحسن حمولی ، وزیر ۹۰ ، ۹۷ ،
 ۹۸
 ابوالحسن سیمجور - (سیمجوری)
 ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ،
 ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ،
 ۴۳
 ابوالحسن طاق ۱۱۷
 ابوالحسن عبدالله بن احمد ۱۹
 ابوالحسن عتبی ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ،
 ۲۳ ، ۳۰

- ابو الحسن علوی ہمدانی ، سید ۹۷
 ابو الحسن علی میمندی ۲۱۲
 ابو الحسن کثیر ۶۹
 ابو الحسن مزنی ۳۱ ، ۳۲
 ابو الحسین منیع ۱۷۷
 ابو حفص ، ابن خلف ، امیر ۱۳۰
 ابو الخیر بن ابی علی سیمجور ۸۲
 ابو زکریا سامانی ۱۰۹
 ابو سعد شولکی ، رئیس جرجان ۱۸۸
 ابو سعید شیبی ۳۰ ، ۳۵ ، ۳۸
 ابو سعید طائی ۱۹۵
 ابو سهل ، ابن ابی القسم سیمجوری ۹۶
 ابو شجاع ۱۹۴ . رجوع کنید به
 سلطان الدولہ
 ابو صالح سامانی ۱۰۹
 ابو طاهر سامانی ۲۱۲
 ابو الطیب سهل بن محمد بن سلیمان
 صعلوکی ۱۴۲ ، ۱۴۳
 ابو العباس ، حاجب ۱۳۴ و رجوع
 کنید به تاش
 ابو العباس الفضل بن احمد ، وزیر ۱۴۹
 ابو العباس بن جائی ۱۳۵
 ابو عبد اللہ خوارزمشاہ ۵۶ ، ۷۲ ،
 ۷۳ ، ۷۴
 ابو عبد اللہ طائی ، زعیم عرب ،
 امیر ۱۳۰ ، ۱۵۱ ، ۱۸۰ ،
 ۱۸۱
 ابو العلاء صاعد ، قاضی ۲۱۱
 ابو علی بلعمی ۴۹
 ابو علی بن ابی القسم فقیہ ۹۴
 ابو علی بن ابی الفوارس ۱۶۱
 ابو علی بن الیاس ۱۶۲ ، ۱۶۳
 ابو علی بوغرا (بغرا) ۶۸
 ابو علی حمویہ ، الحسن بن احمد
 حمویہ ، وزیر ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷
 ابو علی دامغانی ، وزیر ۴۳
 ابو علی بن ابی الحسن سیمجور
 (ابو علی سیمجوری) ۳۱ ، ۳۲ ،
 ۳۷ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ،
 ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ،
 ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ،
 ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ،
 ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ،
 ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ،
 ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۳ ،
 ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۳۲ ، ۱۶۵ ،
 ۱۷۳ ، ۱۷۴

- ابوعلی نسفی ۴۵
 ابو الفتح ، والی مولتان ۱۴۶ ، ۱۴۷
 ابو الفتح بستی ۸ ، ۹ ، ۸۴ ، ۱۲۳
 ابو الفضل ، اصفهبد ۱۳۴
 ابو الفضل ، امیر طاق ۲۱۷
 ابو الفضل حاجب ۱۱۵
 ابو الفوارس بن بهاء الدوله ۱۹۴ ، ۱۹۵
 ابو الفوارس شیرزیل ۱۶۰ ، ۱۶۱
 ابو القسم برمکی ، وزیر ۹۶
 ابو القسم جعدی ۱۸۹ ، ۱۹۰
 ابو القسم سیمجوری ، برادر ابو علی ۵۸ ، ۶۶ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۴۰
 ابو القسم فقیه ۶۶ ، ۹۵ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴
 ابو محمد ، بن ابی انصر ۱۷۳
 ابو محمد مهران ۱۸۷
 ابو المظفر بزغشی ، وزیر ۸۲ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۶
 ابو المظفر محمد بن احمد ۴۸
 ابو المظفر نصر ، امیر ۱۵۱
 ابو منصور اسفنجانی ۸۷ ، ۸۸
 ابو نصر ، ابن احمد ، از آل فریغون ۱۵۷ و رجوع کنید به ابو نصر فریغونی
 ابو نصر بن ابی زید ، وزیر ۴۳ ، ۶۵ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۲
 ابو نصر بن راشد ۱۷۳ ، ۱۷۴
 ابو نصر بن محمود حاجب ۱۳۹
 ابو نصر حاجب ۶۰ ، ۶۲ ، ۱۱۵
 ابو نصر فارسی ۵۴
 ابو نصر فریغونی ۱۵۲ ، ۱۹۸ و رجوع کنید به ابو نصر ابن احمد
 ابو نصر محمد ، حاجب ۸۰
 ابو یعقوب بن نوح ۱۰۸
 احمد بن اسمعیل سامانی ۱۱۹ ، ۱۲۰
 احمد بن الحسن المیندی ، وزیر ۲۱۵
 احمد خوارزمی ۱۸ ، ۲۰
 احمر (لعله احمد) نیالتگین ۲۱۶
 ارسطاطالیس ، از خادمان نوح ابن منصور ۵۰
 اسفهلار بن کرانگیر ۱۳۷
 ارسلان ۴۷
 ارسلان ۱۰۳ ، نیز رجوع کنید به ارسلان شاه امیر

- ارسلان بالو ، حاجب ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، اغم ياقوي ۳
 ۱۱۱ ، ۱۱۲
 ارسلان جاذب ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، الپ ارسلان ۲۱۷ ، ۲۱۸ ،
 الپتگين ، ابو اسحق ۵ ، ۶ ،
 التون تاش ، حاجب ۱۳۰ ، ۱۳۲ ،
 ۱۸۰ ، ۲۱۲
 ارسلان شاه ، امير ۱۰۴
 ارسلان شاه بن مسعود ۲۱۸ . ۲۱۹
 ارسلان هندويچه ۱۴۰
 استاذ ابو علي عارض ۴۲
 اسفار بن كردويه ۳۸ . ۱۳۵
 اسفيجاني ۸۸ . رجوع كنيد به
 ابو منصور اسفيجاني
 اسمعيل بن احمد ساماني ۱۲۰
 اسمعيل بن سبكتگين ۷۸ ، ۸۹ ،
 ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ،
 ۱۰۲ ، ۱۰۵ ، ۲۱۰
 اسمعيل بن عباد ، صاحب ، ۳۰ ،
 ۳۴ ، ۳۸ ، ۴۲
 اسمعيل بن نوح ، ابو ابراهيم ، منتصر
 ۱۰۸ . ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ،
 ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ،
 ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ .
 ۱۴۲ . ۲۱۱
 اصفهيد ۱۲۴ و رجوع كنيد به
 ابو الفضل اصفهيد
 اغوز ، پسرديب ياقوي ۳ ، ۵
 الپ ارسلان ۲۱۷ ، ۲۱۸ ،
 الپتگين ، ابو اسحق ۵ ، ۶ ،
 التون تاش ، حاجب ۱۳۰ ، ۱۳۲ ،
 ۱۵۲ . ۱۵۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷۶ ،
 ۱۸۰ ، ۲۰۱ ، ۲۱۲
 الياس ۱۶۵
 اليسع ، ابن ابی علي بن الياس ۱۶۲ ،
 ۱۶۳ . ۱۶۴ ، ۱۶۵
 امير رضي ۸۴ و رجوع كنيد به
 نوح بن منصور
 امير سديد - رجوع كنيد به منصور
 ابن نوح ساماني
 اميرك طوسي ۶۶ ، ۶۸ ، ۸۳ ،
 اندپال ۱۴۷
 ايلگك ، ايلگخان ۷۱ ، ۷۵ ، ۷۶ ،
 ۷۷ ، ۷۸ ، ۸۰ ، ۸۸ ، ۱۰۷ ،
 ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۳ ،
 ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ،
 ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ،
 ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ،
 ۱۵۲ ، ۱۶۹ ، ۱۷۴ ، ۱۹۶ ،
 ۱۹۸
 ايلمنكو ، حاجب ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۸

- بانی بن سعید ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸ ،
بایتوز ۷ ، ۸ ، ۹
بچهر ۱۴۴ ، ۱۴۵
بختیار ۲۷
بختیار ، از آل بویه ۱۵۹ ، ۱۶۱
بدر بن حسنویه ۳۹ ، ۱۳۲ ، ۱۹۰ ،
۱۹۱
بروچیپال ۲۰۷ ، ۲۱۰
بسر بن مهدی ۱۶۳
بغراجوق ، برادر سبکتگین ۸۰ ،
۹۲ ، ۱۰۲ ، ۱۲۴
بغرا خان ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ،
۵۱ ، ۵۲
بکتوزون ، حاجب ۴۷ ، ۸۸ ،
۸۹ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ،
۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ،
۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ،
۱۲۱
بهاءالدوله بن عضدالدوله ۳۶ ، ۳۹ ،
۴۰ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ،
۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ،
بهرام شاه بن مسعود ۲۱۸ ، ۲۱۹ ،
۲۲۰
بهیمال ۲۰۷ ، ۲۰۸
بیستون بن بیجاسف ۱۳۵ ، ۱۳۶ ،
۱۴۱
پال بن اندپال ۱۵۴
پسر بکتگین حاجب ۱۳۸
پسر پولاد ۱۹۱ ، ۱۹۲ و رجوع
کنید به ابن پولاد
پسر حسامالدوله تاش ۱۱۵
پسر خرکاس ۱۸۹
پسر سرخك ۱۱۸
پسر سوری ۱۶۸
پسر سیمجور ۶۰ ، رجوع کنید
به ابوعلی سیمجور
پسر عتبی ۱۹ رجوع کنید به ابوالحسن
عتبی
پسر علم داری ۱۱۶
پسر فقیه ۱۱۲
پسر مهران ۱۹۹
پسر هندو ۱۳۹
تاش ، حسامالدوله ابوالعباس ،
حاجب ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۴ ، ۲۶ ،
۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ،
۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ،
۳۹ ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۱۳۴ ،
۱۶۰
بهاءالدوله بن عضدالدوله ۳۶ ، ۳۹ ،
۴۰ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ،
۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ،
بهرام شاه بن مسعود ۲۱۸ ، ۲۱۹ ،
۲۲۰
بهیمال ۲۰۷ ، ۲۰۸

- ترمش ، حاجب ۱۶۳
 توزتاش حاجب ، ۱۱۳
 توقاق ، برادر طغرل ۳
 تيگين خان ۱۰۹
 جذيمه ۱۲۷
 جستان بن آشکلی ۱۳۷
 جستان بن الداعي ۱۲۶
 جعفر تگين ۱۰۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ،
 ۱۵۱ ، ۱۵۲
 جمشيد ۱۱۰
 جوهر ، مقرب ۲۱۹
 جهينه ۱۷۷
 جفر بيک ، داود ، از آل سلجوق
 ۲۱۶ ، ۲۱۷
 چندال ۲۰۶ ، ۲۰۷
 چندراي ، ۲۰۷ ، ۲۰۸
 چنگي بن سمهي ۲۰۲
 چيپال ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ،
 ۱۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ،
 ۱۴۷ ، ۲۰۵
 الحسين بن نصر ۱۴۸
 حسين ، ابن طاهر ۲۲ ، ۲۶
 حمولى ۹۸ ، رجوع كنيد به ابو
 الحسن حمولى
 حميد رجوع كنيد به نوح بن نصر
 ساماني
 حيدر بن سالار ۱۳۷
 خسرو شاه بن بهرام شاه ۲۲۰
 خلف بن احمد ۱۲ ، ۲۲ ، ۲۳ ،
 ۲۵ ، ۲۶ ، ۶۵ ، ۱۲۱ ،
 ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ،
 ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ،
 ۱۳۰
 خورفيروز بن ركن الدولة ۳۴
 دارا بن شمس المعالي قابوس ۵۹ ،
 ۱۱۰ ، ۱۱۱
 دوقور ياقوى ۳
 ديب ياقوى ۳ ، ۵
 ذوالقرنين ۱۳۱
 رستم بن فخرالدولة ، ابو طالب
 ۱۳۳
 رستم بن المرزبان (مرزبان) ۱۳۳ ،
 ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱
 رضى ، ملك ساماني ۲۱۲ ، رجوع
 كنيد به نوح بن منصور
 ركن الدولة ۲۶ ، ۲۷
 زياء ۱۲۷
 زرّين غول ۱۳۷
 زعيم ، حاجب ۱۸۴

- سالار بن بختيار ۱۶۲
 سالار خركاش ۱۳۵
 سامان خداة = سامان ياقوى ۳
 سامان ياقوى ۳
 سبكتگين ، ناصر الدين ، امير ۳ ،
 ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ،
 ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ،
 ۶۳ ، ۱۵۷ ونيز رجوع كنيد
 به ناصر الدين سبكتگين
 سباشى تگين ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ،
 ۱۵۱
 سرنك ۴ ، ۵
 سلطان = محمود غزنوى همه جا
 سلطان الدوله بن بهاء الدوله ،
 ابوشجاع ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶
 سلطان محمود ، يمين الدوله ۱۱۴ ،
 ۱۲۱ ، ۱۴۲ ، ۱۷۴ ، ۱۹۹
 ونيز رجوع كنيد به سيف الدوله
 محمود و محمود بن سبكتگين
 سليمان ، حاجب ۱۱۸
 سليمان ، ابن ابى على بن الياس
 ۱۶۳ ، ۱۶۴
 سنجر ۲۱۸ ، ۲۱۹
 سنان الدوله ۸۸ ، رجوع كنيد
 به بكتوزون
 سنابى غزنوى ۲۱۹
 سوباشى ، حاجب ۲۱۵
 سورى ۱۶۸
 سورى بن الحسين ۲۱۹
 سورى ، براذر محمد بن الحسين
 ۲۲۰
 سيف الدوله محمود ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ ،
 ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۵ ،
 ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۳ ،
 ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۷ ،
 ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ،
 ۱۰۳ ، ونيز رجوع كنيد به
 سلطان محمود و محمود بن
 سبكتگين
 شار ۵۶
 شمس الدوله بن فخر الدوله ۱۹۱ ،
 ۱۹۶
 شمس المعالى ، قابوس - رجوع كنيد
 به قابوس بن وشمگير
 شهر يار بن شروين ، اصفهيد
 ۱۳۳ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱
 شهنشاه بويهى ۱۶۱
 شهاب الدين ابوالمظفر محمد بن سام
 ۲۲۰
 شيخ جليل ۱۷۹

- صافی ، حاجب ۱۱۸
صافی ۱۵۹
صاحب کافی ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۳ و نیز
رجوع کنید به اسماعیل بن عباد
صمصام الدولة ۱۶۰ ، ۱۶۱
طاهر بن حسین ۲۱ ، ۲۲
طاهر بن خلف ۱۲۴ ، ۱۲۷
طاهر بن ربیب ، امیر ۱۲۸
طاهر بن فضل ۴۸
الطایع ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱
طغان ، ملک ترک ۱۵۷
طغان خان ، براذر ایلگنخان ۱۶۹ ،
۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸
طغان ، والی بست ۷ ، ۸
طغانجوق ۱۱۸
طغرل ۳
طغرل ، حاجب سلطان مسعود ۲۱۷
طغرلبک محمد بن میکائیل ، ابو
طالب ۲۱۵
عبدالرحمن ، فقیه ۶۹
عبدالرحمن بن محمد ۲۱۶
عبدالرحیم بن محمد ۲۱۶
عبدالرزاق ۳۵
عبدالرشید بن محمود ۲۱۷
عبدالله بن عزیر ۳۲ ، ۳۶ ، ۴۳ ،
۴۹ ، ۶۱ ، ۷۴ ، ۷۷ ، ۷۸
۸۷ ، ۸۸ ، و رجوع کنید به
ابن عزیر
عبدالله کاتب ۸۱
عبدالملک بن ماکان ۱۳۵
عبدالملک بن نوح سامانی ۱۰۰ ،
۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸
۱۹۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱
عتبی ، مورخ ۸۴ ، ۱۷۴
عرقوب ۵۰
عضدالدوله ۱۸ ، ۲۶ ، ۲۷ ،
۲۸ ، ۳۴ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ،
۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵
علی ۸۷
علی ، حاجب ۲۱۵
علی بن مأمون بن محمد ، خوارزمشاه
۸۶ ، ۱۵۰ ، ۱۹۹
علی بن نصر بن هرون ، وزیر ۱۶۰
علی کامه ۳۰
عمرو بن لیث ۱۲۰
الغالب بالله ۱۵۹
غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام
۲۲۰

- فايق ۲۰، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۴۳، ۴۴ ،
 ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۶ ،
 ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵ ،
 ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱ ،
 ۷۹، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۵ ،
 ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳ ،
 ۱۰۷، ۱۶۰ ،
 فخرالدوله ، ابو الحسن ، على بن
 بويه ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱ .
 ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲ ،
 ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۸۰ ،
 ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۸۷ ،
 ۹۴ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۹۰ ،
 ۱۹۴
 فرخزاد ، ابن عبدالرشيد ۲۱۸
 فريغون محمد ۱۱۷
 فلك المعالي ۱۸۷ . رجوع كنيد به
 منوچهر بن قابوس
 فيروزان بن الحسن ۳۹، ۱۳۳، ۱۳۴
 قابوس بن وشمگير ۲۶، ۲۷، ۲۸ .
 ۳۱ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۸ ،
 ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ،
 ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ،
 ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ،
 ۱۵۰ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ،
 ۱۸۹ ، ۱۹۲
 القادر بالله ۱۰۶ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ،
 ۱۸۷
 قارون ۱۵۷
 قدرخان ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۹۶
 قراشيت ۳ ، ۴
 قنجي ، حاجب ۱۳۰
 كلچند ۲۰۳
 كناز بن فيروزان ۱۳۵
 كورنگين بن جستان ۱۶۴
 كوكم ياقوي ۳ ، ۴
 گشتاسب ۲۰۲
 مالك ۱۴۵ ، ۱۶۸
 ماه روي ۱۱۹
 مأمون بن مأمون ، والي جرجانيه ،
 خوارزمشاه ۵۶ ، ۷۰ ، ۷۳ ،
 ۷۴ ، ۸۴ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱
 محسن بن طاق ۱۵۰
 محمد مصطقي . صعلم . ۳
 محمد ، والي جرجانيه ۷۳ .
 محمد بن الحسين غوري ۲۲۰
 محمد بن محمود . ابواحمد ۱۹۸ ،
 ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶
 محمد بن وهسودان ۱۳۷

- محمود بن سبکتگين بن سرنك بن
اغم ياوغوى ، يمين الدولة ، سلطان
١ ، ٢ ، ١٠ ، ١٢ ، ١٣ ، ٥٨ ،
٨٩ ، ٢٠٨ ، ٢١١ ، ٢١٢ ،
٢١٣ ، ٢١٤ ، ٢١٥ ، ونيز
رجوع كنيد به سيف الدولة محمود
مجد الدولة ابو طالب رستم ٨٧ ،
٩٤ ، ١٣٦ ، ١٣٨ ، ١٣٩ ،
١٤٠ ، ١٩٠ ، ١٩١ ، ١٩٢ ، ١٩٣ ،
مجلدود بن مسعود ٢١٧
- مسعود ، ابو سعيد ، امير ١٩٨
مسعود بن محمود ٢١٢ ، ٢١٣ ،
٢١٤ ، ٢١٥ ، ٢١٦
مسيحا ١٦١
ملك رضى ٩٧ ، رجوع كنيد به
نوح بن منصور
منتصر سامانى ١٠٩ ، ١٤٢ ، ٢١١ ،
رجوع كنيد به اسمعيل بن نوح
منصور بن نوح سامانى ، ابو الحارث
١٧٠ ، ٢٠ ، ٢١ ، ٢٢ ، ٢٩ ،
٨٦ ، ٨٧ ، ٨٨ ، ٨٩ ، ١١٩ ،
١٢٠ ، ١٢١
منوچهر بن قابوس ١١٠ ، ١١١ ،
١٣٥ ، ١٣٦ ، ١٣٩ ، ١٤١ ،
١٨٤ ، ١٨٥ ، ١٨٦ ، ١٨٧ ،
١٨٨ ، ١٨٩ ، ١٩٠ ، ١٩٢ ،
١٩٣
- مودود بن مسعود ٢١٦ ، ٢١٧ ،
موسى حاجب ١٣٥
مونس خادم ٨٢
مؤيد الدولة بويهى ٢٦ ، ٢٧ ، ٢٨ ،
٢٩ ، ٣٠ ، ٣٤ ، ١٦٠
ميمندى - رجوع كنيد به احمد بن
الحسن الميمندى ، وزير
ناصر الدين - رجوع كنيد به
ناصر الدين سبكتگين
ناصر الدين ابوتغلب ١٥٩
ناصر الدين سبكتگين ، ابو منصور
٥٤ ، ٥٥ ، ٥٦ ، ٥٧ ، ٥٨ ،
٥٩ ، ٦١ ، ٦٢ ، ٦٣ ، ٦٥ ،
٦٦ ، ٦٧ ، ٦٨ ، ٦٩ ، ٧٥ ،
٧٦ ، ٧٧ ، ٧٨ ، ٧٩ ، ٨٠ ،
٨١ ، ٨٢ ، ٨٣ ، ٨٤ ، ٨٧ ،
٨٩ ، ٩٠ ، ٩١ ، ١٠٥ ، ١٢١ ،
١٢٢ ، ١٢٣ ، ١٢٤ ، ١٣٢ ،
١٧٤ ونيز رجوع كنيد به
سبكتگين . ناصر الدين
نصر بن احمد سامانى ١١٩ ، ١٢٠ ،
نصر بن الحسن بن فيروزان ٣٨ ،
٣٩ ، ١٣٤ ، ١٣٥ ، ١٣٦ ،
١٣٨ ، ١٣٩ ، ١٤٠ ، ١٩٢ ،
١٩٣

فهرست اسماء الامكنة والقبائل والطوائف

آبسکون ۳۷	اسپيجاب ۴۶
آل بويه ۱ . ۲ . ۳۴ . ۶۰ . ۱۹۱	استراباذ ۲۸ . ۳۰ . ۳۷ . ۱۳۴ . ۱۸۴
آل سامان ۱ . ۴۴ . ۴۵ . ۴۶ .	استنداريه ۱۳۳ ، ۱۳۶ . ۱۴۱
۵۰ . ۵۲ . ۵۴ . ۸۹ . ۱۰۳ ،	ورجوع کنيد به جيل استنداريه
۱۰۷ . ۱۰۸ . ۱۰۹ . ۱۱۴ .	استوناوند ۲۸ . ۱۴۱ . ۱۹۲
۱۱۹ . ۱۲۰ . ۱۳۲ . ۱۳۳ ،	اسفراين ۶۴ . ۹۴ . ۱۱۰ ،
۱۴۲ . ۱۵۷ . ۱۶۴ . ۱۷۳ .	۱۱۶ . ۱۳۳
ونيز رجوع کنيد به سامانيان	اسفزار ۲۱
آل سيمجور ۴۳ ، ۴۴ ، ۶۲ ، ۷۹ .	اصطخر ۱۶۴
۹۴ ، ۹۵	اصفهان ۱۹۲ . ۲۱۴
آل عباس ۱۱۰	اعراب ۱۳۴ ورجوع کنيد به عرب
آل عتبه ۳۳	اغوز ۵۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ . ۱۱۶ ،
آل فريغون ۱۵۷	۱۱۷ . ۱۵۲ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
آمل ۳۲ . ۱۳۴	ورجوع کنيد به غزان و غوز
آمل شط ۴۹ . ۵۰ . ۶۹ . ۱۱۰ . ۱۱۴	افغانی ، افغانيان ۱۵۲ ، ۱۸۰ . ۲۰۹
آهنگران . قصبه ۱۶۸ —	اکراد ۱۲ . ۱۴۰ . ۱۵۲ . ۱۶۱ .
ابغانيان ۱۶ ، رجوع کنيد به	ورجوع کنيد به کرد ، کردان
افغانيان	اندرخ ۶۶
ابورد ۳۳ . ۵۶ . ۶۸ . ۱۰۴ ،	اوزکند ۱۰۸ . ۱۱۸ . ۱۴۳ ، ۱۶۹
۱۱۰ ، ۱۱۴ . ۱۵۰	اهواز ۴۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱
اتراك ۱۶۱ . ورجوع کنيد به ترك	ايراهه ۲۰۲
اجود ۲۱۸	بازغيس ۲۱ ، ۳۱
ارك ۲۳ ، ۲۶ ، ۱۳۱	

بنی آدم ۱۸۲	نخارا ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۸،
بنی تمیم ۳۸	۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷،
بنی العباس ۱۵۸	۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷،
بورنمذ ۱۱۶	۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳،
بوزجان ۱۱۰، ۱۱۱	۵۴، ۵۶، ۶۱، ۶۵، ۷۴،
بوشنچ ۴۴، ۹۶، ۱۲۳، ۱۲۴	۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۸، ۹۶،
بهاطیه ۱۴۴	۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷،
بیم نغرا ۱۵۴، ۱۵۵	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸،
بیبار ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۹۲	۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۶۳، ۱۶۴،
بیت هرز ۲۰۲	برنه ۲۰۳
پریم ۱۹۰، ۱۹۱ و نیز رجوع	بست ۷، ۹۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۷۲،
کنید به فریم	۲۰۱، ۲۱۷
پل چرخیان ۱۵۲	بسظام ۱۱۸، ۱۸۵
پل زاغول ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۷	بشچه ۹۵
پنچهیر ۱۴۹	بصره ۳۹، ۴۰، ۱۶۰، ۱۶۱،
تازیك . تازیكان ۱، ۳	بطایح ۱۵۸
تانیشر ۱۸۲	بغداد ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
ترك . تركان ۱، ۵، ۱۰، ۱۶،	۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶،
۱۷، ۲۸، ۴۷، ۷۶، ۷۷،	بلخ ۳۲، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۷۵،
۷۹، ۸۳، ۹۶، ۱۱۳، ۱۱۶،	۷۹، ۸۰، ۸۲، ۷۳، ۹۱،
۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۳،	۹۲، ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۲۰،
۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۴۹،
۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰،	۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۶، ۱۹۸،
۱۷۲، ۱۷۳، و رجوع کنید	۲۱۶
به اترك	

ترکان خلیج ۱۴۹	جوزجان ۴۷ ، ۶۵ ، ۷۵ ، ۹۱ ،
ترکستان ۴۸ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۷۸ ، ۱۴۳	۹۶ ، ۱۰۶ ، ۱۳۰ ، ۱۵۲ ،
ترمذ ۴۷ ، ۹۷ ، ۱۴۹	۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۹۸
تگیناباذ ۲۱۵	جومند ۱۱۸ ، ۱۳۶ ، ۱۴۰ ، ۱۹۲
تیز ۲۱۵	جون ۲۰۳
جبال ۲۱۴	جوین ۶۴
الجمحون ۱۸۷	جیحون ۱۹ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۷۱ ،
جرجان ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ،	۸۸ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ،
۳۱ ، ۳۴ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ،	۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۱ ، ۲۰۰ ،
۴۲ ، ۴۳ ، ۵۶ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۳ ،	۲۱۶
۶۵ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۹۴ ، ۱۰۳ ،	جیل ۲۷ ، ۲۸ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶ ،
۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۲۰ ، ۱۳۲ ،	۱۳۷ ، ۱۹۱ و رجوع کنید
۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ،	به گیلانیان
۱۳۷ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۵۰ ،	جیل استنداریه ۱۳۳ و رجوع کنید
۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ،	به استنداریه
۱۸۸ و رجوع کنید به جرجانیه	چاه حماد ۱۱۸
و گرگان	چند راهه ۲۰۲
جرجانیه ۵۶ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ،	چیلیم ۲۰۲
۸۶ ، ۱۰۹ ، ۱۹۹	خاکستر ۷۹
جردیز ۷۸ و رجوع کنید به گردیز	خانیاں ۱۶۹
جنابذ ۱۴۰	خاوس ۱۱۷
جناشاک ۱۸۴ ، ۱۸۶	ختل ۱۵
جودی ۵۳	ختن ۱۵۱ ، ۱۵۲
	ختای ۱۹۷

خراسان ۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹،	خیاشك ۱۳۷
۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵،	دارى (؟، نیازى) ۷۵
۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳،	دامغان ۸۲، ۱۱۱، ۱۸۷، ۱۹۲
۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵،	دیوسیه ^۶ سغد ۱۱۶
۴۶، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۶۳،	دجله ۱۶۰
۶۴، ۶۵، ۷۵، ۷۶، ۸۰،	دزك ۱۱۷
۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹،	دماوند ۱۳۸
۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴،	دهستان ۳۷، ۱۵۰
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰،	دیار اسلام ۱۲۲
۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱،	دیار ترك ۱۶
۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹،	دیار هند ۱۶۶
۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۷،	دیلم، دیالم ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰،
۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۶، ۲۱۰،	۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸،
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،	۸۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،
۲۱۶، ۲۱۷،	۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۴،
خراسانیان ۳۷، ۴۱	۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰،
خلیج، خلیجان ۱۶، ۱۴۹، ۱۵۲،	۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳،
و رجوع کنید به تركان خلیج	راهب ۲۱۰
خوار ۱۴۰	رباط بشرى ۱۱۸
خوارزم ۳۰، ۴۳، ۴۹، ۷۲، ۸۶،	رخج ۹
۱۰۹، ۱۶۵، ۱۹۹، ۲۰۰،	رستاق استوا ۱۱۵
۲۰۱	رشاموج ۱۳۵
خوارزمیان ۲۰۰	روم ۱۷۱
خوزستان ۲۶، ۳۹	رومیان ۱۷۳
خوس ۱۶۴، ۱۶۵	رویان ۱۴۱

ری ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۰ ،	سلیچو قیان ۲ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ،
۴۲ ، ۶۲ ، ۸۳ ، ۱۱۰ ،	۲۱۷ ، ۲۲۰ ،
۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۲۰ ، ۱۳۳ ،	سمرقند ۴۵ ، ۴۸ ، ۵۲ ، ۷۸ ،
۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ،	۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ،
۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ،	سمنان ۱۳۸ ، ۱۳۹ ،
۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۱۳ ،	سند ۶ ، ۱۴۸ ، ۱۸۰ ، ۲۰۹ ،
زاو لستان ۷۵	سهلاباذ ، سرای سبکتگین ۸۵
زم ، روذبار - ۱۱۹	سهلان ۹۳
ساری ۱۳۶ ، ۱۳۹	سیحون ۱۴۴
سالوس ۱۴۱	سیحون (در هند) ۲۰۲
سامانیان ۳ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۱۶۲ ،	سیرجان ۱۶۳
۲۱۲ ، و رجوع کنید به آل	سیستان ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۳۱ ،
سامان	۶۵ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۵۰ ،
سپاهان ۱۲۰	۲۱۷ ، ۲۱۸ و نیز رجوع کنید
سجریان ۱۳۱	به سیستان
سیستان ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ،	سیمجوریان رجوع کنید به آل
۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۴۴ ، ۱۶۵ ،	سیمجور
۱۹۳ ، ۱۹۴ و نیز رجوع کنید	شاهجان ۱۱۸
به سیستان	شتلدر ۲۰۲
سرخس ۵۰ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۹۹ ،	شهربار ۱۳۳ ، ۱۳۸ ،
۱۱۲ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ،	صغانیان ۴۸ ، ۷۵ ،
۱۵۰	الصفنا ۱۸۷
سرستی ۲۱۵	طاق ۲۶ ، ۱۲۸ ، ۲۱۷ ،
سرنذیب ۱۴۷	طبرستان ۱۱۰ ، ۱۲۰ ، ۱۴۱ ،
سعلون (بیشه -) ۱۲۸	۱۴۲ ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ، ۲۱۴ ،

طبرك ۸۶	۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۹۵ ،
طبس ۱۰۴	۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ،
طخارستان ۱۵۱	۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ،
طوس ۶۱ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۸۳ ،	۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ،
۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۱۸ ، ۱۲۳ ،	غور ۱۶۷ ، ۲۱۹ ،
۱۵۰	غوریان ۲۲۰
عجم ۲۸ ، ۱۷۱	غوز و ترکان — ۱۱۳ ، ۱۵۰ ،
عراق ۲۶ ، ۸۱ ، ۸۳ ، ۲۱۳ ،	۲۱۵ ، ۲۱۶
عراق عجم ۲۱۴	فارس ۳۶ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ،
عرب ۲۸ ، ۳۶ ، ۴۷ ، ۱۱۹ ،	۱۶۴ ، ۱۹۴
۱۳۰ ، ۱۳۵ ، ۱۵۱ ، ۱۷۱ ،	فریم ۱۳۹
۱۹۱	فیروزی ، قصر — ۲۱۴
عمان ۱۶۰	قاین ۵ ، ۸۲
غرجستان ۱۷۳ و رجوع کنید به	قرمیسین ۱۹۱
غرشستان	قزوین ۱۹۱
غرش ۱۷۷	قصدار ، ۱۰ ، ۱۷۲
غرشستان ۱۷۳ ، ۱۷۹	قطوم (؟ ، قطوان) ۷۸
غزان ۵۱ ، ۲۱۶ و نیز رجوع	قلعهٔ براهمه (= منج) ۲۰۶
کنید به اغوز و غوز	قنوج ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ،
غزنه ، غرنین ۵ ، ۶ ، ۱۲ ، ۱۵ ،	۲۰۹
۵۵ ، ۷۵ ، ۸۴ ، ۹۰ ، ۹۲ ،	قومس ۲۹ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۸۲ ،
۹۳ ، ۹۷ ، ۱۰۵ ، ۱۱۳ ،	۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۸۷ ،
۱۲۷ ، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۴۶ ،	قهستان ۲۵ ، ۷۹ ، ۹۵ ، ۹۶ ،
۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴ ،	۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۱۸ ، ۱۲۴ ،
۱۵۶ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۲ ،	۱۳۳ ، ۱۴۰ ، ۱۶۴ ،

قهنڈز (قلعہء -) ۳۷	ماوراء النہر ۳ ، ۴۶ ، ۴۹ ، ۵۴ ،
قبطان (قطنان) ۱۱۶	۷۸ ، ۷۹ ، ۸۳ ، ۸۷ ،
کرد ، کردان ۱۱۸ ، ۱۳۳ ،	۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۴۱ ، ۱۵۱ ،
۱۳۴ ، ۱۹۱	۱۵۳ ، ۱۶۹ ، ۱۹۶ ، ۲۰۲
کرمان ۸ ، ۲۶ ، ۳۶ ، ۱۲۰ ،	ماوراء جیحون ۴۵
۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ،	محمد آباد ۱۳۷
۱۶۵ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۱۵	مدینہ ۱۸
کش ۵۵ ، ۷۵	مرغ ۱۱۹
کشمیر ۱۴۷ ، ۲۰۲	مرو ۳ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۴۴ ، ۵۰ ،
کعبہ ۱۸	۵۴ ، ۶۱ ، ۶۹ ، ۱۰۱ ،
کلات ۶۷	۱۰۴ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ،
کوہستان ۱۲۹	۱۵۰ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
کوہک ، قنطرہء - ۱۰۹	مرو الروذ ۴۴ ، ۴۷ ، ۶۱ ، ۷۵ ،
کیوستان ۱۶۱	۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۵
گردیز ۱۳۰ و رجوع کنید بہ	مشہد داعی ۱۳۶ ، ۱۳۷
جرہیز	مصر ۱۴۸
گرگان ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۷ ، ۶۳ ،	مقدشور ۱۲۵
و نیز رجوع کنید بہ جرجان	مکہ ۱۸۷
گنج رستاق ۳۱	مکران ۲۱۵
گنگک ۲۰۵ ، ۲۰۶	منج ۲۰۶
گیلان ۱۴۱ ، ۱۵۰	مولتان ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ،
گیلانیان ۲۸	۱۴۸ ، ۱۴۹
لغان ۱۵	مہرہ ۲۰۱
لہاور ۲۱۷	ناراین ۱۶۶
	ناردین ۱۷۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۸

نسا ۵۶ ، ۱۱۵ ، ۱۱۸ ، ۱۵۰	هراة ۳۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۵۹
نسف ۷۵	۶۲ ، ۹۲ ، ۹۵ ، ۱۰۴
نیشابور ۱۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰	۱۱۰ ، ۱۴۸ ، ۱۶۷ ، ۱۷۵
۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳۶	۱۷۸ ، ۱۹۸ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
۴۲ ، ۴۳ ، ۵۰ ، ۵۴	هزارسف ۷۲
۵۶ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳	همدان ۲۷ ، ۴۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۵
۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸	۱۹۷
۶۹ ، ۷۵ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۲	هند ، هندوستان ۶ ، ۱۱ ، ۱۳
۸۳ ، ۸۸ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶	۵۶ ، ۶۴ ، ۷۶ ، ۹۳ ، ۱۰۷
۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴	۱۲۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۴۳
۱۰۵ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲	۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴
۱۲۲ ، ۱۳۳ ، ۱۴۲ ، ۱۴۹	۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷۱ ، ۱۷۹
۱۵۰ ، ۱۶۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۴	۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۴
۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶	۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸
نور (دربند —) ۱۱۶	۲۰۹ ، ۲۱۵ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸
نهر موسی ۳۹	۲۲۰
واشهر ۱۶۲ ، ۱۶۴	هندو (هندوان ، هنود) ۱۲
ویذهند ۱۲۷ ، ۱۵۴	۱۶ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۵۲
	۱۷۳ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹

فهرست الكتب

کلیله و دمنه ۲۱۹

کتاب تاجی ۱۵۹



رَشِيدُ الدِّينِ فَضْلُ اللَّهِ

جامع التواريخ

جلد دوم

ذکر تاریخ آل سلجوق

بسمی و اہتمام

احمد آتش



دنیای کتاب

فهرست الكتاب

صحيفة

- ذكر تاريخ آل سلجوق ٣ - ٤
- آغاز كتاب ٥ - ١٥
- اولهم السلطان المعظم ركن الدنيا والدين ابو طالب طغرل بك محمد
- ابن ميكائيل بن سلجوق ١٥ - ٢٩
- ذكر پادشاهي سلطان عضد الدولة ابو شجاع الپ ارسلان بن
- ابي سليمان چغري بك داود بن ميكائيل ٣٠ - ٤٢
- ذكر سوم پادشاه سلطان جلال الدولة والدين ملكشاه ابو الفتح
- ابن الپ ارسلان محمد بن داود ٤٢ - ٥٤
- چهارم پادشاهي سلطان اعظم ركن الدنيا والدين ابو المظفر
- بركيارق بن ملكشاه ٥٥ - ٦٧
- خامسهم السلطان غياث الدنيا والدين ابو شجاع محمد بن ملكشاه
- ابن چغري بك بن ميكائيل بن سلجوق ٦٧ - ٧٨
- سادسهم سلطان السلاطين معز الدنيا والدين ابو الحارث سنجر
- ابن ملكشاه بن الپ ارسلان بن چغري بك ٧٩ - ١٠٥
- سابعهم السلطان مغيث الدنيا والدين محمود بن محمد بن ملكشاه
- ابن الپ ارسلان ١٠٥ - ١١٠
- ثامنهم السلطان المعظم ركن الدنيا والدين ابو طالب طغرل بن
- محمد بن ملكشاه بن الپ ارسلان ١١٠ - ١١٢
- تاسعهم السلطان الاعظم غياث الدنيا والدين ابو الفتح مسعود بن
- محمد بن ملكشاه بن الپ ارسلان ١١٢ - ١٣٥

صحیفه

- عاشرهم السلطان مغیث الدنیا والدین ملکشاه بن محمود بن
 محمد بن ملکشاه ۱۳۶ - ۱۳۹
- یازدهم السلطان الاعظم غیاث الدنیا والدین ابوشجاع محمد
 ابن محمود بن محمد بن ملکشاه ۱۴۰ - ۱۵۳
- دوازدهم السلطان معز الدنیا والدین ابوالحارث سلیمان شاه بن
 محمد بن ملکشاه ۱۵۳ - ۱۵۷
- سیزدهم السلطان الاعظم رکن الدنیا والدین ارسلان بن طغرل
 ابن محمد بن ملکشاه بن الپ ارسلان ۱۵۷ - ۱۷۵
- چهاردهم السلطان الاعظم رکن الدنیا والدین ابوطالب طغرل
 ابن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بن الپ
 ارسلان محمد بن داود بن میکائیل بن سلجوق که آخرین
 سلجوقیان بود رحمهم الله تعالی ۱۷۶ - ۱۸۰
- این ذیل ابو حامد محمد بن ابراهیم تألیف کرده است بعد
 از تصنیف اصل و آن مشتملست بر خاتمه کار سلطان طغرل ۱۸۱ - ۱۹۴
- فهرستهای کتاب ۱۹۵ - ۲۱۶
- فهرست اسماء الرجال والنساء ۱۹۵ - ۲۰۴
- فهرست اسماء الامکنه والقبائل والطوائف ۲۰۵ - ۲۱۲
- فهرست الکلمات التركیة والاصطلاحات ۲۱۳ - ۲۱۵
- فهرست اسماء الکتب ۲۱۶
- جدول الخطأ والصواب ۲۱۷ - ۲۱۸
- دیباچه، ناشر کتاب بزبان ترکی ۵ - ۲۶
- ۱ - موضوع و ماهیت « ذکر تاریخ آل سلجوق » که یک
 جزء جامع التواریخ را تشکیل میدهد ۵ - ۷

صحیفه

- ۲ - منابع این جزء ۷ - ۲۱
- ا. قسمتهائی که متعلق برشیدالدین فضل الله است . . . ۷ - ۸
- ب. ذیل تاریخ آل سلجوق که متعلق به ابو حامد محمد .
- ابن ابراهیم است ۸
- ج. قسمتی که تا حال متعلق براوندی پنداشته شده است ۸ - ۱۰
- د. مقایسه راحة الصدور راوندی با این جزء جامع
- التواریخ ۱۰ - ۱۵
- ه. آیا منبع مشترك این جزء و راحة الصدور راوندی
- سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری است؟ . . . ۱۵ - ۱۶
- و. ابو حامد محمد بن ابراهیم کیست؟ ۱۶ - ۱۹
- ز. نتیجه ۲۰ - ۲۱
- ۳ - ارزش ذکر تاریخ آل سلجوق از حیث یک منبع
- تاریخی ۲۱
- ۴ - سلجوقنامه جعلی ظهیرالدین نیشابوری ۲۱ - ۲۴
- ۵ - اصول و اساس این چاپ ۲۴ - ۲۶

فهرست رموزها و اختصارات که در حواشی این کتاب استعمال شده است

- H: نسخهٔ موزهٔ طوبقاپوسرای، شماره ۱۶۵۴، نسخه ایست که در ۳ جمادی الاولی ۷۱۷ بنام رشیدالدین فضل الله نوشته است.
- E: نسخهٔ همان موزه، شماره ۱۶۵۳. نسخه ایست که در تاریخ اواخر جمادی الآخره ۷۱۴ برای خود رشیدالدین فضل الله استنساخ شده است و الآن در زبده التواریخ حافظ ابرو که نسخهٔ خود او است محفوظ است.
- A: نسخهٔ همان موزه، شماره قسم احمد ثالث ۲۹۳۵، نسخه ایست که برای خزانه کتب الغ بیک نوشته است.
- C: جامع التواریخ، برای نسخهٔ بدلهای مشترک در هر سه نسخه، یعنی A و E و H.
- ابن الاثیر: الکامل فی التاریخ، چاپ C. J. Tornberg، ج ۱۰-۱۲.
- اخبار: صدرالدین الحسینی، اخبار الدولة السلجوقية، چاپ م: اقبال، لاهور، ۱۹۳۳.
- تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، چاپ E. G. Browne، لندن، ۱۹۱۰، ج ۱.
- حبیب السیر: خواندمیر، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران ۱۳۳۳/ش، ج ۲.
- راوندی: راوندی، راجة الصدور وآية السرور، چاپ م: اقبال، لیدن - لندن، ۱۹۲۱.
- روضه الصفاء: میرخواند، روضه الصفاء، نولکشور، ۱۳۰۸، ج ۴.
- زبده: عمادالدین الکاتب الاصفهانی، زبده النصرة ونجبة العصرة، اختصار البنداری، نشر Th. Houtsma، لیدن، ۱۸۸۹.

جامع التواريخ

۵/۲

ذکر

تاریخ آل سلجوق

ذکر تاریخ آل سلجوق

- 3 سپاس و ستایش خدای را جلّ جلاله و تقدّست اسماءه ، که موصوفست ذات او ببقاء قِدم و منزّه است صفات او از نقص حدوث و عدم ؛ موجد خانه که سقف آن عرش و افلاکست ، و صانع ایوانی که فرش آن بساط خاک ، آن خداوندی که نیست و هست و شیب و پست ایجاد صنع قدرت اوست ؛ و دروژ برسیّد ثقلین و صاحب قاب قوسین (۹/۵۳) که شرع او شرایع رسل امم را فسخ کرد ، و حکم او احکام ملوک عرب و عجم را نسخ کرد ؛ و سلام و تحیت بر اهل بیت و یاران او که مصایح ممالک تقوی بودند ، و مفاتیح ابواب هدی ، رضوان الله علیهم اجمعین
- 12 اما بعد ببايد دانست که گزیدگان خلائق ملایک و انبیا و پادشاهانند ، و هر صنفی را مرتبه ایست ؛ ملایکه مقربان حضرت قدّس و ساکنان حظیره اُنس اند ، و انبیا واسطه اند میان خلائق و خالق و مبین راه هُدی و ضلال و ممیز میان حرام و حلال ؛ و ماوک راغی 15 رعیت اند و حائی خلائق از انواع آفت و مخافت ؛ حلیت ملائکه تسبیح

1-2 ذکر ... سلجوق AE : — H 5 و عدم AE : عدم H ॥ آن عرش و A :

و عرش آن EH ॥ 8 قوسین AE : و قوسین H ॥ ام AE : — H 9 ملوک H :

— AE ॥ کرد H : — AE 10 ممالک AE : — H 12 ملایک H : ملایکه AE ॥

14 واسطه اند AE : واسطه در H ॥ خلائق ~ خالق E

- وتهلیل است ، و حلیت انبیا علوم و عبادت ، و حلیت ملوک عقل و سیاست ؛
 و هر پادشاه عادل را که از علوم بهره دادند ، شرف او بر ملوک دیگر
 3 زیادت باشد ، و بدرجه انبیا نزدیکتر ؛ و از علمی که ملوک را بدان
 حاجت آید ، بعد از علم توحید و معرفت احکام شرع نبوی و ارکان
 دین سیر مرضی ملوک و تاریخ پادشاهان ماضی است ، که چون بران
 6 واقف شوند ، و سیرت و طریقت هر یک بدانند ، آنچه خلاصه اخلاق
 گذشتگان و سبب صیت و رفعت بوذ در دنیا و موجب ثواب و مغفرت
 در عقبی اختیار کنند ، و آنرا پیشوا و مقتداء سازند ، و تواریخ ملوک
 9 گذشته بسیارست ، و مورخان در آن فن بایشباع و اختصار تصانیف
 ساخته اند ، و مجلدات پرداخته ؛ و معلوم است که در ملت اسلام بعد
 از صحابه که نجوم آسمان دین و خلفاء راشدین اند - رضی الله عنهم -
 12 خلفاء آل عباس بن عبدالمطلب اند ، و پادشاهان و سلاطین در دیار
 عراق و خراسان که معاصر ایشان بوذند طاهره و صفاریه و سامانیه
 و غزنویه و دیلمه و سلجوقیه و غیرهم اند ، و ازین جماعت سلاطین بزرگوارتر
 15 و بر رعیت مشفق تر بر رعایت خلق سزاوارتر از ملوک آل سلجوق
 - رحم الله الماضین منهم - نبوده اند ، والله یؤتی مملکه من یشاء
 (۲/۲۴۷) ، و قال جل ذکره و ربك یخلق ما یشاء و یشتر ما کان
 18 لهم الخیره (۶۸/۲۸) ؛ چه چندان خیرات و مبرات که در ایام دولت
 ایشان ظاهر گشت از احیاء معالم دین و تشیید قواعد مسلمانی و بناء و انشاء

- مساجد و مدارس و رباطات و قناطر و مسبّلات و اوقاف و ایدرار و انظار که
بر علما و صلحا و قضاة و سادات و زهاد و عباد و اخیار و ابرار کرده اند
در هیچ روزگاری نبوذست ، و آثار آن در ممالك اسلام هنوز باقیست 3
إِنَّ آثارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا فَانْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ
و جدّ و جهدی که نموده اند و جهادی که فرموده بر غزو کفّار و قعر
و قهر اشرار و ارباب بدعت و فجّار بر روی روزگار مانده است ، و جهد 6
و سعی که بایام خلفاء بنی عباس - رضی الله عنهم - کرده اند ، و ماثر آن
لایح و منتشر است ، درین مختصر ذکر آن بجای خویش کرده آید ؛
پس ملوک و پادشاهان عصر را بآداب و سیر پسندیده ایشان اقتدا کردن 9
سبب تأکید دین و دولت و تأسیس قواعد ملک و ملت باشد ، و چون
ما بحکم اشارت نافذه - لا زال نافذا - تواریخ جمله اهل عالم در جامع
التواریخ جمع میکنیم ، بحکم این مقدّمات واجب بود در انساب و احساب 12
و آداب و سیر پسندیده ایشان آنچه در کتب مدوّن بود ، تصنیفی مختصر
کردن ، و ذکر ابتدای دولت و نهضت و حرکت ایشان در طلب ملک
و مدّت عمر و پادشاهی هر یک و وقایع غریب که در ایام دولت ایشان 15
افتاده بر سبیل ایجاز ایراد کردن ، و همچنین اسامی وزراء و امراء
و حُجّاب و نواب ایشان ؛ ارجو که بمحلّ ارتضا و منزلت إحماد
پیوند ، و الله الموفق لإتمامه 18

1 و مسبّلات AE : و مسبّلات H || و اوقاف AH : و اوقات E || 2 زهاد ~
و عباد A || 4 * تدلّ EH : يدلّ A || 6 بر روی ... مانده است : بر روی بر روی
روزگار مانده است H بر روی روزگار مابدست E بر روی روزگار مانده است A ||
7 بنی عباس E : عباس H بنی العباس A || کرده اند AH : کرده آید E || 7 - 8 و ماثر ...
کرده آید H : — AE || 11 بحکم A : بحکم H بحکم E || 11 - 12 جامع التواریخ EH : — A ||
12 انساب ~ احساب A || 14 کردن : کردی H کردم AE

آغاز کتاب

از اصحاب اخبار و ارباب اسما چنان معلوم شد ، که سلجوق بن
 3 لقمان از اقربای سلجوق از استخوان قنیق بود ، از نژاد طوقشورمیش
 پسر کرکچو خوجه که خرگاه تراش پادشاهان ترک بود ، طغرل
 سلطان بود از اُروق قنیق

6 < آل > سلجوق دوزمانی بزرگ و عددی بسیار و خواسته بی شمار
 و عدد و عددی تمام و خیل و حشمتی با نظام ؛ از ترکستان بحکم غلبه
 و تنگی چراخور بولایت ماوراءالنهر آمدند ، زمستان گاهشان نور بخارا
 9 بود ، و تابستان گاه سغد سمرقند ؛ سلجوق مردی بود بحسن سیرت
 معروف و بیمن نیکونامی موصوف ، و پنج پسر داشت همه مهتران : اسرائیل
 و میکائیل و موسی و یغو و یوسف و یونس ، هر یک شایسته امیری ،

2-5 از اصحاب... قنیق AEH :-- راوندی || 2 اسما EH : آثار A || 3 لقمان C :
 تقاق - ابن الاثیر، یقاق - اخبار : وقاق - حبیب السیر || سلجوق AE : سلجون H || قنیق A :
 فتق H قنق E طوقشورمیش AE : طوقشورمیش H || 4 کرکچو AE : کرکچو H ||
 خوجه AE : حوجه H || بود EH : A || 5 قنیق : فوق H فوق E فوق A || 6 آل :
 - AEH ، ابتداء آل - راوندی || بزرگ EH : متبرک A || 6-7 بی شمار و عدد EH :
 - A || 7 از ترکستان AEH : آن بزرگان از ترکستان - راوندی || 8 گاهشان EH :
 کاهسان A منزلگاههاشان - راوندی || نور بخارا A و راوندی : نور بخارا EH ||
 9 مردی AE : شخصی H || 10 و بیمن نیکونامی AE : و سخن نیکویی H || و پنج پسر AEH :
 چهار پسر - راوندی (ص ۸۷) || داشت همه مهتران AH : در E محو شده است || همه
 مهتران A : مهتر H || 11 - ص ۶ ، 4 و میکائیل ... شذند AEH : - راوندی ||
 11 یوسف ~ یونس A .

1 آغاز کتاب : برای این فصل رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۳۲۱ ؛ راوندی ،
 ص ۸۶ - ۱۱۴ ؛ تاریخ کزیده ، ص ۴۳۴ ؛ ببعد ؛ زبدة النصرة (= زبدة) ، ص ۵ ببعدها ؛
 أخبار الدولة السلجوقية (= أخبار) ، ص ۱ ببعدها

- و در خور مهتری ؛ هر روز اتباع و أشباع ایشان در ارتفاع و ازدیاد بود ،
 و نعمت و ثروت چون ماه نو روی بکمال داشت ، و تمامی پذیرفت ؛
 3 و مردان کار و جوانان نامدار میان آن جمع با عدت تمام و اسباب بنظام
 فراوان شدند ؛ سلجوق نمازد ، فرزندانش مهتران قوم شدند
 و چون محمود سبکتگین با ایلکخان پادشاه ترکستان و سمرقند
 6 صلح کرد ، و محمود بکنار جیحون آمد ، و با یکدیگر دینار کردند ،
 و عهد و موثقی بستند ، و حدود ممالک هریک معین شد ، ایلکخان
 از ایشان خایف شده بود ، نزد سلطان محمود بحکم مصاهرت و وداد که
 از جانبین منعقد و منبرم بود ، کس فرستاد ، که در ممالک این رقعہ
 9 و ممالک این بقعہ قومی با قوت تمام و شوکت بنظام از ترا که سالهاست ،
 که از ترکستان آمده اند ، و بنور بخارا و نواحی سغد سمرقند مقام
 ساخته ، و آن مسارح و مراعی جمله فرو گرفته ، و اُهب و آلت و ساز
 12 و عدت لشکر ساخته ، و مهیا اند ، و خیلشان نیروی تمام یافته ، و عددی
 فراوان شده ، دغدغه خاطر و وسوسه ضمیر اقتضاء آن میکند ، که
 اگر شمارا وقتی بطرف هندوستان عزیمت و حرکتی افتد ، بر وفق تغیر
 15 و تبدل روزگار و انقلاب ایام غدار از ایشان فتنه و فساد حاصل
 آید ، که تلافی و تدارک آن متعذر بود ، بقصد ناحیتی یا بطمع ولایتی ؛
 18 با ایشان استظهاری و وثیقتی کردن واجب است ، و نوایی در خواستن متعین

1 و ازدیاد AE : و از دیار H || 3 بنظام A : نظام EH || 4 فراوان شدند EH :
 فراوان داشت A || 5 محمود EH : محمود بن A || 8 و وداد AH : وداد E || 13 نیروی AE :
 نیرو H || یافته H : یافته اند AE || 14 دغدغه AH : دغدغه E || 16 ازیشان H : — AE ||
 17 متعذر AH : بتعذر E || 18 استظهاری EH : استظهار A || و نوایی AE : و نوای H

سلطان محمود مدتی در قعر این بحر غواصی میکرد ، تا رای اقتضاء آن کرد ، که بدیدن ایلگخان بجانب بخارا نهضت نمود ، و سفیری چرب زبان با ایشان فرستاد ، و پیغام داد ، که همواره ما را بدیار سند واقصاء هند عزیمت غزومی افتد ، و در بلاد اسلام مرافقت و موافقت ما می نمایند ، عجب داشته می آید از خرد و کاردانی شما ، که بحکم همسایگی بهیچ وقت از شما فوجی با حراز چنین سعادت مبادرت ننمودید ، و از جانب ما التماسی نکردید ؛ ما را بدوستی شما رغبت تمام است ؛ و چون بُعد مسافت بقرب مبدل شد ، باید که مقدم و سرور شما عزم حضرت کند ، و آنچه مصلحت و مقتضای وقت باشد ، استماع کرده ، با خلع شاهانه مراجعت نماید ؛ چون پیغام و رسولان بایشان رسید ، اسرائیل را که مقدم ایشان بود ، باده هزار مرد گزیده و سواران سزیده عزم خدمت سلطان جزم کرد ، سلطان باز رسول فرستاد ، که حالیا ما را بمددی حاجت نیست ، جریده بیاید ، که مقصود دیدار است و گفتار و استظهاری ، که از جانبین بروز

بموجب امر و امتثال فرمان اسرائیل با سیصد نفر از جوانان خوب منظر مرغوب پیکر بگزید ، و بحضرت آمد ؛ و فرزند خود ابو الفوارس قتلش را با خود بیاورد ؛ چون بشرف تقبیل بارگاه مستعد

1 بحر : + فرو رفت A || 2 بدیدن ... نمود و AEH : — راوندی || 3 بدیار AE : + هند و H || واقصاء H : و اقتصاء E واقصای A* || 4 بلاد EH : بداد A || 6 نمودید E : نمودند AH || 7 التماسی AE : التماس H || نکردید EH : نکردند A || رغبت EH : رغبتی A || 8 بقرب AE : تقرب H || 9 با خلع AH : تا خلع E || 10 و رسولان AE : و رسول H || اسرائیل را C و راوندی : ارسلان — ابن الاثیر ، بیغوارسلان — زبده ، بیغوارسلان المدعو اسرائیل — اخبار || 11 باده هزار مرد C : بالشکری کران — راوندی || 12 سلطان AH : و سلطان E || 15 — 17 بموجب ... بیاورد C : برین موجب بیاورد — راوندی || 16 خود H : خود را AE || 17 ابو الفوارس : + بن 17 || قتلش را EH : قیلش A ، — راوندی

- گشتند، سلطان اورا ترحیب و اکرام تمام کرد، و با خویشتن بر گوشهٔ
تخت ملک نشاند بالای تمامت امرا؛ آنگاه مجلس بزم بیاراستند؛ در
اثناء محاوره و معارضه سلطان ازو استنطاق و استکشاف نمود، که ما را
هروقت بجانب هند بغزاء کفتار مبادرت می باید نمود، و بلاد خراسان
مهمّل و معطلّ می ماند؛ توقع بشما چنانست که میان جانبین عهدی
و استظهاری باشد، تا اگر وقتی از طرفی خصمی پدید آید، و بمددی
حاجت افتد، شما معاونت و مدد دریغ ندارید؛ امیر اسرائیل پاسخ
گفت، که از ما دربندگی سلطان عالم تقصیری و تأخیری نباشد؛
محمود گفت: اگر وقتی ما را بلشکری حاجت افتد، بچه مقدار مدد
و مساعدت توانید نمودن؟ اسرائیل کمان را از سلاح دار بستد، و از سر
غرور باذه و نخوت جوانی گفت: چون این کمان را بقوم خود فرستم
سی هزار مردکار در حال سوار شوند؛ سلطان باز پرسید، که اگر
بزیادت احتیاج افتد؟ یک چوبه تیر پیش محمود انداخت، و گفت:
هرگاه که این تیر را بنشان بفرستم نزد خیل خود ده هزار مرد دیگر
بیایند؛ و همچنین می پرسید، تا بکمانی و سه چوبه تیر بصد هزار سوار
ملتزم شد؛ محمود گفت: اگر زیادت باید؟ گفت: ازین تیرها یکی
ببلخان کوه فرست، صد هزار سوار دیگر بیایند؛ محمود گفت: اگر
زیادت باید، و ضرورت بود؟ گفت: این کمان را بترکستان فرست،

1 تمام H: — AE || 3 محاوره A: مجاوره EH (?)، سخن - راوندی ||
استنطاق AH: استبطاق (?) E || 5 مهمّل ~ معطلّ A || 7 ندارید AE: ندارد H ||
اسرائیل AH: اسمعیل E || 8-7 پاسخ ~ گفت A || 8 که EH: — A || تقصیری AH: تقصیر E ||
10 سر EH: — A || 11 خود H: خویش AE || 14 تیر AE: — H || ده هزار
AE: در H || 15 بکمانی AH: بکمان E || بصد AE: صد H || 17 ببلخان کوه AH:
سلخان E جبل بلخان - ابن الاثر || بیایند H: بیاید AE

تا اگر دویست هزار سوار خواهی بیاری پادشاه بیایند؛ محمود بغایت
مستشعر و متفکّر شدند، و در دل خود گفت: کسی که بکمانی و سه
چوبه تیر بی جامگی و جرایت این همه لشکر آماده و معدّ می تواند داشت،
کار او خوار نشاید گرفت؛ و تاسه شبانروز صبح بغوق و غدا بعشا
پیوستند، سلطان او را و نوکران او را خلعت بسیار و خواسته^۴
بی شمار داد 3

پس با امراء خود فرمود، که اسرائیل تاسه روز با فرزند و ده
نفر از مطیعان مهان ما باشند، و باقی نوکران او را شما مهان خود
سازید؛ چنان کردند، و در نیم شب که شراب خام در کلهاء ایشان
اثر کرد، همه را گرفته، مقید و محبوس کردند بأغلال گران؛ و محمود
اسرائیل را با یاران هم در شب بهندوستان فرستاد بقلعه^۵ کالنجر بحدود
مولتان؛ چون اسرائیل از خواب در آمد، خود را خسته و بسته دید،
تن در قضای آسمانی داد، و میگفت:

شعر [بسیط]

يَا رَاقِدَ اللَّيْلِ مَسْرُورًا بِأَوَّلِهِ ۱۵
لَا تَأْتِئُ مَسْنَنَ بَلِيلٍ طَابَ أَوَّلُهُ
فَرُبَّ آخِرٍ لَيْلٍ أَجَّجَ النَّارَا
و به پیش باقی اولاد سلجوق رسولی فرستاد با خلعتهای شاهانه،

4 شبانروز: AH: شبانروز E || 5 پیوستند H: می پیوستند AE || نوکران او را AE: نوکران

را H || 8 مطیعان AE: مطیعان H || مهان ما EH: مهان A || 10 و محمود H: محمود AE ||

11 - 12 بحدود مولتان C: — رواندی || 12 مولتان AE: ملتان H || 12 - 10، 9 چون اسرائیل...

کینه ایم C: — رواندی || 14 شعر A: — EH || 16 لا تأمنن AE: لا تأمنن H ||

b اجج: AH اجج E || 18 و به پیش AE: و پیش H || رسولی ~ فرستاد A ||

باخلمتهای AE: باخدمتهای H || شاهانه EH: شانه A

و نمود، که چون اسرائیل بحضرت رسید، نوازش تمام یافت، اما سبب آنکه درگاه پادشاهان ندیده بود، و آداب و فرهنگ آن ندانسته، ازو در حالت مستی حالتی صادر شد، که روزی چند برای ناموس سلطنت 3 مقید و محبوس شد؛ باید که ایشان ازو فارغ البال و منتظم الحال باشند، که هر چه زودتر با تشریف مراجعت خواهند کرد؛ برادران بعد از استماع پیغام خواستند، که خروج کنند؛ اما از عاقبت کار 6 ترسیدند، رسول را بتازه رویی با انجامز مآرب و عطایا باز فرستادند، و نمودند، که فرمان سلطان عالم را انطیاع و انقیاد واجب دانیم، و همه 9 بندگان کمینه ایم

و اسرائیل تا هفت سال در قلعه محبوس بود، دو ترکمان از خیل او بیامدند؛ و مدتها بران محروسه آب کشی کردند و حمالی و ساقی، تاروزی فرصت یافتند، و اسرائیل را بدیدند، و طریق سگالیدند، که او را در 12 شب بدزدند؛ چنان کردند، و راه خراسان گرفتند؛ بیشه در پیش آمد، از اندیشه پریشان راه گم کردند، و مبهوت و حیران ماندند؛ بامداد که طاوس خاور بجلوه درآمد، کوتوال خبر یافت، با سپاه 15 بر عقب ایشان بیامد؛ چون لشکر باو نزدیک رسید، و دانست که گرفتار خواهد شد، ترکمانان را گفت: از من طمع بپریز، و برادرانم را از من سلام برسانید، و بگویید، که در طلب مملکت خراسان سعی و جهد بلیغ 18

4 شد AE : و شد H || 6 پیغام H : بیغام (?) E پیغام که A || 7 ترسیدند AH :

برسیدند E || با انجامز AE : با انجامز H || 8 و نمودند EH : — A || انطیاع ~ انقیاد A || 10 دو ترکمان E : و ترکمان AH || 11 کردند EH : — A || و ساقی* A : و ساقی E و مساقی H || 13 بدزدند H : بدزدیدند AE || و راه . . . گرفتند C : — راوندی

نمایند ، و بکوشید که این پادشاه بنده زاده است ، نسبتی بزرگی ندارد ،
و این مملکت برو نماند ، بکوشید تا بدست شما افتد ، که مرا بی گناه
معین محبوس کرد ، و البادی اظلم ؛ ترکمانان در زیر گیاه پنهان شدند ،
و آن جماعت اسرائیل را بگرفتند ، و بند سخت تر کردند ؛ هم آنجا وفات
یافت — رحمه الله — بشریت سم

6 پسرش قتلش بناشناس چند سال در آن ولایت میگذشت ، بعد از استماع
واقعه پذیر براه بیابان بر صوب مستنجن سرخ کلاهان از بیابان بخان نشین (؟)
و سیستان آمد ؛ و از آنجا براه اسفزار و شفورقان با معبرگاه ترمذ ببخارا شد
9 پیش عثمان و خیل خویش ؛ و احوال کما هی بگفت ، ایشان خود در طلب
ملک بودند ، و قصد ثار برادر خود اسرایل میکردند ، و فرصت می جستند ؛
کس بمحمود فرستادند . که ما را مردم و حواشی و مواشی بسیار شد ،
12 و از کثرت و ازدحام و انبوهی گروه موضع مسارح و مراعی بر ما تنگ
شد ، و این مراعی بمواشی و وفور حواشی ما وفا نمی کند ؛ توقع بکرم
عمیم سلطانی آنست ، که دستوری دهد ، تا ما از آب بگذریم ،

1 نسبى EH : نسبى A || بزرگی EH : بزرگ A || 3 معین EH : مقید و A ||

4 هم EH : وهم A || 5 یافت EH : کرد A || 6 - 9 بعد از ... و خیل خویش C : در
راوندی اکثر اسمهای خاص موجود نیست || 7 مستنج - یاقوت : مسیح H ، E محو شده ،
— A || 7 بخان نشین (؟) : بخان نشین H بحاله سین E بحال A در تاریخ سیستان (چاپ
بهار ، ص ۳۳۹) موضعی بنام خان در سیستان مذکور است || 8 و شفورقان (؟) :
و شعورقان H و سورقان E ، — A ، ممکن است که این موضع شفرقان یا شبرقان باشد که
در میان شهرهای مروالرود و بلخ بود ؛ رجوع شود به یاقوت و Barthold²، *Turkestan* ،
ص ۷۹ ببعد || بامبرگاه AE : تامبرکام H || 10 ثار : تار EH ثار A || 12 گروه EH :
کرده A || 13 مراعی A و راوندی : مرعی EH || 14 عمیم AE : — H

7 مستنج ، انظر یاقوت ، معجم البلدان ، چاپ Wüstenfeld ، ج ۴ ، ص ۵۲۴ :
مدینه بالسند من ناحية يقال لها السرار ... و بینها و بین بست سبعة ایام او نحوها ...

- و بخراسان میان نسا و باورد مقام سازیم ؛ ارسلان جاذب و الی طوس
 که رباط سنگ پشت او بنا کرده ، و آنجا مدفونست ، گفت :
 صواب نیست ایشان را بخراسان راه دادن ، که خیلی فراوان اند ،
 و ساز و آلت و عُدَّت بی پایان دارند ، نباید که از ایشان فسادی تولّد
 کند ؛ سلطان برای استظهار و توفیر خزانہ و شعف حرص و ولوع
 ایشان را اجازت داد ، که از آب عبور کنند ، و بسخن عاقلانه^۱ او التفات^۲
 نکرد ؛ عقلاء گفته اند که میان طامع و حریص کار زود تمشت یابد ؛
 و تا سلطان محمود زنده بود ، هیچ حرکت نکردند ، و مخالفت و عناد ننمودند
 در اثناء آن میکائیل نیز در گذشت ، و بعدم آباد عقبی رحلت^۳
 کرد ؛ و ازو دو پسر ماندند : چغریک ابو سلیمان داود و ابو طالب طغرلبک
 محمد ؛ و در میان خیل و خویشان وجیه و مقدّم شدند ، تا در شهر سنه^۴
 احدی و عشرین رابعیة [۴۲۱] محمود وفات یافت ، و حیوة عاریت ازو^۵
 باز خواستند ، و میسار فنا بر در بقاء او زدند ، میان دو پسر او مسعود و محمد
 در سلطنت خلاف افتاد ، و در کار مملکت فتنه و آشوب ظاهر شد ، تا سلطنت
 بر مسعود مقرر شد ؛ در اثنای این فترت در سنه^۶ ثمان و عشرین و اربعیة^۷
 [۴۲۸] کس بعید نیشابور فرستادند سوری ابن المعتز که قبّه^۸ علی بن
 موسی انشا کرده است ، و در خواستند که در آن نواحی مقام گاه ایشان معین
 کند ؛ عمید الشرق نامه بخدمت سلطان مسعود بن محمود فرستاد ، و او در آن^۹

۱ جاذب EH : جاذب A 2 سنک پشت AE : سنک بست H و راوندی
 (ص ۹۲ ، حاشیه ۶) و Barthold^۲ ، *Turkestan* ، ص ۴۸ ؛ بعد ۳ که EH : چه A ||
 ۱۲ عاریت AE : عاریتی P || ۱۴ سلطنت AH : سلطانت E || ۱۷ موسی H : + الرضا
 الرضی علیه السلام E الرضا علیه السلام A || ۱۴ بخدمت سلطان H : بسلطان AE || مسعود بن
 محمود A : محمود بن مسعود EH

- وقت بچرجان بوذ ، برابر شرف المعالی نوشروان بن فلک المعالی منوچهر بن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر فرو آمده ، بطمع مواضعه که ازو میخواست ، و انتظار حمل شهر ری و قم که عمید ابوسعید حمدوی خواست 3 فرستاد ، میکرد ؛ چون خط عمید الشرق بخواند ، در حال بنیشابور آمد ، تا تدبیر کار سلجوقیان بکند ؛ لشکر او از سفر مازندران کوفته و خسته بوذند ، و سلاحها نمکین و تباه شده ، و ستوران بهار ناخورده ، نهضت این مهم و تاختن نمی توانست کردن
- سلطان مسعود نخست کس فرستاد ، و مال خواست ؛ ندادند ، 9 و بجواب گفتند : مال بکسان خود می دهیم ، چه ما نیز از نژاد پادشاهانیم ، و در غیبت ملا منشی مسعود بچرجان و مازندران چغریک داود و ابو طالب طغرل بک محمد کنکاج کردند ، که بروند ، و غزنین تحت گاه محمودیان بگیرند ؛ مسعود چون ازین حال خبر یافت ، باسی هزار 12 سوار بیامد ، و بتن خویش نهضت این مهم نمی توانست کردن ، چند امیر از سپاه خود اختیار کرد ، و با عُدتی تمام بجنگ ایشان فرستاد ؛ سلجوقیان غافل و ناساخته بوذند ، اما اقبالشان بیدار 15 بوذ ؛ این قوم ناگاه بحدود حصار طاق میان ولایت نور و شهرستانه برایشان زدند ، و بغارت مشغول شدند ؛ سلجوقیان از هر گوشه رجعت کردند ، و جنگی سخت دادند ؛ عاقبة الامر لشکر مسعود بزاری و نامرادی 18

1 وقت AH : زمن E || شرف المعالی AE وراوندی (در رجب سال ۴۲۶) : شمس المعالی H || 2 وشمگیر AE : وشمکین H || فرو آمده AE : فرو آمد و H || 3 وقم C : — راوندی || ابوسعید حمدوی : ابو سعد حمدوی AH ابوسعید حمدوی E ابوسعید احمد حمدوی - زبده || 4 عمید الشرق C : سوری - راوندی || 7 این مهم H : این E ، — A || 8 - 13 سلطان مسعود بیامد C : — راوندی || 9 بکسان AE : بکشان H || 10 ودر غیبت H : بغیبت A ، در E محو شده || 10 ملا منشی H (؟) : ملا منسی AE || 16 طاق EH : طاق A ، — راوندی

شکسته شدند، و سلجوقیان پانصد هزار دینار زر و سلاح و تجمعات و چهارپا برداشتند؛ و از اتفاق بد مسعود را قضیه صادر شده بود در هند، که او را مجال توقف بخراسان نبود، بحسب مصلحت وقت با سلجوقیان 3 صلحی از سر ضرورت بکرد، و برفت

کار ایشان هر روز بالائی می گرفت؛ و بقوت ترمی شدند، امارت پادشاهی از صفحات احوال ایشان می تافت، و شعاع اقبال از صفحات 6 احوال ایشان می درخشید، و صبح دولت از مطلع رایات ایشان می دمید؛ سلطان مسعود سال دیگر از هندوستان باغزنه آمد، و حالی از استیلا و شوکت آل سلجوق بتحقیق خبر یافت؛ و بتعجیل مُسرِّعان بامیر خراسان 9 دوانید، که بی توقف و تردد بچنگ سلجوقیان رود، و ایشان را از ولایت خراسان بیرون کند؛ و جواب داد، که کار ایشان زیادت از آنست، که بمن بنده و امثال من کفایت شود، تا با ایشان مقاومت 12 توانم کرد

مسعود گفت: او بازار خویش تیز میکند، و اگر نه ایشان را چه محل تواند بود؟ جز ما مثال فرستاد، که این مهم ترا کفایت می باید کرد؛ 15 بعد از آن از امثال چاره ندید، مصاف کشیدن همان بود، و شکسته شدن همان؛ و سلجوقیان بعد از شکست امیر خراسان در مملکت خراسان

1 پانصد هزار دینار C: صدمبار صد هزار دینار - راوندی || و تجمعات H: AE —
2 و از اتفاق EH: و از قضیه اتفاق A || 3 مجال A: محال EH || 4 صلحی H:
— AE || بکرد H: صلحی کرد E صلح کرد A || 5 بالائی H: بالا AE ||
9 بتعجیل AE: و بتعجیل H || 13 کرد EH: کردن A || 15 این AE: آن H

8 باغرنه آمد: در جمادی الاولی سال ۴۲۹ - راوندی، ص ۹۶، حاشیه ۳؛ بیهق، ص ۶۶ بعد || 9 بامیر خراسان: یعنی حاجب بزرگ سبائی - راوندی، ص ۹۷، حاشیه ۴؛ بیهق، ص ۶۶۷ || 16 و شکسته شدن همان: در آخر شعبان سال ۴۲۹ - راوندی، ص ۹۷، حاشیه ۱؛ بیهق، ص ۶۷۸؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۳۲۷ بعد

پراگنده شدند ، و در اثناء این فترت تراکمه دست تطاول و راه زدن و شور و آشوب بکشودند ، و دیار خراسان را آشفته و مخبط کردند

[اولهم السلطان المعظم رکن الدنیاء والدين ابوطالب]

طغرلبک محمد بن میکائیل بن سلجوق]

3

طغرلبک در رمضان سنهٔ تسع و عشرين و اربعماية [۴۲۹] بنیشابور آمد ،

و بشاذیخ بر تخت ملک مسعود بن محمود نشست ؛ اضطراب و انقلابی

6

در مردم شهر افتاد ، منادی فرمود ، که هیچ کس را با سگان شهر

و رعایا کاری نیست ، و هیچ آفریده را نرنجانند ؛ چون این خبر بسمع

9

مسعود رسید ، سخت از جای برفت ، و بغایت متفکر و متردد شد ؛

از غزنین بالشکری و عُدّتی تمام براه تگیناباد و بُست بجانب اسفزار

بر صوب هراة بخراسان آمد ؛ و درین حال طغرلبک بولایت طوس

بود ، از برادر چغریبک جدا

12

مسعود خواست که تاختن بر ذ از راه جام بطوس ، و نگذارد که

ایشان بهم پیوندند ؛ چون شب در آمد ، بر ماده پیلی سبک رو نشست ،

و بالشکری جریده روی بطوس نهاد ؛ میان ایشان بیست و پنج فرسنگ

15

2 خراسان را H : خراسان AE || 3-4 اولهم سلجوق : — C || 5 تسع C :

اربع - راوندی || 6 اضطراب AE : اضطرابی H || 8 نرنجانند EH : نرنجانید A ||

9 و بغایت AE : H || و متردد E : — H و متردد A || 12 چغریبک : چقر بک -

اخبار (همه جا) || 13 مسعود H : — AE || بر ذ EH : کند A || 15 بیست AH : شصت E

3 اولهم ... طغرلبک : لاجوع شود به راوندی ، ص ۹۷-۱۱۲ ؛ بیهقی ،

ص ۶۸۷ ببعدها ؛ ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۳۲۸ ببعدها ؛ زبده ، ص ۶ ببعدها ؛ اخبار ،

ص ۱۷ ببعدها ؛ روضة الصفاء ، ج ۴ ، ص ۹۱-۹۵ ؛ حبیب السیر ، ج ۲ ،

ص ۴۸۲-۴۸۷ || 11 بخراسان آمد : راوندی ، ص ۱۰۰ ؛ بیهقی ، ص ۶۹۷-۷۱۲ ||

15 روی بطوس نهاد : در صفر سال ۴۳۱ ، راوندی ، ص ۱۰۰ ، حاشیه ۳ ، نقلاً

از بیهقی ، ص ۷۵۶

- مسافت بود ؛ بر پشت پیل آن شب در خواب شد ، و کس او را بیدار
نیارست کردن ، و پیل بان پیل را بتند نمی یارست راند ؛ چون روز شد ،
3 خبر یافت که طغرلبک بگذشت ، و برادر چغریک پیوست ؛ مسعود
پیل بان را سیاست فرمود ، و الفائتُ لایستد رک ؛ و از آنجا عنان بجانب
سرخس تافت ، و جنگ را بساخت ، و اوروق قنق سلجوق رسولان
6 می فرستادند ، و تفحص احوال میکرد ؛ در حصار دندانقان مرو شاهجان
بر هر دروازه صد مرد حامی نشانده بودند با سلاح ، و میعاد کرده ، که
نیم شب بهنگام مناجاة حاضر شوند ، تا باتفاق بیگ دروازه بیرون
9 روند ، و بردشمن شبیخون برند ؛ نیم شب مرد در مناجات میخواند ، که
یا داودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ (۲۶/۳۸) ؛ داود تفسیر
این پرسد ، چون فحوی و معنی آیت معلوم کرد ، بغایت خرم و خوشدل
12 شد ؛ باز استراق سمع نمود ؛ مقرر میخواند بر مناره ، که تُعِزُّ مَنْ
تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶/۳) ؛ معنی این آیت نیز پرسید ، و معلوم کرد ،
15 هر دورا بفال نیکو گرفت ، و دلیر و دلاور شد ؛ و با برادر
طغرلبک و اتفاق امراء بدلی قوی و املی فسیح از شهر بیرون رفتند ؛
و از چند جهات بر اعدا شبیخون کردند ؛ و میان بیابان سرخس
و باورد بمحدود حصار دندانقان مرو شاهجان با ایشان مصاف داد در سته
18

2 کردن AE : کرد H || 3 بگذشت و H : — AE || پیوست A : نوشت H
سوست E || 4 و الفائت AE : و الفائت H || 5 قنق : فق EH فنیق A || رسولان EH :
جاسوسان A || 6-17 در حصار ... شبیخون کردند C : — راوندی || 6 دندانقان EH :
دیدانقان A || مرو شاهجان EH : مرز شاهجان A || 9 مرد در AH : مرد E ||
11 این EH : آن A || 12 سمع EH : سمیع A || بر مناره H : — AE || 14 نیز H :
— AE || 15 نیکو E : نیکو H خوش آمد و نیکو A || 16 فسیح EH : فسیحه A ||
18 مرو شاهجان AH : مرز شاهجان E || داد EH : دادند A

- تسع وعشرین واربعمایه [۴۲۹]؛ ودر آن بیابان چاههای بسیار بود، سلجوقیان می شناختند، آب بر گرفته بودند، وچاهها جمله بینباشته؛ لشکر مسعود را در آن موضع که آب چشمه وکاریز نباشد از چهار سو ستوران ایشان مست شدند، و بستوه آمدند، مع هذا بسیاری بکوشیدند، عاقبت پشت بدادند و چون سلطان حشم را متفرق و خود را تنها دید، عنان بگردانید؛ و بر پیل نشست، و روی بهزیمت نهاد بجانب فاریاب و پنج دیه، چه هیچ اسب او را با سلاح نتوانستی کشید، الا بدشواری؛ و خزاین و اسباب و تجملات جمله بر جای بماند؛ ترکمانی چند بر عقب مسعود راندند، چون نزدیک رسیدند، از پیل با اسب نشست، و حمله برد، و گرز بر سر سواری زد، و او را با اسب خرد بشکست، و بر خاک انداخت، هر فوج سوار که بعد از آن آنجا می رسیدند نمی گذشتند، و از آن زخم رستمی متحیر و مدهوش می ماندند؛ شخصی در آن حال مسعود را گفت: ای خداوند آنرا که چنین زخم و بال باشد، چگونه بهزیمت رود، و ملک مورث گذارد؟ گفت: ای جوان اگر چه زخم چنین است، اما اقبال نمانده است، و تأیید آسمانی بر وفق تدبیر انسانی نیست
- چون سلجوقیان مسعود را بدین صفت بشکستند، بیکبار نیرو گرفتند، و لشکرهای پراکنده اطراف خراسان بیشتر بایشان پیوستند، و ایشان را در دلها وقعی تمام پدید آمد؛ مقدمان ایشان هردو برادر

3 موضع AH : مواضع E || وکاریز نباشد EH : وکارین A || سو : + نبوذ A ||

6 چه H : — AE || 8 راندند AH : می راندند E || 10 سواری EH : سواران A ||

هر AE : چون H || 12 متحیر ~ مدهوش A || 13 وبال AH : وبالی E || چگونه EH :

— A || 14 گفت AE : وگفت H || 15 انسانی H : آسمانی E وامانی A

1 تسع ... واربعمایه C : — راوندی، در ۸ رمضان سال ۴۳۱، بیهقی، ص ۷۷۷

بعبد؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۳۲۹ بعبد؛ اخبار، ص ۱۲

- چغری و طغرل و عمتان ایشان موسی بیغو و یونس بن سلجوق و ابن عمان و خویشان باهم بنشستند، و عهده کردند با یکدیگر در موافقت و مساعدت و معاونت که در همه مواضع یکی باشند؛ گفتند: عیاذاً بالله اگر در میان ما خلاقی پدید آید، خصمان خیره بر ما چیره شوند، و این ملک بمشقت گرفته از دست ما آسان برون، آنگاه ندامت مفید نباشد؛ آخر صلح کردند، و قرار نهادند، که سیستان و غزنین و دیار سند و هند سلطان مسعود را باشد، و از خراسان تا باقی ممالک دست باز دارند، و متعرض نشوند؛ و ایشان نیشابور و طوس بگرفتند، و خواستند که قتل و غارت کنند، ماه رمضان بود، این تهدید و وعید را تا عید در توقف داشتند و باتفاق یکدیگر بحضرت خلیفه القایم بامرالله نامه نوشتند، که ما بندگان آل سلجوق بن لقمان گروهی هستیم همواره مطیع و هوا خواه دولت عباسی و میطواع و متقاد فرائض و سنن، و در بیشتر اوقات بغزو و جهاد کوشیده ایم، و ما را عمی بود مقدم و سرور ما اسرائیل نام؛ یمین الدولة سلطان محمود — نورالله قبره — اورا بی جرم و جنایت و خیانتی بگرفت، و بمحروسه کالنجر هند فرستاد، و مدت هفت سال در 15 بند بداشت، تا هم آنجا سپری شد، و بسیاری دیگر از خویشان و پیوستگان ما بقلاع باز داشت، تا جمله نماندند؛ و چون محمود — رحمه الله —

1 بیغو: در اصول بدون نقطه || و یونس بن (آل H) سلجوق AEH:

— راوندی || 2 و خویشان AE: و خویش آن H || بنشستند AH: نشستند E || 3-9 عیاذا

بالله ... داشتند C: — راوندی || 6 و غزنین AE: و غرش H || سند و هند EH: هندوستان A ||

11 بن لقمان (کذا) C: — راوندی || 12 و مطواع EH: و مطاع A || 14 و جنایت AE:

و جنایتی H || 15 هند EH: هندوستان A || 17 ما AE: — H

10 نامه نوشتند: در سال ۳۲۴، رجوع شود به زبده، ص ۷-۸؛ راوندی،

ص ۱۰۲، حاشیه ۵

در گذشت، پسرش مسعود بن محمود بجای او بر تخت نشست؛ و بمصالح
 ملک و معدلت قیام نمی نمود، و بلبه و تماشا و طرب مشغول می بود،
 3 و ملک و ملت معطل و مهمل می ماند، و اهل بدعت مجال فرصت
 و فساد می یافتند؛ اعیان و مشاهیر خراسان از ما در خواستند، تا بمعاونت
 و مساعدت ایشان قیام نمائیم، و حمایت ایشان کنیم؛ امرا و لشکریان
 6 او چند نوبت روی بماندازند، و میان ما و ایشان کرّ و فرّ و مصاف
 و حرب بسیار شد، نصرت و ظفر که قائد دولت و علامت اقبال است،
 بیشتر اوقات ما را می بود؛ عاقبت بیاری خدای تعالی و نصرة او که
 9 وما النصرُ إلاّ من عند الله (۱۲۶/۳)، و اقبال حضرت مقدّس نبوی
 نصرت ما را بود، و ما غالب و مستولی آمدیم؛ شکر این موهبت و نعمت
 و سپاس این نصرت و سعادت را معدلت و انصاف در میان خلائق
 12 گسترديم، و از راه بیداد و جور کرانه کردیم؛ و میخواستیم که این کار
 بر نهج دین و قانون اسلام بفرمان خلیفه باشد

و این مکتوب بردست معتمد ابواسحق الفُقّاعی فرستادیم

و در آن وقت پیشکار ایشان و وزیر سالار ابوالقاسم بوزجانی بود،
 15 کریم عهد خویش و ممتاز از جمله اقران؛ چون نامه بفرستادند، ولایت
 قسمت کردند، و هر یکی از مقدّمان بطرفی نامزد شدند؛ چغریک برادر
 18 بزرگتر مرورا دار الملک ساخت، و خراسان بیشتر خاص کرد؛ و موسی

1 محمود بجای AE: محمد بر جای H || 3 معطل ~ مهمل A || 6 نوبت H: بار AE ||
 7 نصرت ~ ظفر A || قائد H: فائده AE || 10 غالب و EH: — A || 15 بوزجانی:
 نورحانی EH: نورجانی E، بورکان - راوندی و تاریخ کزیده || 18 مرو را AE: بمرو H

6-7 چند نوبت روی بماندازند... حرب بسیار شد: رجوع شود به بیهق،
 ص ۷۱۴ ببعد و راوندی، ص ۱۰۳، حاشیه ۳ || 16-17 ولایت قسمت کردند...: برای
 این قسمت رجوع شود به راوندی، ص ۱۰۴، حاشیه ۵؛ زبده، ص ۸؛ تاریخ کزیده،
 ص ۴۳۷؛ اخبار، ص ۱۷؛ و هذا کله فی سنة ۴۳۰ - اخبار

- یغوبولایت بست وزمین خاور و حدود هراة واسفزار و سیستان و خان
 نشین چندانک تواند داشت نامزد شد ؛ و قاورد پسر مهین چغریک
 3 بولایت طبس و نواحی کرمان و حوالی قهستان رفت ؛ و طغرلیک بجانب
 عراق آمد ؛ و ابراهیم ینال که برادرش بوذ از طرف ماذر و پسر برادرش
 امیر یاقوتی و پسر عتمش قتلش بن اسرائیل ملازم او بوذند ؛ چون شهر
 6 ری را مستخلص کردند، و محروسه تبرک بدست ایشان افتاد، آنجا
 دارالملک ساخت ؛ و ابراهیم ینال را بهمدان فرستادند، و یاقوتی را بشهر
 ابهر و زنجان و نواحی آذربایجان، و قتلش را بولایت جرجان و دامغان
 با سایر ولایت قومس، و الپ ارسلان محمد بن چغریک برادر زاده
 9 او در خدمت او بوذ، و تا زمان سلطان سنجر - نور الله ضریحه - از قصد
 خاندان سلطان مسعود و محمودیان دست باز داشتند
- چون نامه ایشان بخلیفه القائم بامر الله رسید، هبة الله بن محمد
 12 المأمونی را با رسول ایشان پیش طغرلیک فرستاد بری، و پیغام را
 بنیکوترین وجهی جواب داد ؛ و هبة الله را فرمود، که پیش او باشد،
 تا او را ببغداد آورد و نصیحت و تهدید ایشان را ؛ و بتخویف نصیحت
 15 کرده، که با بندگان خدا گستاخ مباشید، و ولایت خراب مکنید،

1 یغو: سغو AEH یغوکلان - راوندی || وزمین EH: ورامین A || 1-2 و خان
 (H) خان: نشین H: و حارنسال E و کابلستان A، - راوندی || 2 چندانک EH: چند A ||
 3 طبس C: طبسین - راوندی || و حوالی قهستان C: - راوندی || 4 ینال EH:
 ینال A || ماذر A: H برادر E || 7 فرستادند AE: فرستاد H || 8 و نواحی آذربایجان H:
 - AE || 9 قومس EH: قومش A || 10 بوذ: + و در مهیات و معضلات ایثار رضا
 و تحری فراغ او جستی - راوندی || 10-11 و تا زمان... داشتند C: - راوندی ||
 11 خاندان H: - AE || 12 چون AE: و چون H || القائم بامر الله - راوندی: القادر بالله C ||
 12-13 بن محمد المأمونی - راوندی و زبده: بن محمود المأمونی C || 13 و پیغام را AE: و پیغام H ||
 14 باشد EH: باشند A || 15 - ص ۲۱، 6 او نصیحت... راضی کرد C: - راوندی ||
 15 ایشان را و EH: ایشان A || 16 خدا EH: A || خراب مکنید AH: E -

4-5 و پسر برادرش امیر یاقوتی، ابن الاثیر (ج ۹، ص ۴۳۲): برادرش (ج ۹،
 ص ۴۴۴) برادر زاده او؛ زبده (ص ۱۳): اخوه یاقوتی بن داود (!)؛ راوندی،
 ص ۱۰۴، حاشیه ۴

و وعده و وعید رسانید، و تشریف ولوا فرستاد، فی الحمله مأمول ایشان
بأسرها مبدول افتاد

- 3 روز عید برنشستند، تا نیشابور بغارتند، طغرلبک گفت: روز عیدست،
اهالی را شاید رنجانیدن؛ چغریبک لجاج نمود، و کاردار بکشید، که اگر
میگذاری که بغارتم، و الا خود را بکشم؛ طغرلبک تواضع نمود، و بیچهل
6 هزار دینار قسط او را راضی کرد؛ هبة الله مدت سه سال آنجا بماند،
بحکم آنک طغرلبک را از ولایت و نواحی گرفتن فراغت ببغداد رفتن
نبود؛ و اندر سنه سبع و اربعین و اربعایه [۴۴۷] خلیفه بفرمود، تا بر
9 منابر بغداد بنام طغرلبک خطبه کردند؛ و نام او بر سکه دار الضرب
نقش زدند، و القاب او رکن الدولة ابو طالب طغرلبک < محمد >
ابن میکائیل نهادند، و بعد از نام او نام و القاب ملک رحیم ابو نصر
12 ابن ابی الهیجاء سلطان الدولة

- و هم درین سال در ماه رمضان طغرلبک ببغداد رسید؛ خلیفه
اورا بسیار نثارها کرد، و نزلها فرستاد؛ و ملک رحیم باستقبال بنهروان آمد؛
15 او را بگرفت، و بند کرد، و بمحروسه ری بتبرک فرستاد؛ و از آنجا

1 و وعده AE: و وعید H و تشریف AE: — H 2 بأسرها EH: باسره A ||
3 بغارتند AE: بغارتید H 4 اهالی را ~ نشاید رنجانیدن H 6 مدت AE: — H ||
7 از EH: — A 8 و اندر EH: و در A و اربعین C: و ثلثین - راوندی (سهو) ||
10 محمد - راوندی: — C 11 نهادند و E: نمود H نهادند A و القاب AE: و لقب H ||
12 ابی الهیجا C و راوندی: ابی کالیجار - ابن الاثیر || 14 - 15 و ملوک ... فرستاد EH:
A در حاشیه استدارک شده || 15 بتبرک A: تبرک (با راه مشده) H تبرک E بطبرک
ری - راوندی

9 خطبه کردند ...: رجوع شود به ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۱۸ بعد؛ زبده،
ص ۱۰؛ راوندی، ص ۱۰۵ و حاشیه ۴، ۵، ۸ و ۱۰

- نخست بدر حرم و سده شریفه آمد؛ و شرایط تعظیم و مراسم تفخیم بجای آورد؛ چون باز گشت؛ بنوبتی فرو آمد، خلیفه او را نثارها و نعمتها فراوان و تکلفها بی پایان فرستاد، و سلطانی او بر عراق و جلگی قهستان مقرر گشت؛ و فرمود، تا برکنار دجله بالای بغداد شهری ساختند، جامعش هنوز باقیست، بجامع سلطان مشهور
- و چون طغرلبک از بغداد بازگشت در سنه ۴۴۹، بساسیری که اسفهلار و مقدم لشکر بغداد بود، روی از خلیفه القائم بامرالله بگردانیده، و بخلیفه مصر المستنصر بالله اقتدا کرده، و بغداد بگرفته، و خلیفه را اسیر کرده، و بحدیثه عانه محبوس گردانیده؛ و خلیفه در قید و بند بود، نزد طغرلبک پیغام فرستاد، و بدو استعانت نمود، و استعانت جست، و بتعجیل هر چه تمامتر او را باز خواند؛ طغرلبک طریق مطاوعت سپرد، و روی بدیوان عزیز نهاد؛ بساسیری و اتباع او از بیم او بسوی شام گریختند؛ ابراهیم ینال از طغرلبک بازگشت، و بهمدان رفت بقصد خزانه سلطان، طغرلبک بر عقب او برفت، تا آنگاه که او را بکشت

15

4-5 و فرمود... مشهور C: — راوندی || 5 جامع EH: + لشکر A || 7 بود C: + در سنه ۴۴۹ بر خلیفه بیرون آمد- راوندی || روی: و روی AEH || 7-10 روی... بود C: — راوندی || 9 بگرفته AE: نکرته H || و بحدیثه عانه: و محدثه و عانه H و بحدیثه و عانه E و عانه A حدیثه عانه- ابن الاثیر (ج ۹، ص ۴۴۳) || 10 بود H: — AE || نزد AE: — H || 14 بر عقب EH: سلطان بر عقب A

5 جامعش: این جامع که بنام جامع سلطان معروفست در زمان سلطان ملکشاه بنا کرده بود؛ رجوع شود به، G. Le Strange, *Baghdad during Abbasid Caliphate*, Oxford, 1924, s. 140, 282, 326 v. b. || 7-11 بساسیری...: ابن الاثیر، ج ۹، ص ۳۹؛ ببعده (در سال ۴۵۰)؛ زبده، ص ۱۵؛ اخبار، ص ۱۸؛ ببعده؛ راوندی، ص ۱۰۷، حاشیه ۹ || 13-15 ابراهیم ینال...: ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۴۰ و ۴۴۱ (در سال ۴۵۱)؛ زبده، ص ۱۵، ۱۶؛ اخبار، ص ۱۹

و چون خبر باز گشتن طغرلبک به بساسیری رسید، دیگر بار بتعجیل
 ببغداد باز آمد؛ و قرواش بن المقلد که امیر مکه و پادشاه موصل بود،
 3 و قریش بن بدران با او ضم شدند، و آن فتنه پدید آمد،
 و خلیفه را در حرم بحصار بگرفتند؛ و بی اذن در حرم رفتند، و رسم
 و آداب از میان برداشتند؛ و رئیس رؤسا که در آن وقت پیشکار بود،
 6 و بکمال عقل و وفور فضل و کفایت و درایت تمام آراسته، بزاری و خواری
 هر چه تمامتر او را بکشتند؛ و خلیفه را بعانه فرستادند، و عبری مهارش
 نام سپردند، که حاکم حدیثه بود، و دار الخلافه را بغارتیدند، و سه سال
 9 در بغداد خطبه و سکه بنام خلفای مصر کردند، بعد ازین واقعه
 آیتکین سلیمانی که شجنه بغداد بود، بگریخت، و بجلوان آمد، و از خلیفه
 ملطفه بوی رسید، که در آن ملطفه نوشته بود: الله الله مسلمانی را دریاب،
 15 که دشمن مستولی شد، و شعار قرمطیان ظاهر گردانید

چون نامه بسطان طغرلبک رسید، و بر مضمون آن واقف شد،
 در ساعت عمید الملک ابو نصر کندی را رحمه الله فرمود، تا جوابی مختصر
 18 بنویسد بآیتکین، تا راهها نگاه دارد، مترصد باشد، که ما اینک بر عقب
 می رسم، و آیتکین این ملطفه را پیش خلیفه فرستد، تا او را سکونی

2 امیر مکه AE: امیر ملکه H، — راوندی || 3 ضم EH: ختم A || 4 بگرفتند H:
 گرفتند AE || 6 و کفایت و درایت A || 8 حدیثه EH: حدیثه A || الخلافه را H:
 الخلافه AE || سه سال C: یک سال — راوندی و ابن الاثیر || 9 و سکه H: — AE
 و راوندی || 10 آیتکین — راوندی: اسکین AH: اتکین E || بگریخت AH: نگریخت E ||
 17 عمید الملک — راوندی: عهد الملک H: عبد الملک AE || 19 فرستد E: فرستاد AH || تا AE:
 — H || سکونی EH: سکون A

2 قرواش بن المقلد: برای ذکر نابجای این امیر رجوع شود به راوندی، ص ۱۰۷،
 حاشیه ۳؛ ابن الاثیر، وقایع سالهای ۴۵۰ و ۴۵۱؛ زیاده، ص ۱۶؛ اخبار، ص ۲۰

- و طمأنینت قلب پدید آید ؛ عمید الملک ابو نصر کندری صنی ابو العلاء
 حسّول را که بقیّت کُتّاب عصر و بغایت فاضل بود بخواند ، و نامه
 آیتکین بدو داد ، و صورت حال کماهی با او تقریر کرد ، و فرمود که
 این را جوابی مفید مختصری باید نوشتن ، چنانکه اگر برخلیفه عرض
 افتد ، بوصول ما بالشکر تمام بر عقب این ملطّفه بی هیچ شبهت و اثن
 باشد ؛ صنی ابو العلاء ملطّفه آیتکین بستد ، و این آیت قرآن بر پشت
 ملطّفه نوشت ، که اِرْجِعْ اِلَیْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ
 لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا اَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷/۲۷) ؛
 چون عمید الملک این جواب بر سلطان عرض کرد ، و معنی آن باز
 گفت ، سلطان را سخت خوش آمد ، و گفت : فالی خوبست ، ان شاء الله
 چنین بر آید ؛ و صنی ابو العلاء را استری با زین مذهب از بارگیران
 خاص با ساخت و سرفسار زر و تختی جامه بداد ، و درجه او بلندتر گشت
 پس سلطان از عراق روی بیغداد نهاد ، بالشکری که از وطأت
 ایشان زمین می لرزید ، و کوه از آلت و عُدّت ایشان می جنبید ؛ و آن حادثه
 در یافت ، و در مصاف بساسیری را بگرفت ، و سر او بیغداد فرستاد ،
 و در ذوالحجّه سنه احدى و خمسين و اربعماية [۴۵۱] خلیفه را از عانه
 بیاورد ؛ سلطان پیشتر بیامد ، و بیاب النوبی بجای حاجب بنشست ؛

1 و طمأنینت AE : طمانینت H || عمید الملک - راوندی : عبد الملک C || کندری H :
 کندری AE || 3 بدو H : بوی AE || 4 مختصری باید EH : مختصری باید A || 6 آیتکین E :
 اتکین H آیتکین A || 9 عمید الملک - راوندی : عبد الملک C || 9 - 10 آن باز
 گفت EH : این آیت بگفت A || 11 چنین A و راوندی : — EH || 17 النوبی بجای
 حاجب A : نوبی بحاجب H ، در E محو شده || 17 - 3 سلطان . . . نشانده C : — راوندی

13 پس سلطان . . . زبده ، ص ۱۸ ؛ ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۴۴۷ بعد و منابع
 دیگر || 16 و در ذوالحجّه . . . : ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۴۴۵ بعد ؛ اخبار ، ص ۲۱ ؛
 راوندی ، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ . وحاشیه ۱

چون برسید ، سلطان لگام اسب خلیفه بگرفت ، و تا در حجره رفت ؛
 و آن روز دوشنبه بود بیست و پنجم ذی القعدة سنهٔ احدى و خمسين
 3 و اربعه [۴۵۱] ؛ و در مقرر خلافت و مرکز دولت و امامت نشاند ؛ و چون
 بدر بغداد رسید ، پیاده شد ، و در پیش محفّه رفت ؛ خلیفه فرمود ، که
 ارکب یَا رُکْنِ الدِّین ، و او را ثنای بسیار کرد ، و لقبش از دولت
 6 بدین بدل شد

و بعد از چند روز طغرلک عمید الملک را بخواند ، و بخلیفه پیغام داد ،
 که بهر وقت از اوقات چند روزی ببغداد از برای مصالح ملک و دین
 9 مقام می باید کرد ، و با من لشکری بسیارست ، و اخراجات فراخوار آن
 حاجت ، ببغداد و حوالی آن بجهت من معیشتی معین فرمای ، که خرج
 ما را کفافی باشد ، و بهر وقت بمحقّرات و جزویات دیوان عزیز را تصدیع
 12 نباید داد ؛ عمید الملک با طغرلک گفت : دور نبوذ ، که خلیفه این التماس
 خود از تو کند ، و یانی که ناحیتی بتو دهد ؛ اما بحکم فرمان بروم ،
 و امر ترا انقیاد نمایم ؛ چون روی بسرای خلیفه نهاد ، در راه وزیر خلیفه
 15 برابر افتاد ، گفت : پیغامی نزدیک سلطان می برم ؛ عمید الملک با او بهم
 باز گشت ، و ننمود ، که بکجا می رفتم ، و چه عرض داشتم ؛ پیش سلطان
 آمد ، و گفت : وزیر خلیفه پیغامی آمده است ، و ظنّ بنده آنست ، که
 18 از جهت خلیفه نان پاره می خواهد ، اگر ازین معنی سخنی گوید ، جواب

2 ذی القعدة H : ذوالحجه A ، در E محوشده || 5 کرد EH : گفت A || 8 روزی AE :
 روری H || 9 و با من AH : گفت با من E || 10 معین AE : — H || 12 عید الملک -
 راوندی : عبد الملک C || 12 - 13 این التماس ~ خود A || 13 کند AE : + عبد الملک
 با طغرلک گفت دور نبوذ که خلیفه این التماس خود از تو کند H || و یانی ... دهد EH :
 — A || بحکم HE : بحکم آنک A || 15 می برم AE : برم H || عید الملک : عبد الملک C ||
 18 معنی H : جهت AE

ده ، که منت دارم که من خود درین اندیشه بودم ، خواجه را بگویم ،
تا ترتیب کند ؛ قضا را وزیر پیش سلطان همین پیغام آورده بود ، که
گمان عمید الملک بود ؛ سلطان همچنانکه ملقن بود جواب داد ، و بخواجه 3
حوالت کرد ؛ بعد از آن عمید الملک کتاب را بخواند ، و قانون بغداد
بخواست ، و نان خلیفه معین کرد ، و سلطانیات بغداد را جمله با قلم
خویش گرفت ، چنانکه از هیچ جانب غبار آزاری ننشست ، و دولت 6
عباسیان باز تازه و طری شد

و سلطان از آنجا کوچ کرد ، و بجانب آذربایجان رفت ، بشهر تبریز
نزول کرد ؛ و قتلش را بفرستاد . بموصل و دیار ربیع و شام ، تا جمله را 9
مسخر کرد ، و پادشاهی طبرستان و مازندران بدو داد ؛ و عمید الملک را
وکیل کرد ، تا سیده خواهر خلیفه را برای او بخواهد ؛ خلیفه در آن باب
مضایقتی میکرد ؛ عمید الملک دست نوآب خلیفه را در بند آورد ، و معایش 12
خواص بیشتر موقوف کرد ، تا خلیفه نیک مضطر شد ، و رضا داد
بخطبه خواهر ؛ و این خطبت اجابت کرد ؛ آنگاه قاضی القضاة بغداد
با مهد سیده بفرستاد تا بمحروسه تبریز خطبه خوانند ، بر مهر چهار صد 15

2 ترتیب EH : تا ترتیب A || 3 عمید الملک - راوندی : عبد الملک C || ملقن AE :
مدمن H || 4 عمید EH : عبد A || 5 خلیفه EH : خلیفه را A || بغداد AE : — H || قلم :
+ دیوان H (در میان دو سطر) || 6 خویش H : خود AE || 8 - 10 و سلطان . . .
بذو داد C : — راوندی || 9 بفرستاد بموصل و H : بموصل فرستاد و به AE || 11 سیده
(+ را A) C : سیده النساء - راوندی || خلیفه را EH : خلیفه از A || 14 بغداد EH :
بغداد را A || 15 - 2 تا بمحروسه . . . رسید A : تا بمحروسه تبریز رسید H تا بمحروسه
تبریز رسید تا بمحروسه . . . رسید E

5 برای این روایت نان پاره : تاریخ کزیده ، ص ۴۳۸ || 11 سیده خواهر خلیفه :
سیده دختر خلیفه بود ، نه خواهر او - ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۲ ؛ اخبار ، ص ۲۱ ؛
راوندی ، ص ۱۱۱ ، حاشیه ۳

درم نقره و بریک دینار زر مہر سیدۃ النساء فاطمۃ الزہراء علیہا السلام ؛
 چون مہد سیّدہ بتبریز رسید ، جملہٴ شہر آذین بستند ، و نثارہاء فراوان
 3 ریختند ؛ و قاضی القضاۃ بغداد خُطبہٴ نکاح بخواند ؛ آنگاہ سلطان
 از تبریز بجانب شہر رَی رفت ، تا زفاف بدار الملک باشد ؛ اندک مایہ
 رنجی برو مستولی شد ، بقصران بیرونی بدیہ طجریشت بدر رَی
 6 می نشست ؛ از جہت خنگی فرو آمد ، کہ گرما بغایت بود ؛ و رُعافی
 برو غالب و مستولی شد ، و بہیچ دارو اِمساک نمی پذیرفت ، تا عاقبت
 قوت او ساقط شد ؛ و ہم در آن رنج از دنیا برفت در ماہ مبارک رمضان
 9 سنہٴ خمس و خمسین و اربعایہ [۴۵۵] ؛ و سیّدہ را همچنان بمہر
 بکری با بغداد بردند

و چون طغرلک فرمان یافت ، و بجوار حق تعالی رسید ، او را فرزند
 12 نبوذ ؛ الپ ارسلان محمد پسر برادرش داود را ولی عہد کرد ،
 و او بمرو بود ، برادر کھین او را سلیمن بر تخت نشانند بنیابت او ؛
 قتلش چون خبر وفات طغرلک شنید ، بطلب پادشاهی برخاست ،

2 جملہٴ EH : A — آذین H : آیین AE || 4 شہر AE : — H || 5-7 بقصران ...
 شد H : AE — 5 طجریشت : طجریشت H طجریشت - راوندی || 7 و بہیچ EH :
 واسہالی بادید آمد و بہیچ A || 8 قوت AH : موت E || 9 بکری : و بکری AEH ||
 11-14 و چون طغرلک ... بر خاست C : — راوندی || 12 داود را AE : داود H

5 بقصران بیرونی : رجوع کنید یاقوت ، معجم البلدان ، قاہرہ ، ۱۳۲۴ ، ج ۷ ،
 ص ۹۶ || طجریشت باید همان ناحیہ باشد کہ امروز آنرا تجریش گویند || 8 رمضان : روز
 جمعہ ہشتم رمضان ، زبدہ ، ص ۲۵ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۵ بیعد || 9 و سیدہ الخ .. :
 زفاف سیدہ ، بقول ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۶ ، در ماہ صفر سنہٴ ۴۵۵ در بغداد واقع
 شدہ است ، راوندی ، ص ۱۱۲ ، حاشیہ ۴ || 13 سلیمن بر تخت نشانند : رجوع شود بہ
 زبدہ ، ص ۲۸ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۰ بیعد || 14 قتلش الخ ... : رجوع شود بہ
 زبدہ ، ص ۲۸ بیعد ؛ ابن الاثیر ج ۱۰ ، ص ۱۳ بیعد ؛ اخبار ، ص ۳۰ بیعد

وگفت : سلطنت بما میرسد ، وپذیر ما که بهتر و مهتر قوم بوذ باین واسطه کشته شد ؛ لشکر کشید ، و شهر ری بحصار گرفت ؛ ناگاه خبر وصول الپ ارسلان شنید ، اندیشید ، که اگر تا رسیدن او توقف کند ، از دو 3 جانب دفع خصم نتواند کردن ؛ تا اسفراین برفت ، آنجا با الپ ارسلان او را ملاقات افتاد ؛ ومصافی عظیم وقتلی وافر برفت ؛ عاقبت اسپ قتلش خطا کرد ، والپ ارسلان را صواب نمود ، کشته شد ؛ الپ 6 ارسلان خواست که هر که از خویشان واتباع او باشد همه را بکشد ؛ وپسرش سلیمان شاه را اگرچه خرد بوذ ، فرمود ، که هلاک کنند ؛ نظام الملک وزیر صواب ندید ، گفت : خویشان را کشتن خطا 9 ونامبارک بوذ ؛ الپ ارسلان ایشان را بسرحد مملکت فرستاد ، تا در ثغور اسلام اقامت کنند ، واز ایشان رسوم امارت و مملکتی براندازند ، تا در مدلت ومسکنت می باشند ؛ پس دیاربکر ورها 12 معین کردند ؛ وسلیمان شاه پذیر سلاطین روم است ؛ والپ ارسلان در ذوالحجه این سال بیامد ، وبرتخت نشست ؛ سلیمان را برکنار گرفته ، وپادشاهیء خراسان وعراق برو مقرر شد 15

ونام طغرلبک بر سر منشورها السلطان ابوطالب طغرلبک محمد بن میکائیل بوذ ، واول مملکش در سنه ۹۲۹ [۴۲۹] اتفاق افتاد ، ووفاتش بدر شهر ری بدیه طجریشت بوذ که خانه او بوذ ، 18 در سنه ۹۵۵ [۴۵۵] نماند ؛ مدت مملکش بیست

1- 19 وگفت ... بیست C : — راوندی 4 با الپ ارسلان EH : + را صواب نمود کشته شد الپ ارسلان خواست که A 5 او را H — AE ۷ خویشان AE : ایشان H ۷ بکشد AE : کشد H 9 وزیر EH : — A ۷ خویشان را AE : H — 11 اسلام AE : H — 12 ورها AH : وردها E 14 سلیمان EH : + برادر A 18 طجریشت : طخریش H طجریشت AE 19 نماند AE : نماند H

و شش سال بوذ ؛ طغرلبک بخواب دید ، که او را بآسمان بردند ،
 و پرسیدند که چه میخواهی ؟ گفت : عمر دراز ؛ گفتند : ترا هفتاد
 سال عمرست ؛ چون بهفتاد رسید ، طغرلبک در بیماری بآرکان دولت
 گفته بوذ ، که مثل مردم بیمار چون حال گوسفندی است ، که دست
 و پای وی می بندند ، تا پشمش ببرند ؛ و پندارذ او را خواهند کشت ،
 اضطراب نماید ؛ چون بگشایندش شاذ شود ؛ و هر بار که پشمش
 برند همین حال باشد ، تا این معنی او را عادت شود و طبیعت ؛ و از
 ناگاهش یکبار ببندند ، و بکشند ؛ حال این همه بیماری چون دست
 بستن آخرین است ؛ و درین مدت او را چندین وزیر بوذند :

الوزیر : سالار ابو القسم بوزجانی

الوزیر : ابو القسم کومانی

الوزیر : احمد دهستانی 12

الوزیر الاجل : عمید الملک ابو نصر کُندری عمیدوک

الحجّاب : عبد الرحمن الپ زن الاغاجی

1-9 و شش ... آخرین است C : — راوندی || 4 مردم H : مرد AE || 5 وی H :

اوی E او A || ببرند AH : برند E || 6 بار EH : گاه A || 7-8 واز ناگاهش AE :

وارکا کاهش H || 10 بوزجانی : بورحانی AH بوزجانی E بورکان - راوندی

(ص ۹۸ و ۱۰۴) ، تورکان - تاریخ کزیده (ص ۳۷) || 11 الوزیر ابو القسم کومانی AE :

— H ابو القسم الکوبانی - راوندی || 12 دهستانی C : + عمروک - راوندی ||

13 الاجل EH : — A || عمید الملک : عبد الملک AEH || کندری : + الوزیر الاجل A ||

14 الپ زن الاغاجی : الپ ابوالاعاجی H الپ زن الاغاجی AE

1 طغرلبک بخواب دید الخ : زبده ، ص ۲۷ ؛ اخبار ، ص ۲۳ || 3 طغرلبک

دربیماری ... گفته بوذ الخ : زبده ، ص ۲۸ ؛ اخبار ، ص ۲۳ ؛ عتبی این مثل را از

سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی نیز نقل میکند ، رجوع شود به جامع التواریخ ، جلد

۲/۴ ، ص ۸۴ ببعد || 10-11 الوزیر سالار... کومانی : این دو شخص در راوندی (ص ۹۸)

همچو یک شخص بنام « سالار بورکان ابو القاسم الکوبانی » قید شده است || 13 عمیدوک :

این لقب عمید الملک کندری در منابع دیگر دیده نمی شود

ذکر پادشاهی*

سلطان عضدالدوله ابو شجاع الپ ارسلان محمد بن

3 ابی سلیمان چغریک داود بن میکائیل

الپ ارسلان محمد بن چغریک پادشاهی سخت با هیبت و سیاست
و بیزار بود، و خصم افکن و دشمن شکن جهان گیر و گیتی گشای عظیم شکل
رشیق قد، محاسنی تنک دراز داشت، بوقت تیر انداختن آن را گره
6 زدی؛ و گویند هرگز تیر او خطا نشدی؛ و کلاهی دراز بر سر نهادی،
روز بار سخت مهیب و باشکوه بودی؛ از سر تکمه کلاه تانهایت
محاسن او دو گز بوزه است؛ رسولان اطراف اوزو بغایت بهراسیدندی،
9 و مهابت او در ایشان اثر کردی

در سنه^۱ خمس و خمسین و اربعایه [۴۵۵] بعراق آمد بعد از واقعه^۲

عم؛ و عمید الملک ابو نصر کندی را که وزیر عم^۳ او بود بگرفت،
12 و وزرات بنظام الملک الحسن بن علی بن اسحق طوسی داد؛
ابو نصر پیش از آن در خدمت سلطان بوزه بود؛ او را با خود
15 میگردانید، و احوال ولایات و قانون هر ناحیت و شهر از وی پرسید
مقیمت؛ و نظام الملک پیوسته او را ساعی و بهلاکت او راضی بودی، چه
از کفایت و درایت و دور اندیشی و باریک بینی او مستشعر بود؛ عاقبت

1 ذکر AE: H || 2 سلطان AH: E — محمد AE: بن محمد H || 5 و کیتی A:

کیتی EH || 6 رشیق AE: انیق H || تنک AE: نیک H || 7 تیر او هرگز AE:

تیر هرگز H || 8 نهایت AE: H || 12 بوز EH: A — 15 میگردانید C: + در

سنه^۴ ۴۵۶ بشهر نسا عمید الملک را بفرمود کشتن - راوندی (ص ۱۱۷) || ناحیت EH:

ولایت A || 17 و باریک EH: و دور A

1 ذکر پادشاهی* ... الپ ارسلان: زیده، ص ۲۸ ببعدها؛ ابن الاثیر، ج ۱۰،
ص ۱۰ ببعدها؛ اخبار، ص ۲۹ ببعدها؛ راوندی، ص ۱۱۶ ببعدها؛ تاریخ کزیده،
ص ۴۳۹ ببعدها؛ روضة الصفاء، ج ۴، ص ۹۵ - ۱۰۰؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۸۷
ببعدها || 12 - 13 و وزرات بنظام الملک ... داد: زیده، ص ۲۹؛ ابن الاثیر، ج ۱۰،
ص ۲۰ (در وقایع سال ۴۵۶)؛ راوندی، ص ۱۱۷، حاشیه ۷

بخون او اجازت حاصل کردند ، عمید الملک از کشته‌ی خود یک زمان مهلت خواست ، ووضوئی بشرائط بساخت ، وچند رکعت نماز وداع بگزارد ؛ واورا سوگند داد ، که چون فرمان پادشاه بجای آوری ، 3
 واز قتل من فارغ شوی ، حسبۀ^۱ الله از من پیغمی بسلطان وخواجه برسانی ، سلطان را بگوی که فلانی گفت : بس خجسته خدمتی ومبارک 6
 وسیلتی که از خدمت درگاه شما مرا بود ؛ عمت طغرلبک این جهان را بمن داد ، تا بر آن حکم کردم ؛ وتو آن جهانم دادی ، که از تو درجت شهادت یافتم ؛ خود از شما مرا دنی^۲ وآخرت حاصل شد ، ورای این 9
 سعادت نتواند بود ؛ وخواجه را بگوی : بد بدعتی وزشت قاعده ای درجهان آوردی بوزیر گشتن ، وعاقبت آن نیندیشیدی ، ترسم که این سنت در حق خود واخلاف واعقاب باز بینی ؛ این دو سخن چه خوب 12
 است !

وسلطان الپ ارسلان بجهان گیری باطراف تاختن کرد ، نخست پارس بگرفت ، واز آنجا بشبانکاره تاختن برد ، وخلق بی عدد ازیشان 15
 بکشت ، وباز گشت ؛ ولشکر بدر بند خزر وملک البخاز فرستاد ، پادشاه گرج بقراط گیورگک صلح طلب کرد ، ودختر بسلطان داد ، ومالی قبول کرد

1 عمید الملک AH : عبد الملک A || 2 مهلت خواست AH : — E || بشرائط AE : بشرط H || 4 از من ~ پیغمی A || 5 خدمتی AH : — E || 6 جهان را AE : جهان H || 7 بر آند AE : بدان H || از تو H : — AE || 8-9 این سعادت AE : این H || 9 بگوی : + که A || وزشت AH : و E || قاعده ای H : قاعده^۳ زشت E قاعده^۴ که A || 11 سنت - راوندی : سبب C || 13 بجهان گیری EH : درجهانگیری A || 14 خلق بی عدد ~ ازیشان AE || 15 خزر AH : — E || 15-2 وباز کشت ... بخشید C : — راوندی || 16 کیورک : « کورک EH کبوک A || طلب H : — AE

که هر سال بدهد ؛ سلطان او را نخواست ، وبعد از مدتی بنظام
الملک بخشید

- 3 و در عهد او قیصر ارمانوس با سیصد هزار سوار خروج کرد ؛
سلطان چون این حال بشنید ، در حال قصد آذربایگان کرد ، وبا
اولشکری نبوذ ؛ ترکان خاتون ونظام الملک را بتبریز بگذاشت ، وخود
6 با پانزده هزار سوار قصد اخلاط کرد ، ونظام الملک بر عقب او بیامد ،
وبملازگرد میان اخلاط وارز روم ملاقتشان افتاد ؛ چون لشکر سلطان
اندک بوذ بارمانوس فرستاد ، ومصالحت طلبید ، که هر سال چیزی
بدهند ؛ ارمانوس گفت : بملک ری صلح می کنم ؛ سلطان منزعج شد
9 سلطان روزی با صد سوار درشکار بوذ ، او را دشمنان با صد
نوکر سوار بگرفتند ، وبند کردند ، و ندانستند ، که سلطانتست ؛
شخصی نظام الملک را خبر کرد ، گفت : زنهار این سخن
12 با هیچ کس مگوی ، وفرمود تا هیچ کس را در بارگاه سلطان
نگذارند ؛ وارا جیف انداخت ، که سلطان بیمارست ، وبا اطباء می آمد
و میرفت ؛ واز زبان سلطان حکم میکرد ، در اثناء آن از آن جانب
15 رسولان آمدند ، و صلح طلبیدند ؛ نظام الملک گفت : بیمارست ، فاما
قبول کرد ، که صلح کنند ؛ بوقت استرجاع رسولان گفت : چون

1 نخواست : نخواست AEH || 3- ص ۳۹ ، 10 و در عهد او . . . آمده باشد C : در
راوندی اختصاراً بچند جمله || 3 او EH : A || سیصد C : ششصد - راوندی ||
سوار AH : E || 4 آذربایگان EH : آذربایجان A || 5 ونظام الملک H : نظام الملک AE ||
9 بدهند EH : بدهد A || می کنم AE : کم H || 11 بگرفتند AH : گرفتند E ||
15 زبان AE : زن H || 17 چون H : AE

2 بخشید : برای سفر انجاز رجوع شود به زبده ، ص ۳۱ ؛ اخبار ، ص ۳۸ ببعد
(در سال ۴۵۶) || 3 و در عهد او . . . الخ . : در سال ۴۶۳ ، ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص
۴۴-۴۶ ؛ زبده ، ص ۳۸-۴۴ ؛ اخبار ، ص ۴۶-۵۳

شما صلح می طلبید، چرا جمعی بندگان ما را گرفته‌اید در شکارگاه ،
و حبس کرده ؟ ایشان را باز فرستید؟ ایشان رفتند، و حال باز نمودند ؛
3 ارمنوس بفرمود ، تا در حال ایشان را باز فرستادند ؛ نظام الملک
و امراء استقبال نمودند، و زمین بوسیدند؛ رومیان چون حال چنان
بدیدند ، متحیر و مدهوش ماندند ، و بر فوات آن تلهف و تأسف
6 می‌خوردند

و سلطان بوقت آنک بتریز رسیده بود ، خواجگان درگاه را
فرموده بود ، که در خزاین بگشایند ، و چندانک توانند ، لشکر
9 اجراخوار بگیرند؛ چون بحضور سلطان عرض اجناد و رجاله می‌فرمودند،
در وقت عرض غلامی که در هیچ شمار نیامده بود، در عرض می‌گذشت ؛
امیر عارض لشکر برو بانگ زد ، و رد کرد، و گفت : از توجه کار
12 آید ؟ سلطان فرمود : مگوی ، باشد که سلطان روم بردست او گرفتار
شود ، آنگاه سلطان با امراء چون ارتق و سلتق و منکوجک
و دانشمند و چاولی و چاولدر با پانزده هزار سوار و پنج هزار پیاده کار
15 دیده مستعد شدند

روز چهارشنبه سلطان با امرای مذکور برپشته رفت ، و لشکرگاه
ارمانوس را برأی العین بدید؛ از سیاهی آن سپاه هراسان شد، و فرمود که

1 بندگان ما را EH : از بندگان ما || 4 بوسیدند H : ببوسیدند AE || چنان AE :
H — 9 اجرا AE : اجرای H || بحضور AE — H || 12 فرمود H : + که AE || باشد :
+ باشد E || 13 ارتق : در A بضم الف و تاء || و سلتق : و سلیق EH و سلیق A ||
و منکوجک A : و مکوجک EH || 14 و چاولی EH : و چاولدور A : و چاولدز
EH || 16 برپشته EH : درپشته A || 17 و فرمود EH : فرمود A

5 و تأسف می‌خوردند : رجوع شود به روضة الصفاء، ج ۴ ، ص ۹۸ || 13 ارتق
و سلتق و منکوجک و دانشمند : نامهای این امرا بمنابع دیگر چون ابن الاثیر، اخبار ،
زبدة و غیرهم باینطور نمی آید ، برای ایشان رجوع شود بمنابعی که اینجا در ص ۳۸ و ۳۹ نشان
داده است || 14 با پانزده . . : کذا در زبدة ، ص ۳۸ ؛ اخبار ، ص ۴۷ ؛ ابن الاثیر ،

ج ۱۰ ، ص ۴۴

ما را باین قدر لشکر که داریم چگونه محاربت و مدافعت این طایفه جافیه میسر گردد؟ ملک محمد دانشمند سر بر زمین نهاد، و گفت : بنده را اندیشه ایمانی یزدانی در باب مسلمانی روی نموده است، اگر 3 اجازت بود، عرض رود؛ سلطان اجازت داد، ملک دانشمند گفت : امروز چهارشنبه است، بسعادتی باز گردیم، و امروز و فردا 6 سلاحها مرمت نماییم، و جامهها نمازی کنیم، و کفنها که بآب زمزم شسته ایم در گردن اندازیم، و روز آذینه علی الصباح بعد از حیّ علی الفلاح با حشم منصور بحرب گاه آییم، و آن زمان که خطباء بر منابر اسلام دعاء 9 اللهم انتصر جیوش المسلمین و سربایهه گویند، بجمع باخلاص تمام تکبیر کنیم، و بر کفّار فجّار زنیم؛ اگر سعادت شهادت یابیم، نِعَمَ الثواب و حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱/۱۸)، و اگر مظفر و منصور آییم، ذلك هو الفوز العظيم (۷۳/۹ و ۱۱۲)؛ جمله امرارا غیرت 12 دین داری که از امارات بختیاری باشد، در باطن در حرکت آمد، و بر فکرت دانشمند محمّدت کردند، و باز گشتند

15 و روز آذینه که خروس صباح صیاح حیّ علی الفلاح در داد، و نرّادان سماوات مهرهء ثواب و سیّارات بر بساط ازرق و نطع سیّاب گون

1 ما را EH : ما A || 5 امروز ... است EH : A || و امروز H : AE ||

6 سلاحها EH : سلاحها را A' || و کفنها A : و کفنها EH || 8 زمان که H : E ||

وقت A || خطباء : + که خطباء E || 9 گویند EH : A- || بجمع EH : بجمع A ||

11 مرتفقا AE : مرتفقا H || 13 باشد EH : A- || 14 محمّدت کردند AE : محمّد

کردید H || 15 که خروس EH : خروش A || صباح صیاح AH : صباح صیاح E ||

16 بر AE : باز H

2 ملک محمد دانشمند الخ . : بقول زبده ، ابن الاثیر و اخبار غیرهم نام او ابو نصر محمد بن عبد الملک البخاری است || 15 و روز آذینه الخ . : تقارب السلطان ... فی يوم الاربعاء ۱۵ ذی القعدة - اخبار ، ص ۹۴

- چرخ سقلاطون باز چیدند ، سلطان وامراء بعد از آدای فرض وسنت
 وخواندن أوراد روی بقتال خصمان نهادند ؛ وآن مدایبر مخاذیل
 3 کالفرآش المَبْثُوت (۴/۱۰۱) والجراد المنثور بعدد الرمل والنمل باستقبال
 آمدند ، ودر مقابلهٔ سلطان بمقاتله آمدند ؛ چون وقت موعود محقق
 گشت ، لشکر اسلام بیک بار آواز تکبیر برآوردند ، وبتأید
 6 الهی بدلی قوی بر قلب دشمنان حمله آوردند ، وصف ایشان که از کوه
 آهین محکم تر بود ، كَذَّالْعِیْنِ الْمَنْفُوشِ (۵/۱۰۱) کردند ،
 وبدوور إدبار خاك خسار بر سر كفار پاشیدن گرفتند ؛ و بیشتر
 9 كُفْرُهُ فجره را بدار البوار فرستادند ؛ فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ
 ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵/۶) ؛ وچندان غنائم گرانمایه
 از نقود واجناس و بُرْدَه ومواشی وحواشی در دست مسلمانان افتاد ، که
 12 دبیر فلک از تحریر آن در حیز تشویر آید

- اتفاق را آن غلام رومی که عارض او را رد میکرد ، قضا وقدر
 موافق اجابت قبول بود ، ارمانوس قیصر در زیر گردونی گریخته بود ،
 15 وپنهان شده ، دریافت وبشناخت ؛ بحکم آنک اظهار محبت مخدوم
 پرستی میناید ، گریه وزاری آغاز کرد ؛ قیصر فرمود ، که وقت چاره
 جُستن است ، واز دام بلا جستن ؛ غلام گفت : اگر من چاره سازم ،
 18 و ترا بسلامت بمقرِّ اعزاز وپادشاهی رسانم ، مکافات این حسنات چه
 فرمایی ؟ ملك تسبیح دین مسیح علیه السلم بر زبان راند ، که بر هر شهر
 که انگشت اختیار والتماس بر آن نهی ، مبذول دارم ، ودامن امانی

1 آدای EH : آداب A 2 وآن EH : واز A 4 چون AE : وچون H
 بیکبار AE : بیک H 7 المنفوش AH : المنقوش E 11 و بدست A
 وبدوور H 11 در دست : + در دست H 12 تحریر EH : تدبیر تجرید A 15 دریافت EH :
 او را دریافت A 18 اعزاز و H : اعزاز E عز A 19 فرمایی AE : فرماید H

13 اتفاق را الخ . : زبده ، ص ۴۳ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۴۵ ؛ اخبار ،
 ص ۵۱ ؛ این غلام از غلامان سعد الدوله کهرآیین بود

- ترا چون جیب روزگار بانواع اصطناع مشحون گردانم، و در مُلک مساهمت و مشارکت دهم؛ غلام زمین ببوسید، و گفت: ملک را تا آنگاه که عروس جهان چاذر کُجلی در پوشد؛ و بجلی حَلِکِ 3
نجوم زواهر آراسته گردد، صبرباید، تا من دوسر اسب باز رفتار صرصرتک تیزرو حاضر کنم، و تا وقت صبح برانیم، تا خود را بحدود ممالک روم رسانیم 6
- و غلام زوذ ببارگاه پادشاه شتافت، و زمین ببوسید؛ و حال قیصر عرض داشت؛ الپ ارسلان فوجی از عساکر منصور را فرمود، تا با غلام بروند و قیصر را بیاورند؛ چون او را بخدمت سلطان آوردند، 9
از آنجا که نفس طاهر وذات مکرم سلطان بوذ، ملک الروم را استقبال نمود، و بنواخت، و باخوذ بر تخت نشاند، و عذرها خواست، و نوازشهای بلیغ برای تسکین خاطر او تقدیم فرمود؛ بعد از آن خوان 12
بنهادند، و مجلس عشرت و بزم نصرت بیارستند؛ و ساقیان زرین کلاه سیمین ساق أفداح أفراح روان گردانیدند؛ و طاسات را در انداختند و مطربان خوب الحان خوش آواز آهنگ چنگ و آغاز ساز کردند؛ 15
و چون بلبل در غلغل افتادند، و راه عراق و اصفهان در پرده نوا بر آواز بربط انداختند، با شراب ارغوانی سماع ارغونی را ساختند؛
در وقت آنکه شراب طرب افزای دماغها را گرم کرد، محدّره دهشت 18
نقاب حیا از چهره مکالت بر انداخت، سلطان از قیصر پرسید، که

3 و بجلی حَلِکِ : و بجلی و ملک H و بجلی و حلک AE (?) || 4 سر EH :

سه A || 5 تیزرو AE : تیزو H || 8 عرض داشت H : عرضه کرد AE || فوجی EH :

قوی A || 10 الروم H : روم AE || 17 ارغونی را ساختند H : ارغونی AE ||

18 افزای EH : افزایی A || دماغها را AE : دماغها H || 19 نقاب : + حجاب A

اگر ظفر چنانک مرا بود ، ترا بودی ، با من چه خواستی کرد ؟ چون
سورت امّ الحبائث در ذات ملک اثر کرده بود ، و عقال ادب از دست
عقل رفته ، گفت : در ساعت ترا سیاست فرمود می ؛ سلطان فرمود که
لا جرم سیر دل توقضای سیر تو شد . اکنون چه گمان می بری ، در حق
تو چکنم ؟ گفت : یا بکشی ، یا گیرد بلاد اسلام بگردانی ؛ سلطان
گفت : امّا من بشکرانه آنک حقّ تعالی مرا بر تو ظفر داد ، و فتح
و نصرت کرامت کرد ، با تو آن کنم که از من سزد

چون مجلس بآخر رسید . و مستان عزم شبستان کردند ، سلطان
چند کس را از موکلان ملازم قیصر فرمود جهت احتیاط را ،
و فرمود که با او بچرب زبانی و آداب و نیکو محضری خدمت بجای
آرید ؛ و همچنین چند روز او را بمجلس استحضار میفرمود ، و بحرف
گردد آن حرقت از چهره ، حال او می سترد ؛ روزی قیصر در اثناء مستی
از سر ملالت و کلالیت بسططان گفت : اگر پادشاهی ببخش ، و اگر قصّابی
بکش ، و اگر بازرگانی بفروش ؛ سلطان دو حلقه در گوش او کرد ،
و بجانش امان داد ، و فرمود که بخوش دلی عزم ممالک خود کند ؛
قیصر قبول کرد ، که هر روز هزار دینار بخزانة خاصّ فرستد ، در
هر سالی دو نوبت این جزیت می فرستد ؛ و در وقت احتیاج چون استنجد
روّذ ، ده هزار سوار کار زاری بمدد فرستد ؛ و هر اسیر مسلمان که در

3 گفت AE : — H || 3-5 فرمود . . . سلطان AH : در E در حاشیه استدراک
شده است || 4 لا جرم H : — AE || 6 مرا بر تو H || 11 آرید AE : آرند H ||
چند AH : — E || بحرفت EH : بحرمت A || 12 آن A : — EH || 12-13 در اثناء . . . سر AE :
از سر مستی در اثناء H || 14 سلطان EH : دو سلطان A || 16 هزار AE : ده هزار H ||
17 هر سالی A : در سالی EH || جزیت AE : خزینة H || 18 مسلمان EH : مسلمانان A

11 او را بمجلس استحضار میفرمود الخ . : زبده ، ص ۴۳ ؛ اخبار ، ص ۵۲ بیعد

روم است اطلاق کند ؛ سلطان او را تشریف تمام وجنیت زرین نعل
 اعل وزبرجد ستام داد ، و همچنین با جملهٔ اعوان و انصار او فرمود ،
 3 وزمانی برسم وداع با او عنان مکرمت را حرکت فرمود
 و این فتح اسلام را در ربیع الاول سنهٔ ثلث و سستین و اربعمیه
 [۴۶۳] بوذه است

- 6 و سلطان از ملازگرد در حدود ارزنجان روم بصوب اخلاط
 و آذربایجان باز گشت ؛ و امراء مذکور را فرمود که بجهت احتیاط
 ملک روم اقامت کنند
- 9 چون ملک الروم بولایت خود رسید ، شیطان خذلان در دل
 و دیو وسوسه در دماغ او آشیان ساخت ، و راه عصیان و طغیان سپردن
 گرفت ، و یارسال خزانه تقصیر و تأخیر نمود ؛ چون این حال بحضرت
 12 سلطنت اعلام کردند ، امرا را فرمود که در ممالک روم توغّل
 کنند ، و هر ملک که بگیرند ، و میسر گردانند ، او را و احفاد و اولاد
 او را باشند ، و غیر او هیچ کس را در آن مدخل و تصرف نباشد ؛ امیر
 15 سلتق ارزن الروم و لواحق و مضافات آنرا بیکبارگی بگرفت ؛ و امیر ارتق
 ماردین و آمد و منجگرد و ملطیه و خرتپرت و هر چه الی یومنا هذا بدان

1 تمام E : روم H داد A || 2 داد E : — H باو داد A || 3 مکرمت را EH :
 مکرمت A || 6 در H : و AE * 7 که EH : — A || 8 کنند EH : کنید A || 9 الروم EH :
 روم A || 13 و اولاد EH : — A || 15 سلتق : سلیق AEH || 16 و منجگرد A :
 منجگرد EH

4 ربیع الاول : در اخبار (ص ۴۹) در ذی القعدة || 15 امیر سلتق : مؤسس دولت
 بی سلتق در ارض روم ، رجوع شود به خلیل ادهم ، دول اسلامیة ، ص ۲۲۷ ||
 امیر ارتق : مؤسس دولت بنی ارتق ، رجوع شود به *Islam Ansiklopedisi* ، ج ۱ ،
 ص ۶۱۷ ببعد (مادهٔ ارتق اوغوللری) || 17 منجگرد : همان ملازکرد است ، رجوع
 شود به *I A* ، ج ۷ ، ص ۲۳۹ ببعد (مادهٔ ملازکرد)

مضاف و منسوب است ، و دانشمند قیصریه و زمَند و وسیواس و دَوَلو و توقات و نکیسار و آماسیه را ، و چاولندر مرعش و سَرُوس را ، و امیر منکوجک غازی ممالک ارزنجان و کماخ و کوغونیه و دیگر ولایات را بگرفت ، و تمکن و تسلط هر چه بیشتر یافت ؛ و هر سال ییلاق بصحرای نیکو میکردند ، و روزگار بکامرانی میگذاشتند ؛ در اوقات میان ایشان اختلاف واقع میگشت ، و از روی ترفع و تکبر منازعت ظاهر میشد ؛ در زمان سلطان ملکشاه باستصواب نظام الملک وزیر سلیمان را بحکومت مُلک روم فرستادند ، تا مخالفت میان امرا قطع کند ، و اقلیمی در ممالک پادشاه افزوده باشد ، و اگر گشته شود ، خاری از پای دولت بیرون آمده باشد

1 وزمندو : وزمند EH ورمند A || ودولو EH : وداود A || 2 و نکیسار AE : و نیکسار H || وچاولدر : وچاولدر AEH || و سروس را : و سرفوش را H و سربوس را E و سربوس را A || 3 منکوجک AH : منکوجک E || و کوغونیه EH (بتشدید یاء) : نوعیه A || 4 ییلاق : ییلاق AEH || 5 میان ایشان ~ اختلاف H || 7 سلیمان AH : امیر سلیمان E || 9 باشد AE : H || 10 بیرون H : بدر AE

1 دانشمند : مؤسس دولت دانشمندیه ، رجوع شود به *I A* ، ج ۳ ، ص ۶۸ ؛ ببعدها || زمندو : قصبه کوچک بود در شرق قیصریه ، در ساحل *Samantı Su* که بنهر سیحان منصب میباشد و در منابع عرب (مثلاً یاقوت ، معجم البلدان ، قاهره ، ۱۳۲۴ ، ج ۵ ، ص ۱۳۱) و در شعر المتنبی بشکل سمندو مییاید ، رجوع کنید *M. Canard, Histoire de la Dynastie des Handanides de Jezira et de Syrie, Alger, 1951 (Publ. de la Faculté des Lettres d'Alger, II^e série, T. XXI), I, 271, 274 et suiv.* رجوع شود به *Kâzım Özdoğan, Kayseri tarihi, Kayseri, 1948, I, 37* ، 2 سروس : امروز دهستان نیست مربوط به شهرستان قیصری ، در جنوب شرقی این شهر و نامش امروز *Sarız* است || 3 منکوجک غازی : مؤسس دولت بنی منکوجک ، رجوع کنید *I A* ج ۷ ، ص ۷۱۳ ببعده (ماده *Münkücükler*) || کوغونیه : همان قصبه است که امروز آن را *Şarkî-Karahisar* گویند

- سلطان در آخر عهد خویش روی بماوراء النهر نهاد ، بچنگک خان
 خانان ، که ماذراو ترکان خاتون از قبیله^۱ ایشان بوذ در سنه^۲ خمس و ستین
 3 واربعمایه [۴۶۵] ؛ از معبرگاه آمویه که طریق تجارت است ، از جیحون
 عبره کرد ، قلعه^۳ مختصر بر لب آب بوذ ، که آن را برزم گویند ، حشم الپ
 ارسلان آن قلعه را خراب کردند ، بعد از واقعه^۴ او ؛ و آن چنان بوذ ،
 6 که غلامی چند اوباش از جمله^۵ حشم بصدمه^۶ خود آن قلعه بستند ،
 و کوتوال قلعه یوسف نام را پیش تخت سلطان آوردند ؛ سلطان ازو
 احوال ولایت و چگونگی و چندی لشکرها می پرسید ، راست نمی گفت ؛
 9 فرمود تا او را سیاست کنند ؛ کوتوال چون طمع از جان خود ببرید ،
 و قضایی آسمانی در رسید ، کاردی از ساق موزه^۷ خود بدر آورد ،
 و آهنگک سلطان کرد ؛ سلاح داران و غلامان خواستند ، که او را
 12 بگیرند ؛ سلطان کمان بدست داشت ، و بر تیر خود اعتماد تمام ؛ بانگک
 بر ایشان زد ، و تیری بذو انداخت ، خطا شد ، و از تیر اجل که در قفا
 بوذ ، غافل شد ؛ کوتوال پیش دستی کرد ، و در رسید ، و کاردی بر
 15 سلطان زد ، و مجروح کرد ؛ از مقربان یکی خود را بر سلطان افکند ،
 او را نیز کارد زد ؛ او بزیست ، و سلطان بجوار حق پیوست ؛ و آورنگک

1-2 خان خانان C : خان - راوندی || 3 از معبرگاه . . . تجارت است C : - راوندی ||

4-5 حشم . . . واقعه^۴ او C : - راوندی || 7 سلطان H : - AE || سلطان (دوم) AE :
 H - 8 راست AE : H - 10 در رسید EH : درو رسید A || 12 خود H : خویش AE

1-2 خان خانان : شمس الملك تکین بن طغفاج - زبده ، ص ۴۶ ؛ شمس الملوك
 صاحب طغفاج - اخبار ، ص ۵۳ ؛ راوندی ، ص ۱۲۰ ، حاشیه ۴ || 7 یوسف :
 یوسف بزمی - راوندی (ص ۱۲۰) ؛ یوسف الخوارزمی - زبده ، اخبار (ص ۵۳)
 و ابن الاثیر || 15 از مقربان یکی الخ : سعد الدوله کهرآیین شهنه بغداد در خدمت شاه
 ایستاده بوذ خویشتن بر سلطان انداخت الخ . . - راوندی ، ص ۱۲۱ ؛ ابن الاثیر ؛ ج ۱۰ ،
 ص ۵۰ ؛ زبده ، ص ۴۶ ؛ اخبار ، ص ۵۴ || 16 بجوار حق پیوست : وعاش السلطان
 بعد ذلك ثلاثة ايام وتوفي يوم السبت سلخ ربيع الاول سنة ۴۶۵ - اخبار ، ص ۵۴

و تخت را پدرود کرد ؛ قرب دوهزار غلام بی نام و ننگ در خدمت
ایستاده بوزند، یکی را حمیت و غیرت بران نداشت، که یوسف را هلاک
کردی ، جمله بگریختند ؛ یوسف برزمی کارد بدست میرفت ، بامید
آنک جان پرز ؛ جامع نیشابوری که مهتر فرآشان بود ، از روی حمیت
میخ کوب بدست داشت ، از پس پشت او در آمد ، و چنان بر سرش
زد ، که برجای بمرد

و بعد از مدتی در عهد ملک شاه پسر این جامع فرآش را غلامی ازان
سلطان بکشته در بغداد ، و در حرم خلیفه گریخت ؛ جامع بدر حرم
آمد ، و خاک بر سر کرد ، و فریاد میکرد ، هیچ مفید نمی آمد ،
غلام را باز نمی دادند ؛ روزی عنان سلطان بگرفت سبب حقوق
خدمت قدیم ، و گفت : ای خداوند عالم با کُشنده پسر من همان کن
که من بنده با کُشنده پذیر تو کردم ؛ سلطان را موافق آمد ، و امیر
حاجب قُماج را بفرستاد ، تا غلام را از حرم خلیفه بدر آورند ، و خلیفه
مقتدی ده هزار دینار خون بها داد ، تا ناموس حرم نشکنند ؛ سلطان
نپذیرفت ، و گفت : ناموس شکستن بهتر از فرمان یزدان گذاشتن ،
و قصاص بحق نا فرمودن ؛ غلام را بدست خصم داد ، تا قصاص فرمود

1 بی نام و ننگ : کذا در همه نسخه ها ، باید که « با نام و ننگ » باشد || 3 کردی H :
کنند E کند A || 5 داشت H : — AE || 8 سلطان C : خلیفه - راوندی || بکشته H :
بکشت AE || 10 باز AE : بار H || 11 خدمت ~ قدیم A || همان EH : آن A || 12 بنده H :
— AE || 13 خلیفه AE : — H || 14 دینار A و راوندی : — EH || خون بها داد E :
خون بهایی داد H خون بها می داد A || 15 بهتر EH : به A

16 قصاص فرمود : بقول حمد الله مستوفی (تاریخ کزیده ، ص ۴۴۴) در سال

- ولادت الپ ارسلان شب آذینه دوم محرم سنهٔ احدى و ثلاثین و اربعایه
 [۴۳۱] بود، و مدت ملکش دوازده سال، ده سال بعد از وفات عمش
 طغرلبک و دو سال بخراسان پیش از آن، بعد از وفات پدرش چغریبک ؛
 3 و مدت عمرش سی و چهار سال بود؛ و چون الپ ارسلان را بر لب جیحون
 آن حادثه افتاد، عراق و خراسان و آذربایجان جمله او را مستخلص
 بود، و در هیچ طرفی خصمی نمانده ؛ و پیش از واقعهٔ ملکشاه را از میان
 6 فرزندان برگزیده بود، و ولیّ عهد گردانیده ؛ و بر مناشیر و امثله توفیق
 لقب او عضد الدولة الپ ارسلان محمد بن چغریبک داود بن میکائیل
 9 ابن سلجوق بودی

ذکر سوم پادشاه سلطان جلال الدولة والدين ملکشاه

ابو الفتح بن الپ ارسلان محمد بن داود

- 12 سلطان ملکشاه بن الپ ارسلان پادشاهی جبّار کامگار مساعد بخت
 موافق روزگار بود ؛ جمله اسباب سلطنت او را مهیّا ، وحشمت و دولت
 مهنّا ، مؤیّد بتأیید آسمانی موفق بتوفیق ربّانی ؛ پدران او جهانگیری

1 و ثلاثین - راوندی : و عشرين C || 2 بود EH : A — || 5 آن H : AE — || عراق :
 و عراق AEH || 6 و در هیچ : در هیچ AEH || خصمی AE : خصم H || نمانده EH : + بود
 A || 7 توفیق EH : توفیق A || 8-9 عضد الدولة ... بودی AH : E — || 8 عضد الدولة H :
 السلطان عضد الدولة A || چغریبک داود بن : H داود بن A || 10 ذکر سوم A :
 سوم EH || 11 داود AH : عضد الدولة الپ ارسلان محمد بن میکائیل بن سلجوق بود E

1 ولادت الپ ارسلان در زبده (ص ۴۷) و ابن الاثير (ج ۱۰، ص ۲۸)
 در سال ۴۲۴ است؛ مدت ملکش ۹ سال و ۶ ماه و چند روز است؛ راوندی، ص ۱۱۷،
 حاشیه ۱ || 7 ذکر ... ملکشاه : زبده، ص ۵۴ بعدها ؛ ابن الاثير، ج ۱۰، ص ۵۱
 بعدها ؛ اخبار، ص ۵۵ - ۷۴ ؛ راوندی، ص ۱۲۵ - ۱۳۶ ؛ کزیده، ص ۴۴۳ - ۴۴۹ ؛
 روضة الصفاء، ج ۴، ص ۱۰۱ - ۱۰۸ ؛ حبيب السیر، ج ۲، ص ۴۹۰ - ۴۹۴

کردند ، و او جهاننداری ؛ ایشان درخت دولت نشانند ، و او بر خورد ؛
ایشان تخت و تاج و سلطنت بستند و بنهادند ، و او بر نهاد و بنشست ،
3 او قلاده عقد دولت و بهار جوانی ملک و طراز کسوت پادشاهی بود ؛
رایت حشمت منصور ، و اعداء دولت مقهور ، سپاه مطیع و رعیت
خشنود و مطاع ، و بلاد معمور ؛ یکچندی در میدان جهان گوی سلطنت
6 زد ، و اسپ کامرانی تاخت ، و بر بساط مُلک شطرنج شاهی باخت ؛
و روی بهیچ طرف و مراد و مرام نهاد ، که وصول آن غرض بمحصول
موصول نگشت ؛ و از جمله اقبالیهای او آنک وزیر داشت مانند نظام
9 الملک که وزیري مثل او نادر افتد ، مقتدای صدور عالم و پیشوای دهه
بنی آدم

و بعد از وفات پدرش با وجود نه برادر مهتر و کهنتر از و سلطنت
12 برو مقرر شد ، و مُلک او را مسلم گشت ، برأی صایب و عزم نافذ
و حسن کفایت نظام الملک ؛ اگرچه او ولی عهد پدر بود ، اما طالبان
مُلک بسیار بودند ؛ و چون از خراسان بعراق آمد ، خصمی چو
15 قاورد که عتمش بود ، از کرمان با لشکر گران و عُدّت و آلت فراوان
بقصد ملک گیری روی بعراق نهاده بود ، و جمله ممالک خود را
مسلم دانسته ، بدر قصبه کرج و ... میان هر دو لشکر ملاقات

2 و سلطنت AH: سلطنت A || 8-14 و از جمله ... بودند C: — راوندی || 8-9 نظام
الملک ... عالم AH: در E محوشده است || 11 مهتر ~ کهنتر AE || 17 کرج H: کرج
و E کرخ A || کرج و ...: کذا در H و E بیاض ؛ در راوندی « کرج » فقط ؛
در حبیب السیر « کرخ » فقط ؛ « بظاهر همدان » - اخبار ، بقرب همدان - زبده و ابن الاثیر
7 کرج: نام سه محل است ، یکی در میان اصفهان و همدان است ، دوم یکی از دههای
شهری است ، و سوم در روز راور در جوار همدان است ، رجوع شود به یا قوت ،
معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۲۵۰ ببعد و - Paul Schwarz, *Iran im Mittel-*
alter nach dem arabischen Geographen, Leipzig, 1910, s. 799, 574,
504 آنچه اینجا مذکور است باید که کرج سوم باشد

- افتاد ، و سه شبانروز متواتر و متوالی مضاف کردند ؛ حشم قاورد
 باستان کوه نشستند ، و قاورد عاقبت پشت بداد ، و سبیش آن بود ، که
 3 از خیل ملکشاه سواری بر سواری از حشم قاورد زخمی زد ، که
 از کمر گاه نیمه بالای او بگذرانید ، و ازو جدا شد ، دو کفل
 و ران بر پشت اسپ بماند ؛ قاورد چون آن زخم بدید ، فرار برقرار
 6 اختیار کرد ، روی بهزیمت نهاد ، و پشت بداد ؛ بدست حشم ملکشاه
 گرفتار شد ، و چندان خزاین و سلاح و سلب و اسباب و متاع بدست
 سپاه ملکشاه افتاد ، که در حدّ و عدّ نیاید
- 9 و از مضاف گاه براه نهانند با همدان آمدند ، و ستوران لاغر را
 بحدود سیلاخر و کزستان شهر بر و جرد فرستادند ؛ و لشکر تطاولی
 می نمودند ، و تجاسری میکردند ، بنا بر آنکه فتحی چنین کرده ایم ،
 12 و سپاهی گران شکسته ، نان پاره زیادت میخواستند ؛ و در حضور
 نظام الملک بسو لفظی بر زبان راندند ، مبنی بر آنکه اگر إقطاع
 و جامگی ما زیادت نخواهد بود ، سعادت قاورد باذ ! نظام الملک قبول
 کرد ، که امشب بوقت خلوت این معنی با سلطان بگویم ، و مقصود
 15

2 عاقبت H : بماقبت AE || و سبیش آن بود که A : — EH || 4 دو کفل EH :
 و کفل A || 6 حشم ملکشاه A : حشم EH || شد H : آمد AE || 8 سپاه AE :
 — H || 9-10 و ستوران ... فرستادند C : — راوندی || 10 سیلاخر : سیلاخی H
 سیلاخر AE || و کزستان EH : و کزستان A || 13 مبنی بر C : مبنی از — راوندی

6 و پشت بداد : رجوع شود به زبده ، ص ۴۸ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۵۳
 (در سال ۴۶۵ ، روز جنگ چهارم شعبان) ؛ اخبار ، ص ۵۵ بیعد : و التی الجمعان
 بظاهر همدان يوم الاربعاء ۲۶ من جمادی الاولى سنة ۴۶۶ ... ؛ تاریخ کزیده ، ص ۴۴۳ ؛
 راوندی ، ص ۱۲۶ بیعد و حاشیه ۳ || 10 سیلاخر : رجوع شود به P. Schwartz ،
 اثر مذکور ، ص ۵۷۸ ، آنجا نام این ده بشکل Silakhur نوشته است ؛ مسعود کیهان ،
 جغرافیای مفصل ایران ، تهران ، ۱۳۱۱ شمسی ، ج ۲ ، ص ۴۴۴

شما حاصل کنم ؛ و در شب رمزی ازین معنی با سلطان بگفت ، و صلاح و فساد آن کلمه برو روشن کرد ، و بفرمود ، تا قاورد را شربت زهر دادند ، و هر دو پسرش را میل کشیدند ؛ روز دیگر که لشکر بتقاضاء جواب باز آمدند ، گفت : دوش چیزی ازین معنی با سلطان عالم نیارستم گفت ، که متفکر و تنگدل بود ، و مجال سخن نبود ، بسبب آنکه عمش قاورد دوش در حبس از سر ضجرت و قهر زدن زهر از نگین انگشتی درمکیده بود ، سلطان بسیار پازهر هندی و تریاق محیی و سلسال بزوری بوی داده بود ، اما چون زهر در اعضا پراکنده بود ، و اجل درآمده جان بداد ؛ ایشان چون این سخن بشنیدند ، بغایت از سخن گذشته بترسیدند ، و جمله دم درکشیدند ، و دیگر کسی حدیث نان پاره زیادت نیارست کرد ، بدانچه داشتند راضی شدند

و در سنهٔ احدى و سبعین و اربعمائه [۴۷۱] سلطان ملکشاه حصار سمرقند داد ، و بستند ، و خان سمرقند را پیاده پیش اسب او کشیدند ؛ او خاک راه ببوسید ، جان او ببخشید ، و او را بسته باصفهان آورد ، باز او را امیر < نصب کرده > باز پس فرستاد ؛ و بوقت بازگشتن چون لشکر سلطان از جیحون بگذشتند ، نظام الملک رسم اجرت ملاّحان برات بانطاکیه نوشت ؛ ملاّحان بدرگاه سلطان فریاد کردند ، که ای

1 = 2 رمزی ... روشن کرد C : — راوندی || 2 زهر AE : — H || 7-8 سلطان ... درآمده C : — راوندی || 7 محی : محی ، کذا در همه نسخه ها ، بدون نقطه (رجوع شود به ابن سینا ، القانون فی الطب ، قاهره ، ۱۲۹۴ ، ج ۳ ، ص ۳۱ : تریاق فاروق) || بزوری : روی ، کذا در همه نسخه ها (رجوع شود به القانون ، ج ۳ ، ص ۳۶۴ : السکنجین البزوری العامة) || 9 سخن H : — AE || 14 جان او EH : جان A || 15 باز او را ... فرستاد C : و امیر بار فرستاد و تشریف داد - راوندی || نصب کرده : — AEH || باز پس AE : با پس H

2 قاورد را شربت زهر دادند : بقول زبده (ص ۴۸) و ابن الاثیر ، و اخبار (ص ۵۸) قاورد را بتحقیق کشند ، راوندی ، ص ۱۲۷ ، حاشیه ۵ || 10 نان پاره ... راضی شدند : تاریخ کزیده ، ص ۴۴۳ ؛ روضة الصفاء ، ج ۴ ، ص ۱۰۱

- خداوند عالم ما قومی درویشانیم ، و معیشت ما از عبور این آب باشد ؛ اگر جوانی از ما بطلب وجوه بانطاکیه رود ، پیر باز آید ؛ سلطان نظام الملک را گفت ای پدر این چه سردی است ؟ ما را درین ولایت چندانی دست رس نیست که این درویشان مسکین را بر انطاکیه برات حواله می باید کرد ؟ نظام الملک گفت : ای پادشاه ایشان را بانطاکیه رقتن حاجت نباشد ، هم اینجا حواشی ما برات بزر نقد باز خرند ، و بنده این برات را بر آنجا از بهر تعظیم و وسعت ملک و فسحت ولایت پادشاه عالم فرمود ، تا جهانیان بدانند ، که بسطت ملک و نفاذ حکم پادشاه از کجا تا بکجاست و ناقلان در تواریخ بنویسند ؛ سلطان را بغایت خوش آمد
- و در مدت ملک و پادشاهی خود دو بار از انطاکیه بأوزکند شد ، و از اوش بأوزکند هفت فرسنگ بود ؛ و حوالی اوزکند هفت پاره دیه بود درین کوه پایها و نهایت ملک ملکشاه بود در طرف ترکستان
- نوبت آخرین در سنه احدی و ثمانین و اربعمایه [۴۸۱] بانطاکیه شد ، و از آنجا بلاذقیه بکنار دریا ، واسپان را از دریا آب دادند ؛ و سلطان آنجا دو رکعت نماز بگزارد ، و شکرانه آنرا روی بر زمین نهاد ، که ممالک او از اقصاء مشرق تا بکنار دریاء مغرب برسید ، و بر روی روزگار مخلد گشت ؛ و بندگان خاص خویش را از اقصاء ولایت شام و ساحل دریا اقطاع داد ؛ شهر حلب بقسیم الدوله اقسنقر

2 بانطاکیه AH : انطاکیه E پیر AE : تیر H || 4 مسکین EH : A — || حواله — راوندی : AEH || 9 و ناقلان A : و ناقلان H و تا فلان E || 10 بار AE : H — || 11- 12 و از اوش ... ترکستان C : — راوندی || 12 کوه پایها ... : کذا در HE (جای يك کلمه بیاض است) در A جای بیاض نیست || 18 اقسنقر داد C : + ورها بمهاد الدوله بوران (در تاریخ کزیده « توران ») - رواندی

18- 1 شهر حلب ... داد : مقایسه کنید بقول زبده ، ص ۸۱ (در سال ۴۸۴ بار دوم که ملکشاه بیغداد آمد)

داذ ، وانطاکیه باقسان داڭ ، وموصل بجگرمش داڭ ؛ واز آنجا بازگشت ، وبسمرقند شد ، وبستند ، وخان را اسیر و ذلیل کرد ؛ واز آنجا بأوزکند شد ، و تا حدود خطا وختن در هر شهری والی از بندگان خویش بگماشت ؛ واز آنجا بخوارزم رفت ، که والی آنجا محمد بن داود بود ؛ واین جمله اسفار مذکور در مدت یکسال بود ؛ واز آنجا باصفهان آمد ، وچون بیشتر ممالک خود را مطالعه فرمود ، وهرجائی والی و مقطعی بگماشت ، ورسوم مُحدَث وقوانین ناپسندیده برداشت ؛ وخطبه وسکه بنام او در جمیع این بلاد از اقصای ترک تا نهایت یمن وروم وشام می کردند ، وجمله ملوک عصر مطیع او بوذند

وسپاهی که همواره ملازم رکاب او بوذندی ، واسامی ایشان در جریده اقطاع ثبت ، پنجاه هزار مرد کار بوذند ، واقطاعات ومعایش ایشان در بلاد ممالک پراکنده بوذی ، تا بهر طرفی که رسیدندی ، ایشان را علوفه ونفقات مُعدّه وآماذه بوذی ، وبقرض ومنت و هبت بیکدیگر داذندی ؛ وقیصر هر سال هزار هزار دینار جزیت قبول کرده بود ، اوّل

1 وانطاکیه ... داڭ C : — راوندی || باقسان AH : باقسال E || بجگرمش E : بحکرمش AH || 2 وخان را C : سلیمان خان را — راوندی || اسیر و AE : — H || 3 در هر EH : در A || 4-9 واز آنجا ... بوذند C : — راوندی || 4 داود AE : مودود H || 6 مطالعه AH : مطالبت E || جائی AE : جای H || 8 بنام او EH : — A || 11 ثبت C : مثبت — راوندی || پنجاه هزار مرد کار C : چهل وشش هزار سوار — راوندی || 12 طرفی AE : طرف H || 14-2 وقیصر ... بدو قسط C : — راوندی

2 حصار سمرقند: زبده ، ص ۵۵ (بدون تاریخ) ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۱۳ یبعد (در سال ۴۸۲) ؛ برای قید محمد البزدوی صاحب کتاب اصول الدین (تاریخ ختمش ۴۸۱ ، در اثنا این محاصره) رجوع شود به *Oriens* ، لیدن ، ۱۹۴۸ ، ج ۱ ، ص ۵۶ ، حاشیه ۱ || 2 وخان را : نام این خان در راوندی (ص ۱۳۰ ورجوع شود بحاشیه ۱) ومنابع دیگر که از او گرفته اند مثل روضة الصفا ، حبیب السیر سلیمان است ؛ در ابن الاثیر (ج ۱۰ ، ص ۱۱۳ یبعد) : احمد خان

- ببوزان میداد ، پس از آن بقسیم الدوله اقسنقور سپردی ، تا او بخزانة^۱ معموره رسانیدی بدو قسط ؛ وعدل و سیاست سلطان ملکشاه تا حدی بود ، که بروزگار او هیچ آفریده ظلمی نیارستی کرد ، چه متظلمان را^۳ حجابی نبوذ ؛ مشافهه گفتی و شنودی ، و داد هر یکی بدادی ؛ و اگر از کسی خلافی ظاهر شدی ، مستوجب سیاست و غرامت گشتی ؛ و از خیرات او مصانع است ، که در راه مکه فرموده است ؛ و خفارت^۹ از حجاج برداشت ، و امیر حرمین را إقطاع و رسم نیکو داده ، چه پیش از او رسم چنان رفته بود ، که از هر حاجی مسکین هفت دینار سرخ بستندید ، سراسر آن بدعتها برانداخت^{۱۲}
- و بغایت شکار دوست بود ؛ بخط ابوطاهر خاتونی > شکارنامه^۱ اودیدم < ، آورده بود ، که یک روز هفتاد آهو بتیر زده بود ؛ وقاعده^{۱۵} او چنان بود ، که بهر شکاری که بزدی یک دینار مغربی بدرویشان بصدقه دادی ؛ و بهر موضعی وزمینی و شکارگاهی در عراق و خراسان منارها از سُم آهو و خرگور فرموده بود ، و بولایت^{۱۸} ماوراء النهر همچنین ، و بیادیه^{۱۸} عرب و مرج و خوزستان بذین قرار ، و باصفهان و آن نواحی هر کجا که شکارگاهی یافته است ، آثاری گذاشته بوده ، و تا غایت وقت باقی مانده

1 ببوزان : بوزان AH بوران E || پس H : بعد AE || 2 معموره H : معمور AE || رسانیدی AE : رسیدی H || 4 نبوذ EH : نبود A || یکی H : یک AE || 9 مصانع C : آبگیرها - راوندی || و خفارت E : و خفارت AH || 13-14 شکارنامه^۱ اودیدم - راوندی : C || 15 شکاری AH : شکار E || 16 بدرویشان ... دادی EH : بصدقه بدرویشان بدادی A || 19 هر کجا که E : هر کجا H هر جا که A || آثاری - راوندی : اناری AEH

3 ظلمی نیارستی کرد ... : ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۴۳ بعد ؛ زبده ، ص ۶۹ ؛ اخبار ، ص ۷۳ بعد || 19 برای این آثار رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۰۳ بعد ؛ زبده ، ص ۶۹ بعد ؛ راوندی ، ص ۱۳۲ ، حاشیه ۱ ؛ اخبار ، ص ۷۳

واز جهت دارالملک و نشست خود از همه ممالک و بلاد اصفهان
 اختیار کرده ، و آنجا عمارت‌های بسیار فرموده در شهر و خارج آن از کوشکها
 3 و باغها ، چون باغ کاران و باغ بیت المال و باغ احمد سیاه و باغ دشت
 گور و غیر آن ؛ و قلعه^۱ شهر و قلعه دزکوه او^۲ انشا فرموده ، و خزاین
 و نفائس بر آنجا داشتی ؛ و نظام الملک بغایت مستولی و متمکن شده
 6 بوذ در مملکت او ؛ و ترکان خاتون دختر طمغاج خان سمرقند در حکم
 سلطان بوذ در غایت صباحت و ملاحات ، و نسبت بلند و حشمت موروث
 استیلای بی اندازه داشت ؛ و او را وزیر بوذ از حدود پارس تاج
 9 الملک ابو الغنائم نام ، خداوند منظر و مخبر ، بکفایت و فضل و همت
 معروف ؛ و نیز کنخدای جامه خانه^۳ سلطان بوذ ، و ترکان میخواست ،
 که او را بر روی نظام الملک بر کشد ؛ و سلطان را بر آن میداشت ، که
 12 وزارت بذو دهد ، پیوسته تقبیح صورت نظام الملک در خلوت میکرد ،
 و عثرات او می شمرد ، تا عاقبت سلطان را برو متغیر گردانید ؛ و سبب
 این عداوت آن بوذ ، که ترکان خاتون را از سلطان پسری بوذ محمود
 15 نام ، میخواست که سلطان او را ولی^۴ عهد کند ، و او سخت خرد و طفل
 بوذ ؛ برکیارق از زبیده خاتون بوذ دختر امیر یاقوتی خواهر ملک
 اسمعیل ، و مهترین فرزندان سلطان بوذ ؛ و نظام الملک میل با او میکرد ،

3 بیت المال : بیت الماء - راوندی || 4 دزکوه : AE : دوکوه H || 11 و سلطان را EH :
 + برو متغیر کردند A || 13 عاقبت H : - AE || و سبب H : سبب AE || 16 و امیر
 یاقوتی C : و ملک یاقوتی - راوندی || 17 و مهترین AE : و مهتر H || نظام الملک AE : - H

3 برای باغ کاران و باغ احمد سیاه رجوع شود به المافرخی ، کتاب محاسن اصفهان ،
 طهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۵۵ بعد || 6 دختر طمغاج : بقول محمد اقبال (راوندی ، ص ۱۳۳ ،
 حاشیه ۱) دختر ابوالمظفر عماد الدولة ابراهیم بن نصر است ، ولی بتصریح ابن الاثیر (ج ۱۰ ،
 ص ۱۴۵) دختر عیسی خان بن نصر است || 8 استیلای بی اندازه داشت : رجوع شود زبده ،
 ص ۸۲ || 9 ابو الغنائم : المرزبان بن خسرو فیروز (زبده ، ص ۶۱) || 14-15 محمود ...
 سخت خرد ... بوذ : ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۴۵ ؛ زبده ، ص ۸۲ ؛ اخبار ، ص ۷۴ ||
 17 نظام الملک میل با او میکرد : زبده ، ص ۸۲ بعد ؛ ابن الاثیر ، ص ۱۴۶ (راوندی ،
 ص ۱۳۴ ، حاشیه ۲)

- چه در ناصیه^۴ او اثر پادشاهی و فرّ شهر یاری می دید ، و سلطان را ترغیب میکرد ، تا او را ولیّ عهد گردانند ، و زمام ملک بذو تفویض کند ؛ و سلطان را نیز بر کیارق را نیابت دادن موافق ترمی آمد ؛ بر جمله چون 3
سمع سلطان از عثرات نظام الملک پر کردند ، روزی سلطان بوّی پیغام داد ، که همانا بامن در ملک شریکی ، که ولایت و اقطاع بأولاد خود میدهی ، و هر تصرف که در ملک میخواهی بی مشورت من نمیکنی ؛ 6
خواهی تا بفرمایم ، که دوات وزارت از پیش و دستار از سرت بردارند ؟ نظام الملک جواب داد ، که دوات من و تاج تو در هم بسته است ، و توأمان اند ، اما فرمان او را باشد ؛ ناقلان جهت رضای ترکان بر آن 9
أخوات بسیار مزید میکردند ؛ حشم و غضب سلطان ازین سخن زیادت تر گشت ، او را بدست تاج الملک باز داد ؛ او را با ملاحظه در نهان انتسابی و آشنایی بود ، و سلطان ازین خبر نداشت ؛ و سلطان را در آن 12
نزدیکی از اصفهان بطرف بغداد نهضت افتاد ؛ چون بنهاند رسیدند ، ملاحظه مخاذیل نظام الملک را کرد زدند هم باغراء تاج الملک ؛ و او در آن حال نیک پیر بود ، سال او از هشتاد گذشته 15
و تحقیق آن فال علی ماجری گشت ؛ سلطان نیز چون ببغداد رسید ، بعد از هجده روز در گذشت ؛ میان سلطان و وزیر کمتر از یک ماه بود ؛ 16
امیر معزی در مرثیه سلطان حسب حال گفته است :

4 بوی EH : باو A || 9 او را : کذا فی الاصول ، لعله « ترا » || 10 سخن H : — AE || 11-12 او را . . . نداشت C : — راوندی || 15 هشتاد EH : نود A || گذشته H : + بوذ AE || 16 و تحقیق EH : و در تحقیق A

8 جواب داد : زبده ، ص ۶۳ || 14 کرد زدند : ۱۰ رمضان ۴۸۵ ، اخبار ، ص ۶۷ ؛ زبده ، ص ۶۲ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۳۷ ؛ راوندی ، ص ۱۳۵ ، حاشیه ۲ || 15 از هشتاد گذشته : در حقیقت بهشتاد نزدیک بود (راوندی ، ص ۱۳۵ ، حاشیه ۳) || 17 در گذشت : در ۱۶ شوال ۴۸۵ ، زبده ، ص ۶۸ ؛ اخبار ۷۱ ؛ راوندی ، ص ۱۳۵ ، حاشیه ۵

شعر [رمل] :

رفت در یک مه بفردوس برین دستور پیر
شاه برنا از پس او رفت در ماه دگر

3

کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار
قهر یزدانی بین و عجز سلطانی نگر

قضا را در آخر عهد دولت خود سلطان جمله اصحاب مناصب
دیوان که قدیمی بودند ، تبدیل فرمود ؛ و آن نیز برو مبارک نیامد ؛
نشاید پادشاه را بهیچ وجه بندگان قدیم خود را آزرده ، و از مرتبه
و درجه بینداختن ؛ سامانیان این خصالت نداشتندی ، چون با آلپ تگین
که خواجه سبکتگین بود آغاز نهادند ، و او بهندوستان رفت ، ملک
ایشان در ترزل و اضطراب افتاد ؛ نظام الملک وزیر را بتاج الملک
ابوالغنائم بدل خواست کردن ، و شرف الملک ابوسعید مستوفی را ،
که منعم جهان بود ، بمجد الملک ابو الفضل قتی که ابو طاهر خاتونی
در حق او قطعه میگوید

6

9

12

شعر [خفیف] :

15

می بنازد ببخل مجد الملک چون زن قعبه از تجمّل خویش
هست راجع بدان تجمّل او جامه رنده زنی درویش

1 شعر E: — AH || 3 در AE: دو H || 8-11 نشاید ... افتاد C: — راوندی ||

8 وجه H «درمیان دو سطر» A: وقت H وجه که E || 12 بدل AE: بدل H || خواست
کردن EH: کرد A || ابوسعید - راوندی وزیده: ابوسعید C || 16 a ببخل AE: در H
خوانا نیست || 16 b چون ... خویش C: چون بکاورس کرسنه قری - راوندی ||
17 b هست ... درویش C: کرهمه قیان چشین باشند * قم رفیقا و برهمه قم ری - راوندی ||
17 b زنی AE: زنی H

11 بتاج الملک ... زبده، ص ۵۹ ببعد || 16 می بنازد ...: مجمع الفصحاء، ج ۱،

ص ۶۷ (راوندی، ص ۱۳۶، حاشیه ۳)

- و کمال الدوله ابورضا فضل الله بن محمد را که طغرائی حاکم بود و منشی
 هم بمؤید الملک پسر نظام الملک ، و بعد از او بکمال الملک ابن المختار
 الزوزنی که او هم از چاکران کمال الدوله ابورضا بود ، و سدید الملک
 ابوالمعالی ؛ و ابوالمعالی نجاشی درین معنی که جمله ناپسندیده خدایان
 عقل و ممیزان روزگار بود ، قطعه میگوید و اسامی ایشان برتنسیق
 یکدیگر نیکو نگاه داشته

شعر [مجتث] :

- ز بو علی بُد و از بو رضاء و از بو سعد
 9 شها که شیر پیش تو همچو میش آمد
 در آن زمانه زهر کآمدی بدرگه تو
 مبشر ظفر و فتح نامه پیش آمد
 12 ز بو الغنائم و بو الفضل و بو المعالی باز
 زمین مملکت را نبات نیش آمد
 گر از نظام و کمال و شرف تو سیر شدی
 15 ز تاج و مجد و سدیدت نگر چه پیش آمد
 سلطان ملک شاه صورتی خوب داشت ، و قدّی تمام و یالی افراخته
 اندکایه بضمخمی مایل بود ، محاسن گیرد داشت ، و بچهره سرخ و سپید بود ؛

3 که EH : A — 7 شعر AH : E — 8 بد و از بو رضاء : بد و ز بو رضا H
 بدر ز بورضی AE || سعد AE : سعید H 12 و بو الفضل و بو المعالی : و بو الفضل و بو
 المعالی H و بلفضل و بلمعالی AE || 13 زمین AE : زمان H 17 محاسن ... داشت H :
 در E در حاشیه ، A —

4 ابوالمعالی نجاشی : وفاتش در سال ۵۱۲ هجری ، مجمع الفصحاء ، ج ۱ ، ص
 ۷۸ (راوندی ، ص ۱۳۶ ، حاشیه ۵) و در زبده (ص ۶۳) : ابوالمعالی نحاس

- یک چشم اندکهای شکسته داشتی از عادت نه از خلقت؛ جمله سلاحها را کار فرمودی؛ در سواری و گوی باختن و طباطب زدن بغایت چست و چالاک بود
- 3 و ولادت مبارکش جمادی الاولی سنه خمس و اربعین و اربعه [۴۴۵] بود
- مدت ملکش بیست سال، اول ملکش بعد از قتل پدرش الپ ارسلان در سنه خمس و ستین و اربعه [۴۶۵]، جمیع مدت عمرش
- 6 سی و هشت سال بود، و نه پسر داشت :
- ۱ مهین السلطان برکیارق بن ملکشاه که بری می نشست، و از زبیده خاتون دختر یاقوتی بن چغریک در وجود آمده بود؛ و برکیارق
- 9 پسری داشت ملکشاه نام
- ۲ السلطان ناصرالدوله والدين ابوالقاسم محمود بن ملکشاه، از ترکان خاتون آمده، و بطغی نماند
- 12 ۳ ملک الملوک احمد بن ملکشاه از ترکان خاتون آمده
- ۴ السلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه از جاریه زاده و نامش بشولی بوده
- 15 ۵ سلطان السلاطین معز الدین ابوالحرث سنجر بن ملکشاه از مادر سلطان محمد زاده

2 زدن AE : زدی H || 3 بود EH : + و همان کرد داشت A || 4-5 اول ... و اربعه C : — راوندی || 6-15 و نه پسر ... ملکشاه C : — راوندی || 6 نه پسر : ولی در متن هشت پسر شمرده است || 14 بشولی AE : بشول H || 16-6 از مادر ... مدفون اند C : — راوندی

3 خمس : این عدد باید سبع باشد، زیرا که مدت عمرش ۳۸ سال بود و در سال ۴۸۵ مرده است، رجوع شود به زبده، ص ۶۸؛ ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۱۴۳ (راوندی، ص ۱۲۵، حاشیه ۳) || 6 نه پسر داشت : اینجا هشت پسر شمرده است و در منابع دیگر نام بیشتر از هشت پسر نمی آید؛ رجوع شود به راوندی، شجره نسب که در مابین صفحه های ۸۴ و ۸۵ مربوط است، بقول زبده (ص ۸۲) فقط چهار پسر داشت

۶ الملک طغرل بن ملکشاه

۷ الملک داود بن ملکشاه از ترکان خاتون آمده

۸ الامیر نهارین چون در وجود آمد بر جمله اندام او موی سپید 3
بود ، و مرثه‌ها نیز سپید بر و بود

و دو پسر دیگر هم آورده اند یکی از ترکان خاتون ، و یکی از ماذر
6 سلطان محمد و سنجر و بطفلی در گذشتند ، بشهر ری مدفون اند

الوزیر : نظام الملک الحسن بن علی

الحاجب : امیر حاجب قجاج

9 مدت وزرات نظام الملک در ایام الپ ارسلان محمد و سلطان
ملکشاه سی و چهار سال بود ، و قتلش روز شنبه عاشر رمضان سنه
خمس و ثمانین و اربعایه [۴۸۵] ، و حاجب یکی بر روزگار کورخان زیادت
شد ، بعد از آن در خوارزم ، و الا با نام قدیم وزیر و حاجب یکی 12
بودنی ، والله اعلم

3 خارین : حارین AH حارس E خار-راوندی || 3-4 سپید بود H : سپید AE ||
4 نیز AE : H || 5 از ترکان AH : ازین ترکان E || 9-13 مدت . . . اعلم C :
—راوندی || 9 مدت AE : H || ایام EH : + سلطان A || 12 والا با نام AE : والا
با H || 13 والله اعلم AE : H

9 مدت وزارت نظام الملک : در اخبار (ص ۶۷) بیست و هفت سال است

چهارم پادشاهی سلطان اعظم رکن الدین ابو المظفر
برکیارق بن ملکشاه < برهان امیر المؤمنین >

- 3 سلطان برکیارق بن ملکشاه پادشاهی خوش خوی خوب روی
بود، تازنده و بخشنده؛ روزگار او بسیار حوادث و وقایع و انقلاب
و اضطراب صادر شد، با آنکه کوزک بود، روزی نیاسود، تا همه را
6 تدارک کرد؛ و چون پدرش سلطان ملکشاه از دنیای بعقی رحلت کرد،
او سیزده ساله بود. و بزرگترین برادران؛ و پدر او را ولی عهد خویش
کرده بود، و تعیین فرموده، امرا را بر مباحثت او اغرا کرده؛
9 و او در حالت وفات پدر در بغداد با اصفهان بود؛ و ترکان خاتون
از سلطان پسری داشت محمود نام شش ساله، و با شوهر بود بیغداد؛
از خلیفه در خواست تا محمود پسر او را سلطنت دهد، و بنام او
12 خطبه فرماید در بغداد؛ خلیفه اجابت نمی کرد، گفت: پسر تو
هنوز طفل است، پادشاهی را نشایند؛ ترکان بسیار خزاین و نفائس
خرج کرد، و پسری را ازان خلیفه جعفر نام که مادرش مهملک
15 خاتون بود دختر ملکشاه، و او را ترکان خاتون می پرورد، و با وجود

1 چهارم: «پنجم» صحیحترست، زیرا چهارم سلطان سلجوقیان محمود بن ملکشاه
است || 2 برهان امیر المؤمنین: AEH، یمین المؤمنین - راوندی || 4 تازنده - راوندی:
نارنده AEH، لعله «یارنده» || 7 و پدر: و پدر او H پدر AE || 9 با اصفهان AE:
و اصفهان H || 11 پسر AH: تا پسر E || 15 دختر C: خواهر - راوندی || و او را AE:
H او را

2 برکیارق: رجوع شود به زبده، ص ۸۲ ببعدا؛ اخبار، ص ۷۵ ببعدا؛
ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۲۶۱ ببعدا؛ راوندی، ص ۱۳۸-۱۴۸؛ کزیده، ص
۴۴۹-۴۵۴؛ روضة الصفاء، ج ۴، ص ۱۰۸-۱۱۰؛ حبیب السیر، ج ۲،
ص ۵۰۰-۵۰۳ || 7 پدر او را ولی عهد خویش کرده بود: بقول ابن الاثیر (ج ۱۰، ص ۱۱۲)
ملکشاه در سال ۴۸۰ ابو شجاع احمد را ولی عهد کرده بود، باید که بعد از وفات او
در سال ۴۸۱ برکیارق را ولی عهد کرده باشا (راوندی، ص ۱۳۹، حاشیه ۷) ||
15 دختر ملکشاه: کذا در ابن الاثیر (ج ۱۰، ص ۱۰۶ و ۱۴۲)

پدرش مقتدی ترکان خاتون او را امیرالمؤمنین میخواند ؛ عزم داشتند پیش از وفات ملکشاه که در بازار لشکر اصفهان آنجا که مدرسه^۲ ملکه خاتون است ، دارالخلافه و حرمی بسازند ، و او را آنجا بخلافت^۳ بنشانند ؛ مقتدی ازین معنی متفکر و مستشعر بود ؛ و محل آن داشت ، چه نسبت و مکنّت حاصل بود ؛ ترکان خاتون در ماند ، این جعفر را با پیش خلیفه فرستاد ، آنگاه خلیفه التماس او اجابت کرد ، و بنام^۶ پسرش محمود خطبه فرمود ، و منشور ولایت بنوشت

و ترکان حالی امیر کربوقا را بر نشانند ، تا بهفته^۴ از بغداد باصفهان روّ ، و برکیارق را بگیرد ؛ غلامان نظام الملک ازین حال آگاهی یافتند ، او را حالی در اصفهان حمایت کردند ، و در شب او را < از شهر > بیرون بردند بجانب ساوه و آوه پیش اتابک کشتکین جاندار که اتابک او بود ؛ این اتابک او را برّی برد ، و بر تخت^{۱۲} نشانند ، و ابو مسلم رئیس ری تاجی مرصع از بالای سر او بیاویخت ، و قرب بیست هزار سوار کار بدر ری برایشان جمع آمدند

ترکان خاتون از بغداد با پسر باصفهان آمد ، و شهر بر خویشان^{۱۵} حصار کرد ؛ و سلطان برکیارق با آن همه لشکر بدر اصفهان آمد ،

۲ مدرسه^۲ AH : در مدرسه^۲ E || ۵ این : ابن AEH || ۷ فرمود EH : خواند A ||

۸ کربوقا AH : کربقا E (بضم باء) کر بوغا - راوندی || ۱۰ آگاهی یافتند EH :

A — || حالی EH : — A || ۱۱ از شهر - راوندی || آوه C : آبه - راوندی || کشتکین

جاندار AE : کشتلین خاندان H || ۱۳ مرصع EH : — A || ۱۴ کار AE : کاری H

۱ ترکان خاتون الخ . : بخلاصه در تاریخ کزیده (ص ۴۴۹) || ۹ و برکیارق

بگیرد الخ . : بقول ابن الاثیر (ج ۱۰ ، ص ۱۴۶) غلامان نظام الملک او را از حبس

بیرون کرده ، ملک تعیین کردند و بنام او خطبه خوانده شد ، و مقایسه کنید زبده ، ص

۸۲ - ۸۳ || ۱۰ او را : یعنی برکیارق را ، همچنانکه در راوندی (ص ۱۴۰) است ||

۱۲ او را بری برد : رجوع شود به تاریخ کزیده ، ص ۴۵۰

و نزول کرد ؛ ترکان خزانه می پرداخت ، و دفع او میکرد ؛ و امراء
و مقربان را زر بی دریغ میداد ؛ و تاج الملک ابو الغاثم و مجد الملک قتی
3 هر دو مُدبّر ملک و پیشکار بودند ؛ و امرا < چون > اُنُر و بلکابک
سرمز در میانه افتادند ، و قرار دادند ، که ترکان پانصد هزار دینار
نقد از خزانه ببرکیارق دهند از میراث پدرش ، تا از در شهر
6 برخیزد ؛ از طرفین راضی شدند ؛ چون مال بگزاردند ، برکیارق
روی بجانب همدان نهاد ؛ ترکان خاتون ملک اسمعیل را که خال
برکیارق بود بأتابکی پسر و شوهری خویش باصفهان وعده داد ، که
9 خزاین بدو سپارد ، بشرط آن که او برکیارق را بکشد ؛ و او را آلت و اسباب
و خزاین بسیار فرستاد ، و زراد خانه اصفهان جمله بوی داد ؛ و ملک
اسمعیل بنواحی کَرَج میان قزوین < و . . . > با سلطان برکیارق مصاف
12 داد در اوّل سنه ست و ثمانین و اربعه [۴۸۶] ، شکسته شد ،
با پیش زبیده خاتون خواهرش آمد ماذر برکیارق در رجب این
سال ، و هم در نهم رمضان این سال او را بکشتند

3 چون : — AEH || انر AEH : اسفهلار انر (بضم ففتح) — راوندی || وبلکابک
سرمز — ابن الاثیر : بلکانک و سرمن H و ملکاکک و سرمن E وبلکابک و سرمز A وبلکابک —
راوندی || 4 میانه EH : میان A || 5 بَرکیارق EH : برکیارق A || 8 باصفهان EH : — A ||
11 میان قزوین < و . . . > : میان فرزند H میان قزوین E ، — A و راوندی || 12 شد A
و راوندی : — EH || 13 پیش AE : + خواهر H || خواهرش AE : — H || 14 و هم AE :
H || نهم رمضان : نهم ره H رمضان AE و راوندی

3-4 بلکابک سرمز : شهنه اصفهان بود و از طرف باطنیان کشته شد ، ابن
الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۲۰۴ (در سال ۴۹۳) ؛ راوندی ، ص ۱۴۱ ، حاشیه ۶ || 7 ترکان
خاتون ملک اسمعیل را الخ . . . : ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۵۲ || 14 نهم رمضان :
بقول ابن الاثیر (ج ۱۰ ، ص ۱۵۲) در شعبان

آنگاه تئیش^۱ عم^۲ برکیارق پسر الپ ارسلان که شام و دمشق
 إقطاع او بوذ از ملکشاه بعد از برادر طلب ملک کرده ، و چهار ماه
 در بغداد خطبه بنام او کردند ، خروج کرد ، بکبهستان عراق آمد ؛
 3 سلطان برکیارق بآندک لشکر باصفهان شد ، که طاقت مقاومت ملک
 تئیش نداشت ؛ و ترکان خاتون نمانده بوذ در رمضان سنه^۳
 6 سبع وثمانین واربعمایه [۴۸۷] ؛ و شوال این سال برکیارق در اصفهان
 شد ، و برادرش محمود باستقبال او بدر آمد ؛ و از پشت اسپ
 یکدیگر را در کنار گرفتند ؛ برکیارق از روی شفقت و اخوت او را
 بوسه داد ، و کرم پپرسید ؛ هم در روز انُر و بلگابک که امیر بزرگ
 و پسر خوانده^۴ ملکشاه بوذ ، و تبّع بسیار و غلامان بی شمار داشت ،
 برکیارق را در کوشک میدان اصفهان باز داشتند ؛ و اتفاق کردند ،
 12 که او را میل کشند ، که ازو هراسان بوذند ، و ولیّ عهد او بوذ ،
 تا ملک بر محمود قرار گیرذ ؛ ناگاه محمود را آبله برآمد ، مصاحبت در
 توقف دیدند ، تا حال محمود بچه رسد ؛ محمود هم در آن هفته در
 15 شوال سنه^۵ سبع وثمانین واربعمایه [۴۸۷] وفات یافت

2-3 بعد از ... کردند C — راوندی || 2 طلب AE : طالب H || 3 و بکبهستان AE :

بکبهستان H || عراق EH : — A || 6 و شوال A : شوال EH || 7 بدر AE : در H ||

9 بلکابک AH : بلکابک E || 10 خوانده^۴ EH : خواند A || 11 داشتند — راوندی :

داشت C || 12 او را ... هراسان : در E محو شده || 13 محمود را AH : محمود E ||

14 حال AE : حالت H

1 آنگاه تئیش الخ ... : ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۵۷ (در سال ۴۸۷) ؛

زبدۀ ، ص ۸۴ ؛ اخبار ، ص ۷۵ بعد || 5 ترکان خاتون نمانده بوذ : ابن الاثیر ،

ج ۱۰ ، ص ۱۶۳ || 6 و شوال این سال : کذا در ابن الاثیر (ج ۱۰ ، ص ۱۵۸) ||

12 میل کشند الخ ... : ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۵۹

برکیارق را برون آوردند ، و بر تخت نشاندند ؛ و مؤید الملک
 پسر نظام الملک از خراسان در رسید ، وقت کار وزیر شد ؛
 3 و برکیارق را نیز آبله بر آمد ، چنانک ازو نیز مایوس شدند ، و طمع
 حیوة ببریدند ، پس شفا یافت و تندرست گشت ؛ سپاه جمع کرد ،
 و بهمدان آمدند ، و با تتش مصاف دادند در صفر سنه ثمان و ثمانین
 6 و اربعمایه [۴۸۸] ، و ظفر برکیارق را بوذ ؛ و در مصاف تتش کشته
 شد ، عمرش سی و سه سال و پنج ماه بوذ

در اثنای آن فخرالملک بن نظام الملک از خراسان رسید ،
 9 و بسیار آلت پادشاهی و پیش کشی و تجمل از برای درگاه سلطان
 آورد از سر پرده جهرمی و نوبتی اطلس و سلاحهائ نیکو و ساخته
 مرصع ، و وزارت بستند ؛ مؤید الملک برادر خود فخرالملک نوشت

شعر [هزج اخرب] :

12

من سخت بخانه کردند بسته کمر تو تیز بخانه کندم کرده تبر
 از روی خرد نزید ای جان پذر از من همه خیر آید و از تو همه شر

2 در رسید AE: رسید H || 3 و برکیارق را EH: و برکیارق A || 6-7 و در ... بوذ:

در همه نسخه ها قبل از کلمه « و مجد الملک » « ص ۶۲ ، سطر 10 » بهیونشته است ||

9 و بسیار H: و بسیاری AE || از برای AE: ار راب H (۴) || 11-14 مؤید الملک ...

شر C: — راوندی || 11 برادر EH: برادر A || 13 بخانه: خانه AEH || 14 b از EH:

کر A (لعل: کز) || واز: ووز H ووز AE

1 و مؤید الملک الخ .. رجوع شود به زبده ، ص ۸۵ || 5 با تتش مصاف دادند:

در قریه بنام داشیلو ، رجوع شود به زبده ، ص ۸۵ ؛ اخبار ، ص ۷۶ ؛ ابن الاثیر ،

ج ۱۰ ، ص ۱۶۶ ؛ بعد ؛ راوندی ، ص ۱۴۳ ، حاشیه ۲ || 8-11 فخر الملک ...

وزارت بستند: زبده ، ص ۸۶ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۷۲ ؛ بعد

- بعد از آن ملاحظه برکیارق را کرد ززند، در وقت زدن کرد
 نبترسیده بود، بروی زیادت اثر نکرد، ومُهلک نبود؛ این سخن
 3 مجرب و آزموده است: بهر وقت که کسی را زخمی زنند، واو نبترسد،
 وبلزاء آن مکافاتی بکنند، قطعا او را از آن زخم مضرتی نرسد؛ اما
 اگر بهراسد وبترسد، وزخم نیز ضعیف بود، بیم هلاکت بود
- 6 برکیارق چون ازان رخم شفا یافت، روی بخراسان نهاد بچنگ
 عم خود ارسلان آرغو؛ وبرادر خود سنجر را واتبک امیر حاجب
 قاج را بمقدمه لشکر بفرستاد، واو بر عقب ایشان با لشکری ساخته
 9 میرفت در سنه تسع وثمانین واربعمایه [۴۸۹]؛ وبا خود سخت اندیشناک
 می بود از ارسلان آرغو، واز حشم پنهان میداشت، چه او پادشاهی
 دلیر متهور با شکوه بود؛ قضا چنان افتاد در ازل که پیش از وصول
 12 ارسلان آرغو را در مرو غلامچه کاردی زد، وبکشت؛ وبرکیارق
 مین غیر سیف ودم مہراق بسر پادشاهی وخزاین نامتناهی
 رسید؛ واز آنجا بمعبرکیلفت بترمذ رفت، ومال وخزاینی که

1- 5 در وقت ... هلاکت بود C: — راوندی || 2 نبترسیده بود EH: نبترسید A ||

3 است EH: + که A || 4 بکنند A: بکنند EH || 5 بیم AE: هم H || 6 یافت EH:

— A || 7 عم خود AH: الب E || ارسلان ارغو C وزیده (ص ۸۵): ارسلان ارغون -

راوندی وابن الاثیر || امیر AE: — H || 8 ساخته EH: — A || 12 ارغورا EH:

ارغو A || غلامچه EH: + او را A || وبرکیارق C: + مصراع - راوندی ||

14 کیلفت A: — EH، راوندی

1 کارد ززند: ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۱۷۲ (در رمضان سال ۴۸۸)؛

راوندی، ص ۱۴۳، حاشیه ۴ || 6 روی بخراسان نهاد الخ: ابن الاثیر، ج ۱۰، ص

۱۸۰ ببعد (در سال ۴۹۰) || 12 کاردی زد: زبده، ص ۲۵۸؛ ابن الاثیر، ج ۱۰،

ص ۱۷۸ (در سال ۴۹۰) || 13 من غیر الخ: رجوع شود به راوندی، ص ۱۴۴،

حاشیه ۱ || 14 کیلفت: نام این محل را درکتب جغرافی متداول نیافتم

آنجا از قدیم باز مدّخر بود از قلعه بزیر آورد ، و ملک سنجر برادر
خود را بخراسان بملکی بنشانند ، و روی بعراق نهاد

3 و در آن وقت که مؤید الملک از وزارت معزول شد ، و برکیارق
بخراسان رفت ، مؤید الملک پیش اُنُر بلغابک شد باصفهان ، که
بنده خاصّ ملکشاه بود ، و گفت : تو از محمود پسر ترکان خاتون
6 چه کمتری ؟ نیز پادشاهی او از تو بود ، و پسر خوانده سلطان بوذی ،
و از همه فرزندان عزیزتر ؛ و امروز وقع و شکوه تو در دلها بیش
ازانست ، که ازان دیگر ملکان ، و بمردی و مردی و لشکر و بهمه
9 هنرها افزونی ؛ و رعیت دوستدار و هواخواه تو آند از جان و دل ؛
مرا ایشان بر آن میدارند ، که ترا بیادشاهی بنشانیم ، و این شهر و نواحی
نگاه داریم ، و مردم در حبّ و امن افتند ؛ چندانچه یک فتح
12 بکردی ، جهان ترا مسلم شد

اُنُر بلغابک این دمدمه و غرور ازو قبول کرد ، و برپهان او
در چاه جاه و پادشاهی رفت ، و نخوت سلطنت در دماغ او جای
15 گرفت ؛ و سر پرده پادشاهانه و نوبتی در خور آن سرخ القاب او بر
دهلیز سر پرده نوشته بزدند ، و بارگاهی بنهاندند ، و باطراف پارس
و کرمان مُسرّعان و پیکان دوانیذند ، که پادشاه نو برخاسته است ؛

1 آنجا H : AE — باز H : + آنجا AE || 2 بخراسان AE : H — ||

4 اُنُر بلغابک C : اُنُر — راوندی || 10 مرا EH : مر A || 11 حصب ~ امن AE ||

12 بکردی AE : بکردی H || 13 او EH : A — || 14 در دماغ AH : دماغ E ||

15 پادشاهانه AE : + سر پرده پادشاهانه H || 16 نوشته EH : A — || 17 و پیکان AE :

H — || دوانیذند که پادشاه EH : دوانید که پادشاهی A

اُنر بلگابک بعزم عصیان روی بری نهاد، بناحیت ساوه بمرحله انجیلاوند باطنیاناش کارد زدند، در اوائل محرم سنه اثنین و تسعین و اربعمایه [۴۹۲] کشته شد

3

مؤید الملک چون آن گناه کرده بود، وازو آن حالت واقع شده، بگنجه گریخت پیش سلطان سعید محمد — اَنَارَ اللّٰهُ برهانه و اُسکَنَه جنانه —؛ و او را بر طلب عراق و خراسان داشت، و رایاه امیدمند زد؛ و در شوال سنه اثنین و تسعین و اربعمایه [۴۹۲] از گنجه نهضت فرمودند باندک سپاهی بصوب عراق؛ و سلطان برکیارق از خراسان باز گشته بود، و بکهستان عراق آمده؛ و مجد الملک ابو الفضل قمی مستوفی حضرت سلطان بود و کار ممالک بذو مفوظ؛ و چون از قم بود، امرای دولت و ارکان حضرت را با او نسبت مذهب و اعتقاد خوش نبود؛ سایر حشم بذین واسطه بر سلطان برکیارق بیرون آمدند، چون اینانچ بیغو آخربک و پسران امیر اسفهلار پرسق و غیر ایشان قصد سر مجد الملک میکردند؛ سلطان اجابت نمی کرد، و گفت: مهابت و ناموس و نفاذ حکم برخیزد؛ غوغای کردند، و قصد خیمه مجد الملک کردند؛ او بگریخت، و در نوبتی سلطان

2 در اوائل H: در اول AE || 3 و اربعمایه A: — EH || 5 سعید A و راوندی:

سعد EH || 6-7 و او را ... زد C: — راوندی || 7 امیدمند زد EH: امید می زد A ||

9 آمده: + و در صفر سنه ثمان و ثمانین و اربعمایه باز عمش تتش بچنک برکیارق آمد

AEH «مقایسه کنید اینجا ص ۵۹، سطر 6-7»، مظاهراً این عبارت در حاشیه بوده

است و بسو اینجا نوشته || 10 مجد الملک EH: — A || سلطان بود A: سلطان EH ||

11-13 و چون ... بیرون آمدند C: — راوندی || 12 نسبت H: بسبب AE ||

13 آمدند EH: — A || 15-16 کردند و AE: — H || 16 او بگریخت AE: — H

3 کشته شد: رجوع شود به ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۱۹۲-۱۹۳ || 10 و مجد

الملک ابو الفضل القمی الخ ...: زیده، ص ۸۸ (در سال ۴۹۲)، مجد الملک در آن رقت

پنجاه و یک سال داشت)؛ ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۱۹۶ (بیمه (در همان سال)، راوندی،

ص ۱۴۶، حاشیه

پیش حرم آمد، خیلخانه^۱ او جمله غارت کردند، و بسططان پیغام دادند،
 که اورا بما سپار؛ سلطان اجابت نمی کرد، و مجد الملک میگفت: ای خداوند
 3 عالم چون میدانی که مصاحت ملک تو درین است، بگذار، تا بنده
 بیرون شود، تا آنچه مرادست ایشان را بکنند؛ سلطان دستوری نمی داد،
 و سپاه جمله برنشسته بودند، و پیرامون سرا پرده^۲ سلطان صف زده،
 6 دست بغارت بردند، و از حشمت کناره کردند، و در نوبتی شدند؛
 و مجد الملک را بریش بدر کشیدند، و پاره پاره کردند

چون سلطان خون بدر نوبتی خاص بدید، و تجاسر و جرأت آن
 9 کافر نعمتان مشاهده کرد، با تیغی هندی چون قطره^۳ آب از شرج
 سرا پرده بیرون دوید، و روی بخیمه^۴ آخر بک نهاد، و شمشیر بدست
 و شاقی داد؛ آخر بک پیش باز آمد، و زمین ببوسید، و در خاک
 12 افتاد؛ سلطان گفت: این چه بی رسمیست، که این جماعت میکنند؟
 حرمت حرم ما نداشتند، و ناموس سلطنت بردند؛ بر نشین، و بانگی
 برین ناکسان زن، و پیرس که ملتمس شما چیست؟ آخر بک منافق
 15 خدمت کرد، و سلطان را در خیمه بنشانند، و خود بر نشست؛ چون
 با ایشان همداستان بود و موافق، حاجبی را باز فرستاد، که این قوم
 سخن بنده نمی شنوند، و رای بی رسمی دارند؛ تدبیر سلطان آنست،
 18 که سر خویش گیرد، و از جانبی بیرون رود؛ سلطان گفت:

1 پیش ... آمد EH : رفت پیش حرم A || 4 شود H : رود AE || مرادست
 ایشان را H : مراد ایشان است AE || 5 و پیرامون EH : و پیراهن A || 6-5 زده دست AE :
 زده دست H || 7 و مجد الملک را H : و مجد الملک AE || 8 و تجاسر AE : — H ||
 9 شرح H : شرح E سرح A || 10-11 و روی ... داد C : — راوندی H || 11 و شاقی A :
 و شاقی H شاقی (؟) A || 14 ناکسان AE : — H || 17 و رای H : و روی AE ||
 18 کیزد EH : کردند A

چندان تسکین ایشان بکن ، که من با چند غلام و شاق بیرون روم ؛
و در حال با چند نفر غلام از لشکرگاه بیرون رفت ، و بر صوب
رئی روان شد

3

سلطان محمد نزدیک رسیده بود ، بهمدان آمد ؛ و پنج نوبت
بزد ، و تمهید رسوم سلطنت کرد ؛ مؤید الملک وزیر در خفیه بر
عداوت برکیارق او را باعث می بود ، و قصدها میکرد ؛ برکیارق از
خراسان و گرگان و رئی و حوالی آن سپاهی جمع کرد ؛ سلطان محمد
روی بنو نهاذ ؛ مصاف دادند ، سلطان محمد منهزم شد ، و مؤید الملک
گرفتار گشت ؛ چند روز در بند بود ، بسطان پیغام فرستاد ، و گفت :

9

شعر [رمل] :

ز ابتدای کون عالم تابعهد پادشاه

از بزرگان عفو بودست از فرودستان گناه

12

و در اثنای پیغام گفته بود ، که بغرامت این جریمت خزانه را
صد هزار دینار خدمت میکنم ، بشرط آنکه گناه بنده ببخشد ،
و تشریف وزارت ارزانی فرماید ؛ سلطان از سر مرحمت و لطف
اجابت کرد ؛ او بیک هفته تمام بگزارد ؛ قرار رفته بود ، که دیگر
روز چون مال تمام بگزارد ، دوات وزارت پیش او نهند ، میان او و اصحاب

15

1 بیرون H : بدر AE || 2 با چند نفر غلام C : باده پانزده خاصکی - راوندی ||
6 و قصدها AE : و قصدها H || 8 مصاف EH : و مصاف A || 9 کشت EH : شد A ||
12 بسطان H : و بسطان AE || 10 شعر A : EH — || 11 کون EH : دور A ||
بزرگان EH : بندکان A || 16 بگزارد E : کردو H بگزارد و A

8 مصاف دادند الخ. : در رسم جمادی الاخره سال ۴۹۴ ، رجوع شود به
ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۲۰۵ ببعده

- خزانه در تفاوت نقد و جنس خلاقی میرفت ؛ اودر استیفاء آن استقصاء
 میکرد ، ودر آن روز تأخیر و تقصیر افتاد ، تا دیگر روز گرمگاهی
 3 سلطان در خیش خانه آسایش داده بود ؛ طشت داری بظن آنک
 سلطان خفته است ، با شخصی دیگر بر سیل مفاوضه میگفت ، که
 آل سلجوق بی حمیت قومی اند ، مردی این همه سختی بر روی سلطان
 6 آورد ، یکبار بنده پذیرش را بران داشت ، که پادشاهی طلبند ،
 و عصیان کند ، و آلت سلطنت از سر پرده و چتر جهت او راست کرد ؛
 و باز بگنجه رفت ، و برادرش را برانگیخت ، و او را یکچندی یاوگی
 9 گردانید ؛ اکنون او را وزارت میدهد ، و برو اعتماد میکند ، و بطمع
 مال بگفتار ناهموار او راضی و مغرور میشود ؛ سلطان در خشم شد ،
 و بانیمه چون آب بر دست از خرگاه بیرون آمد ، و مؤید الملک را
 12 حاضر کرد ، و بفرمود ، تا چشمش باز بستند ، و بر کرسی نشاندند ،
 و بیک زخم سرش از تن جدا کرد ؛ سلطان باطشت دار نگریست ،
 و گفت : حمیت سلجوقیان چنین باشد ، و آن وزیر بر سر آن کلمه
 15 بیهوده طشت دار رفت

2 ودر AE : در H || 3 سلطان AH : E || خیش خانه C : خرگاه خویش -
 راوندی || 4 بر سیل مفاوضه H : بمفاوضه AE || که EH : A || 5 بر روی EH :
 بر وی A || 7 از سر پرده ... کرد H : از (او A) چتر و سر پرده راست کرد بجهت
 او AE || 10 بگفتار AE : بگفتار H || راضی و AE : H || در خشم EH :
 بخشم A || 11 بردست EH : بدست A || 13 جدا کرد C : + و سر هنوز بردوش بود که
 بجنبید سر بر زمین افتید - راوندی || نکریست E : راوندی : بکریست AH || 14 بر H :
 در AE || 15 رفت C : + پس طشتدار بکریخت و دکر روی سلطان نیارست دید - راوندی

13 سرش از تن جدا کرد : در سال ۴۹۴ ؛ برای این حکایه رجوع شود به
 تاریخ کزیده ، ص ۵۰۲ ؛ بعد ؛ روضة الصفا ، ج ۴ ، ص ۱۰۹ ؛ حبيب السیر ،
 ج ۲ ، ص ۵۰۳ ؛ در ابن الاثیر (ج ۱۰ ، ص ۲۰۶) وزبدة (ص ۸۸ ؛ بعد) این
 حکایت طشت دار مذکور نیست (راوندی ، ص ۱۴۸ ، حاشیه ۳)

میان برادران* برکیارق و محمد پنج نوبت مصاف بود ، چهار بار ظفر برکیارق را بود ، و یکبار محمد را

- 3 برکیارق روز پنجشنبه دوم ربیع الآخر سنه ٤٩٨ ثمان وتسعين واربعمایه [٤٩٨] وفات یافت بعد از مصاف محمد بن ملکشاه ؛ برکیارق پسری چهارده ساله داشت ، نام او ابو الفتح ملکشاه ؛ اتابک او امیر ایاز سلطنت بجهت او طلبید ، و در اصفهان و بغداد وری و دیگر بلاد خطبه بنام او خواندند ؛ سلطان محمد او را بگرفت ، و در جمادی الآخر سنه ٤٩٨ ثمان وتسعين واربعمایه [٤٩٨] میل کشید ، و باصفهان در بند کرد ، و ایاز را بکشت
- 9

ولادت برکیارق باصفهان بود در محرم سنه ٤٧٤ اربع و سبعین واربعمایه [٤٧٤] ، و اوّل پادشاهی او در سنه ٤٨٦ ست و ثمانین واربعمایه [٤٨٦] ، مدت ملک و پادشاهی او دوازده سال بود ، و مدت عمرش بیست و پنج سال

12

بغایت خوب چهره و معتدل قامت ، خط و محاسن او بهم پیوسته ، ابرو گشاده و لب از هذیان بسته ، و اوقات او بر خیرات مقصور و مصروف بود

15

الوزير: عز الملک الحسين بن نظام الملک

2 برکیارق را H : با برکیارق AE || 3-8 برکیارق ... بکشت C : — راوندی ||
13 بغایت EH : و بغایت A || بهم + بهم H || 15 بود AE : — H || 16 عز الملک A
و راوندی : عز الملک بن EH || الحسين — راوندی و زبده : الحسن AEH

1 پنج نوبت مصاف بود : اول آن در سال ٤٩٣ ، دوم در ٤٩٤ ، سوم و چهارم در ٤٩٥ ، پنجم در ٤٩٦ بود ، رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ١٠ ، ص ١٩٩ ببعد ، ٢٠٥ ببعد ، ٢٢٤ ببعد ، ٢٢٧ ببعد ، ٢٤٨ ببعد (راوندی ، ص ١٤٨ ، حاشیه ٤) ||
4 برکیارق پسری الخ ... : ابن الاثیر ، ج ١٠ ، ص ٢٦١ ببعد ؛ بقول ابن الاثیر ملکشاه آزمان که بجای پدرش سلطان شد عمرش ٤ سال و ٨ ماه بود || 10 ولادت برکیارق الخ : رجوع شود به ابن الاثیر ، همانجا ؛ زبده ، ص ٧٨

- وقع ملاحده مجاهدت بی اندازه کرده ، و در حفظ بیضه^۱ اسلام ید
 بیضا نموده ، و بداس قهر خار کفر و بدعت دروذه ؛ و هر که در کوه
 بدر شهر اصفهان دیزه باشد ، داند ، که او در فتح آن قلعه وقع
 3 آن طایفه چه زحمت و کلفت تحمل کرده ، و سختی کشیده ؛ مدت هفت
 سال در آن مجاهدت نیا سوز ، تا هر کرا با ایشان نسبتی بود ، همه را
 نیست کرد ، و جرثومه^۲ ایشان از بیخ بکند
 6 بغایت کریم و خیر و جواد بود ، و عقیف نفس متقی متورع
 پارسا ؛ و مکوس و ضرائب از حجاج و تجار بینداخت ؛ و هر قصه
 9 که باو دادندی ، تا آخر تمام بخواندی ، و بموجب عدل و انصاف
 و راستی جواب آن فرمودی
 در ابتدای حال پادشاهی بیغداد رفت بچنگک صدقه وایاز ،
 12 که بنده^۳ پذیرش بوزند ، و عاصی شده ، و سپاهی بی قیاس برایشان جمع
 آمده ، چنانک در مصاف شوکت و عدت ایشان بر سلطان راجح بود ؛
 سلطان را مدد آسمانی و نصرت ربانی بودی
 آورده اند که در آن روز مصاف از آسمان بالای خصمان ابری
 15 سیاه و آتشی ورعد و برق بادید آمده بود ، و شکل ارذهائی که آتش
 از دهان او بیرون می آمد ، که از هیبت آن جمله سلاحها بینداختند ،
 و مرگ را بشناختند ، و هول و فزع قیامت معاینه مشاهده کردند ،
 18

1 کرده AE : میکرد H || 3 شهر H (؟) : — AE || 7-10 بغایت . . . فرمودی C :

— راوندی || 7 کریم ~ خیر AE || و عقیف نفس H : عقیف النفس AE || 8 و ضرائب E :

و ضرائب AH || 11 حال AE : سال H || 12 پذیرش بوزند C : برادرش بود - راوندی ||

16 و برق AE : و برق H || بادید AE : بادیده H || 18 بشناختند AH : بساختند E

- و خوف و خذلانی بر ایشان افتادند ، که با یکدیگر نایستادند ؛ صدقه
در مصاف کشته شد ، و ایاز گرفتار آمد ، او را نیز سیاست فرمود ؛
3 و سر صدقه را پیش ملک سنجر فرستاد بخراسان
- و بآیام قترت برکیارق و محاصمت و مکاشفت بجهت ملک کار
ملاحده مخاذیل نیرو میگرفت ؛ و بهر شهری داعیان ایشان پراکنده
6 شدند ؛ در اصفهان ادیبی بود ، او را عبد الملک عطاش گفتندی ؛
در ابتداء خود را بتشیع نسبت میکرد ، ائمه اصفهان بقصد او
برخاستند ؛ او بری گریخت ، و از آنجا پیش ... حسن صباح آمد ،
9 و بخط او پس از آن مکتوبی یافتند ، که بتازی بدوستی نوشته بود ؛
در اثنای آن گفته ، که وَقَعْتُ بِالْبَزَّازِ الْأَشْهَبِ فَكَانَ لِي عِوَضًا
عَمَّا خَلَفْتُهُ ؛ و عبد الملک عطاش پسری داشت احمد نام ، در عهد
12 پندر < کرباس فروشی کردی و > چنان نمودی ، که من بر مذهب
و عقیدت پندر منکرم ، و ازو تبرّا کردی ؛ چون پندرش بگریخت ،
او را تعرضی نرسانیدند

1 و خذلانی AE : و خذلان A || افتادند EH : افتاد A || 2 کشته شد EH :
کشتند A || فرمود C : + و صدقه را در میان کشتگان باز یافتند بنشانی چند که بر تن
داشت - راوندی || 6 عبد الملک EH : + بن A || 8 پیش : در H و E جانی مقدار يك کلمه
بیاض است ، در A و راوندی این بیاض موجود نیست || 10 گفته AE : + بود H ||
11 خلفته AE : خلخته H ، + بباز اشهب رسیدم و او را بر همه جهان بگزیدم و دل از آنچه
بگذاشتم برداشتم (!) ، و خط او معروفست و در اصفهان بسیار کتب بخط او موجود است -
راوندی || 12 کرباس ... کردی و - راوندی : - C || 13 چون EH : چو A

3 و سر صدقه را ... فرستاد : در کتب تواریخ که منبع آنها این کتاب است این وقایع
بهمن تفصیل نوشته است ، ولی اینجا مؤلف چند خطائی کرده است ، امیر ایاز در
۱۳ جمادی آخره سال ۴۹۸ کشته شد (زیده ، ص ۹۰ ؛ ابن الاثیر ، در وقایع همین سال) ؛
صدقه در سال ۵۰۱ در جنگ مقتول شد (زیده ، ص ۱۰۲ ، اینجا در سال ۵۰۰) ؛
ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۳۰۶ بعد ؛ اخبار ، ص ۸۰ بعد و راوندی ، ص ۱۵۴ ،
حاشیه ۲ || 9 و بخط او : رجوع شود برای خط او که معروف بود به ابن الاثیر ، ج ۱۰ ،
ص ۲۹۹ (راوندی ، ص ۱۵۶ ، حاشیه ۲)

- و قلعه^۱ در کوه که سلطان ملک‌شاه بنا فرموده بود، و شاه در^۲ نام نهاده، در غیبت سلاطین خزانه و اسلحه و وشاقان خرد و دختران برای^۳ را آنجا بردندی، و جماعتی از دیالمه و معتمدان حافظ و حارس آن بوژندی؛ احمد بن عبد الملک خود را بمعلمی و شاقان و غلامان بر آنجا جای کرد، و گه گاه بشهر آمدی، و از بهر دختران برای جامه خریدی و میقنع و هر متاع که ایشان را بایستی؛ و با دیالمه خلوتها^۶ می ساخت، تا همه دعوت او قبول کردند، او حاکم قلعه شد، و جمله حافظان تبع او گشتند؛ بعد از آن بدر شهر بنزدیکی دشت گور دعوت خانه^۹ ساخت، هر شب از شهر جماعتی بیامزندی، و دعوت پذیرفتندی، و بایشان تقریر کردی، تا هر قومی در محلت خود جماعتی را بر بدعت دعوت کردند، و تخم ضلالت و جهالت در ساحت سنیه^{۱۲} ایشان پراگندندی، و بدعت خانه بردندی؛ تا قریب سی هزار مرد بدعت او رغبت کردند، و مسلمانان را می ذردیزند، و هلاک میگرد
- در عهد او شخصی نابینا پدید آمد، او را علوی مدنی خواندندی؛ آخر روز بر در کوچه^{۱۵} خود بایستادی عصایی در دست، و دعا کردی، که خدایش بیامرزاد که این نابینا را دست گیرد، و درین کوچه برز، بدر خانه او که راه نا هموارست؛ و آن کوچه^{۱۵} بود دراز و تاریک چون

1 و شاه در^۲ EH : و شاه در کوه A || 4 بر آنجا EH : در آنجا A || 6 و مقنع و -

راوندی : و مقنع و EH و مقنعه A || 7 او EH : و او A || و جمله EH : و همه A

8 دشت کور A و راوندی : دشت کوه EH || 9 - 8 دعوت خانه^۹ AE : دعوت خانه^۹ H

9 هر EH : و هر A || پذیرفتندی EH : به پذیرفتندی A || 10 کردی EH : کردند A و راوندی

11 ضلالت A : دلالت EH ، - راوندی || 12 پراگندندی EH : به پراگندندی A

13 میگرد EH : میگردند A || 14 مدنی - راوندی : مدنی C || 15 بدر EH : بدر A

عصای H : عصا AE || و دعا EH : دعا A || 17 راه A : - EH

- 3 راه عدم ، و سرای او در آخر کوچه بوذ ؛ و در دهلیز سرای خود چاهی کنده بوذ ، قاعده² آن بیست گز و سرش دو گز ؛ چون مسلمانان او را بدر سرای رسانیدندی ، قومی آن شخص را بگرفتندی ، و در دهلیز کشیدندی ، و در آن چاه نگون کردند ؛ و از آن چاه منفذها با سردابها شاخسته بوذند و با سراها ؛ مدّۀ شش ماه برین برآمد ، و خلقی بسیار از جوانان شهر و پیران مفقود شدند ، و هیچ کس پی بیسر آن نمی بُرد ؛ تا روزی زنی درویش ازین سرای چیزی میخواست ، ناله³ شنید زار زار ؛ زن دعا کرد ، خدای تعالی بیمار شما را شما دهاذ ! مردم خانه اندیشیدند ، که یُمکین که زن را بر حیل ایشان وقوف افتد ، خواستند ، که او را بهانه⁴ نان دادن در خانه کشند ؛ زن را و همی شد ، بترسید ، و بگریخت ، و بدر کوچه قومی را گفت : از فلان خانه ناله⁵ زار و منکر شنودم ، و قومی قصد من کردند ؛ و مردم شهر جمله در جست وجوی غائبان خود بوذند ، جماعت بسیار بدر آن خانه آمدند ، و ناگاه در آن سرای رفتند ؛ افزون از سیصد چهار صد مرد و زن و جوان در آن سردابه دیدند ، بعضی کُشته ، و بعضی بچهار میخ بدیوار باز بسته ، و دوسه تن را از حیوة هنوز رمقی مانده ؛ آوازه در شهر افتاد ، خلایق

2 قاعده² ... گز C : — راوندی || بیست AE : نیست H || 3 رسانیدندی AE : رسانیدی H || شخص را AE : شخص H || 4 و از آن چاه H : و از آن AE || 5 شش AEH : چهار پنج - راوندی || برین EH : بدین A || 8 زار زار AE : زار H || 10 دادن AH : + او را E || 12 زار و E : — H زار A || 13 خود EH : — A || جماعت EH : جماعتی A || آن EH : — A || 14 رفتند AE : افتند H ، + و پیغولها و زوایای خانه جستن گرفتند ، راه سردابه بیافتند - راوندی || سیصد (+ تا A) چهار صد AEH : چهار صد پانصد - راوندی || مرد ... جوان (جوانان H) AEH : مرد - راوندی || 15 بچهار میخ H : — AE || 16 و دو ... مانده C : — راوندی || رمقی EH : یقی A || آوازه AE : آوازی H

روی بدان خانه نهادند؛ هرکسی خویشی و فرزندی و برادری باز می‌جست،
 غریبی و نفیری در شهر اصفهان افتاد، علوی مدّتی و زنش را بگرفتند،
 و دیگر یاران او را در غلوای آن فتنه بچستند، و ایشان را در میان
 بازار لشکر بسوختند

چون سلطان محمد از بغداد با اصفهان آمد، کار آن جماعت
 قوی شده بود، و ذخایر بسیار بر قلعه برده؛ تا مدت هفت سال
 در آن کار شد با جدّت و مبالغت؛ سلطان و آلت و عدّت لشکر و مدد
 عوام شهر و ولایت تا آن قلعه بصلح بستند
 و وزیر سلطان سعدالملک آوی را جماعت ائمه اصفهان چون
 قاضی صدرالدین و عبدالله خطیبی متهم میداشتند، و چند بار حال
 او با سلطان گفته بودند، باور نمی‌کرد، و بر وی اعتماد تمام
 داشت؛ او را حاجبی بود، که بر جمله خفایاء اسرار او واقف
 بودی، و هیچ سرّ از او پنهان نداشتی؛ درین میانه احمد عطاش کس
 بسعدالملک فرستاد: مردان کار نماندند، و قلعه بخوایم داد؛ سعد

1 فرزندی ~ برادری AE || 2 و نفیری EH : — A || 5 محمد A : — EH || 6 بوذ

EH : — A || 9 آوی EH : آبی A || 10 صدرالدین AH : رکن الدین E ، + الخجندی-راوندی ||
 و عبدالله : و ابو عبدالله AEH || 12 که H : تا H || 14 بسعدالملک A : — EH || مردان
 کار نماندند (ماندند H) AEH : مردان از کار بماندند - راوندی

4 بسوختند: این روایت در همه کتب تاریخ فارسی مثل تاریخ کزیده، روضة الصفاء
 و غیرها همین تفصیل موجود است || 6 هفت سال: باید که دو سال باشد، زیرا
 این قلعه در سال ۵۰۰ ضبط شد || 8 تا آن قلعه بصلح بستند: رجوع شود به زبده،
 ص ۹۱؛ ابن الاثیر، ج ۱۰، ۲۹۹، بعد (در سال ۵۰۰) || 10 عبدالله
 الخطیبی: در زبده (ص ۹۱) عبدالله؛ در راوندی (ص ۱۵۸) و اخبار (ص ۸۳):
 عبیدالله الخطیبی و رجوع شود به ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۳۳۱ || 12 او را حاجبی بود:
 یعنی، چنانکه از سیاق مفهوم میشود، سعدالملک را؛ ولی در راوندی (ص ۱۵۸)
 بجای «او را» «مؤیدالملک را» هست

- الملك جواب داده بود ، که یک هفته دیگر چنانکه هست صبر کنید ؛
 چندانکه ما این سگ را از میان برگیریم ، یعنی سلطان را ، و ذخیره
 اینک می فرستیم ؛ سلطان محروم مزاج بودی ، و هر ماه فصد کردی ؛
 3 سعد الملك فصادی آورده بود ، و یک هزار دینار سرخ و تختی جامه
 بوی داده ، و آن بدبخت را بغرور فاسد بفریفته ، و نیشی زهر آلود
 داده ، تا سلطان را بدان نیش فصد کند ؛ از سگالش بد وزیر و پیغام
 عطاش و جواب سعد الملك حاجب خبر داشت ، با زن خود بگفت ،
 و این سر را با او در میان نهاد ؛ زن را مؤولی بود بغایت بروفته ، شبی
 9 در اثناء حکایات و عتاب از سر ناز و دوستی آن حال با مؤول بگفت ؛
 آن مؤول با کامل نامی دوستی داشت ، که وکیل صدرالدین خجندی بودی ؛
 او هم در شب این ماجرا با صدرالدین بگفت ، و او بی توقف هم
 12 در شب بدر سرای سلطان آمد ، و بخلوت این سر عرضه داشت ؛
 سلطان دیگر روز تمارض نمود ، و فصاد را بخواند ؛ چون فصاد
 بازوی سلطان بیست ، و نیش بیرون آورد ، سلطان از روی هیبت
 15 و سیاست و انکار تیز در وی نگاه کرد ، فصاد را لرزه بر اعضا افتاد ،
 و گفت : ای خداوند بجان زینهار ! و صورت حال برآستی تقریر کرد ؛

1 چنانکه EH : چنان A || 2 از میان برگیریم E : از دست برگیریم H از
 میان برداریم A از پای برگیریم - راوندی || سلطان را AE : سلطان H || 3 و هر AE :
 + و هر H || 6 کند EH : A - || بذ AE - : H || 7 عطاش : در H این کلمه بضم
 حرف عین نوشته است || خبر EH : وقوف A || 8 سررا EH : سر A || 9 آن EH :
 این A || 10 آن مؤول ... بودی EH : A - || با کامل نامی : با کامل نام H بکامل نامی E
 کامل لقبی - راوندی || دوستی داشت H : E - || وکیل صدرالدین خجندی EH : از وکلای
 شرف الاسلام - راوندی (ص ۱۶۰) || 11 این AE - : H || و او EH : او A || 12 در
 شب AE : از شب H || 13 چون AE - : H || 16 زینهار AH : زینهار E || و صورت H :
 و E ، A - || برآستی H : بچگونگی E چگونگی A

سلطان فرمود، تا هم بدان مبضع فصّاد را فصد کردند، در حال سیاه شد؛ و جان بداد

- 3 سلطان را در إلحاد سعد الملک هیچ شکی و شبهتی نماند؛ تا دیگر روز او را و ابوالعلاء مفضل را بیاویخت؛ و بعد از دو روز قلعه بسپردند، و احمد عطاش را بریز آوردند؛ دست بسته بر اشتری نشانده، در اصفهان بردند؛ و افزون از صد هزار مرد وزن و کوزک بیرون آمدند، 6 و محنتان بادهل و دف و طبلك او را در شهر می بردند؛ و نثارها از سرکین و خاکستر و امثال آن بر سر وی می ریختند؛ شخصی او را در آن حالت پرسید، که تو دعوی نجوم می کردی، عجب که در طالع خود چنین 9 روز ندیدی؛ جواب داد، که در احکام طالع خود دیده بودم، که بحالتی در اصفهان روم، که هیچ پادشاه نرفته باشد، اما برین صفت ندانستم؛ آنگاه او را بنکالی و عقوبتی سخت هلاک کردند، و بسوختند، 12 و قلعه را خراب کردند، و بفتح آن قلعه فوراً فتنه آن مخاذیل در عراق فرو نشست
- 15 بعد از آن آتابک شیرگیر را با سپاهی تمام و عُدّت بنظام بیابان اَلَمَوْت فرستاد، و مدّتی آنجا حصار داد، کار برایشان تنگ شد؛

1 تا EH: که A || بدان EH: بدین A || 3 إلحاد EH: اتحاد A || تا EH: A —
4 مفضل AH: — E || 5 عطاش: در H در اینجا نیز بضم عین است، دو نسخه دیگر
حرکه ندارند 7 محنتان A و راوندی: EH — || او را A: — EH || 7-8 و نثارها ... می
ریختند A و راوندی: EH — || 8 او را H: ازو AE || 9 تو AH: — E ||
11 بحالتی EH: بحالّتی A || هیچ ... باشد H: با من لشکری و عظمتی باشد AE || برین EH:
بدین A || 12 ندانستم AE: نمی دانستم H || 13 خراب کردند AE: خراب کرد H ||
فورت EH: فوران A || 15 بیابان A: بیابان H بیابان E || 16 تنگ EH: ینک A

4 ابوالعلاء مفضل: ظاهر آیکی از اتباع سعد الملک (راوندی، ص ۱۶۰، حاشیه ۴)
15 بعد از آن آتابک شیرگیر: زبده، ص ۱۱۶، بیعد و ۱۲۳

ناگاه خبر وفات سلطان بایشان رسید ؛ امرای حضرت ایشان را باز خواندند

- 3 سلطان محمد پادشاهی عادل خدای ترس عالم دوست بود ، اما
بادخار مال میلی تمام داشت ؛ خواجه احمد بن نظام الملک در وزارت
او قصد امیر سید ابوهاشم همدانی کرد جدّ علاءالدوله ، و از سلطان
6 پانصد هزار دینار قبول کرد ، که ازو حاصل کند ، بشرط آنک او را
بدست او باز دهد ؛ پیش از رسیدن قاصد سید را خبر شد ، برنشست
با سه پسر ، و براهی مجهول بیک هفته باصفهان آمد ، و پنهان در شهر
9 رفت ؛ و از خواص سلطان خادمی را بطلبید ، که او را در پیش سلطان
برد ، لالا قراتگین را تعیین کردند ؛ او را بخواند ، و ده هزار دینار در
ده صرّه حاضر کرد ، گفت : این خدمتی تو است ، اگر امشب مرا
12 بخدمت سلطان بری ، که با او کلمه چند دارم بجهت مصلحت ملک ؛
لالا قراتگین هرگز چندان زرنندیده بود ، متحیر بماند ، گفت : این زر
بسلطان می باید داد ؛ گفت : نه این خدمتی خاص تو است ؛ لالا
15 عظیم مقرب و گستاخ بود ، او را در شب پیش سلطان برد ؛ سید
ابوهاشم مردی پیر بود ، و چشمهای پوشیده ، قتلغ خاتون زن سلطان
حاضر بود ؛ سید سلطان را دعایی بشرط و تضرع و تحشع بگفت ،

3 بود EH : A — || 4 احمد EH : A — || 5 کرد EH : A + که A + که
رئیس همدان بود - راوندی || علاءالدوله EH : + بود A || 6 کند AH : E — || 11 - 13 مرا ...
بماند گفت AE : H — || 12 چند دارم A : در E محوشده است || 14 بسلطان EH :
+ بری که A || 15 او را EH : + هم A

4 خواجه احمد : ضیاء الملک ابونصر احمد بن نظام الملک ، رجوع شود به زبده ،
ص ۹۶ ببعد || 5 امیر سید ابوهاشم : ابوهاشم الحسینی - زبده ، ص ۹۷ ببعد ؛ ابن
الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۳۶۹ ببعد (راوندی ، ص ۱۶۲ ، حاشیه ۳)

وبگریست ؛ قتلغ خاتون را برو رحم آمد ، درّی یتم داشت بیش بها ،
 که بهاء آن کس نمی توانست کردن ؛ پیش سلطان بنهاد ، وبگفت :
 3 خواجه احمد مدتهاست ، که قصد من و خان و مان من میکند ، شنیده ام ،
 که بنده را پانصد هزار دینار از پادشاه عالم خریده است ؛ از خداوند
 عالم سزد و روا باشد ، که فرزند زاده رسول پیر عاجز را بفروشند ،
 این بذنامی پادشاه را بود ، اکنون من بنده پانصد هزار دینار که او
 6 قبول کرده است ، بهشتصد هزار دینار میکنم ، و در حال میگزارم بشرط
 آنک او را بدست من بنده باز دهد ؛ سلطان را دوستی مال برحفظ
 وزیر غالب آمد ، از سید ابو هاشم قبول کرد ؛ سید خدمت کرد ،
 9 و باز گشت ، هم بدان راه با همدان رفت .

شحنه خزانه بر اثر او بیامد ، تا مال قبض کند ؛ چون بهمدان
 رسید ، خواست که سرای سید نزول کند ، و نزل خواهد ؛ سید
 12 مردی پیش او فرستاد ، که منزل تو کاروان سرای است یا صحرا ،
 و نفقه و اخراجات از کیسه خود باید کرد ؛ مقام تو اینجا همان مقدار
 باشد ، که زر وزن و نقد کنند ؛ غلام سخنی افزونی بگفت ، خواست که
 15 پای از حد ادب بیرون نهد ، او را گفت : با ادب باش ، والا
 بفرویم ، که همین ساعت ترا از در سرای در آویزند ، و صد هزار
 دینار دیگر باضافت این مال برم ، که بهای هزار غلام نیکو باشد
 18

1 برو H : بر E بدو A || 2 کردن AE : کرد H || وبگفت H : وگفت AE ||
 3 خواجه EH : — A || ومان من A : ومان EH || شنیده ام AE : شنیدم H ||
 5 عاجز را AE : عاجز H || 8 بنده AE : — H || باز دهد H : دهی AE || 10 هم EH :
 و هم A || 11 بهمدان AH : همدان A || 13 است یا صحرا EH : یا صحراست A ||
 14 نفقه و E : — H نفقه تو A || 15 زر EH : زر را A || وزن AH : بوزن E ||
 و نقد AE : — H || غلام AH : غلامی E || سخنی AH : بخت E || افزونی EH :
 افزون A || بگفت AH : گفت E

هر یکک به از تو؛ غلام بترسید ، بیکک هفته کار او بساخت ، چندانک وزن و نقد کردند ، که دانگی قرض نکرد ، و نه ملکی فروخت

3 و بفرمود تا درختها بر مقدار سه شبر ببریدند ، و میانشان کاواک

و تهی کردند ، هشتاد پاره چوب و کیسهای زندینجی بدوختند ، و در

هر کیسه ده هزار دینار < تعبیه > میکردند ، و در میان این چوبها مجوف

6 نهادند ، و تخته بر سر آن میدوختند ، و کمرها آهن در گرد آن

میگرفتند ؛ و بر چهل سراسر هشتصد هزار دینار با این غلام روانه

کرد ، و یک پول بغلام نداد ؛ غلام بکمتر از یک ماه باصفهان رسید

9 و آن حمل پیش سلطان نهاد ؛ سلطان پرسید ، که این مال بدین زودی

از کجا حاصل کرد ؟ غلام گفت : همه از خانه خویش بیرون آورد ،

و این روزگار نیز در وزن و نقد و تعبیه کردن رفت ؛ سلطان در آن

12 حال و کثرت مال آن مرد تعجب نمود ، و خواجه احمد را بنو تسلیم

کرد ، تا انتقام خویش از او بکشید ، و هر چه در حق سید ابوهاشم

سگالیده بود ، بدان گرفتار شد ؛ و چنین گفته اند ، که بالمال تهان

15 اَعْنَتُ الرِّجَالِ

2 نکرد EH : نکردید A || 3 کاواک و H : AE — || 4 زندینجی C :

بخاری - راوندی || 5 تعبیه - راوندی : AEH — || 6 تخته EH : تختها A || کرد EH :

کردن A || 8 غلام EH : و غلام A || 9 نهاد H : بنهاد AE || 10 کرد - راوندی :

کردی AEH || 11 نیز AE : H || وزن ~ نقد AE || رفت C : + اگر نه هم در

روز بنده را باز گردانیدی - راوندی || 12 آن مرد H : سید AE || 13 خویش EH :

خویشتن A || بکشید H : بکشد AE

12 تعجب نمود : در زبده (ص ۹۸) ، بروایت انوشروان بن خالد که این

مال قبض کرده بود منقول است || و خواجه احمد را بدو تسلیم کرد : بروایت اخبار

(ص ۸۳) سلطان او را عزل و بامیر حاجب عمر بن قراتکین تسلیم کرد ؛ دوازده سال

در حبس ماند (زبده ، ص ۱۰۲)

- ولادت سلطان محمد در شعبان سنهٔ اربع و سبعین و اربعمایه [۴۷۴] بود ، واول پادشاهی او بعد از وفات برکیارق در سنهٔ ثمان و تسعین و اربعمایه [۴۹۸] ، مدتهٔ پادشاهی اوسیزده سال تمام بود ؛ و مدت عمرش سی و هفت سال و چهار روز بود
- حلیت او : تمام بالا کشیده ابرو لون اندکمایه بزردی مایل محاسن سیاه وانبوه بطول مایل والله تعالی اعلم
- وزراء او < : الوزير : سعد الملك الآبی
- الوزير : خطیر الملك ابو منصور المیسبذی
- الوزير : ضیاء الملك ابو نصر احمد بن نظام الملك
- الوزير : ریب الدولة ابو منصور القیراطی
- < الحجاب > : الحجاب : عبد الملك
- الحجاب : عمر قراتکین
- الحجاب : علی بار
- سلطان محمد در حالت مرض پسر خود محمود را گفت : تاج بر سر نه ، و بر تخت نشین ؛ پسرش گفت : امروز روزی نیکو نیست ؛ گفت : بر پذیر تو نیکو نیست ؛ والا بر تو نیکوست ؛ بعد از او پسر او را بجای او بنشانند ، و در خراسان سلطان سنجر پادشاه بود ، حکایت او بیاید

5 لون EH : و لون A || 6 تعالی EH : A — || 7 وزراء او - راوندی : — AEH ||
 الآبی H : الآبی E و اخبار (ص ۸۳ ، حاشیه ۱) الا A || 8 المیسبذی EH : A — ||
 9 ضیاء الملك ... نظام الملك AH : در E محو شده || 11 الحجاب - راوندی : — AEH ||
 الحجاب عبد الملك AE : — H || 13 بار - راوندی : بار AEH || 14-17 سلطان محمد ...
 بیاید C : — راوندی || 15 نیکو H : نیکو AE || 16 نیکو EH : نیکو A || 17 بنشانند EH :
 نشانند A || او EH : A —

3 مدتهٔ پادشاهی* اوسیزده سال تمام : در اخبار (ص ۸۲) ۱۳ سنهٔ واشهرأ (و رجوع شود به راوندی ، ص ۱۵۲ ، ح ۲) || 7 سعد الملك الآبی : سعد الملك ابو المحاسن سعد بن محمد الآبی (اخبار ، ص ۸۳ و راوندی ، ص ۱۵۲ ، ح ۵) || 8 خطیر الملك : نامش محمد بن الحسین (اخبار ، ص ۸۳) || 10 ابو منصور : ابن الوزير ابی شجاع فاستوزره السلطان قبل وفاته بمدته شهرین (اخبار ، ص ۸۳) || 12 عمر قراتکین : در کتب عربی (مثل اخبار ، ص ۸۳) عمر بن قراتکین || 13 علی بار : بن عمرو (اخبار ، ص ۸۸)

سادسهم سلطان السلاطین معز الدین والدین < ابو الحارث >
سنجر بن ملکشاہ بن الپ ارسلان بن چغریک

3 سلطان سنجر پادشاهی بود از آل سلجوق ممتّع بطول عمر وطیب عیش
ونشر ذکر وجمع مال وفتح بلاد وقع أضداد وتسلیت عباد وترتیب
أجناد وظفر و مراد ، خدای ترس و شرمگین جواد کریم رعیت دوست
6 سپاهدار بود ، فرّکیان و آیین خسروان و اُهبّت جهاننداری وقواعد
شهریاری نیکو دانستی ، و ناموس ملک در همه وقتی نگاه داشتی ؛
و اگرچه در جزئیات امور سازه دل بوذی ، امّا رای صایب و عزیمتی
9 صادق داشت ؛ در وقت لشکر کشیدن و با خصم مصاف داذن مراسم
ودقایق آن بشرط داشتی

و از ابتدای عهد که بخراسان ملک شد از قبل برادر برکیارق ،
12 تا چهل سال نوزده فتح بکرد ؛ در هیچ وقت او را وهنی نرسید ،
و شکستی نیفتاد ؛ و دارالملک غزنه که از اولاد سلجوقیان هیچ کس قصد
آن نکرد ، بگرفت ؛ و از فرزندان محمود یکی را بملکی بنشانند ، که

1 سادسهم : والصواب ثامنهم || ابو الحارث - راوندی : — AEH || 2 چغریک C :
+ برهان امیر المؤمنین - راوندی || 3 بطول AH : بطوع E || وطیب AH : — E ||
4 ونشر AE : ونشو H || 6 فرکیان EH : ورکیان A (کذا) || 7 شهریاری AE :
پادشاهی H || وقتی EH : وقت A || 8 امور سازه EH : لعوده A (کذا) || بوذی EH :
بود A || 10 داشتی EH : دانستی A || 11 عهد EH : حال A || 12 بکرد H : + که AE ||
13 قصد AH : — E || 14 آن AE : او H

2 سنجر بن ملکشاہ : زبده ، ص ۱۲۵ ؛ ببعدها ؛ اخبار ، ص ۸۴ ؛ ببعدها ؛ ابن
الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۸۰ ؛ ببعدها ؛ راوندی ، ۱۶۷ - ۱۸۶ ؛ کزیده ، ص ۴۵۷ - ۴۶۳ ؛
روضة الصفاء ، ج ۴ ، ص ۱۱۱ - ۱۱۵ ؛ حبیب السیر ، ج ۲ ، ص ۵۰۷ - ۵۱۹ ||
13 دارالملک غزنه . . . بگرفت : در سال ۵۰۸ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۳۵۳ ؛ ببعدها ؛
زبده ، ص ۲۶۲ (راوندی ، ص ۱۶۸ ، حاشیه ۸)

- نام او بهرامشاه بن مسعود بود ؛ و هر روز قرار افتاد که هزار دینار از
 فرضه^۱ شهر بخزانه میرساند ؛ و عاملی از برای تحصیل این مال آنجا
 نصب کرد ، و بنشانند ؛ و ملوک سمرقند همچنین بگرفت ، که بعد از
 وفات برکیارق احمد خان عاصی شده بود ؛ سلطان چهار ماه حصار
 داد در سنه^۲ اربع و عشرين و خمسایه [۵۲۴] بستند ، و احمد خان را
 بگرفت ؛ و چندان ولایت که پدرش ملکشاه داشته بود مستخلص
 کرد ، همچنین ملک سیستان و خوارزم در ضبط آورد ؛ و آتسر
 ابن محمد بن نوشتگین غرجه‌ی را خوارزمشاهی داد ، و تاج الدین امیر
 ابوالفضل را ملوک نیم روز وزابلستان داد ؛ و در مصافهای معظم^۳
 پهلوان لشکر او بودی ، و او را در مصاف غزنین و جنگ پیلان
 مقامات است

- و بعد از وفات برادرش سلطان محمد در ابتدای سنه^۴ احدى عشر و خمسایه
 [۵۱۱] بعراق آمد ؛ سلطان محمود بن محمد بیادشاهی نشسته بود ، امراء
 او را بر آن داشتند ، که با عم^۵ مصاف داد ، شکسته شد ، و بهزیمت باصفهان

1-2 از فرضه^۱ E : فرضه^۲ AH || 2 آنجا H : AE || 3 همچنین EH : و همچنین A ||

3-5 بگرفت ... و خمسایه EH : در A بعد از کلمه^۶ « مستخلص کرد » (در سطر 6) میاید ||

7 همچنین AH : و همچنین E || 9 ابوالفضل را AH : ابوالفضل E || 14 بران EH :

بدان A

4 احمد خان : کذا در اخبار ، ص ۹۲ ؛ در ابن الاثیر (ج ۱۰ ، ص ۲۴۱) :
 محمد ارسلان خان || 5 در سنه^۷ ۵۲۴ : رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۶۵
 ببعد (راوندی ، ص ۱۶۹ ، حاشیه ۲) || 8 غرجه : غرجه (ابن الاثیر ، ج ۱۰ ،
 ص ۱۸۲ ؛ راوندی ، ص ۱۶۹ ، حاشیه ۳) || 9-10 ابوالفضل ... چنک پیلان :
 مثلا در چنک غزنویان در سال ۵۰۸ (ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۳۵۳ ببعد ؛ زبده ،
 ص ۲۶۲ ببعد ؛ اخبار ، ص ۹۱ ؛ راوندی ، ص ۱۶۹ ، ج ۶) ؛ و نیز رجوع شود
 به اغراض السياسة فی علم الریاسة محمد الکاتب السمرقندی (A. Ates^۸ ، Farsça grameri ،
 ص ۱۲۶ ببعد)

- آمد؛ با امرا مشورت کرد ، هر کسی بحسب مرتبه چیزی میگفتند ، که
 باز لشکر جمع کنیم ، وبا سلطان سنجر نبرد کنیم ؛ شخصی سُرخک نام
 3 بود ، گفت : هر چند مرا مرتبه مشورت نیست ، اما بنده قدیم این
 خاندانم ؛ آنچه مرا می نماید مصلحت در آنست ، که باشمشیر
 و کفن بخدمت عم روی ، رای او همه پسندیدند ؛ و سلطان سنجر بری بود ،
 6 و ولایت میبخشید ؛ علی بار که حاکم مُلک محمود بود ، کذخدای
 خویش را ابو القسَم آنسابازی را پیش سلطان فرستاد ، و از زبان
 محمود عذر خواست ، که این حرکت از سرکودکی رفت ؛ و قرار
 9 افتاد ، که بخدمت عم رود ، و یک ماه در خدمت باشد ؛ و بوقت
 رکوب و نزول بوق ترکی نزنند ، و سرا پرده جهرمی سرخ ندارد ،
 و بوقت بر نشستن و فرو آمدن در رکاب سلطان سنجر پیاده برود ؛
 12 و آنچه شعار و آیین سلطنت باشد بگذارد ؛ برین جمله یک ماه در
 خدمت ببود ، سلطان سنجر محمود را نیابت سلطنت عراق بداد ،
 و کسوت خاص از قباء بجواهر واسپ نوبت و ساخت لعل و پیل بامهد
 15 بداد همه مرصع ؛ و امراء او را همچنین بر قدر مراتب تشریفها بداد ،

1-5 با امراء ... بری بود C : — راوندی || 2 سنجر EH : — A || 4 می نماید AE :

+ مرا H || 5 همه EH : — A || 6 ولایت A : ولایت EH || 7 ابو : بو AEH ||
 آنسابازی A و راوندی : اسبابازی EH || 10 رکوب ~ نزول AE || نزنند - راوندی :
 نزنند H برنند AE || ندارد EH : بداد A || 12 بگذارد E : بگذارد AH || 13 ببود : بود H
 بود E بود A || بداد C : + و آنچه از آیینها بگذاشته بود بدو ارزانی داشت - راوندی ||
 15 بداد EH : بدو داد A

7 ابو القسَم آنسابازی : زیر الدین ناصر بن علی الدرگزینی ، رجوع شود به زبده ،
 ص ۱۲۴ || 13 سنجر محمود را نیابت سلطنت عراق بداد : در سال ۵۱۳ ، رجوع
 شود به ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۳۸۵ بعدها ؛ زبده ، ص ۱۲۵ بعدها ؛ اخبار ، ص
 ۸۸ بعد

- و او را باز گردانید ، بشرط آنکه در خطبه نخست نام او برند ، آنگاه نام محمود ، و در هر شهری از امتهات بلاد عراق و آذربایجان ضیاعی و ضریبی با خاصّ خویش گرفت ، تا عمّال دیوان از بلاد عراق 3 منقطع نباشد ؛ و از شهرها ری و ساوه و خوی با خاصّ گرفته بود ، و باقی بحشم داده
- از آن زمان نام او سلطان السلاطین شد ، و خطبه او از حدود 6 بلاد کاشغر تا اقصای بلاد یمن و مکه و طایف و عمان و مکران و اران و آذربایجان تا < حد > روم و بلغار برسید ؛ و بعد از وفاتش یک سال زیادت در اطراف جهان هنوز خطبه بنام او میکردند ، چه 9 پادشاهی مبارک سایه بلند پایه خدای ترس خجسته لقا بود ؛ خراسان در عهد او مقصد جهانیان بود ، و منشأ علوم و منبع فضایل و معدن فرهنگ و هنر ؛ علما و حکما را بغایت احترام فرمودی ، و باز هاد 12 و ابدال نفسی داشتی ، با ایشان خلوتها کردی ؛ و بیشتر اوقات لباس او قبای زندنیجی بودی ، یا عتّابی سازه و نیمچه پوستین از پوست بره داشتی ، اما مدام بر تخت نشستی ، و بار دازی ، و آنچه خصایص 15 سلاطین و آیین پادشاهی باشد نگذاشتی

1-2 بشرط ... محمود C : — راوندی 2 شهری AE : شهر H 3 گرفت AH :

E — تا عمال A : باعمال EH 2 از EH : A — از EH : A —

3-5 تا عمال ... داده C : — راوندی 6 حدود H : حد AE 7 اقصای AE :

اقصی H 8 حد — راوندی : C 9 زیادت EH :

و زیادت A 11 خطبه بنام AE : خطبه H 12 معدن AE : معدن H 12 و هنر H :

+ بود E 13 با ایشان ... کردی H : AE — 13-15 و بیشتر ... داشتی H : AE —

8 برسید : رجوع شود به زبده ، ص ۲۶۵ ؛ اخبار ، ص ۹۲-۹۳ ؛ ابن الاثیر ،

ج ۱۱ ، ص ۱۴۷ ؛ راوندی ، ص ۱۷۱ ، حاشیه ۱ 9 خطبه ... میکردند : رجوع

شود به ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۴۷ ؛ راوندی ، ص ۱۷۱ ، ح ۲

- و چون همه جهان اورا مسلم شد، و ملوک اطراف اورا مسخر شدند، و فرمان او در شرق و غرب نفاذ یافت، امراء دولت و حشم خدمت او در فسحت اسباب نعمت و وسعت و وفور ثروت طاغی و باغی شدند، دست تطاول و جور و إجحاف بگشودند بر رعایا و زیردستان؛ ناگاه قطور خان پادشاه ماوراء النهر با صد هزار مرد بولایت خراسان آمد؛ اتفاقاً روزی قطور با سیصد مرد بشکار رفت؛ سلطان منتہز فرصت بود، بزغوش را با سواری چند بفرستاد بشکارگاه او، تا قطور را اسیر کردند، و پیش سلطان آورد؛ بفرمود تا در حال گردنش بزدند، و لشکرش پراکنده شدند؛ در شہور سنہ ۵۳۵ و خمسایہ [۵۳۵] در ولایت ماوراء النهر سلطان از دارالملک مرو بسمرقند شد، بمطالعہ ولایت کہ بدان طرف بعید العہد شدہ بوذند، و کارها از نسق بیفتادہ، و نیز آوازہ کافر ختای میدادند، کہ قصد بلاد اسلام میکنند؛ و ولایت ماوراء النهر از وطأت لشکر خراسان و ناہمواری حشم ایشان بستوہ آمذہ بوذند؛ و خیل غزان کہ بارها منکوب و منہوب شدہ بوذند از سپاہ خراسان مقدمان ایشان، در

4 و إجحاف: و احفاف H و احجاف AE سم - راوندی || 5-9 ناکہ ... شدند C: — راوندی || 8 قطور را H: قطور را AE || و پیش EH: و بہ پیش A || 9 در شہور C: بی رسمہا در ماوراء النهر آغاز کردند در شہور - راوندی || 11 بمطالعہ ولایت A و راوندی: و طائفہ بولایت EH || 14 غزان AEH (بتشدید زای معجمہ): خرق - راوندی، قرق - زیدہ و اخبار || 15 مقدمان A: بمقدمان H، در E مہو شدہ است

4 دست تطاول ... بگشودند: رجوع شود بہ زیدہ، ص ۲۷۶؛ راوندی، ص ۱۷۱، حاشیہ ۳ || 5 ناکہ قطور خان الخ: نام این خان درہمہ منابع بشکل «قدر» نوشتہ است؛ این حادثہ در سال ۴۹۵ واقع شدہ است (ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۲۳۹ بیعد)، بقول زیدہ (ص ۲۶۲) چند روز قبل از مرگ برکیارق (در سال ۴۹۸) و نیز رجوع شود بہ، اخبار، ص ۹۰.

سر پیغام بکافر ختای فرستاده بوذند ، واز جور و بیداد حشم سلطان
فریاد کرده :

3 شعر [طویل] :

كَفَى بِكَ دَاءٌ أَنْ تَرَى الْمَوْتَ شَافِيًا

[هزج] : بخشای بر آنک راحتش مرگ بوذ

- 6 ودر آن وقت حاکم سمرقند احمد خان بزرگ بوذه ، که اورا دوازده هزار
بندۀ بزر خریدنه بوذ ، مفلوج شد ؛ سلطان سنجر شش ماه حصار
سمرقند داد ، تا روزی احمد خان را در محفۀ پیش سلطان آوردند ،
9 سخن نمی توانست گفتن ، چه دهانش کر شده بوذ ، ولعاب ازو
میرفت ؛ سلطان اورا بحرم خود فرستاد ، جهت خویشاوندی ترکان
خاتون ؛ وپسرش را نصرخان بجای او بنشانند ؛ امراء او سنقور عزیزی
و امیر قجاج و قزلبچه و علی چتری

12

واول وهنی که سلطان را رسید از لشکر قراختای بود ؛ و سببش
آن بوذ ، که مراعی ایشان در نواحی سمرقند بوذ ، وایشان در طاعت

1 پیغام AE : — H || 3 شعر E : — AH || 6-10 ودر آن وقت ... میرفت C :
— راوندی || 6 هزار EH : — A || 7 بزر ... بوذ EH : بوذه زر خریدنه A || 10-14 سلطان
اورا ... طاعت C : — راوندی || 12 وقرلبچه : H وقرلبچه E وقرلبچه A قزل - زبده

2 فریاد کرده : رجوع شود به زبده ، ص ۲۷۶ ببعد ؛ اخبار ص ۹۳ ببعد ؛
راوندی ، ص ۱۷۲ ، ح ۲ || 4 کفی بك ... : مصراع اول یک قصیده المتنبی ، رجوع
شود به دیوان ابی الطیب المتنبی بشرح ابی البقاء العکبری ، قاهره ، ۱۳۵۵ / ۱۹۳۶ ،
ج ۴ ، ص ۲۸۱ || 6 ودر آن ... احمد خان الخ : زبده ، ص ۲۶۴ ؛ اخبار ، ص
۹۲ ؛ در هر دو جای قبل از آغاز دعوت کافر ختای || 13 واول وهنی الخ : زبده ، ص
۲۷۷ ؛ اخبار ، ص ۹۳ || 14 مراعی ایشان : درسیاق این کتاب ، یعنی مراعی غزان ،
در حقیقت مراعی قزلبچه

- سلطان بوذند، خواصّ سلطان گفتند: ایشان را دفع می باید کردن ؛
 سلطان فرمود، که چهارپای ایشان برانند ؛ ایشان گفتند : ما پنج هزار
 3 سراسب و پنج هزار اشتر و پنجاه هزار گوسفند بخدمت نواب سلطان
 رسانیم ، و در طاعت باشیم ؛ قبول نکردند ؛ ایشان گریخته ، نزد
 کورخان رفتند ، واحوال عرض کردند ، که ملک خراسان
 6 مشمّر است ، و کوزکان و غلامان ظلم میکنند ؛ آتخان لشکر بجنک
 سلطان کشید ؛ سلطان با هفتاد هزار مرد بوذ ، اما متفق نبوذند ؛
 و خراسانیان همچنان بر سر غلواء بغی و ضلالت و ناهمواری و در دماغ
 9 تیره مصوّر و مقرر که کسی در جهان قوّت مقاومت و قدرت مبادرت
 ماندارد ؛ صد هزار سوار عرض دادند ، آتخان ختای کافر بعدد
 الرّمّل والنّمّل و خیل غزان قُرب پنجاه هزار سوار دیگر روی
 12 بدیشان نهاد ، و از پس در آمدند ؛ ووهنی عظیم بر لشکر خراسان
 افتاد ، قرب سی هزار کشته شدند ؛ از آن جمله دو هزار از معارف
 و امراء و اصحاب مناصب بوذند
 15 سلطان بمیان معرکه فروماند ، اورا نه از پس راه بوذ ، نه از
 پیش ؛ تاج الدین ابو الفضل گفت : ای خداوند جای ثبات و قرار نیست ؛

1- 7 سلطان ... نبوذند C : — راوندی || 1 کردن AE : کرد H || 3 اشتر AH :

استر E (جل : زبده و اخبار) || 5 کورخان AEH : اوز خان - زبده و اخبار ||

6 مشمّر AH (کذا) : مبنی (؟) E ، و مشمّرة (با تشدید میم دوم) - زبده || ظلم H :

حکم AE || آتخان AEH : إلخان - راوندی ، اوزخان - زبده و اخبار || 7 نبوذند C :

— راوندی || 9 و مقرر که EH : و مهدر A || 10 آتخان EH : اتخان A || ختای

کافر EH : — A || 11 غزان C : خرق - راوندی || پنجاه هزار C : چهل هزار - راوندی ||

12 عظیم A : — EH || 13 دوهزار C : سه چهار هزار - راوندی

6 اتخان : رجوع شود به راوندی ، ص ۱۷۲ ، ح ۶ || 15 سلطان بمیان معرکه
 الخ : این جنک بنام جنک قطوان معروف و بسال ۵۳۶ واقع شده است ، رجوع شود
 به زبده ، ص ۲۷۸ (اینجا سال جنک ۵۳۲ است) ؛ اخبار ، ص ۹۴ ؛ ابن الاثیر ،
 ج ۱۱ ، ص ۵۷ (در هر دو جای اخیر : فی خامس من شهر صفر سنة ۵۳۶) ؛ راوندی ،
 ص ۱۷۳ ، حاشیه ۱ و ۲

گرفت ؛ بعد از آن در مدت هفت سال در سنه* ثلاث واربعمین و خمسمایه [۵۴۳] بری آمد ، و سلطان مسعود از راه بغداد باز گشت ، و بخدمت عم رفت ؛ و رسولان اطراف بری آمدند بدرگاه سلطان اعظم ؛ و در حضور سلطان مسعود بار داد

سلطان بهرامشاه بن مسعود از غزنین سر سلطان سوری بن الحسین بن الحسن بن سام ملک غور و تمامت قندهار برادر سلطان علاء الدین الحسین بن الحسین بن الحسن بن سام المعروف بأعرج با هدیاء بسیار فرستاده بوذ پیش سلطان اعظم سنجر بعراق ، آن روز رسول بهرامشاه را در آوردند با آن سر ؛ فرید کاتب موافق وقت این دو بیت بگفت :

شعر [رباعی] :

آنها که بخدمت نفاق آوردند سر جمله* خویش طاق آوردند
دور از سر تو سام بسر سام بمرد وینک سر سوری بعراق آوردند

1 بعد H : و بعد AE || ثلاث و H : — E اربع A || 2 مسعود EH « دره اولا محمود نوشته است » : محمود A || 3 و بخدمت EH : + سلطان رفت A || بری EH : — A || 4 مسعود H : محمود AE || 5 بن AE : ابن H || 6 بن الحسن بن سام E : بن سام AH || 7 علاء الدین A : علاء الدین بن EH || 6-7 و تمامت ... بأعرج C : — راوندی || 7 بن الحسن A : — H ، ابن الحسین E بأعرج AH : بأعرج E || 8-9 آن روز ... آن سر C : — راوندی || 11 شعر AE : — H || 12 b سر جمله* EH : سرمایه* A || 13 a سام ... بمرد EH : شام بسر (با تشدید راه مهمله) شام مرد A

1-2 و در سنه* ۵۴۳ الخ . : زیده ، ص ۲۲۴ ؛ اخبار ، ص ۱۲۱ ؛ ابن الاثیر ج ۱۱ ، ص ۹۴ ؛ راوندی ، ص ۱۷۵ ، ج ۱ || 9 فرید کاتب الخ ... : در منابع فارسی* دیگر این رباعی به فخرالدین خالد هروی منسوبست ؛ در أغراض السیاسه* محمد سمرقندی (کتاب مذکور ، ص ۱۲۵) بامیر معزی نسبت شده است ، ولی این رباعی در دیوان او موجود نیست

۳ سام هم مَلِک غور بود ، عمّ سلطان سوری پذر سیف الدین سلطان که ولیّ عهد پذر بود ، و چون او را بناحیت قَتّوَار (؟) و کالون (؟) جمعی امراء لشکر از سر عداوت بکشتند ، بعد از آن باتّفاق امرا عمّ زاده او سلطان محمد بن سام غیاث الدین را بر تخت نشاندند ، و برادر او سلطان شهاب الدین محمد ابن سام ، که لقب او معزّ الدین بود ، در آن حالت بدرگاه اسه (؟) بود ؛ و او مُلک غزنه و هندوستان مسلم کرد ؛

۶ ملاحظه او را در سنهٔ احدی و ستمایه [۶۰۱] شهید کردند

۹ و چون سلطان سنجر عهد با سلطان < مسعود > تازه کرد ، مدّت شانزده روز بری بود ، و او را و جملهٔ امراء او را تشریف گرانمایه داد ، که بدان سبب خوش دل و مستظهر گشتند ، و سلطان باز گشت در رمضان این سال

۱۲ و بعد از یک سال ملک غور علاء الدین الحسین بن الحسین ابن الحسن بن سام از غور خروج کرد بکین خواستن برادر خود سوری ، که او را بغزنین سلطان بهرامشاه بن مسعود کُشته بود ؛ و این سلطان علاء الدین پادشاهی سخت متهوّر بی رحم بود و جبار و قهار ، و در آن

۱۵

1-7 سام هم ... کردند C : — راوندی || 2 قنوار A : موار EH || و کالون : کذا در AEH || 6 حالت EH : — A || اسه : کذا در AEH || 8 مسعود - راوندی : — AEH || 9 شانزده AE : شازده H || امراء او را AE : امرا را H || 10 سبب EH : — A || 13 خواستن AEH : توختن - راوندی || 13-15 خود سوری ... و در آن C : — راوندی || 14 بن AH : — E || 15 سخت H : AE || بود EH : — A || و قهار EH : + بود A

2 کالوان : در معجم البلدان (چاپ مذکور ، ج ۷ ، ص ۲۰۹) قلعه در میان بادغیس و هرات بنام کالوان مذکور است ؛ ممکن است که کالوان که اینجا مذکور است همان جای باشد || 12 و بعد از یک سال ملک غور الخ ... : در سال ۵۴۳ هـ (ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۸۹) بعد و نیز رجوع شود به م . م . قزوینی ، حواشی چهار مقاله ، ص ۱۵۶ (بعد ها)

تاریخ که برادر او را کشته بودند ، کس را مجال آواز بلند کردن نبودی ، وستوران را بشهیق ونهیق نگذاشتندی ، تا غایتی که نوبت زدن بر داشته بود ، تا آنکه که غزنین فتح کرد ، آنگاه نوبت بزد ، و شب 3 بخفت ؛ و او چون خبر قتل سلطان سوری برادر بشنود ، این رباعی پیش قاضی القضاة غزنه فرستاد

6 شعر [رباعی] :

اعضای ممالک جهان را بدّتم جویندهء خصم خویش ولشکر شکم
گر غزنین را زیخ و بُن بر نکتم پس من نه حسین بن حسینِ حسم
9 و غزنه را همچنانک گفت خراب کرد بیدادی ، که غُزان و تاتار
نکردند ؛ و چون این فتح غزنه او را بر آمد ، و بهرامشاه از پیش او
بکرمان و بتوران شد ، غروری در دماغ او پدید آمد ، ولشکر بسیار
12 برو جمع شد از غزنه وقندهار و گرمسیر و جبال غور ؛ و امیر علی
چتری که امیر حاجب سلطان سنجر بود ، ووالی هراة عاصی شد ،
و بمدد سلطان علاء الدین رفت با حشم انبوه ؛ عصیان امیر علی چتری

1- 12 تاریخ ... جبال غور C : — راوندی || 2 وستوران را AH : وستوران E ||
3 غزنین EH : عرس (بضم عین) A || 3- 4 و شب بخفت A : بخفت (با تشدید فا) H
و شب بخفت E || 4 و او ~ چون AE || سلطان EH : A — || سوری AH : — E ||
برادر A : — EH || 5 القضاة AH : — E || 6 شعر AE : — H || 8 a و بن بر EH :
وز بن A || 8 b حسم : بن حسم AEH || 9 کرد EH : کردند A || 10 نکردند EH :
بکردند A || 11 بتوران : سوران EH سوران A || دماغ AE : — H || 12 علی A
و راوندی : — EH || 13- 14 که امیر . . . چتری AE : — H || 13 امیر A و راوندی :
درا E خوشه || هراة عاصی E : هده قاضی A (کذا !)

10- 11 و بهرامشاه ... بکرمان و توران شد : ابن الاثیر (ج ۱۱ ، ص ۱۰۸)
این حادثه را در سال ۵۴۷ هـ ذکر میکند ، و بقول او بعد از شکسته شدن علاء الدین است ؛
و ابن الاثیر نیز گوید : مدینه کرمان و هی مدینه بین غزنه و هند

بر سلطان سنجر سخت بود، و عجب داشت، چه پرورده^۱ او بود،
و در حق او اصطناع فراوان فرموده، و او را از حد مسخرگی بدرجه^۲
امیر حاجی و مقطعی^۳ هراة رسانیده

سلطان < از مرو > بنواحی^۴ هراة آمد، و در صحراء اوبه^۵ و
هرویو الروذ سفلی از حدود سفید اسبنج^۶، که قصبه^۷ اوبه است و دیه پاپ
با سلطان غور مصاف داد، و خصمان کوشش بسیار بکردند، عاقبت شکسته
و منهزم شدند؛ و ملک علاء الدین و علی چتری گرفتار آمدند؛ سلطان
سنجر در حال بفرمود تا علی چتری را میان بدو نیم زدند بزیر علم،
و علاء الدین حسین را بدست خواجه مثنقال خازن باز داد، و اسیران
غور را آزاد کرد، و زبان روزگار این بیت می سرایید

شعر [هزج]:

چو کفر نعمتش بشکست گردن چنین گفتند یکسر حق شناسان
که باید بر سر خاکش نوشتن که لعنت بر روان ناسپاسان

و بدین فتح معتبر باز هیبتی و حشمتی و وقتی تمام در دلها مردم
افتاد، چه بعد از آنکه واقعه^۸ ختای افتاده بود، هیچ فتحی نرفت؛ و کار
ملک باز طراوتی نو گرفت، و رونقی تازه با روی ملک آمد

1 داشت EH : داشته A || 4 از مرو - راوندی : — AEH || اوبه - ابن الاثیر :
اوبه AEH || 5 هرویو الروذ سفلی : هدیو الروذ H هرویو الروذ سفلی AE هراة الروذ -
ابن الاثیر || سفید اسبنج AE : سفید اسخ H || اوبه : اوبه H اوبه AE || پاپ H :
باب E باب A ناب - ابن الاثیر || 6 بکردند AE : بردند H || 7-13 b و منهزم ...
ناسپاسان C : — راوندی || 8 سنجر H : — AE || چتری را EH : چتری در A ||
9 علاء الدین EH : و علی و A (کذا) || باز داد H : باز دادند AE || 11 شعر H :
بیت AE || 15 چه H : — E که A

و در آخر سنه^۱ ثمان و اربعین و خمس مایه [۵۴۸] واقعه^۲ شوم غزان ظاهر شد، و یکسال و نیم بود، تا سلطان مسعود بعراق در گذشته بود؛ غزان خیلی بسیار بوزند، و مقام و چراخوار ایشان بحدود ختلان از اعمال بلخ و چغانیان و نواحی ولایت و خش؛ و هر سال بیست و چهار هزار سرگوسفند وظیفه^۳ ایشان بود. که بمطبخ سلطان دادندی، و آن در مجموع خوانسالار بودی، و کس او رفتی باستیفاء آن؛ و چنانکه عادت تسلط و تجبر حاشیه^۴ سلطان بود، این شخص که از قبیل خوانسالار میرفت، برایشان تعدی و جور میکرد، و در رد و بدل گوسفندان ماکسه و مناقشه می نمود، و بزبان مبالغت و سفاهت میکرد

و در میان ایشان امراء بزرگ متمیز بوزند، با تجمل و نعمت و حشمت، احتمال آن مذلت نمی کردند، این محصل را در خفیه^۵ ۱۲ هلاک کردند؛ چون این شخص بموسم خویش باز نرسید، صورت حال معلوم کردند، با سلطان نیارستند گفتن، خوانسالار آن غرامت میکشید، و رواتب مطبخ از خویشان ترتیب میکرد؛ تا امیر اسفهلار^۶ ۱۵ قُاج که والی بلخ بود، بدار الملک مرو بخدمت سلطان آمد؛ خوانسالار آن حال با وی بگفت

۲ غزان: در A اکثر باتشدید زای معجمه || ۲-۳ و یکسال ... بوذ: C — راوندی ||
 ۳ بوزند C: + از ترکمانان - راوندی || ۴ ختلان AH: علان E || ۴-۵ و چغانیان ...
 و خش C: — راوندی || ۵ و خش E: و حش H و حش بود A || ۶ دادندی EH: بردندی A ||
 ۹ بدل AH: بدک E (؟) || ماکسه - راوندی: ماسکه AEH || ۱۱ با تجمل A
 و راوندی: بحمل EH || ۱۲ و حشمت C: او از ایشان طمع رشوت می داشت ... ایشان
 رشوت نمی دادند - راوندی || ۱۴ معلوم کردند H: — AE || گفتن AE: گفت H ||
 آن H: — AE || ۱۵ از خویشان ~ ترتیب میکرد A

۱ و در آخر سنه^۱ ۵۴۸ واقعه^۲ شوم غزان ظاهر شد: رجوع شود به ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۱۱۶، بیعد؛ زبده، ص ۲۸۱، بیعد؛ اخبار، ص ۱۲۳، بیعد

- قاج بوقت رفع مهمات این مهم نیز با سلطان بگفت ؛ و در آن
 این کلمات درج کرد ، که جماعت غزان بیکبارگی مستولی شده اند ،
 3 و ناهمواری میکنند ، و بولایت بنده نزدیک اند ، اگر خذاوند عالم
 شهنشاهی ایشان ببنده ارزانی دارد ، بنده ایشان را مقهور و مالیده
 دارد ، و وظیفه مطبخ خاص هر سالی سی هزار گوسفند بطبخ رساند ،
 6 تا مقالات منقطع شود ؛ سلطان اجابت کرد ، و مثال فرمود
 قاج چون ببلخ رسید ، شهنه بسرایشان فرستاد ، و جنایت گذشته
 و گوسفندان باقی خواست ؛ ایشان تن در ندادند ، و شهنه را تمکین نکردند ؛
 9 گفتند : ما رعیت خاص سلطانیم ، در حکم کسی دیگر نباشیم ؛ و شهنه
 را باهانت و استخفاف تمام برانند ؛ قاج و پسرش ملک الشرق
 با سپاهی تمام بتاختن غزان بیرون آمدند ، و مصاف دادند ؛ قاج
 12 و پسرش هر دو شکسته و منهزم شدند ، چون خبر این حادثه بدرگاه
 سلطان رسید ، امراء دولت بجوشیدند ، و گفتند : بر مثل این اقدام
 ایضا و اعضا روا نباشد ، و اگر ایشانرا جواب نگویند ، تعدی و تجاسر
 15 ایشان در ولایت زیادت شود ، کار ایشان خرد نباید داشت
 غزان چون از حرکت و نهضت سلطان خبر یافتند ، اندیشناک
 شدند ، حالی رسولی فرستادند ، و پیغام دادند ، که ما پیوسته بندگان

1-2 آن این AE : آن H || 2 جماعت EH : — A || بیکبارگی EH : بیکبار A ||
 3 نزدیک اند AE : نزدیک آمد H || 4 دارد EH : دارند A || مقهور به مالیده AE ||
 5 سالی H : سال AE || 10 واستخفاف H : واستهزاء AE || و پسرش AEH :
 + علاء الدین - راوندی || الشرق C : المشرق - راوندی || 12 شکسته به منهزم A ||
 شکسته ... شدند C : بکشتند - راوندی || 15 ایشان AE : — H || 17 رسول EH :
 رسول A

10 و پسرش : نامش بقول ابن الاثیر (ج ۱ ، ص ۱۱۸) ابو بکر بود (راوندی ،
 ص ۱۷۸ ، ج ۲)

مطیع بوزه ایم ، و بر حکم فرمان پادشاه عالم رفته ، چون قجاج و پسرش
 قصد خانه* ما کردند ، ضرورت ما نیز جهت اطفال و عیان بکوشیدیم ،
 3 او و پسر بقصد وسیعی ما گشته نشدند ، تقدیر قضا چنین بود ، اکنون
 بغرامت این بذ بندگی صد هزار دینار و صد نفر غلام ختائی یغمائی سیاه
 موی سیاه چشم دراز قد بلند گردن باریک میان کشیده یال دراز
 6 موی شگرف ساق ماه روی خورشید طلعت میدهم ، تا سلطان از سر
 گناه ما در گذرد ، و هر بنده* را که پادشاه برکشد ، قجاجی بود ؛
 سلطان چون از عجز و بیچارگی ایشان و اعتراف بگناه خویش استماع
 نمود ، بقبول خدمتی راضی شد ؛ امرا در نفی و نهی آن مبالغت کردند ،
 9 و بقهر و زجر او را بران داشتند ، تا روی بدیار ایشان آورد ، راهها
 سخت و ناهموار بود ، بهفت آب بگذشتند ؛ چون بنزدیک غزان
 رسیدند ، غزان < زنان و > اطفال خرد را در پیش داشتند ،
 12 و تظلم و زرای کنان پیش باز آمدند ، < و زنهار خواستند > ؛ و از هر
 خانه* با آن خدمتی که اول قبول کرده بودند ، هفت من نقره* پاک
 دیگر باصافت آن بردند که بدهند ؛ سلطان را برایشان رحم آمد ،
 15 و عنان منعطف خواست کرد ، اما دولت سلطان پیر شده بود . و تقدیر
 آسمانی بنوعی دیگر رفته

1 فرمان EH : و فرمان A || عالم H : AE || پسرش AE : و پسر H ||

2 ضرورت EH : بضرورت A || 3 بقصد وسیعی EH : بسیی و قصد A || نشدند AE :
 شدند H || 3-4 تقدیر ... بذ بندگی C : — راوندی || 4 صد ... یغما C : هزار غلام
 ترکی - راوندی || ختائی یغما AE : ختائی یغما H || 4-6 سیاه موی ... طلعت C :
 — راوندی || 10 بران EH : بدان A || 11 و ناهموار EH : و ناهمواره A || آب EH :
 آن A || 12 رسیدند AE : رسید H || زنان و - راوندی : C || 13 و زنهار خواستند -
 راوندی : C || 16-17 اما دولت ... رفته C : — راوندی

شعر [خفیف] :

- خواست تا از مصاف کردن غُزِ مرکب خویش را عنان تابد
 نتوانست چون قضا آن بود چون نماند اجل قضا آید 3
- امیر مؤید بزرگ و یرنقش هرّوی و عمر عجمی عنان سلطان
 بگرفتند ، و گفتند : باز گشتن بهیچ طریق مصلحت نیست ، چه روی
 در عجز وضعف دارد این ساعت ، و ناموس پادشاهی را در ثانی الحال 6
 مضر باشد ؛ و بیشتر لشکر را با مؤید بظاهر و باطن خصومت بود ،
 گفتند : اگر ما بکوشیم نام او برخواهد آمد ، که او سلطان را
 رها نکرد ، که رجوع کند ؛ فی الجمله مصاف دادند ، و در چنگ بیشتر 9
 لشکر تهاون و سستی کردند ؛ غُزان چون از عاطفت و مرحمت سلطان
 نا امید شدند ، مردانه میان در بستند ، و روی بکار آوردند ، و کوشش
 بسیار نمودند ؛ و در یک لحه لشکر سلطان شکسته و منهزم شدند ، 12
 سلطان را بگرفتند ، و وزیر آمدند ، و او را زمین بوسی کردند ، و بر
 تخت نشاندند
- غزان بر عقب ایشان بیامدند ، و خلائق بسیار را در آن آبها غرق 15
 کردند ، و سلطان را در میان گرفتند ، و حشمت او همین مقدار نگاه
 داشتند ، که او را نگرفتند ، با غلامی چند او را بدارالملک مرو

2-3 b خواست ... آید C : — راوندی || b 3 نماند : در همه نسخوها بدون نقطه ||

4 و یرنقش A : و یرنقش EH || 5-9 و گفتند ... دادند C : — راوندی || 6 عجز ~
 ضعف E || ثانی AH : بامی E || 7 با مؤید EH : با این مؤید A || 13 او را EH :
 A — || 15 غزان H : — E و A || آن EH : — A || 16-17 و حشمت ... چند C :
 و حشمت برداشتند - راوندی || 16 او H : — AE || 17 مرو AE : — H

4 مؤید بزرگ : مؤید آئی ابه - ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۱۸ ، ۱۲۱ || یرنقش
 هرّوی : زبده (ص ۲۷۶) : یرنقش هرّیوه

آوردند از راه علیاباذ و کفشگران ؛ وحاشیه و خدمتکاری چند ترتیب کردند مستجد^۱ از خویشان ، و هر هفته تغییر و تبدیل میکردند ؛ و شهر مرورا که دارالملک سلاطین و ملوک عجم و ایران بود ، و از روزگار 3 چغریک و پیش از ن بدخایر و خزاین امراء و ملوک و ارباب دولت از نعمت آگنده بود ، بغارتیذند ، سه شبانروز و متواتر ؛ روز اوّل زرینه و سیمینه و ابریشمین ، و زوز دوم روینه و برنجینه و مفروش 6 و مطروح ، روز سوم در همه شهر هیچ نمانده بود ، الاّ حشو چیزها چون نهالیا و بالشها و خُنب و خُنبره ، و در و چوب آن نیز بردند ، و اغلب مردم شهر را اسیر کردند ؛ بعد ازین غارت بأنواع شكنجه 9 و عذاب میکردند ، تا نهالیا و دفاین می نمودند ، تا بر روی زمین و زیر زمین هیچ نگذاشتند

بعد از آن با سلطان روی بنیشابور نهادند براه باورد ، و بعض 12 براه سرخس رفتند ، و سه امثال عدد ایشان قراسول و او باش و اراذل خلق و نتایج حشم از خراسان بایشان پیوستند ؛ مردم نیشابور از اول 15 جهد و کوشش بکردند ، و قومی از ایشان در شهر کشیدند ، و هلاک کردند ؛ چون ایشان را خبر شد ، بیکبار غوغاء حشر آوردند ؛

1 از راه ... و کفشگران C : — راوندی || چند AH : — E || 4 و ارباب A :
 — EH || 5 بود EH : — A || 6-7 و مفروش و مطروح C : و آهینه - راوندی ||
 8 خنب و خنبره AH : خنب و خنبره E خم و خمره - راوندی || 10 بر روی A : بروی EH ||
 12-14 نهادند ... خراسان C : — راوندی || 13 امثال EH : امیال A || عدد AE :
 — H || قراسول AH : قراسول E || 14 خلق و نتایج : خلق و نتایج E ، در A بیاض ||
 حشم EH : و حشم A || 15 و کوشش AE : کوشی H || بکردند EH : کردند A ||
 و قومی EH : و قومی را A || کشیدند EH : کشتند A || و هلاک H : و قتل AE

1 علیاباذ و کفشگران : در منابعی که زیر دست است نام این دو جای یافته نشد

و مردم یکدل و متفق نبوژند ، هر یک بموجب خیالی دست از هم
 بدادند ، و اغلب خلایق از زن و مرد و اطفال و عیال در مسجد منعی
 3 گریختند ؛ غزان کافر فعل تیغ در نهادند ، و چندان خلایق را در مسجد
 از خرد و بزرگ بکشتند ، که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند ،
 و شب را بمسجیدی دیگر رفتند ، که قبه عالی داشت از چوب منقش
 6 مذهب مدهون کرده ، و جمله ستونها مذهب ، آتش در آن زدند ،
 و شعلها آتش چندان ارتفاع گرفت ، که حمله شهر روشن شد ،
 و تا روز از روشنائی آن غارت میکردند ، و اسیر می بردند ؛ و مدتی
 9 بر در شهر بماندند ؛ هر روز بامداد بغارت باز آمدندی

و چون بر روی زمین ظاهرا چیزی نماند ، نهان خانها وزیر زمینها
 و دیوارها می سفتند ، و سرایها خراب می کردند ، و اسیرانرا شکنجه
 12 میکرد ، و خاک با نمک در دهان می آگندند ، تا مدفون می نمودند ،
 و اگر نه از درد ورنج می مردند ؛ بقایای تیغ در ثقبها و سوراخها و چاهها
 و کاریزها می گریختند ، تا نماز شام که غزان از شهر بیرون شدند ، بیرون
 15 می آمدند ؛ همسایگان هر قومی بموضعی جمع می آمدندی ، و احوال روز
 گذشته گفتندی ، و می دیدندی که غزان چه خرابی بریشان کرده اند ؛
 بر جمله خلق بسیار بکشتند ، و مالی بی اندازه بردند ؛ و جایی که امثال

1-2 و مردم ... بدادند C : — راوندی 2 و عیال EH : — A 3-4 در مسجد ...
 و بزرگ H : از زن و مرد در مسجد AE 5 مسجدی ... رفتند که C : مسجیدی بر طرف
 بازار بود ، آنرا مسجد مطرز گفتندی مسجدی بزرگ که دو هزار مرد در آنجا نماز کردی و
 — راوندی 6 مدهون EH : مدهون A 7 ارتفاع EH : بالا A 11 و سرایها AE : و سرایها H
 12 دهان H : بینی AE 13 ثقبها : نقبها H نقبها E نقبها A 14 و کاریزها EH :
 و کاریزها A 15-16 همسایگان ... گفتندی C : — راوندی 15 بموضعی AE : موضعی H
 می آمدندی AE : آمدندی H 16 خرابی A : — EH 17 بریشان AH : ایشان E
 17 و جایی AE : و جایی H 17 امثال EH : + که A

- عبدالرحمن اُکُف که مقتدی مشایخ خراسان بود ، و خلف سلف صالحین ، و مثل محمد بن یحیی که پیشوای اُتْمَه دین و مصباح ظلمات راه یقین بود ، و سرور علماء خراسان و عراق ، ایشان را بشکنجه بگشتند ،³ و بریشان رحمت و شفقت نکردند ، حال دیگران توان دانست ؛ کام و دهانی که مدتی مطلع علوم شرعی و منبع عیون حکمی و مخرج تسبیحات و تهلیلات حضرت وحدت صمدیت بوده باشد ، بخاک خواری بزاری بیآگندند ،⁶ تا در آن هلاک شدند ، و اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (۲۵/۸) ؛ و امیر خاقانی رَحِمَهُ اللهُ مرثیه مطول گفته است ، این دو بیت از آنجاست

شعر [مضارع] :

- در ملت محمد مرسل نداشت چرخ
فاضلتر از محمد یحیی فزای خاک¹²
- آن کرد روز مهلکه دندان فدای سنگ
وین کرد روز قتل دهانرا فدای خاک
- و چون غزان از نیشابور برفتند براه جام و باخرز ، میان مردم شهر بسبب اختلاف مذاهب حقایق قدیم بود ، هر شبی فرقی از محلتی حشُر میکرد ، و آتش در محلت مخالفان می زدند ، تا خرابیهای¹⁵

2 محمد بن EH : محمد A || 4 حال AE : حالت H || 5 عیون حکمی AEH : احکام دینی - راوندی || 6 خواری H : بخواری E بخواری و A || 8 رحمه الله AE : — H || 11 ملت C : دولت - راوندی || چرخ C : کس - راوندی || 12 فزای H : فضای E قضای A قبای - راوندی || 15 براه ... باخرز C : — راوندی || 17 میکرد EH : میکردند A

1 اکاف : عبدالرحمن بن محمد اکاف - ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۰ ؛ راوندی ، ص ۱۸۱ ، ج ۲ || 8 خاقانی ... گفته : دیوان خاقانی شروانی (چاپ علی عبدالرسولی ، طهران ۱۳۱۶ ش) ، ص ۲۴۳

که از آثار غُزَنان مانده بود اُطلال شد ؛ و قحط و وبا ظاهر شد ،
تا هر که از زیر تیغ و شکنجه جسته بود ، بنیاز وفاق بمُرد

- 3 و قومی علویان در غوغای شهر کهن دز را آبادان کرده بودند ؛
و بر برجهاش منجیق نهاده ؛ بقیتی که از ضعفای مانده بودند ، همه با پناه
ایشان آمدند ، و میدان شاذیباخ که سرای سلطان بود ، و خانه امرا
6 و سوری قدیم داشت ، آبادان کردند ، و آنچه از چوب و آجر در شهر مانده
بود ، با آنجا نقل کردند ؛ و بعد از دو سال نیشابوری بدان آراستگی
و مجموعی چنان خراب و بیاب شد ، که کسی محلت و سرای خویش
9 باز نمی شناخت ؛ و آنجا که مجامع انس و محافل طرب و عشرت اکابر
و صدور بود ، مراعی اُغنام و مکامن و حیوش و طیور رهوام شده بود ،
و ماعَب بمَتَعَب و راحت بشدت و یُسَر و بُعسر مبدل گشته ، گویا
12 مُعزّی آن حال مشاهده کرده بود ، و بدیده ، تا گفت :

شعر :

آنجا که بود آن گلستان با دوستان در بوستان

شد گِـرگ و روبه را مکان شد بوم و کرکس را وطن

15

1 بود EH : — A || 3 در H : و سر E و سر A و سران - راوندی || 4 برجهاش H :
حصار آن E برجها آن A || که EH : — A || ضعفا EH : + که A || 5 آمدند H :
شدند AE || و میدان AEH : و مؤید آی ایه - راوندی || 6 کردند AEH : کرد - راوندی ||
7 دو سال C : دو سه سال - راوندی || نیشابوری A و راوندی : — EH || 10 مراعی -
راوندی : مرعی C || بود EH : — A || 11 و ملعب . . . کشته C : — راوندی || و راحت
بشدت A : و شدت و راحت EH || 14 گلستان C : دلستان - دیوان و راوندی || 15 بوم C :
کوف - راوندی

12 معزی . . . گفت : دیوان (چاپ ع . اقبال ، طهران ، ۱۳۱۸ ش) ،

بر جای رطل و جام می گوران نهادستند بی
بر جای چنگک ونای ونی آواز زاغست وزغن

- 3 ابرست بر جای قمر سنگست بر جای گهر
زهرست بر جای شکر خارست بر جای سمن

- آری چو پیش آید قضا مروا شود چو مرغوا
6 جای شجر گیرذ گیا جای طرب گردد شجین

- زین سان که چرخ نیلگون کرد این بناها را نگون
دیار کی گردد کنون گیرد دیار یار من

- 9 نتوان گذشت از منزلی کانجا نیفتد مشکلی
در قصه سنگین دلی نوشین لبی سیمین ذقن

- و با جمله بلاد خراسان و نواحی عراق این معامله بکردند ، مگر بشهر
12 هراة ، که سوری محکم داشت ، بیضه شهر بسلامت بماند ، اما خارج
شهر خراب و غارت کردند ؛ و هشت ماه در نملان (؟) هراة بود ،
و مردم دزدیده می آمدند ، و می رفتند

- 15 و سلطان سنجر دو سال در میان ایشان بماند ، تا اتفاق افتاد ، که بدر
بلخ شدند ، و بعضی از بندگان خاص سلطان چون مؤید آیه

2 چنگک C : نقل - راوندی || 3-6 ابرست... شجن C : — راوندی || 6 کیرذ EH :
کردد A || 7 بناها را C : سراها را - دیوان ، نهانها را - راوندی || 9-10 نتوان ...
ذقن EH : — A و رواندی || 11 بکردند EH : کردند A || 12 شهر H : شهر AE ||
12-13 بیضه... و می رفتند C : — راوندی || 13 هشت... بود EH : — A ||
نملان (؟) H : نملان E

- و آقسنقور جامه دار و لاجین خوارزمی و آلپ سنقور شامی و جماعتی دیگر با خدمت سلطان باسیری آمده بودند و عاجزی ، و خود را بر غُزنان بسته که ما را جای دیگر امکان مقام نیست ؛ هر چند این 3
حلیت کرده بودند ، اما بی حضور امراء غُز چون قُرُقُود و طُوطی بک و سلمناجی و داوود بزرگ در پیش سلطان نیارستندی رفت ، و سخنی گفت ، و مفاوضه و مکالمه راند ؛ تا عاقبت مؤید آیه فوجی را بفریفت 6
از غُزنان ، و بنان پاره بزرگ و ملکی از سلطان موعود کرد ؛ یک روز این فوج را نوبت خدمت سلطان بود ، باسم تماشای شکره بر نشستند ، و اسپ 9
تالب جیحون برانندند برابر ترمذ ؛ و از پیش لاجین خوارزمی دو پاره کشتی خریده بود ، و بر معبرگاه کیلفت در آب انداخته ؛ و چنان نمودند ، که می آزماییم ، اگر درست است بخیریم ، و بدان تعیّشی کنیم ؛ سلطان را 12
از آنجا زود بگذرانیدند ، آنگاه ستوران را ؛ و چون وقت فرو آمدن سلطان در گذشت ، و نیامدند ، امراء اُغوز جمله بر نشستند ، و بر اثر رفتند ؛ چون بکنار آب رسیدند ، ایشان از آب گذشته بودند ، خایب 15
و خاسر باز گشتند

1- 2 جامدار ... بودند و EH : A || 1 و آقسنقور ... شامی C : —
راوندی || 2- 4 و عاجزی ... کرده بودند C : — راوندی || 2 و عاجزی : و عاجزی H
و عاجزی E و عاجزی A || 2 و خود را EH : خود را A || 4 اما A : EH ||
قرقود E : قرقود H قرغرد A || 5 و سلمناجی و داوود بزرگ C : — راوندی ||
10 کیلفت : کیلعت EH لیلعت A (و رجوع شود اینجا ص ۶۰ ، سطر 14) ||
12 زود AE : روز H || 13 درگذشت AE : در که شت (!) H || 14 رفتند EH :
برفتند A

4- 5 قرقود ... و داوود بزرگ : ازین چهار امیر غز تنها نام دوامیر اول در منابع دیگر مذکور است ، رجوع شود مثلاً زبده ، ص ۲۸۱ ، ۲۸۴ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۵۴ ؛ راوندی ، ص ۱۸۳ ، ح ۳ و ۴

- سلطان بر قلعه ترمذ رفت ، و کوتوال آنچه مانده بود پیش سلطان آورد ؛ و چون خبر با طرف خراسان رسید ، که سلطان خلاص یافت ، امراء و بزرگان یگان و دوگان می رسیدند ، تا بلشکر و اعیان 3 مستظهر شد ؛ آنگاه سلطان روی بدارالملک مرو نهاد ، و بکوشک < اندرابه > فرو آمد ؛ چون نیک در روی کار نگاه کرد ، فکر بی‌نوایی برو مستولی شد ، که خزاین از ذخایر خالی دید ، و ولایت خراب 6 ورعیت منتشر و لشکر مفقود ، و بَدَلْنَاهُمْ بِجَسْتِيْنِ جَسْتِيْنِ (۱۶/۳۴) ؛ فکر و اندیشه نفسانی وضعف و عجز انسانی برو غالب و مستولی شد ، و بمرضی انجامید ، که آخر امراض بود ، و منغص 9 اغراض ؛ و در سنه احدى و خمسين و خمسیاه [۵۵۱] بمرور از دُنیای بعقبی و از سرای فرار بدار قرار پیوست ؛ و در دولت‌خانه که بمرور ساخته بود ، او را دفن کردند

12

ولادت او در سنجار شام در حدود موصل بود در سنه تسع و سبعین و اربعیاه [۴۷۹] ، عمرش هفتاد و دو سال بود و اند ماه ،

5 اندرابه - راوندی : در H و E بیاض ، A — || فرو آمد C : + و برم شعت و جمع شتات مشغول شد مصراع هیات وقد اتسع الخرق علی الزقاق دو سه ماه برآمد - راوندی || 7 مفقود C : متمرّد - راوندی || 8 وضعف A : — EH || 9 بود EH : — A || 10 اغراض EH : + بود A || بعقبی AE : — H

1 بر قلعه ترمذ رفت : در سال ۵۵۱ ؛ رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۳۸ بعد ؛ راوندی ، ص ۱۸۳ ، ح ۵ || 5 اندرابه : قریه ایست از مرو بمسافه دو فرسخ (یا قوت ، معجم البلدان ، ج ۱ ، ص ۳۷۳) || 10 در سنه ۵۵۱ : در ۱۴ ربیع الاول سال ۵۵۲ (زبده ، ص ۲۵۵ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۴۶ ؛ اخبار ، ص ۱۲۴) || 11 دولتخانه : نامش دار الآخره بود ، رجوع شود به اخبار ، ص ۱۲۴ و ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۴۷ || 13 ولادت او الخ : سنجار از الجزیره است ، نه از شام چنانکه در اخبار ، ص ۶۴ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۴۷ ؛ زبده ، ص ۲۵۵ ؛ سال ولادتش در اخبار (ص ۶۴ و ۱۲۴) ، مانند ابن الاثیر ، ۴۷۷ و ۴۷۹ قید شده است

و مدت پادشاهیش شصت و یک سال ، بیست سال در ملک خراسان
پادشاه بود ، و چهل و یک سال سلطان سلاطین جهان

3 حلیت او : گندم گون بود ، نشان آبله داشت ، محاسنی تمام طولانی
و عرضانی ، و بعضی از موی شارب از زخم آبله رفته ، پشت و بالای تمام
افراشته ، تمام هیکل ، نیکو صورت ، آثار مرحمت در سیاه چهره او
6 ظاهر و لاحق و بدلهای مرغوب
وزراء و حجاب :

الوزیر : شهاب الاسلام ابو المحاسن برادر زاده نظام الملک
9 الوزیر : شرف الدین ابوطاهر القمّی

الوزیر : تُغان بک الکاشغری

الوزیر : معین الدین مختص الکاشی

12 الوزیر : قوام الدین ابو القاسم

الوزیر : مجد الملک بن نظام الملک

الوزیر : صدرالدین محمد بن فخرالملک بن نظام الملک

15 الوزیر : ناصر الدین طاهر بن فخر الملک بن نظام الملک

1 پادشاهیش H : پادشاهی* او AE || در AE — H || 2 پادشاه AE : H — ||
سلاطین EH : A — || 3 داشت EH : A — || 4 بالای EH : بالی A || 6 مرغوب EH :
+ والله اعلم A || 7 وزراء و حجاب A : EH || 9 القمّی H : + الوزیر قوام الدین
ابو القاسم AE || 10 تغان بک C : یغان - راوندی || 12 الوزیر ... ابو القاسم H : در AE
بعد از « قی » در دو سطر قبل میاید

3 نشان آبله داشت : رجوع شود به حواشی چهارمقاله ، ص ۲۱۲ ؛ راوندی ، ص ۱۶۷ ،
ح ۲ || 8 ابوالمحسن : عبدالدوام (زبده ، ص ۲۶۷) ، عبدالرزاق (ابن الاثیر) ، راوندی ،
ص ۱۶۷ ، ح ۵ || 9 ابوطاهر : سعد بن علی بن عیسی - راوندی ، ص ۱۶۷ ، ح ۶ و ۷ ||
10 تغان بک : محمد بن سلیمان ؛ در زبده : تغار ، راوندی ، ص ۱۶۷ ، ح ۸ || 11 مختص :
ابونصر احمد بن فضل - راوندی ، همانجا || 12 قوام الدین : نصیر الدین ابو القاسم محمود بن
ابی تویه المروزی - زبده (راوندی ، ص ۱۶۷ ، ح ۹)

> الحُجَّاب : <

الحاجب : الامیر قَزْغَلِی سوله جوت (؟)

3

الحاجب : الحسین بن داود المرغزی

الحاجب : نظام الدین محمود کاشانی

الحاجب : فلک الدین علی چتری

- 6 وصفی الحضرة ابو طاهر کاشی کریم بزرگی بوذه است ، چنانک
 اورا با برامکه مقابل کنند ، وخواهر زاده او معین الدین مختص الملک
 ابو نصر کاشی است ، که از برکت او بوزارت شرق و غرب رسید ،
 9 وصفی کتخدای امیر حاجب بزرگ قجاج بوذه ، و تُرَشْکَک صوابی صفی
 الحضرة را بقتل آورد ، و معین الدین مختص الملک ابونصر احمد بن
 الفضل بن محمود کینه او از تُرَشْکَک باز خواست ، و معین الدین را بشهر
 12 مرو باطنیان شهید کردند ، چون وزارت سنجر میکرد ، و سلطان
 مغیث الدین والید ابو الفتح داود بن محمود بن محمد بن ملکشاه را
 هم باطنیان بشهر تبریز شهید کردند ، و او را از آنجا بدولتخانه مرو بقبه
 15 الپ ارسلان آوردند بجامع مرو ، والله اعلم

1 الحجاب - راوندی : C || 2 الامیر H : AE || قزغلی سوله جوت (؟) :
 فرعلی سوله حوب AH فرعلی سولهوت E غزغلی - راوندی ، غزاغلی السلاخی - زبده
 و اخبار || 3 الحاجب ... المرغزی C : - راوندی || المرغزی : AEH || 5 ص
 ۱۰۵ ، 5 وصفی الحضرة ... میگردند C : - راوندی || 6 وصفی الحضرة EH : صفی
 الحضرة A || کاشی EH : نجاشی A || کریم ~ بزرگی A || 7 با برامکه EH : با بدل
 مکه (!) A || او EH : A || 9 حاجب H : AE || بزرک AH : + بزرک E ||
 بوذه AH : + است E || 9 صوابی A : صوابی EH || 12 میگرد EH : میکرده A ||
 14 هم A : EH

7 معین اندین مختص الملک : رجوع شود به زبده ، ص ۱۴۵ بعد || 11 و معین الدین
 را ... شهید کردند : در ربیع الآخر سال ۵۲۱ (زبده ، ص ۱۴۶) || 12-13 و سلطان ...
 داود بن محمود را هم باطنیان ... شهید کردند الخ : در سال ۵۳۸ (زبده ، ص ۱۹۵)

بعد از سلطان سنجر لشکر او محمود خان خواهر زاده سلطان را
بسلطنت قبول کردند ، و در نیشابور بر تخت نشاندند ؛ بعد از آن مؤید
آیه سنجری بر نیشابور مستولی شد ، محمود خان را بگرفت ، و نیست
کرد ، و مرو و بلخ و جمله خراسان در دست غزان بود ، هر بی راهی
که ممکن بود میکردند

6 سابعهم السلطان مغیت الدنیا والدین محمود بن محمد
ابن ملک شاه بن الپ ارسلان

9 سلطان محمود پادشاهی بود زیبا صورت نیکو سیرت لطیف طبع
خوش سخن شیرین بدله موزون نکته مطبوع حرکات نیکو خط و عبارت ،
در آل سلجوق ازو پر معنی تر و در آک تر هیچ ملک و پادشاه نبود ،
و بر دقایق امور و غوامض احوال مُلک هیچ کس مانند او نه ، واقف بر
12 حملگی احوال ملک ؛ اما چون گل کوتاه عمر و مانند حباب اندک

1 او AE : H — 6 الدنیا و EH : A — 9 سخن H : AE — شیرین بدله AH :
سیرین بدله E || 11 و غوامض AE : و عوارض H || احوال EH : A — او AE :
H — 1-12 چون ... بود C : — راوندی || کوتاه عمر H : AE —

1 بعد از سلطان سنجر : برای آنچه در زمان اسارت سنجر در خراسان و نیشابور حادث
شده است رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۱ و ۱۳۸ بیعد || 3 محمود خان :
محمود تکین و محمود خان ، زبده ، ص ۲۵۹ و ۲۸۴ ؛ الخان محمود بن محمد بن بفر
خان و هو ابن اخت سنجر ، ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۱ || 6 السلطان ... محمود :
رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۰ ، ص ۳۶۷ بیعد ؛ زبده ، ص ۱۱۹ بیعد ؛ اخبار ،
ص ۹۶ — ۹۹ ؛ راوندی ، ص ۲۰۳ — ۲۰۶ ؛ روضة الصفاء ج ۴ ، ص ۱۱۵ ؛
حبیب السیر ، ج ۲ ، ص ۵۲۰ بیعد || 9 نیکو خط و عبارت الخ . : ابن الاثیر ، ج ۱۰ ،
ص ۴۷۱ ؛ زبده ، ص ۱۵۵ ؛ اخبار ، ص ۹۹ ؛ راوندی ، ص ۲۰۳ ، ح ۹

- زندگانی بود ، و از بسیاری مباشرت علت‌های مزمن برو مستولی شد
 شعفی عظیم و ولعی بکمال داشتی بکبوتر و مرغان قفصی و شکره خوب ،
 3 چون سنقور ترکستانی و شاهین بحری و کوهی و باز شاهی و دهستانی
 و روستایی و آشیانی و باشه جرجانی و کیدانی و سگان غوری و کهساری
 < و > عراقی و یوز قتی و نیم‌روزی و قهستانی و بامیانی ، و انواع
 6 شکره که ملوک و سلاطین را باشد ، بداشتن هر صنفی رغبتی و محبتی
 هر چه تمامتر داشت ، و تمامت اوقات او بر طعمه و باولیی و حلّ و عقد
 ایشان مصروف ، چنانکه بمصالح جزوی مملکت نمی‌رسید ، و پروای
 9 هیچ کاری دیگر نداشت ؛ آورده اند که چهار صد سگ شکاری
 داشت بقلا ده زر ، و بعضی مرصع و بندهای ابریشمین و جلها زربفت
 بعد از وفات پذیر در سنه احدى عشر و خمسیه [۵۱۱] بر تخت
 نشست ؛ و چون عثمّش سلطان سنجر بعراق آمد بعد از هشت ماه ،
 12 با او مصاف داد ، و شکسته شد ؛ عم او را باز خواند ، و بنواخت ،
 و بعراق بسطنت بنشانند ، و دختر خویش مهملك خاتون را بزنی بوی
 داد ؛ و دختر را از خراسان با اُهبّتی تمام و مهاده مرصع و پیلان کوه
 15 هیکل بعراق فرستاد ؛ بعد از مدّتی مهملك خاتون در سن هفده

1 برو EH : بدو A || 2 ولعی بکمال EH : و ولعی کمال A || بکبوتر ... قفصی C :
 — راوندی || قفصی H : — AE || 3-7 چو سنقور ... داشت C : — راوندی ||
 3 و باز شاهی H : و بادشاهی AE || 4 و آشیانی (۹) : و اشانی H اسنایی E ، — A || و باشه AH :
 و باشه و E || و کیدانی A : و کدانی ، لعله کیلانی EH || و سکان EH : و شکال A || غوری AH :
 عواری E || و کهساری H : و هساری E ، — || 5 و عراقی : عراقی AEH || و نیم‌روزی AH :
 و نیم‌روز A || 7 و باولی H : باولی AE || 14-16 خاتون را ... خاتون H : خاتون AE

1 علت‌های مزمن برو مستولی شد : مقایسه کنید به زبده ، ص ۱۲۳ ببعاد || 14 بسطنت
 بنشانند : رجوع شود اینجا ص ۸۱

سالگی بمرد ، خواهرش را امیر سستی خاتون ماذر گوهر نسب را بجای او فرستاد ؛ و این سلطان محمود در پادشاهی ممکن بود ، و اغلب مقام او باصفهان بوذی و بغداد ؛ یک نوبت میان او و خلیفه المسترشد وحشتی پذیرد آمد ، و کار بدانجا انجامید ، که بغداد را حصار داد و بستند ؛ و بعد ازان مصالحتی میان ایشان برفت ، و از خلیفه عذر خواست ؛ سلطانی مبارک سایه بود ، خادمان بسیار داشت ؛ بحکم آنک در سرای زنان بسیار نشستی ، لاجرم خادمان او همه بدولت و نعمت بی گران رسیدند ؛ و در عراق مدارس و خیرات ساخته است
بهر مواضع

و بر احوال دیوان و دفاتر نیک و قوف داشتی ، و از إقطاعات حشم باخبر بوذی ؛ و هر روز دفتر روزنامه و دستور اوارج و جامع الحساب از مستوفی بخواستی ، و مطالعه کردی ، و هیچ احوال برو پوشیده نبودی ؛ و همچنین از عارض دفتر عرض حشم و توجیهات ایشان از ممالک طلبیدی ، و جرایت حواشی و وظایف و رواتب ساکنان درگاه دانستی ؛ و از عراق بهیچ طرف سفر نکرده بود ، اما بهر موضع که شکارگاهی و مرغزاری بوذی ، آنجا نزول کردی ، و شکره پرانیدی ،

3 نوبت EH : روز A || المسترشد EH : + بالله A || 4 بغداد را AE : بغداد H ||

5 و بعد EH : بعد A || 6 خواست EH : بخواست A || 7 بی گران H : — AE ||

7-8 و در عراق ... مواضع C : — راوندی || و عراق EH : + و در عراق A || 10 روزنامه ...

الحساب C : — راوندی || روزنامه EH : روزنامه A || اوارج AH : اوارج E ||

12- ص ۱۰۹ ، 1 همچنین ... وفات یافت C : — راوندی || 14 نکرده بود AE : نکرده H

4-5 بغداد را حصار داد و بستند : در سال ۵۲۰ ؛ رجوع شود به ابن الاثیر (وقایع

این سال) ؛ زبده ، ص ۱۵۲ ؛ اخبار ، ص ۹۷ (محاصره بغداد در سال ۵۲۰ ؛ ضبطش

در ۵۲۱) ؛ راوندی ، ص ۲۰۵ ، ح ۴

- و آهو دوانیزی، و وحوش و طيور صید کردی؛ در سنهٔ اربع و عشرين و خمسیایه [۵۲۴] برادرش مسعود خلاف کرد، و بقصد او از آذربایجان لشکری بیاورد، سه شنبه شانزدهم ربیع الاول در حدود اسد آباد 3 جنگ کردند، طلائع سلطان مسعود شکسته شد، و هزیمت بمیمنه رسید؛ امیر قسیم الدوله برسوقی در کین بوذ، بر لشکر مسعود حمله کرد، و ایشان را بشکست؛ مسعود و چپوش بک و لشکر بگریختند، 6 و برسوقی بر اثر میرفت، و ایشان را میکشت؛ مؤید الدین طغرانی وزین الکتاب اسیر شدند؛ هر دو را پیش تخت سلطان محمود آوردند، بفرمود، تا هر دو را هلاک کردند؛ و برسوقی بر اثر سلطان مسعود 9 می تاخت تا حدود قری همذان او را بگرفت، و پیش برادرش محمود آورد؛ محمود خلعتی که سلطان سنجر باو داده بوذ درو پوشانید، و هر چه از رخت او بغارت برده بوذند، باز دادند 12

و سلطان محمود شانزدهم شوال سنهٔ خمس و عشرين و خمسیایه [۵۲۵]

1 و آهو دوانیزی: AE — H || و عشرين: لعله عشر || 2 و بقصد او: و بقصد H و بقصد او (+ لشکری) AE || 3 لشکری EH: A — || شانزدهم AE: شانزدهم H || 4 بمیمنه AE: میمنه H || 6 و چپوش بک: و وحوش بک EH و چپوش بک A جوشبک - اخبار وزبده، جیوشبک - ابن الاثیر || 10 قری A: قری H قرا E || برادرش A: برادر H، در E محو شده || 11 درو A: در H، در E محو شده || 13 شانزدهم H: پانزدهم A، در E محو شده || و عشرين A: و خمسين H، در E محو شده

1-2 در سنهٔ ۵۲۴: در همهٔ منابع عربی در سال ۵۱۳ (زبده، ص ۱۳۲ بعد؛ اخبار، ص ۹۶ بعد) و ممکن است که در اصل ۵۱۴ بوده باشد || 3 اسد آباد: مدینه بینها و بین همذان مرحلهٔ واحدة نحو العراق (یا قوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۴۵) || 7 مؤید الدین طغرانی: شاعر و حکیم مشهور ابو اسماعیل الحسن بن علی الطغرانیست، رجوع شود به، Brockelmann, GAL², I, 286, I, Suppl., I, 439 بعد || 8 زین الکتاب: زین الکفات ابوالفتح - زبده، ص ۱۳۳

بشهر همدان وفات یافت ، مدت پادشاهی او چهارده سال بود ، و مدت عمرش بیست و هفت سال

3 حلیت او : گِرد چهرهٔ سرخ و اسفید گِرد محاسن ربع القامة
قوی بازو متناسب اعضا مبارک لقا سیاست بها
اسامی وزراء و حاجبانش :

6 الوزير : ربيب الدولة ابو منصور القيراطی

الوزير : کمال الدين شمس الکفاة السمری

الوزير : شمس الملک عثمان بن نظام الملک

9 الوزير : شرف الدين انوشروان بن خالد الکاشی

الوزير : قوام الدين ابو القسم

الحجاب : محمد بن علی بار ، طغایرک ، ارغان

12 چون سلطان محمود وفات یافت ، برادرانش مسعود و سلجوق

3 اسفید EH : سفید A || 4 مبارک ... بها C : — راوندی || مبارک AE :
— H || سیاست بها AE : سیاست بها H || 5 حاجبانش EH : حجاب A || 6 ربيب EH :
ابیب A || 6 القيراطی AE : در H محو شده || 7 الدين EH : — A || السمری EH :
السمری A || علی بار : علی دار AEH || 7 طغایرک : طغایرک H طغایرک AE || ارغان :
ارغان AEH || 12 - ص ۱۱۰ ، 4 چون سلطان ... رفت C : — راوندی

1 مدت پادشاهی* او ۱۴ سال : در ابن الاثیر (ج ۱۰ ، ص ۴۷۱) : ۱۲ سال
و ۹ ماه ؛ در اخبار (ص ۹۹) : ۱۳ سال و ۸ ماه و چند روز ؛ راوندی ، ص ۲۰۳ ،
ح ۷ || 6 ابو منصور : ابن الوزير ابی شجاع - راوندی ، ص ۲۰۳ ، ح ۱۰ || 7 کمال
الدين : ابو الحسن علی بن احمد - زبده ، ص ۱۲۶ || 9 انوشروان : رجوع شود به
دیباجهٔ زبده ؛ راوندی ، ص ۲۰۳ ، ح ۱۳

- با خلیفه سوگند خوردند، که در طاعت او باشند، و با لشکری بحدود دینور با عم خود سنجر مصاف دادند؛ از طرفین چهل هزار کس کشته شدند، و برادران منہزم گشتند؛ سلطان سنجر طغرل بن محمد³ بن ملکشاه را پادشاهی نشاند، و مظفر و منصور با خراسان رفت

ثامنهم السلطان المعظم رکن الدین والدین ابو طالب

- طغرل بن محمد بن ملکشاه بن الپ ارسلان⁶

- سلطان طغرل بن محمد پادشاهی بود بعدل و سیاست موصوف و با حیا و حیّت، و کرم و شجاعت بر اخلاق او غالب، و از هزل و فواخش دور؛ در مدت ایالت سلطان محمود او با خدمت و ملازم عم⁹ بوذی سلطان سنجر نورالله قبره؛ و بعد از وفات سلطان محمود سلطان سنجر ولی عهدی بنو تفویض کرد، و مسعود و داود و برادران بیغداد رفتند منہزم؛ در صفر سنه سبع و عشرين و خمسایه [۵۲۷] خلیفه¹²

1 بحدود EH: در حدود A || 4 با AE: تا H || 10 بوذی AE: پردی H ||

وفات H: AE || 10-11 سلطان سنجر AE: سنجر H || 12 سبع H: خمس AE || خلیفه H: AE

1-2 بحدود دینور مصاف دادند: رجوع شود به زبده، ص ۱۵۷-۱۵۸؛ اخبار، ص ۱۰۰ (در سال ۵۲۶) || 5-6 ثامنهم... طغرل: ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۴۷۶؛ بیدها؛ زبده، ص ۱۵۶-۱۷۲؛ اخبار، ص ۹۹-۱۰۵؛ راوندی، ص ۲۰۸-۲۱۰؛ روضة الصفاء، ج ۴، ص ۱۱۵؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۲۱ || 12 در صفر سنه ۵۲۷: اخبار، ص ۱۰۲ (در اینجا: خلیفه در جمعه آخر ماه محرم از سال ۵۲۷ بنام او خطبه خواند) و ابن الاثیر، در وقایع سال ۵۲۷

- مسترشد در بغداد خطبه بنام او کرد، و بعد از او بنام برادرش داود بن محمود، و ایشان را تشریف داد، و بآذربایگان فرستاد؛ طغرل چون بعراق آمد، میان او و برادران مسعود و داود چند نوبت مصاف رفت، 3 آخر طغرل شکسته شد، مسعود بهمدان مقام ساخت؛ در سنه ثمان و عشرين [۵۲۸] ببغداد رفت، طغرل را ملک مهنا نبوذ، بجانب خوزستان میرفت، خواجه قوام الدین را که وزیر او بوذ در لیشر بیاویخت، چه سرگردانی خویش همه از او میدانست، واز نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۳۲/۴۳) نمی اندیشید، 6 وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ (۳۲/۴۳) نمی دانست؛ لاجرم زید و عمرو را در کار ایرادت و مشیت باری تعالی شریک و معاون میکرد، از ناگاه در محرم سنه تسع و عشرين و خمسماية 9 [۵۲۹] بدرهمدان وفات یافت 12

عمرش مدت بیست و پنج سال بوذ، پادشاهیش سه سال
حلیت او: سرخ چهره، فراخ پیشانی محاسن کشیده تُنک ذؤابه

1 و بعد از او AE : — H || 2 داد EH : — A || 3 و برادران A : برادر او H
برادران E || و داود C : — راوندی || رفت EH : دادند A || 5 مهنا EH : مهیا A ||
7- 11 واز نحن ... میکرد C : — راوندی || 10 و مشیت H : — AE || 11 محرم H :
— AE || 12 وفات AH : + وفات E || 13 پادشاهیش EH : پادشاهی* او A

1 او کرد: یعنی سلطان مسعود || 4 شکسته شد الخ. : رجوع شود به ابن الاثیر و قایع
سالهای ۵۲۷، ۵۲۸؛ اخبار، ص ۱۰۴ || 6 خواجه قوام الدین ... در لیشر بیاویخت:
یعنی قوام الدین الدرگزینی؛ زبده، ص ۱۶۸ ببعدها (در شاپورخواست)؛ اخبار،
ص ۱۰۴ (در اصفهان) || 11 در محرم سنه ۵۲۹ ... وفات یافت: کذا در ابن الاثیر
(در وقایع این سال)؛ بقول زبده، ص ۱۷۲ و اخبار، ص ۱۰۵ در سال ۵۲۸ ||
13 عمرش ... ۲۵ سال: سلطان طغرل در محرم سال ۵۰۳ تولد یافته است (ابن الاثیر،
در سال ۵۲۹) درین حال عمرش ۲۶ سال است || پادشاهیش ۳ سال: دوسال و یک
ماه یا دو ماه (اخبار)

دراز قامت باعتدال قطر یال و پشت او بسته ابرو گشاده سبرساق و بازو
وزراء و حجاب :

- 3 الوزير : قوام الدین ابو القسم الدرگزینی
الوزير : شرف الدین علی بن رجاء
الحجاب : منکوبرز ، یونس : تار

- 6 تاسعهم السلطان الاعظم غیاث الدین ابو الفتح
مسعود بن محمد بن ملکشاہ بن الپ ارسلان

- سلطان مسعود پادشاهی بوذ با فرّ و شکوه تهمتن حیدر دل رحیم
9 کریم عادل ، در آل سلجوق بقدر قامت و قوت و شوکت او پادشاهی
نبوذ؛ آرایش تخت و زینت میدان بوذ ، و شکوه باغ و ایوان ؛ بحمله سپاهی
بشکستی ، و بزخی شیری ؛ خوش خوی بوذ ، طرب و هزل دوست داشتی ،
12 مبارک سایه و فرح پی ؛ در عهد او خلایق عالم آسوده بوذند ، و در نعمت
و مسرت و شادی بر جهانیان گشاده ، سپاهی با ساز و عُدّت ، و رعیتی
در پناه امن و رفاهیت و راحت ، عالم زاهد دوست بوذ ، و درویش بخشای

1 ابرو EH : و ابرو A 2-5 وزراء ... تار C : — راوندی || 2 حجاب EH :
+ او A || 4 علی EH : A — || رجاء EH : رضا A || 5 الحجاب ... تار AH : — || تار : تار H
تبار A 6-7 تاسعهم ... الپ ارسلان AE : — || 10 بحمله EH : بحمله A || 11 شیری -
راوندی : سری AEH || بوذ AH : — || 12 فرخ AE : فراخ H || 13 کشاده H : کشوده AE ||
14 پناه H : پنه EH ، — A || عالم EH : + بوذ A || بخشای EH : بخشایش A

3 قوام الدین ... الدرگزینی : رجوع شود به زبده خاصة ص ۱۲۰ و ۱۶۸ ببعد ||
4 شرف الدین علی بن رجاء : رجوع شود به زبده ، ص ۱۷۱ ببعد || 7 مسعود بن محمد :
ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۱ ببعد ؛ زبده ، ص ۱۷۲ - ۲۲۷ ؛ اخبار ، ص ۱۰۶ - ۱۲۳ ؛
راوندی ، ص ۲۲۴ - ۲۲۶ ؛ روضه الصفاء ، ج ۴ ، ص ۱۱۵ ببعد ؛ حبیب السیر ، ج ۲ ،
ص ۵۲۲ - ۵۲۶ || 11 طرب و هزل دوست : ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۰۵ ؛ زبده ، ص
۲۲۷ ؛ راوندی ، ص ۲۲۵ ، ج ۱۱

و با مردم سلیم القلب و مجانین و مرغان محبوس انسی دوست داشتی ؛
و با ایشان از زبان سر سخنها گفتی ؛ بر جمله از تنعم و تکلف و رعونت
و تکبر دور بودی ، و از شکار سیری نیافتی ، و به تنها بر شیر کشتن
دلیر و ماهر بودی ، چنانکه هیچ آفریده معاون و مساعد او نبودی ؛ و در
صفه‌ها مصاف خود حمله بردی ، کس را مجال ننهادی ؛ خزانه‌اش
اغلب خالی بودی ، و حملها که از اطراف رسیدی ، هم در بارگاه
ببخشیدی

و چون برادرش سلطان طغرل بهمدان در سرای علاءالدوله فرمان
یافت ، او بیغداد بود ؛ اُمراء عراق مُسرعی دوانیدند باستحضار او ؛
و سلطان داود بتبریز بود ، و اتابک قراسنقور در خدمت او ؛ پیش
او هم قاصد فرستادند ، و او را پادشاهی خواندند ؛ بدرهمدان سلطان
مسعود مسابقت نمود ، چون از حُلوان بگذشت ، راههای عراق بیرف
آکنده بود ؛ و سرما بغایت سرد ؛ شتران در پیش داشتند ، تا راه
میکوفتند ، و سواران بر عقب ایشان میراندند ، تا بحدود کرمانشاهان
و در . . . و روز راور ناگاهی بدرهمدان رسیدند ، امرا بضرورت
آنچه بنو راضی بودند ، و آنچه با برادرش داود بیکبار دست بوس

1-3 با مردم . . . بودی C : — راوندی || 1 و مجانین EH : و مجانین A ||
دوست H : — AE || 2 زبان A : زنان H زبان E || تنعم ~ تکلف A || 3 و تکبر
AE : — H || بودی A : بود EH || 4 ماهر بودی C : + واسپی آزموده خاص این
کار را داشت و تا تاریخ سنه ۷۷۷ مؤلف این کتاب دید که آن اسپ بنوت بسر تربه*
سلطان آوردندی - راوندی || 6 مجال EH : محل A || 8 بهمدان H : درهمدان AE ||
9 باستحضار EH : باحضر A || 11 و او را EH : او را A || خواندند EH : بخواندند A ||
نمود AH : بنمود E || 14 تا بحدود . . . و روز راور C : — راوندی || 15 و در . . . کذا
در EH ، در A بیاض موجود نیست

6 حمله بردی : رجوع شود به راوندی ، ض ۲۲۶ ، ح ۴

کردند؛ و دیگر روز بر تخت نشست، و بار داد؛ و سلطان سنجر دختر خود گوهر خاتون را بزنی بوی داد

- 3 خلیفه مسترشد در بغداد از بایسته استفتا خواست، و خطبه از نام مسعود بینداحت، و بانام سلطان سنجر کرد، و از بغداد روی بکوهستان عراق نهاد. خواست که ملک خراسان و عراق در ضبط آرد؛ برای استمداد و اعتضاد این کار سلطان داود و اتابک اقسنقور 6 را بخواند؛ چون از دینور بگذشت، و محدود اسدآباد رسید، بمرحله پنج انگشت نزول کرد، سلطان مسعود بنو رسید؛ بعد از ملاقات امراء بغداد بهزیمت شدند، و روی لشکر مسعود ندیدند؛ 9 مسترشد بر سر تلّی باخواصّ ایستاده، حاجب تتر را بفرستاد، تا او را زمین بوس کرد، و نگاه داشت؛ و برای او نوبتی و سرپرده و دهلیزی نو بزدند، و اسباب مطبخ و شرایخانه و مالا بُدّ او جمله ترتیب 12 کردند؛ دیگر روز بگاه برسم طواعیت پیش او رفت، خلیفه او را بنشانند؛ از آنجا بیرون آمد، و در روز روی بآذربایجان نهاد؛ چون بمرآغه رسید، بدیه نالقی نزول کرد؛ رسولان سلطان سنجر 15 برسیدند، سلطان مسعود باستقبال ایشان رفت؛ باطنیان فرصت نگاه

1-2 و سلطان سنجر... داد C: و داود را ولی عهد کرد و گوهر خاتون دختر خود را بنو داد - راوندی || 3-4 در بغداد... کرد C: - راوندی || 5 عراق نهاد AH: نهاد E و عراق نهاد - راوندی || خراسان ~ عراق AE || 6 آرد EH: آورد A || 7 رسید AE: - H || 9 لشکر H: - AE || 10 سر EH: - A || تتر H و راوندی: دینار AE || 12 دهلیزی AE: دهلیز H || بزدند AH: بردند E || 13-14 دیگر روز... بیرون آمد C: - راوندی || 13 برسم AH: برسم E || پیش او EH: پیش A || 14-16 چون... رفت C: - راوندی || 15 نالقی H: در E محو شده، نالقی A

3-4 خطبه... بینداحت: ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۱۴ || 9 بهزیمت شدند: در ۱۰ رمضان سال ۵۲۹، این جنک در دای مرک (یا دایمرج) بود، نه در پنج انگشت، ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۱۵؛ زبده، ص ۱۷۷

داشتند ، در نوبتی رفتند ، و او را کارد زدند ، و بکشتند ؛ این واقعه در ذی القعدة سنهٔ تسع و عشرين و خمسیه [۵۲۹] بود

- 3 سلطان ازان حادثه مهموم و محزون شد ؛ آنگاه بکزرستان عراق کشید ، و از آنجا ببغداد آمد با سپاهی گران ؛ و راشد پسر مسترشد عزم لشکرکشی و انتقام خون پند خویش داشت ، و قحط سالی عظیم بود
- 6 در همه عراق و کوهستان ؛ راشد از بغداد بیرون رفت ، بعزم اصفهان ، و مدتی آنرا حصار داد ، از غلاء و تنگی مردم یکدیگر را میخوردند ؛ سعد الدوله والی اصفهان بود ، ملاحظه راشد را کارد زدند ، شهید شد ، و او خطبه از نام مسعود با نام داود کرد ؛ سلطان برادر مسترشد المقتنی لأمر الله را بیرون آورد ، و بخلافت بنشاند ، و برو بیعت کرد ؛ خلیفه فاطمه خواهر مسعود را بخواست ، و از بغداد بهمدان آمد ؛ جماعتی امرا با برسق صاحب الیشر هم عهد شده بودند بر مخالفت سلطان ، و درخواستها نا واجب میگردند ، بحدود الیشر در مرغزاری فرو آمده بودند ؛ سلطان

- 2 تسع - زیده : سبع C . البوذ C : + و درجهٔ شهادت یافت - راوندی ||
- 3 بکزرستان E : بکزرستان H بکندرستان A ، — راوندی || 10 لامر الله را : بأمر الله را H بامر الله E بالله A || کرد H : کردند AE || 10 - 11 خلیفه ... بخواست C : — راوندی ||
- 12 الیشر H : لیشر E لیشتر A || بر مخالفت EH : و بر مخالفت A || و در EH : در A ||
- 13 الیشر EH (کذا) : لیشر A

1 و او را : یعنی خلیفه المسترشد را || این واقعه الخ . : در ۱۸ ذی القعدة سال ۵۲۹ ، ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۶ ببعده ؛ زیده ، ص ۱۷۷ ببعده ؛ اخبار ، ص ۱۰۷ ؛ راوندی ، ص ۲۲۸ ، ج ۲ || 4 و راشد الخ . : رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۲۲ و ۲۶ ؛ زیده ، ص ۱۷۹ ببعدها ؛ اخبار ، ص ۱۰۸ || 7 از غلاء الخ . : رجوع شود به زیده ، ص ۱۰۸ (عماد الدین آن وقت در سن کودکی آنجا بود) || 8 راشد را کارد زدند : در ۲۵ رمضان ۵۳۲ (ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۴۱) ؛ اخبار ، ص ۱۰۹ ؛ زیده (در ۲۶ رمضان) ؛ راوندی ، ص ۲۲۹ ، ج ۳ || 9 سلطان ... المقتنی لامر الله را ... بخلافت نشاند : در ۱۸ ذی الحجه ۵۳۰ (ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۲۸ ؛ زیده ، ص ۱۸۳ ؛ راوندی ، ص ۲۲۹ ، ج ۶) || 11 برسق صاحب الیشر : در ابن الاثیر (ج ۱۱ ، ص ۳۰) : و برسق بن برسق صاحب تشر ؛ راوندی ، ص ۲۲۹ ، ج ۸

از همدان شب را بر نشست ، و نیم روز بایشان رسید ، ایشان همه خفته و آسوده ، سلطان میان لشکرگاه در خیمه^۵ امیری فروز آمد ؛ چون اُمرا را خبر شد ، برو جمع آمدند ، همه را عفو کرد ، و از سر گناه ایشان 3 برخاست

وزمستان دیگر بجانب بغداد رفت ، و کمال الدین محمد خزانه دار را 6 وزرات داد ، و او مردی متهور و مبارز بود ، و کفایت و شهامت تمام داشت ، و بر دقایق امور ملک و دولت نظری بکمال ؛ امرا را حشمت و حرمت نمی داشت ، < و بقدر و اندازه^۷ لشکر > نان پاره بکسان میداد ؛ امرا باتفاق نامه باتابک^۸ قراسنقور نوشتند ، که این وزیر بر ما 9 استهزا و استخفاف میکند ؛ و کس را محل نمی دهد ، و سلطان را بر تو متغیر گردانیده است ، تدبیر کار خویش بکن ، مبادا که استیلاء او زیادت شود 12

قراسنقور در خدمت سلجوقشاه از آذربایجان بیامد ، و بمرغزار سگک فرو آمد ، که سلطان او را نامزد پارس کرده بود ؛ و برادرش سلجوقشاه را آنجا بملکی بنشانند ؛ از مرغزار سگک پیغام بسطان فرستاد ، که باین 15 کار قدم برندارم ، تا سر و دست محمد خازن را بمن نفرستی ؛ سلطان مضطرب شد ، و مدهوش ماند ؛ عاقبت محمد خازن را بگرفتند بتغلب ،

6 و مبارز بود AE : — H || 7 ملک EH : — A || امرا را EH : امراء A ||
7-8 حشمت ~ حرمت A || 8 بقدر و اندازه^۷ لشکر - راوندی : — C || بکسان EH :
+ دیگر A || 10 نمی دهد AH : نمی نهد E || و سلطان را H : سلطان را AE || 11 او EH :
— A || 13 بیامد C : + و بر اعلم گذشت - راوندی || 16 خازن را EH : خازن A

5 و کمال الدین محمد : ابن علی الخازن ، در سال ۵۳۳ وزیر شد ، زبده ، ص ۱۸۶ ؛
اخبار ، ص ۱۱۱ ؛ راوندی ، ص ۲۳۰ ، ج ۴ || 8 حرمت نمی داشت : رجوع شود به
زبده ، ص ۱۸۶ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۴۲

- و در زیر علم سر و دستش جدا کردند، < و بقراسنقور فرستاد >؛ قراسنقور
 پارس شد؛ و منکوبرز را بشکست، و سلجوقشاه را بملکی آنجا نصب کرد
 3 و وزارت سلطنت بهمدان بعز الملک دادند، که کتخدای قرا
 سنقور بود؛ قراسنقور از پارس باز گشت، منکوبرز باز آمد، سلجوقشاه
 رنجور بود، در محفه میگریخت، بحدود محروسه^۱ بهنژاد منکوبرز پیش
 6 آمد، و زمین ببوسید، گفت: من بنده^۲ فرمان بردارم، و ولایت < از آن >
 تو است، کجا می روی، و چرا روی؟ اگر بنده لایق بندگی نیست، اینک
 سرو تیغ؛ و بسیاری زاری کرد، و او را بشهر شیراز باز آورد؛ و بقلعه^۳
 9 دز سپید فرستاد بگرم سیر بحدود نو بندگان و برشاور، و در روی زمین
 قلعه^۴ از آن حصین تر و محکم تر و بزرگتر نیست؛ بران چندان چشمه
 آب است، که آسیاها بگردانند، و درختان میوه دار از آنگور و نار
 12 و سیب و انجیر و انگبین بسیار، و چندان زراعت و عمارت دارد، که
 حد و حصر آن ممکن نباشد، همه بشیراز آورند؛ بدیوار حاجت ندارد

1 و بقراسنقور فرستاد - راوندی : — C || 2 منکوبرز : C : منکوبرس - منابع
 دیگر || منکوبرز را E : منکوبرز AH || 3 سلطنت H : — AE || 5 در EH : و در A ||
 بحدود ... بهنژاد C : — راوندی || محروسه^۱ AE : محروسه H || بهنژاد (کذا) AE :
 بهنژاد H || 6 گفت EH : و گفت A || از آن - راوندی : — AEH || 7 و چرا می روی E :
 — AH || 7-8 اگر ... بنده آورد C : — راوندی || 9-1 بگرم سیر ... و کوه است C :
 — راوندی || 9 نو بندگان AE : نو بندگان H

1 و بقراسنقور فرستاد : در شوال سال ۵۳۳ (زیده، ص ۱۸۷؛ ابن الاثیر،
 همانجا؛ اخبار، ص ۱۱۲) || 2 منکوبرز : صوابش بوزاپه، رجوع شود به اخبار،
 ص ۱۱۲؛ ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۴۶؛ منکوبرس در سال ۵۳۲ کشته شده بود
 (ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۳۹)؛ راوندی، ص ۲۳۱، ج ۴ || نصب کرد : رجوع
 شود به ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۴۶؛ زیده، ص ۱۸۸؛ اخبار، ص ۱۱۲؛
 راوندی، ص ۲۳۱، ج ۵ || 3 بعز الملک : مجد الدین عز الملک ابو العز البروجردی، زیده،
 ص ۱۸۷ || 4 و 5 مکنوبرز : و الصواب بوزاپه همچنانکه در منابع دیگر است

از غایت بلندی و رفعت، و جمله کمر و کوه است؛ سلجوقشاه آنجا بماند،
و وفات یافت

- 3 اتابك قراسنقور با همذان آمد، از سلطان تشریف یافت،
و بآذربایجان رفت، و آنجا فرمان یافت؛ بعد از وفات او چاولی^۶ جاندار
بزرگ و معتبر شد؛ و سلطان مسعود از همذان بری آمد، که سلطان
6 اعظم سنجر بر عباس < والی^۶ ری > متغیر بود؛ و سلطان مسعود را
فرمود، تا او را بگیرد، و ری ازو باز گیرد؛ چون سلطان بری رسید،
عباس استقبال کرد، و پیشکشهای غریب و خدمتگاه پسندیده آورد؛
9 سلطان مسعود مصلحت ندید او را رنجانیدن، که مردی غازی
بود، و بدنامی حاصل میشد؛ از ری بهمدان آمد، و از آنجا باصفهان
شد؛ و درین وقت امیر حاجب عبدالرحمن بود، سلطان را مهمانی
کرد، چنانکه در هیچ عهدی مثل آن کس مشاهده نکرده بود از
12 تکلفها و بخششها و پیشکشی؛ و عبدالرحمن و بزآپه و عباس با یکدیگر
هم عهد شده بودند در مخالفت سلطان، و سوگندهاء مغایله
خورده، که باقی عمر موافق باشند در غیبت و حضور، و دائم یکی پیش
15 تخت سلطان ملازم باشد، و محافظت غایبان کند

1 و رفعت H : رفعت E ، — A || و کوه AE : کوه H || بماند EH : نماند A
6 والی^۶ ری - راوندی : — C || 7 سلطان AE : — H || 8 کرد EH : — A || 11 عبدالرحمن
بود C : + سران امرا با او یکی شدند در قصد خواجه عزالملک، و سلطان را بر آن داشتند
تا باصفهان او را بگرفت و بامیر حاجب تئارسپرد، چون بدرهمذان رسید درگذشت -
راوندی || 13 و بزآپه : و رانه EH و بزآپه A || 14 مغلظه EH : مغلظه A || 14 - 16
و سوگندها... کند C : - راوندی || 15 باشند AE : باشد H || و دائم EH : و دائما A

4 فرمان یافت : زبده، ص ۱۸۹؛ ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۵۲؛ راوندی،
ص ۲۳۲، ج ۱؛ در سال ۵۳۵ در اربیل || 6 عباس والی^۶ ری : رجوع شود به اخبار،
ص ۱۱۳ || 7 وری ازو باز گیرد : در سال ۵۳۶ (ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۵۴؛ راوندی،
ص ۲۳۲، ج ۳) || 9 مردی غازی بود : رجوع شود به زبده، ص ۱۹۱ بعد؛ راوندی،
ص ۲۳۲، ج ۵

عبدالرحمن پیغام بایشان فرستاده بود، و ایشان را خوانده؛ ناگاه
 خبر وصول بُزآپه باصفهان رسید، و هر دو ملک زاذگان محمد
 3 و ملک‌شاه را آورده بقصد مخالفت؛ و با سلطان زیادت لشکری نبود، حالی
 مُسرِعان دوانید باذربایجان باتابک ایلدگز، که مِطواع ترین بندگان
 خاص بود، و فرمود، که هر چه زودتر بما پیوندند؛ سلطان بطرف
 6 بغداد گوج کرد؛ هنوز سه مرحله پیش نرفته بود، که بُزآپه بهمدان
 رسید؛ و اتابک ایلدگز با سپاهی تمام ساخته و امراء آذربایجان از راه
 سیاه کوه و دینور بکرومانشاهان بخدمت سلطان رسیدند؛ سلطان
 9 بایشان مستظهر شد، و لشکر را طمانینت پدید آمد؛ بحلوان برقی آمد،
 که در سرد سیر چنان نیاید

و سلطان سه ماه زمستان و یک ماه بهار ببغداد مقام کرد، و از آنجا
 12 براه دربند قزائیلی بجانب آذربایجان رفت، و ملک زاذگان ارسلان
 و ملک‌شاه بن سلجوق را که در خدمت بود، بقلعه تکریت بسپرد بامیر
 مسعود که، شهنه بغداد بود، و کوتوال قلعه تکریت
 15 سلطان از آنجا بمرآغه آمد، و امراء آذربایجان با چاولی بخدمت

2 بزآپه EH: برابذآپه (کذا) A || 3 آورده H: آورد AE || 4 ایلدگز AE:
 ایلدگز H || 5 هرچه EH: هر A || 6 بزآپه A: بزآپه EH || 8 سیاه کوه و دینور C:
 — راوندی || رسیدند EH: رسید A || 12 قزائیلی H: قراسلی E قزائیکی A قزائیلی — راوندی ||
 13 و کوتوال... تکریت C: — راوندی

1 ناگاه خبر وصول بزآپه الخ: در سال ۵۴۰؛ ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۶۸ بعد؛
 زبده، ص ۱۹۸؛ اخبار، ص ۱۱۴؛ بعد؛ راوندی، ص ۲۳۳، ج ۱ || 4 و 7 ایلدگز:
 در زبده (ص ۱۹۹) و اخبار (ص ۱۱۴): جاولی الجاندار || 9 برقی آمد الخ: .
 اخبار، ص ۱۱۵؛ زبده، ص ۱۹۹؛ بعد؛ راوندی، ص ۲۳۳، ج ۳ || 13 امیر مسعود:
 در زبده: مسعود اللالی، در ابن الاثیر: مسعود بلال — راوندی، ص ۲۳۳، ج ۴ || 15 بخدمت
 آمدند: زبده، ص ۲۰۰؛ راوندی، ص ۲۳۳، ج

- آمذند، چند روز آنجا مقام بوذ؛ و از آنجا با خدمت سلطان بمیانه
و کاغذ کُنان آمذند، سلطان در آن وقت خاصبک پلنگری را
بر کشیده بوذ، و روز بروز او را تربیت و عنایت زیادت میکرد؛
و امراء حُسّاد را دشواری آمد، و عثرات او میگفتند، و قصد او میکردند؛
و با چاولی که دوم سلطان بوذ شکایتها کردند، و فتنها انگیزختند،
تا عاقبت چاولی را با او بد کردند، و قصد مؤاخذهت او نمودند، امیر
چاولی نیز بگرفتن راضی گشت

- سلطان را ازین سگالش در حق خاصبک پلنگری خبر شد، کس بچاولی
فرستاد، که من ترا پیش خویش بجهت دفع خصم آورده ام، تا معاون
و مساعد من باشی، بابتدا تو قصد خاصبک و بر کشیده من میکنی، از خرد
و درایت و رای و کاردانی تو عجب است؛ چاولی بترسید، و ده هزار
دینار دربارید، و پیغام بنخواجه یاقوت قدیمی داد، و اعدا تمهید کرد،
و خود را از آن قصد و سگالش بری گردانید؛ سلطان عذر او قبول
کرد، و خاصبک را پیش چاولی بمیدان فرستاد، تا او گوی بازد،
و از چابک سواری و شجاعت خود اثری بوی نماید، تا چاولی نیز

1 بوذ EH : کرد A || 2 کاغذ کُنان C : — راوندی || آمذند EH : آمد A || پلنگری A :
پلنگری : EH ارسلان بن پلنگری - راوندی || 3 وروز ... میکرد C : — راوندی ||
5 - ص ۱۲۱ ، 12 که دوم ... فرستاد C : در راوندی باختصار || 8 پلنگری AH :
+ A || E شذ AE : + که H || 11 در و رای ~ و کاردانی* A || 12 در بارید :
در بارید H در بارید E در بازید A || پیغام AE : در H بیاض || قدیمی AH (?) :
لمی E (?) || 14 تا EH : تا با A

14 خاصبک پلنگری : بك ارسلان بن پلنگری المعروف بخاصبک - ابن الاثير، ج

داند، که سلطان تربیت او بی معرفت و عمدا نمی کند، در اعزاز و تقرب می افزاید

3 چون چاولی گوی باختن واسب تاختن خاصبک بدید، انگشت تعجب بدنندان تحیر گرفت، و آیت و آن یکا دُ اللّٰذین کَفَرُوا (۵۱/۶۸) برو دمید، و گفت: مثل او درین عصر نباشد

6 شعر [مجتث]:

نژاد مثل تو از ماذرِ زمانه سوار
سبک عنان و گران گرز و آهنین اندام

9 شگرف قامت و شیرافکن و قوی بازو

رفیع همت و کوته ید و دراز حسام

12 و او را بفرزندی قبول کرد، و تشریف فایز از اسپ خاص و سرفسار و قلاده مرصع و کسوتها و گرانمایه و اسلحت شاهانه بخدمت سلطان فرستاد

و خاصبک پسر ترکمانی بود، از بقیه غزان که باذریبجان آمده بودند؛ روزی غلامان سلطان در حدود سَراو واردبیل از رکاب سلطان دورافتادند؛ بخاصبک رسیدند، در زیر او اسپی باقیمت نیکو صورت یافتند؛ او را گفتند: این اسپ می فروشی؟ گفت: فی که ازان پذیرم است، و مرا بر مال پذیر حکم نیست؛ إلحاق بسیار کردند، که پذیرت چون بها بسیار بیند، راضی شود، إبا نمود، غلامان دزدیده

15

18

6 شعر EH: — A || 8 سبک AE: سبک H || 11 و او را AE: او را H ||

13 — ص ۱۲۳، 16 و خاصبک ... داشت C: — راوندی || 16 او را EH: باو A ||

فی H: نه AE || 18 پذیرت چون AH: چون پذیرت چون E || بیند H: بود AE

14 سراو: مدینه باذریبجان بینها و بین اردبیل ۳ ایام (یا قوت، معجم البلدان،

ج ۳، ص ۶۴)

- در هم نگاه می کردند ، که صد دینار بوی دهیم ، واسپ را بتغلب ببریم ؛
 چون زیرک بود ، و مقدمه اقبال دولت او خواسته بود ، حس آن
 3 بهدایت عقل و ادراک در یافت ، و راه خانه او از پیش گرفته بودند ،
 بدان صوب مجال رفتن نبود ، باز پس نگریست ، راه گشاده دید ،
 اسپ را بدوانید ، و غلامان بر اثر وی می دوانیدند ، هیچ یک بنو
 6 نرسیدند ، ناگاه در پهلوی تلّی بکوکبه سلطان رسید ، خود را در
 پیش سلطان انداخت ، و ندانست ، که کیست ؛ گفت : ای امیر و سالار
 جماعتی از خیل شما آمده اند ، و می خواهند ، که این اسپ از من باز
 9 گیرند ، و من بی اذن پدر این بیع نتوانم کرد ، الله الله مرا فریاد رس !
 سلطان و امرا در صورت روی و تناسب اعضا و قامت و بالا
 و حرکات و سکنت موزون زیبا و نگاه کردند ، جمله بزبان حال گفتند :
 12 مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۲/۱۲) ؛ سلطان
 امیری را فرمود ، که بنگر ، تا ستاننده اسپ او کیست ؟ امیر بسیار
 طلبید ، و جست و جوی کرد ، هیچ کس را نیافت ؛ با خدمت سلطان
 آمد ، و گفت : خصم او را نمی یابم ؛ سلطان دانست که این متظلم
 15 راست گوی است ، و صورت کذب ندارد ، و لابد غلامان خاص
 بوذه باشند ، که بر امثال این تجاسر اقدام توانند نمود ، سلاحداری را

1 می کردند AE : کردند H || بتغلب A : بتغلب EH || 2 و مقدمه AE : مقدمه H ||

خواسته EH : خواست A || 3 بهدایت EH : هدایت A || 4 بدان AH : بران E || 9 اسپ
 را A : اسپ H ، در E محو شده || وی H : او AE || هیچ EH : و هیچ A || 6-7 در
 پیش H : پیش AE || 8 جماعتی EH : و جماعتی A || 9 نتوانم کرد EH : بتوانم کردن A ||
 11 زیبا H : — AE || بزبان EH : ربای A || 12 بشرأ : بشر AEH || 13 تا EH : که A ||
 و جوی AH : جوی E || کرد H : نمود AE || 15 او را A : او EH || 17 تجاسر EH :
 تحاسلی (!) A || سلاحداری را AH : سلاحداری E

- فرمود که ، نیک بنگر در میان غلامان ما هر کدام اسپ را خوی کرده است ، ایشان را پیش من آر ؛ سلاح دار در میان غلامان آن غلام را
- 3 بیاورد ؛ سلطان از ایشان حال پرسید ؛ همچنانک خاصبک گفته بود ، غلامان گفتند : راست میگویند ، و ما این اسپ را بجهت خداوند عالم میخریدیم ، و او را می ترساندیم ؛ سلطان آنجا فرو آمد ،
- 6 و مرغی یخنی و قدری حلوا شکر پیش سلطان آوردند ، بخاصبک داد ، و همین غلام را با او بفرستاد تا پذیر او را حاضر کنند
- بر جمله پذیر را با دوسه نوکر پیش سلطان آوردند ، سلطان ازو پرسید ، که این پسر واسپ ازانِ توسست ؟ گفت : آری ای پادشاه جهان ؛ گفت : اسپ می فروشی ؟ گفت : نه ، اما چون خریدار
- خداوند عالم است ، اسپ را و پسر را باچندان متاع و قماش دیگر پیشکش خداوند عالم کردم ؛ و اگر امشب بخیلخانه بنده نزول بود ،
- 12 بقدر اندازه ضیافت پادشاه عالم بکنیم ، که در عهد دولت تو در کنف آمن آسوده ایم ، و از امیر چاولی شکرها داریم ؛ سلطان بمکافات آن بفرمود ، تا از خزانه هفت هزار دینار بمجازات آن اسپ بدهند ، و آن
- 15 علف خوار او را مسلم داشت
- سلطان با حشم از میانه بزنجان آمدند ؛ و ملک سلیمان با عباس
- 18 بانبط از ناحیت اعلم فرو آمده بود ، و بزایه با هر دو ملک زاده

5 می خریدیم : E : خریدیم AH || 6 و قدری H : بر قدری E با قدری A || پیش . .
 آوردند E : — H ، در A بعد از بیاضی که طولش نیم سطر است : سلطان آوردند ||
 6-8 بخاصبک ... آوردند H : — AE || 9 این AH : ای E || 9-11 پسر .
 عالم است EH : — A || 11 چندان AH : چندین E || 14 از AE : آن H || 18 با EH : ما A

16 مسلم داشت : همه این حکایت در روضة الصفاء ، ج ۴ ، ص ۱۱۷ هست || 18 انبط : من قری همذان (یاقوت ، معجم البلدان ، ج ۱ ، ص ۳۷۰) || اعلم : کورة کبيرة بين همذان و زنجان من نواحی الجبال (یاقوت ، ج ۱ ، ص ۳۱۶)

- محمد و ملکشاه فرزندان محمود آنجا نزول کرده بوذند بالشکری فراوان ؛ و سپاه سلطان از بسیاری ایشان می شکوهیدند ، بامداد که میان هر دو لشکر در یک مرحله مضاف خواست بوذ ، شب را ملک 3 سلیمان شاه از لشکرگاه بسوی ری شد ؛ چون عباس از رفتن او خبر یافت ، نیک مستشعر شد ، ورعی بر ایشان غالب گشت ؛ عباس هم در شب براند ، و بر پی او برفت ؛ چون بزایه مسیر هر دو محقق کرد ، 6 اندیشناک گشت ، باخوذ گفت : هر آینه در زیر این حرکت حکمتی باشد ؛ دیگر روز کوچ کرد ، و با هر دو ملک باصفهان آمد
- 9 سلطان امیر چاولی را بالشکری بر عقب بزایه بفرستاد ، تا بحدود اصفهان برفتند ، و بنو نرسیدند ، باز گشتند ؛ سلطان از انبیط کوچ کرد ، و بری رفت ، باخر رستم فرو آمد ؛ عباس بآردهند گریخت ؛ 12 سلطان در ری شد ، و ملک سلیمان باستقبال آمد ، و زمین ببوسید ؛ سلطان او را بنواخت ، و از کرده او در گذشت ، بمجلس شراب و بمیدان گوی حریف می بوذ ؛ بعد از آن امیر حاجب عبد الرحمن و جماعت اُمرا سلطان را گفتند ، که این برادر هر آینه خصم ملک بوذ ، ناگاه او را 15 جماعتی بفریبند ، و بر سر عصیان دارند ؛ این سخن در دل سلطان مؤثر آمد ، بعد از یک ماه او را در آن حجره که بوذ موقوف کرد

2 بسیاری ایشان A : بسیاری EH ایشان - راوندی || 6 و بر پی A : — EH ||
8 ملک EH : + زادکان A || 11 باردهند AEH : باردهن - راوندی || 15 ملک AH :
ملوک E || 16 و بر سر EH : و با سر A || 17 او را C : سلیمان را - راوندی || بوذ EH : می بود A

9 سلطان ... چاولی را ... بفرستاد الخ . : زیده ، ص ۲۰۱ ببعد || 11 باردهند : قلعة حصينة من اعمال الری ثم من ناحية دنباوند (یاقوت ، معجم ، ج ۱ ، ص ۲۰۴ ، در ماده اردهن) || 17 او را (سلیمان شاهر) ... موقوف کرد : در سال ۵۴۱ رجوع شود به زیده ، ص ۲۰۱ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۷۷ ؛ راوندی ، ص ۲۳۵ ، ح ۲

- و عبّاس از آردهند که محروسه^۱ حصین است از قلاع مازندران
 و تا ذخیره باشد ، هیچ آفریده بروی بهیچ طلسم و حیل و منجیق
 دست استیلا نباشد ، و محروسه اُسْتُوناوَنَد نیز در قُرب جواراوست 3
 با مسافت چهار فرسنگ ، و قلعه فیروزکوه نیز از فروذ او بدریند
 مازندران نزدیک ؛ هر چند که این چهار قلعه از بیرون مازندران
 اند ، امّا پیوسته بحکم پادشاهان مازندران بوزه است ، و لای یوَمینا 6
 هَذَا برقرار ؛ امّا بسیار وقت بوده است ، که والیان و حاکمان بزرگ
 ری آردهند را بستانند ، و بذیشان بدهند از جهت مصاحت وقت ، امّا
 حکمش از مازندران کنند ؛ عبّاس بخدمت سلطان آمد ، گرفتن 9
 سلیمان شاه بمشورت و استصواب او بود ، اگر چه با او هم عهد و سوگند
 بود ؛ و چون چاولی از عقب بُزابه باز گشت ، سلطان او را
 باتابکی^۲ پسر خویش ملکشاه بن مسعود که از عرب خاتون زاده ، 12
 بقلعه^۳ برّجین بود ، بفرمود ، تا او را بیاوردند ، و بچاولی سپردند ؛
 و ملک سلیمان شاه را برّجین فرستادند ، جماعت امرا با او برفتند

1-11 و عبّاس... بوذ C : و این مشورت با عبّاس نمود او در ترغیب فروذ و عبّاس
 از اردن بخدمت آمد - راوندی || 2 آفریده بروی EH : آفریده را A || 3 استوناوند
 نیز : اسوبا و دهنز H استاناوند نیز E استوناوند A || 4 با مسافت AE — H || 8 بدهند EH :
 دهند A || 10 با او EH : با او بود A || 11 چاولی : در اصل H با چیم فارسی || بزابه :
 در اصل H با پاء فارسی || 13 برّجین : برحین EH برّجین A (با ضم حرف اول) ||
 14 برّجین C : فرحین - راوندی

3 استوناوند : و هواسم قلعه مشهوره بدنباوند من أعمال الری (یاقوت ، معجم ، ج
 ۱ ، ص ۲۴۴) || 13 برّجین : رجوع شود به راوندی ، ص ۲۳۵ ، ح ۳ (ابن الاثیر ،
 ج ۱۰ ، ص ۳۹۱ و ۴۳۳ : قلعه بین بروجرد و کرج و هی تجاور کرج) || 14 برّجین :
 در اینجا در راوندی (ص ۲۳۵ ، سطر ۱۲ و ح ۴) فرحین (با تشدید راه مهمله) ضبط
 شده است و م . اقبال پنداشته است که این قلعه غیر از قلعه^۴ برّجین اول (در سطر ۳)
 است ولی باید که هر دو یک جای باشد

- چاولی از در همدان بصوب آذربایجان برفت ، و سلطان او را از
 ری تشریف آتابکی فرستاد ؛ چاولی چون بزنجان رسید ، فصد کرد ،
 3 قمر در جوزاء بود ؛ بعد از آن تیر انداخت ، از قضاء خدا رگش از
 تأثیر فلکی بگسست ، و در حال جان بداد ؛ سلطان آتابکی پسر خویش
 بجای عبد الرحمن داد ، و ولایت گنجه و اران بدو داد ؛ عبد الرحمن
 6 پسر سلطان را با صحبت چند نفر امرا بآران فرستاد ، بحکم آنک سوگند
 خورده بود ، که یکی ملازم حضرت سلطان باشد ، او مقام کرد ،
 و در حضرت می بود ؛ و بوقت فرصتها سلطان را میگفت : بزایه بنده
 9 شایسته است ، باندک گناهی او را از بندگی مسترد نتوان کرد ،
 نباید که از درگاه نفور باشد ، و او از کرده پشیمانست ، و امیدوار عفو
 و مرحمت ؛ اگر فرمان نافذ شود ، بنده بروذ ، و او را ببندگی درگاه
 12 آورد باملک محمد ، سلطان إجازت داد ، تا عبد الرحمن بیارس رفت
 و سلطان از در همدان روی بجزبادقان نهاد ، و بزایه و مملک
 محمد و عبد الرحمن باصفهان رسیده بوذند ؛ بدر جزبادقان هر سه بدست
 15 بوس رسیدند ، بزایه از راه تخلق و گربزی هشت بار روی بر زمین
 نهاد ترسان و لرزان ؛ عبد الرحمن در اثنای آن بر زبان راند ، که مَضَى

2 رسید فصد A : قصد EH || 6 صحبت H : — AE || 6-7 بحکم ... باشد C :
 — راوندی || بوذ EH : بودند A || 9 باندک ... کرد C : — راوندی || مسترد AE :
 مسرد H ، لعله مردود || 10-11 و او ... شوذ C : — راوندی || 11 و مرحمت EH : و رحمت A ||
 و او را EH : و او A || 12 با مملک A : تا مملک EH || 13 روی ... نهاد C : بجزبادقان
 رفت بملک محمد - راوندی || بجزبادقان EH : بجزبادقان A || و بزایه AE : بزایه H ||
 15 - 2 بزایه ... گفته ام C : — راوندی || 15 تخلق EH : تخلق A || و گربزی : و گربزی AEH ||
 16 در اثنای EH : بر اثنای A

2 چاولی . . . جان بداد : در سال ۵۴۱ (ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۷۷ ؛ زبده ، ص
 ۲۰۳ . . . بعد ؛ راوندی ، ص ۲۳۶ ، ج ۱) || 5 داد : زبده ، ص ۲۱۵ ؛ ابن الاثیر ،
 ج ۱۱ ، ص ۶۹ ؛ راوندی ، ص ۲۳۶ ، ج ۳

مَا مَضَى، بندگانِ تو از امروز پیداست؛ و شفقت سلطان هر چند تمامتر، چنانکه در غیبت گفته‌ام؛ و چند روز در خدمت سلطان شراب خوردند

3

بعد از آن ملک محمد و بُزَایه بر صوب برجین بدر همدان آمدند، و سلطان براه دیگر؛ چون بهمدان رسیدند، سلطان دختر خویش را که از گهر خاتون داشت، و در حکم ملک داود بود، و میانشان سازکاری و موافقت نه، بملک محمد داد، و ولی عهدی خویش بنو ارزانی داشت؛ و بُزَایه را امیر حاجی > و آتابکی ملک محمد < داد برضای امیر حاجب عبدالرحمن با تشریف ملوکانه، و آتابکی عبدالرحمن نیابت امیر حاجی خود بعباس داد، تا ملازم حضرت باشد، و وزارت بتاج الدین فارسی

9

و آتابکی بُزَایه در خدمت ملک محمد باز گشت بجانب پارس، و عبدالرحمن میخواست که بگنجه واران رود؛ از سلطان درخواست، تا شمس الدین آتابکی ایلدگز را و خاصبک پلنگری را و بهاء الدین قیصر را با وی بفرستد، که در حضرت باشند؛ سلطان اجابت نمود، هر یک جماعت بخلوت. با سلطان سخنی گفتند

12

15

4 بر صوب برجین C : براه کابل - راوندی || برجین H : برجین AE ||
6-7 دختر ... داد C : دختر خویش را کوه خاتون که بخم داود بوده بود
ملک محمد داد - راوندی || 7 سازکاری و موافقت نه H : سازکاری نه E باز کاری (کذا) A ||
محمد AE : محمود H || 8 بنو H : بوی AE || 8-9 و آتابکی ملک محمد - راوندی :
C || 9 عبدالرحمن C : بوزایه - راوندی || 14 پلنگری را AE : پلنگری H || 15 بفرستد C :
+ که از ایشان این نبود - راوندی || 1-15 هریک ... فرستاد C : - راوندی

8 ارزانی داشت : رجوع شود به زبده، ص ۲۱۴ بعد؛ ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۶۹؛ راوندی، ص ۲۳۶، ح ۵ || 11 بتاج الدین : تاج الدین بن دارست فارسی (زبده، ص ۲۱۴)

- سلطان ایشان را بآذربایجان فرستاد ، و خود روی ببغداد نهاد
 با عباس و تاج‌الدین وزیر فارسی ؛ و امرا که مصاحب عبدالرحمن بودند ،
 هر یک دل و جان سپار بودند در خدمت سلطان ، و از مکر و سگالش
 عبدالرحمن و بزایه و عباس آگاه بودند ، و با سلطان گفته ، که ما هر گاه
 که فرصت یابیم ، بر دشمن پادشاه و ملوک ایبقا نخواهیم کرد ؛ چون
 بگنجه رسیدند ، بتاختن کُرُج اتفاق کردند ، بخدود شکور و قلعه⁶
 آسمان‌بین رفتند ؛ در آن میان فرصت یافتند ، و عبدالرحمن را بکشتند ؛
 سلطان پسر عبدالرحمن فخرالدین را همان روز از شهنشنگی بغداد معزول
 کرد ، و او را بقلعه خلخال فرستاد ، که بفیروزآباد مشهور است ،
 و اجازت نداد ، که هیچ آفریده در روی او سخنی تلخ گوید
 و چون خبر قتل او ببغداد عباس بشنود ، با خلیفه مقتفی مقرر
 کرد ، که روز عید چون سلطان بصحرا بنواز آید ، او را بگیرند ،
 و بزایه بملک همذان بنشیند ، و عباس بگنک خاصبک روڈ بآذربایجان ؛
 اتفاق حسنه را روز عید بارانی عظیم می بارید ، چنانکه هیچ کس از
 خانه بیرون نتوانست آمدن ، باری تعالی آن آب رحمت از آسمان بفرستاد ،
 و آن شرّ از سلطان بگردانید

2 وزیر E ؛ وزین H وزید A || 5-10 چون ... کوید C : راوندی باختصار ||

6 بتاختن A : ساختن EH || 7 یافتند AE : باشد H || 13 و بزایه ... بآذربایجان C :
 — راوندی

1 سلطان ... روی ببغداد نهاد : زیده ، ص ۱۱۵ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۷۶
 (در سال ۵۴۱ هـ) ؛ اخبار ، ص ۱۱۸ || 6 شکور : قلعه بنو اخی آران بینا و بین کنجه یوم واحد
 (یاقوت ، معجم البلدان ، ج ۳ ، ص ۳۶۲) || 7 و عبدالرحمن را بکشتند : زیده ، ص ۲۱۷ ؛
 ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۷۶ ؛ اخبار ، ص ۱۱۸ ؛ راوندی ، ص ۲۳۷ ، ج ۵

- بعد از عید بیک هفته سلطان را سگالش عباس معلوم شد از اثر احوال صفحه عباس ، و نیک مستشعر شده ، و قصد گریختن کرده
- 3 بطرف خوزستان بجانبی دیگر ؛ و سبب دانستن این سیر آن بود ، که کودکی را از اهل بصره بدین سگالش وقوف بود ، و او شاگرد طشت دار سرای خلیفه بود ، با غلامی جامه دار سلطان آشنایی داشت ؛ در اثناء
- 6 شراب از سیر مستی گفت : فَيَقْدُ آسْتَوٰی الْوَسْوَاسُ عَلٰی عَبَّاسٍ مِّنْ مَّطَرٍ يَوْمِ الْعِيدِ ؛ این غلام را فراستی بود ، حالی متوهم شد ، با پسر گفت : تو چرا چیزی میگویی که معین نمی دانی ؟ و ازین حالت
- 9 من باخبرم ، و فلان خاصکی سرای با من گفته است ؛ اگر راست می گویی ، بر گوی تا من دانم ، که تو نیز میدانی ؛ کودک مست بود ، حان براستی باز گفت از ابتداء تا انتهاء ، فراش او را تحسین و آفرین کرد ،
- 12 و در حال بسطان آنها کرد

- سلطان عباس را بسرای خویش خواند ، و بفرمود ، تا بگرفتند ، و سرش از تن جدا کردند ، و جثّه او بدجله انداختند ؛ میان کشتن
- 15 عبدالرحمن و عباس کم از یک ماه بود ؛ و سلطان تاج الدین وزیر را معزول کرد ، و پیارس فرستاد ؛ و بزبان او به بزایه پیغام داد ، که دیدی که با هم عهدان تو چه کردم ، اگر خواهی که بایشان در رسی ،

2 شده EH : + بود A || 3 بجانبی EH : یا جانبی A || 3 - 12 و سبب ... کرد C :

— راوندی || 5 اثناء EH : — A || 7 شد EH : — A || 10 می کوبی A : کوبی EH ||

11 حال AE : حالت H || فراش EH : غلام جامه دار A || 14 تن AE : بن H ||

16 بزایه AH : برادر E (کذا)

14 اذباختند : در ذی القعدة سال ۵۴۱ ، زبدة ، ص ۲۱۷ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ،

ص ۷۶ بیعد ؛ اخبار ، ص ۱۱۹ ؛ راوندی ، ص ۲۳۹ ، ج ۱

چون بمیان مرغزار بدیه کهران رسید ، بزایه درمقابل رسید ، وهم
 در زمان صفوف برکشیدند ؛ جنگی سخت برفت ، کوشش بسیار نمودند ،
 3 و میسره سلطان را خالی کردند ؛ عاقبة الامر بزایه را در میان مصاف
 پیاده بیافتند ، سیاهی رستم نام بوذ چاکر حسن جاندار ، او را بشناخت ،
 گفت : یک ده از ولایت پارس بتو دهم ، اگر اسپي بمن دهی ،
 6 و مرا ازین میان بیرون بری ؛ سیاه برفت ، و حسن جاندار را خبر
 کرد ؛ حالی حسن جاندار برفت ، و او را اسیر کرده ، پیش سلطان
 آورد ؛ سلطان گفت : پیغامت فرستادم ، که بترک مخالفت بگوی ،
 9 و بجای خود بنشین ، بین که با همعهدان توجه رفت ؛ و شمشر خویش
 باتابک خاصبک داد ، تا او را بدو نیم کرد ، و سرش ببغداد فرستاد ،
 تا از در سرای خلیفه بیاویختند دو معنی را ، و هر دو ملک زاذگان را
 12 بسوی فارس روانه کرد ، و سلطان با کوشک کهن آمد بدرهمدان ؛
 این مصاف در سنه* احدی و اربعین و خمسایه [۵۴۱] بوذ

و سلطان آن زمان بساوه رفت ، و از آنجا بآذربایجان آمد ؛ و در
 15 آخر تابستان با درهمدان آمد ، و بآخر خریف سنه* ثلث و اربعین و خمسایه
 [۵۴۳] قصد بغداد کرد در ماه شعبان ؛ و اتابک خاصبک و جمله اُمرا

1 بدیه کهران C : — راوندی || رسید EH : رسید A || 2 زمان EH : روز A ||
 3 خالی AH : حالی E ، زشت - راوندی || 4 رسم H : رستم AE || 5 از ولایت :
 + از ولایت H || 6-8 و مرا ... آورد C : راوندی باختصار || 6 میان EH : — A ||
 8-9 سلطان ... رفت C : — راوندی || 9 رفت H « بین السطرن » : AE کردم H ||
 11 دو معنی را C : — راوندی || 14 زمان C : زمستان - راوندی || 16-2 و اتابک ...
 رسید C : — راوندی

8 آورد : در سال ۵۴۲ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۷۸ ؛ زبدة ، ص ۲۲۰ ؛
 اخبار ، ص ۱۱۹ ؛ بعد ؛ راوندی ، ص ۲۴۲ ، ج ۳ || 13 در سنه* ۵۴۱ : در منابع
 دیگر در سال ۵۴۲

در خدمت بودند ؛ چون بمرحله اسدآباد رسید ، خبر آمد ، که
 ریات اعلیٰ سلطان اعظم سنجر بری رسید

- آتابک خاصبک سلطان را بر آن می داشت ، که ببغداد رود ،
 و عم را نبیند ، چه خاصبک از سلطان سنجر مستشعر بود ، و جماعتی
 نادانسته میگفتند ، که بقصد خاصبک می آید ، و بجهت او با سلطان
 مسعود عتاب خواهد کرد ، بر تربیت خاصبک ؛ چه خاصبک با سلطان
 گفته است ، تا او ملک عراق فرو گیرد ، و با عم عصیان کند ؛ سلطان
 با خاصبک گفت : بر کشیده و بزرگ کرده من بر کشیده سلطان
 اعظم باشد ، و امثال این اراجیف از مردم عوام منتشر گشته

- القصه بران قرار افتاد ، که سلطان مسعود جریده با دو سه کس
 بخدمت عم رود ، و خاصبک و امرای باقی و لشکر و بنه باسدآباد مقام
 سازند ، تا رسیدن سلطان ؛ برین قرار گرفتند ، و سلطان مسعود
 بخدمت عم سلطان سنجر رفت بری ، و شرایط بندگی تمهید کرد ،
 و در مواقع عبودیت خدمتاء شایسته نمود ؛ در اثنای حکایات و ماجرای
 روزگار از اختصاص خاصبک و آمدن پدر او نزد سلطان مسعود با سلطان
 سنجر بگفت ، و عذری خواست ، که خاصبک با بنده نبود ، و بمهمتی
 بطرفی رفته بود ، عن قریب بر اثر بنده بینده گی رسد ؛ و در حال کس

2 اعلیٰ H : AE — 6-9 چه . . . کشته C : در راوندی باختصار بخل ||

6 خاصبک EH : A — 9 باشد AH : E — عوام EH : عام A || 10 - ص ۱۳۳ ،

5 القصه ... دارد C : در راوندی باختصار بخل || 10 با دوسه کس C : بامراء جیش -

راوندی || کس AE : H — 12 برفتند H « در میان دوسطر » AE : افتاد H

2 رسید : در شعبان سال ۵۴۴ ه (زبده ، ص ۴۴ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۸۸ ،
 ۹۴) ، یا در سال ۵۴۳ . اخبار ص ۱۲۰ بیعد

- فرستاد ، و خاصبک را بخواند ، او تحف بسیار و پیشکشهای بی شمار و نفایس غریب ساخته کرد ، و ببری آمد ، و در میدان مبارک بدستبوس اعلی برسید ؛ و هم در روز سلطان اعظم او را حریف گوی 3 و طباطبای گردانید ؛ و چون طرد و ناورد و چابکسواری او دید ، سلطان مسعود را گفت : خاصبک استحقاق زیادت ازین درجه دارد
- 6 سلطان مسعود هجده روز بر در ری بود ، و از عم بسیار نواخت و تشریف یافت ؛ امراء خراسان بوجود او مستظهر شدند ، و تشریف او پوشیدند ؛ و سلطان مسعود در منتصف رمضان باز گشت از ری ، و بصوب بغداد برفت ، گذر بر اسدآباد کرد ؛ و سلطان اعظم 9 با خراسان مراجعت فرمود ؛ و در صفر سنه ۴۰۴ اربع و اربعین و خمسیاه [۵۴۴] از بغداد با در همدان آمد ، و در رجب این سال بساوه رفت ، و در آخر 12 شوال بجانب آذربایجان شد ، و بمرحله دول بیک منزلی تبریز فرو آمد ، و مدت دو ماه مقام ساخت ؛ ملک محمد بن محمود بجانب ارمن بود ؛ سلطان رشید جامه دار را و موفق گزید بازورا بفرستاد ، تا دختر وی 15 گهر خاتون را که در حکم ملک محمد بود ، و میانشان احیاناً وحشتی می شد ، بیاورند ، او را بیاوردند ؛ آنگاه ملک محمد بدر همدان بخدمت سلطان آمد

1 او A : و EH || 2 و در میدان EH : و میدان A || 3 برسید H : رسید AE ||

4 و ناورد EH : و فاورد A || 5 زیادت H : زیادت AE || 6 بسیار AE : بسیاری H ||

7 و تشریف C : و همکنان تشریف - راوندی || 8 رمضان : + از ری A ||

از ری EH : — A || 12 بجانب EH : با A || تبریز AE : برید H || 13 ساخت EH :

ساخته A || ارمن C : ارمنی - راوندی || 14 رشید EH : رسید A || 15 - 16 خاتون را ...

بیاورند C : خاتون را آوردند - راوندی || 15 وحشتی EH : وحشت A || 16 بیاوردند AE :

بیاورند H

- وسلطان بفصل تابستان در صفر سنه^۵ خمس واربعم [۵۴۵] با
 درهمدان آمد؛ وزمستان بساوه رفت، در رجب سنه^۶ خمس واربعم [۵۴۵]؛
 3 ودر آخرشوال باز بسوی آذربيجان شد، بدر مراغه فروآمد؛ و مراغه را
 حصار داد، بدو روز بستند، و باروی شهر خراب کردند؛ میان اتابک
 ارسلانپه و خاصبک پلنگری وحشتی قائم بود از قدیم؛ امراء دولت
 6 در میان آمدند، و آن وحشت ظاهر برداشتند؛ و ایشان بدر قلعه^۷ رویین
 دز با یکدیگر دیدار کردند؛ سلطان باز گشت، و بدر همدان آمد؛ و در
 سنه^۸ ست واربعم و خسمایه [۵۴۶] در فصل خریف بجانب بغداد رفت،
 و آنجا تماشای شکره کردن شکره داران کرد، و ملکشاه بن محمود در
 9 خدمت بود

- روی، بهار باز بهمدان آمد، و بکوشک خویش نزول کرد؛ و جهان
 12 آن مقدار که در حکم او بود مسلم شده بود، و خصمان اطراف مقهور
 گشته، و امرای دولت و ملوک اطراف مطیع و منقاد؛ و سپاهی
 با برگ و ساز تمام ورعیت آسوده؛ در آخر جمادی الآخره سلطان را
 15 اندک مایه عارضه روی نمود؛ ابوالبرکات طیب در خدمتش بود
 از بغداد رسیده، بمشورت اطبای دیگر معالجتی بشرط میکردند؛
 بیک هفته آن رنج زائل شد، اما در شب اول رجب سنه^۹ سبع واربعم
 و خسمایه [۵۴۷] برحمت خدای عزوجل رفت در کوشک نوکه در میان شهر
 18

2 در EH: و در A || 4 بدو EH: و بدو A || ارسلانپه: ارسلانپه EH ارسلانپه A ||
 5 قدیم: + باز A || 8 خریف C: پاژ - راوندی || 9 کردن شکره: در H در میان دو
 سطر || 10 بود C: + او را تشریفها داد و امرا را بخشها کرد - راوندی ||
 11 همدان EH: همدان A || 12 و خصمان AE: و حصین H || 17 زائل شد C:
 برداشت - راوندی || 18 عزوجل EH: تعالی A || میان C: میان میدان - راوندی

6-7 رویین دز: و هی من قلاع آذربيجان من احسن القلاع (ابن الاثير، ج ۱۱،
 ص ۳۲۲؛ راوندی، ص ۲۴۵، ج ۱) || 18 برحمت... رفت: ابن الاثير، ج ۱۱،
 ص ۱۰۵؛ زبده، ص ۲۲۷؛ اخبار، ص ۱۲۲

همذان ساخته بود ؛ هم در شب او را بهمذان بردند بمدرسه^۱ که جمال الدوله اقبال بنا کرده بود بمحلت سربرزه ، او را آنجا دفن کردند

ملکش هجده سال بود ، ومدت عمرش چهل و پنج سال

3

حلیت او : اسمر بود ، خفیف العارضین بقامت وبسطت از جمله مبارزان افزون دراز رکاب قوی یال فراخ بر وسینه وزرای او :

6

الوزیر : شرف الدین انوشروان بن خالد الکاشی

الوزیر : عماد الدین ابوالبرکات درگزینی

الوزیر : کمال الدین محمد الخازن

9

الوزیر : عز الملک بروجردی

الوزیر : مؤید الدین طغرائی

الوزیر : تاج الدین شیرازی

12

الوزیر : شمس الدین ابونجیب

الحجّاب :

منکورز ، تبار ، حاجب عبدالرحمن ، حاجب خاصبک پلنگری

15

1- که EH : A — 2 سربرزه AE : سربرزه H 4- 6 خفیف ... وزرای

او BH : A — 4 اسمر بود C : + پنهانی شیر افکندی - راوندی 10 عز الملک H : عبد الملک A 13 ابونجیب EH : ابو النجیب A 15 منکورز C : منکور - راوندی 11 تبار EH : تبار A 11 حاجب AE : صاحب خاصبک H 11 پلنگری « کذا با پای فارسی » H : A — 11 خاصبک EH : + بن الپ ارسلان A

1- 2 جمال الدوله اقبال : الجاندار الخادم ، زبده ، ص ۲۲۷ ؛ اخبار ، ص ۱۲۲ 11

7 وزراء او : کان استوزر له قراجا الساقی ... وتاج الدین دارست - اخبار ، همانجا 11

9 محمد : ابن علی الخازن الرازی ، زبده ، ص ۱۸۶ ؛ اخبار ، ۱۲۳ ؛ راوندی ، ص ۲۲۵ ،

ح ۱ 10 عز الملک : ابوالعز طاهر بن محمد (ابن الاثیر) 13 ابونجیب : الاصلم الدرگزینی

(زبده ، اخبار ، ص ۱۲۳) 15 عبد الرحمن : ابن طغایرک (ابن الاثیر ، زبده ، ص ۱۹۲)

عاشرهم السلطان مغیث الدنیا والدین ملکشاہ

ابن محمود بن محمد بن ملکشاہ

- 3 سلطان ملکشاہ پادشاہی بوذ با قوت و شوکت ، قوی بازو سخت کمان
خوش خوی و سخنی و جواد ، اما ہزل دوست و دون پرور مولع
بر شراب و شکار و مباشرت ، و مدبّر ملک خاصبکِ پلنگری بوذ
- 6 اوّل ملکش در رجب سنہ سبع و اربعین و خمسایہ [۵۴۷] بوذ بعد
از وفات عمّش سلطان مسعود ، و عزلش ہم در شوال این سال بوذ ؛
و سبب عزلش آن بوذ ، کہ شب و روز با دوسہ مجهول فضول ناجنس
مثل زنی جمال بشراب ولہو و عیش و عشرت مشغول می بوذ ، و امرارا
- 9 کمتر بار میداد ، بکار ملک نمی پرداخت ؛ با یاران سگالینہ بوذ ، کہ
خاصبک را بگیرد ، پیش از آنک او شام خورد ، او چاشت خورد ،
و امرارا با او کُنکاج کردند ، حسن جاندار و غیر او ؛ رای بران قرار
- 12 گرفت ، کہ او را بگیرند ؛ او را با زنی و دو خدمتکار دیگر در خانہ

2 محمد بن ملکشاہ HE : + بن الپ ارسلان A || 3 بوذ EH : — A || و شوکت EH :
بشکوه بود A || 4 و سخنی EH : سخنی A || ہزل دوست EH : ہزار دوست A || و دون EH :
و دوزہ A || 5 و مباشرت C : + و معاشرت آرایش تاج و تخت موزون حرکت
ستودہ خصال — راوندی || 6-7 بوذ بعد از — راوندی : بوذ از EH از A || 9 زنی
جمال C : زنی جمال نام .. راوندی || و عیش EH : — A || 11 او چاشت AE : چاشت H

1 ملکشاہ بن محمود : ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۰۵ ببعدھا ؛ زبده ، ص ۲۲۷
ببعد ؛ اخبار ، ص ۱۲۶ ببعدھا ؛ راوندی ، ص ۲۴۹ — ۲۵۶ ؛ روضة الصفاء ، ج ۴ ،
ص ۱۱۸ ببعد ؛ حبيب السیر ، ج ۲ ، ص ۵۲۶ || 9 جمال : ہی التي سمتہ (ابن الاثیر ،
ج ۱۱ ، ص ۱۷۳ ببعد ؛ زبده ، ص ۲۵۹ ؛ راوندی ، ص ۲۵۱ ، ج ۲)

بگرفتند ، و موقوف کردند ؛ و بعد از آن بهمدان در برجی در بند کردند ، سه ماه پادشاهی کرد ، و برادرش محمد شاه را از خراسان بیاوردند ، و بجای او بر تخت نشاندند 3

ملکشاه بعد از پانزده روز شبی از راه آبریز که بر صحرا داشت بریسمان بزیر آمد ، و با غلامی راست کرده بود ، و او اسپ نیک معد و آماده داشته ، بر نشست ، و بگریخت ، بجانب خوزستان رفت ؛ و خواهرش گوهر نسب میل بدو بیشتر داشتی ، روزی از اصفهان بطرف خوزستان میرفت ، و از جهت برادر بخروارها زر و عُدّت پادشاهی می برد ، تا لشکر برو جمع شود ؛ سلطان محمد را ازین حال خبر شد ، اتابک ایاز را با لشکری بفرستاد ، تا آن مال و خزاین جمله ببرند ، و غارت کردند ؛ ملکشاه را قوّت مقاومت و محاربت برادر نبوذ 9

سلطان محمد بر کوشک بوذ ، خاصبک را بخلوت بخواند ، تا بکشد ؛ او بیامد با امیر زنگی جاندار و کَشْطُوقان معروف بشومله ، چون نشیب زردبان رسیدند ، شومله دریافت ، باز گشت ، و دامن خاصبک بکشید ، تا باز گردد ؛ او باز نگشت ، شومله بگریخت ؛ خاصبک و زنگی بر بالا رفتند ، هر دو را بفرمود سر بریدن ، و جثّه ایشان بمیدان انداخت ؛ مردم ازو نفور شدند ، سرهای ایشان بمشورت 12

2 پادشاهی : + پادشاهی A || 4 بعد ... شبی C : سلطان محمد ملکشاه را از شهر بکوشک برد و بکوشکی مفرد باز داشت مدت پانزده روز آنجا بوذ شبی - راوندی || 5 بزیر AE : بر H || نیک H : نیکو AE || 12 - ص ۱۳۹ ، 5 سلطان محمد ... باز گشت C : — راوندی (این وقایع در سلطنت سلطان محمد بتکرار میاید ، ممکن است که راوندی از این سبب این قسم را حذف کرده باشد) || 14 نشیب EH : بشیب A || و دامن AH : وز دامن E || 16 بر بالا EH : بیالا A

2-3 محمد شاه را... بر تخت نشاندند: در صفر سال ۵۴۸، ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۱۰۶؛ زبده، ص ۲۲۸، بیعد || 6 رفت: رجوع نمود به زبده، ص ۲۲۹ || 12 سلطان محمد الخ.: زبده، ص ۲۳۰، بیعد || 17 سرهای ایشان الخ.: زبده، ص ۲۳۱

- وزیر جلال الدین درگزینی بشمس الدین ایلدگز و نصرة الدین خاصبک
 ابن اقسنقور صاحب مراغه فرستاد؛ پنداشت که ایشان را خوش آید،
 3 وعصیان نتوانند کرد؛ ایشان لشکر برگرفتند، و سلیمان بن محمد را که
 عمّ او بود از زنگان بیاوردند، و در همدان پیادشاهی نشاندند
 محمد شاه بگریخت، و باصفهان رفت؛ و چون سلیمان از همدان
 6 برفت، با همدان آمد، امیر اینانج صاحب ری با او بود، و این در سنه...
 و خمسایه [۵??] بود، ببغداد فرستاد پیش مقتفی، تا خطبه بنام محمد شاه
 کند، خلیفه التفات نکرد؛ و بعد از سلطان مسعود سلجوقیان را در
 بغداد رونق نماند، و امرائی که اقطاعشان در عراق بود، و خلیفه بریده،
 9 چون الپغوش کونه و صاحب لحف و مسعود بلال سلطان را بر جنگ
 خلیفه اغرا می کردند؛ سلطان رضانداذ، امراء چون نومید شدند،
 12 گفتند: ما برویم، و این کار بسازیم، و سلطنت برای تو مقرر داریم
 از ترکمانان بسیاری باخوذ جمع کردند، و باخوذ بتکریت بردند،
 که هنوز نایب مسعود بلالی آنجا بود؛ و در آنجا از ملوک سلجوقی دو کس
 15 در بند بوذند: ملک شاه بن سلجوق بن محمد بن ملک شاه، دیگر ارسلان

3 کرد EH: کردن A || 6 و این AE: و H || در سنه...: کذا در همه نسخه‌ها
 بیاض || 10 کونه: کونه H لونه AE کون خر- ابن الاثیر (ج ۱۱، ص ۱۲۹) ||
 لحف EH: تحف A || بلال سلطان را H: بلان را E بلالی را A || 11 نذاذ EH: بداد A ||
 12 مقرر EH: بعرا (?) A || 14 که AE: — H || بلالی: کذا در اینجا در همه نسخه‌ها

3 و سلیمان الخ: زبده، ص ۲۳۲ || 6 امیر اینانج: رجوع شود به
 ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۱۲۱ بعد (اینجا نامش بتصحیف ایتاخ چاپ شده است) ||
 6-7 در سنه... و خمسایه: در سال ۵۴۸ بوده است (رجوع شود به زبده، ص ۲۳۴) ||
 8-9 سلجوقیان را... ررنق نماند الخ: زبده، ص ۲۳۴ بعد 2 ما برویم الخ: زبده، ص ۲۳۶ بعد؛ ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۱۲۸ بعدها

ابن طغرل بن محمد بن ملکشاه ؛ ارسلان را بیرون آوردند ، و بقصد بغداد
برفتند ؛ مقتفی خلیفه نیز بالشکرها بدرآمد ، میانشان مصافها رفت ؛
3 سپاه خلیفه غالب آمد ، ازیشان بسیاری بکشتند ، و بعضی گریخته پیش
محمد شاه آمدند ، و او را بدان داشتند ، که خود بدر بغداد آمد ، و او را
کاری از پیش نرفت ، از بغداد بحسرت باز گشت

6 ملکشاه باصفهان رفت ، و نزدیک شد ، که ملک سلیمان شاه مشوش
و مُحَبَّط شود ؛ بعد از پانزده روز که در اصفهان بود در پانزدهم
ربیع الاول سنه خمس و خمسين و خمسیه [۵۵۵] فرمان یافت

9 مدت عمرش سی و دو سال و دو ماه بود ؛ و مدت پادشاهی
بعد از وفات سلطان مسعود چهار ماه ، و نوبت دیگر در اصفهان
شانزده روز

12 حلیت او : آبله نشان بود ، چهره بزرگی مایل ، محاسنی گیرد
سیاه قوی بازو و یال معتدل قامت

وزراء و حجاب :

15 الوزير : ایضا ابونجیب شمس الدین

الحاجب : خاصبک

4 بدان EH : بران A || آمد و EH : آید A || 5 از بغداد EH : — A || 6 ملکشاه -

رواندی : محمد شاه C || 7 و مُحَبَّط AE : و مُحِیط H || 7-8 در پانزدهم ... یافت C :

— راوندی || 12 آبله AH : میانه E || 14 وزراء EH : وزراء او A || 15 شمس

الدین EH : — A

8 فرمان یافت : ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ۱۷۳ ، بعد ؛ زبدة ، ص ۲۹۵ ؛ راوندی ،

ص ۲۵۶ ، ح ۱

یازدهم السلطان الاعظم غیاث الدین ابوشجاع
محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه

- 3 سلطان محمد بن محمود پادشاهی لطیف خُلق زیبا خُلق بوذ ،
عقلی کامل و رای صایب و طبعی ساین داشت ؛ نیکو عهد ثابت قدم
دین دار محبّ علما نیکو لفظ دقیق نظر معانی شناس دشوار پسند
- 6 واول ملکش در محرم سنه ثمان واربعم و خسمایه [۵۴۸] بوذ ،
چون برادرش را بهمدان بتخت نشاندند ، اتابک خاصبک امیر
جمال الدین قفشد بن قیماز را بخواندن او بخوزستان فرستاد ؛ چون
جمال الدین قفشد با سلطان محمد مقرر کرد ، که اول روز که بهمدان
9 رسند ، اتابک خاصبک را بگیرد ، گفت : او را عزم چنانست ، که
اگر بفرمان او نباشی ، با تو همان کند ، که با برادرش کرد ، و با خلیفه
مقرر کرده است ، که پادشاهی عراق بوی دهد ، وسلطنت ازین
12 خاندان براندازد ؛ سلطان محمد را این سخن دلپذیر آمد ، و آیت ان
جماءکم فاسیق بذبباً فتبیینوا ان تَصیبوا (۶/۴۹) بر خاطرش
15 فراموش شد

4 عقلی A : عقل EH || و رای A : و رای EH || ساین EH : خوب A ||
7 بهمدان EH : در همدان A || 7-8 خاصبک ... فرستاد C : باجاست خاصبک ...
راوندی || 8 قفشد (بدون حرکات) H : قفشد AE ایلقفشت ... راوندی || قیماز AE :
وتماء H (کذا) || بخواندن او EH : بخواند او را A || چون EH : — A || 10 عزم EH :
عرض A || 11 با برادرش H : با برادر تو AE || 12-13 وسلطنت ... اندازد C : و این
جانداران را (!) بر دارد - راوندی || 12 ازین AE : از H || 13-15 دلپذیر ... شد C :
پذیر آمد (!) - راوندی

2 محمد بن محمود : زبده ، ص ۲۳۰ ببعدها ؛ اخبار ، ص ۱۲۶ ببعدها ؛ ابن
الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۰۶ ببعدها ؛ راوندی ، ص ۲۵۸ — ۲۷۰ ؛ روضة الصفاء ، ج ۴ ،
ص ۱۱۹ ؛ حبیب السیر ، ج ۲ ، ص ۵۲۶ — ۵۲۹ || 6 اول ملکش : در زبده (ص ۲۲۹ ببعدها)
در آخر سال ۵۴۷ || 12 وسلطنت ازین خاندان براندازد : رجوع شود به زبده ، ص ۲۲۸ ببعدها

و در محرم سنه ۵۴۸ ثمان و اربعین [۵۴۸] بهمندان رسید، امراء دولت جمله استقبال کردند، و اینانچ و خاصبک و جمله مسعودیان آن روز بمرغزار قرا تگین شراب خوردند؛ و روز دیگر بکوشک مرغزار درهمندان فرو آمدند، و در کوشک مسعودی بار داد؛ و امراء دولت آن روز پیش کشها کردند، اتابک خاصبک از انواع غرایب و نفایس و نوادر از اسلحه کوناگون و اثواب و خیول گزین، که در هیچ عهد کس مثل آن ندیده بود، پیش کش کرد؛ سلطان چون پیشکشها او بدید از قصد خون او پشیمان شد، میخواست که ببهانه برخیزد؛ اما اجل او در رسیده بود، و روز بآخر آمده

بعد از آن از زحمت آغیار خلوت کردند، جمال الدین قفشد و برادرش و خاصگیان سلطان وزنگی جاندار و شومله هر دو با خاصبک بودند؛ خاصبک آغاز سخن کرد، که قواعد و ترتیب پادشاهی چگونه می باید نهاد؛ جمال الدین قفشد مانند عزرائیل از پس پشت او در آمد، و گریبان قباش بگرفت، گفت: برخیز، چه وقت نصیحت است و موعظت؛ او و صارم و محمد و یونس او را بگرفتند، و در خانه بردند،

2 و اینانچ: اینانچ H اینانچ AE || 3 مرغزار در همدان C: — راوندی || 5-6 از انواع... گزین C: — راوندی || 6-7 کس... مثل آن AE || 7 سلطان EH: و سلطان A || سلطان ~ چون A || 7-9 سلطان... آمده C: — راوندی || 8-9 در رسیده A: رسیده EH || 10 زحمت EH: جهت A || قفشد: ایلقفشد - راوندی و زبده || 11 و شومله AE: و سومکه H || 13 قفشد C: قفشد - راوندی (کذا) || آمد A: آمدند EH || 14 گفت EH: و گفت A || نصیحت H: + و موعظت AE || 15 و موعظت H: — AE || و محمد C: محمد - راوندی || و یونس H: یونس AE، + السلطانی - راوندی || بردند C: + زنگی جاندار دست بقبضه تیغ برد، او را نیز بگرفتند - راوندی

11 شومله: زبده، ص ۲۳۰: الامیر کشتغان المعروف بشمله، ص ۲۸۷، ایدغدی بن کشتغان المعروف بشمله؛ ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۱۰۶: ایدغدی الترمکانی المعروف بشمله - (راوندی، ص ۲۶۰، ج ۱) || 15 صارم و محمد والخ: راوندی، ص ۲۶۰، ج ۵: لعله صارم الدین والی قلعه تکریت

- و سرش بتیغ جدا کردند ؛ شومله پیش از وقوع بفراست ضمیر آن
نقش دیده بود ، دامان خاصبک بگرفت ، یعنی بیا ، واو در نیافت ؛
شومله از کوشک بزر آمد ، وانگشتی برکابدار خاصبک داد ، بنشان 3
که امیر می فرماید ، که اسپ بمن ده ، که بمهمتی نازک بشهر می روم ؛
اسپ خاصبک بر نشست ، و راه خوزستان گرفت ، و تا شب سی و پنج
فرسنگ براند ، و تا عمر او بود ، بخدمت هیچ سلطان دیگر نرفت 6
چون اضطراب در کوشک افتاد ، لشکر خاصبک بسیار بوذند ،
آهنگ کوشک کردند ؛ بمشورت وزیر جلال الدین الدرگزینی سر خاصبک
و سرزنگی جاندار از بام کوشک بزیر انداختند ؛ جمله بر میزند ، 9
و پراکنده شدند ؛ پس از آن سپاهیان سلطان و قفشد بسر خزانه
و سرای و پایگاه او رفتند ؛ از جمله غارات که در خزانه او یافتند سیزده
هزار اطلس سرخ نابریده بود غیر رنگه های دیگر و آلات زرین و سیمین ، 12
هفت ختم سیمین یافتند ، و سه خم زرین گردن آن مرصع کرده ،
و عدت و ترتیب پایگاه را قیاس نبوذ ؛ هزار و چهار صد سراسپ
و استر زینی همه اختیار ، بغیر اسپان غلامان و حواشی سرای و آنچه بهر 15

1 و سرش... کردند C : — راوندی || 2 دامان... در نیافت C : — راوندی || و او EH :
A || 3 شومله A : — EH || برکابدار AE : برکاب H || 4 بمهمی AE : مهمی H ||
5 خاصبک C : خاص... راوندی || 6 سلطان EH : سلطان A || 8 بمشورت... الدرگزین C :
— راوندی || الدرگزینی EH : درگزین A || 10 و قفشد C : و قفشد... راوندی (کذا) ||
11 غارات H : غارت AE || 12 نابریده : بابریده EH || و آلات C :
و در شراخانه بیرون از آلات که معهود بود - راوندی || 14 - 15 سر... زینی C :
تا استر... راوندی || 15 و استر AE : و اشتر H || سرای H : و سرای AE

8 بمشورت وزیر جلال الدین الخ . : رجوع شود به زبده ، ص ۲۳۱ || 10 پراکنده
شدند : رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۰۶ ؛ زبده ، ص ۲۳۰ ؛ اخبار ،
ص ۱۲۷ ببعد ؛ راوندی ، ص ۲۶۱ ، ج ۷

شهر و نواحی بسته بودند ؛ فی الجمله آن مال و تجمل و نقد و جنس که از خاصبک بخزانہ سلطان رسید ، هیچ سلطانی را نبوذ ، و دقایق و ودایع و ذخایر که فاسر آن نیفتادند ، و ندانستند ، خدای داند و بس 3

شعر [منسرح]

قد بَجَمْعِ الْمَالِ غَيْرُ آكِلِهِ وَيَأْكُلُ الْمَالِ غَيْرُ مَنْ جَمَعَهُ

- 6 و در آن وقت که سلطان مسعود از دنیا رفته بود ، و ملک‌شاه
 بیادشاهی نشسته — این حال در فصل متقدّم مذکور است ، همانا
 مکرّر تواند بود ، والله اعلم ، بموجبی که در اصل بوذ نقل رفت —
 9 آنگاه سر هر دو بشمس الدین اتابک ایلدگز و امیر نصره الدین خاصبک
 ابن اقسقور صاحب مراغه فرستاد ، و پنداشت ، که ایشان را خوش
 آید ، و مِن بعد غصبیان نتوانند کرد ؛ ایشان لشکر برگرفتند ، و سلیمان
 12 ابن محمد را که عمّ او بوذ از زنگان بیاورند ، و در همدان بیادشاهی
 بنشانند ، محمد شاه باصفهان گریخت ؛ و چون سلیمان از همدان رفت ،
 با همدان آمد ؛ امیر اینانچ صاحب ری با او بوذ ، و خاصبک که پیشکار
 15 و اتابک سلیمان‌شاه که محبوس بوذ از دست برادر در قلعه برّجین مدّت

3 فاسر AE : فاس H بر... راوندی || 4 شعر : EAH || 6 بوذ H : AE —

7-9 این حال ... و اتابک C : — راوندی || 8 بموجبی ... رفت EH : A —

9 ایلدگز : کذا در همه نسخه‌ها || 11 کرد EH : کردن A || 12 محمد را EH : محمد A

13 رفت EH : برفت A || 14 پیشکار EH : پیشگاه بود A || 15 از دست برادر ~ در

قلعه برّجین AE || برّجین C : فرزین (با تشدید راء مهله) - راوندی

5 قد یجمع : للاضبط بن قریع السعدی ، رجوع شود به ابن قتیبه ، کتاب الشعر
 والشعراء ، قاهره ، ۱۳۶۴ ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ ؛ راوندی ، ص ۲۶۲ ، ج ۲ || 9 آنگاه
 سر الخ . : زبدة ص ۲۳۱ || 15 سلیمان‌شاه الخ . : زبدة ، ص ۲۳۲

هفت سال ، بتدبیر کوتوال قلعه ورضاء او امین الدین مختص بزیر آمده
 بود ، و بجانب آذربایجان رفته ، و امراء اطراف را بدست آورده ؛ چون
 3 آتابک ایلدگز و آتابک ارسلانپه و البغوش کونه خر و فخرالدین زنگی
 و مظفرالدین الپ ارغو پسر یرنقش بازدار و امیر خوارزمشاه یوسف که
 برادر زنش بود ، و چون سلطان محمد خاصبک را برداشت بی اندیشه
 6 عواقب امور سلیمان شاه با لشکری گران روی بهمدان نهاد ؛ و با سلطان
 محمد سپاه سخت اندک بود ، که لشکر خاصبک / پلنگری جمله پراکنده
 شده بودند ، اعتماد را نمی شایست ؛ مع هذا این مقدار که بودند ، دو
 9 هوایی آغاز نهادند ؛ و سلطان محمد از بهر تسکین ایشان بکلاه زر می بخشید ،
 و بچوال جامه ؛ می ستدند ، و می گریختند ، تا خزاین خاصبکی سپری شد ،
 و لشکر نماند ، و خصم نزدیک رسید

12 سلطان از همدان روی باصفهان نهاد با حسن جاندار و جماعتی مقربان
 و مطیعان ؛ بعد از سه روز سلیمان شاه برسید با لشکری انبوه و گروهی
 بشکوه ، و بر مرغزار در همدان دو فرسنگ طول در دو فرسنگ عرض
 15 لشکرگاه بود ، از ایشان هیبتی و حشمتی و شکوهی در دلها می نشست ،

3 ارسلانپه : ارسلانپه AEH ارسلان ابه .. راوندی (همه جا) || البغوش C : راوندی :

البغوش .. اخبار (ص ۱۳۳) ، ابن الاثیر ، زبده || کونه خر C : کون خر .. راوندی ||

4 ارغو C : ارغو .. راوندی || پسر .. راوندی : و پسر H و پسر AH || یرنقش : یرنقش EH

یرنقش A || 7 اندک A : EH || جمله H : جرار E ، — A || 8 مع EH :

و مع A || 9 ایشان AE : — H || 10 می ستدند AE : می شتدند H || سپری C : بیشتر سپری ..

راوندی || 12 جاندار و جماعتی C : و رشید جامه دار و موفق کرد بازو و عین الدین امیر بار

و پسران قایماز و جماعتی دیگر از امراء که با او از خوزستان آمده بودند .. راوندی ||

13 و مطیفان AE : مطیفان H || 15 هیبتی ~ حشمتی A

واز لشکر سلطان محمد آنها را که خانه بهمدان بود می گریختند ، تا مدد او بغایت کم شد ، همه عراق دل بر پادشاهی سلیمان شاه نهادند

- 3 فخرالدین کاشی وزیر او بود ، و خوارزمشاه یوسف امیر حاجب ، اُمرا میخواستند که این هر دو منصب تغیر و تبدیل کنند ، وزارت بشمس الدین ابونجیب دهند ، که وزیر سلطان مسعود بود ، وحاجبی بمظفر الدین الپ ارغو ، خوارزمشاه یوسف حاجب از سگالش ایشان آگاه شد ، با خواهر خویش که در حباله سلیمان شاه بود تقریر کرد ، که شبی که موعود کرده باشد : با سلطان بگویند ، که جمله لشکر بر تو خروج خواهند کرد ، و سلطان محمد را باز می خوانند ، وامشب جمله بگرفتن تو بر می نشینند ؛ خوارزمشاه حاجب در آن شب سپاه خویش بر نشانده بود ، و پیرامن سرا پرده سلطان بداشته ، یعنی محافظت خوابگاه سلطان میکنم ؛ سلیمان شاه از سبکساری و بی ثباتی حالی اسپ نوبت بخواست ، و نقدی که در خزانه موجود بود ، برداشت ، و خویشتن را چون موی از خمیر مُلک بدر آورد ، و بارگاه و پایگاه و شرابخانه و خزانه و اسباب پادشاهی همچنان بر جای ماند ، و بجانب مازندران و خراسان
- 15

1 آنها را AE : آنها H || 2 کم شد C : + و بر آن بودند که اگر سلیمان عزم اصفهان کند ایشان بخوزستان روند که هیچ حال روی مقاومت نبود - راوندی || 3 یوسف C : - راوندی || 4 و تبدیل EH : تبدیل A || 6 بمظفر الدین AE : مظفر الدین H || یوسف C : - راوندی || 8 با سلطان EH : و سلطان A || جمله AE : - H || 9 می خوانند EH : می خواند A || 13 در ... بود C : از خزانه بر توانست گرفتن - راوندی || 14 بارگاه و پایگاه : و بارگاه H و بارگاه AE || 15 - 1 و بجانب ... رفت C : - راوندی

3 فخرالدین کاشی : فخرالدین ابوطاهر بن الوزير المعین ابونصر احمد بن الفضل بن محمد ، زبده ، ص ۲۳۲ ؛ راوندی ، ص ۲۶۴ ، ح ۱ || خوارزمشاه یوسف : در زبده (ص ۲۳۳) ینال تکین

بیرون رفت ؛ و امرا ازین حال بی خبر تا روز دیگر لشکرگاه برقرار بود ، و سلطان ناپیدا ، و در سراپرده سلطان لا داعی ولا مجیب ؛ آنچه مانده بود ، لشکریان بغارتیدند ، و همه از یکدیگر اندیشناک شدند ؛ و هر قومی بجای رفتند ، و یکدیگر پیغامها می دادند ، که این چه حالتست ، که رفت

- ۶ و مدت این پادشاهی بیست و هفت روز بود بهمدان
- چون این خبر بسطان محمد رسید ، باور نکرد ، پنداشت که امرا کیدی سگالیده اند ، و پراکنده شده ، تا او بهمدان باز آید ، و او را بگیرند ؛ تا خبر متواتر شد ، و معتمدان برسیدند ، سلطان روی بهمدان نهاد ، و کَفَى اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ (۲۵/۳۳) برخواند ؛ و بنزدیکی شهر قصری بنا کرد سخت عالی ، و امرا آلاتی که از کوشکها قدیم مانده بودند ، بدان موضع آوردند ؛ و کوشکها بسیار در حوالی آن ساختند ، و مملکت برو مقرر شد ؛ و جمال الدین قُفُشْشِد امیر حاجب بود ، جلال الدین را از وزارت دست کوتاه کردند ، و بشمس الدین ابو نجیب دادند
- ۱۵

و سلیمان شاه از آنجا بخراسان کشید ؛ در سنه ۵۵۰ و خمسین و خمسیاه [۵۵۰]

4 بجای C : بجایی - راوندی || 4-6 و یکدیگر ... بهمدان C : — راوندی || 12 بوذند H : بوذ AE || آوردند C : + و لشکرگاهی ساختند - راوندی || 13 قشد : کذا در همه نسخهها و راوندی (ص ۲۶۵ ، ح ۶) || 14 جلال الدین - راوندی : جمال الدین C || 16 و سلیمان شاه AE : + را H || در سنه ۵۵۳ C [وخمسیاه] - راوندی : در سنه خمسین

4 بجای رفتند : رجوع شود به زبده ، ص ۲۳۲ - ۲۳۳ || 9 سلطان الخ . : در سال ۵۴۸ ، زبده ، ص ۲۳۳ ببعده ؛ راوندی ، ص ۲۶۵ ، ح ۱ || 14 وزارت ... بشمس الدین الخ . : در سال ۵۴۹ ، زبده ، ص ۲۴۵ ؛ راوندی ، ص ۲۶۵ ، ح ۷

از راه بیابان از تون وجنابند بطنبس گیلکی آمد ، و بر صوب یزد
 بدر شهر اصفهان آمد با سواری پانصد ، رشید جامه دار شهنه اصفهان
 3 بود ؛ سلیمان شاه بذورسولی فرستاد ، و بمواعید دلپذیر امیدوار گردانید
 أعقاباً بَعْدَ أعقابٍ واکراماً بَعْدَ إنعام ، تا او را در شهر آورد ،
 اجابت نکرد ، و گفت : این امانت از برادر زاده تو دارم ، و من
 6 در امانت خیانت نکم . تو جواب او باز ده ، که اصفهان و جمله
 نواحی خود مسلم باشد بی تیغ و خصومت ؛ چون ازو نومید گشت ،
 و حصنی دیگر نداشت ، سوی بغداد رفت ، و با خلیفه استجارت کرد ؛
 9 خلیفه او را ترتیب کرد ، و برگ و آلات سلطنت بداد ، و بسلطنت
 نامزد کرد

از بغداد بجانب آذربایجان رفت ، و از در خیمه اتابک ایلدگز باز
 12 شد ، و ملک شاه برادر محمد با او بود ، و اقسنقور فیروزکوهی از
 اینانج مستوحش شده بود ، هم با ایشان بود ؛ ایلدگز را ضرورت شد
 معاونت او کردن ، لشکری انبوه جمع آمدند ؛ سلطان محمد را خبر شد
 15 ازان جمعیت از در همدان با لشکری تمام روی بایشان نهاد ؛ اینانج

1 از تون ... یزد C : — راوندی || از تون AE : ارتون H || و جنابند AE :
 و جنابند H || یزد H : یزد AE || 7 مسلم AH : + مسلم E || 8 و حصنی دیگر
 نداشت C : — راوندی || استجارت - راوندی : استخارت AEH || استجارت کرد C :
 + او را در بغداد الملك المستحیر می گفتند ، بعد از مدتی خلیفه مقتدی بامر الله - راوندی ||
 9 ترتیب E : ترتیب AH || 11 باز EH : باز A || 12 و ملک شاه ... بود C : — راوندی

1 جنابند : ناحية من نواحی نيسابور (یا قوت ، معجم البلدان) || طیس : مدینه
 فی بریه بین نيسابور و اصفهان و کرمان و هما طيسان طیس کیلیکی و طیس مسینان (یا قوت ،
 معجم البلدان) || 5 اجابت نکرد : ابن الاثير ، ج ۱۱ ، ص ۱۳۶ ؛ راوندی ، ص ۲۶۵ ،
 ح ۱۰ || 8 استجارت کرد : زبدة ، ص ۲۴۰ : ابن الاثير ، همان جا ؛ راوندی ، ص ۲۶۶ ،
 ح ۱ || 9 - 10 و بسلطنت نامزد کرد : زبدة ، ص ۲۴۱ ؛ راوندی ، ص ۲۶۶ ، ح ۲

در خدمت بود ، بکنار آرس زیر بیلقان بر گذرگاه ناواغوش مصاف دادند ، اینانج در مقدمه باب بگذشت ، و سلطان محمد بر اثر ایشان ، وایشان هزیمت شدند ، و دست از هم بدادند ؛ سلیمان شاه بموصل 3 افتاد ، و اتابک ایلدگز را سلطان بنواخت باستالت واستعطاف تمام ، و او را معذور داشت ؛ او پسر خویش پهلوان محمد را در خدمت سلطان بعراق فرستاد 6

و سلطان چون از طرف آذربایجان ایمن شد در آخر سنه* خمسين و خمسایه [۵۵۰] روی بیغداد نهاد . چه جماعت امراء که اقطاعشان در عراق بود ، و خلیفه بُریده ، سلطان را بر جنگ خلیفه اغرا میکردند ؛ 9 چون بتکریت رسید ، آنجا دو کس از ملوک سلجوقی در بند کرده بودند : یکی ملک شاه بن سلجوق ، و دیگر ارسلان بن طغرل بن محمد ابن ملک شاه ؛ ارسلان را از بند بیرون آوردند ، و بقصر قضاعه یک 12 ماه توقف کردند ، که موافق گیرد بازو قبول کرده بود ، که زین الدین علی کوچک را بمدد سلطان آورد ، بعد از آن بناحیت بت وراذان در آمد ، جای مخاضی را یافتند ، بر آب دجله بگذشتند ؛ 15

1 بکنار ... ناواغوش C : — راوندی || ناواغوش EH : یا اغوش A || 4 ایلدگز C : + عذر ها خواست - راوندی || 5 پهلوان + پهلوان E || محمد را C : — راوندی || 7 سنه* خمسين - راوندی : سنه* ثلث و خمسين C || 8 - 12 چه جماعت ... آوردند C : — راوندی || 10 کرده AE : — H || 11 یکی A : — EH || و دیگر A : دیگر EH || 13 کردند AE : کرد H || 14 کوچک را EH : کوچک را A || کوچک را C : + از موصل - راوندی || 14 - 15 بت وراذان - راوندی : بت وراذان AEH || 15 مخاضی AH : مخاضی E ، خاص (!) - راوندی

1-2 مصاف دادند : در سال ۵۵۱ ، در جمادی الاولی ، ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۳۶ ببعده ؛ زبده ، ص ۲۴۲ || 5 پهلوان محمد : رجوع شود مثلاً اخبار ، ص ۱۳۳ || 7 سنه* ۵۵۰ : ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۴۰ ببعدها : در ذی الحجه سال ۵۵۱ و زبده ، ص ۲۴۶ ببعدها ؛ اخبار ، ص ۱۳۴ : در سال ۵۵۲

3 زین الدین علی برسید ، با سپاهی آراسته وانبوه ، بدر بغداد آمدند ؛ سلطان وزین الدین وخواص او بجانب غربی فرو آمدند ، وپسران قیماز و آتابک آواز و شرف الدین گیرد بازو بجانب شرقی بوذند ؛ و لشکر سلطان وزین الدین برابر نهر معانی منجنیقها بنهادند ، واز عراق پسران مظفرالدین حماد برسیدند با چهار صد کشتی پر مرد و سلاح ؛ واز حله پسر زاده^۱ دُبَیس دوسه هزار رجالة بیاورد ، لشکری انبوه و حشر بسیار جمع شد

9 وهر روز از هر دو طرف چالشی میکردند ، و سنگی چند بیکدیگر می انداختند ؛ ودر دجله کشتیا بر هم می راندند ، و افواج پیاذگان و بازار لشکریان با هم میکوشیدند ، هیچ روز لشکر بیکبار برنشست و جنگی سلطانی نکردند ؛ امراء خلیفه از درون شهر سلطان را عشوها می دادند ، که فلان دروازه می سپاریم ؛ و میان موفق گرد بازو و پسران قیماز نفاری و خلاقی بوذ ، بدین سبب در جنگ تهاون می افتاد ؛ کار براهل شهر تنگ شد ، چه ارتفاع و ربوع شهر جمله سلطانیان بر میداشتند ، و یک من بار در شهر نمی گذاشتند

1 وانبوه EH : انبوه A || 4 سلطان H : و سلطان AE || 5 مظفرالدین حماد - راوندی : مظفر جمال الدین C || کشتی : + مرد H || 8 حله - راوندی : حله C || 6 پسر زاده^۱ C : پسران - راوندی || 10 و بازار لشکریان با هم C : از شهر بدری آمدند و با پیاذگان لشکر - راوندی || نشست AE : بنشست H || 11 نکردند A : نکرد E بکردند H || امراء AH : در E محوشده و بجای آن « ودرین اثنا » نوشته است || 12 دروازه EH : دروازه را A || 13 قیماز AH : مکی (؟) E || نفاری H : نفوری AE نفاری - راوندی || 15 بار - راوندی : - C

5 مظفرالدین حماد : رجوع شود به زبده ، ص ۲۴۹ ؛ اخبار ، ص ۱۳۷ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۴۳ : امیر بدرالدین مظفر بن حماد صاحب الغراف ؛ راوندی ، ص ۲۶۷ ، ج ۳

- ناگاه خبر رسید ، که اتابک ایلدگز باملکشاه بدر همدان فرو آمد ؛ و خبر این حادثه زود فاش شد ، > چه این کار باستدعای ایشان بوزه بود < ؛ لشکر از جهت خان و مان خویش و نان پاره که آنجا 3 داشتند فوج فوج روی بگریز نهادند ، و میرفتند ؛ چون دانستند ، که ضبط حشم ممکن نیست ، و اصلاح نخواهد پذیرفت ، سلطان فرمود ، که فردا بر آب عبره کنیم ، و روی بهمدان و جانب خصم نهم ، که آن 6 مهم ازین واجب ترست ؛ لشکر و حاشیه اندیشیدند ، که فردا زحمت و انبوهی باشد ، هم امروز بگذریم ؛ حالی اضطرابی در مردم افتاد ، جسر بگسیست ، و بشکست ، ملاّحان کشتیا بسپاه سلطان بگذاشتند ، 9 و بگریختند ، هر که کشتی میبافت میگذشت ؛ چون روز رستاخیز هزاهزی در مردم افتاد ؛ و از محالّ غربی رجّاله بکوشیدند ، و عجمیان را می غارتیدند ، و از شهر لشکر بیرون آمدند ؛ هزیمت و مقاتلت بنزدیک 12 سلطان رسید ، و بر شرقی سرای سلطان متاع تجّار و رخت سپاهیان بود ، رجّاله بغداد آن را بغارتیدند ، و لشکری که بر جانب شرقی بودند ، در سلاح شدند ، و صف کشیدند ، و خیلخانه خود نگاه داشتند 15 و سلطان در سرای سعدالدوله با غلام و خاصگی چند ، که مانده

2 و خبر AH : بد (!) E || 2-3 چه ... بود - راوندی : C || 4 و میرفتند AH : در E محو شده ، بجایش بخط نو « و بر » نوشته 7 فردا AE : H || 10 و هر که AH : هر که E || 11 و هزاهزی - راوندی : همراهرا C || غربی AE : H || 12 می غارتیدند AH : در E محو شده و بجای آن « هزیمت دادند » نوشته 14 آن را A : — EH || 16 با غلام ... چند C : باده پانزده جاندار - راوندی

2 چه این کار الخ . : رجوع شود به زبدة ، ص ۲۵۲ بعد ؛ اخبار ، ص ۱۳۹ بعد || 16 سعد الدولة : سعد الدولة ینقش الزکوی ، زبدة ، ص ۲۴۸ ؛ راوندی ، ص ۲۶۸ ، ج ۷

- بود ، در سیاره نشست ، و بگذشت ؛ و سرا پرده و بنه گاه و خزانه
و دختران سرای و جمله آلات و اسباب سلطان برجانب غربی بماند ؛
3 زین الدین علی کوچک با جمله لشکر خویش برنشسته بود ، و با مقابله
کشتی جنگ میکردند ، و نگذاشتند ، که بغداد را بجانب غربی آیند ؛
و چون هر آلتی نقل نمی شایست کردن ، جمله بسوختند با منجنیقها ، و همچنان
6 صف کشیده ایستاده بود ؛ تا بنه گاه و خزانه و دختران سرای سلطان
با لشکر راه کرد ، آنگاه بر عقب ایشان می آمد
و سلطان با لشکر آن شب تا روز برجانب شرقی بر پشت اسپ بود ،
9 بامداد که صبح دمیدن گرفت ، بنه بر نهادند ، و روان گشتند ، بیک
فرسنگی بغداد فرو آمدند ؛ و اگرچه لشکر سلطان را تزلزل و پریشانی
بود ، لشکر بغداد را چندان قوت و قدرت و توانایی نبود ، که بر اثر
12 بیامزدی ، و ناموسی نگاه داشتندی ؛ و سلطان را از اسباب سلطنت
دهلیزی و پنج باره زیلوی شاهی واسپی چند از بارگیران خاص مانده
بوذند امرا و خواص سلطان از مطبخ خویش تغذی و تعشی سلطان
15 مهیا می داشتند ، تا بحلوان رسیدند ؛ آنجا زین الدین علی کوچک
برسید با اسباب پادشاهی سلطان ، و دختران سرای و خدم و حشم
باز رسانید ، چنانچه هیچ ضایع نشده بود ؛ سلطان را آن کفایت ازو
18 خوش آمد ، او را بنواخت

1 در سیاره ... و بگذشت C : — راوندی || و بنه گاه AH : و بندگاه E || 3 و با
مقابله C : و با مقابله — راوندی || 5 کردن AE : کرد H || 9 گشتند H : شدند AE ||
12 بیامزدی EH : بیامدی A || 13 و پنج باره C : و یکبار — راوندی || 16 سلطان AE :
— H || حشم EH : حشم را A

9 و روان گشتند : برای محاصره بغداد ، رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۱ ،
ص ۱۴۰ - ۱۴۲ ؛ زبدة ، ص ۲۴۶ - ۲۵۵ ؛ أخبار ، ص ۱۳۴ - ۱۴۰ ؛ راوندی ،
ص ۲۶۹ ، ج ۴

از آنجا کوچ کردند ، چون پینچ منزلی بهمدان رسیدند ، اتابک
ایلدگز بازگشت ، و ملک‌شاه تنها بماند ؛ او نیز بجانب خوزستان رفت ،
و سلطان بکوشک همدان فرو آمد ، فَصِرْنَا کَمَا کُنَّا وَالْعِشَاءُ زِيَادَةً³ ،
سعی ضایع و خزانه تہی و جهد مهمل

بعد از آن بزمستان بشهر ساوه رفتی ، و تابستان بهمدان آمدی ،
ناگاہ رنجی برو مستولی شد ، مدتی افتان و خیزان می بود ، تا در ذی الحجه⁶
سنه^۴ اربع و خمسين و خمسمایه [۵۵۴] از کوشک بمحفته با شهر آمد ؛ بعد
از یک هفته بجوار حق پیوست ؛ پیش از آنکس سلطان به بغداد رفت ،
مثقال بزرگ را فرستاده بود ، و امام الأئمه عماد الدین عبدالصمد شیبانی را⁹
بخطبه خواندن خاتون کرمانی خوانده ، و آوردن مهد او بدار الملک
همدان در رجب سنه^۵ اربع و خمسين و خمسمایه [۵۵۴] بود ؛ شهر آذین
بسته ، زیادت از پانصد کوشک زده بودند ، و مطربان نشانده ،¹²
و سلطان در محفته ، از تکسری که داشت ، باستقبال او رفت ؛ مدت
پنج ماه در حباله^۶ او بود ، و بحکم بیماری بنو نرسید ، همچنان بمهر
درست بماند¹⁵

مدت عمرش سی و دو سال بود ، و مدت پادشاهیش
هفت سال

1 همدان H : همدان AE 5 بعد H : و بعد AE ۱۱ زمستان H : زمستان AE ۸
پیش EH : و پیش A ۱۱ به بغداد AE — H 9 و مثقال C : شهاب الدین مثقال — راوندی
۱۱ بزرک را EH : بزرک A 10 خوانده EH : A — 11 بود EH : آذین EH :
آیین A 12 از پانصد C : — راوندی 14 بمهر EH : شهر A

8 بجوار حق الخ . : ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۶۶ ؛ زبدة ، ص ۲۸۸ ؛ أخبار ،
ص ۱۴۳ (بقول او در سال ۵۵۳ وفات یافته است) ؛ راوندی ، ص ۲۷۰ ، ح ۵ ۱۰
خاتون کرمانی : ابنة ملک کرمان ، زبدة ، ص ۲۸۷ ؛ راوندی ، ص ۲۷۰ ، ح ۲ 14
بنو نرسید : زبدة ، ص ۲۷۸ ؛ راوندی ، ص ۲۷۰ ، ح ۴

حلیت او : خوب چهره سرخ و سپید فراخ چشم دراز موی متناسب
قد لطیف اندام چابک سوار ، یال فراخ محاسن تَنَگَک و اندک داشت
۳ پلنگ همت شیرخوی آهومیان
وزراء او :

الوزیر : جلال الدین ابوالفضل
۶ الوزیر : شمس الدین ابونجیب
الحجّاب :

امیر حاجب جمال الدین قُفُشَد بن قیماز
۹ ناصرالدین اتابک ایاز

داوزدهم السلطان معزالدین والدین ابو الحارث
سلیمان‌شاه بن محمد بن ملک‌شاه

۱۲ سلیمان‌شاه پادشاهی خوش خوی خوب روی بذله گوی معاشر
طبع بود ، اما ثبات و وقار و اصطبار نداشت ؛ و اقبالش مساعد و مرافد
نبود ؛ چند روز بر تخت ملک نشست ، اما بختش یاری نداد

۱ و سپید EH : و اسفید A || ۲ فراخ A : — H ، در E بیاض || ۴ او EH :
و حجاب A || ۶ ابونجیب C : ابونجیب - راوندی || ۸ امیر حاجب EH : — A ||
۱۱ سلیمان‌شاه C : سلیمان - راوندی (همه جای) || سلیمان شاه : + بن محمود C ||
۱۲ بذله کوی AE : بذکوی H || ۱۳ و مرافد EH : و مرافد A || ۱۴ روز C : نوبت -
راوندی

۸ قُفُشَد : ایلُقُشَت - راوندی ؛ جمال الدین ایلُقُشَت الحرامی ، زبده (ص ۲۲۸) ||
۱۱ سلیمان‌شاه : ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۶۸ ببعدها ؛ زبده ، ص ۲۸۸ - ۲۹۶ ؛
اخبار ، ص ۱۴۳ ببعدها ؛ راوندی ، ص ۲۷۴ - ۲۷۹ ؛ روضة الصفاء ، ج ۴ ، ص ۱۲۰ ؛
حبيب السیر ، ج ۲ ، ص ۵۲۹

- چون سلطان محمد از دنیا برفت ، موفق گرد بازو از جملهٔ امرا
بعُدّت و آلت و لشکر قوی تر بود ؛ و از امراء بزرگ ناصرالدین آقش
و عزالدین صتمان و اتابک ایاز مانده بودند ، با یکدیگر در باب سلطنت
مشورت کردند ، < ودانشق ساختند > ؛ قرار بر آن افتاد ، که
اینانج را از ری بخوانند ، و باستصواب رای او کار کنند ؛ چون بیامد ،
بعد از کنکاج رای بر سلیمان شاه قرار گرفت ، باستحضار او کس بموصل
رفت ، اتابک قطب الدین مودود ، که والیٔ موصل بود ، او را گسیل
کردند ، با اُهبّت و عِدّت و سازی تمام ؛ دوازدهم ربیع الاول سنهٔ
خمس و خمسين و خمسایه [۵۵۵] بدارالملک همذان رسید ، بر تخت ملک
نشست ، و وزارت بر خواجه شهاب الدین ثقه قرار افتاد ، و امیر
حاجبی بر مظفرالدین الپ ارغو ؛ و از جهت استمالت جانب اتابک
ایلدکز ملک ارسلان را که پیش او بودی ، ولیٔ عهد کردند ، و در
خطبه و سکه نام او ثبت گشت

- اینانج باز گشت بری ؛ و میان موفق گرد بازو و عزالدین صتمان
و ناصرالدین آقش همواره در اندرون نفاری بودی ، چه گرد بازو را

1 چون EH : و چون A || 2 آقش : افشر EH افشر A || 3 صتمان : صتمان H صمان E
(ممکن است حرف اول در هر دو نسخه ح خوانده شود) صتمان A صتمان - راوندی (ص ۲۷۵)
ستیس بن قیماز الحرای (زبده ، ص ۲۴۳) ، سقمس - ابن الاثیر (ج ۱۱ ، ص ۱۴۲)
ستاز (اخبار ، ص ۱۴۴) || بوذند AE : H || 4 ودانشق ساختند - راوندی : C —
6 گرفت : + که A || کس EH : A — || 7 مودود - راوندی : فرمود C (کذا) ||
7-8 که والی... کردند C : — راوندی || 7 موصل A : مصر EH || بوذ : + که A ||
8 دوازدهم EH : در دوازدهم A || 11 و از جهت H : از جهت E ، A — || 14 بازگشت ~
بری AE || صتمان A : حتمان H (؟) حمان E || 15 آقش A : افشر EH || نفاری C :
نفاری - راوندی

9-10 بر تخت ... نشست ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۶۸ ؛ زبده ۲۸۸ بیعد ؛
اخبار ، ص ۱۴۳ ؛ راوندی ، ص ۲۷۵ ، ح ۲

عداوت از روزگار سلطان محمد هنوز در اندرون باقی بود ؛ بحکم آنک
 سلیمان‌شاه همه روز بنشاط و عشرت مشغول می بود ، و عز الدین و ناصر الدین
 آتش بیشتر بدو می رسیدند ، و می سگالیدند ، که سلطان را بر آن دارند ، که
 گیرد بازو را بگیرد ، یک روز سلطان را بمهمانی بردند ، تا مگر
 فرصت غمز یابند ، میسر نشد ، که گیرد بازو لشکر بسیار داشت ،
 و هشیار و محتاط بود ، هر شب لشکری با سلاح گیرد سرای او می خفتند ؛
 درین میانه گیرد بازو کس باتابک ایلدگز فرستاد ، و او را بآمدن
 و آوردن ملک ارسلان تحریض کرد ؛ و سلیمان از مداومت شراب و حشی
 طبع شده بود ، و بیکبار مُخبل شده ؛ امراء که با او معاشرت
 میکردند ، بدو راه نمی یافتند ؛ کار هیچ کس متمشی نمی شد ، و هیچ
 کس را مجال گفتن نبود ، < مصراع >

ترسم که چو بیدار شوی روز بود 12

اُمرا ازو نومید شدند ؛ و با گیرد بازو متفق گشتند بر استدعای
 ایلدگز و ملک ارسلان ؛ و سلیمان‌شاه در غلواء مستی از حال مخالفت
 اُمرا آگاه شد ، و خواندن ارسلان ؛ بایشان پیغام فرستاد ، که اگر
 شما از من مستوحش شده اید ، و از آوردن من پشیمان گشته ، از من
 بشما هیچ رنجی نرسید ، بگذارید مرا تا آن اُهب و عُدّت

1 محمد H — AE || 3 آتش : اقشر H اقصر E افش A || 5 غز A : عر E — H ||

یابند C : + و از انواع تکلف هیچ فرو نکذاشت اما خود را نکه داشت - راوندی || 6 محتاط AH :
 و محتاط E || 8 - 9 وحشی طبع A : و حشی طبع EH || 9 بیک بار C : تک بار - راوندی
 (در اصل مخطوط : ننک یار) || مخبل AH : محبل E — راوندی || 14 ملک H : AE ||
 ارسلان : + که A || 15 که اگر AE : اگر H || 16 شما H : چنانک شما AE || شده اید AE :
 شده اند H || 17 بگذارید مرا تا آن E : بگذرید تا چندان H بگذارید که چندان A

5 فرصت ... یابند : رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۷۵ ؛ راوندی ،

ص ۲۷۷ ، ح ۴

- و برگ و آلت و ساز پادشاهی که از موصل آوردم، برگیرم، و بجانب خوزستان روم؛ امرا این التماس خواستند اجابت کردن؛ باز گفتند: بی مشورت اینانج إجازت او نتوان داد؛ پیغام باینانج فرستادند، جواب باز آمد، که 3 الله الله اگر شما را ازو کراهیتی هست، و پادشاهی دیگر برو اختیار می کنید، او را دست باز داشتن مصلحت نباشد، که اگر بخراسان رود، ایمن نتوان بود، که لشکری بیارذ، و خلائق را دل مشغونی دهد، 6 و اول درد سرما بود، و او را موقوف دارند، تا سلطان دیگر برسد، آنگاه حکم او را باشد
- ۹ امرا اندیشیدند، که در خفیه بطرفی بدر رود، هر شب از خیلخانه سواران با سلاح پیرامون کوشک او پاس میداشتند، تا اتابک ایلدگز و ارسلان برسیدند در آخر رمضان سنه خمس و خمسین و خمسایه [۵۵۵]؛ سلطان ارسلان بر تخت ملک نشست، و سلیمان شاه را در 12 کوشکی در میان باغ موقوف کردند، و موکلان برو گماشتند
- و بعد از یک ماه که سلطان ارسلان و ایلدگز بجانب اصفهان میرفتند، سلیمان شاه را با قلعه علاءالدوله بهمدان نقل کردند، و هم 15 درین قلعه دوازدهم ربیع الاول سنه ست و خمسین و خمسایه [۵۵۶] در گذشت، در مرقد رادارش سلطان مسعود دفن کردند

1 و برگ و آلت AE || و ساز AE — H || 2 خواستند AH : او را اجابت E || گفتند : + که A || 3 پیغام AE — H || 4 اگر AH : مکر E || هست EH — A || 5 دست باز داشتن C : از دست بکذاشتن - راوندی || 6 لشکری EH : لشکر A || بیارذ AH : بیارود E || 7 ما EH : ما را A من - راوندی || 15 بهمدان C : — راوندی || کردند C : + و او خود پادشاهی محبوس پیشه بود و قلعه فرسود لکن این بار سبوی از آب درست نیامد - راوندی || 16 ربیع الاول C : ربیع الآخر - راوندی

17 درگذشت : برای این وقایع رجوع شود به زبدة، ص ۲۹۶؛ ابن الاثیر،

ج ۱۱ ص ۱۷۶؛ اخبار، ص ۱۴۴؛ راوندی، ص ۲۷۹، ج ۳ و ۴

مدّت ملکش شش ماه و کسری بوذ ، و مدّت عمرش چهل و پنج سال ، و اتفاق ولادت او در رجب سنهٔ احدى عشر و خسمایه [۵۱۱] بوذ 3

حلیت او : چهرهٔ او اسمر بسرخی مایل محاسن متوسط کوتاه گردن گرد مهره ربع القامه حلیم صورت رحیم سیرت متوکل عمر وزراء و حجاب او : 6

الوزیر : شهاب الدین ثقه محمود بن عبدالعزیز الحامدی
الحاجب : مظفرالدین الپ ارغو بن یرنقش البازدار

سیزدهم السلطان الاعظم رکن الدنیا والدین ارسلان بن طغرل 9
ابن محمد بن ملکشاه بن الپ ارسلان

سلطان ارسلان پادشاهی بوذ خوب طلعت نیکو سیرت ، باحیا و حمیت دیرخشم زود رضا ، کرم و مروّت بر احوال او غالب و حلیم 12
و سکون باحوال او ظاهر ؛ هیچ خواهنده از و لفظ لا ناشنوده ، و هیچ کس از و جور و قهری ندیده ، از کار دخل و خرج و ضبط اموال خزاین و پایگاه

1 عمرش AE : عمر H || 2 سال : + بوذ A || 5 کرد مهره H : مهره E ، — A
و راوندی || 7 محمود بن EH : — A || 8 ارغو C : ارغون - راوندی || یرنقش : در نسخ
نقطه‌ها ناقص است || 11 بوذ EH : — A || 12 دیرخشم - راوندی : و رخش H و پرچشم AE ||
کرم H : و کرم AE || حلیم AE : حکم H || 14 وقهری H : وقهر AE || اموال AE :
احوال H || و پایگاه - راوندی : و بارگاه C

7 الحامدی : + النیسابوری ، زبده ، ص ۲۸۹ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۷۶ ؛
راوندی ، ص ۲۷۴ ، ج ۳ || الپ ارغو : زبده ، ص ۲۶۵ || 9 ارسلان بن طغرل :
ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۷۶ ببعدها ؛ زبده ، ص ۲۹۶ - ۳۰۴ ؛ اخبار ، ص
۱۴۵ - ۱۷۱ ؛ روضة الصفاء ، ج ۴ ، ص ۱۲۰ ببعدها ؛ حبيب السیر ، ج ۲ ، ص ۵۳۰ ببعدها

متغافل بود ، و در تفتیش و تفحص احوال مسامح و مساهل ، تنعم دوست و ترفیه جوی بود ، در پوشیش و خورش و تکلف الوان و تنوق طبایع بغایت ، لباسها فاخر و کسوتهاء متلون و جامه‌ها ختائی³ زرکشیده⁴ مشتمل در عهد او قیمت و رواج گرفت ؛ و ملاطفت و مکالمت او در مجلس شراب و معاشرت بغایت کمال بودی ؛ و هرگز در بزم او فُحش و لَغْو و لَهْو و جفا و دشنام بر لفظ کس نرفتی ، و حرکتی⁶ نا محمود در وجود نیامدی

چون پذر او سلطان طغرل بن محمد فرمان یافت ، او کم از یکساله بود ، و عم زاده⁹ او ملک‌شاه بن سلجوق بن محمد هم درین سن⁹ و حد⁹ بود ؛ سلطان مسعود ایشان را می پرورد ، و تربیت و تنمیت میداد ، و ایشان را با خود گردانیدی ، تا در سنه¹² اربعین و خمسایه [۵۴۰] که از بغداد راه دربند قرا بیل¹²ی بآذربایجان می آمد ، برای جمع کردن لشکر و دفع بَزْأیه از دارالملک¹² همدان ، ایشان را بقلعه¹² تکریت فرستاد ، و بامیر مسعود بلال که شهنه¹² بغداد و کوتوال تکریت بود سپرد ؛ ایشان مدت¹⁵ بضع سنین در تکریت بماندند ، تا روزگار منقلب تغیر در احوال پدید کرد ، و سلطان مسعود از دنیا برفت

2 و ترفیه C : و ترفه - راوندی || و خورش AE : - H || و تکلف C : تکلف - راوندی || 2-3 الوان ... طبایع C : - راوندی || 3 و تنوق AH : و سوت E || طبایع EH : متنوع A || 4 مثل - راوندی : مقل H مقل AE || گرفت C : + در جمله آن لباسها که او پوشید و بخشید هیچ کس نپوشید و نبخشید و نه بدان لطف دید - راوندی || 7 وجود H : میان AE || 9 درین EH : در A || وحد : + او A || 10 و تنمیت : و تنمیت AEH || و تنمیت میداد EAH (بدون نقطه) : و بمکتب نشاند - راوندی || 12 قرا بیل : قرا بیل EH قرا بیل (؟) A || 14 و بامیر AH : E || 15-16 تغیر در احوال AH : در E محو شده و بخط نو نوشته : شد و عادت خود || 16 سلطان H : سلطان AE

و بعد از و ملکشاه بن محمود مدت چهار ماه بر تخت ملک نشست؛
 آنگاه برادرش محمد که ولی عهد و داماد سلطان مسعود بود، از
 خوزستان بیامد با استدعا خاصبک پلنگری که آتابک و حاکم عراق در
 آن زمان او بود، و ملکشاه را موقوف داشته بود بیامد، و بر تخت
 ملک نشست در آخر شوال سنهٔ سبع و اربعین [۵۴۷]، و سنهٔ ثمان
 و اربعین [۵۴۸] امیر مسعود بلال از بغداد گریخته بیامد، و ایالت
 بنوآب دار الخلافه باز گذاشته، بحکم استشعاری که او را از خلیفه
 بود؛ بعد از آن از سلطان محمد دستوری خواست، که ببغداد باز رود،
 ۹ با حسام الدین الپغوش السلاخی که صاحب دز ماهکی بود و ولایت
 بندینجان باستخلاص بغداد و دفع جیوش خلیفه، و گفت: ما را از
 خداوند بجهت ناموس از چیزی چاره نباشد، که اگر خلیفه بنفس
 خویش بیرون آید، امرا هیچ یک در مقابله او نه ایستند، ازین
 ۱۲ دوشه زاده که در تکریت اند، یکی را رخصت باید داد، تا در مقابله
 حشم خلیفه با چتر بداریم؛ از سلطان محمد رخصت یافت

و بعد از اذن و رحلت مسعود بلال پشیمان شد، و نامه فرستاد
 ۱۵ بتوقیف ملک محمد، و خود با حسام الدین الپغوش در استخلاص بغداد
 میکوشید؛ وَیَأْتِیَ اللّٰهُ اِلَّا اَنْ یُّتِمَّ نُورُهُ (۳۲/۹)، قضاء کار خود

2-5 آنکاه... نشست H: — AE || 3 پلنگری: کذا در اصل با پاء فارسی || 3-4 که

آتابک... بود H: — راوندی || 5 در - راوندی: و در C || 7 گذاشته EH: گذاشت A ||

9 حسام الدین: + بن E || ماهکی - راوندی: ماهلی EH ماهی A || بود EH: — A ||

10 جیوش EH: — A || و گفت C: و سلطان محمد را گفت - راوندی || 12 ازین H:

این AE || 14 بداریم AE: نداریم H بدارند - راوندی || 15 و بعد EH: بعد A ||

16-17 در... میکوشید C: چیزی دیگر می اندیشید - راوندی || 16 ان یم نوره AE: میا شاء H

9 دز ماهکی: در جوار بلدهٔ لطف از اعمال بغداد، ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۱۲۹،

۱۶۴ پیعد؛ راوندی، ص ۲۸۴، ح ۳

- بکرد ، و ارسلان شاه را بیرون آوردند ؛ و خلیفه مقتنی با ایشان مصاف داد ، اول شکست بر لشکر خلیفه افتاد ؛ این جماعت بنهب و سلب و غارت مشغول شدند ، لشکریان خلیفه رجعتی کردند ، و هزیمت بر لشکر الپغوش 3 افتاد ، پناه با ولایت دز ماهکی دادند ؛ و ملک ارسلان را الپغوش باخوذ میداشت ، ناگاه الپغوش فرمان یافت ، سُنْقَرُ همدانی با ملک ارسلان نزد اتابک ایلدگز آمد ، که والده ارسلان در تحت حباله 6 ایلدگز بود ، و آنرا تقرّبی و ذخیره مغنم دانست ؛ و ملک ارسلان باعزاز و اکرام نزد والده و اتابک که او را بمحلّ پندر مشفق بود بماند و اتابک ایلدگز بنده خاصّ کمال الدین سُمَیْرَمی بود وزیر 9 سلطان مسعود ، کمال الدین سمیرمی را در بغداد ملّحدان بکشتند ؛ ایلدگز بخدمت سلطان مسعود افتاد ، و خدمت‌ها شایسته میکرد ، و درو آثار رُشد بود ؛ سلطان او را بزرگ کرد ، و ولایت اُرّانیه باقطاع باو داد ؛ بعد 12 از وفات سلطان طغرل بن محمد زن او را که مادر ارسلان بود ، باو داد ؛ او زن را باخوذ ببرد ، و ارسلان را تربیت میکرد ؛ او را از مادر ارسلان دو پسر شدند : اتابک نصره الدین جهان پهلوان محمد ، 15

2 لشکر EH لشکرگاه A || 2-4 این جماعت ... افتاد H : — AE || 4 ماهکی : کذا در نسخ || 6 نزد AE : ز نزد H || 9 - ص ۱۶۱ ، 10 و اتابک ... بایشان بود C : — راوندی || 9 وزیر AE : وزید H || 11 و درو AH : و در حس (؟) E « باخط نو » || 13 طغرل بن A : طغرل EH || مادر EH : بنام E « باخط نو » || 15 شدند اتابک AH : آمد اول E « باخط نو » || جهان AH : اتابک E || محمد A : — EH

1 مصاف داد : در سال ۵۴۹ هـ ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۸ ببعدها ؛ زبده ، ص ۲۳۶ ببعده ؛ راوندی ، ۲۸۴ ، ج ۵ ، ص ۲۸۵ ، ح 8 بماند : ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۳۰ ؛ زبده ، ص ۲۳۹ ؛ راوندی ص ۲۸۵ ، ح ۵

و دیگر اتابک مظفرالدین قزل ارسلان عثمان ؛ و اتابکان آذربایجان از
فرزندان اتابک ابی بکر بن محمد جهان پهلوانند

3 و اما اقسنقور اتابک مراغه و آذربایجان بنده احمدیلی بوذ ابن
ابراهیم بن وهسودان که حاکم آذربایگان بودند ؛ و چون احمدیلی را
بکشتند ، اقسنقور بزرگ شد ، و بر مراغه و تبریز و ولایت آذربایجان
6 مستولی گشت ، پیوسته میان او و ایلدگز و جهان پهلوان منازعت و حرب
بودی ؛ سلطان محمد شاه بن محمود پسر خود را باو سپرده بوذ ،
میخواست تا او را بسلطنت نشاند ؛ چند بار ببغداد فرستاد ، تا خطبه
9 با نام او کنند ، بجائی نرسید ، پسر او خاصبک عم امیری بزرگ بوذ ،
و مدتی حکم آذربایجان و حدود مراغه بایشان بوذ

چون سلطان محمد از دنیا برفت در آخر سنه اربع و خمسین و خمسیاه
12 [۵۵۴] سلیمان شاه نوبت خویش بداشت بدان مقدار که مقدور و میسور
بوذ بحسب بخت و طالع ، چنانکه پیشتر مذکور است ، و امراء
حضرت که بدرگاه حاضر بودند شرف الدین گِردبازو و عزالدین و اتابکان
15 او ایاز و اقش در باب پادشاهی و جهاننداری جمعیتی کردند ، و امیر
اینانچرا از ری بهمدان خواندند در فصل زمستان از برای تعیین
پادشاهی ؛ اختیار بر سلطان سلیمان افتاد ، او را از موصل بیاوردند ؛

1-2 از فرزندان AH : از نسل E || 2 اتابک AH : این اتابک E || ابی بکر بن
محمد AH : در E محوشده و بجایش بخط نو نوشته : ایلدکوز و اتابک 3 احمدیلی AH :
احدیکی E || 4 بن وهسودان A : بن وهسودان H بوذ و ابنای وهسودان E || 4 احمدیلی AH :
احدیکی E || 6 کشت H : شد AE || 9 بجائی نرسید AE : بجای برسید H || پسر EH :
و پسر A || 11 چون H : و چون AE || 13-17 و امراء ... بیاوردند C : — راوندی ||
14-15 و اتابکان او ایاز EH : و اتابکان و ایاز A || 15 واقش : و اقسر EH و اقسر (باکمر سین) A

14 و عزالدین : یعنی عزالدین صمان ، رجوع شود اینجا ، ص ۱۵۴

و چون اتابک ایلدگز رکن معظم‌ترین در تأسیس ملک و دولت و پادشاهی بود ، و این بنیاد بی‌مشورت او نهاده بودند ، قرار بر آن افتاد ، که خطبه سلیمان شاه مردّف باشد بولایت عهدی ملک ارسلان 3 تا تألیف جانب اتابکی اندر آن امر و تعطیف رای او حاصل باشد

و چون روزگار در تمهید کار ولی عهد تعجیل می نمود بخت صاحب تخت روی بنشیب و پای در رکاب می آورد ، تا مدت هفت ماه او را 6 از کاتب فلک هفتمین منشور عزلت پادشاهی و مثال عطلت شهریاری در رسید ، و زمام آن مملکت و تفویض آن سلطنت بسططان مبارک ارسلان باز افتاد ، و رایت جهان آرای از آذربایجان بدار الملک همذان خرامید ، 9 و جهان بفرّ دولت سلطان و سیاست تیغ و اصابت رای اتابک اعظم رُوایتی و رونقی دیگر گرفت ؛ و امراء اطراف سر بر خطّ بندگی نهادند ، و رعایا در سایه عدل و عاطفت ایشان بیاسوزند ، و تخت سلطانی بوجود 12 ارسلان مزین گشت ؛ و صدر دیوان وزارت و مسند دُرُبت و جلادت بشهاب‌الدین ثقه منور و مکرّم گشت ؛ و مهد رفیع خاتون کرمانی بعقد سلطان مکمل شد ، و امور مملکت از همه وجوه انتظام یافت 15

بعد از دو ماه بهمذان سلطان و اتابک معظم در آخر سنه خمس و خمسین و خمسایه [۵۵۵] بر صوب ساوه باصفهان رفتند در فصل

1- 2 دولت ~ پادشاهی AE || 2- 3 و این بنیاد ... افتاد که C : — راوندی ||
 2 مشورت AE : مشورت H || 4 تألیف H : مالف E الف A || 6 بنشیب EH : بنسیت A ||
 هفت C : هشت - راوندی || 7 فلک EH : ملک A || 8 وزمام EH : ورمهر (کذا) A ||
 10 واصابت AE : واصالت H || 11 رُوایتی H : رتبی E زینی A || 13 و مسند دربت C :
 وزینت مسند - راوندی || 16 خمس C : + واول ست - راوندی

زمستان ؛ امیر عزالدین صتمان که والی ... بود و حسام الدین اینانج بر مخالفت سلطان یکی شدند ؛ و هر دو کس فرستادند با استدعاء ملک محمد بن طغرل از پارس ، عزالدین صتمان عصیان ظاهر کرد ؛ و سلطان 3 و شرف الدین گِرد بازو و امیر ناصر الدین با لشکرها با در همذان آمدند ، و اتابک باصفهان بماند ؛ و ملک محمد از پارس باصفهان آمد ، و اینانج 6 و صتمان با او براه کابله قصد همذان کردند ؛ و سلطان و اتابک ایلدگز پیش از آمدن بمحروسه فرجین مصافی سخت ببود ؛ عاقبت هزیمت بر لشکر ملک محمد افتاد ، و اقبال ارسلان غالب آمد ؛ ملک محمد 9 منهزم بخوزستان رفت ، و عزالدین بقم و اینانج بطرف ری شد ؛ سلطان و اتابک بر عقب اینانج بری شدند ، و اوبگرگان و مازندران رفت

و چون اتابک را بسبب تمشیت و معاونت سلطان ارسلان از اران 12 و آذربیحان غیبت ضروری افتاد ، ملک البخاز را در استطراف بلاد اسلام طمع گرفتن افتاد ، از جای بجنبید ، و جرس هوس بجنبانید ؛ سپاه

1 صتمان A : حمان H خسمان E || والی ... : کذا در اصل ، در راوندی بیاض موجود نیست || 3 صتمان A : حمان H خسمان E || 4 ناصر الدین C : + اقس - راوندی || 5 و اتابک ... بماند C : - راوندی || 6 و صتمان A : و حتمان H و حمان E در منابع دیگر : ستمس ، ستماز || صتمان : + که والی بود (و حسام الدین اینانج - A) بر مخالفت سلطان یکی شدند AE (ببینید س 1 - 2) || کابله AE : کابله H || 7 از آمدن AE : باز آمدند H || فرجین - راوندی : فرجین AEH || ببود EH : نبوذ AH : ابر H || 9 بکرکان A : بکرکان EH || 11 و چون EH : چون A || 12 البخاز را EH : البخاز A || 13 از جای C : در دسته - راوندی

1 - 2 امیر عزالدین ... بر مخالفت سلطان الخ : زبدة ، ص ۲۹۸ ؛ اخبار ، ص ۱۴۶ بیعد ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۷۸ بیعد (در سال ۵۵۶) || 7 فرجین : بقول زبدة (ص ۲۹۸) در کرج جنک کردند || 12 ملک البخاز الخ ... : اخبار ، ص ۱۵۶ بیعد ؛ ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۱۸۸ بیعد (در سال ۵۵۷) ؛ راوندی ، ص

اسلام در ظلّ رایات سلطان و استظهار رای و رویت و شوکت و درایت
 اتابکی روی بدیار کفر نهادند ، و بنیت مجاهدت و إدراک درجه شهادت
 3 میان عزیمت چُست در بستند ؛ و چون از حدود گنجه بگذشتند ،
 و بایشان نزدیک رسیدند ، امراء سلطان بقوّت آلت و استظهار عدّت
 مقاومت و تأیید نصر الهیت بر فوّر بر سر ایشان تاختند . و خزانه او غارت
 کردند ، و خاج زرین و خُم سیمین همه بیاوردند ، و ملک انخاز بحُشاشه
 6 بی موزه بر نشست ، و بجست

شعر [مجث] :

9 بجست بارخ زرد از نهیب تیغ کبود
 چنانک برگّه بهاری زبیم باذ خزان
 نه آرمید و نه از خواب و خورد داشت خبر
 12 زهی مهابت تیغ خدایگان جهان

و در آن بر میان نکنجید که لشکر اسلام بذین جهاد مشغول بوذند ،
 ملاحظه فرصت یافتند ؛ و تا اهل قزوین آگاه شدند ، سه پاره قلعه
 15 محکم بر سر کوههء حصین بر آورده بوذند بر سه فرسنگی شهر ؛ از حشت
 و گنج مقدار گزی در گزی دیوارها کرده بوذند ، و بر پشت ستوران نقل

1 و رویت H : و ولایت AE || 4 بقوت EH : — A || 5 نصر H : نصرت AE ||
 8 شعر EH : — A || 10 زبیم EH : — A || 11 - 12 نه آرمید ... جهان C : — راوندی ||
 11 و نه EH : نه A || خواب ~ خورد AE || 13 و در آن EH : و درین A || بر میان E :
 — H میان A ، — راوندی || نکنجید C : یکچند - راوندی || 14 قلعه : + حصین AE ||
 15 حصین H : — AE || 16 درکزی A : — EH || 16 - 1 بوذند ... کرده (دوم) H : — AE ||

14 سه پاره قلعه ... بر آورده بوذند : ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۲۱۰ (در سال
 ۵۶۰ ، ولی این تاریخ تخمینی است ؛ از سیاق عبارت چنان مفهوم میشود که قبل از سال
 ۵۵۹ است) ؛ راوندی ، ص ۲۸۹ ، ح ۴

- کرده ، چنانک بمدّت اندک دیوارها بلند کرده بودند ، و منجنیق و عرّاده بنهاده ، و ذخیره میکشیدند ، و احکام می سباختند ؛ اهالی قزوین خروشان و جوشان بدرگاه سلطان آمدند ، و نفیر بآسمان رسانیدند ، 3 سلطان و امراء دولت بطّوع و رغبت تمام روی از جهاد أصغر بجهاد اکبر نهادند ، و بمدّت چهار ماه آن قلاع بستند ، و خراب کردند
- 6 و از حدود قزوین بولایت مهاب آمدند ، و قلعه که در عهد سلطان مسعود < آن مخاذیل > بنا نهاده بودند ، و جهان گشای نام کرده بر سر کوهی بلند ، و سلطان مسعود با جمله امراء دولت خود سه ماه در پای آن قلعه مقام کرد ، منجنیقها بر حوالی آن نهادند ، و حصارى سخت میدادند ، چنانک فتح آن نزدیک بود ، میان امرا اختلافی افتاد ، از پای قلعه برخاستند ، و همه اسباب و آلات حصارگیری آنجا بگذاشتند ؛ 9 آن مدابیر بدان سبب نیرو گرفتند ، و در عمارت و استحکام آن قلعه بیفزودند ، و آن را باخوذ بقال داشتند ، که سلطان مسعود و امراء و سپاه عراق از ستدن آن عاجز شدند ؛ بعهد سلطان ارسلان آن قلعه بعد از فراغ فتح قلاع نو بستند ، در ولایت طارم بر لب آب سپید رود ، که 15 از طارم بگیلان می رود ، و از آنجا بدریای گیلان می ریزد ؛ و قلعه را

5 چهار ماه C : + کم یا بیش - راوندی || خراب کردند C : + و بیشتر آن ملاعین کشته شدند و بر آن موضع دیدگاهها ساختند که پیوسته دیدبان مسلمان آن طرف نگاه می دارد - راوندی || 6 مهاب EH : جهاب A قهاب - راوندی || 7 آن مخاذیل - راوندی : C || نهاده بودند EH : نهادند A || کرده H : نهاده AE || 8 بلند C : + بستند - راوندی || 8-11 و سلطان ... و همه EH : - A || 11 خاستند E : خواستند H || اسباب ~ آلات AE || 11 آن EH : - A || 13 باخوذ EH : - A || 15-16 در ولایت ... می ریزد C : - راوندی || 16 می ریزد EH : می رود A

9-10 حصارى ... می دادند : در سال ۵۴۱ هـ ؛ رجوع شود به راوندی ،

بعد از فتح ارسلان گشای نام نهادند ، و کوتوالی مسلمان با چند مرد مبارز در آن قلعه نشانند

- 3 در ابتداء دولت سلطان ارسلان این دو فتح که پشت اسلام بدان قوی شد ، و اعلام دین بدان افراخته گشت بر آمد ، و مرده آن با قطار و اطراف جهان برسید ، و دور و نزدیک سر بر خط فرمان او نهادند
- 6 و در آخر سنه تسع و خمسين رخصتیه [۵۵۹] سلطان ارسلان و اتابک و امراء دولت باصفهان آمدند ، و در جمادی الاولی سنه ستین و خسمیه [۵۶۰] بمرغزار هزارخانی رفتند ، که اتابک زنگی از فارس بخدمت سلطان می آمد ؛ و وزیر شهاب الدین ثقیه بیمار بود در اصفهان . محلت تیمارد ، خانه خود توقف کرد ، بیست و هشتم این ماه در گذشت ، و تابوت او بهمدان بردند ، بمرقدی که ساخته بود
- 12 و در نوزدهم شعبان این سال اتابک زنگی از فارس بخدمت سلطان رسید ، و تشریف پوشیده ، باز گشت ؛ سلطان و اتابک و امراء یازدهم شوال این سال بمرغزار قراتگین بدر همدان فرو آمدند ؛ و در بیست و یکم ذی القعدة ازین سال وفات ناصرالدین آتش بود بدر همدان ؛ و روز یکشنبه آخر ذی الحجه این سال و آخر سنه ستین و خسمیه [۵۶۰]

2 نشانند EH : بنشانند A || 4 بدان EH : بران A || 6 و در آخر ... ۵۵۹ C :
 — راوندی || 7 و در جمادی ... می آمد C : چه اتابک زنگی از فارس بخدمت سلطان
 می آمد و در جمادی الاولی سنه ۵۶۰ - راوندی || 9 وزیر AE : وزیر H || 10 تیمارد EH :
 تیمارت A || 14 و در A : در EH || 15 ازین H : درین AE || آتش - راوندی :
 اغوش C || 16 این سال و آخر C : از - راوندی

1 ارسلان گشای : رجوع شود به راوندی ، ص ۲۹۰ ، ح ۱ || 8 اتابک زنگی الخ . : اخبار ، ص ۱۵۳ - ۱۵۶ ، قبل از جنک کرج || 9 وزیر شهاب الدین : ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۲۱۱ ؛ شهاب الدین محمود بن عبد العزیز الحامدی الهروی ؛ بقول ابن الاثیر در بیع الاول سال ۵۶۰ در گذشته است ؛ زبده ، ص ۳۰۰ بیعد

سلطان ارسلان و آتابک و امراء از همدان حرکت کردند بجانب ری ،
و بمرحله* کوشک باغ فرو آمدند ؛ و روز یکشنبه چهاردهم محرم سنه*
3 احدی وستین و خمسیایه [۵۶۱] امیر عزالدین صتمان وفات یافت نزدیک
مرحله* از در همدان ، روز دوشنبه هفتم صفر وزیر فخرالدین بن معین الدین
کاشی از در همدان بجانب ساوه رفت بخدمت سلطان ، و وزرات برو
6 مقرر شده بود

روز چهارشنبه نهم صفر سلطان با امراء دولت از ساوه بجانب ری
حرکت کردند ؛ و > پیش ازین پنج شش روز < در ساوه باذی بر
9 خاست ، که سر منارها بنیادخت ، و خیمها بر کنند ، و ستوران جمله
مشمّر شدند در صحرا ، و بسیار خرابی بکرد ؛ روز آذینه هجدهم صفر
سلطان در شهر ری شد ، و بسرای امیر اینانج نزول کرد بباغ شورما ،
و هم دین روز وزارت بفخرالدین کاشی دادند ، تا در دست بالاش
12 وزارت نشست ، و چند توقیع بکرد ، بر توقیع نصره الدین پهلوان محمد
کرد ؛ روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی سنه* احدی وستین و خمسیایه
15 [۵۶۱] وفات گردبازو بود در ظاهر ری بزیر گنبد شهنشاه ، و تابوت
او بهمدان بردند بمدرسه* که ساخته بود ؛ آتابک پهلوان محمد سه روز

3 امیر EH : A — A صتمان : حمان EH صتماز - راوندی وس . || 4-5 روز ...
همدان EH : A — 5 برو AE : بنو H || 8 پیش ... روز - راوندی : C — || 10 مشمر H :
متمشر E منتشر A || و بسیار AE : و بسیاری H || 11 شورما H : سوربا E شوربا A
و راوندی || 12 دست H : مسند و AE || 13 بر توقیع C : بر منشور امیر حاجبی* - راوندی ||
پهلوان C : جهان پهلوان - راوندی || 14 چهارم + : ماه A

در بارگاه او تعزیت داشت ، وامراء واعیان دولت برای آتابک محمد همه حاضر شدند ، واینانچ پناه با خسرو مازندران داده بود

- روز چهارشنبه یازدهم جمادی الاولی ازین سال سلطان ارسلان
از ری بیامد ، و بسر دولاب طهران نزول کرد ، وهم درین روز رسول
شاه مازندران واینانچ بدرگاه رسیدند ؛ و پیش ازین اینانچ ساوه
و جرباذقان ونانی که < بیرون از ری > داشت باز میگذاشت ، تا ری
تنها برو مقرر دارند ، و سلطان دل با او خوش کند ؛ چون خبر مرگ
گردبازو بوی رسید ، پشیمان شد ، و ساوه و جرباذقان و نانهاء افزونی
میخواست ؛ رسول او را این نوبت مستحفّ باز گردانید ، و ملتس او
باجابت مقرون نگشت ؛ از سلطان جواب این بود ، که اگر بخدمت
ما آید ، بنانی که فرمایم قناعت باید کردن

- روز سه شنبه هفتم ماه رجب این سال والده سلطان و مظفرالدین
قزل ارسلان بعزم نخجوان از لشکرگاه حرکت فرمودند ، و ببالای
طهران فرو آمدند ؛ روز سه شنبه منتصف رجب سنه احدی وستین
و خمسایه [۵۶۱] آتابک اعظم وامراء دولت بجانب قلعه فیروزکوه
مازندران رفتند ، میان اُسْتُوناوند و اَرْدَهَنَد ، و آنجا نزول کردند ؛
سلطان بر سر دولاب مقیم بود ؛ اینانچ از سلطان مستوحش و نا امید
گشت ، پیش سلطان خوارزمشاه ایل ارسلان رفت بمدد خواستن ؛

1 برای EH : بر A || 2 داده بود AH : دا ذ E || 4 طهران C : — راوندی ||
6 بیرون از ری - راوندی : — C || 6-7 ری ~ تنها AE || 11 کردن AE : کرد H || کردن :
+ اگر نه سزا باید - راوندی || 12 هفتم EH : هفتم A || 16 میان ... کردند C :
— راوندی || 18 ایل ارسلان - آخبار (ص ۱۴۷) : تکش بن ارسلان C : — راوندی

2 خسرو مازندران : درین زمان شاه مازندران علاء الدین الحسن بن رسم بن علی
ابن شهریار بود ، ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۲۰۷ ؛ راوندی ، ص ۲۹۲ ، ج ۴

3 و سلطان با در همذان آمد ؛ و آتابک بسوی آذربایجان روان شد ، و ایالت ری بعمر بن علی بار دادند ، و او قلعه طبرک را عمارت فرمود ، و آلات و ذخایر بسیار نهاد ، که بر اینانچ و قصد او ایمن نبود

6 و در سنه اثنین و ستین [۵۶۲] سلطان بمرغزار شرو باز آمد بدر زنجان ، و اینانچ بحضرت سلطان خوارزمشاه رفته بود ، و مدد آورده ، و روی بعراق نهاده ، در آن وقت بری آمد بالشکری گران ؛ و چند روز طبرک را حصار داد . بزودی امید فتحش نبود ، و عمر علی بار نامه باتابک ایلدگز باذربایجان فرستاد ، و او را بر آمدن تحریض نمود ؛ اینانچ حصار دادن طبرک بگذاشت ، و روی بأبهر و زنجان آورد بر عزیمت مصاف ، چه لشکر خوارزم توقف نمی کردند ، 12 میخواستند ، که جنگ کنند ، و غارت گیرند ، و زود باز گردند ؛ چون اینانچ روی بزنجان نهاد ، ایلدگز از تبریز نزدیک رسیده بود ، سلطان از زنجان یک مرحله پیش او باز رفت بر سبیل استقبال و مصلحت وقت ؛ چون اینانچ خبر وصول آتابک شنید ، از آبهر 15 پیشتر نشد ، باز گشت ؛ و خوارزمیان در ابهر و قزوین و آن حدود بسیار

1 با در همذان EH : باز همذان A || 2 علی بار : علی باز C || 5 شرو باز EH :

شرو باز A || 6 رفته EH : آمده A || 7 و روی AE : روی H || 8 عمر EH : عمر بن A || علی بار AH : علی باز E || 9 نامه C : استغاثت نامه - راوندی || 10 - 11 بأبهر ... آورد EH : با شهر رحمان نهاد A || 13 از تبریز EH : — A || 16 و خوارزمیان EH : خوارزمشاه را A || حدود H : + فرمود که AE || بسیار AH : بسیاری E

1 و آتابک الخ ... : زبده ، ص ۳۰۰ || 5 شرو باز : راوندی ، ص ۲۹۴ ، ح ۲

- بی رسمی کردند ، و فرزندان مسلمانان اسیر گرفتند ، تا چهارپایان غارتیده برانندند ؛ و از در قزوین دوهزار شتر برانندند ، و باز گشتند ؛ و سلطان و اتابک و امرا بر اثر ایشان بری آمدند ، و اینانچ بجرجان رفت ، و بخار 3 سوخته که مرغزاری نامدارست در حدود استراباذ نزول کرد ، و لشکر خوارزم براه دیهستان بخوارزم رفتند
- اینانچ من بعد جای صلح نگذاشته بوذ ، سلطان زمستان بری مقام 6 کرد ، و در فصل بهار سنه ۳۶۳ [۵۶۳] بنعل بندان آمد بنزدیک مشهد ، و اتابک بآذربایجان شد ، و در زمستان این سال سلطان بساوه آمد ، و عمر علی بار بحکم استحکام قلعه و ذخیره تمام که داشت ، 9 گیرد عصیان میگشت ، و باذ طغیان در دماغ او می جنید ؛ جزماً باخود راست کرده بوذ ، که عاصی شود ، و بمقدمه در امضا و امثال مثالها
- اتابک تهاون و تغافل میگرد ؛ سلطان را ازین حال بفراست رای 12 روشن آگاهی شد ، او را بفریفت ، و بعشوه غرور بدرگاه خواند بساوه ؛ چون برسید ، روز دیگر بسرای دیلمان بخدمت آمد ، خلوت ساختند ؛ سلطان او را و معین ساوجی را که مستوفی بوذ ، در آن روز بگرفت ، 15 و هر دورا موقوف کردند ، و بنه و خزانه و آنچه موجود بوذ ازیشان جمله بغارت ببرند ، و استیفا بخواجه عزالدین دادند

1 مسلمانان AH : + را E || چهارپایان AE : چهارپای H || 2 برانندند A :
 برانند EH || شتر C : + رنک - راوندی || سلطان H : سلطان AE || 3 آمدند AH :
 آمد E || 3 - 5 و بخار ... رفتند C : - راوندی || 3 و بخار : و بخار EH || A :
 6 زمستان AE : - H || 10 - 11 جزماً ... و بمقدمه C : - راوندی || 11 و امثال AH :
 و امثال E || 12 تغافل EH : تغافل A || 15 مستوفی - راوندی : مستوفی C || 16 و آنچه H :
 آنچه AE || بوذ EH : - A || 17 بغارت AH : بغارت E

سلطان بتابستان سنهٔ ثلث وستین [۵۶۳] بدر همذان آمد ،
 وزمستان بساوه رفت بار دیگر . و چون خبر و اخذت عمر بن علی
 3 بار باینج رسید ، قصد ری کرد ، و از شاه مازندران مدد خواست ؛
 مددی بسیار بیاورد ، امیر حاجب نصره الدین محمد پهلوان و جمال الدین
 ابن عمر و امراء که در خدمت بوذند ، بری رفتند ؛ و میان اینانج و ایشان
 6 ملاقات افتاد بدر ری ، در ابتدا شکست بر اینانج بود ، اما سبب
 بی ترتیبی و مخالفت لشکر سلطان وهنی تمام بر ایشان افتاد ، بهزیمت شدند ؛
 و سلطان از جانب ساوه بهمذان آمد ، و بچال داودآباد بسیار خلاق
 9 < از سرما > هلاک شدند ؛ و بر اثر سلطان نصره الدین محمد پهلوان
 و امراء بهمذان آمدند ؛ اینانج از ری بساوه < و مزدقان > آمد ،
 و بسیاری خرابی در ولایت کرد و تا مردوی بر عقب لشکر هزیمتی
 12 بتاخت ، و هر کرا یافت ، گرفت ؛ اما قصد همذان نیارست کرد ،
 بری باز گشت

و در آخر سنهٔ ثلاث وستین [۵۶۳] و در اول سنهٔ اربع وستین
 15 [۵۶۴] اتابک اعظم چون خبر این واقعه شنید ، روی بعراق نهاد ،
 و بدری رفت در فصل تابستان با سپاهی گران ، و سلطان بخرقان آمد ؛

1 آمد AE : H — 2 و چون H : چون AE || بن AE : H — 2 — 3 علی بار :
 + باز A || 3 مازندران : + اردشیر بن بابک C || 7 بی ترتیبی و مخالفت C : بی سری - راوندی ||
 8 - 10 و بچال ... آمد H : AE — 8 و بچال : کذا در اصل H با چیم فارسی ، بحال -
 راوندی || 9 از سرما - راوندی : H — سلطان - راوندی : سلطان و H || 10 و مزدقان
 - راوندی : H — 11 و بسیاری EH : و اینانج بسیاری A || 11 - 12 و تا مردوی ... گرفت C :
 - راوندی || 11 عقب EH : عقب A || 14 و در آخر ... وستین C : — راوندی ||
 16 بخرقان EH : بچرادقان A

3 شاه مازندران : در اصل بعد ازین نام اردشیر بن بابک هست ، ولی درین
 زمان شاه مازندران علاء الدین الحسن بود (رجوع شود اینجا ، ص ۱۶۸ ، حاشیه)

- اینانج احکام دیوار شهری ری و قلعه میگرد ، و منجینق و عرّاده می ساخت ؛
 و ولایت جمله اتابک از حدود خرقان و اعلم خرج کرد ، و کار بر
 اینانج تنگ گشت ، دانست که شهر بحصار نتواند داشت ، رسولان را 3
 در میان داشت ، میخواست که عهدهی و سوگندی روّذ میان او و سلطان
 تادر شهر باز کند ؛ رسولان در تردّد بوذند ، و دیگر روز قرار
 نهادند ، که میان ایشان ملاقات باشد ؛ سلطان و اتابک نزدیک شهر 6
 آمده بوذند ، چون روز شد ، اینانج را کشته یافتند در خیمه که بر
 دروازه طهران زده بوذ در پس باروی شهر ، و غلامان که آن شب
 بیتاق بوذند گریخته ؛ شهر و ولایت بی خصومت مسخّر شد سلطان را ، 9
 و قلعه را خراب کردند ، وری بر حاجب نصره الدین محمد پهلوان
 نوشتند ، و کارها استقامت گرفت ؛ و عمر علی بار در بند بماند در
 دست موکلان اتابک اعظم مدّۀ سه سال تا آنگاه که وفات یافت ؛ 12
 و معین ساوَجی از بند خلاص یافت ، اما زوّد بر عقب آن در گذشت
 و در آخر سنه خمس و ستین [۵۶۵] سلطان باصفهان آمد از
 ساوه ، و اتابک اعظم و پهلوان اتابک محمد و امیر سپهسالار مظفرالدین 15
 قزل ارسلان و والده سلطان جمله باصفهان آمدند ؛ و خواجه جلال الدین

2 ولایت ... کرد C : — راوندی || جمله A : جمله EH || 6-7 سلطان ...
 شد C : — راوندی || 6 نزدیک EH : بنزدیک A || 8 طهران EH : صدهران A
 شهر- راوندی || باروی AE : باره H || بیتاق C (با تنقیط ناقص) : بنوبت - راوندی ||
 10 خراب کردند AH : بی جنک بگرفتند E « محوشده و بجایش باخط نو نوشته » ||
 12 اتابک ~ اعظم H || 14 آخر AH : شهر E « باخط نو » || 15-16 سپهسالار ...
 قزل ارسلان AH : و بعضی امرا و ارسلان E « باخط نو »

11 و کارها استقامت گرفت : برای این وقایع رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۱ ،
 ص ۲۲۹ بید ؛ زبدۀ ، ص ۳۰۳ ؛ اخبار ، ص ۱۴۶ - ۱۵۳

ابن قوام الدین وزیر شد ، و بر اثر سلطان باصفهان آمد ؛ و هم در روز
دوات وزارت پیش او نهادند ؛ بمحلت تیماورد در خانه پدر خود فرو
آمد ؛ و در سنه ۳ ست وستین و خمسایه [۵۶۶] در فصل بهار سلطان از
اصفهان بمرغزار کندمان و بلاسان شد ، و تابستان بدرهمدان ؛ و کار
ملک بر نسق و طراوت تمام و امور ممالک انتظام یافته ؛ و سلطان بعد از
آن زمستان گاهی بساوه ، و گاهی بهمدان و بهارگاه بمرغزار نعلبندان
و مرغزار چرخ می بود

و در سنه ۴ ثمان وستین و خمسایه [۵۶۸] بمرحله سعید آباد بدر
تبریز مقام ساخت ، و آن سال عبدالعزیز قلعه رویین دز بدزدیده بود ،
و آنجا نشسته ، و دم عصیان می زد ؛ سلطان بهمدان بود

و در آخر سنه ۵ تسع وستین [۵۶۹] والده سلطان از آذربایگان
بهمدان آمد ، باستدعاء سلطان که ملک البخاز حرکت خواست کردن ؛
چون هوا خوش شد ، سلطان روی بجانب آذربایجان نهاد ، > و هیچ
جای مقام نساخت زیادتی < ؛ عید اضحی بنخجوان کردند ، در زیر
نخجوان در مرغزار پارس بازاری شد ، و اتابک > اعظم و امیر حاجب
کبیر < نصره الدین محمد و > امیر اسفهلار مظفرالدین < قزل ارسلان
وامراء دیگر جمله آنجا بوزند ، و ترتیب جنگ ملک البخاز میکردند ؛

1 باصفهان AH : بشهر اصفهان E « با خط نو » 3 و در سنه ... و خمسایه C :
— راوندی 4 کندمان A و راوندی : کندمان EH ۱۱ و بلاسلان - راوندی : و بلاسلان AEH
7 چرخ H : حرح AE ۹ قلعه AH : بر قلعه E 10 بهمدان AE : همذان H
11 سلطان C : + در میان زمستان - راوندی (ولی آخر سال ۵۶۹ نه زمستان ، بلکه
بتابستان مصادف میباشد) 13 - 14 و هیچ ... زیادتی - راوندی : C 15 پارس بازاری C :
پارسی بازار - راوندی 15 - 16 اعظم ... کبیر - راوندی : C 16 محمد و A : محمد EH
امیر ... مظفرالدین - راوندی : C

- براه شهر دُوین سلطان بیمار شد ، دو سه روزی توقف افتاد ؛
 سلطان را بجانب قلعه^۱ الکیا روان کردند با والده اش ، و سلطان و خواجه
 و جماعت اصحاب و لشکر جمله بتاختن البخازی رفتند 3
 بیماری سلطان دراز شد ، و از قلعه^۲ الکیا با دز^۳ دون آمدند ، که
 اکنون آن را دز آذر میخوانند ، بعد از چهل روز بکنار اُرس رسیدند ،
 و بایی بر لشکر افتاد ، که از هر صد تن یک کس زنده نماند ؛ سلطان 6
 همچنان بیمار از کنار اُرس بنخجوان رفت ، و بقایاء رنجوران در راه فرو
 شد ؛ و اتابک^۴ در مقابل^۵ ملک البخاز با لشکری بی قیاس و سپاه ارمن
 با او فرو آمده ، البخازی پناه با بیشه و کوهی داده بود ؛ قوت مقاومت 9
 نداشت ، و سپاه اسلام را در آن مضیق راه نبود ؛ عاقبت آن شهر
 و جای که ملک البخاز پناه با آنجا برده بود بغارتیدند ، و بسوختند ،
 و ولایت خراب کردند ، و بنخجوان آمدند ؛ و سلطان مدت پنجاه روز 12
 بنخجوان بود ، با شاه ارمن و امراء اطراف خلعت پوشیدند ، آنگاه
 بجانب همدان حرکت فرمود
 چون بتبریز رسید ، خبر وفات والده^۶ سلطان آوردند ؛ چون 15
 بهمدان رسید ، تعزیت مآذر بداشت ؛ گوئیا نظام و واسطه^۷ مملکت

1 بر راه ... دُوین C : — راوندی || شد : + و اتابک نصره بیمار شد A || روزی EH :
 روز A || 2 ، 4 الکیا H : لکیا E لیکلیا A کیلیا - راوندی || 4 - 5 با دز ...
 میخوانند C : با دون آمد - راوندی || 5 آذر H : ارر E ارور A || بکنار EH :
 یکبار A || 6 هر EH : — A || 10 اسلام را EH : اسلام A || 10-11 آن (از AEH) شهر
 و جای C : آق شهر - راوندی || 11 بود + تا A || 13 با شاه H : تا شاه AE || پوشیدند EH :
 پوشانید A || 15 چون : + چون A

1 دُوین : در راوندی : دون (با کسر دال و واو) ، در یاقوت : دُوین
 (با فتح دال) || 12 و بنخجوان آمدند : اخبار ، ص ۱۵۶ - ۱۶۲ (درس سال ۵۵۶) ||
 13 شاه ارمن : یعنی سقمان بن ابراهیم ، اخبار ، ص ۱۵۸ ؛ راوندی ، ص ۲۹۹ ، ح ۲

- وقوام آن سلطنت بزدان خاتون باز بسته بود ، و بر اثر آن بعد از یکماه
خبر وفات اتابک ایلدگز برسید در سنه^۱ احدی و سبعین و خمسایه
[۵۷۱] ، و پسرش نصره الدین جهان پهلوان اتابک اعظم شد ، مرقد
ایلدگز را بهمدان بردند ، بمدرسه^۲ که برای مضجع خود ساخته بود ؛
سلطان درهمدان در جمادی الاولی سنه^۳ احدی و سبعین [۵۷۱] خطبه^۴
ستی فاطمه خواهر امیر فخرالدین علاءالدوله کرد ، و سلطان در اوایل
جمادی الآخر باسرای علاءالدوله تحویل کرد ، و بعد از یک هفته در
منتصف رجب سنه^۵ احدی و سبعین [۵۷۱] وفات یافت
مدت پادشاهی او پانزده روز ، و مدت عمرش چهل و سه سال
حلیت او : سرخ چهره بود خوب روی کشیده محاسن تنگ
موی ربع القامه تمام گوشت حلیم صورت
وزراء و حجاب او :
الوزیر : شهاب الدین ابوالقسم
الوزیر : فخرالدین بن معین الدین مختص القاشی
الوزیر : جلال الدین بن قوام الدین درگزینی
الحاجب : مظفرالدین بازدار
الحاجب : اتابک ایاز
الحاجب : نصره الدین محمد پهلوان بن اتابک ایلدگز

1- 4 و بر اثر... ساخته بود C : — راوندی || 4 مضجع AE : — H || 11 صورت :
+ والله اعلم واحکم E || 12 وزراء و حجاب او A : — EH || 18 نصره الدین AH :
نصره E

2 وفات ... ایلدگز رسید در سنه^۱ ۵۷۱ : در ابن الاثیر در سال ۵۶۸ (ج ۱۱ ،
ص ۲۵۵ بجم) ؛ در اخبار (ص ۱۶۹) در سال ۵۷۰ ؛ در زبدة (ص ۳۰۱) در سال ۵۷۱ ||
6 فخر الدین : رئیس همدان - (زبدة ، ص ۳۰۱) || 13 شهاب الدین : محمود بن
ثقة الدین عبد العزیز ، زبدة ، ص ۲۸۹ ؛ راوندی ، ص ۲۸۱ || 16 بازدار : مظفرالدین
الب ارغو بن یرنقش بازدار ، زبدة ، ص ۲۳۲ ، ۲۸۹ ؛ راوندی ، ص ۲۸۲ ، ح ۳
ایاز : مظفرالدین ایاز ، زبدة ، ص ۲۹۷ ؛ راوندی ، ص ۲۸۲ ، ح ۴

چهاردهم السلطان الاعظم رکن الدنیا والدین ابوطالب طغرل بن
ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بن الپ ارسلان
محمد بن داود بن میکایل بن سلجوق که آخرین
3 سلجوقیان بود رحمهم الله تعالی

- سلطان طغرل بن ارسلان پادشاهی بود در آشیان دولت زاده و در ریاحین
6 اقبال نشو و نما یافته ، ملکی نا بیوسیده بدو رسیده بود ، و کسوت سلطنت
ناکوشیده پوشیده بود ؛ از مهد بتخت تحویل کرده ، و از مکتب ادب
بی تعب طلب بر مرکب مُلک سوار گشته ، و در بند وعده ایام و عُسرت
9 اعوام و تأثیر طالع و احکام نجوم نا بوذه ، مرغ دولتش بی دانه بدام آمده ؛
و توسن ملکش بی افسار و لگام رام شده ، رنج یاوگی نا بُرده ، و نان
تاوگی نا خورده بر سر خوان آراسته و خزانه پر خواسته نشسته بود
و این همه اقبال و دولت بفرّ معدلت و بمن تربیت و رای و رویت
12 و تیغ جهان گیر کشورگشای اتابک اعظم نصرة الدنیا والدین محمد بن
ایلدگز روی نمود ، که مُلکی از دست رفته بود ، و ملکی در میان ولایت
15 یزد و اصفهان مقام ساخته چون محمد بن طغرل بن محمد بن ملکشاه

1 ابوطالب H : AE || 2 الپ ارسلان : + بن AEH || 4 رحمهم... تعالی E : AH ||
5 ریاحین H : در E محو شده ، ریاض A خاندان - راوندی || 6 نا بیوسیده H « بی نقطه » A :
بی سوسیده E || 7 نا کوشیده EH : با کوشیده A || 8 بوذ AE : H || ادب EH :
A || 8 و عُسرت C : و عشوّه - راوندی || 9 اعوام H : ایام AE || 10 ملکش C :
فلکش - راوندی || یاوکی EH : یاولی A || 11 تاوکی - راوندی : تاولی H تاولی E باولی A ||
13 اعظم AE : معظم H

1 طغرل : زبده ، ص ۳۰۱ - ۳۰۴ ؛ اخبار ، ص ۱۶۹ ؛ بعدها ؛ راوندی ، ص
۳۳۱ - ۳۷۵ ؛ روضة الصفاء ، ج ۴ ، ص ۱۲۲ - ۱۲۵ ؛ حبیب السیر ، ج ۲ ،
ص ۵۳۱ - ۵۳۶

3 واصحاب اطراف عنان معاونت باخوذ گرفته بوزند ، ومنتظر تقلب
روزگار نشسته بی مدد و یاری ایشان اعتماد بر عَوَن حق تعالی کرد ،
و بقوت بازوی کامگار که داشت بمدّت یک ماه دو تاختن کرد یکی
بپارس ، و دیگری بآذربایجان ، و مَلِک دواقلیم باندک روزگاری
مستخلص کرد ، و دو مَلِک طامع را بملازمت و نشستن قلاع قانع کرد
6 بی منت و معاونت امراء اطراف ؛ و هواخواهان دولت لا جرّام چون
بدیدند ، که دولت متابع تیغ اوست ، و اقبال ملازم رکاب او و جهان
مسخر فرمان او ، از روی عجز سر بر خط بندگی نهانند ، و پای بز
9 جادهٔ اخلاص و وفا ثابت گردانیدند

و بعد از ظفر و نصرت بر بلاد وقع و قهر اضداد هیچ شخص را
در آن فتورِ دوهوائی مؤاخذت نفرمود ، و چنانک از طینت و عنصر
12 لطیف و حسن اخلاق او سزدهمگان را بنواخت ، و بزیدتی نان پاره
و اقطاع مخصوص گردانید ، و شعار استشعار از روی کار ایشان برداشت ،
تا جمله در مشرع عذب و مرتع خِصب اُمن و آسوده می باشند ؛ و دوام
15 دولت و شول نعمت او از خدای تعالی می خواهند ؛ از فرط این معدلت
و فیض این عاطفت آن تقاضا میکنند ، که تا نه بس روزگار تمامی اقالیم
جهان در تحت فرمان و ضبط بندگان سلطان اعظم آید ؛ خاصه که

1 تقلب AE : بتقلب H || 4 بآذربایجان C : باصفهان - راوندی || 8 بندی EH :
فرمان او A || 15 میخوانند C : میخواستند - راوندی || 16 میکنند C : میکردند - راوندی (راوندی
اینجا همهٔ زمان حال را بزمان حکایهٔ حال تبدیل کرده است) || 16 تا نه EH : نداد A ||
17 آید AE : اند H

5 و دو ملک : یعنی ملک محمد بن طغرل و ملک البخاز ؛ تاریخ کزیده ، ص ۷۳
بعد ؛ راوندی ، ص ۳۳۲ ، ح ۲ || 17 آید الخ . : بعد ازین متن راوندی قدری مطابق
این متن نیست

- هر روز این سلطان جمشید فرّ حیدر دل تهمت تن خاتم کف که دولتش
 بدوام مقرون باد، وزندگانی بکام دل موصول، بر وی اثری از آثار
 سلطنت و جهاننداری پدید می آید، و رشدی از خصایص پادشاهی ظاهر
 میگردد؛ و امارت جهاننداری بر صفحات ناصیه^۱ او معین میشود، و امید
 بندگان و امراء دولت در ایام سلطنت او بغبط استدامت می پیوندند؛
 چه هیچ پادشاه را از پدران وجدان او این خصایص جمع نبوده است،
 و این ممالک باریش نرسیده، که بنور رسید؛ امیدست بفضل
 حق تعالی که با این کمال عقل و وفور علم و شمول حکم و نشر عدل
 و تیقّظ و تحمّظ از مصالح بلاد و عفت نفّس شریف و علماء دوستی
 و مداومت بر خطّ و بلاغت و چابک سواری و نیزه داری و هنرها
 و فرهنگ که لایق ملوک باشد، و مستحسب^۲ حالت ایشان، او را در
 عنفوان جوانی و مطلع زندگانی باری تعالی دادست و ارزانی داشته، هر
 روز دولتی و نعمتی و موهبتی دیگر می افزاید، تا بفرق و قدم مر تاج
 و تخت را می آراید؛ این قوانین و قواعد بجای برسد، که وهم عقلاء
 و ذهن فضلاء از إدراک آن قاصر آید

شعر [هزج] :

بوی تو نکردست جهان فاش هنوز تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز

1 دل EH : — A تن EH : بن A کف EH : گفت A 6 چه H : — AE
 او EH : رو A 7 بایشان AE : ایشان H 8 که با EH : — A 9 از مصالح AH :
 آن مصالح E نفس AE : نفسی H 11 او را - راوندی : و او را AE واولا H
 13 دولتی و A : دولت H دولت و E دیگر EH : کارور A مر تاج A : تاج EH
 14 تخت + حر (یعنی چتر) E «در میان دو سطر» 15 آید E : اند AH 16 شعر EH :
 — A 17 a جهان C : صبا - دیوان

17 بوی تو الخ . : بیت دوم یک رباعی سنائی است، دیوان حکیم ابوالمجد
 محمود بن آدم السنائی الغزنوی، نشر مدرّس رضوی، طهران، ۱۳۲۰ شمسی، ص
 ۸۳۷؛ راوندی، ص ۳۳۳، ح ۳

- و بر جمله اسم سلطنت بر طغرل بود، و مدبّر ملک قزل ارسلان
و جهان پهلوان بودند؛ طغرل چون دید، که مانند اسم زیادتی جسم است،
و بخود تدبیری نداشت، از همذان بگریخت، جمعی از امراء جهان پهلوان
با او بودند؛ ایشان را باندک تهمتی بکشت؛ و وزیر خود عزالدین بن
رضی الدین و برادرش را بتهمتی حقیر بکشت، و همچنین فخرالدین علوی
رئیس همذان را، کار سلطان واهی شد، و کار قزل ارسلان محکم
طغرل بحسن قفجاق پناه برد، و خواهرش بخواست، و با او
بیامد، تا او را نصرت کند؛ چون بآرمینیه رسیدند، اهل اورمیه
دروازها بر بستند؛ ایشان شهر را بقهر بستند، و غارت و تاراج کرد؛
و ملک ناصر صلاح الدین یوسف رسولان فرستاد، بتسکین نایره
فته؛ نزدیک بود، که صلح تمام شود، در همان روز سلطان برسید؛
قزل ارسلان او را بگرفت، و باز داشت، و نام سلطنت بر خود نهاد،
و پنج نوبت بر درش بزدند؛ در شعبان سنه سبع و ثمانین و خمسیه
[۵۸۷] < قزل ارسلان > را بر جامه خواب کشته یافتند، و ندانستند
که کی کرده است؛ پس پسر برادرش نصره الدین ابو بکر بن جهان
پهلوان بآذربایجان شد، و آن مملکت بدست فرو گرفت؛ و قتلغ اینانج
ابن جهان پهلوان بری رفت، و بگرفت؛ و بعضی امراء سلطان ارسلان را
از حبس بیرون آوردند، و در همذان بیادشاهی نشانند

1 و بر AH: E || ملک: + جهان پهلوان A || 1-3 قزل ارسلان ...
جمعی از H: AE «در A جای این عبارها بیاض است» || 7 بخواست AE: بساخت H ||
9 بر بستند AE: در بستند H || 10 و ملک H: AE || نایره EH: فائده A ||
11 همان AE: همذان H || 14 قزل ارسلان: طغرل AEH || 15 کی EH: که A ||
ابو بکر بن AE: ابو بکر H || 16 فرو گرفت AE: فرو گرفتند H || اینانج A: + بن
پهلوان EH || 17 و بعضی EH: + از A

1 و بر جمله ... الخ: بعد ازین در راوندی وقایع بطرز و تفرعات دیگر نقل شده است ||
4 و وزیر خود الخ: زبده، ص ۳۰۲ || حسن قفجاق الخ: عزالدین حسن بن قفجاق،
اخبار، ص ۱۷۸ ببعدها || 10 و ملک ناصر الخ: زبده، ص ۳۰۲

- ودرسنه^۳ تسع وثمانین وخیسمایه [۵۸۹] سلطان علاءالدین خوارزمشاه
 بهیج و اغراء قتلغ اینانج بطمع ملک عراق بیامد ، بعد از مضاف
 طغرل کشته شد ؛ سرش بیغداد فرستادند ، تادر خزانه^۳ سلاح
 نهادند با سر بساسیری

- دولت سلجوقیان نخست از طغرل بوذ ، و بطغرل منتهی و متمادی
 شد ، ایشان چهارده سلطان بوذند ، و مدت ملک ایشان صد و چهل
 سال بوذ ، تمامی این تاریخ ایام دولت و ذکر مقامات محمود که از اختر
 سعد بدان موعودست ، و از خدای عزّ وجلّ مسئّل ، وَعَدَکُمُ اللّهُ
 مَغَانِمَ کَثِیرَةً تَأْخُذُوْنَهَا فَعَجَّلَ لَکُمْ هَذِهِ وَکَفَّ اَیْدِیَ
 النَّاسِ عَنْکُمْ (۲۰/۴۸)

شعر [خفیف] :

- گرچه بی تو در آتشی رفتم بخزایت سپردم و رفتم
 از لب دلبران لب خوش باذ روز من تیره شد شب خوش باذ

تم الکتاب

3 فرستادند AE : فرستاد H || 9-10 وکف ... عنکم AE : — H || 12 a آتشی A :

آتش EH || 14 تم الکتاب EH : تمام شد تاریخ ملوک سلجوق بیاری باری تعالی A

این ذیل

ابو حامد محمد بن ابراهیم تألیف کرده است بعد از تصنیف اصل
و آن مشتملست بر خاتمه کار سلطان طغرل

3

در وقتی که جهان از امن و راحت در آرایش بود ، ودل و جان
خلایق در آسایش ، چون ابو حامد محمد بن ابراهیم اینجا رسید ،
خواست که تتمه این تاریخ تا آخر عهد و خاتمت سلطنت در قلم آرد ،
و این ذیل در ربیع الاخر سنه تسع و تسعین و خمسیه [۵۹۹] هجری نوشته
آمد ، هشت سال و دو ماه از واقعه سلطان سعید شهید طغرل بن ارسلان
گذشته ؛ فریاد از نهادش برآمد ، و این یک بیت از گفتار سنایی در قلم آمد

شعر [هزج] :

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفته برگردون
بمرو آتا بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی

12

سلطان طغرل پادشاهی با عدل و سیاست بود ، که ایزد تعالی از
خلق و خلق و عدل و عنف و هنرها هیچ ازو دریغ نداشته بود ؛ در

1 این A : و این EH || 2 اصل و آن E : که AH || 4 در وقتی C : خواه
ظهیرالدین نیشابوری ذکر ایام سلطنت آل سلجوق تا اینجا یکاه رسانیده بود در عهدی -
سلجوقنامه || 5-6 چون ابو حامد ... آرد C : حکایت این فصل ابو حامد محمد بن
ابراهیم تألیف کرده بعد از تصنیف اصل و آن مشتملست بر تتمه و خاتمه تاریخ سلطان
طغرل - سلجوقنامه || 6 خواست AE : خواستی H || خاتمت AE : خاتمه H || 7 الاخر C :
الاول - سلجوقنامه || 8 سعید AE : H || شهید AH : E || 9 یک EH : A -
12 آ : آئی AEH || 13 سیاست H : AE || 14 عنف C : عفت - سلجوقنامه

مرحی رستم عهد بوذ، ودر عدل و سخاوت و بلاغت یگانه دهر،
 عالم دوست و درویش نواز بیش از حد؛ اما او را یک عیب
 3 بوذ، که بر ساقه افتاده بوذ، تا اتابک محمد پهلوان در حیوة بوذ،
 سلطان و خلق عالم در آسایش بوذند

و چون در ذی الحجه حجه احدی و ثمانین و خسمایه [۵۸۱]

- 6 اتابک محمد بن ایلدگز متوفی شد شهری ری، و سلطان طغرل بساوه
 بوذ با بعضی امراء، و بعضی بری با خدمت قتلغ اینانج و جمال الدین
 ایپه چاشنی گیر و سیف الدین رؤس و جمال الدین ازپه با صفهان بوذند،
 9 سلطان خواست که کار ملک بقواعد گذشته باز آرد، چنانک حکم
 سلاطین بوذست و باشد؛ امرا در خفیه و ملا کس می فرستادند بخواندن
 اتابک قزل ارسلان، قزل بالشکری گران بدر همذان آمد، و بکوشک
 12 باغ ملاقات افتاد؛ قزل از غایت تکبر و تجبر سلطان را دستبوس
 نمی کرد، عاقبت آن مهم بگزاردند؛ جماعت بدگویان و فتنان عراق که
 از مایه فضل بی بهره بوذند، او را بر سلطان و سلطان را براو نایمن
 15 کردند؛ و کار سلطنت بوجود اتابک از دست سلطان برفت، ر قزل
 ارسلان کار سلطان بیکبارگی بتمام فرو گرفت، و طمع در ملک داشتن

1 عهد EH : عدل A || 3-6 پهلوان... محمد AH : E — 4 در A : + در H ||

5 حجه A : سنه H || 8 ایپه : انه AEH || ازپه AH : اربه E || 10 و باشد AE : و ناشد H ||

و ملا... می فرستادند EH : و ملال کسی می فرستاد A || 11 و بکوشک AE : بکوشک H

5 و چون در الخ . : بقول ابن الاثیر (ج ۱۱، ص ۳۴۶) اتابک محمد
 پهلوان در اول سال ۵۸۲ وفات یافت، کذا در اخبار (ص ۱۷۲) || 11 و بکوشک
 باغ : الکشک العتیق - اخبار، ص ۱۷۴ || 12 قزل... سلطان را الخ . : و نزل
 الاتابک قزل ارسلان و قبل الارض فاستدناه السلطان الخ . - اخبار، همان جای؛
 راوندی، ص ۳۳۹

بی حضور و مشورت: سلطان کرد ؛ و بعضی را از خواص سلطان محبوس کرد ؛ و بعضی را بمال بفریفت ، و کار معاش بر سلطان تنگ فرو گرفت ؛ بقول اصحاب أغراض و جمال الدین آیپه و سیف الدین روس عصیان ظاهر کردند ، و در خفیه احوال با سلطان می نمودند

پس اتابک با سلطان روی باصفهان نهادند ، و ایشان قصد ری کردند ؛ اتابک بر اثر ایشان بساوه رفت ، و آنجا آتابک خاتون بنت اینانج را در حباله خویش آورد ؛ و از آنجا بری شدند ، و در محافظت سلطان احتیاطی تمام میکردند ؛ و جمال الدین آیپه و روس بسمنان شدند ، تا یک شب سلطان فرصتی یافت در جمادی الاولی سنه ۳۸۳ [۵۸۳] با خواص خویش از سر دولاب بر نشست ، و پیش آیپه و روس رفت بسمنان ؛ اتابک با جمله لشکر بر عقب او رفت ، و سلطان بدامغان پشت با کوهی بلند داد که بر راه مهربون باشد میان چهارده و گِردکوه ؛ و چند روز میان ایشان جنگ می بود ، یک روز مصاف رو با روی دادند ؛ اتابک با کثرت حشم و سواد انبوه شکسته شد ، باری باز آمد ، و سلطان بدر دامغان دیه دایه که ملحدان داشتند حصار داد ، و بستند ، و خراب کرد ؛ بعد از آن بمازندران شد پیش شاه آنجا ، از خدمتی پسندیده یافت ؛ بدگویان

2 و بعضی را AE: بعضی را H || 6-7 خاتون بنت اینانج را C: اینانج خاتون - اخبار

(ص ۱۷۴) || 7 اینانج را EH: اینانج A || 12-13 و سلطان ... می بود H: AE —

12 مهربون: کذا در اصل || 14 مصاف AE: H || 15 رو با روی EH: رو یا روی A

9-11 سلطان ... رفت بسمنان: ففارقة السلطان طغرل ... و ... حق بای ابه

و روس فی الدامغان - اخبار، ص ۱۷۵ ؛ راوندی ، ص ۳۴۱ || 13 کردکوه: نام قلعه و کوهی است در سه فرسنگی دامغان ، رجوع شود به حواشی قزوینی بر تاریخ جهانکشی

جونی ، ج ۳ ، ص ۵۶۸ ، ح ۱

سلطان را مستوحش گردانیدند ، تا یک روز که سلطان را مهان خواست کردن ، سلطان بر نشست ، و براه شاه دِز بسمنان آمد ؛ ملک کس فرستاد ، و بی گناهی خود باز نمود ، و عذر ها خواست ، سلطان قبول کرد

- و آتابک در رمضان سنه ۳ ثلث و ثمانین [۵۸۳] بشهر همدان آمد ، و امراء عراق قصد و آغازیدن مخالفت میکردند ، و آوازه آمدن سلطان افگندند ؛ آتابک نا امید شد ، در چهارم رمضان سنه ۳ ثلث و ثمانین [۵۸۳] در شب ناگاه عزم آذربایجان کرد ، و جمله بنه بر جای بماند بر در همدان ؛ و در آن وقت امیر ابوبکر بشهر بُرُوجِرِد بود ، و سراج الدین قیاز باصفهان ؛ بتعجیل براند ، و در نهم رمضان بهمدان آمد ، و قتلغ اینانچ از راه زنجان با محروسه ری شد ، و امیر ایاز بقلعه بهستان ؛ و در چهاردهم رمضان سنه ۳ ثلث و ثمانین [۵۸۳] وزارت بعزیر الدین دادند ، و سراج الدین قیاز از اصفهان بیامد ، و با امیر ابوبکر یکی شد ، و روی بآذربایجان نهادند ؛ و درین وقت سلطان طغرل از راه بیابانک بساوه آمد ؛ فصل زمستان بود ، و امیر علم دار بهمدان ؛ چون خبر رفتن امیر ابوبکر شنید ، سلطان با جمعی جوانان و بزرگ زادگان روزگار جهان ناذیده در محرم سنه ۴ اربع و ثمانین [۵۸۴] بمرحله کرکهری شد ، و راه بریشان بگرفت ؛ امیر علّمدار کُشته شد ، و جماعتی از بزرگ زادگان و جوانان

2 شاه دز H : سام در E در A || 6 قصد و H : AE — || 9 قیاز AH :

قیاز E || 11 بهستان E : بهستان AH || 12 چهاردهم EH : چهارم A || بعزیر الدین AE :

بعز الدین H || 14 طغرل AE : H — || بیابانک : در همه نسخه ها با نقطه های ناقص ||

16 روزگار H : جهان AE || 17 کرکهری H : کرکری E کرکری A || شذ H : E رفت A

- و چون فصل بهار آمد ، قتلغ اینانج از ری بخدمت سلطان آمد ، و با هم روی بآذربایجان نهادند ؛ آوازه اتابک بعراق آمدن می دادند ؛ در آخر صفر سنه^۴ اربع و ثمانین [۵۸۴] خبر آمد ، که پانزده هزار سوار با وزیر بغداد می رسند بقصد ملوک و مدد اتابک ؛ سلطان از کنار سپید رود بتاختن بدو شبانروز بدای مرج آمد ششم ربیع اول سنه^۵ اربع و ثمانین [۵۸۴] ، و با او اندک سپاهی مانده بود ؛ با لشکر بغداد مصاف داد ، و ایشان را در زمان بشکست ، و وزیر را ابن یونس بگرفت ؛ و چون خبر باتابک رسید از سپاه بغداد ، بتعجیل بعراق راند
- ۹ چون سلطان بهمدان آمد ، اتابک بیک منزلی رسیده بود ؛ سلطان در کوشکهای همدان فرو آمد ، و اتابک بکوشک کهن فرو آمد ؛ مدت یک ماه کما بیش میان ایشان جنگ قائم بود ، و کار بر لشکر اتابک تنگ شد ؛ باز آوازه^۶ لشکر بغداد در افواه میدادند ، بدان سبب اتابک برخاست ، و بولایت اسدآباد رفت ؛ و سلطان در جمادی الاولی سنه^۷ اربع و ثمانین [۵۸۴] در کوشک کهن ایستاد و از پناه را که دو بنده^۸ بزرگ قدیمی بوذند ، بگشت ، بجهت استیلا که میکردند ؛ و بدین سبب قتلغ اینانج مستوحش شد ، علاءالدین پلاس پوش و قتلغ اینانج بی اجازت سلطان برنشستند ، و بری شدند ؛ و سلطان جهت مراقبت خاتون بنه^۹ او را از پس او بفرستاد ، و علاءالدین را استمالت و استعطاف

1 فصل AE : فضل H || بخدمت H : پیش AE || 5 بدای مرج E : بلای مرج H
برای مرج A || 6 مانده EH : مانده A || 13 برخاست AE : برخاست H || اسدآباد EH :
اسلاباد A || 14 ایبه : در نسخه ها بدون نقطه || و از پناه A : و از پناه EH

1 و چون فصل بهار الخ . : رجوع شود به ابن الاثیر ، ج ۱۱ ، ص ۳۷۱ ؛ ج ۱۲ ، ص ۱۵ ؛ اخبار ، ص ۱۷۷ || 3-4 وزیر بغداد : جلال الدین عبیدالله بن یونس (ابن الاثیر و اخبار) || 13 و سلطان الخ . : مقایسه کنید راوندی ، ص ۳۴۶ ببعد

فرمود ، و ملکِ خویش بذوداد ، و دستوری داد ، تا برفت ؛ و سلطان
بآذربایجان شد ، و ملکِ ارمن بخدمت آمد ، و امیر عَلم را از قلعه
3 خلاص داد ؛ و اتابک از اسدآباد با لشکر بغداد بهمدان آمدند ، و در
ماه رجب سنهٔ اربع و ثمانین [۵۸۴] خطبه و سکهٔ ممالک بنام سنجر
ابن سلیمان شاه کردند ؛ و بعد از یکچند میان اتابک و سپاه بغداد وحشی
6 پیدا آمد ، تا ناگاهی اتابک عزم آذربایجان کرد ، و بَعْدِ آن باز
گشتند ؛ و سلطان روی بعراق نهاد ، فَصِرْنَا كَمَا كُنَّا وَالْعَنَاءُ
زِيَادَة

9 و هفتم ذی الحجهٔ سنهٔ اربع و ثمانین [۵۸۴] چون زمستان درآمد ،
سلطان خواجه عزیز را با دو پسر موفق و حیدر و قتلغ طشتی بفرمود ،
تا هلاک کردند ؛ و قتلغ اینانچ درین تاریخ از ری باصفهان آمد با
لشکری ، اُزْدَمَرُ شهنهٔ اصفهان بوذ از قِیل سلطان ؛ شهر دوهوایی
12 شدند ، و مدتی جنگ می بوذ ؛ و پسر اُزْدَمَرُ فریاد نامه بسطان
می نوشت ؛ و سلطان بسبب زمستان تأخیر میکرد ، تا در ماه صفر
سنهٔ خمس و ثمانین [۵۸۵] نیمهٔ شهر که اُزْدَمَرُ داشت بستند ،
15 و او را بکشتند

چون بهار آمد ، سلطان عزم اصفهان کرد ؛ قتلغ اینانچ با سپاه
18 خویش از پیش برخاست ، و سلطان بر اثر ایشان میرفت ، تا از
زنگان بگذشتند ؛ و قتلغ اینانچ پیش عمٔ خویش اتابک قزل ارسلان

3 و اتابک AE : باتابک H || 6 تا ناگاهی H : ناکاه AE || 7 روی A :
— EH || فصرنا AE : صرنا H || کنا A : — EH || طشتی EH : طشتی A ||
13 بسطان + : بسطان H || 15 شهر که AH : شهر E || 18 برخاست AE : برخاست H ||
19 عم AE : عمر A

می رفت ، و او را بمدّت نزدیک با لشکر بسیار بعراق آورد ؛ سلطان را حشم اندک بود ، خواست که باصفهان رود ، جماعتی غدر کردند ، و در نهان ملطّفہا می نوشتند ، و عزم سلطان از رفتن باصفهان باطل کردند ، تا اتابک بهمدان رسید

سلطان براه بُر و جِرد بیرون شد ، و اتابک با لشکر بسیار در دنبال سلطان ؛ سلطان را چون دو هوایی لشکر خویش معام شد ، مصاف نداد ، و همچنان میرفت و اتابک بر پی ، تا جمله بُنه و اسباب و خزانه ازو باز ماند ، و بعضی از لشکر پیش اتابک گریختند ، و دیگران دست از هم برداشتند ؛ سلطان با جمعی از خواص روی بآذربایجان نهاد ، در میان خیل عزالدین حسن قفچاق رفت ، و با او وصلت کرد ، تا لشکر و اسباب مهیا شد ؛ کار سلطان بالا گرفت ، رسولی بدارالخلافه فرستاد ، و عذر مقاومتی که با وزیر کرده بود بخواست ، و چون رسول باز آمد ، در خواست کرده بودند ، که پسری از پسران خویش آنجایگاه فرستد بجهت حرمت داشت دیوان عزیز ، پسری را آنجا فرستاد ؛ و بعد از آن باختیار حسن قفچاق روی بآذربایجان نهاد

و چون سلطان برفت ، اتابک بهمدان آمد ، و سنجر بن سلیمان را بر تخت نشاند ؛ چون مدتی بر آمد ، خبر آمد ، که سلطان باده هزار سوار قفچاق بآذربایجان رسید ، و خرابی میکند ، اتابک مستشعر شد ،

3 از رفتن EH : گرفتن A || 5 بسیار : + که E || 6 چون H : — AE ||

7 نداد E : نداد AH || 9 از خواص EH : خواص A || 10 وصلت AH : وصیتی E ||

12 با وزیر H : وزیر با او AE || بود : + نو E || و چون AH : پس چون E ||

13 آنجایگاه EH : اینجایگاه A

وعزم آذربایجان کرد ؛ و مقابله^۴ سلطان فرو آمد ، اما طاقت مقاومت او نداشت ؛ جیلت کردند ، و رسولان آمد شد نمودند ، و عهدی میانشان رفت ، که فیما بعد اتابک قصد عراق نکند ، و با سلطان گذارد ؛^۳ بدین شرایط سوگند بخوردند ؛ و چون سلطان ایمن شد ، لشکر قفچاق پراکنده کرد در ولایات ، و دستوری داد

- و اتابک این فرصت نگاه میداشت ، ناگاهی بسر سلطان دوانید ،^۶ و او را هزیمت کرد ؛ او روی بهمدان نهاد ؛ و در آن ایام تکسری داشت ، تا بهمدان رسید چند جایگاه با اتابک جنگ کرده بود ، با مذمرد بهمدان رسید ؛ اتابک حشمی ساخته فرستاد ، تا راه^۹ اصفهان نگاه دارند ، تا اتابک برسد ؛ سلطان اگرچه ناتوان بود ، جماعتی صواب دیدند ، که مقام سازد ، و نروذ تا اتابک برسد ؛ بعد دوروز اتابک برسد ، سلطان از سر ضرورت و مصلحت وقت رسم^{۱۲} استقبال تمهید کرد ؛ حالی که با اتابک رسید ، سلطان را فرو گرفتند در رمضان سنه^{۵۸۶} ست و ثمانین [۵۸۶] ؛ و بعد از چند روز او را وپسرش ملکشاه را بآذربایجان فرستاد ، بقلعه^{۱۵} کهران در ولایت قَبَّان برکنار روز اَرَس موازی کران و ابراهیم آباد

و اتابک را جملگی عراق مستخلص گشت ، و بران قرار افتاد

- که بسلطنت بنشیند ، و رسوم سلطنت آل سلجوق برداشتند ، و چون^{۱۸}

۴ شرایط EH : شرط A || قفچاق : + را A || ۵ داذ AH : بداذ E || ۶ ناگامی H :

ناگاه AE || ۷ ایام H : زمان AE || ۱۰ برسد AE : برسید H || ۱۲ برسید AH : — E ||

۱۴ چند H : دو سه E دو A || ۱۵ قبان H : جبال AE || ۱۷ وبران EH : وبدان A

۱۵ قبان : مدینه و ولایة بآذربایجان قرب تبریز بینها و بین بیلقان ، خبری بها رجل من اهله (یاقوت ، معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۲۶) .

- اسباب سلطانی بساخت در شوال سنهٔ سبع و ثمانین و خسمایه [۵۸۷]
 بدرهمذان بکوشک کهن اتابک را کُشته یافتند ، پنجاه زخم کارد
 بر اندام وی ، بذین سبب دست از جنگ برداشتند 3
- و چون خبر واقعهٔ اتابک قزل باذربيجان منتشر شد ، کوتوال
 قلعهٔ کهران بمعاونت محمودِ اناسغلی و بدرالدین دزماری سلطان را
 خلاص داد ، تا از آنجا بتبریز آمد ، و هر روز از جوانب لشکرها
 می رسید ؛ سلطان روی بعراق نهاد با سه هزار سوار ، و نورالدین
 قرا از قزوین بذو پیوست ، و ناصرالدین عمر پسر شرف الدوله هرچه
 بی نواتر و قتلغ اینانج با دوازده هزار لشکر عراق همه مردان شیردل
 و مبارزان صف گسل روی بذو نهادند ؛ بدر قزوین روز آذینه پانزدهم
 جمادی الاخرهٔ سنهٔ ثمان و ثمانین [۵۸۸] مصاف دادند ؛ سلطان برایشان
 ظفر یافت ، قتلغ اینانج بهزیمت بری شد ، و سلطان بهمدان رفت ،
 12 تا لشکرها برو جمع شدند
- و درین تاریخ که سلطان محبوس بود ، و اتابک قزل بسلطنت
 نشسته ، سلطان خوارزمشاه تکش بن < ایل > ارسلان بن اتسر بن محمد
 ابن نوشتگین خبر یافت ، و خواست که حق گذاری خاندان آل سلجوق
 کند ، و مدد فرستد ؛ اما چون سلطان محبوس بود ، در توقّف میداشت ؛
 18 و او را نیز در آن تاریخ با برادر خویش سلطان شاه محمود بن ایل
 ارسلان مناقشه و معاتبه می بود ، نتوانست آن معاونت کردن

5 اناسغلی : اناسغلی H اناسغلی E ایاسوغلی - راوندی (ص ۳۶۴) سناغلی -
 اخبار (ص ۱۸۲) 9 بی نواتر EH : بی نواتر A || 15 ایل : C || 17 سلطان EH :
 — A || 18 محمود EH : — A || 19 و معاتبه AE : و معاینه H || کردن EH : کردم A
 1 در شوال الخ . : در شعبان (ابن الاثیر ، ج ۱۲ ، ص ۴۹۰ بعد) ؛ اخبار ،
 ص ۱۸۱ ؛ راوندی ، ص ۳۶۳ || 11 مصاف دادند : اخبار ، ص ۱۸۲ بعد

- چون اتابک را واقعه افتاد، ملک مُهمَل و معطل ماند؛
- سلطان خوارزمشاه بطلب ملک والاّ بجهت حق گذاری روی بعراق
- نهاد؛ چون بری رسید، سلطان خلاص یافته بود، و قتلغ اینانچ را 3
- شکسته، و از جوانب لشکرها بنو پیوسته؛ و درین وقت قتلغ اینانچ
- با مادر خود خاتون بری بود، از پیش لشکر خوارزم بقلعه سرجهان
- رفت؛ و سلطان با لشکر فراوان و حشمی بی پایان بدری بسر دولا 6
- فرو آمد؛ و در جمادی الآخره سنه ثمان و ثمانین [۵۸۸] خوارزمشاه
- چون کار سلطان طغرل بنوعی دیگر دید، و صورت حال مشکلی دیگر
- یافت، و با اولشکر تمام نبود، طمع در ملک عراق کرده، رسولان 9
- پیش سلطان طغرل فرستاد، که باید که در جمله عراق خطبه و سکه
- بنام ما مثلث باشد، و بعد از خلیفه من باشم؛ و ازین نوع درخواستها
- میکرد، چند نوبت رسولان آمد شد نمودند، تا قرار افتاد، که 12
- ری بنو باز گذارد؛ برین عهد قرار کردند، و خوارزمشاه باز گردید
- جماعت اتابکیان قرآن خوان و قراگوز و میاق و قیابّه و شمله کش درین
- وقت بولایت خرقان بودند؛ و چون سلطان تکش باز گشت، این جماعت 15
- بر اثر او برفتند، و او را بر نقض عهد داشتند، خوارزمشاه باز گشت؛
- سلطان والده قتلغ اینانچ را در عقد نکاح خویش آورد، و در رمضان
- سنه ثمان و ثمانین و خمسایه [۵۸۸] او را از قلعه سرجهان بهمدان آورد؛ 18
- و قتلغ اینانچ بآذربایجان رفت، و لشکر از اطراف روی بوی آوردند؛

4 ودرین EH: درین A || 14 و میاق: و ماق AH و میاق E || و قیابّه: و قیابّه H
 و قیابّه A و میابّه E || و شمله کش AH: و شمله کس E || 15 باز EH: با A || 17 سلطان EH:
 A — || و در رمضان A: و رمضان EH || 18 خمسایه AE: — H || سرجهان: در
 نسخه H باجم فارسی «سرجهان» است || بهمدان EH: و همدان A || 18 آوردند EH: نهادند A

- با براذر خود اتابک ابو بکر مقاومت نمود ، و سه چهار مصاف داد ؛
 ابو بکر مظفر آمد ؛ و در محرم سنه ۵۸۹ [۵۸۹]
 طغانشاه بن مؤید از لشکر سلطان تکش منهزم شده بود ، پیش سلطان
 طغرل آمد ، و در ربیع اول ازین سال معین الدین وزیر را فرو گرفتند ،
 بسبب آنکه ملاطفه ببغداد نوشته بود
 6 و چون نقض عهد خوارزمشاه بسلطان رسید ، بری رفت ؛
 خوارزمیان بر قلعه گریختند ، و مدتی حصار دادند ، و بستند ،
 و خوارزمیان را هلاک کردند ، و بعض بگریختند ؛ در شعبان این سال
 9 سلطان بفرمود ، تا آن قلعه را خراب کردند ؛ و وزارت باز بمعین
 الدین دادند ؛ سلطان بیمار شد ، دیگر باره بهمدان آمد ؛ و شحنة را
 با وزیر بری بگذاشت ؛ و درین تاریخ قتلغ اینانج منهزم از آذربایجان
 12 بقزوین آمد ، و مظفر الدین باز دار با او متفق شد ، و روی بری نهادند ؛
 و شحنة و وزیر بساوه باز آمدند ، و بهمدان شدند ؛ سلطان امیر علم را
 با چهار هزار سوار در شوال این سال بری فرستاد ؛ قتلغ اینانج از ایشان
 15 منهزم شد ، و بدامغان رفت ؛ و بعد از یکچند امیر علم بیمار شد ؛
 قتلغ اینانج فرصتی یافت ، بحضرت خوارزمیان رفت ؛ و سلطان
 بساوه آمد ، و امیر علم را بمحفظه بهمدان آوردند
 18 سلطان در ذوالحجه این سال عزم ری کرد با سپاهی جرار ،
 و قتلغ اینانج با دامغان رفت ؛ سلطان بر اثر او بخوار ری شد ؛ و قتلغ

1 اتابک EH : — A || و سه AE : سه H || 2 آمد : + ابو بکر مظفر آمد H

9 آن قلعه AE : قلعه H || 13 و وزیر EH : در A محو شده || 16 فرصتی EH : فرصت A

خوارزمیان EH : خوارزمشاه A || 17 بمحفظه H : در محفظه AE || 18 سلطان EH : و سلطان A

19 بخوار ری AE : بخواری H

- اینانج را هفت هزار سوار خوارزمی از سلطان تکش مدد آمد ؛ در
چهارم محرم سنهٔ تسعین و خسمایه [۵۹۰] بدر ری مصاف دادند ؛
قتلغ اینانج و خوارزمیان شکسته شدند ، و بسیار گرفتار آمدند ؛ قتلغ اینانج
بگریگان رفت ، و درین فتح این دوییتی گفته اند

شعر [رباعی] :

- ۶ ای پیش عزیزان تو خوارزمی خوار وز خنجر بر آن تو خوارزمی خوار
زین پیش نیارند که بینند بخواب از بقعهٔ سمنان تو خوارزمی خوار
سلطان طغرل بری آمد ، و معین الدین وزیر را بگرفت ، و آوازهٔ
آمدن خوارزمشاه متواتر شد ؛ و از اتفاق بد و تقدیر آسمانی سلطان همه
روز شراب میخورد ، و لشکریان در آمدن تهاون می نمودند ، و بعضی
امراء معروف ملطقات بخوارزمشاه می نوشتند ، و او را برآمدن اغرا
میکردند ؛ تا ناگاه روز پنجشنبه آخر ربیع الاول سنهٔ تسعین و خسمایه
[۵۹۰] خوارزمشاه تکش بالشکر بی حد و عداوت و سپاهی بی حصر و مر
وحشی بی اندازه بدروازهٔ ری فرو آمد ؛ سلطان طغرل از تهوّر و کودکی
وقضاء بد و روز رسیده با اندکمایه حشم مصاف داد ، و بر قلب مقدمهٔ

۳ شکسته : نسخهٔ E بعد ازین کلمه بخط حافظ ابروست || ۴ بکرکان EH : بدرکان A ||
۵ شعر EH : A || ۶ b و C : وی - راوندی || ۷ a نیارند C « بدون نقطه » :
نیارذ - راوندی || بخواب C : در خواب - راوندی || ۷ b بقعهٔ C : حمله - راوندی ||
۱۳ حدب ~ عد E || و مر E : AH

۸ سلطان طغرل الخ . : ابن الاثیر ، ج ۱۲ ، ص ۶۹ بیعد ؛ اخبار ، ص ۱۹۱
بیعدھا ؛ راوندی ، ص ۳۷۰ بیعد || ۱۲ آخر ربیع الاول : بقول اخبار (ص ۱۹۳)
سلطان طغرل در نهم ربیع الاول کشته شد ؛ در ابن الاثیر در بیست و چهارم ربیع الاول ؛
در راوندی (ص ۳۷۱) : بیست و چهارم جمادی الاخره

- سپاه خوارزم زذ بی معاونت و موافقت سپاه ؛ و چون تقدیر ایزدی را ردّ نیست ، لا رادّ لِقَضَائِهِ ، وَلَا مَقْدَرٌ لِّبَلَاءِهِ تنها بماند ؛ او را در میان گرفتند ، و چون نمّس معدود بآخّر رسید ، هیچ حیلّی اجل را دفع نکند ، کما قال الله تعالى فإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۳/۷) ؛ و عراقیان سلطان تکش را بر آن داشتند ، تا سر او را از بُن جدا کردند ، و تن او را در بازار ری بیاویختند ، و سرش ببغداد فرستاد ؛ بزرگی در آن روز دوبیتی گفته است ، موافق حال ولایق وقت وارد شده

9 شعر [رباعی] :

- امروز شما مرا بسی دلتنگی است پیروزه چرخ هر زمان از رنگیست
دی از سر تو تا بفلک یک گز بود امروز ز سر تا بدنت فرسنگیست
و بعد ازو در عراق هیچ آفریده از رفاهیت و خصب آسایش
نیافت ، و معدلتی ندید

شعر [رباعی] :

- 15 خلقیست همه مُعْجَب و صد رنگ اکنون
دورِیست تُهی ز صلح و پرجنگ اکنون
از تنگی انصاف و فراخی ستم
18 یارب چه فراخست دل تنگ اکنون

3 حیلّی H : حیلّ AE || 6 تا AH : که E || بن EH : تن A || 7 و سرش E :

سرش AH || فرستاد AE : فرستادند H || دوبیتی AE : دوبیت H || 8 موافق ...

وقت AE : — H || 8 وارد شده A : — EH || 9 شعر H : — AE || 10 شما E « در

حاشیه » A : — H || 12 ازو AE : — H || 13 محو شده است ||

13 معدلتی H : و معدلت AE || 14 شعر H : — AE || 18 دل AE : دلی H

سلطان تکش را عراق مسلم شد ، و فرزند خویش یونس خان را
در عراق بگذاشت ، و محمد خان را در ری ایالت داد ، و تخت همذان
باینانج داد ؛ عزالدین فرخ از اصفهان بخدمت آمد ، شحنگی اصفهان
برو مقرر فرمود ؛ و جمله امرا را ولایت بمراد ایشان بداد ، و از راه
میاجوق را بمدد ایشان بعراق فرستاد ، تا جواب خصمان میگویند

باقی این حکایات در تاریخ خوارزمیان از ولاء توان یافت

والسلم

تمام شد تاریخ سلجوقیان و از ولاء آن تاریخ

سلاطین خوارزمی می آید ان شاء الله

تعالی و منته

1 تکش را E « در حاشیه » A : بلش E بلش H || 4 امرا را AE : امراء H ||
5 میاجوق را AH : میاجوق را E « در حاشیه » || بعراق ~ فرستاد E « در حاشیه » ||
بعراق فرستاد تا HE : فرستاد بعراق با A (کذا) || 6 باقی AH : و باقی E || از AH :
بر E || 7 والسلام AH : — E || 8-10 تمام ... و منته AE : H —

1 سلطان تکش الخ . : راوندی (ص ۳۷۵) : اصفهان بقتلغ اینانج داد سربست
وایالت همذان بقراقرز اتابکی داد و ری بملك یونس خان || 3 عزالدین فرخ : در راوندی
(ص ۳۶۶ و ح ۱) و اخبار (ص ۱۸۴) : عزالدین فرج

فهرست اسماء الرجال والنساء

- آتخا ۸۵ ، ۸۷
 آنسز بن محمد ۸۰ ، ۸۷
 آيتكين سليهاني ۲۳ ، ۲۴
 آقسنقور ۱۰۱ ، ۱۱۴
 آقسنقور، اتابك ۱۶۱
 آقسنقور فيروزكوهي ۱۴۷
 ابراهيم بن نصر ۴۹ ح
 ابراهيم ينال ۲۰ ، ۲۲
 ابن حسول رجوع كنيد به صفى ابوالمعلاء
 حصول
 ابن يونس، وزير ۱۸۵
 ابواسحق الفقاقي ۱۹
 ابواسماعيل الحسن بن على الطغرائي ۱۰۸ ح ،
 ورجوع كنيد به مؤيد الدين طغرائي
 ابوالبركات ، طبيب ۱۳۴
 ابوبكر ۱۸۴ ، ۱۹۱ ، ورجوع كنيد به
 نصرة الدين ابوبكر بن جهان پهلوان
 ابوبكر، امير ۱۸۴
 ابوبكر (بن قاج) ۹۳ ح
 ابوبكر بن محمد جهان پهلوان، اتابك ۱۶۱
 ابوحامد محمد بن ابراهيم ۱۸۱
 ابوحسن على بن احمد ۱۰۹ ح ورجوع كنيد
 به كمال الدين شمس الكفاة
 ابوسعدي حدوي ۱۳
 ابوطاهر خاتوني ۴۸ ، ۵۱
 ابوطاهر كاشي ۱۰۴
 ابوالعلاء مفضل ۷۴
 ابوالغنائم ، رجوع كنيد به تاج الملك
 ابوالفتح المظفر، فخر الملك ۶۷ ح رجوع
 كنيد به فخر الملك
 ابوالقاسم آنسابادي ۸۱
 ابوالقاسم بوزجاني، سالار، وزير، ۱۹ ، ۲۹
 ابوالقاسم كومانى ۲۸
 ابوالحسن ۱۰۳
 ابومسلم ، رئيس رى ۵۶
 ابوالمظفر عماد الدولة ابراهيم بن نصر ۴۹ ح
 ابوالمعالي ۵۲ ، رجوع كنيد به سيد الملك
 ابوالمعالي
 ابوالمعالي نجاشي ۵۲
 ابونجيب شمس الدين ۱۳۹
 ابونصر احمد بن فضل ۱۰۳ ح ، رجوع
 كنيد به معين المختص
 ابونصر محمد بن عبد الملك البخاري ۳۴ ح ،
 رجوع كنيد به دانشمند ، ملك
 ابوهاشم هذافي ، سيد ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷
 اتابك اعظم ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳
 ورجوع كنيد به ايلدكز، اتابك
 احمد بن ملكشاه ، ملك الملوك، ۵۳ ، ۵۵ ح
 احمد (بن عبد الملك عطاش) ۶۹ ، ۷۰ ،
 ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴
 احمد بن نظام الملك ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸
 احمد خان ۴۷ ح ، ۸۰ ، ۸۴
 احمد دهستاني ۲۹
 احمد سياه ۴۹
 احمدي بن ابراهيم بن وهسودان ۱۶۱
 ارتق ۳۳ ، ۳۸
 اردشير بن بابك ۱۷۱ ح
 ارسلان، ملك ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۷۹
 ارسلان ، ملك زاده ۱۱۹
 ارسلان ارغو ۶۰
 ارسلان بن بلنكري ۱۲۰ ح ، رجوع كنيد
 به خاصبك بلنكري

- ارسلان بن طغرل بن محمد ، رکن الدنیا والدین
۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۸ ، ۱۶۰ ،
۱۵۷ - ۱۷۵
ارسلان جاذب ۱۱
ارسلان شاه ، ملک ۱۶۰ رجوع کنید به
ارسلان بن طغرل
ارسلانپه ، اتابک ۱۳۰ ، ۱۳۴ ، ۱۴۴
ارغان ، حاجب ۱۰۹
ارمانوس ، قیصر ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۵
ازپه ۱۸۵ ، رجوع کنید به جلال الدین ازپه
ازدمر ۱۸۶
اسرائیل ۵ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۸
اسمیل ، ملک ۵۷
اسمیل ، ملک (ابن یاقوت) ۴۹
الاصم الدرگزینی ۱۳۵ رجوع کنید به شمس
الدین ابونجیب
الاضبط بن قریع السعدی ۱۴۳ ح
اعرج ۸۸
اقبال ، محمد ۴۹ ح ، ۱۲۵ ح
اقسان ۴۷
اقسنقور رجوع کنید به آقسنقور
اقش ۱۶۱ رجوع کنید به ناصرالدین اقش
البقش ۱۴۴ ح رجوع کنید به البغوش
الپ ارسلان محمد بن چغریبک ، ابوشجاع
۲۰ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ - ۴۲ ،
۵۳ ، ۵۴ ، ۵۸ ، ۱۰۴ ، ۱۸۱
الپ ارغون ۱۴۴ ح
الپ تکی ۵۱
الپ سنقور شای ۱۰۱
الپغوش ۱۶۰ رجوع کنید به حسام الدین
الپغوش
الپغوش کونهخر ۱۳۸ ، ۱۴۴
انخان ۸۷ ح
امیر سنی خاتون ۱۰۷
امیر علم ۱۸۶ رجوع کنید به علمدار ، امیر
امین الدین مختص ۱۴۴
انر ۵۷ ، ۵۸
- اتربلکا بک ۶۱ ، ۶۲ ، مقایسه کنید با انر
انوشروان بن خالد ۷۷ ح ، ۱۰۹
اوزخان ۸۷ ح
ایاز ۶۸ ، ۶۹
ایاز ، اتابک ۱۳۷ ، ۱۴۹ ، ۱۵۴ ،
۱۶۱ ، ۱۷۵ ، ۱۸۴
ایاز ، اتابک امیر ۶۶
ایپه ۱۸۵ رجوع کنید به جمال الدین ایپه
ایدغی بن کشتغان ۱۴۱ ح رجوع کنید به
شومله
ایدغی الترکانی ۱۴۱ ح رجوع کنید به شومله
ایل ارسلان ، سلطان ۱۶۸
ایلدکز ، اتابک ، شمس الدین ۱۱۹ ، ۱۲۷ ،
۱۳۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ،
۱۵۲ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۶۰ ،
۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۹ ، ۱۷۵
ایلقفشت ۱۴۰ ح
ایلکخان ۶ ، ۷
اینانچ ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ،
۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۷ ،
۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲
اینانچ ۱۹۴ رجوع کنید به قتل اینانچ
اینانچ ، امیر ۱۳۸
اینانچ بیغو ، آخر بک ۶۲
بدرالدین مظفر بن حامد ۱۴۹ ح
بدرالدین دزمانی ۱۸۹
برسق ۱۱۵
برسق بن برسق ۱۱۵ ح
برسوق ۱۰۸ رجوع کنید به قسیم الدولة
برسوق
برنقش ۹۵
برکیارق بن ملکشاه ، رکن الدنیا والدین ابو
المظفر ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۳ ، ۵۵ - ۶۷ ،
۶۹ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۳ ح
بزپه ۱۵۸
بزغوش ۸۳

ترکان خاتون (زوجه* سلطان سنجر)

۸۷ ، ۸۴

تغار بک ۱۰۳ ح

تغان بک الکاشغری ۱۰۳

تکش بن ارسلان ۱۶۸ ح

تکش بن ایل ارسلان ، خوارزمشاه ۱۸۹ ،

۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴

تورکان ۲۹ ح

تهمن ۱۱۲ ، ۱۷۸

جامع نیشابوری ۴۱

جعفر بن مقتدی ۵۵ ، ۵۶

جکرمش ۴۷

جلال الدین ابوالفضل ۱۵۳

جلال الدین بن قوام الدین درگزینی ، وزیر

۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۶ ، ۱۷۲ ، ۱۷۵

جلال الدین عیبداالله بن یونس ۱۸۵ ح رجوع

کنید به ابن یونس

جمال ۱۳۶

جمال الدین ازپه ۱۸۲

جمال الدوله اقبال ۱۳۵

جمال الدین ایبه ۱۸۲ ، ۱۸۳

جمال الدین ایلقفشت الحرامی ۱۵۳ ح ،

رجوع کنید به قفشد

جمال الدین بن عمر ۱۷۱

جمال الدین قفشد بن قیهاز ۱۴۰ ، ۱۴۱ ،

۱۴۲ ، ۱۴۶ ، ۱۵۳

جمشید ۱۷۸

جهان پهلوان ۱۶۱ ، ۱۷۹ رجوع کنید به

پهلوان محمد

چاولدر ۳۳ ، ۳۹

چاولدر ۳۳ ح

چاولی ۳۳

چاولی ، جاندار ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ،

۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶

چبوش بک ۱۰۸

بساسیری ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۱۸۰

بشولی ۵۳

بک ارسلان بن بلنکری ، خاصبک ۱۲۰

ورجوع کنید به خاصبک بلنکری

بلکما بک سرمز ۵۷ ، ۵۸

بورضا (کمال الدوله ابورضا) ۵۲

بوزاپه ۱۱۷ ح ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۳ ،

۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ،

۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ رجوع کنید به

بزاپه

بوزان ۴۸

بورکان ۲۹ ح

بوسعد (شرف الملک ابوسعد) ۵۲

بوعلی ۵۲ رجوع کنید به نظام الملک

بوالفضل (مجد الملک ابوالفضل قی) ۵۲

بوالغنائم (تاج الملک ابوالغنائم) ۵۲

بهاء الدین قیصر ۱۲۷

بهرامشاه بن مسعود ۸۰ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰

پرسق ۶۲

پسر ازدر ۱۸۶ ، رجوع کنید به ازدر

پهلوان محمد بن ایلدکز ، اتابک ، نصره الدین

۱۴۸ ، ۱۶۷ ، ۱۷۲

تاج (تاج الملک) ۵۲

تاج الدین ابوالفضل ، امیر ۸۰ ، ۸۵ ، ۸۷

تاج الدین بن دارست فارسی ۱۲۷ ح رجوع

کنید به تاج الدین فارسی

تاج الدین شیرازی ۱۳۵

تاج الدین فارسی ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹

تاج الملک ابوالغنائم ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۷

تتار ۱۱۲

تتار ، حاجب ۱۱۴ ، ۱۱۸ ح ، ۱۳۵

تتش ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۲ ح

ترشک صوابی ۱۰۴

ترکان خاتون ۳۲ ، ۴۰ ، ۴۹ ، ۵۰ ،

۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹

- جعفری ۱۸ و رجوع کنید به جعفری بک
جعفری بک، ابو سلیمان داود ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۴۲، ۹۶
- حسام الدین الپغوش السلاخی ۱۵۹
حسام الدین اینانج ۱۶۳، رجوع کنید به اینانج
حسام الدین بن برهان الدین مازہ ۸۶
حسن جاندار ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۴
حسن صباح ۶۹
حسن قفچاق ۱۷۹
الحسین بن داود المرغزی ۱۰۴
حیدر ۱۱۲، ۱۷۸
حیدر پسر عزیز، وزیر ۱۸۶
- خاتم ۱۷۸
خاتون بنت اینانج ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰
خاتون کرمانی ۱۵۲، ۱۶۲
خاصبک، اتابک ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
خاصبک پلنکری ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۹
خاصبک عم، امیر ۱۶۱
خاقانی ۹۸
خان خانان ۴، ۷۸
خطیر الملک، ابو منصور محمد بن الحسین المبینی ۶۷ ح، ۷۸
خار ۵۴ ح
خارین (بن ملکشاہ) ۵۴
- دانشمند، ملک محمد ۳۳، ۳۴، ۳۹
داود، جعفری بک ابوسلیمان ۱۶، ۲۷ رجوع کنید به جعفری بک
داود، ملک ۱۲۷
داود بزک ۱۰۱
- داود بن سلطان محمود ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
داود بن ملکشاہ، ملک ۵۴
داود (پیغمبر) ۱۶
دبیس ۱۴۹
راشد پسر مسترشد ۱۱۵
ربیب الدوله ابو منصور القیراطی ۷۸، ۱۰۹
رستم ۱۳۱، ۱۸۲
رشید جامه دار ۱۳۳، ۱۴۴ ح، ۱۴۷
رکن الدین ۲۵ رجوع کنید به طغرلبک
روس ۱۸۳ رجوع کنید به سیف الدین روس
رئیس رؤسا ۲۳
- زبیده خاتون ۴۹، ۵۳، ۵۷
زنکی، اتابک ۱۶۶
زنکی، جاندار ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲
زنکی جمال ۱۳۶
زین الدین علی کوچک ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱
زین الدین ناصر بن علی الدرکزی رجوع کنید به ابو القسم آنسابادی ۸۱ ح
زین الکتاب ۱۰۸
زین الکفات ابوالفتوح ۱۰۸ ح
زید ۱۱۱
- سام ۸۹
سیاشی، حاجب بزک ۱۴ ح
سیکتکین ۵۱
سماز ۱۵۴ ح
ستمس بن قیهاز الحرامی ۱۵۴ ح
سقی فاطمه ۱۷۵
سدید، سدید الملک ابوالمعالی ۵۲
سراج الدین قیهاز ۱۸۴
سرخلک ۸۱
سعد بن علی بن عیسی (ابو طاهر القمی) ۱۰۳ ح

سوری بن الحسین ، سلطان ٨٨ ، ٨٩ ، ٩٠
 سیده ٢٦ ، ٢٧
 سیف الدین ، سلطان ٨٩
 سیف الدین روس ١٨٢ ، ١٨٣
 شرف (شرف الملک) ٥٢
 شرف الدین ابوطاهر القمی ١٠٣
 شرف الدین انوشروان بن خالد کاشی ١٠٩ ،
 ١٣٥ و رجوع کنید به انوشروان
 شرف الدین علی بن رجاء ١١٢
 شرف الدین کرد بازو ١٤٩ ، ١٦١ ،
 ١٦٣ ، ١٦٧ ، ١٦٨ و رجوع کنید به
 موفق کردبازد
 شرف المعالی نوشروان بن فلك المعالی منوچهر
 ابن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ١٣
 شرف الملک ابوسعید ٥١
 شمس الدین ایلدکز ، اتابک ١٢٧ ، ١٣٨ ،
 ١٤٣ و رجوع کنید به ایلدکز
 شمس الملک تکین بن طغفاج ٤٠ ح
 شمس الملک عثمان بن نظام الملک ١٠٩
 شمله ١٤١ ح رجوع کنید به شومله
 شمله کش ١٩٠
 شومله ١٣٧ ، ١٤١ ، ١٤٢
 شهاب الدین ثقه ، محمود بن عبدالعزیز الحامدی ،
 وزیر ١٥٤ ، ١٥٧ ، ١٦٢ ، ١٦٦ ، ١٧٥
 شهاب الدین محمد بن سام ، معز الدین ٨٩
 شیر زاذ ، امیر ١٣٠
 شیر کبر ٧٤
 صارم ١٤١
 صارم الدین ١٤١ ح و رجوع کنید به صارم
 صمتاز ١٥٤ ح
 صتمان ٢٥٤ و رجوع کنید به عزالدین صتمان
 صدرالدین خجندی ، قاضی ٧٢ ، ٧٣
 صدرالدین محمد بن فخر الملک ١٠٣
 صدقه ٦٨ ، ٦٩

سعد بن محمد ، سعد الملک ٧٨ ح
 سعد الدوله ١١٥
 سعد الدوله کهرآیین ٣٥ ح ٤٠ ح ،
 سعد الدوله برنقش الزکوی ١٥٠
 سعد الملک آوی (آبی) ٧٢ ، ٧٣ ، ٧٤ ،
 ٧٨
 سقان بن ابراهیم ١٧٤ ح
 سقمس ١٥٤ ح
 سلتق ٣٣ ، ٣٨
 سلجوق ٥ ، ٦
 سلجوق بن لقمان ٥
 سلجوق (بن محمد) ١٠٩
 سلجوقشاه بن محمد ١١٦ ، ١١٧ ، ١١٨
 سلطانشاه محمود بن ایل ارسلان ١٨٩
 سلمناجی ١٠١
 سلیمان ، ملک (سلیمانشاه ، ملک)
 ١٢٣ ، ١٢٤
 سلیمان بن داود ٢٧ ، ٢٨ ، ٣٩
 سلیمان بن محمد ، ملک ١٣٨
 سلیمان خان ٤٧ ح
 سلیمانشاه بن محمد بن ملکشاه ، معز الدنیا
 والذین ابو الحارث ١٢٤ ، ١٢٥ ، ١٣٩
 ١٤٤ ، ١٤٥ ، ١٤٦ ، ١٤٧ ، ١٤٨
 ١٤٩ ، ١٥٣ - ١٥٧ ، ١٦١ ، ١٦٢
 سلیمانشاه ، ملک (= ملک سلیمان)
 سلیمانشاه (بن قتلش) ٢٨
 سنائی ١٧٨ ح ، ١٨١
 سنجر ٦٠ ، ٦١
 سنجر بن سلیمانشاه ١٨٦ ، ١٨٧
 سنجر بن ملکشاه ، معز الدنیا والذین ابو الحارث
 سلطان اعظم ٢٠ ، ٥٣ ، ٦٩ ، ٧٨
 ٧٩ - ١٠٥ ، ١٠٥ ح ١٠٦ ، ١٠٨ ،
 ١١٠ ، ١١٣ ، ١١٤ ، ١١٨ ، ١٣٢
 سنقر هذافی ١٦٠
 سنقر عزیز ٨٤
 سوری ابن المعتز ١٢

- صفي ابو العلاء حصول ٢٤
صفي الحضرة ، رجوع كنيد به ابوطاهر كاشي
صلاح الدين يوسف ، ملك ناصر ١٧٩
ضياء الملك ابونصر احمد بن نظام الملك
ح ٧٥
طاهر بن محمد ، ابو العز ١٣٥ ح رجوع
كنيد به عز الملك بروجردي
طغان شاه بن مؤيد ١٩١
طغان يرك ٦٧ ح
طفايرك ٦٧
طغرل ٥ ، ١٨ ، ١٨٠ رجوع كنيد به طغرليك
طغرليك ٠ ابوطالب محمد بن ميكائيل بن
سلجوق ١٢ ، ١٣ ، ١٥ - ٢٩ ،
٣١ ، ٤٢
طغرل بن ارسلان بن طغرل ، ركن الدنيا
والدين ابوطالب ١٧٦ - ١٨٠ ، ١٨١ -
١٩٣
طغرل بن محمد ، سلطان ١٥٨ ، ١٦٠
طغرل بن محمد بن ملكشاه ، ركن الدنيا والدين
١١٠ - ١١٢ ، ١١٣
طغرل بن ملكشاه ، ملك ٥٤
طغرل تكين اياز ١٧٥ ح
طمغاج خان ٤٩
طوطي بك ١٠١
طوقشورميش پسر كركچو خوجه ٥
عباس ، والي ري ١١٨ ، ١٢٣ ، ١٢٤ ،
١٢٥ ، ١٢٧ ، ١٢٨ ، ١٢٩
عبد الدوام ١٠٣ ح
عبد الرحمن الپ زن الاغاجي ٢٩
عبد الرحمن بن طفايرك ١٣٥ رجوع كنيد به
عبد الرحمن حاجب
عبد الرحمن ، حاجب ١١٨ ، ١١٩ ، ١٢٤ ،
١٢٦ ، ١٢٧ ، ١٢٨ ، ١٢٩ ، ١٣٥
عبد الرحمن اكاف ٩٨
عبد الرزاق ١٠٣ ح
عبد العزيز ١٧٣
عبد الملك ، حاجب ٦٧ ، ٧٨
عبد الملك عطاش ٦٩
عبد الله خطيب ٧٢ ح
عبيد الله ، مؤيد الملك ٦٧ ح
عرب خاتون ١٢٥
عز الدين ١٦١ ، ١٦٣ رجوع كنيد به
عز الدين صتمان
عز الدين ، خواجه ١٧٠
عز الدين بن رضى الدين ، وزير ١٧٩
عز الدين حسن بن قفجاق ١٧٩ ح ، ١٨٧ ،
ورجوع كنيد به حسن قفجاق
عز الدين صتمان ١٥٤ ، ١٥٥ ، ١٦٧
عز الدين فرخ ١٩٤
عز الدين فرج ١٩٤ ح ، ورجوع كنيد به
عز الدين فرخ
عز الملك بروجردي ١١٧ ، ١١٨ ح ، ١٣٥
عز الملك الحسين بن نظام الملك ٦٦
عز الملك عبد الجليل الدهستاني ٦٧
عزيز ، خواجه ١٨٦ ورجوع كنيد به
عزيز الدين
عزيز الدين ، وزير ١٨٤
علاء الدوله ١١٣
علاء الدين پلاس پوش ١٨٥
علاء الدين الحسن بن رستم ١٦٨ ح
علاء الدين الحسين بن الحسين ٨٨ ، ٨٩ ،
٩٠ ، ٩١
علاء الدين خوارزمشاه ، سلطان ١٨٠
علمدار ، امير ١٨٤ ، ١٨٦ ، ١٩١
علوى مدني ٧٠ ، ٧٢
علي بار ، حاجب ٧٨ ، ٨١
علي بن عمر ٧٨ ح
علي بن موسى ١٢
علي چيري ، امير ٨٤ ، ٩٠ ، ٩٥
عماد الدين ، الكاتب ١١٥ ح

قتلغ ايناج بن جهان پهلوان ۱۷۹ ، ۱۸۰ ،

۱۸۲ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ،

۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴

قتلغ خاتون ۷۵ ، ۷۶

قتلغ طشقی ۱۸۶

قدر ۸۳ ح

قرا تکیں ، لا لا ۷۵

قرا سنقور ۱۱۳

قرا سنقور ، آتابک ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸

قراقرز آتابکی ۱۹۴

قراکوز ۱۹۰

قرآن خوان ۱۹۰

قرجا الساق ۱۳۵ ح

قرقود ۱۰۱

قرواش بن المقلد ۲۳

قریش بن بدران ۲۳

قرغلی سوله جوت ۱۰۴

قرزل ارسلان ۱۷۹ ، ۱۸۲ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹

قرزله ۸۴

قسیم الدولة اقسنقر ۴۶ ، ۴۸

قسیم الدولة برسوق ۱۰۸

قطب الدین مودود ، آتابک ۱۵۴

قطور خان ۸۳

قفشت ۱۴۱ ح

قجاج ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۴

قجاج ، امیر حاجب ۴۱ ، ۵۴ ، ۶۰

قجاج ، حاجب ۶۷

قجاج ، امیر ۸۴ ، ۸۶

قنقی ۵

قوام الدین ابوالقاسم ۱۰۳ ، ۱۰۹

قوام الدین ابوالقاسم الدرکزی ، وزیر

۱۱۲ ، ۱۱۱

قیایه ۱۹۰

قیماز ۱۴۹

عماد الدین ابوالبرکات درکزی ۱۳۵

عماد الدین عبد الصمد شیبانی ۱۵۲

عمر بن علی بار ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲

عمر بن قراتکین ۷۷ ح

عمر عجمی ۹۵

عمر قراتکین ۷۸

عمر ۱۱۱

عمید الملک ابو نصر کندری ۲۳ ، ۲۴ ،

۲۵ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۳۰

عمیدوک ، لقب عمید الملک ۲۹ ح

غلبک ، شحنة ۱۳۰

فاطمه ۱۱۵

فاطمه الزهراء ۲۷

فخر الدین ، پسر عبد الرحمن ۱۲۸

فخر الدین ابوطاهر بن الوزير معین ۱۴۵ ح

رجوع کنید به فخر الدین کاشی

فخر الدین بن معین الدین کاشی ، وزیر

۱۶۷ ، ۱۷۵

فخر الدین خالد هروی ۸۸ ح

فخر الدین زنگی ۱۴۴

فخر الدین علاء الدولة ۱۷۵

فخر الدین علوی ، رئیس همدان ۱۷۹

فخر الدین کاشی ۱۴۵ ، ۱۶۷ و رجوع

کنید به فخر الدین بن معین الدین

فخر الملک بن نظام الملک ۵۹ ، ۶۷

فرید کاتب ۸۶ ، ۸۸

فلک الدین علی اختر ۱۰۴ و رجوع کنید

به علی چتری

قاورد ۲۰ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵

القائم بامر الله ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۲

قایماز ۱۴۴ ح

قتلمش ، ابوالفوارس (پسر اسرائیل) ۷ ،

۲۰ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸

- کربوغا ۵۶ ح
کربوقا ۵۶
کردبازو ۱۵۴ ، رجوع کنید به
موفق کردبازو
کبرکچو خوجه ۵
کشتغان ۱۴۱ ح ، رجوع کنید به
شومله
کمال ، کمال الملک ۵۲
کمال الدوله ابورضا فضل الله بن محمد ۵۶
کمال الدین سمیری ، وزیر ۱۶۰
کمال الدین شمس الکفاة السمیری ۱۰۹
کمال الدین محمد خزانه دار ۱۱۶ ، ۱۳۵
کمال الملک بن المختار الزوزفی ۵۲
کشتکین جازدار ۵۶
کورخان ۸۵
کوهرخاتون ۱۱۴
کوهر نسب ۱۳۷
کهر خاتون ۱۲۷
لاچین خوارزمی ۱۰۱
المتنبی ۳۹ ج ۸۴ ح
مثقال بزرک ۱۵۲
مثقال خازن ، خواجه ۹۱
مجد ، مجد الملک ۵۲
مجد الملک ابوالفضل قی ۵۱ ، ۵۷ ، ۶۲ ، ۶۳
مجد الدین عزالملک ابوالعزیز و جردی ۱۱۷ ح
رجوع کنید به عزالملک
محمد (پیغمبر) ۹۸
محمد ۱۴۱
محمد ، اتابک ، نصرة الدین جهان پهلوان
۱۶۸ ، رجوع کنید به جهان پهلوان
محمد ، سلطان (بن ملکشاه) ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۶
محمد اقبال ۴۹ ح ، ۱۲۵ ح
محمد الیزدوی ۴۷ ح
محمد ارسلان خان ۸۷ ح
محمد بن الحسین ، خطیر الملک ۷۸ ح
محمد بن داود ، والی خوارزم ۴۷
محمد بن سام ، غیاث الدین ۸۹
محمد بن سلیمان ، تغان بک ۱۰۳ ح
محمد بن طغرل بن محمد ۱۶۳ ، ۱۷۶ ،
۱۷۷ ح
محمد بن علی بار ۱۰۹
محمد بن علی الخازن ۱۳۵ ح ، کمال الدین
محمد الخازن
محمد بن محمود بن محمد ، غیاث الدین والدين
۱۲ ، ۱۱۹ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ،
۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۷ ، ۱۴۰ - ۱۵۳ ،
۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱
محمد بن ملکشاه ، غیاث الدین والدين ،
ابوشجاع ۵۳ ، ۶۷ - ۷۸ ، ۸۵
محمد بن یحیی ۹۸
محمد پهلوان ۱۸۲ رجوع کنید به جهان
پهلوان
محمد خازن ۱۱۶ ، ۱۹۴ ، رجوع کنید
به کمال الدین محمد خزانه دار
محمد خوارزمشاه ، سلطان ۸۶
محمد شاه بن محمود ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ،
۱۳۹ ، ۱۶۱ رجوع کنید به محمد ،
سلطان
محمود ، غزنوی سلطان ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ،
۱۱ ، ۱۲ ، ۷۹ ، رجوع کنید به
محمود سبکتکین
محمود اناسغلی ۱۸۹
محمود بن محمد ، سلطان ، مغیث الدین
والدين ۷۸ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۱۰۵ -
۱۰۹ ، ۱۱۰
محمود بن محمد بن بغرا ۱۰۵ ح
محمود بن ملکشاه ، ناصر الدوله والدين
۴۹ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۱
محمود تکین ۱۰۵ ح

محمود خان (خواهرزاده سلطان سنجر) ۱۰۵
 محمود سبکتکین ۶
 مسترشد ۱۰۷ ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵
 المستنصر بالله ۲۲
 مسعود ، امیر ۱۱۹
 مسعود ، سلطان ، غزنوی ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰
 مسعود بلال ۱۳۸ ، ۱۵۹
 مسعود البلالی ۱۱۹ ح و رجوع کنید به
 مسعود ، امیر
 مسعود بن محمد ، غیاث الدین والدین ابو الفتح
 ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ - ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۵
 مسیح (عیسی) ۳۵
 مظفرالدین الپ ارغو پسر برنقش بازدار
 ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ح
 مظفرالدین بازدار ، حاجب ۱۵۷
 مظفرالدین حماد ۱۴۹
 مظفرالدین قزل ارسلان عثمان ، اتابک ۱۶۱
 ۱۶۸ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ و رجوع کنید به
 قزل ارسلان
 معزی ، امیر ۵۰ ، ۸۸ ح ، ۹۹
 معین الدین ، وزیر ۱۹۱ ، ۱۹۲
 معین الدین ، مختص الکاشی ۱۰۳ ، ۱۰۴
 معین ساوجی ، مستوفی ۱۷۰ ، ۱۷۲
 مقتدی ۴۱ ، ۵۶
 مقتدی ۱۱۵ ، ۱۲۸ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۷ ح ، ۱۶۰
 مکوچک ۳۳ ح
 ملک رحیم ابو نصر ابن ابی الهیجاء ۲۱
 ملکشاہ بن الپ ارسلان محمد ، سلطان
 جلال دوله والدین ابو الفتح ۲۲ ح ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ - ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۱

ملکشاہ بن برکیارق ۵۳ ، ۶۶
 ملکشاہ بن سلجوق بن محمد ، ملک ۱۱۹ ، ۱۳۸ ، ۱۴۸ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹
 ملکشاہ بن محمود بن محمد بن ملکشاہ ،
 مغيث الدین والدین ۱۱۹ ، ۱۲۴ ، ۱۳۰ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶ - ۱۳۹ ، ۱۴۳ ، ۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲
 ملکشاہ بن مسعود ۱۲۵
 ملکشاہ بن طغرل ۱۸۸
 ملک الشرق ، پسر قاج ۹۳
 ملکہ خاتون ۵۶
 منکوبرز ۱۱۲ ، ۱۱۷ ، ۱۳۵
 منکوپچک ۳۳ ، ۳۹
 مودود ۱۵۴ ح ، قطب الدین مودود
 موسیٰ ییغو ۵ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰
 موفق ۱۸۶
 موفق کرد بازو ۱۳۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۴
 مؤید آبیہ ۹۵ ح ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۵
 مؤید بزرک ۹۵
 مؤیدالدین طغرائی ۱۰۸ ، ۱۳۰ ح ، ۱۳۵
 مؤید الملک بن نظام الملک ۵۲ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۷
 مہارش ۲۳
 مہملک خاتون ۵۵ ، ۱۰۶
 میاجوق ۱۹۴
 میاق ۱۹۰
 میکائیل ۵
 ناصر الدین ۱۶۳ رجوع کنید به ناصر الدین
 اقش
 ناصر الدین اتابک ایاز ۱۵۳ ، رجوع
 کنید به ایاز ، اتابک
 ناصر الدین اقش ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۶۶
 ناصر الدین طاہر بن فخر الملک ۱۰۳
 ناصر الدین عمر پسر شرف الدولہ ۱۸۹

محمود خان (خواهرزاده سلطان سنجر) ۱۰۵
 محمود سبکتکین ۶
 مسترشد ۱۰۷ ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵
 المستنصر بالله ۲۲
 مسعود ، امیر ۱۱۹
 مسعود ، سلطان ، غزنوی ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰
 مسعود بلال ۱۳۸ ، ۱۵۹
 مسعود البلالی ۱۱۹ ح و رجوع کنید به
 مسعود ، امیر
 مسعود بن محمد ، غیاث الدین والدین ابو الفتح
 ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ - ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۵
 مسیح (عیسی) ۳۵
 مظفرالدین الپ ارغو پسر برنقش بازدار
 ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ح
 مظفرالدین بازدار ، حاجب ۱۵۷
 مظفرالدین حماد ۱۴۹
 مظفرالدین قزل ارسلان عثمان ، اتابک ۱۶۱
 ۱۶۸ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ و رجوع کنید به
 قزل ارسلان
 معزی ، امیر ۵۰ ، ۸۸ ح ، ۹۹
 معین الدین ، وزیر ۱۹۱ ، ۱۹۲
 معین الدین ، مختص الکاشی ۱۰۳ ، ۱۰۴
 معین ساوجی ، مستوفی ۱۷۰ ، ۱۷۲
 مقتدی ۴۱ ، ۵۶
 مقتدی ۱۱۵ ، ۱۲۸ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۷ ح ، ۱۶۰
 مکوچک ۳۳ ح
 ملک رحیم ابو نصر ابن ابی الهیجاء ۲۱
 ملکشاہ بن الپ ارسلان محمد ، سلطان
 جلال دوله والدین ابو الفتح ۲۲ ح ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ - ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۱

- نصر خان بن احمد خان ٨٤
 نصرة الدين ابوبكر بن جهان پهلوان ١٧٩
 نصرة الدين بن اقسنقور ١٤٣
 نصرة الدين جهان پهلوان محمد ، اتابك
 ١٦٠ ، ١٦٧ ، ١٧١ ، ١٧٢ ،
 ١٧٣ ، ١٧٥ ، ورجوع كنيد به
 جهان پهلوان
 نصرة الدين خاصبك بن اقسنقر ١٣٨
 نصرة الدين محمد بن ايلدكز ١٧٦ ورجوع
 كنيد به جهان پهلوان
 نصير الدين ابوالقاسم محمود ، قوام الدين
 ١٠٣ ح
 نظام ، نظام الملك ٥٢
 نظام الدين محمود كاشفي ١٠٤
 نظام الملك الحسن بن علي بن اسحق طوسي
 ٢٨ ، ٣٠ ، ٣٢ ، ٣٣ ، ٣٩ ،
 ٤٢ ، ٤٤ ، ٤٥ ، ٤٦ ، ٤٩ ،
 ٥٠ ، ٥١ ، ٥٢ ، ٥٤ ، ٥٦
 نورالدين قرا ١٨٩
 هبة الله بن محمد المأموني ٢٠ ، ٢١
 ياقوت قديمي ، خواجه ١٢٠
 ياقوتي ، امير ٢٠ ، ٤٩ ، ٥٣
 يرنقش هروي ٩٥
 يغان بك ١٠٣ ح
 يمين الدين امير بار ١٤٤ ح
 يمين الدوله سلطان محمود ١٨ ، ورجوع
 كنيد به محمود ، سلطان
 ينال تكين ١٤٥ ح
 يوسف ٥
 يوسف ، امير خوارزمشاه ١٤٤ ، ١٤٥
 يوسف برزمي ٤٠ ، ٤١
 يونس ٥ ، ١٤١
 يونس ، حاجب ١١٢
 يونس بن سلجوق ١٨
 يونس خان بن تكش ١٩٤

فهرست اسماء الامكنة والقبائل والطوائف

آخر رستم ١٢٤

آذربايجان ٣٢ ، ١١١ ، ١٣٠ ، ١٦١ ، ١٧٣

آذربيجان ٢٠ ، ٢٦ ، ٤٢ ، ٨٢ ، ١٠٨ ، ١١٤ ، ١١٦ ، ١١٨ ، ١١٩ ، ١٢١ ، ١٢٦ ، ١٢٨ ، ١٣١ ، ١٣٣ ، ١٣٤ ، ١٤٣ ، ١٤٧ ، ١٦١ ، ١٦٢ ، ١٦٣ ، ١٦٩ ، ١٧٠ ، ١٧٣ ، ١٧٧ ، ١٧٩ ، ١٨٤ ، ١٨٥ ، ١٨٦ ، ١٨٧ ، ١٨٨ ، ١٨٩ ، ١٩٠ ، ١٩١

آسمان بين ، قلعه - ١٢٨

آق شهر ١٧٤ ح

آل سلجوق ٣ ، ٥ ، ١٤ ، ١٨ ، ٦٥ ، ٧٩ ، ١٠٥ ، ١١٢ ، ١٨٨ ، ١٨٩

ورجوع كنيد به سلجوقيان

آل عباس بن عبد المطلب ٣

آماسيه ٣٩

آمد ٣٨

آمويه ٤٠

آوه ٥٦

انجاز ٣١ ، ١٦٣ ، ١٦٤ ، ١٧٣

١٧٤ ، ١٧٧ ح

ابراهيم آباد ١٨٨

ابهر ٢٠ ، ١٦٩

اتابكيان ١٩٠

اخلاط ٣٢

اران ٧٢ ، ١٢٦ ، ١٢٧ ، ١٢٨ ح ، ١٣٠ ، ١٦٣

ارانیه ١٦٠

اريل ١١٨ ح

ارتق اوغوللری ٣٨ ح

اردبيل ١٢١

اردغن ١٢٤ ح

اردهند ١٢٤ ، ١٢٥ ، ١٦٨

ارزروم ٣٢

ارزنجان ٣٨ ، ٣٩

ارزن الروم ٣٨

ارس ١٤٨ ، ١٧٤ ، ١٨٨

ارسلان كشای ، قلعه - ١٦٦

ارضروم ٣٨ ح

ارمن ١٣٣ ، ١٧٤ ، ١٨٦

ارمنیه ١٧٩

اسه ٨٩

استراياذ ١٧٠

استوناوند ١٢٥ ، ١٦٨

اسدآباد ١٠٨ ، ١١٤ ، ١٣٢ ، ١٣٣ ، ١٨٥ ، ١٨٦

اسفراين ٢٨

اسفزار ١١ ، ٢٠

اصفهان ٤٣ ح ، ٤٥ ، ٤٧ ، ٤٨ ، ٤٩

٥٠ ، ٥٥ ، ٥٦ ، ٥٧ ، ٥٨ ، ٦٦

٦٨ ، ٦٩ ، ٧٢ ، ٧٤ ، ٧٥ ، ٧٧

٨٠ ، ١٠٧ ، ١١١ ح ، ١١٥

١١٧ ، ١١٩ ، ١٢٤ ، ١٢٦ ، ١٣٠

١٣٧ ، ١٣٨ ، ١٣٩ ، ١٤٣ ، ١٤٤

١٤٥ ح ، ١٤٧ ، ١٥٦ ، ١٦٢

١٦٣ ، ١٦٦ ، ١٧٢ ، ١٧٣ ، ١٧٦

١٨٢ ، ١٨٣ ، ١٨٤ ، ١٨٦ ، ١٨٧

١٨٨ ، ١٩٤

اعلم ١٧٢ ، ١٧٣

اغوز ١٠١

- الموت ۷۴
الیشتر ۱۱۵ ورجوع کنید به لیشر
الکيا ، قلمه* - ۱۷۴
انبط ۱۲۳ ، ۱۲۴
انجیلاوند ۶۲
انطاکیه ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷
اوبه ۹۱
اورمیه ۱۷۹
اوزکند ۴۶ ، ۴۷
اوش ۴۶
ایران ۹۶
باب النبوی ۲۴
باخرز ۹۸
بازار لشکر ۵۶ ، ۷۲
باطنیان ۵۷ ح ، ۶۲ ، ۱۰۴ ، ۱۱۴
ورجوع کنید به ملحدان
باغ احمد سیاه ۴۹
باغ بیت المال ۴۳
باغ دشت کور ۴۹
باغ شورما ۱۶۷
باغ کاران ۴۳
باورد ۱۲ ، ۱۶ ، ۹۶
بت ۱۴۸
بخارا ۷ ، ۱۱
برامکه ۱۰۴
برجین ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۴۳
بردع ۱۶۰
برزم ۴۰
برشاور ۱۱۷
بروجد ۴۴ ، ۱۲۵ ح ، ۱۴۸ ، ۱۸۷
بست ۱۱ ح ، ۲۰
بصره ۱۲۹
بغادذه ۱۵۱ ، ۱۸۶
- بغداد ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴
۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۴۰ ح ، ۴۱
۵۰ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۶
۶۸ ، ۸۸ ، ۱۰۷ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱
۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۹
۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳
۱۳۴ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۷ ، ۱۴۹
۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹
۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۸۰ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶
۱۹۱ ، ۱۹۳
بقراط کیورك ۳۱
بلاسان ۱۷۳
بلخ ۱۱ ح ، ۸۶ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۱۰۰ ، ۱۰۵
بلخان کوه ۸
بلغار ۸۲
بندنیجان ۱۵۹
بنی سلق ۳۸ ح
بنی عباس ۳ رجوع کنید به آل عباس
بنی منکوجک ۳۹ ح
بورکان ۱۹ ح
بهستان ۱۸۴
هنزاذ ۱۱۷
بیابانک ۱۸۴
بیار ، دیه - ۱۳۰
بیت الماء ۴۹ ح
بیلقان ۱۴۸ ، ۱۸۸ ح
پاپ ، دیه - ۹۱
پارس ۳۱ ، ۴۹ ، ۶۱ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷
۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۶۳
۱۶۶ ، ۱۷۷
پارس بازار ۱۷۳ ح
پنج انکشت ۱۱۴
پنج دیه ۱۷

تاتار ۹۰

تبرک ۲۰ ، ۲۱

تبریز ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۱۰۴ ،
۱۱۳ ، ۱۳۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ ،
۱۸۸ ح ۱۸۹ ،

تجریش ۲۷ ح

تراکه ۶ ، ۱۵ و رجوع کنید به ترکمان

ترک ۵ ، ۴۷

ترکان ۸۶

ترکستان ۵ ، ۶ ، ۸ ، ۴۶

ترکمان ۱۰ ، ۱۷

ترکمانان ۱۳۸

ترمذ ۱۱ ، ۶۰ ، ۸۶ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲

تستر ۱۱۵ ح

تکريت ۱۱۹ ، ۱۳۸ ، ۱۴۱ ، ۱۴۸ ،
۱۵۸ ، ۱۵۹

توران ۹۰

توقات ۳۹

تون ۱۴۷

تیاهورد ، محلت - ۱۶۶ ، ۱۷۳

جام ۱۵ ، ۹۸

جامع سلطان (در بغداد) ۲۲

جبال ۱۲۳ ح

جبال غور ۹۰

جرباذقان ۱۲۶ ، ۱۶۸

جرجان ۱۳ ، ۲۰ ، ۱۷۰

الجزیره ۱۰۲ ح

جنابذ ۱۴۷

جهان کشای ۱۶۵

جیحون ۶ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۱۰۱

چال داود آباد ۱۷۱

چفانیان ۹۲

چهارده ۱۸۳

حدیثه* عانه ۲۲ ، ۲۳

حلب ۴۶

حلوان ۲۳ ، ۱۱۳ ، ۱۱۹

حله ۱۴۹

خار سوخته ، مرغزار - ۱۷۰

خان ۱۱ ح

خان نشین (?) ۱۱ ، ۲۰

ختای ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۱

ختلان ۹۲

ختن ۴۷

خراسان ۳ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۴ ،

۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۸ ، ۴۲ ،

۴۳ ، ۴۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ،

۶۲ ، ۶۴ ، ۶۹ ، ۷۸ ، ۷۹ ،

۸۲ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۶ ،

۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۲ ،

۱۰۳ ، ۱۰۵ ح ، ۱۰۶ ، ۱۱۴ ،

۱۳۳ ، ۱۳۷ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ،

۱۵۶

خراسانیان ۸۵

خرقبرت ۳۸

خرقان ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۹۰

خرلیخ ۸۵ ح

خزر ۳۱

خطا ۴۷

خلخال ۱۲۸

خوزستان ۴۸ ، ۱۱۱ ، ۱۲۹ ، ۱۳۷ ،

۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ح ، ۱۴۵ ح ،

۱۵۲ ، ۱۵۶ ، ۱۵۹ ، ۱۶۳

خوار ری ۱۹۱ ، ۱۹۲

خوارزم ۴۷ ، ۵۴ ، ۸۰ ، ۸۷ ،

۱۲۹ ، ۱۷۰ ، ۱۹۳

خوارزمیان ۱۶۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲

- ری ۱۳ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۷ ، ۲۸ ،
 ۳۲ ، ۴۳ ح ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۶ ،
 ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۶۹ ، ۸۱ ،
 ۸۲ ، ۸۸ ، ۱۱۸ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ،
 ۱۲۶ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۸ ،
 ۱۴۳ ، ۱۵۴ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ،
 ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ،
 ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲ ،
 ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ،
 ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ،
 ۱۹۳ ، ۱۹۴
- زابلستان ۸۰
 زمندو ۳۹
 زمین خاور ۲۰
 زنجان ۲۰ ، ۲۳ ، ۱۲۶ ، ۱۶۹ ،
 ۱۸۴
 زنکان ۱۴۳ ، ۱۸۶ و رجوع کنیده زنجان
 سامانیان ۵۱
 سامانیه ۳
 ساوه ۵۶ ، ۶۲ ، ۸۲ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ،
 ۱۳۴ ، ۱۵۲ ، ۱۶۲ ، ۱۶۷ ،
 ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ،
 ۱۷۴ ، ۱۸۲ ، ۱۸۴ ، ۱۹۱
 سپید رود ۱۶۵ ، ۱۸۵
 سرار (السرار) ۱۱ ح
 سراو ۱۲۱
 سرای دیلمان ۱۷۰
 سرای علاءالدوله ۱۱۳ ، ۱۷۵
 سرای سعدالدوله ۱۵۰
 سربرزه ، محلت - ۱۳۵
 سربست ۱۹۴
 سرجهان ۱۹۰
 سرخس ۱۶ ، ۹۶
 سرخ کلاهان ۱۱
- دارالآخرة ، تربت سلطان سنجر ۱۰۲ ح
 داشیلو ۵۹ ح
 دامغان ۲۰ ، ۱۷۱ ، ۱۸۳ ، ۱۹۱
 دایمرج ۱۱۵ ، ۱۸۵
 دای مرک ۱۱۴ ح
 دایه ، دیه - ۱۸۳
 دجله ۲۲ ، ۱۴۸
 دربند خزر ۳۱
 دربند قرابیل ۱۵۸
 دربند مازندران ۱۲۵
 دریای کیلان ۱۶۵
 دریای مغرب ۴۶
 دزآذر ۱۷۴
 دزدون ۱۷۴
 دزسپید ۱۱۷
 دزکوه ۴۹ ، ۶۸ ، ۷۰
 دزماهیکی ۱۵۹ ، ۱۶۰
 دشت کور ۷۰
 دمشق ۵۸
 دنباوند ۱۲۴ ح ، ۱۲۵
 دندانقان ۱۶
 دول ، مرحله ۱۳۳
 دولو ۳۹
 دوین ۱۷۴
 دهستان ۱۷۰
 دیار بکر ۲۸
 دیار ربیعہ ۲۶
 دیالہ ۳ ، ۷۰
 دینور ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۹
 رازان ۱۴۸
 روزراور ۴۳ ح
 روم ۲۸ ، ۳۳ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۹ ،
 ۴۷ ، ۸۲
 رومیان ۳۳
 روین دز ۱۳۴ ، ۱۷۳
 رها ۲۸

- سر دولا ب ۱۶۸ ، ۱۹۰
 سروس ۳۹
 سعيد آباد ۱۷۳
 سفد سمرقند ۶ ، ۵
 سفید اسپنج ۹۱
 سلجوق (اولاد -) ۹
 سلجوقیان ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۶۵ ، ۷۹ ،
 ۸۶ ح ، ۱۳۸ ، ۱۷۶ ، ۱۸۰ ، ۱۹۴
 سلجوقیه ۳ و رجوع کنید به آل سلجوق
 سمرقند ۶ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۸۰ ،
 ۸۳ ، ۸۴
 سمنان ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۹۲
 سمندو ۳۹ ح
 سنجار ۱۰۲
 سند (السند) ۷ ، ۱۱ ح ، ۱۸
 سنک بست ، رباط - ۱۲ ، ۱۲ ح
 سیاه کوه ۱۱۹
 سیحان ۳۹ ح
 سیستان ۱۱ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۸۰
 سیلاخر ۴۴ ، ۱۳۰
 سیواس ۳۹
 شاپور خاست ۱۱۱ ح
 شاذیاخ ۱۵ ، ۹۹
 شام ۲۲ ، ۲۶ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۸ ، ۱۰۲
 شاه دز ۷۰ ، ۱۸۴
 شبانکاره ۳۱
 شبرقان ۱۱ ح
 شرق قره حصار ۳۹ ح
 شفرقان ۱۱ ح
 شفورقان ۱۱
 شمکور ۱۲۸
 شهرستانه ۱۳
 شیراز ۱۱۷
 صفاریه ۳
 طارم ۱۶۵
 طاق (حصار -) ۱۳
 طاهریه ۳
 طایف ۸۲
 طبرستان ۲۶
 طبرک ، قلعه* - ۱۶۹ و رجوع کنید به تبرک
 طیس ۲۰
 طیس کیلکی ۱۴۷
 طیس مسینان ۱۴۷ ح
 طجریشت ۲۷ ، ۲۸
 طوس ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۸
 طهران ۱۶۸ ، ۱۷۲
 عانه ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴
 عباسیان ۲۶
 عجم ، عجمیان ۳ ، ۹۶ ، ۱۵۰
 عراق ۳ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۸ ،
 ۳۰ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۸ ، ۵۸ ، ۶۱ ،
 ۶۲ ، ۷۴ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۸ ،
 ۹۲ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۶ ،
 ۱۰۷ ، ۱۰۸ ح ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ،
 ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۳۲ ، ۱۴۰ ، ۱۴۵ ،
 ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۹ ، ۱۶۵ ، ۱۶۹ ،
 ۱۷۱ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ،
 ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ،
 ۱۹۳ ، ۱۹۴
 عرب ۲ ، ۳۹ ح ، ۴۸
 علاء الدوله ، قلعه* - ۱۵۶
 علویان ۹۹
 علیاباذ ۹۶
 عمان ۸۲
 الغراف ۱۴۹ ح
 غز ، غزان ۸۳ ، ۸۴ ح ، ۸۵ ، ۹۰ ،
 ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۹۸ ،
 ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۱۵ ، ۱۲۱

- غزنه ۱۴ ، ۷۹ ، ۸۹ ، ۹۰ و رجوع
کنید به غزنین
غزنویان ۸۰ ح
غزنویه ۳
غزنین ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۸۰ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۸۹
غور ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۱
فارس ۱۳۱ ، ۱۶۶ و رجوع کنید به پارس
فاریاب ۱۷
فرحین ۱۲۵ ح ، ۱۶۳
فیروزآباد ۱۲۸
فیروزکوه ، قلعه* - ۱۲۵ ، ۱۶۸
قیان ۱۸۸
قراپیل ، دربند - ۱۱۹
قرا تکیں ، مرغزار - ۱۳۰
قراختای ۸۴
قراختانیان ۸۵
قرلقها ۸۴ ح
قرمطیان ۲۳
قزوین ۵۷ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۷۰ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱
قصران بیرونی ۲۷
قصر قضاعه ۱۴۸
قطوان ۸۵ ح
قفجاق ۱۸۷ ، ۱۸۸
قلعه* علاء الدوله ۱۵۶
قم ۱۳ ، ۶۲ ، ۱۶۳
قندهار ۸۸ ، ۹۰
قنوار ۸۹
قنیق ۶
قنیق سلجوق ۱۶
قومس ۲۰
قهستان ۲۰ ، ۲۲
قیصریه ۳۹
کابل ۱۲۷ ح ، ۱۶۳
کاشغر ۸۲
کاغذکنان ۱۲۰
کالون ۸۹
کالنجر ۹ ، ۱۸
کران ۱۸۸
کرج (بافتح کاف وراء) ۴۳ ، ۵۷ ، ۱۲۵ ح ، ۱۳۰ ، ۱۶۶ ح
کرج (باضم کاف و سکون راء) ۳۱ ، ۱۲۸
کرکهری ۱۸۴
کرمان ۲۰ ، ۴۳ ، ۶۱ ، ۱۴۷ ح
کرمان ، شهر ۹۰
کرمانشاهان ۱۱۳ ، ۱۱۹
کزستان ۴۴
کزستان عراق ۱۱۵
الکشک العتیق ۱۸۲ ح ، رجوع کنید به
کوشک کهن
کفشکران ۹۶
کماخ ۳۹
کوراب ۱۳۰
کوشک اندرابه ۱۰۲
کوشک باغ ۱۸۲
کوشک کهن ۱۳۱ ، ۱۸۵ ، ۱۸۹
کوشک مرغزار ۱۴۱
کوشک مسعودی ۱۴۱
کوشک نو ۱۳۴
کوشک همذان ۱۵۲
کوغونیه ۳۹
کهستان عراق ۵۸ ، ۶۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵
کهران ، دیه - ۱۳۱ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹
کهن دز ۹۹
کیان ۷۹
کیلفت ۶۰ ، ۱۰۱
کیلیا ۱۷۴ ح
کرد کوه ۱۸۳

- کرکان ۶۴ ، ۱۶۳ ، ۱۹۲
 کرمسیر ۹۰
 کنبه شهنشاه ۱۶۷
 کنجه ۶۲ ، ۶۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ،
 ۱۳۰ ، ۱۶۴
 کیلان ۱۶۵
 لحف ۱۳۸ ، ۱۵۹ ح
 لیشت ۱۱۱ و رجوع کنید به لیشت
 مار دین ۳۸
 مازندران ۱۳ ، ۲۶ ، ۱۲۵ ، ۱۴۵ ،
 ۱۶۳ ، ۱۶۸ ، ۱۷۱ ، ۱۸۳
 ماوراء النهر ۴۰ ، ۴۸ ، ۸۳ ، ۸۶ ،
 ۸۷
 ماهکی، دز - ۱۵۹ و رجوع کنید به دز ماهکی
 محمودیان (خاندان محمود غزنوی) ۱۳
 مدرسه* ملکه خاتون ۵۶
 مراغه ۱۱۴ ، ۱۱۹ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸ ،
 ۱۴۳ ، ۱۶۱
 مرج ۴۸
 مرعش ۳۹
 مرغزار پارس بازاری ۱۷۳
 مرغزار چرخ ۱۷۳
 مرغزار سک ۱۱۶
 مرغزار شرویان ۱۶۹
 مرغزار قره تکین ۱۴۱ ، ۱۶۶
 مرغزار کندمان ۱۷۳
 مرغزار نعلبندان ۱۷۳
 مرغزار هزار خانی ۱۶۶
 مرو ۱۹ ، ۲۷ ، ۶۰ ، ۸۳ ، ۸۶ ،
 ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۲ ،
 ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۸۱
 مرو الرود ۱۱ ح
 مرو شاهجان ۱۶
 مزدقان ۱۷۱
 مستنج ۱۱
 مسجد منیمی ۹۷
 مسعودیان ۱۴۱
 مشهد ۱۷۰
 مصر ۲۳
 معبرگاه آمویه ۴۰
 معبرگاه ترمذ ۱۱
 معبرگاه کیلقت ۶۰
 مکران ۸۲
 مکه ۲۳ ، ۴۸ ، ۸۲
 ملاحده ۵۰ ، ۶۰ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۸۹ ،
 ۱۱۵ ، ۱۶۴ و رجوع کنید به
 باطنیان
 ملازکرد ۳۲ ، ۳۸
 ملحدان ۱۶۰ ، ۱۸۳
 ملطیه ۳۸
 منجکرت ۳۸ و رجوع کنید به ملازکرد
 موصل ۲۳ ، ۲۶ ، ۴۷ ، ۱۲۰ ، ۱۴۸ ،
 ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۶۱
 مولتان ۹
 مهاب ۱۶۵
 مهریون ۱۸۳
 میانه ۱۲۰ ، ۱۲۳
 میدان مبارک ۱۳۳
 نالقی ۱۱۴
 ناواغوش ۱۴۸
 نسلان ۱۰۰
 نخجوان ۱۶۸ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴

همدان ۲۰ ، ۲۲ ، ۴۳ ح ، ۴۴ ، ۵۷ ،

۵۹ ، ۶۴ ، ۷۶ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ،

۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ،

۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۳ ح ،

۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ،

۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ،

۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۳ ،

۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ،

۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶ ،

۱۵۸ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ،

۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ،

۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۹ ،

۱۸۲ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ،

۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ،

۱۹۱ ، ۱۹۴

هند ۷ ، ۸ ، ۱۴ ، ۱۸ ، ۹۰ ح

هندوستان ۶ ، ۹ ، ۱۴ ، ۵۱ ، ۸۹

یزد ۱۴۷ ، ۱۷۶

بمن ۴۷ ، ۸۲

Samantı su ۳۹ ح

Sarız ۳۹ ح

نسا ۱۲ ، ۳۰ ح

نعلی بندان ۱۷۰

نکیسار ۳۹

نور ۱۳

نور بخارا ۵ ، ۶

نوبندکان ۱۱۷

نهاوند ۴۴ ، ۵۰

نهر معلی ۱۴۹

نهروان ۲۱

نیشابور ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۸۷ ،

۹۶ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۵ ، ۱۴۷ ح

نیم روز ۸۰ ، ۸۷

وغش ۹۲

هراة ۲۰ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۰۰

هریو الروذ سفلی ۹۱

هزار اسپ ۸۷

هزار خانی ، مرغزار- ۱۶۶

فهرست الكلمات التركية والاصطلاحات

- آخر بک ۱۳ ۶۲ ، ۱۰ ۶۳ ، ۱۱ ، ۱۴
 اتابک ۱۲ ۵۶ ، ۵ ۶۶ ، ۱۶۱ و
 بسیار مکرر
 اتابکی ۸ ۵۷ ، ۱۲ ۱۲۵ ، ۴ ۱۲۶ ، ۸ ۱۲۷
 اجراخوار (لشکر -) ۹ ۳۳
 اخراجات ۹ ۲۵
 اروق ۵ ۵
 اسب نوبت ۱۲ ۱۴۵
 اسفہسالار ۷ ۲۲
 اقطاع ۱۳ ۴۴ ، ۵ ۵۰ ، ۱۲ ۱۶۰ ، ۱۳ ۱۷۷ ،
 اقطاعات ۱۱ ۴۷
 اقطاع دادن ۱۸ ۴۶
 امیر حاجبی ۸ ۱۲۷
 امیر حرمین ۱۰ ۴۸
 اوروق ۵ ۱۶ ورجوع کنید به اروق
 بارگاه ۱۴ ۱۴۵
 بندگاه ۶ ۱ ، ۱۵۱
 بوق ترکی ۱۰ ۸۱
 پایگاه ۱۴ ۱۴۲ ، ۱۴ ۱۴۵ ، ۱۴ ۱۵۷ ،
 پنج نوبت ۴ ۶۴ ، ۴ ۱۳۰
 پیشکار ۱۵ ۱۹ ، ۵ ۲۳ ، ۳ ۵۷ ، ۱۴ ۱۴۳
 پیگ (- ان) ۱۷ ۶۱
 تشریف اتابکی ۲ ۱۲۶
 تشریف ولوا فرستادن ۲۱
 تکلفها ۳ ۲۲
 ثغور اسلام ۱۱ ۲۸
 جامع الحساب ۱۰ ۱۰۷
 جامکی ۱۴ ۴۴
 جامه خانه* سلطان ۴۹
 جامه دار ۵ ۱۲۹
 جریده* اقطاعات ۱۱ ۴۷
 جزیت ۱۷ ۳۷ ، ۱۴ ۴۷ ، ۱۲ ۱۰۷
 چاکر ۴ ۱۳۱
 چالشی ۸ ۱۴۹
 چتر ۷ ۶۵
 حاجب ۱۱ ۵۴
 حل (- ها) ۱۵ ۸۷ ، ۶ ۱۱۳
 حواشی* سرای ۱۵ ۱۴۲
 خاتون ۱ ۱۷۵
 خاص ۵ ۳۸۲
 خاصکی (- ان) ۹ ۱۲۹ ، ۱۱ ۱۴۱ ،
 ۱۸ ۱۵۰
 خرج ۱۴ ۱۵۷
 خرج کردن ۲ ۱۷۲
 خزانه* سلاح ۱۸۰
 خلعت ۹
 خواجه (وزیر) ۱ ۲۶ ، ۳ ۳۱ ،
 خوانسالار ۱۸ ۹۲ ، ۸ ۶ ، ۱۴ ۱۸ ،
 خون بها ۱۴ ۴۱
 غیلمخانه ۱ ۶۳ ، ۱۲ ۱۲۳ ، ۱۵ ۱۵۰
 غیلمخانه* سواران ۱۰ ۱۵۶
 دانشق ساختن ۴ ۱۵۴
 دخل ۱۰ ۱۵۷

- دعوت خانه ۷۰ ، ۸ ، ۱۲
 دفاتر ۱۰۷ ۹
 دفتر اوارج ۱۰۷ ۱۰
 دفتر روزنامج ۱۰۷ ۱۰
 دفتر عرض ۱۰۷ ۱۲
 دهلیز ۱۱۴ ، ۱۲ ، ۱۵۱ ۱۳
 دینار مغربی ۴۸ ۱۵
 رجاله ۳۳ ۹
 رسوم امارت و ملکی ۲۷ ۱۶
 رکابدار ۱۴۲ ۳
 رواتب ۱۰۷ ۱۳
 رئیس ۵۶ ۱۳
 زرادخانه ۵۷ ۱۰
 سپاهیان ۱۴۲ ۱۰
 سراپرده ۱۱۴ ، ۱۱ ، ۱۴۵ ، ۱۱۴۶ ، ۲ ، ۱۵۱ ۱
 سرای زنان ۱۰۷ ۷
 سلطانیات ۲۶ ۵
 سلاح دار ۱۱ ، ۴۰ ، ۱۲۳ ۲
 شاکرد طشت دار ۱۴۹ ۴
 شعنکی ۹۳ ۴
 شعنه ۹۳ ۷
 شرابخانه ۱۴۱ ، ۱۲ ، ۱۴۵ ۱۴
 ضرائب ۶۸ ۸
 طباطبازدن ۵۲ ۲
 طشت دار ۳۶۵ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۹۲ ۴
 طلایع ۱۰۸ ۴
 عارض ۱۰۷ ۱۲
 عارض لشکر ۳۳ ۱۱
 عامل ۸۲ ۲
 عرض (- لشکر) ۳۳ ۱۰
 علف خوار ۱۲۳ ۱۶
 علوفه ۴۷ ۱۳
 عمال دیوان ۸۲ ۳
 غلام (- ان سلطان) ۴۰ ۱۱
 غلامان خاص ۱۲۲ ، ۱۶ ، ۱۲۳ ۲
 فراش ۱۲۹ ، ۱۱ ، مهتر - ان ۴۱ ۴
 فرباذ نامه ۱۸۶ ۱۳
 قاضی القضاة ۲۶ ، ۱۴ ، ۲۷ ۳
 قانون (- بغداد) ۲۶ ۴
 قانون (- هرناحت) ۳۰ ۱۵
 قانون اسلام ۱۹ ۱۳
 قراسول ۹۶ ۱۳
 قصه ۶۸ ۸
 کاروان سرای ۷۶ ۱۳
 کنکاج ۱۳ ، ۱۱ ، ۱۳۶ ، ۱۲ ، ۱۵۴ ۶
 کوتوال ۱۰
 کوتوالی ۱۶۶ ۱
 کوچ کردن ۲۶ ، ۸ ، ۱۵۲ ۱
 کوی باغین ۵۳ ۲
 لالا ۷۵ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۴ ۱۴
 مبايعت ۵۵ ۸
 محصل ۹۲ ۱۲
 مستوفی ۱۰۷ ۱۱

- مستوفی* - حضرت ۱۰ ۶۲
 مسرع ۱۷ ۶۱
 مصانع ۹ ۴۸
 مطبخ (- امرا) ۱۴ ۱۵۱
 معایش ۱۱ ۴۷ ، ۱۲ ۲۶
 معیشت ۱۰ ۲۵
 مقطع ۳ ۹۱ ، ۶ ۴۷
 مکوس ۸ ۶۸
 ملاطفه ۵ ۱۹۱
 ملطفه ۱۴ ۲۳ ، ۱۵ ، ۶ ۲۴ ، ۳ ۱۸۷ ،
 — ات ۱۱ ۱۹۲
 منشور ولایت ۷ ۵۶
 نان (= نان پاره) ۵ ۲۶ ، ۶ ۱۶۸ ، ۸
 نان پاره ۱۸ ۲۵ ، ۱۰ ۴۵ ، ۷ ۱۰۱ ،
 ۸ ۱۱۶ ، ۳ ۱۵۰ ، ۱۲ ۱۷۲
 نثار ۱۴ ۲۱ ، — ها ۲۲ ۲
 نزل ۱۴ ۲۱ ، ۱۲ ۷۶
 نفقات (- لشکر) ۱۳ ۴۷
 نواب دارالخلافه ۷ ۱۵۹
 نوبت زدن ۳ ، ۲۹۰
 نوبتی ۲۲ ۲ ، ۱۱ ۱۱۴ ، ۱ ۱۱۵
 نوکر، — ان ۹ ، ۸ ۱۲۳
 نیابت امیر حاجبی ۱۰ ۱۲۷
 وزیر و حاجب ۱۲ ۵۴
 وشاق ، — ان ۴ ، ۲۷۰
 وظیفه (وظائف) ۵ ۹۲ ، ۵ ۹۳ ، ۱۳ ۱۰۷
 یتاق ۹ ۱۷۲
 ییلاق ۴ ۳۹

فهرست اسماء الكتب

روضة الصفاء ميرخواند ١٥ ح وبسيار
مكرر

زبدة النصرة لمعاد الدين الكاتب الاصفهاني ،
اختصار البنداري ، ٥ ح وبسيار مكرر
شكارنامه ملكشاه ٤٨

القانون في الطب لابن سينا ٤٥ ح

كتاب اصول الدين لمحمدالبزدوى ٤٧ ح
كتاب الشعر والشعراء لابن قتيبة ١٣٣ ح
كتاب محاسن اصفهان للما فرخى ٤٩ ح
باب الالباب عوفى ٨٦ ح ، ٨٧ ح

مجمع الفصحاء رضاقليخان ٥١ ح
معجم البلدان لياقوت الحموى ١١ ح ،
٢٧ ح ، ٣٩ ح ، ٤٣ ح ، ٨٩ ح ،
١٠٢ ح ، ١٠٨ ح ، ١٢١ ح ،
١٢٣ ح ، ١٢٤ ح ، ١٢٥ ح ،
١٢٨ ح ، ١٤٧ ح ، ١٧٤ ح ،
١٨٨ ح

Ateş, A., *Farsça grameri*² 80 h
Barthold, W., *Turkestan* 11h, 12h
Brockelmann, G A L, *Suppl.* 108 h
Canard, M., *Histoire de la Dy-
nastie des Hamdanides de Fezira
et de Syrie* 39 h
İslâm Ansiklopedisi 38 h, 44 h
Oriens 47 h
Schwarz, Paul, *Iran im Mittel-
alter* 43 h, 44 h
Strange, G. Le, *Baghdad...* 22 h

ابن الاثير : تاريخ الكامل لابن الاثير ٥ ح
وبسيار مكرر

اخبار : اخبار الدولة السلجوقية ٥ ح
وبسيار مكرر
اغراض السياسة في علم الرياسة لمحمد الكاتب
السمرقندى ٨٠ ح ، ٨٨ ح

تاريخ بيهق ١٣ ح ، ١٤ ح ، ١٥ ح ،
١٧ ح ، ١٩ ح
تاريخ جهانكشاي جويني ، چاپ قزويني
١٨٣ ح

تاريخ سيستان ، چاپ بهار ١١ ح
تاريخ كزيده حمدالله مستوفي قزويني ٥ ح ،
٤١ ح ، ١٧٧ ح
تذكرة الشعراء دولتشاه ٨٦ ح

جامع التواريخ رشيدالدين فضل الله ٤ ، ٢٩ ح
جغرافياي مفصل ايران مسعود كيهان ٤٤ ح

حبيب السير خواندمير ١٥ ح و بسيار مكرر
حواشي چهار مقاله ٨٩ ح

دول اسلاميه ، ترجمه خليل ادهم ٣٨ ح
ديوان خاقاني شرواني ٩٨ ح
ديوان حكيم ابوالمجد مجدود بن آدم السنائي
١٧٨ ح ، ١٨١ ح

ديوان المتنبي بشرح ابى البقاء المكي ٨٤ ح
ديوان معزى ٩٩ ح

راحة الصدور راوندی ٥ ح وبسيار
مكرر

الصفحة	السطر	الخطأ	الصواب
۱۴۲	۲۱	رارندی	راوندى
۱۴۳	۲	ودفان	ودفان
۱۴۳	۲۱	ابن قنیه	ابن قتیبه
۱۴۴	۲۲	رپران	وپران
۱۴۵	۱	واز	واز
۱۴۶	۱۶	آبجا	آنجا
۱۴۷	۲۲	اصهان	اصفهان
۱۴۹	۳	آیاز	ایاز
۱۵۴	۳	آیاز	ایاز
۱۵۴	۱۲	ایلدکر	ایلدکر
۱۵۵	۸	وآردن	وآوردن
۱۵۸	۳	متاون	متلون
۱۵۹	۱۵	ار	از
۱۶۱	۴	آذر نایکان	آذربایکان
۱۶۴	۱۴	قلعه	قلعه
۱۶۷	۴	فخرالدین	فخرالدین
۱۷۳	۶	بساوه	بساوه
۱۷۵	۲۵	مظفرلدين	مظفرالدین
۱۸۷	۵	دنیال	دنبال

